

سردار چنگل

ابراهیم فخرائی



میرزا هر که بود و هر چه بود انکار کرد نمونه يك تن از انسانهای
مهربان و اسیل و پر عاطفه گیلان بود که شرازه عشق ب مردم تمام وجودش را
سوزانید و خرمن هستی و بر ابر باد داد. ولی نوای نال معمای او هر چند گاه بوسیله
همین بادها گاهی بگوش ملت ایران رسانیده میشود.



از مجله راهنمای کتاب سال هشتم (زمستان ۴۴) زیر نظر ایرج افشار.

سردار جنگل

میرزا کوچک خان که سردار جنگل در این کتاب شناخته شده است و موجود
حوادثی در خطه گیلان شده مردی بود پر شور و بهمین سبب در تاریخ قرن اخیر
ایران نامش بجای ماند و در این کتاب مؤلف مطلع سعی کرده است که او را خوب
بشناساند .

چون نویسنده خود از بهاران میرزا بوده و اینها و مدارك چاپ نشده در
اختیار داشته، در این راه موفق کم نظیری یافته است. تنظیم و تدوین کتاب مبتنی
بر اسلوب صحیح و بر بانی روشن و روان است. عکسهای زیادی در این کتاب
چاپ شده که تاکنون در جای دیگر چاپ نشده بوده است. بعضی از اسناد هم عیناً
عکس شده است. مقدمه مؤلف بر کتاب نیز خواندنی است .



ممکن است افراد و شخصیت‌های دیگری نیز درباره این کتاب، مطالبی
نوشته و اظهار نظرهایی نموده باشند که ما آگاهی نیافته ایم. در اینجا وظیفه مندم
از همه مردان فاضل و حقیقت پرست که با حسن ظن و صفای باطن بتکارش ما
نگریسته اند و ما را مرهون الطاف و توجهات مهر آمیزشان ساخته اند یکبار دیگر
اظهار تشکر نمایم .

مؤلف

سر دادار حاکم

میرزا کوچک خان

نوشتہ

ابراہیم فخرانی

www.tadarestan.info

تداریستان

۱۳۴۳

● چاپ اول

۱۳۵۷

● چاپ نهم

www.tabarestan.info
نیرستان



سازمان چاپ و انتشارات جاویدان
پنسر: محمدحسن علمر

این کتاب با سرمایه سازمان انتشارات جاویدان بجاوید رسید

یاد داشت مؤلف بمناسبت چاپ سوم

داستان جنگل و پیدایش قدرت مباحی در کیلان در جریان جنگ جهانی اول و ماجرای هفت ساله آن از جمله مسائلی بود که سالها از نظر عموم مکتوم و ناشناخته مانده بود. چه با فقد اطلاع از علت وجودی این قدرت و نیات و هدف رهروان این نهضت هر کس بحسب مذاق و مشرب و اقتضای نفع و تمایلات سیاسی و وابستگی‌هایش بچپ یا راست در آن باره چیزی میگفت و نتیجه‌ای مہکرات تا آنجا که پدیده جنگل که میبایست با سیمای واقعیش جلوه گر شود و باقداوت‌های صحیح در متن تاریخ جای گیرد در قالب رمان و افسانه مسخ گردید.

کسانی بودند که قیام جنگل را تفسیح و آنرا اقدامی ماجراجویانه و خلاف مصلحت و تجاوز از حد کلمه و نوعی تجسس و گستاخی تعبیر و کسان دیگری که ولتد شدن صدای ایراد و اعتراض را با احساسات ملیتان صاهتک دیند و آنرا تشویق مینمودند.

کتاب سردار جنگل، مفضاحی شد برای کشف رمز و درک واقییت و چگونگی داستان این نهضت. یعی در حقیقت آنچه را که تا با امروز با تحریف حقایق از اذهان عموم مخفی مانده بود و خواه و ناخواه می‌بایست روزی آشکار شود در معرض دید عامه گذاشت.

توجه و استقبال گرم از دو چاپ کتاب و نایاب شدن نسخه‌های هر دو چاپ ثابت نمود که استمداد جامعه را در زمینه تخصص و تحقیق و شناسائی قهرمانان ملی نیاید دست کم گرفت و گرچه که تکو از فروش چهار هزار جلد آنهم بیست چهار سال در اجتماعی که مطبوعات آنچنانیش یکصد هزار تیراژ هفتگی دارد امری فوق‌العاده و شکفت‌انگیز بنظر نمیرسد ولی در هر حال همین این واقییت است که همچنانکه واردات از آنسوی مرز در محیط فرهنگی و اجتماعی ما طالبان فراوان دارد. کالای آزادی و معنویات نیز بی‌خریدار نیست و سوازان بعضی انحرافات

و پیشرفت برق‌آسای برخی بدآموزیها، کمالات و فضایل انسانی نیز در حال گسترش
و پیشرفت‌اند و باید امیدوار بود که چند ناسحان و وعظ رهبران و تمالیم دانشمندان
و آموزگاران قوم که با افروختن مشعل ارشاد، سرگشته‌گان و فریب‌خورندگان
را بشاهراه نجات و ترقی و عظمت هدایت میکنند و بحقایق زندگی آشنا می‌سازند
مفید و مؤثر افتد و جامعه‌ما در سیر تحول تاریخی خود مقام و موقعیت استحقاقی
خود را بازیابد.

در آستانه چاپ سوم کتاب یکبار دیگر از ارباب فضل و سرورانی که مؤلف
را تشویق و متمول حمایت و بزرگواری قرار داده‌اند سپاسگزاری میکنم و توفیق
حکمان را در خدمت بنوع و آزادی و انسانیت از پروردگار توانا مسئلت مینمایم.

www.tabarakstan.info
نیرستان



میرزا کوجک خان جنگلی

فهرست مندرجان

تقریفات

	از صفحه ۳	تا صفحه ۱۵	
	۳۱	۱۹	مقدمه
	۴۵	۲۶	فصل اول: بکیر دابد آلت
	۵۹	۴۹	فصل دوم: شخصیت و افکار و اخلاق سیرناکویک
	۷۷	۶۳	فصل سوم: ایدتولوژی جنگلی‌ها
		۶۳	فصل چهارم: فرازونشیا:
		۶۵	جنگ داوسار
		۶۷	جنگ کسما
		۷۴	جنگ ماکلوان
		۷۶	جنگ ماسوله
	۸۱	تا صفحه ۱۰۳	فصل پنجم: توسعه و تکامل:
	۸۱		مستوفی‌العمالک و سیه‌الار
	۸۵		حاجی‌محسن‌خان امین‌الدوله
	۹۰		هدیه‌انورپاشا
	۹۱		تشکیلات جنگل
	۹۸		بازگشت سر بازاران روس
	۱۰۷	تا صفحه ۱۲۶	فصل ششم: نمایندگان سیاسی
	۱۰۷		نمایندگان دولت در جنگل
	۱۰۹		نمایندگان شوروی در ایران

نمایندگان جنگل در قزوین « ۱۱۱

نمایندگان انگلیس و روس در جنگل ۱۱۳

فصل هفتم: در راه تصرف منابع نفت: از صفحه ۱۲۹ تا صفحه ۱۵۷

استراتژی نظامی انگلیس « ۱۲۹

جنگ منجیل « ۱۳۱

روزنامه جنگل ۱۴۱

ماجرای يك شیبخون « ۱۴۹

معااهده جنگل وانگلیس « ۱۵۳

فصل هشتم: دوران تحول: از صفحه ۱۶۱ تا صفحه ۲۲۲

زمامداری وثوق الدوله ۱۶۱

تسلیم شدن حاجی احمد سمانی ۱۷۰

تخلیه فوجنات « ۱۷۴

تسلیم دکتر حشمت « ۱۷۷

اعدام دکتر حشمت « ۱۷۸

سردار معظم خراسانی « ۱۸۱

قرارداد ایران وانگلیس « ۱۸۶

عواقب نفاق « ۱۹۵

فصل نهم: صحنه‌های تازه: از صفحه ۲۲۵ تا صفحه ۲۵۴

نامه‌ای از لنگران « ۲۲۵

سفری نتیجه « ۲۲۷

مسئله خواب « ۲۳۰

تجاوز شوروی مایخاک ایران ۲۳۳

اعتراض دولت ایران « ۲۳۵

مذاکرات تبریز « ۲۴۱

ورود جنگلی‌ها برشت « ۲۴۵

اعلامیه حکومت جمهوری ۲۴۶

در آراگاه دکتر حشمت « ۲۵۰

زمامداران انقلاب ۲۵۱

فصل دهم: آغاز عملیات:

از صفحه ۲۵۷ تا صفحه ۳۱۲

- ۲۶۰ دستورهای محرمانه
- ۲۶۱ خلع سلاح یادگان رشت
- ۲۶۸ کودتای سرخ
- ۲۷۴ کنگره شرق
- ۲۷۹ نمایندگان جنگل در مسکو
- ۲۹۰ نامه میرزا کوچک به دیوانی
- ۲۹۳ پاسخ دیوانی به میرزا کوچک
- ۲۹۵ نامه دوم میرزا کوچک به دیوانی
- ۳۰۳ پیشروی و عقب نشینی قوای دولت
- ۳۰۲ نبرد انقلابیون و جنگلی ها
- استاروسلسکی فرمانده تیروی فراق ۳۰۷
- رپر تازجر یا نانات چهار ماهه انقلاب ۳۰۹

فصل یازدهم: توالی وقایع

از صفحه ۳۱۴ تا صفحه ۳۴۹

- ۳۱۵ آشتی سران انقلاب
- ۳۲۸ يك نامه مهیج
- ۳۳۰ واقعه ای در فومن
- ۳۴۲ کودتای حوت ۱۲۹۹

احسان اله خان آماده فتح تهران ۳۳۹

فصل دوازدهم: توافق سیاست شوروی و انگلستان: از صفحه ۳۵۴ تا صفحه ۳۶۲

- ۳۵۳ آنچه بین کیکاووس و میرزا گذشت
- ۳۵۶ نامه سفیر شوروی به کوچک خان
- ۳۶۱ جواب کوچک خان به سفیر شوروی

فصل سیزدهم: حادثه یدفرجام:

از صفحه ۳۶۵ تا صفحه ۳۹۴

- ۳۶۵ واقعه ملاسرا
- ۳۷۰ نماینده خیابانی
- ۳۷۱ مسلط شدن دولت باوضاح
- ۳۷۵ جنگل و سردار سپه

آخرین نام و آخرین دیدار صفحه ۳۸۳

شمله‌ای که خاموش شد « ۳۸۶

فصل چهاردهم: سرنوشته‌های سران انقلاب از صفحه ۳۹۷ تا صفحه ۴۲۳

خالوقربان « ۳۹۷

احسان‌اله خان وحاجی «

محمد جعفر کنگاوری ۴۱۵

سید جلال چمنی « ۴۱۷

حیدر خان عموغلی « ۴۲۰

حسن خان کیش دره‌ای « ۴۲۲

فصل پانزدهم: درحاشیه حوادث از صفحه ۴۲۷ تا صفحه ۴۶۰

وقایع اعیان « ۴۲۷

تاریخ احزاب سیاسی « ۴۳۱

ایران در جنگ بزرگ « ۴۳۳

کتاب بیرنگ « ۴۳۳

قیام کلنل محمد تقی خان « ۴۳۵

اطلاعات هفتگی « ۴۳۶

تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان « ۴۳۹

قیام آذربایجان « ۴۴۱

تاریخ بیداری ایرانیان « ۴۴۲

تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه « ۴۴۲

روزنامه بسوی آینده « ۴۴۴

مجله خواندنیها « ۴۴۴

روزنامه دنا « ۴۴۸

سیاست شوروی در ایران « ۴۵۱

- ۴۵۳ « جزوه تاریخ جنگلیان
- ۴۵۴ « مجله اسپارتا کوس
- « امپریالیزم انگلیس
- ۴۵۷ « در ایران و فقار
- ۴۵۸ « دیوان عارف
- فصل شانزدهم: انتقادات و احتجاجات از صفحه ۴۶۳ تا صفحه ۴۹۰
- ۴۶۳ « مجله ارمنان و پاسخی بمقالات آقای دیوسالار
- ۴۶۸ « مجله روشنفکر و جواب نوشته آقای کاظم شاهرخی
- ۴۷۴ « روزنامه بازار و پاسخی بانتقاد آقای کامران فیلسوفی
- « مجله تهران بصور و جواب صاحبیه تیمسار سپهبد
- ۴۷۹ « محمد فتحجوان
- ۴۸۱ « روزنامه اطلاعات و انتقادی بمقالات «مردی از جنگل»

چندقطعه از عکسهای این کتاب
را آقای یحیی حریریان بازرگان مقیم
رشت در اختیار ما گذاشته اند که بدین
وسيله از عنایت معظمه سپاسگزاری
میشود . مؤلف

www.tabarestan.info
تبرستان

فهرست گراورها

- | | |
|---|---|
| <p>۲۲- سید عبدالوهاب صالح صفحه ۱۱۰</p> <p>۲۳- حاجی شیخ علی علم الهدی ۱۱۰</p> <p>۲۴- میرزا محمدی انشائی ۱۱۲</p> <p>۲۵- شیخ بهاء الدین املشی (میزان) ۱۱۳</p> <p>۲۶- جنتدن از مجاهدین ۱۱۵</p> <p>۲۷- پیکره‌ای از چریک‌ها ۱۱۷</p> <p>۲۸- نظامیان ملی گوراب زرمغ ۱۱۹</p> <p>۲۹- جمعی دیگر از چریک‌های جنگل ۱۲۱</p> <p>۳۰- میرزا کوچک یادوتن از نزدیکانش ۱۲۵</p> <p>۳۱- پیکره دیگری از جنگلی‌ها ۱۳۱</p> <p>۳۲- محمودخان ژولیده ۱۳۳</p> <p>۳۳- عده‌ای از جنگلی‌ها ۱۳۷</p> <p>۳۴- اسکندر خان امانی ۱۳۹</p> <p>۳۵- سرلوحه روزنامه جنگل ۱۴۱</p> <p>۳۶- مشهدی‌علیشاه چومثقالی (هوشنگی) ۱۴۵</p> <p>۳۷- میرزا حسین خان کسمانی ۱۴۷</p> <p>۳۸- غلامحسین نویدی ۱۴۹</p> <p>۳۹- نظام ملی لاهیجان ۱۵۲</p> <p>۴۰- یادبود شهادت ژولیده ۱۵۴</p> <p>۴۱- شیخ علی شیشه‌بر ۱۵۶</p> <p>۴۲- نامه قونسول انگلیس ۱۶۵</p> <p>۴۳- نامه رئیس اداره سیاسی ۱۶۷</p> | <p>۱- کوچک جنگلی</p> <p>۲- کوچکخان آماده سفر گیلان صفحه ۲۵</p> <p>۳- کوچکخان در دوران طلبه گی ۳۶</p> <p>۴- کوچکخان در مدرسه جامع رشت ۳۷</p> <p>۵- کوچکخان با جنتدن از مجاهدین</p> <p>۶- شروط طبعیت</p> <p>۷- کوچکخان زمان داوطلبی جنگ</p> <p>۸- گمشده تپه</p> <p>۹- نمونه امضاء میرزا کوچک ۴۳</p> <p>۱۰- جنگلی‌های آغاز قیام ۵۲</p> <p>۱۱- جنتدن از جنگلی‌های آغاز نهضت ۶۶</p> <p>۱۲- مفاخر الطک ۶۹</p> <p>۱۳- دکتر حشمت و کربلائی حسین ۸۶</p> <p>۱۴- حاجی محسن خان امین الدوله ۸۸</p> <p>۱۵- افسران عثمانی ۹۲</p> <p>۱۶- سلطان الواعظین خلخالی ۹۳</p> <p>۱۷- افسران آلمانی و اطریشی ۹۵</p> <p>۱۸- سالار ناصر خلیج (فاطمی) ۹۷</p> <p>۱۹- دکتر علی خان شفا ۹۸</p> <p>۲۰- دکتر سید عبدالکریم کاشانی ۹۹</p> <p>۲۱- عزت‌اله خان هدایت ۱۰۰</p> <p>۲۲- حاجی سید محمود روحانی ۱۰۲</p> <p>۲۳- عده‌ای از مجاهدین ۱۰۸</p> |
|---|---|

۲۸۲	صفحه ۷۲- آقا نصراله رضا	۱۷۱	صفحه ۴۴- التیما توم انگلیس ها
۲۸۴	۷۳- محمدعلی خمایی (گیلک)	۱۷۵	۴۵- نامه و توقی الدوله
۲۸۶	۷۴- تمبر انقلاب سری کاوه	۱۷۶	۴۶- شیخ عبدالسلام عرب
۲۸۷	۷۵- علی حبیبی	۱۷۸	۴۷- دکتر حشمت
۲۸۹	۷۶- دکتر منصور باور	۱۸۴	۴۸- سردار معظم خراسانی
۲۹۲	۷۷- حاجی شیخ محمد حسن آمن	۱۸۶	۴۹- چهارتن از زعماء جنگل
۲۹۷	۷۸- اسماعیل جنگلی	۱۹۰	۵۰- میرزا کوچک بقیاقه بکتر جنگلی
۳۰۰	۷۹- خالوقربان هرسینی	۱۹۴	۵۰- چند نفر از جنگلی های کرد
۳۱۰	۸۰- میرزا شکراله خان تنکابنی (کیهان)	۱۹۶	۵۲- چندتن از مجاهدین گیلک
	عطاءاله خان امیر بگانه	۲۰۱	۵۳- قزاقان امانی در خدمت جنگل
	۸۱- حاجی میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی		دیدار آذری از میرزا کوچک خان
۳۲۲	۸۱- حیدرخان عموغلی	۲۲۱	۵۴- حاجی ابوالحسن علیشاهی
۳۲۵	۸۲- آگهی کمیته انقلاب		میرزا آذری بعد از توافقی
۳۲۹	۸۳- شیخ علی خالقانی (تنها)		۵۵- میرزا کوچک پیش از مسافرت پلنکران
۳۳۱	۸۴- غلامعلی بانا در مأموریت شهوار	۲۲۹	۵۶- آقا یوسف کسمانی و دو نفر دیگر
۳۳۴	۸۵- احساناله خان	۲۳۲	۵۷- فرزندان عسکر درامی
۳۴۱	۸۶- عبدالحسین خان شنائی	۲۴۰	۵۸- میرزا کوچک و فرماندهان ارتش سرخ
۳۴۳	۸۷- حسین خان الله	۲۴۲	۵۹- اعضاء شورای انقلاب
۳۴۴	۸۸- محمود رضا و احساناله خان	۲۵۲	۶۰- دکتر ابوالقاسم لاهیجانی (فرید)
۳۴۹	۸۹- آخرین تصویر میرزا	۲۵۳	۶۱- حکم فرماندهی مازندران
۳۷۰	۹۰- میرزا نعمتاله آلبانی	۲۶۳	۶۲- روزنامه دیوار کوب
۳۷۶	۹۱- میرزا محمود کرد مجله ای	۲۶۵	۶۳- محمدعلی پیربازاری
۳۷۸	۹۲- سر بریده میرزا کوچک	۲۶۸	۶۴- بیمارستان ابن سینای رشت
۳۹۰	۹۳- مشهدی کاس آقا حاسم	۲۷۰	۶۵- میر شمس الدین وقاری
۳۹۱	۹۴- رضا اسکستانی برنده سر میرزا کوچک	۲۷۱	۶۶- سید جعفر خان صومعه سرائی (محنتی)
۳۹۲	۹۵- رضا اسماعیل	۲۷۲	۶۷- محمود رضا طلوع
۳۹۴	۹۶- حسین خودت	۲۷۴	۶۸- محمود رضا طلوع در لباس رزم
۳۹۸	۹۷- غلامحسین بهمبری و مرز آرا	۲۷۵	۶۹- ابوالقاسم رضا زاده (فخرائی)
۴۲۱	۹۸- سلطان حسن خان زند	۲۷۷	۷۰- غلامعلی بابا ماسوله ای
۴۲۳	۹۹- ماسان کی آرش	۲۷۸	۷۱- نمایندگان اعزامی بسکو
۴۵۹	۱۰۰- ماسان کی آرش	۲۸۱	

سر آغاز

خدای بزرگ‌گهرا سیاس که با نشر کتاب سردار جنگل پردهٔ ایهام‌بکنار زده شد و جبههٔ درخشان یک‌سرد ملی و یک قهرمان آزادی نمایان گشت و نهضت انقلابی جنگل‌آطلور که بود با تمامی خصوصیات و فراز و نشیب‌هایش، در معرض اطلاع عموم قرار گرفت. و جای بیس‌خوشوقنی است که کتاب مزبور در محافل اجتماعی و سیاسی و میان فرهنگیان و سفوی‌آزادگان و صاحب‌نظران کشور، حسن قبول یافت و بنام یک اثر ارزنده معرفی گردید.

اکنون که بچاپ دوم کتاب مبادرت میشود و طبعاً خود میدانم که پیش از آغاز هر سخن، نخست اطلاعات و توجهات بی‌شائبهٔ اساتید و دانشمندان معظم که باین اثر نایب تفریط نوشته و اقدام ناقابل‌مبارا ننوده‌اند - یا از جهت انتقاد بخود داده، بتحلیل و تجزیهٔ فضا یا پرداخته‌اند - یا از منظر حیات کتاب که بر مبنای حقایق و واقعیات استوار است در مقام دفاع برآمده، با ایرادات غرض‌آلود پاسخ گفته‌اند اظهار تشکر و حقیقت‌سنجی کنم. و نیز از سروران گرامی و نویسندگان که از تدوین کتاب و روشن‌شدن گوشه‌ای از تاریخ کشور ما ابراز مسرت ننوده‌کنند و یا شناسایی بما نهریک گفته‌اند از صمیم قلب اظهار تقدیر و سپاسگزاری نمایم. شبهه نیست که استقبالی چنین گرم و شورانگیز، نتیجهٔ علاقه و اشتیاق مردم کشور ما است بمطالعهٔ آثار مفید و مطلوبهات‌سالم، و درنگ حقایق تاریخی و تفکر و تحقیق در اطراف نمرهٔ فعالیت قهرمانان ملی و جانبازان راه آزادی.

و بدیهی است این علاقه و اشتیاق که با رشد فکری و احساس احتیاج جامعه ما یکسب یک زندگی مستقل و شرافتمند، پیوندهای ناگسستنی دارد و از یک ایمان بی‌تزلزل و عاطفه‌انسان دوستی و اعتقاد بفضیلت سرچشمه‌میکرد، هم‌دلخوش‌کننده است و هم باعث امیدواری. و شدت و ضعف این علاقه و عشق، معرف حیثیت و شئون و وضع اجتماعی ما در جهان زندگی خواهد بود.

آنچه در چاپ اول این کتاب بخوانندگان گرامی عرضه گردید، مشاهدات عینی نویسنده بود بضمیمه اطلاعات و گزارشهایی که از منابع معتبر و معوق کسب نموده باین بررسی‌ها و مدارک و اسناد قابل اعتماد تطبیق و از غربال تحقیق گذرانیده است.

در چاپ دوم کتاب، گذشته از تنقیح مطالب و تصحیح محدودی اغلاط، از تذکرات بی‌غرضانه و یادآوری‌های مهر آمیز دوستان نیز استفاده شده است. چند قطعه عکس به بیکرهای قبلی افزوده‌ایم و در ترمیم و تکمیل پاره‌ای نکات کوشیده و بقدر مقدور از استعمال واژه‌های نامأنوس کاسته‌ایم و با تماسی این احوال مزیت اصلی این چاپ تنها از این جهت که حاوی نظریات اهل فضل میباشد اختصاص دارد و ما عقاید پژوهندگان را بدون اینکه قصد خود خواهی و نیت خودستایی داشته باشیم بترتیب تاریخ ثبت مینمائیم و درباره دو سه فقره از تکاورشات، که نیاز بتوضیحاتی دارند در آخر کتاب بتفصیل سخن خواهیم راند.

شاعر و ادیب گرانمایه آقای سید محمد تقی میر ابوالقاسمی جللی
مرقوم داشته‌اند

از رشت بتاريخ ۲۱/۶/۴۴

من با اشتیاق تمام صفحات کتاب «سردار جنگل» را خواندم. باورکنید مقدمه و بسیاری از مطالب را نتوانستم با یکبار خواندن اکتفا نموده و بگذرم. روح و اندیشه جوان و آزاد شما در تمام صفحات و در مفاهیم جاندار لغات کتاب بچشم میخورد و از آن نور امید و سرافرازی من ببارد باید. بگویم اگر هر زمان

شما در زندگی بنحو شایسته‌ای دین خود را بجامه و بزادگاهتان انجام داده‌اند
شما آنرا شایسته‌تر نشان داده‌اید .

نفل از روزنامه سایبان منظمه دشت بقلم بیشه‌بان ۱ مورخ ۲۳

شهریور ۴۴

دانشمند گرامی و معلم کهن سال و آزادپنجاه دوران مشروطیت و پادگار
زنده تاریخ پرماجرای قرن اخیر... آقای ابراهیم قهرائی وکیل پایه یک
دادگستری اخیراً با قلم شیوا و روش سهل و ممتنع و در کمال بی نظری، دور از
حرکت و هیجانی که خود از نزدیک، شاهد و ناظر بسیاری از صحنه‌ها و از شخصیت‌های
انقلابی آن روزها بود، دست به انتشار کتابی که پرده از روی بسیاری از حقایق
برمی‌دارد زده است. این کتاب که قطع در پیروی در حدود ۴۰ صفحه است از تصاویر
و کلیشه‌های زیادی از مستندات تاریخی و دلایل مثبت و غیر قابل انکار تنظیم
یافته و قلم بطلان بر عمایب و انتشارات عمده‌ای که نوشته‌های خود را بعنوان تملق
بر تاریخ و روح روز و سبب ارتقاء مقام و بیست آوردن آلا و الواف قرار داده‌اند
میزند. ما با انتشار این کتاب به نسل جوان که با مبسوط و مفاد با تحریف تاریخ
نویسان موسمی با استاد گرانمایه‌های کشور می‌نگرند تبریک می‌گوییم و اطمینان می‌بخشیم
که با مطالعه این کتاب، بهتر با گذشته خود آشنا خواهند بود و زحمات راد
مردانی که دائماً با فعالیت‌های وطن پرستانه، با بهای مملکت تزاری را متزلزل
می‌ساختند و بار بختن خون خود بر جم استقلال و مشروطیت ایران را در آسمان بین‌المللی
آن روزهای پرخطر، تمام افراشته نگاه می‌داشتند خواهند نمود و به پیروی از
خصایس نژادی در حفاظت و فداکاری در راهش و مهین آماده تر خواهند بود.

مسنخرج از نامه دوست فاضل ارجمند آقای علی قلی پور رسول

از دشت بناریخ ۱۳/۶/۴۴

کتاب سردار جنگل را با رغبت خاص خواندم و میتوانم با کمال اطمینان
عرض کنم که کتاب یاد شده در ردیف بهترین آثار و نالیقاتی است که
در چند سال اخیر منتشر شده است .

۱- آقای قهر بیشه‌بان افره‌نگیان دانشمند کیلان اند

نگارش شخصیت آزاده و نویسنده نکته‌سنج آقای عبدالعظیم یمنی

طهران

بتاریخ هفتم مهر ۱۳۴۴

من از دیدن کتاب سردار جنگل غرق شرف شدم و از صمیم قلب این خدمت
بسیار ارزنده را به... آقای فخرائی تبریک میگویم -

معمولاً انتقاد بر کتاب‌ها را بصورت مقاله برای چاپ و روزنامه‌ها می‌دهند
اما من از این تظاهر خوشم نمی‌آید و چون هدف و غرض یادآوری است و میل
دارم اثری که از طرف یک شخصیت آزاده گیلان منتشر میشود از هر جهت بی‌عیب
باشد این است که یادداشت‌هایی تهیه کرده‌ام که بضمیمه تقدیم است .

(در یادداشت‌ها جز بوی اشاراتی است بفعالیت‌های مرحوم میرزا کوچک‌خان
در انقلاب مشروطیت و وضع اسفناک سالهای اول قیام و خالی بودن جای یک
مقاله حماسی در آستانه تخلیه قویمات و ضرورت تصریح اسامی اشخاص و عکس
خانه آن مرحوم و خواهرش و گردنه گیلوان و آرامگاهش و اینکه هدف و انگیزه
اساسی میرزا در درجه اول اعاده مشروطیت از دست رفته بوده است ، با اضافه
چند نکته دیگر که با اطمینان از توجهات نویسنده محترم سعی خواهم نمود
تذکرات مزبور را با مقتضیات و امکانات موجود محدودمان تطبیق و مورد
رعایت قرار دهم و ناگفته نمی‌گذارم که شرح فعالیت‌های آن مرحوم پیش از دوران
قیام جنگل موکول بشدوین کتابی است که از نقش گیلان در انقلاب مشروطیت
بحث نماید و چنین توقیعی نصب هر فرد بااهمیتی شود بقیماً بتفصیل ما را از جریان
کارهای آن زمان و نقش رهبرانی نظیر او که هدایت انقلاب را بعهده داشته‌اند
آشنا خواهد ساخت . مؤلف)

نظریه دانشمند محقق آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

طهران

بتاریخ ۴۴/۷/۱۱

کتاب میرزا کوچک‌خان سردار جنگل که نسخه‌ای از آن را برایم فرستاده
بودید خواندم و بهره بسیار بردم. در این باره معلومات ناقصی داشتم و کتاب
شما باعث شد که آنرا تکمیل کنم. جناب عالی با صداقت و صمیمیت و حس انسان -
دوستی قلم روی کاغذ نهاده‌اید و از این جهت کتاب شما در بین کتابهای یکسالهای

اخیراً انتشار یافته ممتاز است و گوشه عبرت انگیز و افتخار آمیزی از تاریخ ایران را روشن میکند .

مقاله‌ای از مدیر روزنامه طاباق حق منسوب به درشت آقای حاجی محمد جوادی که از نویسندگان بافضیلت و حقگو بشماراند. شماره ۴۶۰

۱۵ مهر ۴۴

هنوز در سرزمین ما آنطور که انتظار میرود انتشار خاطرات و اتفاقات توسط کسانی که در حوادث مهم اجتماعی شرکت داشته‌اند معمول نگردیده است. و تا کنون آنچه را که انجام یافته نمیتوان خالی از نقص و حتی گاهی هم دور از حجب و بیس دانست و چون یکی از شگرف‌ترین وقایع تاریخی نسل معاصر ایران حوادثی است که در منطقه گیلان در یکی از بحرانی‌ترین دوران تاریخ تحولات اجتماعی آن بروز نموده است کتاب میرزا کوچک خان نمونه ارزنده‌ای است که این وقایع را نشان میدهد.

با وجودی که نهضت جنگل در بعضی از کتب تاریخی معاصر بسطت تقبیح میگردد دوستان مرحوم جنگلی و دکتر حشمت جز این کاری نداشته‌اند که سالی دو مرتبه در سلیمان داراب و جلعه‌خانه جمع شوند و پروان پاک این دو را در دوزخ عالیه درود بفرستند و قهوه بخورند و این گناه بیشتر منوجه کسانی است که در نهضت جنگل شریک بوده و اهل قلم‌اند و اگر خاطرات و اطلاعات این دسته چاپ شود عده‌ای از مجاهدین که هنوز در قید حیات‌اند بر تصحیح و تکمیل آن نیز تشویق میشوند و هر گاه این کار بناخیر بیفتد گرد نیسی تمام خاطرات را با خود بگور خواهد برد. و اگر قبول دارد که این سرزمین در آینده بوجود مردان شجاع و با عبرت نیازمند است از انتشار این کارنامه غیرت و مردانگی مضایقه نباید نمود و با این عمل است که میتوانیم حقایق را روشن نموده و روح پیرم خانها و جنگلی‌ها و دکتر حشمت‌ها را شاد نمائیم .

در حال حاضر با انتشار کتاب میرزا کوچک خان گام اساسی که حتی میتواند سر مشق گرانبهای برای سایر مردان تاریخی باشد برداشته شد و نویسنده محترم، خود درباره آن چنین میگوید: مجموعه حاضر ممکن است حاوی تمام حوادث و وقایع انقلاب جنگل نباشد و همه سایه روشن‌های این نهضت را آنطور

که شاید و باید عیان نسازد چه بار و بدام‌هایی که بید نیست از محیط اطلاعاتمان بدور مانده باشند و چه بسا افرادی که در جریانات این نهضت نفس‌های مهمی ایفا نموده و ما بنام و نشان‌شان آگاهی نیافته باشیم. این نفس از آنجا ناشی می‌شود که آرشو جنگل، حاوی اسناد و نامه‌ها که درون چند جامه‌دان جای داشت و در تنگ‌درد بدست قواء مهاجم افتاد در دسترس ما نبود. مطلب دیگر آنکه ما نهضت جنگل را تاجائی که اطلاع داشته‌ایم آنطور که بوده است نشان داده‌ایم نه آنطور که می‌بایست باشد و بالاخره يك نکته آخری که بایستی بر حسب ضرورت بان اشاره نمود این که ذکر نام بعضی و اظهار عقیده‌های انتقادی درباره هر يك صرفاً بمنظور حفظ اسالت وقایع تاریخی است.

اردش علمی و تحقیقی این کتاب تنها مربوط با آنچه را که ذکر شد نیست بلکه در تشریح وقایع گذشته جنبه علمی مبارزه جنگل را نیز نشان می‌دهد و این تحقیق بدیع در زندگی نظامی میرزا کوچک خان نخستین بار دیده شده است. در مآثرای زندگی میرزا، سفا و پاکی يك انسان عیار و روشن ضمیر و نیک اندیش بچشم می‌چورد. و علاوه بر اینها روسی جوان و اندیشه‌های پیرموند و جهان بینی وسیعی در خلال سلوک کتاب خود نمائی میکند تاجائی که خواننده گرامی شعله‌های آتش مباررات جنگل را در خود احساس می‌نماید و مؤلف نیز در این باره چنین می‌نویسد :

«مقصود از بیان این وقایع توضیح اسراتزی طرفین و اشاره به تکنیک‌های جنگی نیست چه وقایع مربوط کهنه شده‌اند و با سلاح‌های تخریبی این عصر که با انفجارات هسته‌ای جهنم‌سوزانی بوجود می‌آورند دیگر بیان کیفیت جنگ‌های گذشته جلب نظر نمی‌کند ولی شاید بی‌فایده نباشد بدانیم که مقتولین، به‌صاحب توب و ننگه و غیره آگاه بودند و میدانستند که با جان آدمی تناسبی ندارد و معجزات از بند غیرت و مردانگی دریغ نمی‌کردند و در مقابل جور و بیدادگری تن بخت نمی‌دادند و این برای آن عده اشخاصیکه زندگی توأم با عزت و شرافت را طالبند و از حیات مقرون به ذلت نفرت دارند درس آموزنده و ارزشمندی است.

نویسنده با آگاهی خاص خویش پس از یادآوری مناظر زشت قرون وسطائی

آثار باقی مانده و مسخ شده آنرا نشان میدهد، و باز خواننده از اینکه چگونه در برابر زشتی‌های تغییر شکل یافته حقیقت نیز به پیکار برمی‌خیزد احساس خوشحالی می‌تواند بی‌شک باید اذعان نمود که این کتاب، جوانان را در چشم‌انداز وسیع امیدها و آرزوها و تلاش‌های مستمر تر قرار خواهد داد و با انتشار آن سهم گیلان در تاریخ مشروطیت ایران تا اندازه‌ای روشن شده است.

فصل پانزدهم که در حاشیه حوادث اشاره به اشتباهات محدود و ناقص و گاهی هم مغرضانه دیگران شده است بیش از همه میتواند به محققینی که بخواهند تاریخ جنگل و حتی تاریخ مشروطه ایران و اوضاع سیاسی و اجتماعی قرن اخیر را مطالعه نمایند کمک نموده و آنان را از تکرار اشتباهات دیگران بر حذر سازد.

در مقدمه چهارده صفحه‌ای این کتاب، کلمات باروحي آن که ازدل برخاسته چنان بردل می‌نشینند که خواننده ضایل نیست به یکبار خواندن آن اکتفا نموده باصل وقایع پیردازد و همبسطور در خلال سطور کتاب، و این سخنی است که دیگران نیز آنرا تأیید تصدیق نموده‌اند.

ما موقیت روزافزون آقای ابراهیم فخرائی نویسنده دانشمند و فرزند شجاع گیلانی را از خداوند مسئلت داریم.

نظریه استاد فقید سعید نقیسی درباره کتاب «سردار جنگل»

بتاریخ ۲۷ مهر ۴۴

مطالبی که ذیلا نگاشته میشود پاسخ استاد بمسأله خبر نگار مجله فردوسی

است.

س - در تدوین تاریخ ایران چه کسانی تاکنون رحمت کشیده‌اند و کدامیک

از آنها موفق تر بوده‌اند ؟

ج - البته در این موضوع از خدمات برجسته‌ای که برخی از مورخین

اروپائی و ایران شناسان کرده‌اند و بحث در این مورد بسیار مفصل خواهد بود

نیاید غفلت کرد. در میان دانشمندان ایران کسانی که آثارشان جاهای خالی را

پر کرد از دوره پیش از ما محمد حسن خان اعتماد السلطنه و مرحوم

محمد علی فروغی مرحوم علامه قزوینی و مرحوم عباس اقبال آشتیانی
مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله آثاری دارند که همیشه جویندگان از آنها
بهرمندی خواهند شد .

در میان زنده‌ها کسانی که آثار جالبی در این زمینه دارند آقای حسن
تقی زاده و دکتر مرزبان آقای نصرالله فلسفی و آقای دکتر عبدالحسین
زیرین کوب و آقای دکتر محمدجواد مشکور مقدم بر دیگران هستند. چون
برخی مثل آقای شمیم و آقای بیانی و دوسه نفر دیگر هیچ کار جالبی نکرده‌اند
و کارشان فاقد ارزش می‌باشد .

اخیراً کتابی بنام «سردار جنگل» که مؤلف آن آقای ابراهیم فخرائی
برای من فرستاده است که من بدقت خواندم و میتوانم آنرا نمونه‌ای از تاریخ
نویسی محققانه معرفی کنم و کاش درمباحث دیگر تاریخ ایران هم نظایر این
کتاب فراوان می‌بود .

نقل از روزنامه طالب حق منظمه رشت شماره ۴۶۲ مورخ ۲۹ مهر ۴۴

بنفلم یشه بان

من عادت دارم از آنچه مطالعه میکنم از مطالب جالب و برجسته‌اش یادداشتی
بردارم تا در موارد ضروری از آن در نوشته‌هایم کمک بگیرم و بتوانم بهترین
مطالبی که بدو و انتخاب من تهیه شده بار دیگر بجای مطالعه کتاب یا روزنامه
فقط از این گلچین و برجسته و منتخب یادداشت‌هایم استفاده نمایم. وقتی کتاب سردار
جنگل را مطالعه میکردم متوجه شدم که ملخص و یادداشت‌های کوتاهی از آن
تهیه کنم از خود کتاب طویل‌تر و بیشتر خواهد شد. بنا بر این تصمیم گرفتم همان
کتاب را بنویسم و منتخبات و یادداشت‌های مختصر برای همیشه مطالعه کنم. این اظهار
عقیده را کسی درک میکند که کتاب یاد شده را مطالعه نماید .

منظمه در روزنامه دولتی منظمه رشت مورخ ۲۲ مهرماه ۴۴ نیز مقاله
ای در زمینه نشر کتاب مزبور و تقریباً بآن مرقوم داشته‌اند که علاوه بر طریشان
را به نهت‌های آزادخواهانه نشان میدهد .

نقل از روزنامه پومیه گیهان مورخ ۲ آذر ۴۴ تحت عنوان «تقدی

از کتاب سردار جنگل ، بقلم مهدی آستانه‌ای

بنازکی کتابی بنام «سردار جنگل» میرزا کوچک‌خان انتشار یافت که نویسنده آن آقای ابراهیم فخرایی میباشد. فخرایی یکتن از جنگلیان وازدوستان مرحوم میرزا است و چون این شاهد ندیده، زندگی ساده و روشن و دور از انحراف دارد. بی‌شک نوشته‌اش میتواند اذهان را متوجه خود کند و مایه استنباط گردد. از مقدمه شجاعانه‌ای که ایشان ذکر کرده‌اند بسیاری از زیر و بم‌های حیات سیاسی نیم قرن اخیر ایران با اشاره‌ای مستقیم روشن میگردد. ما در این مقاله به نیت دفاع از سردار جنگل و یاران او نیستیم و بدان اندیشه نیز نمی‌باشیم که نهضت آنرا بررسی کنیم و برای آغاز و انجام آن دلایل سیاسی و یا اجتماعی بسازیم. آنچه نگارنده را به تحریر این مقاله واداشت شخص میرزا و طرز تفکر او و فضیلت‌های اخلاقی و عواطف عالی او است. نهضتی برپا گشت، اقداماتی معمول داشت، نیردها برپا کرد و سرانجام بدست نیروی مرکز شکسته شد. این داستانی است که همگان از آن باخبرند ولی دویم است اگر ندانیم سردار این جنبش که بود. چه میگفت و چگونه فکر میکرد و ارزش او از نظر انسانیت تا چه پایه بوده است. میرزا یکتن از میان جمع بود که با جمع هم‌بستگی به تنهایی فکر میکرد و این تک‌اندیشی او را می‌آورد و شکنجه مینمود.

رنج نهانی تنهایی او را واداشت تا نیروی نهفته خود را بکار کشد و خود را بنمایاند. از نهادش نداها برخاست و این نداها به فغانها تبدیل گشت و سرانجام ویرا رهبر جمع گردانید.

میرزا انسانی غنیف و مهربان بود. دلی نازک تر از برگ گل و متادستی سخت تر از سخره‌های کوهستان داشت. او تنها بکسر د نبود بلکه جوانمردی وارسته بود. او حفظ نفس و زندگی راحت و حواء و مقام را بی‌شکس و آفکند. بر نوسنی‌های نفس لکام زد. اما خود اسیر خدمت خلق گردید. او میدید که خون هزاران جوان و پیر، عالم و عامی، در راه نهضت مشروطیت ایران بخت ریخته شده ولی عناصر بدنام و بدگام و بدکنش مانند دوالپا برگردد ملت ایران سوار شده‌اند و باشلاق ستم‌پیکر کهنسال ایران را شکنجه میدهند و این شکنجه‌ها را میدید و رنج‌میرد.

تا روزی که احساس کرد این شلاقها هر روز ویرانی آزاد و روان اورا مانند خود میخورد، ناگزیر آزردگی بگیلان شناخت و کرد آنچه را که میدانیم. او تنها بگیلان برگشت و پی‌ریزی پیکار آینده خود را به تنهایی آغاز کرد. مرا یاری آن نیست تا در این باره بیان دارم که در فرستادن او به جنگل چه کسی با کسانی تأثیر داشته‌اند و یا مایه دلگرمی او شده بودند. آیا عناصر ملی و خیراندیش و یا مردمی از داخل و خارج او را ارشاد بدین کار نمودند سخنی است که نمی‌توان آنرا با استحکام بیان نمود. کتاب طوری نوشته شده که خواننده حس میکند میرزا یکدفعه به جنگل رفته و کار را شروع کرده است اما هر عنصری از هر دسته‌ای که مایه تشویق او بوده اند ارزش معنوی میرزا را نمیتوانند نگاهند. زیرا او نشان داد که بمعنی واقعی مردمی مبین پرست بوده است. نه بوعده حکومت فریفته شد و نه مزده حکومت بزرگتری او را منحرف ساخت. بوعده‌ها پوزخند میزد و بنامه مشفقانه و خیرخواهانه سفیر روس بی‌اعتنائی میکرد. حتی اگر بنامه سفیر را گوش میکرد کشته نمیشد و امروز هم زنده بود و با اعزاز و حشمت میریست. میرزا با تمام سعی که داشت از جامعه‌شناسی بدور بود و یک عنصر انقلابی بمعنی عام نبود و از خوی سیاسی و سیاستمداری بهره‌ای نداشت. او برای خود آرایی جز وجدان خوبستن و آردمان‌های ملی نمیشناخته ولی از لاک صاحبان این آرمانها غافل مانده بود - هر چند مردمی مذهبی بود که هر حیاتی را هر اندازه هم که کوچک بود گنایمیشمرد. هر چند سخت‌مهربان و پاکدل بود ولی بهنگام قتال به شیر شرف‌های میباید و از کشتن + کشته شدن باکی نداشت.

میرزا تنها خودش بود و یک دنیای باطن. مکتب او فقط یک قرآن پولی بود که در جیبش یافته‌شده. ولی یک قرآن جاویدی که همیشه برای صاحبش نامی برابر گنج فارون بجا گذاشت. از آن غالب‌تر و انسانی‌تر آنکه میرزای سرمایه‌دیده و خسته و کوفته در حال عزادار دل ندارد رفیق‌راه خود را تنها گذارد. لذا گاتوگ را بر دوش میبکشد و میخواهد او را از گدوگ عبور دهد. دل ندارد زنده یا مرده هم‌رزم خود را بدست دشمن سپارد هر چند که خود زنده اسیر شود از این رو این مرد بزرگ و انسان قهرمان با فدا کردن جان خود در راه دوست نشان داد که علیه نفس خود نیز سخت جنگیده است و آن چیزی است که جهاد اکبر نام دارد. مردمی که

قیام میکنند و با اصطلاح راه میزنند فقط بکفران بینگام دم واپسین دارد. مردی که با اصطلاح جاه طلبی میکند ولی پیشنهاد هر نوع حکومتی را مردود بشمارد - مردی که هر گونه شهوت دارد خود گذشته و عادت خدمت بنوع را بشهوت خدمت تبدیل گردانیده بود آن اندازه رفت که کشته شود در گذشته شدن نیز اثر جاودانه‌ای از خلق و خوی انسانی خود بیادگار گذاشت که احقر نسبتی بر ادعای مخالفان خود افکند .

وقتی که سردار جنگل درك میکند که جز مرگ و تسلیم راه دیگری نمانده است ترجیح میدهد که با رزم، خود را بدبار آذربایجان برساند، باشد که مایه‌ای تازه برگیرد، خواننده خوبی به‌دراز مطالعه این صفحه از خود میبرد که چنین میرزائی چگونه آدم میکشند هرگز رفیق خود را نکشته و این نسبت‌های خلاف را برای کینه توزی است که مخالفان را برای او تراشیده‌اند تا شاید از ارج او در اذهان بکافند. مسلم است که میرزا دقیق‌گش نبوده‌است. مطالعه کتاب بما آموختنی‌ها می‌آموزد که چگونه سیاست‌های بزرگ همیشه ملت‌های کوچک را می‌تازاند و آنگاه برای رسیدن به منافع خود با یکدیگر توافق میکنند و ملت‌ها را تنها می‌گذارند. مطالعه کتاب ، به نسل جوان چیزها می‌آموزد که مفید تواند شد. هر چند برای بعضی از مردم گیلان میرزا مظهر همه چیز بوده‌است ولی نویسنده کتاب بدون آنکه خود بخواد بنمایاند که میرزا چنین نبوده‌است .

میرزا دلی حساس و روانی حق طلب و پرشور داشت. وجودش شایسته عدالت بود و از بیدادگری نفرت داشت. در سنده‌ای منهور و سرداری نیک نفس بود . میرزا مردی خیر اندیش و مدبر و سیاستمداری نزدیک بین بود که آگاهی‌های او مانند گرم ابریشم بدور وجودش می‌پیچیدند و ویرا از خارج بی‌خیر می‌گذاشتند .

۱ - مظهر همه چیز و دن حیلی بردارنده است و ماوسمت این دامنه را تا آنجا که با ظهار خلاف واقع تعبیر نشود و نتوان به آن عنوان «افراق» داد توان گرفتیم و اطمینان این است که اید آل گیلانیان در وجود میرزا که موجود نهفت جنگل گردیدند نجسم یافته بود و این همان چیزی است که از مظهر بهمان نویسنده اشتراط می‌شود .

« مؤلف »

سرودان حضرت

www.taajirestan.info

www.tabarestan.info
تبرستان

بنام پروردگار بگفتا

مقدمه

در دومین سال جنگ بین الملل اول وقایعی در گیلان رخ داد که به نهضت جنگل یا انقلاب گیلان معروف گشت. قائد این نهضت مردی بود بنام میرزا کوچک که مانند همه‌ی ایرانیان متمسک از مصائب وارده به کشور و هم‌میهنانش رنج میبرد و راه خلاصی از پریشانی و بی‌سروسامانی را میجست. طبقات فهمیده و روشن فکر از اینکه در يك محیط آشفته‌ای بسر میبردند و در نهایت ناراحتی، متحمل انواع تعدی و بی‌اعتدالی بودند بیستوه آمده و مانند دوران مشروطیت منتظر فرصت و موقع مناسب بودند تا با اقدامات دسته‌جمعی خود باین اوضاع ناگوار پایان بخشند. تنها يك لیشر لازم بود که این عقده‌های درونی را منفجر کند و از عدم رضایت عمومی و خشم روزافزون مردم بشکل يك نیروی مجتمع ملی استفاده شود. میرزا کوچک در راه تحقق این نیت قدم پیش گذاشت و بطوری که خواهیم دید در محیط مساعد گیلان که مردمی پیشرو و آماده‌ی مبارزه داشت بتشکیل کانون مقاومت پرداخت و به افشاندن بذرانقلاب دست زد و در مدت کمی توفیق یافت و اگر بعضی اشتباهات و ناپختگی‌های سیاسی که متأسفانه در بین شرفی‌ها فراوان روی میدهد وقوع نمی‌یافت قطعاً مسیر تاریخ کشور نیز عوض میشد و چه بسا که غنچه‌های امید و آرزوی آزادگان این سرزمین شکوفا میگشت و در وسی قرار می‌گرفتیم که اکنون تشریح دورنمای آن می‌حاصل است.

قیام جنگل هفت سال یعنی از شوال ۱۳۳۳ هجری قمری تا ربیع الثانی ۱۳۴۰ طول کشید و سرانجام با شهادت قائم و پیشوای آن ازهم پاشید .
 درباره جهات و علل پیدایش این نهضت همچنین هدف و تاکتیک و عملیات و پایان غم انگیز آن مطالب بسیار در کتب و مجلات و روزنامه های داخلی و خارجی منتشر شده که یا کوتاه و مختصر و یا نادرست و بی ارزش و یا آلوده باغراض و منظورات خاص تنظیم یافته ماهیت و هدف نهضت را آنطور که شاید بایست نشان نداده بحث تحلیلی صحیح از جریان حوادث ننموده اند و اگر نموده کافی و رسا و مطابق با واقع نبوده است .

مثلا احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطیت ایران ضمن توضیح اینکه از داستان جنگل از نزدیک آگاهی نمیدارد مینویسد جنگلی هامردان کوتاه بینی و ساده ای پیش نبوده و راه روش برای خود نمیدانسته اند و لذا کارشان نابسامان درآمده است^۱.

استاد بهار (ملک الشعراء) در تاریخ احزاب سیاسی خود میرزا کوچک و کلنل محمد تقی خان پسیان را متهم میکند باینکه قصدشان تصرف ایران و ایجاد یک حکومت مرکزی صالح نبوده و بهمان ولایاتی که در کف داشته قانع بوده اند^۲.

در روزنامه دنا منظمه تهران تحت عنوان بحث تحلیلی از قیام جنگل، مقاله ای است منتهی بر اینکه کلنل محمد تقی خان پسیان و شیخ محمد خیا بانی و کوچک جنگلی در تکمیل انقلاب مشروطیت نکوشیده و آنرا ناقص گذاشته اند^۳. نویسنده کتاب انقلاب بیرنگ موجد انقلاب جنگل را مردی بیبرفی میکند که معتقد بفساد و قدر بود و غالب کارها را به استخاره محول میساخت^۴. سید مهدی خان فرخ معتصم السلطنه در مجله اطلاعات هفتگی و چنین نوشته اند «من جنگلی ها را متوجه کردم که در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل قیل کوچک تر و بی اهمیت ترند»^۵.

مؤلف تاریخ بیداری ایران میرزا کوچک و اعوانش را در ردیف

۱- تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان جلد ۲ صفحه ۷۱۷ .

۲- جلد اول صفحه ۱۵۹ .

۳- شماره ۱۱ و ۱۲ مورخ ۱۵ و ۱۶ آذرماه ۱۳۲۹ .

۴- صفحه ۲۵ تألیف س.ح. آذری

۵- شماره های ۵۲۴ و ۵۲۵ بتاريخ اول و هشتم شهریور ۱۳۳۰

اشرار و غارتگران بشمار آورده است.^۱

سرپرسی سایکس در کتاب معروف خود بنام «تاریخ ایران» میرزا کوچک را عامل «سپه‌دار» نامیده و مدعی است که برگشت میرزا بگیلان بمنظور ادامه عمل پرسود یعنی گرفتن ایرانیان ثروتمند و نگاه داشتن آنها برای پرداخت خونبها یا باج سبیل بوده است و عینوسدکه حکومت ایران در مقابل این جنش تقریباً ناتوان بود و اگر اقدامات بریطانیای کبیر نبود احتمال مهربت سلطنت را متعرض کند.^۲

مدیر روزنامه اقدام آقای عباس خلیلی جنگلی‌ها را سرزنش میکنند از اینکه نتوانستند در مقابل انگلیس‌ها در تنگه متجیل پایداری کنند و حال آنکه با عده کمی ولی دلبرتر امکان داشت راه را بر انگلیس‌ها و روس‌ها مسدود ساخت.^۳

سپهبد افان‌اله جهانپانی سناتور و وزیر سابق جنگ زهر عنوان «خاطراتی از اوساع نیل از کودتای ۱۳۹۹» مقاله‌ای در سائنامه دنیا نوشته‌اند که در آن منظور ذیل داده میشود: «در شمال ایران میرزا کوچک خان علم طغیان و یانگی گری بر افرشته و دعوی استقلال مینمود.^۴

در رساله کوچکی بنام «تاریخچه جنگلیان» که در طهران نشر یافت جنگلی‌ها افرادی را هرن و هیئت اتحاد اسلام مشی بلانما و حشمت‌الدوله و الاتبار فرمانداری مالایق معرفی شده و دلایش آن است که قدرت جنگلی‌ها در زمان این فرماندار گسترش یافته است.

در مجله اسپار تا کوس چاپ پاریس ضمن یادداشت‌هایی که از مکزیک برای مجله مزبور فرستاده شده این مطلب عنوان گردید که از آثار فعالیت کمونیزم بسال ۱۹۱۹ میلادی در آسیا پیدایش دستهای در شمال ایران برهبری روس‌ها بود که نفوذشان را در گیلان و مازندران مستقر ساخته و در شماره اول مجله کمونیست بین‌المللی از آنها پشتیبانی شده است.

و می‌نویسد که ریاست اسمی این نهضت با میرزا کوچک خان بود ولی نهضت را روسها اداره می‌کردند کمی بعد میرزا کوچک را سردی صدیق و باوفا

۱- تألیف حبیب‌الله مختاری صفحه ۱۵۱

۲- ترجمه فخر داعی گیلانی جلد ۲ صفحات ۷۸۴ و ۷۴۹

۳- مجله سپیدوسپاه شماره ۲۰۸ صفحه ۱۶ بتاریخ ۸ مرداد ۳۸

۴- سال ۱۳۱۰ صفحه ۲۶۳

نامیده میگوید يك ایرانی عمیق و متفکر و يك مرد آینده آل و آرزو بود اما آنهایی که پیرامونش بوده و دعوی همکاریش را داشتند نمی سرسپرده روسها و نیم دیگر سرسپرده انگلیسها بودند!

دکتر مهدی خان ملک زاده نویسنده تاریخ انقلاب مشروطیت ایران میرزا کوچک را بنام يك مجاهد حقیقی و يك فرد مؤمن مشروطیت می ستاید و مینویسد «نه فقط يك سرباز آزاده بود و در راه آزادی می جنگید بلکه يك مبلغ آزادی نیز بود و در هر مورد و مقام از تبلیغ مردم به پیروی از حق و عدالت و حقوق انسانیت فروگذار نمیکرد!»

کتاب سیاست شوروی در ایران میرزا را یکی از آزادخواهان واقعی با مصلک که حقیقتاً برای آزادی و نجات ملت ایران قیام کرده و صد رصدهمکرات و ایراندوست بوده است معرفی می نماید.^۱

در دیوان عارف فرویني گرد آورده سیف آزاد اینطور اظهار نظر شده که: «یکی از تشکیلات بجا و بموقع که خدمات بسیار گران بها با آزادی و استقلال ایران نموده همانا تشکیلات مقدس و سوهمند و مبین پرستانه فدائیان جنگل در زیر سرپرستی مبین دوست نامی شادروان میرزا کوچک خان جنگلی بوده است»^۲.

مسیوب نیکیتین قونسل سابق روس در ایران در کتابی که بزبان روسی بنام ایرانی که من شناخته ام منتشر کرده و در ملک الشعراء بهاره مقدمه ای فاضلانهای بترجمه فارسی آن نوشته میرزا را برده میگوید که کمال مطلوبش را می جست و مقید بجمع آوری ثروت نبود!

ژنرال دنسترویل فرمانده نیروهای مسلح انگلیس در ایران که از خط عبورش به قفقاز خاطرات خوشی بیاد ندارد و مکرر با جنگلی ها جنگیده است در کتاب معروفش بنام امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز در چند جا نام جنگل را با احترام برده و می نویسد: «نهضت جنگل از طرف میرزا کوچک خان انقلابی معروف که يك آینده آلیست با شرف و منصفی است

۱- جلد پنجم صفحه ۱۴۹ .

۲- تألیف م ع منشورگرگانی صفحه ۳۰ .

۳- صفحه ۵۸۶ .

۴- ترجمه مترجم ها باون فرادشی صفحه ۳۰۳ .

تشکیل یافته^۱.

در جای دیگر میگوید «بعقیده من میرزا کوچک خان از وطن پرستان حقیقی است و امثال او در ایران نادر و کمیاب است و اگر میتوانستم چند کلمه بگوش او بخواهم یقین دارم از سقوط قطعی نجات پیدا میکرد^۲».

عبدالله مستوفی نویسنده **تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه** معتقد است که میرزا در تمام مدت نهضت جنگل یک قدم برخلاف دیانت و حب وطن برنداشته و حتی در مواقعی که کابینه‌های صالح روی کار می‌آمده خود را از تماس با دولتیان برکنار میگرفته است^۳.

نویسنده و شاعر فقید **رشید یاسمی** در کتب درسی که بدستور وزارت فرهنگ تألیف نموده میرزا کوچک را فردی «باغی» که دعوی استقلال مینموده معرفی کرده است.

جان مارلو نویسنده کتاب **خلیج فارس در قرن بیستم** ضمن اینکه انقلاب کیلان را «غائله» نامیده می‌نویسد «دولت مرکزی این غائله را در اکتبر ۱۹۲۱ میلادی سرکوب و خود میرزا کوچک را تیرباران نمود^۴». در کتاب **ایران در جنگ بزرگ** تألیف **مورخ الدوله سپهر** میرزا یک مرد روشن فکر مذهبی نامیده شده و مینویسد که یک میهن پرست واقعی بود^۵.

از این نوشته‌های ضد و نقیض که در بعضی از آنها اشتباه فاحش دیده میشود و ما جزئی از آن را بر سبیل مثال ذکر کرده‌ایم بدون اینکه حقایقی برابر دیدگانمان مجسم شود بر ابهام داستان جنگل می‌افزاید، آیا میرزا حقیقه آنطور که آقایان یاسمی و جهانپائی نوشته‌اند باغی بوده و دعوی استقلال داشت و یا بعقیده سرپرسی سایکس از معمولین باج سبیل میگرفت؟ کسانی هم که دعوی همکاری را داشته‌اند آیا به‌زعم نویسنده مقاله اسرار تا کوس سرسپرده روس‌ها و انگلیسها بوده‌اند؟ شك نیست که در تحقیق این مسائل بما لازم میشود بدایتیم جنگلی‌ها از جهقماس افرادی بوده و پیشوایشان از دولت‌های مرکزی

۱- ترجمه میرزا حسین خان انصاری صفحه ۴۱

۲- صفحه ۱۶۷

۳- جلد سوم صفحه ۱۱۹

۴- روزنامه کیهان شماره ۵۶۹۵

۵- صفحه ۳۸۴

چه میخواست و چرا با قیام مسلحانه بها خاست؟ چه علت داشت که بکوت با سربازان روس تزاروی روش ملایم در پیش میگرفت و اجازه میداد که از منطقه نفوذش بدون دغدغه و تحمل هیچ نوع آسیب بگذرند و زمان دیگر پلنگه آسا بسوی شکار خیز بر میداشت. به چه علت حاضر نبود با انگلیسی‌ها و وعده‌های طلاپیشان کنار بیاید با آنکه بشف خود و زورمندی حریف خود کفایت و قوف داشت. استعمال واژه «یاغی» در مورد افرادی که تسلیم حکومت‌های وطن فروش نمی‌شوند آیا بجا است؟ فلسفه همکاری جنگل با شوروی‌ها چه بود آیا درست است که در ظاهر یگانه و در باطن یگانه و مخالف یکدیگر بوده‌اند؟ قهر و آشتی آنان چه انگیزه‌ای داشت آیا همانطور که نویسنده انقلاب بیرنگه نوشته باید این جریانات را به حساب تغییر لون گذاشت؟

چون هنوز کتاب مدونی حاوی حقایق واقعات جنگل در دست نیست و آنچه تا کنون بنظر رسیده مفسوئند و از جهت نفس و جهات دیگر قابل اعتماد نمی‌باشند و چه بسا که القاء شبهه و ظنرات عرض آلود (که در تنظیم بعضی از نوشته‌ها بکار رفته) اثر مسموم کننده‌اش را در اذهان مردم بی اطلاع باقی بگذارد نگارنده بتوسیعه چند تن اردوستانان ارجمند و علاقمند به بهیضت‌های آزادخواهانه و از بیم آنکه مبدا ماعت انقلاب و جریان حقیقی واقعات جنگل کماکان در سینه‌ها مدفون و این قسمت از تاریخ کشور ما در پس پرده استتار منکوم بماند و مبارزات مردم شرافتمند گیلان در راه استقلال و تحصیل آزادی فراموش شود و فداکاری‌های گذشته بکاربرد از خاطر‌ها محو گردد بالاخص بمنظور دفع بعضی از شبهات و قضاوت‌های نادرست، تصمیم گرفت تا آنجا که شرایط و مقدمات اجازه میدهند خاطراتی را که از جنگل بیادمانده و مطالبی را که در مطبوعات دیده و یا از اهل اطلاع شنیده است با تطبیق با جریان واقعات و مدارک و اسناد جمع آوری نموده در معرض افکار عموم بگذارد و از دستبرد تجاوز زمان‌مسون دارد باشد که تجسم صحنه‌های گذشته درس عبرتی باشد و خفتگان را بیدار و بخود آورد و رهائی از غنیمت‌اندگی و نجات از یأس و کسب موفقیت و تعالی اجتماع را جر از طریق تحمیل فداکاری و ابراز استعداد مداوم و از خود گذشتگی هر چه بیشتر امکان پذیر ندانند مخصوصاً طبقه جوان و نسل تعلیم یافته کشور که سازندگان جامعه آینده‌اند و دهبوی همه امیدواران بسوی آنها معطوف می‌باشد با توجه به عمق مسائل و حقایق مسلم زندگی و وظائف سنگینی که از همه جهات بعهده آنها محول است از مطالعه این داستانها کمی بیاد بشتد

و نتایج عمل اسلاف و کوشش‌های بیدریغ گذشته و تجارب حاصله از زحمات پیشینیان را در راه آرمان و هدفی که بجانش گام برمیدارند در حال و آینده مورد استفاده قرار دهند.



ما شاهد جنبش‌های بسیاری بوده‌ایم که از آغاز قرن اخیر در کشورمان روی داده و باستانه دوره مشروطیت همه با شکست مواجه شده‌اند حتی از جنبش مشروطیت نیز با تمام پیروزی‌هایش خطرات غم‌انگیز و تلخ کامی‌های عمیق بجای مانده در حقیقت آنچه را که با مساعی فراوان بدنیاش می‌گشاییم بدست نیآورده‌ایم. علت چیست و چرا در کشوری که از نعمت آزادی و استقلال بهره‌مند است اصولاً طغیان و عصیان پدید می‌آید؟ شك نیست که استیلاي اقویا برضعفا و تحسب حقوق و نادیده گرفتن تمایلات مردم حشاه همه‌ی فسادها است سلب حق و انکاه بزور و انحراف از اصول عدالت و بی‌پروائی بمصالح اجتماع و تحقیر افکار عمومی همیشه بنیای بروز اغتشاش و محرک ناراضی‌ها بوده و هست. کسانی اگر منکر این حقیقت باشند که تجاوز به آزادی‌های فردی و حقوق بشری قهراً و به حکم عقل موجب تولید عکس‌العمل است در معرض عدم تشخیص یا عیناً به سوء نیت و یا خودخواهی‌های جاهلانه‌اند اغفال و پائین نگاه داشتن سطح معرفت عمومی بمنظور ادامه اصول خودکامگی خواه‌مونا خواه عرصه را بر مردم تنگ نموده و آنها را به وادی عصیان می‌کشایند. این يك اعتراف تلخی است که بگوئیم سیاستمداران توانای کشورمان بعموم تحقق بخشیدن به آمال ملی به‌دروغ و زیاد در جهت عکس تمایلات عمومی قدم برمیدارند و مانع رشد و یکپارچگی ملت خوداند و بعد و از روی سوء نیت بحاکمیت و آزادی‌مان لطمه می‌زنند.

عدم اشاره به نقش دول استعماری بدان معنی نیست که مسئولیت انحطاط کنونی خود را از آنها سلب کنیم، يك بررسی احتمالی بمآجرهای گذشته و سدمایی که از یکس و پنجاه سال پیش بما رسیده کافی است که توقعات ستمگرانه و نقش‌های استیلا جو یانه سیاسی و اقتصادی‌شان بما روشن گردد و سر عقب‌ماندگی‌مان را در باییم. معهذا و با وجود همه‌ی این توقعات، پیش از نالیدن از دست غیر، باید از خود شروع کنیم که مردان با کفایت و درایت ما بعموم مقابله با مصائب و بالا بردن حیثیت ملی و تربیت صحیح و پایه‌گذاری يك اجتماع سالم و نیرومند، تمامی هنر و لیاقت خود را در جهت معکوس

مصالح ملت و مملکت بکار برده‌اند و این چیزی است که هر جای دیگر دنیا بی‌سابقه است. افرادی کارآمد و بالیاقت، پیش از آنکه تکیه باریکه قدرت بزنند بسوی معبودسیاستان بنماز بایستند و ایمان حکمشان برادر نهایت خضوع به اطاعت از اوامر ارباب و ولی نعمت‌های مقام بختشان ابراز کنند و تازه برای همین سرسپردگی‌ها چیزی هم از مردم مملکت طلبکار شوند. بدیهی است لیه تیز این سرزنش متوجه خود مردم است که با همه‌ی درک حقایق زندگی و احساس احتیاج به تطبیق با روح زمان حتی در مساعدترین اوقات نچنیده آمادگی جذب یک زندگی شرافتمند و توأم با سعادت را از خود ابراز نداشته‌اند که بالنتیجه سفت ملتی علیل و «کم‌رشد» و «توسعه نیافته» و بی‌اعتناء بمسائل زندگی و راضی بآنچه دیگران برای ما می‌پسندند بدنیسا معرفی شده‌ایم و بدیهی است در اجتماعی که همه‌ی پدیده‌هایش روی محور جبین و پاری بهرجهت و افکار صوفیانه می‌گردد و از تکنیک دنیای معاصر اثر و نشانه‌ای نیست جز فقر و بدبختی و طعمه افراد قوی‌تر شدن نتایج دیگر بیار نخواهد آمد.



جنبش انقلابی جنگل که جزئی از حوادث کشورها است اقتضا داشت با تمام مشخصات و نوساناتش در سینه تاریخ ثبت و ضبط شود و بهمین منظور در دوران بعد از پایان انقلاب وسیله چند تن از بازماندگان نهضت مزبور برشته تجریر در آمد و بکوشش جوان آزاده لاهیجان ساکنان کی آرش جهت طبع بکشور آلمان فرستاده شد لیکن نویسنده فقید ابرانی حسین کاظم زاده ایرانشهر بجهاتی که اهم آن اقتضای زمان بود چاپش را مصلحت ندید و عیناً بایران برگردانید سپس بخشی از مندرجات همان کتاب بوضع آشفته و با تحریفات بسیار در صحایف محلات و روزنامه‌های محلی و مرکزی انتشار یافت اما سرنوشت اصلی کتاب همچنان نامعلوم ماند.

بعد از شهریور بیست که مقتضیات، امکان چاپ کتاب را فراهم ساخت نسخه اصلی آن بدست نیامد و لذا وابستگان نهضت مزبور برای بار دوم بتحریرش همت گماشتند و با گردآوردن اطلاعات و مدارک و اسناد، تنظیمش را بشکل تاریخ بهمه یکی از نویسندگان گیلانی ساکن مرکز محول کردند. کتاب مزبور بطوریکه اطلاع حاصل شده پایان یافته و آماده چاپ است. بدیهی است که پس از طبع و انتشار، شناسائی مان را درباره ماهیت این نهضت

تکمیل خواهد نمود .

نگارنده ادعان دارد که این مجموعه عاری از منقبت نیست و از عهده انجام این امر کماهو حقه بر نیامده لیکن خوشوقت است که دورنمای روشن و واقعی يك کاروان پویای کبیه آزادی را که از آنها در سر منزل عشق جزر مشتی خاکستر حسرت بر جای نمانده بخواننده ارجمند عرضه میدارد . شك نیست که مطالعات بیشتر و تهیه مجموعه‌ای کامل تر به‌عهده اهل فن و تحقیق است . منظور نگارنده انجام یافتن وظیفه‌ای است که به‌عهده خود می‌شناخته‌است و وظیفه مزبور مسلماً جز رفع مبهمات و بیان داستان واقعی جنگل چیز دیگر نیست معرفی مردان خدمت‌گذار و میهن‌خواهی که در راه آزادی و عظمت و استقلال کشور رنجها برده و از بخت مال و جان خویش دریغ ننموده و بالاخره در جهاد مقدسشان علیه بیدادگری و استبداد و تأمین عدالت اجتماعی و پاسداری حقوق جامعه جان شیرینشان را فدا کرده‌اند ذکر جمیل و حق‌شناسی و یادآوری نام این رادمردان بما فرض است . ضمن ستودن شهادت و استقامت و پایمردیشان و از اینکه سر یاختن در راه حق و حقیقت را به‌زندگی آلوده به‌تنگه ترجیح داده‌اند بدروان پاکشان درود می‌فرستیم .



در دنیای امروز ، که از هر گوشه‌اش آشوب تازه‌ای زبانه میکشد متأسفانه فرصت‌ها کم و گرفتاریها بسیارند گو اینکه اغلب این گرفتاریها ساخته شده دست بشر است و همیشه وجود داشته و مانند حاله‌ای عمده ارکان بشریت را احاطه و محصور نموده است ولی از نظر نباید دور داشت که وضع امروز جهان نیز يك وضع استثنائی است وضعی بفرنج و مسرون به‌نگرانی که - بی‌نوا گف زندگی انسانها در طول مدت تاریخ تا این حد دچار تشنج و اختلال و آشفتگی و اضطراب نبوده مسئله اکنون بدین شکل مطرح است که با مناقشات بین‌المللی و اختلاف ایدئولوژیکی دنیای شرق و غرب و با وجود تدابیر و نقشه‌های پنهان و آشکار طرفین بمنظور پیش‌راندن مقاصد و نیات جاه‌طلبانه و بقاء موجودیت و اثبات برتری آئین اجتماعی خویش و با وجود سلاحهای اتمی و هیدروژنی که روز بروز در تکمیل و تکامل‌اند و تجسم آثارشان حقیقت و حشمت‌انگیز است آیا فکر نمیشود که عصر بشریت دارد کم‌کم پیاپایش نزدیک میشود؟ آیا آینده‌ای وجود دارد تا در باره کیفیت و

چگونگی آن بررسی و مذاکرانی را ایجاد نماید.

آیا مال و عاقبت این مناقشات و کشمکش‌های بین‌المللی و سابقه‌های تسلیحاتی که دوری دنیا را بکام نیستی خواهد کشید چه میشود و بشریت در انتظار چه سرنوشتی است؟ اگر امید آن هست که رهبران سیاسی جهان دست از عناد و ستیزه‌جویی بکشند و از توسن نخوت‌ورور و کبرپایمی پیاده شوند دلیل چنین امیدواری چیست؟ آیا افق سیاسی آنقدر روشن است که رهبران بزرگ جهان دور یک میز توافق‌گرد آیند و مسائل دنیائی را خردمندانه بین خود حل کنند؟ آیا هنوز رود است که مصائب وارد ماژ دو جنگه بین‌المللی اخیر التیام یابد و نمایندگان قدرتهای بزرگه که اغلب اختلافاتشان علی‌الظاهر بر سر مسائل کم‌اهمیت است اندکی مردم‌گیش را از مرهم گذاشتن بجرافات گذشته و ترمیم خسارتی‌ها و تخفیف ناراحتی‌هایی که هم‌اکنون در غرقاش غوطه‌ورند آزاد و راحت بگذرانند؟

آنچه مسلم است قلم قدیمی جهان بوسع بی‌سابقه‌ای در هم‌ریخته‌شدنه‌های علابق و بیبوند ملت‌ها که پالسی بر مینای تفاهم و حسن‌نیت و گذشت متقابل استوار باشد بستنی گراژنده است نشاط و سرور از دل‌ها بر تافته - در چهره مردم نیک‌اندیش جهان آیات باسی خوانده میشود - کاح آمال و آرزوهای بشر در شرف فرو ریختن است و همه چیز در معرض ترس و دلهره و انقلاب و دگرگونی قرار گرفته در چنین حال و مقام که گفته میشود تضاد سرمایه‌داری و سوسیالیزم تنها عامل بروز این عاجرها است و با حجه‌بندی‌های طرفین، پرده این نمایش نرازبک بالا میرود و با برخورد های خصمانه تشدید میشود و کلاوسز شدنشان در عرصه از نقاط دنیا در حکم حرقه‌ای است که به انبار باروت برسد و در قیافه اوضاع بین‌المللی هم اکنون آثار و علائم یک چنین طوفان مرگباری بوضوح تمام پیداست آیا بجا است که افکار جهانیان از آینده مبهم و نامعلوم، دستخوش تشویش و نگرانی نباشد؟ چرا نباشد که با تهدید شدن سرنوشت بشر و قرار گرفتن دنیا در لب پرتگاه نابودی در اثر یک اشتباه یا یک قدم اذریایی نشده و نادرست، ممکن است زندگی انسان‌ها و آنچه بوی تعلق دارد و مدنیستی که طی میلیون‌ها سال در کره خاککی‌ها بوجود آمده بی‌کباره زهرور و شوند و به طرفه‌العینی بشکل غبار درآیند و حال آنکه دوران زندگی ما بلفظ بسا صحیح دوران تجلی خرد و دانش است و در عصری که دانش حکم‌فرما باشد باید

جنون و نا بخردی رخت بر بندد چه ، جنگ و خون ریزی مظهر نادانی و دیوانگی است و عقل سلیم در انتخاب ویرانی و آبادانی بجانب ویرانی متمایل نمیشود و انهدام و سمیت و جاری کردن سیلابهای خون و گرم کردن کورههای آدم سوزی را به اعتدال و تفکر و آرامش و مسابقه در حل معضلات و کشف رموز زندگی ترجیح نمیدهد بنابراین دشوار نیست و شاید تنها راه مداوای این نقاحت جهانی و اصلاح وضع سردرگم امروزی دنیا همین باشد که ملت ها متهورانه بپاخیزند و با کوشش های مداوم و خستگی ناپذیر ، افکار خشن و زهر آلود افراد سبک سوز را که خواب قربانی های جدید می بینند و برای ایعنی خود پناهگاههای آتشی بنا میکنند محکوم سازند و با ارشاد و راهنماییهای پی گیر ، مسیر سیاست و کینه نوزی های جاهلانه را تغییر دهند و از توسل با اقدامات حاد و زیان بخش بازدارند و نگذارند جهان یکبار دیگر بمصیبتی شدیدتر و دردناکتر از دو جنگ عالم گیر گذشته رو برود شود . نردیدی نیست که پیشرفت واقعی مدنیت و پرومتد شدن نهال انسانیت و تکامل سنت و معرفت تنها در پناه صلح و دبستن در يك محیط سالم و ثابت و معمول و آرام متصور است و باید برهبران قدرتمند جهان فهماند که اگر در دنیا ایامتی وجود دارد باید آنرا در جهت احساس رنج و درد هم نوع و یافتن طریق درمان و شفای آن بکار بست . عاطفه و احساسات بشری و همدردی و تعاون مشترك را که در لوح فطرت و سینه خلقت منقوش است باید بوجه مؤثری بکار انداخت . در عصر ما عصر پیش از ما و دنیای بعد از ما مسلماً بدون هیچ گفتگو ، هیچ لذتی مهمتر از خدمت بنوع و هیچ افنخاری درخشان تر از کامیابی در گسترش دانش و هیچ فضیلتی ارجمندتر از بکار بردن صفات عالی انسانیت نیست . دردنیای امروز ، باید خردمندانه و دوراندیشانه و واقع بینانه فکر کرد و نباید ارزش انسانی را تا سرحد وفاجعه تاریخی ، متزلزل داد . شاید قبول این مسئله خیلی دشوار باشد که يك سیستم اجتماعی جدید که ضامن نظام عمومی جهانی باشد رافع همه ترسها و داهرها است اگر تصدیق کنیم که نقشه و تدبیر سیاستمداران امروزی دنیاروی اندیشه های خیر خواهانه و نوع پرورانه استوار است پس چه بهتر که این اندیشه های سالم ، برادروار ، روی میز مذاکرات ریخته شوند همچنانکه در يك آب صاف و زلال ، ماهی و همه چیز دیگر را میتوان دید طرح اندیشه های صاف و بدون غل و غش نیز وسیله جلب اعتماد و اطمینان منقلبند و بدین طریق

چنانچه رفع مناقشات ایدئولوژیکی طرفین برای همیشه قابل امکان نباشد، لااقل مرز و حدود غیر قابل تجاوزی برای عدم اصطکاک و برطرف ساختن اختلافات ریشه‌دار با بی‌ریشه تعیین و تضمین میگردد. این انتظار قطعاً بی‌هوده نیست و اگر غرض و مرض خاصی، سلامت روحی و جسمی زمامداران جهان را مسموم نساخته باشد از بین بردن مشکلات و سعادتمند ساختن آبناء بشر دشوار نخواهد بود چه آنکه استعداد و توانائی کافی وجود دارد و میتوان با اتخاذ یک روش صحیح بدفع توهمات پرداخت و زندگی را بهشت‌برین ساخت و با انتظارات مردم جهان جواب مثبت داد. بعبارت دیگر، میتوان بدون توسل بزور که از غرایز حیوانی و فندان منطلق است در تغییر اصول تربیت اقوام عطا نمود و فرهنگ تازه‌ای یا برنامه‌های تازه تر عرضه کرد و دنیای عالی تری ساخت آنچنان دنیائی که پیشینیان بدان «مدینه فاضله» نام نهاده‌اند در حقیقت حیف است که استعدادهای بشری خدراهی که از آن خون و شرارت میارزد بکار رود و زندگی، مومض آنکه لطف و طراوت و صفا و جلای حقیقتش را مشهود سازد در جهنم سوزانی از نفاق و کدورت مدفون گردد و با تمامی این احوال آنچه از دست رفته گذشته است و آنچه باید با آن اندیشید «آینده».

گذشته از آن جهت مورد علاقه و دلچسپی است که منعکس سازنده تلخی‌ها و شیرینی‌ها و نشان دهنده افتخارات یا تیره‌روزی‌های پیشینیان است چه، صحایف خاطرات و سوانح زشت و رینا و ناکامی‌ها و کامیابی‌های اسلاف را برابر دیدگان اخلاف میکشاید که با تجزیه و تحلیل‌ات منطلق آنچه را که سزاوار عبرت است فراگیریم و برای استواری زندگی امروز و فردای خود بکار بندیم و آنچه را که ناسواب و خلاف عقل و منطلق است و خلوط جلال بر روی آنها ترسیم گردیده‌اند بدور بریزیم و بالنتیجه، با استفاده از تجارب اسلاف بسوی زندگی شرافتمندانه و ترقی و کمال به پیش روییم و از گردن روزگار که از هر طرف احاطه‌مان نموده در امان باشیم.

از اینقرار تاریخ تنها ذکر سرگذشت و وقایع نگاری نیست بلکه گسترش سطح معرفت عمومی و تربیت معنوی افراد نیز مورد توجه است و بنابراین شایسته چنان است که بیان ما در توضیح مسائل و نمایاندن سایه روشن‌های این داستان تاریخی حتی المقدور ساده و عینی بر اختصار باشد یعنی انتخاب کمترین الفاظ برای مفصل‌ترین وقایع اما نه چنانکه بی‌وضوح مطلب و رسائی کلام زبان آور

گردد هر چند شرح تفصیلی واقعات تاریخی، در نظر بعضی‌ها پسندیده‌تر است
 و تردید ندارد که نوشته‌های مفصل را نمیتوان بدون رعایت ذوق و سلیقه‌عموم،
 خوش آیند و دلنشین ساخت زیرا هستند گمان دیگری که اختصار و اقتضار را
 یکی از ارکان بلاغت میدانند و بر گوئی و دراز بویی را حتر خست زمان
 مبتذات و ذریع مواردی که ابضاحات علمی بافتن بدین‌الرام صحه میگردد
 بحث در قروع و مسائل بی‌اهمیت را نوعی تهدیر وقت بحساب می‌آورند .
 راقم این سطور در تنظیم مباحث مجموعهٔ فغلی، روش بینایی را اختیار
 کرده و با تفصیل کیفیت بکمیت سعی نموده‌است که نکات قابل ذکر، حتی المقدور
 روشن و بی‌پدابه و عاری از هر گونه تکلف و تعقید بیان شود و در عین‌حال
 چیزی از نکات مهمه از قلم نیفتد در حقیقت نه‌شعور و اجاز مغل، باشد و نه
 دافئاب عمل، و بنابراین متوقع است هر جا که خواننده از جنبهٔ سهو و نسیانی
 زور و گردید یا الغرض و اشتباهی در سطور این اوزای یافت یا مطلب فراموش
 شده‌ای بنظرش رسید از تذکر و یادآوری دریغ ننماید و ما را از بنذل عنایات
 کریمانه سپاسگزار فرماید چه بنوری که قبلا اشعار و لغت حر ثبت سواح تاریخی
 و بسط وقایع حقیقی داستان جنگ و ذکر نام خدنگذاران و مردان فدائار
 عین، منقول دیگری در بین بست .

تهران خردادماه ۱۳۴۴

ابراهیم فخرائی

www.CheBayadKard.com

فصل اول

www.tabarestan.info
تبرستان

بک مرد ابدہ آلیست

www.tabarestan.info
تبرستان

زندگی برای همه کس عزیز است ولی برای
مرد بزرگ، شرف از آن بزرگتر است.

تولستوی

در سال ۱۹۱۴ میلادی سکوت و آرامش گیتی ناگهان بهم خورد و در
آسمان سیاست ابرهای تیره پدید آمد طوفانی بیرخاست و ساعقه‌ای زد که ربع
سکون را به آتش کشید. میلیون‌ها تن از افراد بشر بدون ساینی عداوت و
دشمنی و بدون اینکه یکدیگر را بشناسند در زمین و هوا و دریا بهم حمله ور شدند
و همچون سباع جنگل و درندگان صحرا، یکدیگر را پاره کردند و فریاد
و شیون از چهار گوشه جهان بیرخاست و اکثر عاقله‌های بشری را ماتم زد و
عزادار ساخت کلیه‌ها درهم ریخته، کاشانه‌ها بیاد رفته، جاندارها سوخته و
آبادیها بویرانغا تبدیل یافته و از زندگی نام و نشانی باقی نمانده بود. شلیک
توپهای سنگین و آتش خمپاره‌ها و نمره مسلسل‌ها طعمه‌ها را یک‌یک می‌بامید.
آمد مظلولین میدان جنگ با آسمان میرفت و ناله جانسوز جرحین،
سیاه‌ترین و شقی‌ترین قلبها را می‌شکافت و اشک غم و اندوه و حسرت، در
دیدگان پدران و ادران داغدار و کودکان بی‌سرپرست حلقه می‌زد و خون در

عروق بجوش می آورد ، مگر جهنم شده بود ؟
 عربی‌ها ولیعهد اعریش را در «سراجوا» بقتل رسانیده بودند .
 برای يك قتل دایمیه قربانی ۱

مگر با افر وخته شدن بایره جنگه ، او زنده میشد و تاج امپراطوری
 اطریش را بعد از **فرانسوا ژرف** زیب تارکین میسود ؟ مسلماً نه . پس چرا
 اینهمه غوغا بر خاست ولیب این آتش خانمانسوز دامان همه ی ملل و دولت عالم
 را فرا گرفت ؟ برای اینکه تمدن اروپا از سکوت طولانی خسته شده و تنوع
 می خواست . رقابت‌های سلجابه بجاهای باریک کشیده شده و موجی از سوءظن
 و بدگمانی پدید آورده بود . سازماهای ظامی توسعه یافته و تجهیزات مختلف
 جنگی در اسلحه ذخیره شده میدان عمل و مورد استعمال می طلبد .

آری الهه جنگه تنه قربانیهای تازه تری بود و افراد ملل را که همچون
 صهرهای شطرنج بار آمده ، الهه‌سازانه دیوانگان‌تدوت مدام در حرکت‌اند بمذبح
 حویث فرامی خوانند . شعله این آتش مهیب جهانی از همان سال نخست بکشور
 ما سرایت کرد و اوضاع دایما که از هر حیث پریشان‌بشوش بود پریشان‌تر ساخت .
 ایران با اینکه در این جنگ بر رگ شرکت نداشت و نمی توانست داشته باشد
 حتی بی طرفین را رسماً اعلام نموده بود عهداً ایس تمامند و در معرض تجاوز
 و تعدیات بیروهای بیگانه واقع گردیده روس‌ها بفرماندهی **ژنرال سارائف**
 مانند سیل بکشور ما سرانبر شدند و مأخوورین سیاسی و نظامی دولت روس بمردم
 رنج‌دیده ایران ، آزارها رسانیدند حتی افراد مشرب با آنها از ارتکاب هیچ نوع
 فجایع و اعمال بی‌شرمانه در مورد هم‌میهنان خویش دریغ نکردند . يك شهرت
 عمومی از کار گزاران دولت روس و آبادی و وایستگانستان در دل مردم جای
 گرفته بود که باین آسانی‌ها زنده نمیشد . ارتش انگلیس از یکطرف و نیروهای
 عثمانی از طرف دیگر با زیر پا گذاشتن حقوق بین‌المللی خاک ایران پیش
 میرانندند و درصداحه آنها با یکدیگر هستی و دادائی ایرانی بتاراج میرفت .
 دولت ایران بملت ضعف و نداشتن مردان کار آمد قادر بجلو گیری نبود .
 استعداد جنگی هم نداشت تنها راهی که بتلرش رسید انتقال پایتخت و از تهران
 بهاصفهان بود آنرا هم غنفتین عثمانی مانع شدند و بوسیله عمال ایرانی خود

۱ - فکر انتقال پایتخت را ... در باره روزنامه **خاور** (چاپ استانبول)

عنوان نمود . روزنامه مزبور در یکی از شماره‌هایش ۱ صفر ۱۳۳۳ قمری - ۱۹۱۴

احمد شاه را از این خیال منصرف کردند و ملیون ایران که عرصه را از هر جهت بخود تنگه دیدند ناچار بمهاجرت شدند. این مهاجرت وقتی صورت گرفت که دوسه یا پهلران نزدیک شده و مستوفی الممالک استعفا داده بود.

ارتش تراری روس در گیلان و سایر نقاط کشور دست بمطاول بیشتری زد و رسته کارها از هم گسیخت. حقوق و نواهیس مردم باز بجهت ایل سرمازان روسی گردید و کسی را قدرت جون و چرا گفتن نماند. زمامداران کشور ایران آنها که صالح و وحیه العمله بودند از عهده جلوگیری بر نمیآمدند و بمجرد پیش آمدن مشکلات، قهر نموده استعفاء میدادند و در کاخهای مجللشان بانتظار عاقبت کار و بنامشای می نشستند.

عناصر فاسد صالح و بی آبرو که دنبال چنین فرصتهائی میگشتند از درم جوشی کارها قلیاً شاد و نبات سوهشان را در شیجه نفوذیکانه تعقیب مینمودند. تنها مسئلهای که در هر حال هیچ بحساب نیامد ملت ایران و حقوق وی بود. قدرت نظامی کشور در کف عدهای قرار داشت نام بریکاد قزاق همایونی که زیر نظر افسران روسی تعلیم یافته بودند و امنیت کشور بدست افرادی سپرده شده بود. بنام ژاندارم که زیر دست افسران سوئدی تربیت یافته بودند پیدایش بریکاد قزاق همابوسی موجب قمر از دادی که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بادولت روس متعدد گردیده آغاز میشود. افراد این بریکاد را ایرانیها تشکیل میدادند لکن هر بیانشان روسی بودند که گزارشهای سیاسی و نظامی آنها را به بطرز زورسگ (لنین گراد حالیه) و سفارت کرای روسیه در تهران میدادند اما حقوق و مرایایشان را از دولت ایران دریافت میداشتند. تصمیم شاه ایران قبلاً این بود که برای تعلیمات نظامی ارتش کشور یک هیئت اطریشی را بایران دعوت کند لیکن در یکی از مسافرتیهای به فرنگ از لباس بلند قزاقان روسی که هنگام سان دیدنشان مشاهده کرد خوش آمده بود و این

تحت عنوان «مستوفی الممالک» خوانند. آمدن قزاقان روس را تا دم دروازه پهلران و تسلط سرمازان انگلیسی را تمام نواحی جنوب گوشزد بخت و زیر وقت نموده و چنین نوشت: «وقت است! تمام وطن را از زیر چنگلهای ملوت قزاقان روس و جنگال روزه صفنان انگلیسی آزاد نمائید و با فریست باهی است باوطن خواجان حقیقی و ایالات و عناصر فداکار بخت و با اینست که یکی از شهرت‌ان های دیگر ایران منتقل سازی»

الته بالاترین دلیل و موجه‌ترین حکمتها بود .

بریکاد قزاقی همایونی که لباس نقرات و فرماندهان نشان بی‌کم و کاست عین لباس نقرات و افسران دولت روسیه بود سازمانی کم‌کم توسعه یافت و تا مرحله «دوبوریون» هم رسید اما حال نوحه آنکه در تمام دورانها جمع روسها با ایران هیچگونه برخورد خصمانه‌ای بین قزاقان روسی و ایرانی روی نداد، مثل آنکه هر دو برادر و اقربان خانوادهاند و اختلافی باهم ندارند.

مکس، در تشکیلات ژاندارمری ایران که شالوده‌اش از سال ۱۹۱۱ میلادی بگوش **یالمارسن** سوئدی و دو همکار دیگرش ریخته شد افسران عین پرست فراوانی وجود داشت که در شادوش علیون باقواء بیگانه جنگیدند و با فتنه‌گه‌گونه وساطت در برابرشان ایستادگی‌ها نمودند . اجمال کلام آنکه اوضاع عمومی کشور همکار نظار اداری و اجتماعی وجه از لحاظ سیاست و اقتصاد همشوش و آشفته و اسباب تأسف و تائیر همگان بود چه . هیئت حاکمه ترجیح میداد مردم مفلوک و آواره و بی‌تکلیف و بی‌خاستمان را بحال بی‌نوائی و پریشانی رها کند و بعوض جدوجهد و کوشش‌های عملی در دفع محرابهای سیاسی از محرابی دیپلماسی، تماشاچی این سحنه‌های غم انگیز باشد . همین جهت بود که لوفانی از خشم دردلهای ملک توح خیزد اما چه سود که امواج هر روز در ساحل دریای نوعیدی در هم میشکست، در چنین حال و مقام بود که «پیرزا کوچک» باجندتن افسران علیون ایران، وابسته با **اتحاد اسلام** در تهران تماس گرفت و یکفنگو پرداخت .

اتحاد اسلام سازمانی بود که گفته‌شند مرکز فعالیتش «اسلامبول» است و بوسیله چندتن از پیشوایان دینی بوجود آمده است مانند **سید جمال الدین اسدآبادی** معروف به «افغانی» و **سید عبدالرحمن گواکبی** صاحب کتاب «ضایع الاستبداده» که از کتب مفید و بسیار آموزنده زمان خود بود همچنین **رشیدرضا مؤسس «جله المنار»** و **شیخ محمد عمیده** رئیس دانشگاه «الازهر» مصر و عدوش کرد آوردن عموم مسلمانان زیر لوای واحد - مانند عین مختلفای راشدین و بنی‌عباس بمنظور مبارزه با استعمار و ایجاد یک وزنه سیاسی جهانی برای اسلام بود .

چندتن از رجال سیاست و روحانیون شیخیر ایران همچون **سید محمد رضا (سادات)** - **سید محمد (کرم‌ای)** - **سلیمان محسن (اسکندری)** -

سيد يحيى ندامانی (ناصر الاسلام) - ميرزا طاهر (تنکابنی) - سيد حسن (مدرس) و ادیب السلطنه (سمعی) عضویت این سازمان را قبول و در پیشرفت هدف سازمان، شرکت فعالانه داشته‌اند اما نه بطور دسته جمعی بلکه تک تک و بشکل افراد چه، پیوند معنوی و ارتباط اجتماعی بین محافل دینی برقرار نبود و رجال سیاست بافکار و ایده‌های شخصی تکیه داشتند و بدنبال اصول مشخص و مشترک نمی‌رفتند. هنوز حزب سیاسی بمعنای کلمه بوجود نیامده بود تا افکار پراکنده را تمرکز دهد و در مسائل کشوری بجهت و بحث و انتقاد و کنکاش بپردازند و با اتخاذ شعار واحد هدف واقعی را اعلام کنند فقط کنایات میکرد که علماء دین و مراجع تقلید فتوای شرعی بدهند و سر رشته داران سیاست به تمییز از فتاوی علماء بتلاش و کوشش برخیزند هیچ نقشه اساسی برای رفع مانع و هیچ اقدام مشترک به منظور خلاصی از فید و بند موجود مطرح نمیشد. با اینکه فتاوی علماء و مراجع تقلید همیشه مطاع و مورد اجراء پيروانان بوده و عست معهدا دیده و شنیده نشده است که هیچ پیشوای دینی عملا رهبری يك حزب یا جمعیت سیاسی مسلمانان را بعهده بگیرد. گنگمان حقایق مذهبی و عدم ابرازش را بطور سریع نزد مقلدین، اولی و ارجح میدانستند و معلوم نیست این ارجحیت بعمل دینی ارتباط می‌یافت یا ناشی از ترس و از دست رفتن و جاهت بود. در حالیکه پیشوائی يك جمعیت دین دار، مستلزم ارشاد و راهنمایی‌های همه جانبه است و فاصله گرفتن از این وظیفه نموداری از فقد شهامت تلقی میشود.

باید توجه داشت که بسیاری از مردم امروزی دنیا با ارواح اصول مائریالیزم، از عقاید و افکار دینی يکلی بیگانه‌اند و از اصول و قواعد اخلاقی چیز کمی میدانند. این قصور در درجه اول متوجه علماء دین است که درها را بروی خود بسته و در مقام ارشاد و هدایت بر نمی‌آیند و حقایق دین را از نظر اجتماعی و اخلاقی تجزیه و تحلیل نمیکنند و با افکار سخیف و غیر منطقی با قدرت برهان و دلیل نمی‌جنگند. هنوز یا حربه تکفیر، بیدان علم میروند و از تشکیل کنگره و سمینار گریزانند هر کس براهی می‌رود که از دیگری جداست و حال آنکه همه را بها بنقله واحد یعنی حقیقت شناسی منتهی میکرد.

اقدامات حدی سالهای اخیر، از نشر چند مجله دینی تجاوز نکرده است که آنهم با روح زمان مطابقت ندارد و تمازه در دسترس همه نیست و بالعرض باشد.

در حکم سیراب شدن قبل و سببه قنجان است و با این وصف، اظهار نموجب میشود از اینکه چرا مردم ایران ناسپاس اند و قدر حجج مسلم خود را نمی‌شناسند و آنها را درک نمی‌کنند و نقل بانسان را ما فوق نظر است. امیدانند حتی متوقمند آئین کشورداری نیز باید روی اصول پیشنهادی آنان بمرحله اجراء درآید در صورتیکه با سیرار نقائی بشر، هر روز افکار تازه‌ای بدنیار عرصه میشود و نظریات منامرس نوینی بوجود می‌آید که فقط دانش است که بایستی بر همه‌ی شیون مادی و معنوی حکومت نماید.

میرزا کوچک در طهران با ارسال دین و سیاست مذاکره کرد و جمعی از سران ملیون معتقد با اتحاد روش ملازم و عده بی‌شماری اروم اقدامات حساد و متاومت مسلمانان را بر سر زمین ناکید می‌نمودند نتیجه‌ای که از همه‌ی مذاکرات منتشنت دست‌آورد این بود که اگر کانون نایبی علیه بیادگیری‌های یکسان بوجود آید قطعاً موجب تحقیف فقار خواهد گردید و باعث میشود که متجاوزین بر سر جایشان سبجکوب شوند و پایمال کنندگان حق و قانون بهمان گرفتن از ترقی‌کناری و ادار گردید و رؤساء مایون کسانی هستند که با این مرکز قدرت روی می‌آورند و از آن بتمام معنی پشتیبانی خواهند نمود.

میرزا کوچک در راه تحقیق این نیست و او طلب کرد دید و هم‌راه یک تن از مجاهدین دوره مشروطیت **میرزا علی خان دیوسالار** بطرف حجاز تدران ره‌بار شد. میرزا علی‌خان که در آن زمان **سالار فاتح** لقب داشت یکی از پیش‌قدمان آزادی بود و افکاری شبیه میرزا کوچک خان داشت. او یکی از افراد سرشناسی بود که در سارزه با استمداد و سرکوبی محمد علی شاه قاجار فداکاری‌ها نموده و باوج افتخار رسیده بود. رفاقت این دو نفر بمناسبت واقی دوران محامدیت که هر دو از سر دسته‌گان بنام بودند و تجارب جنگی زیادی آموخته و در فتح قزوین و تهران بکار بسته، استحکام یافته بود.

مگر همیشه این دو نفر نیز به تبعیت از بعضی سران دیگر همینکه بجاه و مقامی رسیده‌اند آرام بگیرند و در سدد ماجراهای ناره بر نیایند؛ نه اینان در داعیه‌آزادی خواهی از قماش دیگر بودند و باروش کسانی که به مشروطه‌شان رسیده و از جوش افتاده تفاوت داشتند و گریه مندورشان بود که ساکت

۱ - مذاکرات در اطراف تعطیل شدن مشروطیت و لزوم اعاده آن و همچنین قطع اپاری استمداد بود که با انواع تیرنگه و تروریز و زدوبند با یک مکان در آن‌ها قرار گرفته و نظماً اجتماعی را محفل ساخته بودند



میرزا کوچک خان آزادیه سفر کربلا نشود

باشند حتی پای خود را جای پای دیگران که شهرت و عنوان رفیع رسیده بگذارند، ولی خون اینان هنوز در عروقشان میجوید و سکوت و خاموشی و ناظر مناظر فجع بودن را خلاف مروت و دور از آئین جوانمردی میدانستند و در حقیقت گریبانشان از رنجها و غمهای روزگار تاسینه چاک شده و لذت دیوانگی را خوب درک کرده بودند^۱.

نویسنده کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» م. س. ایوانف در صفحه ۷۷ اثر خود که سال ۱۳۳۰ شمسی نشر یافت چنین می نویسد: «اطلاعاتی در دست است که کوچک خان حتی پیش از شروع جنبش جنگلی ما در تهران با او بسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود».

این توهم قطعی ارزش يك فرسبه‌ای را دارد و صحت آن مورد تردید است چه، به‌هیچ‌گونه مأخذ و معنی کی منکی نیست و کدام ادعا است که بدون اقتران بدلیل و یا قرائن و امادات قویه قابل پذیرفتن باشد هیچ مذاکره و بندوبست و هیچ عامل و محرک دیگر، سوای آنچه گفته‌ایم در عزیمت این دونفر به‌شمال دخالت نداشت. ممکن است اظهار نظری فوق مستند به‌نوشته روزنامه وروسکویه اساو، باشد که از روی عدم اطلاع نوشته بود: «جنگلی‌ها منتسب بفرقه ذون ترک و اتحاد و ترقی و میباشند که با پول سفارت خانمهای آلمان و عثمانی طهران (تلبیس سایر دستجات مسلح) بوجود آمده‌اند»^۲.

نکنه دیگر بر عدم صحت ادعا جمله‌ی بعدی کتاب است که میگوید: «افسران آلمانی توانستند کوچک خان را راضی کنند تا چند دسته مجاهد بکمک و احدهای آلمانی و عثمانی که در حوالی همدان و کرمانشاه فعالیت میکردند بفرستد. و حال آنکه چنین امری هیچگاه در سراسر دوران قعدت جنگل تحقق نیافت و جنگلی‌ها با فرض آنکه باین تکلیف تن در میدادند از عهده

۱ - شرح فعالیت این دو مجاهد معروف مشروطیت یعنی کوچک جنگلی و دیوسالار مستلزم تالیفی است که در آن از اقدامات داعته دار و کوشش‌های بیدر یفتان در راه پیشبرد انقلاب مشروطیت گیلان بحث شود.

۲ - شاید هم مربوط باین جمله مشهور امیرالطویر آلمان باشد که در سفرش بمشرق زمین گفته بود: «این سیصد میلیون مسلمانی که در تمام دنیا پراکنده‌اند بدانند و مطمئن باشند که امیرالطویر آلمان دوست آنها است و نا اید دوست خواهد بود»

بر نمی‌آمدند زیرا در حیضه اقتدار و امکاناتشان خارج بود. پیش قراولان جنگل توانستند فقط یکبار آتیم تا «آفابای» قروین برسند و تجاوز از این نقطه هیچگاه تکرار نگشت.

گذشته‌ارای بهادرمدان، واحدهای آلمانی نه‌حضور و نه فعالیتی داشته‌اند

تا به‌حاجت یکمک باشند.

نظر دیوسالار آن بود که در جنگل‌های انبوه مارتندان بهتر و سریع‌تر می‌توان به‌تمهیدسندفات پرداخت. خود اهل کجور و آشنا به‌مواضع حفر اقبانی محل بود و اطمینان داشت که بیرون فراوانی در این مناطق بدست می‌آوردند و تهیهٔ وسائل و ابزار کار از قبیل پول و اسلحه و خوار بار و پوشاک آسانتر و بی‌دغدغه‌تر است، لیکن جدا کردن پیرزا از دیوسالار و ادامهٔ سفر انفرادی بصوب لامپجان و ملاقات با دکتر حشمت که در شهرستان مزبور به‌طبابت اشتغال داشت، نشان میدهد که با دیوسالار در این مورد هم‌عقیده نبوده و تجمع عناصر ملی را در منطقهٔ گیلان مناسب‌تر میدانسته است.

روسها بعد از انقلاب مشروطیت و پیش از آغاز جنگ جهانی اول، چندتن از آزادجواهران رشت و انزلی (بندر پهلوی) را بدار کرده و جمعی را محکوم بحبس و عدهٔ دیگری را نیز تبعید کرده بودند تا یکمک این اعمال خست‌آور... نتواند. لکن همیشه خود را بدون وجود مانع و مزاحم در محیط آزادی‌پرور گیلان می‌سیر می‌کرد.

در حملهٔ کسانی که به‌پیچ سال تبعید و محرومیت از سکونت در زادگاهش

محکوم شد میرزا کوچک بود.

بدین‌فرار استحضار قونسول روس از آمدن میرزا کوچک به‌گیلان توجه

خطر را دست‌کم برای همان تازه‌وارد مسلم‌میداشت.

حاجی سید محمود روحانی داماد ولای متنفذ رشت حاجی ملا

محمد حمامی که بعد از فوت شخص اخیر مقداری از نفوذ مجلسش را بارت برده بود، بوسیلهٔ دوستانش اطلاع یافت که میرزا کوچک بر رشت آمده است و در

خفا زندگی میکند و بوسیلهٔ شمال دوسنان فردیکس وادارش به قونسولگری رفته و در بارهٔ شخص تازه وارد مذاکره‌کند و نظر نمایندهٔ رسمی امپراطوری را به‌مخبر اقلت بکنفر ایرانی در مودن و زادگاهش جلب نماید.

حاجی سید محمود که با اغلب مقامات داخلی و خارجی ارتباط داشت و

ملای فهمیده و خوش نیتی بود این تکلیف را با میل در غبت پذیرفت و با عمامه وردا و قباغه نافذ روحانیش بملاقات قونسول رفت. جواب قونسول يك حمله پیش نبود و آن اینکه با مساعی بسیار و کوشش های شبانه روزی توانسته ایم امنیت را در محیط گیلان برقرار و مردمان ماجراجو را خاموش کنیم. چنانچه او نیز ساکت باشد و دست از با خطا نکند اجازه خواهیم داد در خانه و زندگانش باقی بماند والا دستور همان است که قبلا داده شده و از سکونت در دارالمرز به مدت ۵ سال ممنوع می باشد.

لازم بنمذکر است که «امنیت» مورد اشاره قونسول عبارت از يك وضع اجتماعی عادی که حدود و حقوق افراد در پناه قانون و در چهارچوب نظامات کشوری محفوظ بماند بود، بلکه از يك محیط خفتان آور و غیر قابل تحملی حکایت می کرد چه قونسول روحی و حلجین انتظامیش، همچنین ایادی و عمال منتسب بآنان که اغلب در طبقه اعیان و ملاک و بازرگان و روحانی های داشتند، استیلاشانرا از زمان لشکر کشی روسها به ایران بهال و حان خلق الله تحکیم نموده و با اصطلاح عیثشانرا کوبیده بودند و در روابط افراد با صاحبان قدرت فقط «وزره» حکمفرمایی می کرد.

طبقات عزیز و که وسایل کامرانیشان را از کار و ثمره کوشش رحمتگشان تأمین می نمودند، آزادی عمل داشتند و برای مصون بودن از عواقب خلاف کارها، کافی بود که پرچم روس بالای عمارتشان در اهتزاز باشد.

املاک برر که به اجاره انبیا روسی درآمد و مستأجرین علی الظاهر راسی سطر می رسیدند، ولی زارع و دهقان همچون گنجشک زیر چنگال خونین شاهین، تقلا می کرد و دست و پا می زد.

به بیانه عدم پرداخت غرامت (مال الاضرار) و بادی بر پرداخت آن کرده زارع از شلاق مباشر سپاه می گردید و یا بجس می رفت و یا جریمه می پرداخت و آنچه البته بجائی نمی رسید، اغراض بود.

حاکم و یا با اصطلاح آنوقت «پالت» آلت بی اراده ای در دست متنفذین بود و تنها اثر وجودیش آنکه گاه و بیگاه در کالسکه چهار اسبش فرعون وار بنشیند و چند شاطر و فرانس قداره بند، وی را از پس و پیش اسکورت کنند و حملات «کوروش»، «دوروش»، «بایست سرپا»، «بمان سرچا» و از این قبیل خزعبلات بگویند.

و یا در مجلس بیهمانی خواص دعوت شود و بعنوان برد از قمار . چند سکه اشرفی و امپریال بحیث بزند .
و یا دامی برای افرادهمین پهن و آنها را بدادن حق السکوت مجبور سازد .
ملت نحیب و مطیع گیلان شلاق از روسها می خورد . و مالیات بدولت ایران می پرداخت .

دراختلافات حقوقی اتباع روس و ایران ، و کار گزاره مکلف بجانبداری از تبعه روس بود زیرا در غیر اینصورت قافیه را می باخت و ملزوم دستگام واقع می شد چه . تمامسداران ممالک محروسه از حمایت نمایندگان و طبقه شناس عاجز بودند .

بهره ارباب می بایست حلوی درب خانه مالک و یا مستأجر تحویل شود پسر و دختر دهقان بدون اجازه ارباب حق عروسی نداشتند و بدون تقدیم دولیمه ، به ارباب یا مباشر ، کار عروسی باشکال بر می خورد و گاهی این ولیمه بجای اینکه پول نقد یا سکه طلا باشد نفیس ترین و شرم آورترین هدیهها یعنی گوهر شرافت دهقانزاده بود که ارباب بیمرت بظالمهانش اصرار می ورزید .

مدرسه و حمام برای زارع و کشاورز و عائلهانش چیزی غیر قابل درک بود در عوض . حق میرایی و پرداخت عوارض از خاروب و جگول تا آثار خرش و پیاز و مرغ و خروس فراموش نمیشد چه ، اینها از حقوق مسلمة ارباب بود که نمیبایست بهصیغ علت عثلاثی بنا حیر بفتند و اگر میافناده شلاق میباش که از کار نیفتاده بود هیچ نباشد دشنامهای هرزه همچون رگبار مسلسل بسویش بازمیکردند .
با این همه ، چنانچه زارع و دهقان از رنج مشقات و مخصوصاً قروض سنواتی که تصاعدی بالا می رفت می فرسود و یا کمزش زیر بار مصائب و نادرستیها ختم می شد و یا فرزندش بعلت فقده دارو میمرد و یا همزش بواسطه بیماری و دسترس نیافتن پزشکی قالب نمی می کرد ، دستگاه بهره برداری ارباب از حرکت و فعالیت باز نمی ایستاد چه این اعتقاد در مغزها جای گرفته بود که در عین تابع ظلم استه چنانچه ، بدمقان اندک مهربانی میذول شود حری می گردد و کار ملکداری سامان نمی رسد .

چراغها خاموش و آسیابها می گردید ، اصول مشروطیت تعطیل قوانین بلا اجرا ، هیچکس بکار دیگری توجه و فرصت بررسی نداشت اشرار بهره جویی سرگرم بودند ، جاقو کشها و فداره بندها از نوکیسهها و حاجی رادهها باج

می گرفتند، مجامع قدار و فساد و لوملی گری و نخم هندوانه شکستن همچنان جزء برنامه های روز بود .

در ایام عزای طوفیعا و علامت ها بیکدیگر سلام می دادند و دستجات قهوه زن با کفن های خوبین برای می افتاد و جناچه حایثی واقع می شد و مرتکب تعقیب می گردید، سرخوبله حکام و یا سایر مراجع قدرت و بسته می نشست .

سواى عمده ای اشراف و بازرگان واعیان و روحانی که نصیب قدمستان از دره غیبیه یعنی از دسترنج ذراع و دهقان می رسید، غیبه مردم از عمر و زندگی ایشان لذت و تمتی نمی بردند . مهموم و مهموم - سرافکنده و محروم - عصبانی و ناراحت دچار انواع مضایب بودند و مجموع این حرایات و سعی قابل انفجار و بحود آورده بود و همین وجه قابل انفجار که سازمان جنگل از آن ریشه و مایه گرفت، در نظر قوسول و امنیت نام داشت .

میرزا کوچک از حقایق دل مردم با خبر بود، او می یابست از خود این همه تشنجات و نارسائی ها استفاده کند و افکار عشقش و دردم و عصبانی را برای انجام مفسود، منسکل و هم آهنگ سازد .

نقشه ابتدائی این بود که برای انتخاب مرکز عملیات « از فردمقصدی که با اندیشه های مساعد باشد گومک بگیرد . البته چنین فردی جز از طبقه ملاک کسی دیگر بنظرش نمی رسید گویا آنکه باین طبقه جنندان ارادت نمی داشت، ولی همه را هم بیک چشم نمی دید و در بعضی از آنها احساسات بشر دوستی سراغ می کرد و جعفرود با شتابش پی برد زیرا در مذاکره آرام و صمیمانه اش با محمد تقی خان گشتی در «نهمزم» که مستطالراس حاجی سینه صد باقر (شفتی) معروف به وحف الاسلام است چنین استنباط نمود که این ارباب حوش نام و بیکسیرت با همی و حاجت و وقار و رونار و دایه و آرامش دست - کسی از سایر اربابها ندارد زیرا از زیر و بم گفته هایش راجحه تا خوش آیند استتمام و میرزا را تعظیمت شرک نهمزم تهدید کرد بلکه بزرگ نصیب نصیحت نمود . او خلعاً حق داشت و استحقاق هیچگونه سرزنش ندارد زیرا حربه باشد بالآخره بیک نفر مالک بود و حق خواست مانند سایر افراد طبقه خود بدون وجود معارض و بی رحمت و رنج، از پلندگی آسوده و سرفه بهره مند شود و از درد سرو محال فاسله بگیرد . او می گفت اگر جناب قوسول بشنوند که او با میرزا کوچک خان «تعبدی» ملاقات کرده و عهد و پیمان بسته، آنها می دانید چگونه

دماز از روز گارش در خواهد آورد و چگونه او را بسلايه خواهد كشيد؟
 اين تنها منطقي بود كه ميرزا كوچك را بدون بحث بيشترى متقاعد كرد
 و مجبور به راجعت نمود .

در گزارش اين سفر بي نتيجه بدوستانش ، شنيد كه پيرامون چنين افرادى
 رفتن اسولا حطاست و لذا به دار شود و كنگاش و مصلحت انديشى نسيب نمودند
 كه خود ببنهائى بچنگل و خراط محله ، توام برود و دوستانش از حيث سلاح
 و نيروى انساني بهوى يارى كنند .

نيست پرواى عدم دلرده هستى را از قسى فرغ بهر جا كه بردستان است



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل دوم

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

اگر نتوانیم آزاد زندگی کنیم، بهتر است
مرگه را با آغوش باز استقبال کنیم -
سناندی

یونس معروف به «میرزا کوچک»، فرزند میرزا بزرگ اهل رشت
سازن استادسرا در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در یک خانواده متوسطی چشم به جهان
گشود.

ستین اول عمر را در مدرسه حاجی حسن واقع در «سالم آباد» رشت
و مدرسه «جامع» که آنوقتها رونق داشت و اکنون بملک آتش سوزی خرابه‌ای
بیش از آن باقی نمانده، با موختن سرف و نحو و تحمیلات دینی گذرانید.

چند وقتی هم در طهران در مدرسه محمودیه به همین منظور اقامت گرفتید و
میبایست قاعدتاً باین مقدمات یک امام جماعت و با یک مجتهد جامع الشرایط
از کار درآید، اما حوادث و انقلابات کشور، مسیر افکارش را تغییر داد و عیناً و
نعلین و عمامه را به تنگه و فستکه و نارنجک تبدیل ساخت.

دارای دو خواهر و دو برادر یکی بزرگتر از خود بنام و محمد علی، و
دیگری کوچکتر بنام و رحیم بود که هر دو نفر بعد از وی وفات یافته‌اند.

مردی خوش هیكل و قوی البنی و زاغ چشم دارای سیمائی منبسم و باروانی

ورزیده و پیشانی باز .

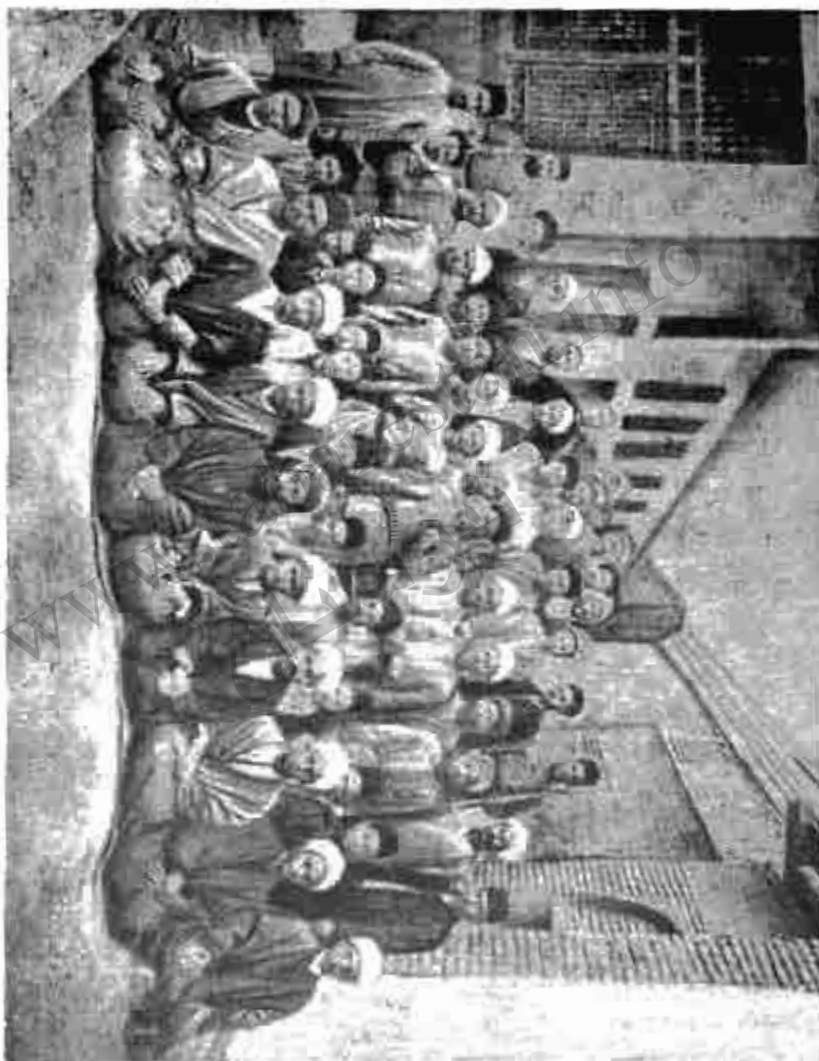
از لحاظ اجتماعی مؤدب و متواضع و خوش برخورد و از جنبه روحی
عنیف و باعاطفه و معتقد بفرایض دینی و مؤمن با اصول اخلاقی .
خاطراتی که از طلاب و دوستان ایسام تحسین شتیده شده، مؤید این
معنی است که میرزا کوچک ارجمان روزگاران قدیم دارای صفاتی عالی و اخلاقی
ممتاز بوده و بین طلاب و همسالانش شاگردی با استعداد - صریح‌اللهجه
و طرفدار عدل و حامی مظلوم بشمار میرفته است.



میرزا کوچک‌خان در دوران طلبگی

هر کس بدیگری تعدی میکرد یا کمترین اجحاف و بی‌اعتدالی روامیداشت،
مشت میرزا یا لای سر متعدی بلند میشد و تجاوز دانش آموزان دینی را مطلقاً
بحقوق یکدیگر چه در داخل مدرسه و چه خارج از آن بی‌کیفر نمیکذاشت .
ورزش‌ها دوست‌عبداشت و هر روز تمرین میکرد - اهل هیچگونه تعشروبات
الکلی نبود - دخانیات مصرف نمیشود - بقریاب و مشتقاتش که در آن عهد
عشاق فراوان داشت لب نمیزد و از همه بهمتر آنکه از غایت حجب و حیا زن

نمیکرفت و تا چندسال مانده با آخرین سنین عمرش تا اهل اختیار نکرده بود. میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا بمشکلی برمیخورد و یا



در پیوسته جامع ریخت :
(مردود و انبساطه از راست بچپ میرزا کوچک خان است)

ترددی در اقدام بکار مورد نظرش حاصل نمیکرده، فوراً دستش بطرف تسبیح (که همیشه همراه داشت) دراز میشد و نتیجه استخاره هر چه بود بی درنگ بکار می‌یست.

این امر یعنی «استخاره» بیعی از همکارانش که قبول نداشتند استخاره در امر انقلاب دخیل باشد گران می‌آمدو حتی گاهی بکدورت منجر میگشت، اما او هیچوقت از اجراء نیتش دست بردار نبود و فکر میکرد که اقدام به هر کار مهم، چنانچه بامسئولیتی توأم نباشد ثمربخش نیست و استخاره یا خداوند، در اموری که نتیجه و عاقبت آن نامعلوم است زیانی ندارد و حداقل سودش اینست که او را در اعمال انجام شده نادم نخواهد ساخت .

در عکسی که از «شورای انقلاب» بیادگار مانده تسبیح دشت میرزا با حضور فرماتدعان ارتش سرخ روی میز کوچکی که برابریشان قرار دارد دیده میشود .

میرزا که وی را بهعین نام یا «کوجک جنگلی»، یا «میرزا کوجک» و یا «کوجکخان» خواهیم نامید، مردی بود ساکت و متفکر و آرام - نطق نبودولی آهسته و سنجیده سخن میگفت. صحبت‌هایش اغلب با لطیفه و مزاح توأم بود و خود نیز از حظایات دیگران لفت میبرد .

در قیافه‌اش جذبه‌ای بود که با هر کس روبرو میشد بندرت اتفاقاً افتاد که مجذوب معنات و حضور بیاناتش نگردد .

در جریان جنگ که قزاقان ایرانی باسارت در می‌آمدند، باسخنانی گرم و دلنشین با آنها صحبت میکرد و ضمن آشناساختنشان بحقایق امور، مفتون اخلاق و حرکاتش می‌ساخت بنحوی که بادیگان اشکیار و دلهای آکنده بهمه و محبت، او را وداع کرده به اوطانشان برمیگشتند .

میرزا یک ایرانی ابدآلیست و یک مرد مذهبی تمام‌عیار بود. هیچگاه و احیانش ترک نمیشد و از نماز و روزه قصور نمیکرد. در بین دو نماز آیات «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» و «قل اللهم مالک‌الملك» و «لا تحسین‌الذین قتلوا فی سبیل‌الله» را زمزمه مینمود .

باشعار فردوسی علاقه خاص داشت بطوریکه در «گوراب زرمخ» مرکز تأسیسات نظامی جنگل جلسات منظمی برای قرائت شاهنامه فردوسی و تهنیت روح سلحشوری اقراد ترتیب داده بود.

گاهی که از واقعه ناگوارى دل‌تنگه میشد، سواره بگردش می‌رفت با به‌قریه اشکلن که یکی از خواهرانش در آنجا سکونت داشت سرمیزد و یا باهنکه «هدی» یا «دهاب» اشعار سوزناکی میخواند .

این شعر را که نمیدانم از کیست چندبار از زبانش شنیدم :
 اگرچه فرش من از بودیا است ، طعنه مزن
 چسرا که خوابگه شیر در نستان است
 میرزا هنگام بمباران مجلس شورای ملی از طرف محمدعلی شاه در دهقانان



کوچک خان با چندتن از مجاهدین مشروطیت
 از راست بچپ : ۱- اسکندر خان ۲- میرهاشم خان ۳- میرزا کوچک ۴- علی زهری

بود و اقامتش در «تفلیس» و «بادکوبه» تا حدی وی را بمقتضیات دنیای نوین آشنا ساخت.

مقارن تحسین علماء در سفارت عثمانی، اوتیز در شهیتندی رشت متحصن شد و متعاقب قتل آقا بالاخان سردار افخم در واقعه مشروطیت به مجاهدین پیوست و در فتح قزوین شرکت نمود.

فقودر تویچی آلمانی که همراه مجاهدین بود در یکی از جنگ‌ها اظهار تأسف کرده که اگر تویی بر فرار فلان کوه می‌توانستیم مستقر نمود قطعاً کار جنگی ضعیف مجاهدین پایان می‌یافت. میرزا فوراً دست بکار شد و یکمک چند تن از مجاهدین، ثوب را بالای کوه برد و در نتیجه شکست یار دوی خم و سلسه بکمر میرزا رسید که این درد کمر را تا آخر عمر به‌مراه داشت.

میرزا مردی ذود رنج و حساس بود کما اینکه بعد از فتح قزوین به‌امت کارهای خلاف فاعده‌ای که از بعضی مجاهدین سر میرد متعرضانه به‌رست برگشت لیکن میرزا کریم خان زشتی اخیان اکبر که آنوقت ریاست کمیته‌ستار را به‌عهده داشت از مجاهدین همراهش را با استیضاح قزاقان برگردانیده به‌فروخته روانه ساخت.

میرزا در «علی‌شاه عوض» به‌مجاهدین گیلانی پیوست و در فتح طهران شرکت نمود و در جنگ سه روز مجاهدین با قوای استبداد مأمور حبه قزاقخانه بود.

در شورش شاهزادگان همراه یفرم و سردار اسعد یکمک‌ستارخان شناخت لیکن عریض شده و بطهران برگشت و باطنیان «ترکمن‌ها» که به‌شهر باک شاه مخلوع روی داده بود داوطلب جنگ شدند و به گمش‌تبه رفت اما در یکی از جنگ‌ها گلوله خورد.

مجرور را بروسیه فرستادند ولی نه از نظر ترحم و شفقت بلکه از عجز علی‌شاه دستور داشتند وی را طعمه ماهی‌های دریا کنند. کاپتن کشتی «قارص» که مردی سلیم‌النفس بود زیر بار این عمل ناخوانم سردانه نرفت و از احراء فرمان سرپیچیده و طبیب کشتی را بعد از ایش طلبید و هر دو نفر از لخم بیمار که از سینه مجروح شده بود مواظبت کردند و به‌بادکوبه‌اش بردند و پس از چندماه «مداوا در بادکوبه» و تفلیس به گیلان برگشت و بر گشتش مقارن ختم

خانمۀ محمدعلی شاه در گمش تپه بود .
میرزا در رشت به امر قونسول تزاری یعلت فعالینهای آزادبخوامانهاش



کوچک خان زمانیکه داوطلب جنگی گمش تپه شد

از حق اقامت در موطن و مأوای خود محروم شده بود و لذا چندی در طهران
اقامت گزید و اعتراضش را علیه پیدادگری های همسایه شمالی بلند کرد اما

گوش شنوائی وجود نداشت و اگر داشت امکان جلو گیری نبود .

میرزا کوچک در دوران اقامت طهران از کارهای ناهنجار بر خي از مجاهدین افسرده شد حتی با عبدالحسین خان **معز السلطان** که بعد از فتح طهران لقب **سردار محي** گرفت و نميخواست با نميخواست از اعمال مجاهدین جلو گیری نمايد قطع رابطه کرد و با آنکه در نهايت عسرت بزيست از پذيرفتن کمک های مادی سردار امتناع ميورزيد .

خودش نقل کرد که روزی بسیار دلزنگ بودم و به سرنوشت مردم ايران مي انديشيدم و رفتار بعضی از کوتاه نظران را که مدعی نجات ملت اند تحت مظلومه قرار داده بودم که گدائي بمن بر خورد و تقاضای کمک نمود . من که در اين حال عقلي ترازا بودم و در ب حريم راتار عنكبوت گرفته و با اصطلاح معروف ويخيه باب دوغ ميزدم ، معذرت خواستم و کمک به وی را به وقت ديگر محول ساختم ، اما گدای صبح متقاعد نميشد و پا به پايم ميا آمد و گريبانم را رهانيد کرد .

در حبيب ، حتی يکساهی پول نداشتم و فنافی اله بنحوه گذران آينده ام مي انديشيدم . نميل داشتم از کسی تقاضای اعانت کنم و نه آهي در بيابلم بود که دل را خشنود نگهدارم ليکن گدای پروردم بدم غوغا ميکرد و اصرار ميورزيد و اصرار زياده از حدش خشمم را عليه خود برانگيخت . هر جا ميرفتم از من فاصله نميگرفت و با جملات مکرر و بی انقطاع روح آورده ام راميکويد . عاقبت به تنگ آمده کشيده ای يگوشش خواباندم ، گویی گدای صبح در انتظار همين يك کشيده بود زيرا قوراً بزمين نقش بست و نقش بند آمد و حاجا مرد .

از مرگه گدا با همی پرروئی هایش متأثر شدم و چون عمل خود را مستحق مجازات ميدانستم بی درنگك بشهربانی حاضر و خود را معرفی کردم . رئيس شهربانی **يهرم** بود . از اينکه بيای خود بشهربانی آمده خود را قائل معرفی کرده ام متعجب شد و مدت های مدید برای همين ارتکاب در زندان ماندم ليکن از احترامات رئيس شهربانی که از سوايتم بدرستی آگاهی داشت بر خوردار بودم تا آنکه اوضاع تفبير کرد و با گذشت مدعبان خصوصی آزاد گرديدم .

میرزا عتب افتادگی ايرانيان را نتیجه بی فرهنگي ميدانست و مصمم

بود آن اندازه که در خور امکان باشد به افتتاح مدارس بپردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را گسترش دهد و معتقد بود که تعلیمات مدارس حتماً باید اجباری و مجانی باشد تا آنکه همه اینها کشور از مزایای علم و دانش یکسان استفاده ببرند و استمدادها پرورش یابند و این توفیق جز در سه سال آخر عمر جنگل بدست نیامد و علتش گرفتاری های همیشگی سران در دفع معاندین و خنثی کردن عملیات منافقین بود .

جنگل ، یساعی نگارنده توانست علاوه بر تکمیل دبستان « نورت » قومن چهار باب دبستان در « سومه سرا » و « شفت » ، « کسما » و « ماسوله » تأسیس نماید و خدیوگر از این کهن و علاقمندان بفرهنگ راه همکاری دعوت کند حتی زمین تأسیس يك باب دبیرستان شبانه روزی نیز در کسما تدارک شده بود که با سوانح اخیر انقلاب مواجه گردید و جامه عمل نبوشید و بعداً عمارت دبیرستان بدست نیروی مهاجم طعمه حریق شد لکن دبستان ها بحال خویش باقی و بعد از پایان انقلاب در تعداد سادها نهای دولتی درآمدند .

نامه های میرزا ام از رسمی و غیر رسمی با امضای « کوچک » ختم میشد که سه خط مورب روی آن رسم میکرد و با مهر « جمع کوچک » مهر میساخت و بعداً که بهریش در یکی از سفرها « مفود شد » بهر « جمع کوچک » را با امضاء « کوچک جنگلی » مطابق نمونه زیر اشتمال میشود .

نمونه امضاء میرزا کوچک

در سابق بیان کردیم که میرزا مردی سریع التأثر و با اصطلاح امروز « نازک نارنجی » بود و اکنون اضافه میکنیم که شدت وحدت تأثر و احساساتی بودن صرفاً ، اگر از نظر فرد نگریسته شود چندان قابل اهمیت نیست ولی از

شريك «سیاستمداران انقلابی» که بایستی یادارای بودن صفات «رزمش» و «قابل انعطاف» با حوادث روز مقابله کند و تا ایمان و همعزمی‌اش را رهبری نماید و از نزدیک‌ترین راه و بهترین وسایل به هدف برساند، نقش است.

درست است که برای کسب موفقیت در هر کار، در درجه اول علاقه و ایمان و حسن عقیده و صفای باطن با آنچه نیل بدان مطمح نظر است اهمیت شایان دارد و وجود آنها در یک «رهبر انقلابی» شرط لازم و حتمی است. اما کافی نیست چه، تدبیر و سیاست نیز نقش مخصوص بخود را دارند و رکن دیگری از ارکان موفقیت بشماراند.

تردید ندارد که هر چه کفه احساسات سنگینی کند کفه تدبیر بالا می‌رود و تنها «توازن» و رعایت یک حالت «اعتدال» است که میتواند هیجانات روحی و احساسات درونی را با تدبیر عقلانی در آمیزد و از ادغام آنها در یکدیگر، هر گونه دشواری را مرتفع و وسوسه‌ها را تسهیل نماید و ما با توضیح جریانات این نهضت خواهیم دید حوادثی که به میرزا و دوستانش گذشته بر چه مدار سیر می‌کرده است.

میرزا کوچک اولادقا نداشت لیکن برادرش دارای فرزندان متعددی است که همگی آنها بنام خانوادگی «جنگلی» شهرت دارند. در حقیقت فرزندان میرزا را باید همان نیا و نندیشه‌های او دانست که افراد مجلس با ایمانی را توانست در اطراف مکتب خود گرد آورد و تربیت کند و تعلیمات عملی استقامت و پایداری بآنها بیامورد.

فونسل انگلیس منبم رشت، بملاقاتش آمده و از هر دری سخن می‌گفتند نظر فونسل گویا توضیح فتوحات انگلیس‌ها در بین النهرین و تحت تأثیر قرار دادن جنگلی‌ها بود و میرزا نیز متقابلاً اشاره بمسلاح قابل ملاحظه‌ای نمود که از طرف فرماندهی ارتش عثمانی بوی رسیده و توانست مسرت‌های حاصل از دریافت این هدیه نفیسی را مخفی بدارد و همین امر بعداً موجب انتقاد یادانش قرار گرفت و اعتراض شد باینکه اسلحه دفاعی جنگل جزء اسرار است و فاش ساختن اسرار نزد دشمن و عناصر بدخواه، نوعی کم ظرفی و ناپختگی است وی در جواب گفت:

بگیتی به از راستی پیسه نیست ز کوی پتر هیچ اندیشه نیست
چنانچه سیاست و معضیبات ایجاد کند که در محاوراتش باشخاص بدروغ

و ثقل و تزلزل بر توصل جوید، او هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی‌شناسد و بهمین جهت است که زبانش بفرح و حقیقت گویا نیست و چقدر خوشحال خواهد بود که دوستانش نیز همیشه این نکته اخلاقی را مراعات کنند :

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل سوم

www.tabarestan.info
تبرستان

ایده نولوژی جنگلیها

www.tabarestan.info
تبرستان

هلاک ما به بیابان عشق خواهد بود

کجاست سرد که یا عاشر سحر داد

«سعدی»

فقر و بیکاری و بیستری از همه‌فقدان امنیت و تجاوز قوی بر ضعیف که جامعه ایرانی عموماً و به‌جماعت گیلانی خصوصاً تحمل شده بود و وجود اغتشاش در سراسر کشور بر اثر دسائس بی‌انقطاع همسایه جنوبی و تعدبات بی‌پروای همسایه شمالی، جنگلی‌ها را بر آن داشت که مانند سران ملیون چنین بیاندیشند که چنانچه با امکانات موجوده کسی قدرت کنند خواهند توانست نه تنها تعدی و جور را منکوب و هموطنانشان را از مواجهه با نادراحتی‌ها نجات بختند، بلکه در تاریخ آزادی کشور نیز نقش قهرمانانه‌ای بعهده بگیرند. چه آنها معتقد بودند که بر هر سلطان پاکدل ایرانی فرض است که در تلبه‌اش را نسبت بکشور و هم‌سپهانش ادا کند و به تناسب بهر مندیش از اجتماع، خیر و فایده‌ای یا نهار رساند. بدیهی است حصول این مقلود چیز در سایه سعی و مجاهدت بدست آمدنی نیست. چه، دول استعمار طلب بهیچ‌رو حاضر نمیشوند بمالی ضعیف و بقول خود توسعه نیافته اغماض کنند و منافع اقتصادیشان را نادیده بگیرند و بخلاف آنچه ادعا

میشود تمدی و تجاوز استعماری را خواه بطریق علن و خواه پنهانی مجازد
میشمارند. نهایت، ملل استعمار زده و جماعت نادانسی و کسانی که تن بقبول این
تجاوزات نمهند باید عدم رضایتشان را رسماً و صریحاً اعلام کنند و مادام که اعلام
نکرده در حکم آن است که بوضع موجود، موافق و تسلیم اند.

جنگلی‌ها با گفتار شیوای «سائب تبریزی» هم آهنگ بودند که :

ماظهار عجز نرد ستم پیشه زابلوی است

اشک گلاب باعث خفیان آتش است *

و فکر میکردند که نفع اجتماعی کشور منضم تجمیع افراد همفکر بدور
بکدیگر و روان شدن سوی مقصود و هدف مشترک میباشد اگر با انجام فعالیت
و بروز استعداد، بیستکلات فائق شده و بتأمین مصالح اجتماعی نایل آمدند که
قهرأ منافع افراد را تضمین و بلست آورده اند و چنانچه منافع فردی را حایگزین
مصالح اجتماعی کردند که در آن صورت با اجتماع، آن خواهد رسید که به بیست
میلیون جمعیت ایران رسیده است.

سران جنگل میدانستند که

مورجگان را چو بود اتفاق شهر زیان را بدیدانند پوست

و مفهوم این شعر را در نظر داشتند که :

و قطر علی قطر ادا افتت نهر و نهر علی نهر اذا اجتمعت بحر.

یعنی عناصر مجرور و مظلوم که هر یک قطره‌ای از دریای زندگی
اجتماعی اند چنانچه بایکدیگر همبستگی پیدا کنند حوی‌های با عظمت تشکیل
میدهند و جوی‌ها که در حکم طبقات ستمدیده اند چنانچه با هم در آمیزند سورت
در بایمی شگرف دمی آیند که همه چیز را در میان امواج خروشانش محو و
مستحیل خواهد ساخت.

بنابر این اندیشه جنگلی‌ها دریادی امر توجه بمردان صدیق و مورد
اعتماد بود. چه، در شرایط آن روزی مبیاست از همان قدم اول جان شبرین
و دوست داشتنی‌شان را در طریق اخلاص نهاده و بعد وارد کارزار شوند بحکم
آنکه گفته اند :

ترك مال و ترك جان و ترك سر در طریق عشق اول منزل است

و بگفته شاعر دیگر :

بی تأمل ای خرد کشتی مران در بحر عشق

باید از خود در گذشت آنکه از این دریا گذشت!
تصادفاً اولین سر منزل عشق همین جا بود که باهمی تسلط قواء بیگانه و مداخلات ناروای آنان در تمام امور و شئون کشور ما ، چند مرد ساده و ناوارد سیاست عمومی جهانی بتوانند در سایه همت و بلند نظری و عشق بمیهن و آزادی، برابر قدرتهای بزرگ و امپراطوری‌های عظیم، فد مردانگی علم کنند و در مقام معارضا و مبارزه بر آیند .

خوشبختانه زمینه اجراء يك چنین نیت و بارور شدن يك چنین نهال امیدبخشی از پیش آماده شده بود چه مردم محنت دیده و اهل درد که مسزء تسلط بیگانه و بیعدالتی‌های ناشبه از مداخلات آنانرا چشیده، قراوان بودند که از همان روزهای نخست بمجرد شنیدن نغمه آزادی ، پروانهوار سر از پسا نشاخته بجانب نهضت شتافتند بقسمی که در برهه‌های از زمان کانون فروزانی در جنگل پدید آمد که پروانه‌های عاشق پشه را گرداگرد این مشعل پیرواز در آورد .

این قدرت مجتمع ملی همان بود که میزدا میخواست و همان بود که مران ملیون در انتظارش بودند .

اهمیت و اعتباری که قدرت مزبور بوجود آورد باعث شد که بیگانگان در باره اش حساب کنند و از ادامه تندروی‌ها و آزدن خاطرها چشم پیوشند . بحکم آنکه پیدایش هر عقیده و دکترین، سیاسی بوضع اجتماعی زمان خود متعلق است . هدف جنگلی‌ها در سنوات اولیه عبارت از مستی الفاظ و عبارات شیوا، حاوی افکار و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نبود بلکه به تبعیت از شرایط عمومی روز، باین چند کلمه خلاصه می شد :

اخراج نیروهای بیگانه - برقراری امنیت و رفع بیعدالتی - مبارزه با خودکامگی و استبداد .

آنچه خود جنگلی‌ها دربارهٔ ایدئولوژی خود بیان کرده‌اند چنین است :
ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم استقلالیتنا همی کلمه
۱-شهر مزبور از حکیم صوری کیلانی است که دیوان اشعارش اخیراً بهمت قاضی دانشمند آقای هادی جلوه بطبع رسیده است .

یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی - اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است. ما طرفدار بگانه‌گی عموم مسلمانانیم، این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت بهم میدائی کرده خواستار مساعدتیم.

مهمنا درکنگره منعقد در کما سال ۱۲۹۹ شمس روش اجتماعیون را انتخاب و عشی آینده جنگل روی مقررات معدونی به‌منای اصول دوسو سبالبزم بنیاد نهاده شد.

در کادر رهبری جنگل افراد درریخته میری که وارد سیاست جهانی باشند کمتر دیده میشد حتی خود میرزا بطوریکه قبلا گفته‌ایم یک مرد دینی بیش نبود که همه مظاهر انقلاب را از درجه دیانت می‌نگریست درحالیکه پیروزی یک تفریح یا از منظر علم جامعه و آگاهی بنام حرکات و نقشهای حریف است و بگفته شوینرهاور: حوادث و پیش آمدها به تنهایی باعث خوشحلی و یا بدحلی نمیشوند بلکه طرز عکس العمل ما در مقابل حوادث است که احساسات خوب یا بد ایجاد میکنند.

جنگلیا با استثناء یک عده معدود که از فلسفه انقلاب و طرز توسعه و تکامل و شمر رسیدنش اطلاع داشتند بقیه عبارت بودند از پیش کسب و زارع و خردممالک و روشمکر و پیشه‌ور که بکلی از امور سیاسی و نقشهای جنگی و استراتژیکی بی‌بهره بودند و در عوض تبلیغات نظامی و سیاست مملکتی روح و قلبشان از صحبت بنوع و همین پرستی خلا و درخشندگی داشت.

میتوان گفت سفت سبزه جنگلیها، همتشجاعت و جانبازی بود.

اینان در محبتین سالهای قیام با جو و چماق و داس و دهره و نیز و تعدادی سلاح کهنه جنگی دشمن میرفتند و معتقد بودند که همین وسایل ماچیر با مفدااری عشق و ایمان بوطن و معتقدات مذهبی برای قلبه بحصم کافی است معهد اوقتی توانستند عملیات انقلابی را شروع کنند که در راه خصام سر باران روس حمله ور شده مفدااری تنگ و مهمات جنگی بدست آوردند.

مجاهدین اولیه جنگل به تبارمندی‌های رندگی توجیهی نداشتند و به چیزی جز دریافت اسلحه فکر نمیکردند. تنها اندیشمندان این بود که چگونه میتوانند با آزادی خدمت کنند و در تأمین آسایش هموطنانشان بکوشند.

داوطلبان عضویت جنگل میبایست علاوه بر نداشتن سوء شهرت سوگند وفاداری یاد کنند و خدا و وجدان را بشهادت بطلبند چه، توهم اینکه پای افراد بی شخصیت بداخل جنگل باز شود و پیش روی هایشان را با کارشکنی‌ها متوقف سازد زیاد بود.

تفاق و خودخواهی که از خصایص مسلم شرقی‌ها است ایجاب میکرد که نظام احتمالی کوه نظران با زنجیر آهنین (سوگنده عقیدت‌گردد و منافع فرد در مقابل مصالح اجتماع مهار شود).

حصول اعتماد بوسیله اداء سوگند مادام که شرط بدوی قبول داوطلب شناخته، میشد جنگل از شر بداندیشان مصونیت داشت. از آن زمان که در رعایت این سنت اهمال رفت و شعار صوفی منشانه «هر که خواهد گویا» مدار عمل واقع شد و عناصر پلید توانستند خود را بیف باران موافق جا بزنند صفوف متحد جنگلیها در هم شکست و جدائی در میان سران افتاد و بطوریکه خواهیم دید در چند موقع یاریک و حساس که جنگل میرفت از نتایج زحمات و فداکاری‌های گذشته‌اش برخوردار شود نه تنها برنامه‌های آینده دقیقاً متوقف ماند بلکه کارهای انجام یافته نیز خنثی گشت.

تصادفاً اهم وقایع جنگل مقارن با زمانی است که از طرف عمال بیگانه و مخالفین نهضت آزادی ایران، تخم نفاق و دوگانگی افشانده شده و یک پارچگی جنگلیها را بر هم زده است مثلاً یکی از داستانهای قابل توجه به زمانی تعلق دارد که یکی از همین افراد منافق همچون «گر به عبید زاکانی» بلباس زهد و تقوی درآمد و جنبین وانمود ساخت که مردی عاشق پیشه و آزادمنش است که بمنویات جنگلیها مجذوب شده و برای پیشرفت همان منویات حاضر بیهه گونه همکاری است و حتی گاهی مسافت بین کسما و مقر فرماندهی حاجی احمد کسمائی و گوراب زرمخ «مرکز کار میرزا کوچک» را پیاده طی میکسرد لیکن فعالیت نهایش مصروف این کار بوده که دو زعیم جنگل را از یکدیگر ظنین کند و در مقابل یکدیگر وادارد. چه، از یکطرف برای حاجی احمد پول میفرستاد و بلافاصله پرداخت وجه را بر اثر فشار کسما با اضافه شاخ و برگ‌های شاعرانه بهمیرزا گزارش میداد. گاهی بعکس، از مراجعه میرزا جهت وصول حقوق نفقات بکسما شکایت میکرد. نتیجه آنکه با این تمهیدات مزورانه، این دور هبر ساده لوح را برابر یکدیگر و امید داشت. این مرد مرعوز شده باز رضا افشار رئیس دارائی گیلان بود.

تقلیر این وقایع را در کشورمان زیاد دیده‌ایم. ایادی و عمال بیگانه با



از راست به چپ: ۱- کوه پازلی، ۲- ابراهیم برادر حاجی احمد، ۳- آقا محمد اسماعیل مدیر جنگل، ۴- حاجی احمد کمالی

سیرت‌های رشت و صورت‌های حق بجانب همه شون مملکت اعم از سیاست و اقتصاد و فرهنگ حتی در بهشت‌های اجتماعی رخنه میگردند و با بندوبست‌های

نهانی بدسته بندی و انشعاب و دسیسه و ایجاد اختلاف میبرد. اختنند این اصل کلی سیاست بیگانه را که عبارت از جدائی انداز و حکومت کن، را بر مرحله اجرا در می آورند .

مناسفانه بعضی از ملل آسیا و افریقا هنوز بان مرحله از رشد و فهم سیاسی نرسیده اند که در مواجهه با این اختلافات با صل و در پشه و هدف ایجاد کنند گانش پی ببرند و مصالح حیح را فدای عوس های فرد ن سازند بلاشک وقتی پیدار و متوجه حقایق می شوند که در کنج قفس سیاد بحر بکمشت پر باقی نیست و حاء طلبان مفروز و منافقان نا بخرد، محروح و نالان هر يك بگو شهای افکنده شده و دوران کسالت را طی میکنند و با خانه نشین شده راه دبار نیستی را در پیش میگیرند .

جنگلیها مصمم بودند مادام که به دشمنان نرسیده و موفق با خراج نیروی بیگانه نشده اند با رایش سر و صورت تیر دازند و بنا بر این طول مدت اقامت در جنگل آنها را بشکل مخلوقات با قبل تاریخ و هیاکلن جسم و رعب آور در آورده بود که هر زمان نامی از آنها برده میشد موجودی در ذهن تجسم می یافت منبر- خشن یا ابروان پر پشت و سینمای گشاد و چشمهای از حدقه بیرون جسته و قیافهای عیوس و خشمناک که در پیش های رستمیتان محاذی نایا رسیده و گیسوان انبوه و ژولیده شان تا شانعا فرو رفته است .

يك كلاه نمدی سیاه بر سر و يك كت ضخیم پشمین (چوخا) بر تن- آگفتی از چرم گاو میش (چموش) بیا دكوله باری سنگین به پشت و جماعتی از چوب از گیل در پشت- يك تفنگ و رندل با حسن موسی بدوش- يك داس و یادهره آویخته بکمر و چند قطار فشنگ حمایل ، که بر روی هم داستان اساطیر و پهلوانان افسانه ای را زنده می کردند. این وضع تا زمانیکه هنوز مسئله تشکیلات نظامی مطرح نشده و جنگلیها در دایره محدودی از قدرت میزیستند ادامه داشت .

از این پس که کار نهضت بالا گرفتار اف- ران تعلیم یافته و آشنا بفتون نظامی بخدشت جنگل در آمدند در وضع وتر کبب نفرات نیز تعبیراتی برورد نمود و برقم نظامیان منتکل شدند . مهذا جمعی از جنگلیان قدیم بهمان لباس و عیبات پیشین باقی ماندند چه بنظر آنها توسعه و تکامل فعلی، انحراف از عهد و میثاق گذشته را ایجاب نمینمود. خود میرزا از کسانی بود که قباچه جنگلیش را باریش و گیسوان و کلاه بوقی تمدی و چموش ولاینی در تمام مدت نهضت حتی در موقعی

که گرایش بسوی انقلاب سرخ پیش آمد رها نکرد. مسئله حفظ رسوم و آداب دیرین و تبعیت از آئین ملی حتی پیروی از اعتقادات دینی بشکل «حرز حواد» در آمده بود شاید بتوان در تاریخ ملتها وجه شباهتسی بین نهضت جنگل و انقلاب کوبا یافت از آن نظر که انقلاب کوبا نیز يك انقلاب سوسیالیستی است در حالیکه رهبر انقلاب کوبا حاضر نیست نارمومی ارضخار جنگلیش را بکاهد حتی در باره ای از سخنرانیهای حزبی از انجیل کمک میگیرد و این بدان معنی است که ملت های استعمار زده در جستجوی هردامی هستند که به آزادی و استقلالشان منتهی میشود کما اینکه رهبر انقلاب کوبا نیز از فعالیت های انقلابی هدفی جز نجات از سبست استعمار و محکوم ساختن مداخلات بیگانه در خاک وطنش ندارد.

نهضت جنگل نیز از مخالفت با قواء روس و انگلیس و مقابله با دولت ایران و سازش با نیروی سرخ هدفی جز طرد مداخلات نامشروع و خانه تکانی و برانداختن کاخ ستم و تیل بحقوق ملی و ساختن يك ایران آزاد و آباد (مسلماً و بطور حتم) نداشته است جنگل میخواست همانطور که مشروطیت با انقلاب بدست آمد و زمامش بهدأ بکف عمال استبداد افتاد و آثارش خنثی گردید اکنون که در حال مردن و خفتن است دوباره با انقلاب تجدید حیات نماید و با این وصف اسناد صفت «تلون» و «یاغیگری» و «راهنمایی» با آنها مقرون باصاف نیست چه آنکه سنیز با بیگانگان متجاوز و مقاومت در مقابل زمامداران وطن فروش و عدم اطاعت از اعمال غیر قانونی آنان و اعراض بمملیات خائنانه نه تنها یاغیگری نیست بلکه نوعی دفاع از حق محسوب می شود. مشی سیاسی و هدف اصلی جنگلیها را باید از روی مرامنامه ای که از آنها باقی مانده و بشرح زیر است شناخت.

مرامنامه

آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اسول زندگانی و حاکمیت اکثریت بواسطه منتخبین ملت. پیشرفت این مقاصد افرقه و اجتماعيون بموارد ذیل تعقیب مینمایند.

ماده اول :

۱- حکومت عامه و قواء عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهند شد.

- ۲- قواء مجریه در مقابل منتخبین منول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان مشاوب ملت میباشد .
- ۳- کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور تساوی بهره مند خواهند بود .
- ۴- آزادی نامه افراد اسان در استفاده کامل از قواء طبیعی خود .
- ۵- الفاء کلیه شئون و امیازات .

ماده دوم - حقوق مدنی

- ۶- مصونیت شخصی و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت .
- ۷- آزادی فکر ، عقیده ، اجتماعات ، مطبوعات ، کار ، کلام ، تعطیل .
- ۸- هر يك از افراد ملت كه پس شصت سالگی برسد از طرف حكومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاقی جماعت را عهده دار خواهد بود .
- ۹- تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی .

ماده سوم - انتخابات

- ۱۰- انتخابات باید عمومی و متناسب و مساوی و مستقیم باشد .
- ۱۱- هر يك از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا هستند .

ماده چهارم - اقتصاد

- ۱۲- منابع ثروت از قبیل خالصحات ، رودخانهها ، مراعی جنگلیها ، دریاها ، معادن ، طرق و شوارع و کارخانجات جزء علاقه عمومی است .
- ۱۳- مالکیت اراضی با علاحظه تأمین همیشه عمومی تا حدی تصدیق میشود که حاصل آن نماید تولید کننده شود .
- ۱۴- ممنوع بودن انحصار و احتکار اوراق و سرمایه .
- ۱۵- تبدیل مالیاتهای غیر مستقیم به مستقیم و در بعضاً .

ماده پنجم - معارف ، روحانیت ، اوقاف

- ۱۶- تعلیمات ابتدائی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است .
 - ۱۷- تحصیلات متوسطه و عالی برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است .
- تبصره- محصلین در انتخاب حرفتی ارفنون آزادند .

- ۱۸- انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.
- ۱۹- دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد.
- ۲۰- ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها بمصارف عمومی و امور خیریه وصحیه و تأسیس کتابخانههای عمومی.

ماده ششم - قضاوت :

- ۲۱- قضاوت باید سریع ، ساده و مجانی باشد .
- ۲۲- تبدیل تنبیهات به اصول تکدیری .
- ۲۳- حبس مقررین باعمال شاقه باید بمدرسه و دارالتربیه اخلاقی تبدیل شود .

ماده هفتم - دفاع :

- ۲۴- ورزش و عشق نظامی برای مدارس ابتدائی و متوسطه اجباری است.
- ۲۵- برای تحصیل قنون نظام ، مدارس عالییه تأسیس خواهند شد .
- ۲۶- در مقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کشور ستانی ، دفاع از وظایف عمومی و اجباری است .

ماده هشتم - کار :

- ۲۷- ممنوع بودن کار و مزد دوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال نرسیده .
- ۲۸- برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری بوسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولیدکار و شغل مینماید .
- ۲۹- ایجاد و تکثیر کارخانجات یا رعایت حفظ الصحه کارگران
- ۳۰- تجدید ساعات کار در شبانه روز سننها به هشت ساعت - استراحت عمومی و اجباری در هفته بکروز .

ماده نهم - حفظ الصحه :

- ۳۱- تأسیس دارالمجزه و مریضخانههای عمومی و مجانی .
- ۳۲- رعایت نظافت و حفظ الصحه در مجامع و منازل و مطبخ ها و کارخانجات و غیره .
- ۳۳- انتشار قوانین صحی درین عامه .
- ۳۴- جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات - منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره .

با دقت مختصر در مواد مرامنامه جنگل معلوم میشود ،
اولاً- مرامنامه مزبور منطبق با روح قانون اساسی و از هر حیث مترقیانه
است و با وضع ملی و اجتماعی ما هم‌آهنگی دارد.
ثانیاً- آنچه اکنون در باب ملی‌شدن جنگل‌ها و تساوی حقوق زن و مرد
و اصلاحات ارضی و متع مواد مخدره و از این قبیل در سر زبان‌ها است
نقش سازندگی انقلاب جنگل را تشکیل میدهد است .



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل چهارم

www.tabarestan.info
تبرستان

فراز و نشیب

www.tabarestan.info
تبرستان

ما را چه عم که بارگه ما کجا کنند
چون سینه‌های مردم عارف مرار ما است
«حافظ»

وقایعی که اکنون آماده‌ی بیان‌شان هستیم معاصران بازمانی آغاز میشود که نیروی تحت فرماندهی ژنرال براتف افسر تزار روس از اولین نقطه سرخ‌جی ایران (بندر پهلوی) تا حدود همدان، در مقابل آلمانیها و عثمانیها گسترش یافته و جنگ جهانیگیر بمنتهای درجه شدت وحدت رسیده است ژنرال قونسول روس افسینکوف که فرماندار عطلق گیلان است از اینکه عده‌ی محدودی در جنگل پدید آمده و اسلحه پندت گرفته‌اند ناراحت است و از فرسودگاندار گیلان **حشمت‌الدوله** تقاضا میکند این فتنه را بخواباند زیرا از آن بیم دارد که آتش جای خود را باز و بنقاط دیگر سرایت کند و همین‌عده محدود به‌بشت جبهه روسها حملهور شوند و سلاح و مهماتشان را تصرف کنند.

این ناراحتی و تشویش خاطر در حقیقت بجای بود زیرا جنگلی‌ها از شبخون زده ستان سوق‌الجیشی دریغ داشتند و شش یکبار نمی از اهل و کلبه را که در اسارت روسها بسر میبرد نجات دادند و با این کیفیت هر گونه سریشی بتواند روس جاداشت که آنها را وحشت‌زده و ناراحت کند.

کسانی هم از مردم تروتمند گیلان که تکیه گاهشان قدرت دولت امپراطوری بود خواب‌های پریشان میدیدند و از پیداشدن چندمسلح که نامشان «جنگلی» است و بطور مستقیم مناقشان را در معرض خطر قرار داده‌اند عزا گرفته و روحیه خود را باخته بودند.

در آب و هوای ایران خاصیتی است که رجال و زمامدارانش مادام که در راه اجراء و تمایلات و هوی و هوس‌های بیحد و حصرشان بمانی بر نخورند هر يك موجودی بر گزیده و معنای و واحد فضایل و هنرهای بسیارند حتی از فرزانه‌گی و شجاعت و علو طبع و بزرگواری و مردانه‌گی خویش حاضرند داستانهای بسیار طویل و شکفت‌آور سرایند لیکن همینکه دوره آزمایش فرا رسیده همچون «پهلوان گلستان سعدی» حتی از سایه خویش نیز دم بر میدارند.

شاید بهمین جهت بود که عده‌ای از مالکین طراز اول رشت و طبقات متنفس دیگر در محضر فرماندار دادسرخن داده بمنظور دفع سریع جنگلی‌ها ابتدا بتشویق و بعد به التماس و تضرع متوسل شدند اما حشمت الدوله که مردی صحراب و دنیا دیده بود از تلقینات تحریک آمیزشان زیاد گرم نشد و برای آنکه جمع بین حقیق نموده ترك اولایی از او سر نرزد باشد دستور داد رئیس شهر یانی وقت **کاپیتان محمودخان** (عقین) همراه عده‌ای پلیس سوار بمنظور بازرسی و یافتن محل اجتماع جنگلی‌ها بروند و مشاهداتشان را بیدرتک گزارش دهند سمناً برای دفع شر مقدار وسدراه لجاج و بیانه‌های احتمالی روسها بقوسولگری اعلام کرد يك افسر فهمیده را همراه عده مزبور بعنوان «ناظر» بفرستد.

قوسول روس با **عقد اتف** نام را همراه این عده گسیل داشت و ایشان از پل و چهارسراه که غریبی ترین نقطه شهر است بازرسی را آغاز و در مسیر ما هوریت خود بترتیب قراء «عینک - سفهس - احمد گوراب - آتشکا - پسبخان - شامندان - کلاشم و جمعه بازار» را که در يك خط طولی واقعند پیموده و همه نقاط اصلی و فرعی را زیر نظر میگیرند لیکن با همه‌ی بازرسیهای دقیق دلائلی از اجتماع جنگلیهای مسلح دست نمی‌آورند و این بدان معنی است که مردم گیلان ام از شهری و دهقان از تعدیات آورده بخود در طول یکمحدث معادلی خاطرات بدی بیاد داشته و بدین جهت حاضر نبودند محل اجتماعشان را نشان دهند و حتی وجود افراد مسلح را تصدیق نمایند.

بدین قرار هدف آنان از هدف جنگلیها جدا بود و در حقیقت افکار عامه‌ای بمعنای حقیقی خود وجود داشت که این بار درسیها و سخت گیری‌ها را از پیش بحکوم مساخت و همین افکار عمومی بود که يك زمان بنشان دادن عکس- العمل ابرار میشد و در مواقع دیگر با مقاومت های عینی رو برو میگردید :

نتیجه آنکه عامورین اعرامی فرماندار، مایوس شدند و پس ارباس از یافتن قانون اجتماع جنگلیها بکنده پلیس سوار را همراه مأمورین تأمینات (آگاهی) در قریه پسبخان (۶ کیلومتری رشت) بمراقبت ایاب و نهاب ابرین گماشته ظاهر گسی را که مظنون تشخیص دادند دستگیر و بازداشت نمایند و خود بدون احدی بگونه نتیجه‌ای پرشت باز گشتند .

قونول روس از مطالعه این گزارش که «رقیم و چیزی ندیدیم» بحسب ظاهر دچار سوءظن نمیشود زیرا نماینده‌اش همراه بود اما نگرانی از درونش محرز نمیشد زیرا اطلاع صحیح داشت که گانون خطرناکی مزیان ارتش اعبراطوری تکوین یافته است و لذا از اقدام فرماندار و گماشته‌اش پلیس های مسلح در پسبخان خاطرش آرام نگرفت و توبیحه نمود که **عبدالرزاق شفتی** را که مردی منتقد و با قدرت است بحکومت قومنات منصوب نمایند .

عبدالرزاق مردی بود بلندقد، جاق، چهارشانه که از خوانین پسرشاس شفت و عیقلی قوی و فیهر مانا نه داشت از آنجائیکه در ملاقات با قونول روس، بوی گزنه بود که در کردن چند بوته علف هرزه و قلع و قمع مثنی بی سروبی با کار ماده پیش با افتاده‌ای است که از نظر او حتی بقدر قورن دادن يك انجیر رسیده اهمیت ندارد لذا اظهارانش مورد توجه قرار گرفته بود .

عبدالرزاق به نیابت حکومت قومنات اعرام شده و اعتبار کافی برای عملیاتی که از او انتظار میرفت در اختیارش قرار گرفت .

نامبرده پیش از حلوس، مسند قدرت بمنظور نشان دادن لیافت و کاردانی خویش عمده‌ای از دار عین شمت و رعایای گاش خود را مسلح نموده آهنگه پسبخان نمود و همه جا بیابرسی پرداخته محل تجمع جنگلیها را جویا شد تا آنکه بمحلی موسوم به **داوسار** که فاصله کمی از **پسبخان** واقع است رسید . جنگلیها با آنکه تعدادشان کم بود (تقریباً ۱۷ نفر) لیکن همه‌ی نقاط قومنات اطراف رشت را عملاً زیر نفوذ معنویشان داشتند چه دهقان و کشاورز

بمجرد احساس کمترین خطر، حتی زودتر از تلفون و تلگراف، جنگلیها را متوجه میساختند و آنها نیز با اقتضای حال و شرایط و امکانات موجوده اقدام باجراه نقشه و تاکتیک جنگلی خود نموده و با اگر هوا پس بود آنرا ترك



مفعول گناباد نظراند

از راست بچپ ۱. آقا محمد اسماعیل مدبر ۲. آقا جواد گل افرازی ۳. مهرا کوچه
۴. حاجی احمد کمانی ۵. آقا محمد رسول منجهای

میکردند و با این مقدمه عبدالرزاق پیش از آنکه علفهای هرزه را بادیس قدرت درو کند جنگلیها بسروقتش رسیدند و در جنگی که قبما بینشان در گرفت «اسمعیل» نام یکی از همراهایش که بشجاعت شهرت داشت بایحیی خان طارمی «دهدار تکرم» و عموی عبدالرزاق کشته شدند و «غلامحسین» نام با چند نفر دیگر اسیر گردیدند و خود عبدالرزاق باقیه همراهایش گریخت و بدین طریق اولین تماس جنگلیها با مجالفینشان شرح مذکور بالا پایان رسید.

خبر شکست عبدالرزاق بسرعت در همه نقاط گیلان پیچید و پرستیز جنگلیها را کمی بالا برد و باعث شد که مردم رشت و لاهیجان و نقاط دیگر

گیلان بازحیات بسیار، خود را بجنکلی، سائیده اظهار خدمتگزاری کنند و در عداد داوطلبان انقلابی درآیند.

این وقت دو حزب سیاسی با انسیبه مقتدر در رشت فعالیت میکرد که یکی از آنها حزب «دموکرات» و دیگری حزب «اتفاق و ترقی» بود.

در حزب دموکرات افراد با شخصیت و خوشنام امثال میر محمد حسین حاجی (عمید الملک) و میرداعلی (جایچی) و سب زاده (قناد) و حاجی صبیح الملک (فزونمایه) و غیرهم عضویت داشتند که در مسرتهای حاصل از این پیروزی، هم بوده و اقدامات جنگلیها را تأیید میکردند.

عده‌ای از معارضین هر دو حزب بعداً بجنکلی ملحق شده کمکهای سری را به همکاری علنی میدادند.

توسعه و الحاق روزافزون افراد باعث شد که اولیاء امور مسئله دسته مسلح را حیاتی تر از آنچه هست تلقی کنند و عده بیشتری را برای قلع و قمع آنان بفرستند.

مفاخر الملک رئیس شهر بانی رشت داوطلب این مأموریت شد و تعهد نمود که ریشه فساد را از بیخ و بن براندازد و نگرانی‌های موجود را بر طرف سازد و در اجراء این منظور اردوئی سرکب از چند صد نفر تفنگچی و جویندار و شاطر و فراش و آبدارخانه و قبل منقل حتی کهنه و زنجیر و چوب و فلک و چند خروار طناب آماده و عازم سیخان گردید.

این شخص که نام کوچکش «محمد علی» و اهل اسفهان بود در سال ۱۳۱۴ قمری برشت آمد و بطوری که میگفتند در بقیه و خواهر امام ۲ که ملجاء و پناهگاه غریب بوده منزل داشت و از نامه نویسی و معریضه نگاری امرار معاش مینمود.

بعد بملاحظه حسن خط و شیوه تحریر بهمنشی گری و حاجی معین السلطنه رشتی، که ارباب لکین گیلان بود دعوت شد و سپس کارش بالا گرفت و مشاور حقوقی او و برادرش (حاجی ابوالحسن معین النجار) گردید و چون از جاء علی

۱ - این شخص غیر از مفاخر الملک حاکم نهران است که از محارم محمدعلی شاه بود و بعد از خلع نامبرده از سلطنت در محکمه انقلابی محاکمه و در باغشاه تیرباران گردید.

۲ - بقیه منسوب بحواجر امام هشتم شیعیان

چیزی کسر نداشت کم کم مراحل ارتقاء را طی کرد و مشاور قونسولگری روس شد و در سمت اخیر، افراد دستگیر شده بنام «جنگلی» را شخصاً یا از جویى نموده بدو پیراه میکفت و به چوب مبیست بدین طریق مورد اعتماد قونسول روس قرار گرفته و طولی نکشید که بریاست شهر بانی رشت منسوب گردید .

دولت ایران آنچه در این باب اعتراض نمود که قونسول روس حق ندارد در يك نقطه از خاک ایران رئیس شهر بانی تعیین کند بخرج کسی نرفت تا آنکه در غیاب فرماندار گیلان « اصفالدوله » که پطهران احضار شده بود کفالت حکومت ایالتی را بیزیدک کشید و در این سمت بود که عازم سر کوب جنگلی ها شد باین امید که مزاحمین دولت امپراطوری را گوشمالی دهد و سر جایشان بنشاند، آنهایی را که خطر بیشتری دارند به دیار عدم بفرستد و افراد کم تقصیر را به چوب و فلک بپیندد و ناخن هایشان را زیر ضربات چوب بریزد تا در آینده حتی هوس تجارت بمقامات معتقد جهانی را از سر برد کنند. اسرار باغل و زنجیر و کت های بسته در کوچمهای شهر بگرداند تا اینکه اسباب عبرت ناظرین شود و خود با انجام این عملیات بهرمانروائی مطلق گیلان ارتقاء یابد .

آری !

هر آنکه گردش گیتی بکین او بر خاست
بقبر مصلحتش رهبری کند ایام
کیوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی بردش تا بسوی دانه و دام
همراهانش در این سفر عبارت بودند از **حاجی تقی فومنی** و
مهدی خان (کرمانشاهی) که شخص اخیر پیش از تسلط جنگلی ها نایب
الحکومه فومنات بوده و تفویض مجدد این سمت بوی وعده داده شده بود -
دش دهمیر مرد منهوری باکی که سابقه جنگجویی زیادی داشت - **پطرس خان**
ارمنی برادر او را نیای عکاس - **رجب دهنده ای** و در رأس همه
اشجع الدوله اسالمی .

اشجع الدوله قلباً عاقل بقبول این مأموریت نبود و در باطن از هواداران جنگلی ها محسوب میشد اما بیم از رنجش قونسول روس او را بقبول این مأموریت واداشت .

اردو بموض آنکه يك ستون جنگی شبیه باشد بیک کارناوال میختره شهاست داشت زیرا صدای جرننگ و جروننگ زنگها و شبهه اسبهای حامل چوب و فلک و کنده و زنجیر ، طنینی در فضا می افکند که از يك نبوغ نظامی کار

اسفهان حکایت میشود .

اردو بعد از عبور از سپیخان و جمعه بازار به کسا رسید و در بازار

اطراق نمود .



مفاهرالملك دلیس شهرتانی رشت

جنگلیها ازپیش . از حرکت این ستون با سطلاح جنگی اطلاع یافته
و همچون شکارچیانی که نفسها در سینهشان حبس و بی سرو صدا مراقب نزدیک
شدن شکارند آماده پذیرائی شدند و پیش از آنکه شی راد کسا پروز آوردند
بآنها حمله بردند .

جنگ آغاز شد و چندین ساعت بطول انجامید و عدهای از طرفین ب خاک
و خون در غلطیدند .

جنگلی ها که آزادی عمل بیشتری داشتند بازار را محاصره و آنرا آتش زدند اردوی مفاخر بیک موقعیت وخیم گرفتار شد و بعد از چند ساعت مقاومت بی نتیجه مجبور تسلیم گردید .

مفاخر بعد از پایان جنگ و اسارت خود التماس نمود با وادیت و آزاری نرسانند و وی را نزد میرزا کوچک خان ببرند و هر حکم که او درباره اش بنماید از جان و دل فرمان بردار است .

مجاهدین خواهش وی را قبول و همینکه بمیرزا رویرو شد با عجز و انکسار و شرحندگی از وی امان طلبید و قول داد این جوانمردی را که در حقش مبدول خواهد گشت در آینده جبران کند و پیرامون این ماجرا ها نگردد . میرزا که مردی رحیم و نرم دل و زود گذشت بود دستور داد او را بخانه یکی از مجاهدین (صالح) ببرند و نگاه دارند تا شخصاً بیاید و او را محاکمه کند و تأکید کرد بوی صدمه ای نرسانند لیکن مجاهدین باین دستور ترتیب اثر ندادند و مفاخر الملك با ضربه تیر موزره محمد حسن ، نام پاپروسی در غلطید و از پای درآمد . مهدی خان کرمانشاهی نیز سر نوشتی بهتر از مفاخر نیافت چه او نیز با ضربات چوب و چماق بهلاکت رسید گفته میشد که قتل مفاخر با اشاره حاجی احمد کسمائی روی داده است چه محمد حسن خواهرزاده او بود و خواهر زاده بدون اجازه دائمی جرأت مبادرت باین کار را نداشت و در هر حال میرزا از این عملی که واقع شد آزرده خاطر گشت که چرا درباره بیک اسپر اینطور رفتار شده و شاید یکی از علل اختلافات بعدی میرزا و حاجی احمد از همین مسئله ریشه گرفته باشد . رجب دهنده ای و داش دمیرم کشته شدند - به اشجع الدوله که تمایل باطنی به جنگل داشت آسیب وارد نیامد و فقط چند نفر از تنگچی هایش کشته شدند و خودش در سوم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری در کسما باجل طیبی در گذشت و جنازه اش را حسب الوسیه با سالم برده در آنجا مدفون گردید . حاجی تقی کتک فراوان خوددوعلت اینکه او را نکشتند نسبی بود که با میرزا داشت .^۱

میرزا کوچک بعد از این واقعه برای اسرا سخنرانی کرد و ماحصل گفته هایش این بود که ما همه برادریم و گرچه این انتظار را از برادرانمان نداشته ایم که

۱ - یکی از خواهران میرزا کوچک عوال حاجی رضای قومی پدر

جنگ ما بیایند ولی کاری است انجام یافته که گناهی بکردن ما نیست از این تاریخ هر کس مایل باشد میتواند با استغفار از گذشته در کنار ما قرار بگیرد و هر کس مایل نباشد آزاد است هر کجا که دلش میخواهد برود قصد ما آباد کردن کشور و گرفتن انتقام از وطن فروشان است .

عده ای از اسرا ماندند و گفتند ما میمانیم و در رکاب شما کشته میشویم عده دیگر برشت برگشتند و میرزا بهمه خرجی داد و توصیه کرد که چشم و گوشان را باز کنند و آلت دست قرار نگیرند و بدین طریق اردو کشی مفاخر پابان پذیرفت .

در باره این جنگ تصنیفی ساخته شده بود که جوانها در کویچه و بازار میخواندند :

ای کشته داس و تبر - مفاخر

فرمانده سیصد نفر - مفاخر

باحاج تقی کردی سفر - مفاخر

نایمان روسی در کمر - مفاخر

گفتی کنم شق القمر - مفاخر

آتش ز نم هر خشک و تر - مفاخر

کسما کنم زیر وزیر - مفاخر

تا قونول بیداد گر - مفاخر

شادان شود از این ظفر - مفاخر



شیران جنگل زین خیر - مفاخر

جستند از جاجون فنر - مفاخر

گرد آمدند از دور و بر - مفاخر

بر همرها نت حمله ور - مفاخر

اقتاد بر جانت شرر - مفاخر

بازار کسما شعله ور - مفاخر

نه راه کر نه راه فر - مفاخر

ای مرد هجو بد گهر - مفاخر

دیدی چاهات آمد بسر ؟ مفاخر

اشتباه مفاخر این بود که هیچ قدرت و عامل دیگری را جز « زور » بحساب نیآورد و ندانست که زور به تنهایی عامل موفقیت نیست قدرت پیشوای آلمان « هیتلر » را در دوران اخیر هیچ دولتی نداشت و معهذالشکت خوددزیرا و رای عامل زور، عوامل دیگر نیز هست که بدون توجه بآنها نهل بموفقیت دشوار است .

اوفکر میکردشانی بدرخانه اش رسیده است که اگر غفلت کند و بدون خانه دعوتش تمعاید مرتکب قصور شده است .

اودیکر محرر دیروزی نبود که تمام ساعات روزش را بنوشتن « تصدق حضور مبارکت شوم » صرف کند بلکه در ظل توجهات اولیاء دولت امپراطوری در عداد مردان مقتدر او آمده بود که دیگران را خواه ناخواه بکارتش و احترام وامیداشت .

اغلب مردان سیاسی روز، از همین قماش افرادند که تا گنم و منزوبند هر یکس احوالشان را تغییر مید و حتی سلامشان جواب نمیدهد اما همینکه بجای و مقامی رسیدند تعاقب و چاپلوسی از هر طرف شروع میشود و آوازه های « چاکر » و « جان نثار » و « قریان خاک پا » و « تصدق حضور مهربان ظهور » و تعلیم و پای بوسی های دروغ که استعمالشان معرف بی شخصیتی گوینده است بیای مقدمش نثار میگردد تا جائی که بخود صاحب جاء بعد از انما نوس شدن با این الفاظ ، امر مشتبّه میشود و بنظرش چنین میآید که اگر بقدر يك سروگردن از نوابغ علمی و سیاسی و نظامی دنیا بلندتر نباشد اقلام طسراز آنها است و این سکه های قلب مناسفانه فقط رایج مملکت ایران است .

مفاخر حساب کرد و در موازنه قدرت خود را برتر و فائق تر از جنگلی ها دید و تصور نمود که با کسب موفقیت در این راه جزه رحال نامی و سیاستمداران مسلم کشور خواهد در آمد همچنانکه همکار عمده پسرش « ش » نیز از سرسپردگی بصمیم مرکز قدرت توانست بمقام « رفیع » نایل گردد و در تحولات متوالی کشور جزه رحال قدرتمند باقی بماند .

کسی چه میداند شاید القاب « مراج السلطنه » یا « مهاجم لشکر » و یا « فاتح همایون » نیز در انتظارش بود مگر آنهمه القاب فنی و دفتری و نظامی که نام بعضی از رجال و اسکورت میکنند در جنگ با بیگانگان بدست آمده است که این یکی از آنها مستثنی باشد .

با اینکه دیرزمانی است که ریشه لقبسازی از بیخوبین بر افتاده و دیگر این درخت بی شاخ و برگ میوه‌ای نمیدهد معذایکی از جهات تقرب بمبادی قدرت محسوب است نهایت بجای «دوله» و «سلطنه» و «ملک» و «ممالک» و از مه‌های تازه نابلونی «نابغه هنر» «سرباز فداکار وطن» «قهرمان دانش» و «مرد سال» بیازار آمده است.

بدلیل همین سوابق و مقدمات بود که مفاخر الملك به هوس افتاد بمنظور انجام يك عمل قهرمانانه» و دست آوردن «حام فیروزی» بگوید زور آزمائی ببرد غافل از اینکه اغلب کارهای مشابه و نظیر یکدیگر، به نتایج واحد منتهی نمیشوند و با تساوی شرایط ممکنست یکی موفق و دیگری دچار شکست شود و این امر مربوط بشعاعی جهات و عوامل پدید آورنده آن حادثه است نه بعضی آن.

در تحلیل و تجزیه منطقی قضایا و مقایسه دو پدیده مختلف یا هم که جهات واحد دارند اما از لحاظ نتیجه متغیرند باید بر مان و مکان و «شرایط همه جانبه» توجه داشت و هیچ حادثه‌ای را از مسئولیت این قانون مستثنی ندانست.

چنانچه مفاخر الملك با هر مرد جاه طلب دیگر دارای قوه تشخیص بود و میتوانست نتایج اعمالی را که با اندیشه‌های غلط میرفت آغاز شود پیش بینی نماید که از یکطرف فتح است و غلبه و از سوی دیگر خذلان است و شکست و بیاد رفتن همه چیز شاید در تصمیمش تجدید نظر میکرد و تکیه بزور یا پشتهائی نمی نمود و عوامل دیگر را نادیده نمی انگاشت اما نه او و نه هیچ مرد خودخواه متکبر متروک دیگری دارای چنین قوه معیزه نیستند که بینگام توانائی و اقتدار، امکان بروز حوادث غیر مترقبه را پیش بینی کنند و لذا شکفت نیست که چنین سرنوشت‌های شوم در انتظارشان باشد.

یاده پر خوردن و هشیار نشستن سهل است

گر بگذردت برسی مت نگرودی مردی

مقامات روسی بعد از شکست مفاخر بسراغ «نصرت‌اله خان طالش» میروند لیکن از او نیز اعجازی نمی بینند این شخص که با القاب امیر مقتدر و ضرعام السلطنه شهرت داشت از اینکه قدرتی در زیر گوشش بوجود آمده

که بالمآل مزاحم قدرت ابلی و خانی او است طعناً نمیتوانست راسی باشد ولذا عنوان نایب الحکومگی قومنان را بمنظور دفع جنگلی ها پذیرفت و مہمای کارزار شد و برادرش **محمدخان سالار شجاع** را بمقابلہ جنگلیها فرستاد و او با اینکه سیارہ مرکز گسکرہ را غارت نمود و آتش زد معہذا توفیقی نصیبش نکشت و خائیا و خاسرا بہ مالش برگشت .

قوسول روس تصمیم گرفت قزاقهای روسی را کہ در بی رحمی شهرت داشتند بسرکوبی جنگلیها بفرسند و بدین منظور سبصدقزاق ریدہ ہمراہ پنجاه قزاق ایرانی کہ دست کمی از ہمتکارهای روسی نداشتند تجہیر و با مہمات کافی بفرماندگی **ابوالفتحخان یاور** بجنگل فرستاد این عدہ بدون بر خورد بہیچ مانی ازہ کساکہ گذشتہ از راه اشکلن بطرف **ماکلوان** پیش رفتند و ہمینکہ باین نقطہ رسیدند جنگ بین آنها در گرفت جنگلیها در تپہهای **گسکرہ** سنگربندی کردہ و عدہای پشتشان را از ناحیہ کلمرم محافظت میکرد و در جناح چپ آنها کومہای و گلونڈہ رود، قرار داشت کہ غیر قابل عبور بود و مقابلشان جادہ **ماکلوان** بہ **ماسولہ** واقع شدہ کہ خط حرکت مهاجمین بود با اینکه تعداد مجاہدین از ہمتادققر تجاوز نمیکرد و مهاجمین سنگرهای دفاعی را بشدت میکوبیدند معہذا در پناہ تپہهای **گسکرہ** کہ مسلط بجادہ **ماکلوان** است و ابراز شجاعت افرادی مانند **علیشاہ قزاق** و **بالام** و **پاناوانی** و **انام** و **آب کناری** و **خالوہیر زاعلی** و دیگران ہمدار ساعتها زدو خورد شکست بہ نیروی اعزامی رسید بقسمی کہ فقط ۱۳۴ نفر توانستند بصومعمراسرا برگردند بقیہ پاکشتہ و یا زخمی و یا اسیر شدند جنگلیها عقداوی اسب و اسلحہ بغنیمت گرفتند و بدین طریق جنگ **ماکلوان** نیز بہ پیروزی جنگلیها پایان پذیرفت . مقصود از بیان این وقایع توضیح استراتژی طرفین و اشارہ بہ تکنیکهای جنگی نیست چہ وقایع مزبور کهنہ شدہ اند و با سلاحهای تخریبی این عصر کہ با انفجارات ہستہای ہنرمندانہ بوجود میآورند دیگر بیان کیفیت جنگہای گذشتہ حذب نظر نمیکنند ولی شاید بیفایدہ نباشد بدانیم کہ مقولین در جنگها و یا زخمی شدگان نشان بہماہبت توپ و تفنگ و نارنجک و خمبارہ آگاہ بودہ و میدانستہ اند کہ با جان آدمی تناسبی ندارند و قلب و سینہها را می شکافند و آرزوهای زندگی را یکبارہ بیاد میدہند معہذا از بفل غیرت و مردانگی دریغ نمیکردند و در مقابل جور و ییاد گیری ایستادہ تن بخت و تنگ و عار نمیدادند

و این برای آینده اشخاصیکه زندگی توأم با عزت و شرافت را طالبند و از حیات مقرون بذلت و زیونی نفرت دارند درس آموزنده و ارزشمندی است. از اینکه ارتش روس در تماس مستقیمش با نیروی جنگل ضربت دیده و منلوب شده مردم را از یکطرف شاد میداشت و از طرف دیگر این اندیشه را بوجود می آورد که اگر اولیاء کشور تصمیم میگرفتند در مقابل قوای بیگانه بایستند چه بسا که همین قوای چریک مسلح و نیروهای عشایری با جنگ های پارتیزانی خود، راه موفقیت را بردشمن سد میکرد والا بدیهی است که سکوت و توقع مدارا از بیگانه داشتن فکری پوچ و احمقانه است و چون جنگلیها موفق شدند در پرتو عزم و با مختصر توانائی جنگی یا خصمی نیرومند پنجه درافکنند مردم را در انتظار عواقب این اقدام به پیش بینیهای متفاوت واداشت. حالا موقعی است که بجنگلیها از هر طرف تبریک میرسید و نام جنگل با احترام یاد میشد و اثر این پیروزی حتی در روابط مالک و ذارع نیز رخنه کرده بود. دیگر مالک بخود اجازه ناسزا گوئی بزارع را نمیداد زیرا بسیاری از دهقانان و کشاورزان اسلحه بدست گرفته و دوشادوش جنگلیها در نبرد بودند، علماء و اعیان و بازرگانان طرفدار روس مانند شریتمدار - حاجی رستم - گنجه ای ها - حاجی سعدخان - الوش بیگ - باقر افها و دیگران که بقدرت بیگانه متکی بوده و با افراشتن پرچم روس بالای منازلشان بمصونیت خویش اطمینان داشتند کم این مصونیت را متزلزل دیدند.

طبقات متنفذ دیگر نیز رفته رفته نگران اوضاع و حوادث محتمل الوقوع آینده شدند لیکن اکثریت مردم گیلان پیدایش این عده را بقال تبك گرفته و چنین می اندیشیدند که طلیعه قیام جنگل، پایان بدبختی گیلان است. جنگلیها در جنگ «ماکلوان» قزاقان اسیر ایرانی را با اعزاز و احترام مرخص کرده با دادن خرجی و لباس، لازمه آزادمشی را در حقشان بجای آوردند طبیعی است يك چنین رفتاری به نيك نامیشان میافزود و حسن شهرشان را چند برابر میساخت مهذا تضمینی نبود که همین افراد مرخص شده برای دومین و چندمین بار بسر کوییشان نیابند کما اینکه چند نفر آنها که در جنگ «ماسوله» شرکت کردند همان اسیران جنگی «ماکلوان» بودند که با دادن قول شرف

نظامی معیناً قول و قرار را زیر پا گذاشتند .

اکنون بجائی رسیده‌ایم که طبع حساس و زودرنج « افسینکوف » دچار علالت و افسردگی است از اینکه برخلاف انتظارش می‌بیند مساعیش در دفع جنگلی‌ها به نتیجه مثبت نرسیده سخت آزرده است و بخاطر همین آزرده‌گی است که از مسئولان مسئول بطور مؤاخذه میپرسید و پس چه وقت کار جنگل پایان خواهد یافت ؟ اما بلافاصله خود پاسخ این پرسش را میدهد چه دیری نمیگذرد که با مراجعه بمقامات حکومت ایران در حدود چهار هزار نفر قزاق سواره نیزه‌دار و پیاده و توپخانه بفرماندهی **کالچوکوف** به جنگل گسیل میگردد .

امیر مقتدر طالبی نیز دستور مییابد که با عده کافی از راه ضیابریه نزدیک شود برهان **السلطنه** طاهری هم پیشروی از راه طاهریا بعهده میگیرد .

قرار میشود هفصد نفر قزاق ایرانی بسرکردگی **مامانوف** از راه زنجان و ماسوله حمله را آغاز کنند و قزاق‌های پیاده با پشتیبانی توپخانه از خط رشت پیشروی نمایند و جنگلی‌ها را در تنگنای این محاصره گار انبیری نابود سازند .

وضع خیلی نامساعدی پیش آمده بود که جنگلی‌ها را در بیک موقعیت وخیم قرار میداد زیرا گذشته از محاصره نظامی با فقدان خواربار و نیازمندی‌های جنگی روبرو بودند بعلاوه برف سنگینی بر زمین نشسته که امکان نقل مکان و حرکت چابکانه را دشوار میساخت معیناً دست از مقاومت برداشته و در شرایط سخت جنگیدند که در یکی از زودخوردها **افتخار لاجبی** و **سرخ حسن** و **ماشاءاله خان** و **محمد آقاخان** و **عزت‌اله ترک** و **نقر دیگر** مقتول گردیدند عده بیشتری اسیر و بقیه به غارها و شکاف کوه‌ها پناه بردند که از جمله تلفشدگان از سرما **عنایت** خواهرزاده میرزا بود .

جنگلیها با این شکست از اسب افتادند ولی از اصل نیفتادند و تعقیب هدیشان را همچنان دنبال کردند .

منطق هر فرد جنگلی مانند منطق همه‌ی مردان جهان که در چهار گوشه دنیا برای آزادی میجنگند یکی بود .

تقریباً سه ماه بعد از شکست ماسوله از کمینگاهشان خارج و مجدداً بسمت فومنات سرار بر شدند و افراد متفرق، یکدیگر را باز یافته بمقابله‌های

تازه‌تری پرداختند .

در «گوراب زرغ» و «کسما» و «کیش‌دره» و «پلنگ‌دره» جنگ‌های کم‌دوام و زودگذر روی داد عاقبت نیروی دولتی دست‌از‌بیکار کشید و منتظر دستور اولیاء مرکز شد قزاقان روسی هم بجهت‌های دیگر رفتند جنگلیها با اغتمام از این فرصت بتجهیز قوا و تازه کردن نفس پرداختند «کسما» مرکز نیروی چریک و «گوراب زرغ» مرکز تأسیسات نظامی گردید .

www.tabarestan.info

تبرستان

فصل پنجم

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

زندگی انسان به‌وایم‌شبیبه‌است که هر چه
بیشتر اوج می‌گیرد چشم‌اندازها وسیع‌تر
میشوند .

سیاستمداران ایرانی که از آغاز قرن اخیر در صحنه
سیاست کشور ظاهر شده‌اند با استثناء چند تن انگشت‌شمار
که با صداقت و حسن نیت خواهان استقلال ایران بوده
شالوده‌تکامل‌وهم‌آهنگ‌شدن با دنیای فعلی را بی‌ربزی
میکردند بقیه عبارت بودند از مشت‌مردان بدنیت که
با روش خودکامگی بار آمده و جز تعیش و آسایش شخصی و گستردن بساط
کامرانی خویش اصل دیگری را نمی‌شناختند.

حسن مستوفی (مستوفی الممالک) یکی از آن رجال برجسته‌ای است
که در بنبوحه گرفتارهای این مملکت که هر کس بخود اجازه یک‌ه‌تازی‌میداد
و همه‌گونه انحراف و بدقلتی امکان‌پذیر بود قدمی از جاده حقیقت و سواب بیرون
نگذاشت و در صداقت و ایران دوستی کرا را امتحان داد بطوریکه سیمای جذاب
و احترام‌آمیزش همچون العاسی در سینه تاریخ معاصر می‌درخشد.
این مرد خدمتگزار و پاک‌باست، با احاطه و اطلاعاتی که به اوضاع کشور

مستوفی الممالک

و

سپهسالار

داشت نه فقط جنگلی‌ها را مضر نمیشناخت بلکه تا درجای هم مفید میدانست. چه دکتر حشمت نماینده جنگلی‌ها در طهران با او مذاکره نموده و علت قیام مسلحانه را با منطبق گویائی توجیه و مصلحت نبودن اعزام قوا را اثبات کرده بود. گفتار صادقانه و مہین پرستانه دکتر در روحیه مستوفی اثر خاصی بخشید و عواطف ملت خواهش را بیجان آورد. لیکن سفارت روس هر لحظه بر فشارش مبادرود و اعزام قوا و قلع فوری جنگلی‌ها را از مقامات رسمی دولت درخواست مینمود. محفلور عجیبی برای رئیس دولت پیش آمد که اگر بضرر جنگلی‌ها همراهی بر میداشت احساسات ملیش جریحه دار میشد و چنانچه بنفعشان عمل مینمود دولت ایران را فاقد قدرت نشان میداد. برای جمع بین هر دو نظر جنین مصلحت دید که حسب الامر **شاه** به ابو الفتح خان **حشمت الدوله** تا کراف کند که کار جنگل را از طریق سازش تمام و پایان یافتن امر را بی درنگ گزارش دهد.

فرماندار گیلان از لحاظ عقاید دینی و اینکه جنگلی‌ها را مردمی و ملن پرست و خدمتگزار میشناخت از این دستور دولت بسیار خوشحال و از آن حسن استقبال نمود. گویانکه اگر تصمیم دیگری هم میگرفت به تشایح قطعی تمیرسید. ولی از رفتار و کردار بزرگمشتانهاش میشد بدوستی بی بردگی بقاء جنگل را به قنایش ترجیح میدهد. اما وقتی **محمدولی خان تنکابنی** (سپهسالار) بعد از عنونی روی کار آمد حشمت الدوله دریافت که نخست وزیر جدید را هوای دیگر در سراسر است. او بمتنلو و اطاعت از توصیه سفارت تصمیم دارد خوانین اطراف گیلان امثال **اسعد الدوله زنجانی** و **جهان شاه خان امیر افشار** و تنگجیهای تنکابنی را همراه شصت تن قزاق بزرگومی جنگلی‌ها بفرستد و حتی مقدمات پیشروی را نیز فراهم کرده است و لذا ناراحت شد و بر رئیس دولت اطلاع داد که او بر حسب دستور نخست وزیر سابق و فرمان شاه مشغول مذاکرات صلح است و انجام سازش با اعزام قوا متافی است. به نیروی اعزامی قدغن شود بدون شور و صلاح اندیشی او اقدامی نکنند مبادا بروخامت اوضاع افزوده شود و پس از این اقدام، عدای از وجوه طبقات را و امیدارد بشاه تلگراف کنند که اوضاع گیلان اقتضای تحمل عصبیت‌های جنگ داخلی را ندارد اقدامی بفرمایند که کار جنگل بصلح خاتمه پذیرد.

احمدشاه از نظر تحبیب مردم و اینکه عملی بر خلاف دستور سابقش انجام نگیرد ببعین ترتیب به نخست وزیر دستخط صادر میکند و سپهسالار با آنکه مردمی

سرخت و لاجوج بود و دستور اخیر بانیت و تسمیماش تطبیق نمیکرد با مخاطرات خوشایام مشروطیت، که مردی و حیة المله و آزاد بخواه معرفی شده بود میل نداشت تلگراف کنندگان پناه را بر نخلاند و در جهت مخالف نمایان علی قدم بردارد لاجرم چاره‌ای جز اطاعت امر شاه ندید و اولیاء سفارت را بگریزی ساکت نمود .

فرماندار گیلان نامه‌ای بعبیرزا نوشت و آمدنش را برشت جهت ملاقات و مذاکره تکلیف نمود اما چون در بعبیر را عجله‌ای در آمدن برشت ندارد خود همراه دو تن از علماء شهر سید عبدالوهاب صالح و حاجی سید محمود روحانی به قومن رفت. از زعمای جنگل دکتر حشمت و شیخ محمود کسمائی و علی طالع با دست تعابذگی بامتقبال آمدند و مذاکرات بین آنان شروع گردید .

فرماندار ضمن نطق کوتاه‌ای اهمیت موقع و سرورت انتخاب یک رویه مسالمت آمیز را بین دولت و جنگل گوشزد نمود و حضار مجلس به اتفاق با بیانات تکمیلی خود، گنتمعایش را تأیید کردند و بدو ناله مذاکرات با جنگل زدند که چون دولت ایران در فشار دائمی روس‌ها است و روسها خواهان محو جنگل اند و برای دولت امکان سنبر و احتجاج با سببست سفارت نیست و موافقت شود که تطاهرات تکلیفی معمول . حتی تعدادی از مسلحین مرخص شوند و فرماندار برای افراد بر حشمت جنگل تقاضای تأمین نماید . بدیهی است که از صدور اوراق تأمین چنین استنطاق می‌شود که کار جنگل پایان یافته است و باعث میشود که روس‌ها کمی درخواست‌هایشان را تبدیل کنند چه مفهوم این اقدام چنان است که افراد جنگل مرخص شده و زعموا تأمین گرفته وین کار خود رفته‌اند و این داستان باخر رسیده است در حالیکه عملاً هر کس سر جای خویش ایستاده است .

جنگل با این پیشنهاد موافقت کرد و آقای حشمت‌الدوله بعد از گرفتن قول از جنگلیها که از هواید املاک منتصب بر عایای روس چیزی نگیرند برشت برگشته و سبله تلگراف گزارش عملیاتش را به طهران فرستاد و برای چندتنی از زعمای تقاضای صدور تأمین نامه کرد رؤسا و فرماندهان اردو را شخصاً ملاقات و مراجعتش را تأکید نمود و طولی نکشید که قواعداً امری دستور مرکز برگشتند و اقدامات و الاتیار مورد تقدیر واقع گردید .

قبول برشت ظاهر آ از اقدامات حشمت‌الدوله اظهار رضایت نمود اما باطناً

سلب اعتماد کرد در این اثنا خبر رسید که روسها در غرب دست پادم کشی و غارت و بنما زدند و جنگلیها در مقام معارضه بعهدهای از سر بازان روس (بین راه) رشت و انزلی) حملهور میشوند و بعد از دادن و گرفتن تلفات و دست آوردن تعدادی نفتکد و فشنگ بجای اولشان بر میگردند.

این مسئله از یکطرف مسدود تأمین نامهها را متوقف ساخت و از سوی دیگر اشاره شد که حشمت الدوله از فرمانداری گیلان برکنار شود.

دولت ایران بتوسط سفارت روس **مفاخر الدوله** را بجای حشمت الدوله به گیلان فرستاد و فرماندار جدید علی رغم سلفش مخالفت با جنگلیها را از آغاز کار ساز کرد جنگلیها نیز در مقام نشان دادن عکس العمل بر آمدند و برای اهانت بعوی لقب او را بدو جزع عمقاه و هجر الدوله تجزیه و در روزنامه «جنگل» منعکس ساختند.

این فرماندار که ظاهراً مرد مجرب و کاردانی نبود قدرت حکمرانی از چهار دیوار دارالحکومه تجاوز نمیکرد از این جهت واقعه مهمی در زمان فرمانداریش بوقوع نهیبوست مگر آنکه یک دور شکایتی شد باینکه امناء دولت روس زارعین گیلانی را در جاده عراق محطال نموده و بدون دریافت عوارض مرخصشان نمیکنند آقای فرماندار از این رفتار غیر دوستانه تغییر حال داده و گفته بود چگونه چنین عملی امکان وقوع دارد مگر مفاخر الدوله مرده است!

این امر با هیچ یک از جهات حقوقی و قوانین بین المللی سازگار نیست اساساً افراتیگانه حق ندارد در داخل کشور شهنشاهی از رعایای داخلی عوارض بگیرند و بمردم نوید داده که یا اولیاء مسئول امپراطوری هذا کرده و این بدعت عجیب را عاقرب خواهد بر انداخت.

در مراجعات بعدی تظلم کنندگان و مواجهه آنها با تبسم فرماندار باینکه قضیه را خاتمه داده است و استعلام متظلمین که بجهت کینیت خاتمه یافته است گفت: قرار شد داخل بدهد و خارج ندهد!

تعمیر فرماندار تصمیم داد بطلع و قمع جنگلیها سرفصل برنامه دولت و این برنامه چیز تازه و قابل استعجابی نبود چه در اغلب حوادث کشور چه پیش از مشروطیت وجه بدان آن، افرادی که تنگ اجراء دستور بیگانهها با جان و دل پذیرند و در ساقچه چاکری و خانه زادی گوی سبقت از همکنان بر بایند زیاد بوده اند که بمنظور بقاء در مسند قدرت و ادامه نفوذ و نگاهداری ثروت و املاکشان که بدست آمدن آنها از طریق نامشروع مورد انکار کسی نیست خوش

رقی‌هایی نیز نشان میدادند .

از وقایع مهم این زمان دستگیر شدن حاجی محسن خان حاجی محسن خان امین الدوله شوهر خانم فخر الدوله مالک لشته‌نشا است. لشته‌نشا یکی از مجال معمور گیلان است و همانجا است که تفریح گاهی بنام زیماکنار بچشم‌میخورد و همانجا

است که مشمول مرحله اول قانون اصلاحات ارضی شده و بین زارع و دهقان تقسیم گردیده است.

لشته‌نشا هر کپ از چند قطعه آبادی است؛ جمعاً ۴۲ قطعه که ناصرالدین‌شاه قاجار بتواند قبول بصدراعلتش حاجی علی خان امین الدوله مرحمت فرمود

این تیول با بخشش شاهانه بکشایر ساده و پیش یا افتاده‌ای بود که کمترین اشکال در باره‌اش تصور نمیشد چه، از این پیشتر نیز عطایابی بکسان دیگر مرحمت شده و هیچ قانون و سنتی جلوی این بنذل و بخشش‌های سخاوتمندانه را نیگرفت و مردم مناع‌الخیبری هم که مخالف این کارهای نواب یا شاند بیجا بودند .

« پادشاهی بود حاتم صفت که بهصنایکانش « امتیاز » و « بصدراعلتش » دلشته‌نشا، میبخشید و هیچ‌حای این کار ایراد نداشت شاید اگر بیشتر از اینده میباید تمامی املاک حاله‌را بین درباریان و خاصانش قسمت میکرد و قانون اصلاحات ارضی را از آنوقت، نهایت در جهت معکوس بمرحله اجرا درمیآورد. کرامت و دست و دل‌بازیش همین بس که با اینهمه قروض که برای سفر فرنگستان و سایر آقا و ائمه بجای گذاشت و نروتن طبعی کشور و در آمدهایش را یکباره بگرداد معهدا خم به ابرو نیاورد و قرض‌های تازه نوری را بر آن مرید نمود .

گفته‌اطبعی و نظر بلندپیش‌پیش از آن بود که باین امور بی‌قابلیت بیاندهد چه‌رسد یا مکه در اطراف چند وجب خاک که بصدراعلتش میبخشد فکر دور- اندیشش را رجوع سازد .

او دارای سعه صدر بود و مطلقاً باین ریخت‌وپاش‌ها اهمیت نمیداد زیرا چنانچه دارای این اندازه آزادی عمل نمیشد سلطنت برای وی چه‌لذتی داشت .



دکتر حجت و سردار لالی حسن

در هر حال ثروت خاندان امینی از این سرچشمه قیاس جوشیده است
 کما اینکه مالکیت‌های عمده دیگر نیز از همین سروریا از راه قبول هدیه و تکیه بزور و
 گردنکشی عایه گرفته است با این اختلاف که عیاشان قدرتمند لشته‌نشا،
 سالیان دراز، سیاست منطقه کیلان را نیز زیر نگین گرفته بر طبق مصالح و دلخواه
 اربابانشان میجر خاندند.

حاجی محسن خان امین‌الدوله پدر آقای دکتر علی امینی امضاءکننده
 قرارداد نفت با کنسرسیوم ونخت وزیر دوران اخیر که بنخت وزیر «گمر بندی»
 شهرت یافته این وقت در لشته‌نشا سر میبرد.

نامبرده با توجه بتضمیم سپهسالار «محمدولی ننگابی» به قلع و قمع جنگلیها
 و بحکم آنکه هر دو نفر از مالکین بزرگ محسوب میشده و بین مالکین بزرگ

در طرد عناصر ناپایب و ساکت نمودن نغمه‌های آزادی اصولاً توافق و هماهنگی موجود است فکر عمیکرد بنوان عضوی از خاندان مشترک المنافع سیمی از اقتضات بدست آورد لاجرم بطرح نقشه و تهیه مقدمات پرداخت تا این نهال تازه‌ای را که ممکن است بعداً درخت تناوری گردد و نفع طبقاتشان را با مال در معرض خطر قرار دهد از بیخ بین بر کند و از وجود عناصر مخمل مضر بیکباره آسوده شود.

معلوم نیست چرا حاج میرزا محمد رضای حکیمی رئیس انجمن ابائلی دوران مشروطیت که این زمان سران امین الدوله در اشتهار بسر میبرد و وی را از این خیال خام باز نداشت و از بازی با آتش منصرف نشد ساخت و در هر حال امین الدوله سرگرم اجراء نقشه و مسلح کردن دهقانان لشت نشانی بود که جنگلیها مانند اجل مطلق سر وقتش آمدند و او را دستگیر نمودند و بکسما بردند و در کرب و دادر این هجوم و مقاومت حسین نام مجاهد مقتول و کاس آقا نام مؤذن مجروح گردید.

از این تاریخ جنگلیها بشاری گیلان بسر دست یافتند دگر حشمت برای اداره امور این منطقه به لاهیجان رفت و شهر عز بود و آنکه دارای هوای سالم و منندل است مرکز عملیات قرار داد و با انجام خیماتی هم موفق گردید که از آن جمله احداث نهر حشمت رود منشعب از سفیدرود باشد که تا قبل از ایجاد شدن سد منجیل مزارع هزاران کشاورز و دهقان را از خطر سوخت و بی آبی نجات می بخشید.

امین الدوله نمیتوانست برای يك مدت طولانی در جنگل بماند زیرا جنگل اشتر احتکاء خوانین و ناز پرورده‌ها نبود و لذا با پرداخت مبلغ هفتاد هزار تومان وجه نقد عرض و آراد گردید و این همان پولی است که سر برسی ساینس نویسنده کتاب «تاریخ ایران» بان اشاره میکند که میرزا قیلا مستخدم و سپس عامل سپهدار بوده و برگشتش بگیلان بمنظور اخذ باج یا خونیها از ایرانیان تروتمند بوده است و این بزرگترین دروغی است که از فکر و قلم يك نویسنده عالم و يك سیاستمدار نامی تراویده است چه، میرزا هیچگاه مستخدم اشخاص یا دولت و عامل سپهدار رشتی و سپهدارهایی از نوع وی نبود و عمل پرسود او جز بیکبار آنهم بملاحظاتى که در بالا توضیح شده صورت وقوع نیافت از این جا بی میبریم که نویسنده «تاریخ ایران» حین نوشتن سطور اشعار شده تحت تأثیر چه نوع احساساتی بوده است و در هر حال وجه مزبور را جنگلیها بمصرف تهیه ساز و

برگه و جیره نفقات و تنظیم امور داخلی رسانیدند و بعد کفایت تقویت شدند، عکسی که از این واقعه بیادگار مانده است نشان میدهد که امین الدوله مقابل آبرود خانه کسما، ایستاده و بمسای دستن خود تکیه داده است در حالیکه عده‌ای از ازمعنا جنگل در اطرافش صف کشیده‌اند. دستگیری امین الدوله مقارن با زمانی است که روس‌ها برای حفظ ارتباط



امین الدوله تا جماعتی از اعضاء جنگل. سر و سنی با کتفید حاجی محسن جان امین الدوله است معصومین از حب اراست ۱- حاجی شیخ محمد نسیری در اصفهان ۲- حاجی میرزا محمد علی حاجی کبیری ۳- شیخ عباس برادر حاجی احمد ۴- سید بهایی و هندوای معروف ۵- میرزا آقا زمانی

قلمبشان با ارتش انگلیس، نقاط شمالی ایران را تصرف کرده و نا و همدان، پیش رانده اند و عثمانی‌ها برای جلوگیری از آنان از حدود آذربایجان و کردستان جلوتر آمده و بین طرفین زد و خورد و کشمکش‌های فراوان در جریان است. دولت ایران که مایل نبود به تکلیف روس و انگلیس با اتحاد با این دو کشور تن در دهد و آلمان و اتریش و عثمانی و بدین معنی بنامد میبومش همسایگان شمالی و جنوبی واقع شده مجلس شورای ملی تعطیل و ملیون ایران (از هر طبقه و صنف) هنوز در مهاجرت بسر میبردند. پشعیت دولت در خارج از طهران بنام و ایران آراده از مهاجرین تشکیل یافته که نخست وزیرش نظام السلطنه مافی است و شخصیت‌های ملی دیگر مانند سید حسن مدرس - فرزین - عز الممالک - ادیب السلطنه -

سلیمان خان میکده - قاسم خان صور و غیر آنها در این کابینه عضویت دارند کلنل محمد تقی خان پسیان رئیس زاندا در میهمدان بهماجرین پیوست و همراه احسان اله خان و حاجی محمد جعفر کنگاوری که دو نفر اخیر پدأ به کلنل ملحق شدند در رد و خورد با روسها شرکت دارند و قواء روس را چندبار تا همدان عقب بنا برده اند.

نقشه متفقین، تلافی نیروهای مشترکشان در بغداد است زیرا ل بازتلف تسبیب میگردد با افزایش نیروهای تازه نفس راه همدان-خاقتین را بگشاید عتایر کرد بالاخص سنجاییها این پیشروی را معطل میکنند و شجاعانه با قواء مبارزه میکنند عده ای از مهاجرین طرفدار آلمان و عده ای دیگر طرفدار عثمانی میشوند عثمانیها نیز کوتالعماره به پیروزی قابل و تعدادی از عتدیها و انگلیسیها را اسیر نموده و آنچه که مانده میشوند و قواء روس را نا آوج عقب مینشانند ولی بر اثر قواء امدادی ساداتف همدان حرکت که پیش آمده عقب میکنند تا حائی که برای توقف ملبون ابراهیم محلی در کشورشان باقی میماند و دارد خاک عثمانی میشوند و بخلاف انتظار، عمکی حلقه صلاح میگردند حتی اسلحه و مهمات و پولهایی که دولت آلمان برای ملبون ابراهیم ارسال داشت دست افسران عثمانی عبادره میشود.

این رفتار خشن و غیر دوستانه در اسلبون ابران تحمل نکرده بوغن بار دیگر رفتند و حمی دیگر به آلمان و کشورهای دیگر اروپا رهسپار می شوند در این اثنا خبر می رسد که ژنرال توشاند فرمانده انگلیسی حجه بغداد با ۱۴ هزار نفر سپاهانش فرمانده عثمانی خلیل پاشا تسلیم شده و تسلیم شدنش پیشروی روسها را متوقف ساخته است. از نظر نظامی این يك تسلیم تعجب آوری بود اما از نظر سیاسی جلب حیرت نمیکرد چه، گفته میشد انگلیسها به عراق عرب نظر خاصی دارند و همان نظرات خاص ایجاب میکند که از تصرف بغداد بدست روسها جلوگیری شود و تسلیم دگوتالعماره مقدمه اجراء این نیت است.

حتم يك چنین تعبیری البته آسان نیست زیرا نقشه استراتژیکی روس و انگلیس ایجاد چنین ارتباط را قبلا پیش بینی کرده بود علاوه، تسلیم بقدرت دشمن آنها بان صورت افتضاح آمیز بتوهم اینکه دولت دوست، نظری احتمالا بچاک دولت مغلوب دارد ظاهراً مستبعد بنظر میآید اما از حتمه اقتصاد و منابع عظیم نفت و مآل اندیشی انگلیسها، باور کردن يك چنین احتمالی دشوار نیست

خاصه آنکه وضع جنگی و کورت‌المعاره، ايجاب يك چنین تسليم مفتضاحانه را نمینمود .

انگلیس‌ها در جنگ دوم جهانی نیز همین نظریه را در مورد برلن دنبال میکردند یعنی از سبقت شوروی‌ها در نزدیک شدن به برلن و گشوده شدن این شهر بدست روسها نا راسی بودند . این عدم رضایت از نامه عسای چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا در باره عبارات نامعنا نهفته است مخصوصاً از نظر مخالفت با بیانات استالین که گفته بود برلن اهمیت استراتژیکی سابقش را از دست داده و بخوبی عیان است و دو قمره از ماههای نامبرده را در اینجا نقل میکنیم :

نامه چرچیل بشون کی ستاد نیروهای متفقین : « آیزنهاور اشتباه میکند اگر تصور کند برلن دارای اهمیت استراتژیکی و سیاسی نیست ، غافل ماندن از برلن و اجاره دادن بروسها که آنرا در مرحله سدی تصرف کنند بظرف نقشه درستی نمیآید عقیده من بر این نیست که برلن اهمیت نظامیش را از دست داده است و بهرحال اهمیت سیاسی بر جای میباشد .
اگر برلن را روسها تصرف کنند آدم‌ها احساس اینکه آنها هم خسرده کننده‌ای در پیروزی ما داشته‌اند در روحشان نقش نخواهد بست ؟ »

هدیه انور پاشا

مؤسس فرقه ذون ترك وابسته به هیئت اتحاد اسلام انور پاشا که آنزمان فرماندهی ارتش عثمانی را برعهده داشت شنبه بود در يك قسمت از نقاط شمالی ایران (گیلان) جمعیتی بنام اتحاد اسلام قهرافراشته و با روسها سرد میکنند . پیام همدردی با برادران هم‌کیش و بمنظور اغتنام از فرصت و سد راه پیشروی روسها در ایران ، بر آن شد که باین جمعیت قلیل از لحاظ اسلحه و مهمات کمک کند حسین اقلدی که اسلا تهریزی بود و دانشگاه اسلامبول را دیده‌بود در حبه کردستان با روسها جنگیده بود مأمور حمل اسلحه گردید ما میرده تا بیچار پیش آمد و از آنجا قاصدی بجنگل اعرام واد اینکه

۱ - خاطرات چرچیل در جنگ دوم جهانی ترجمه ۶۰ را رعند ص ۸۵

(برده آهین)

۲ - صفحه ۸۷

۳ - صفحه ۸۹

فادر نیست جلوتر بیاید معذرت خواست عده ای مأمور شدند به بیجار رفته اسلحه همراه حسین افندی را تحویل بگیرند **نایب مصطفی قزوینی** همراه دو تن از مجاهدین، این مأموریت را قبول و به بیجار رفت اسلحه‌ها را تحویل گرفته جنگل آوردند خود حسین افندی نیز با آنها جنگل آمد اما **سلطان علی اکبر خان کلیانی** (سیاه پوش) که مأمور شد يك عراده توپ عثمانی‌ها را در تبریز تحویل گرفته به جنگل بیاورد توفیق پیدا نکرد و دستگیر گردید. هدیه انور پاشا عبارت بود از سیصد قبضه تفنگ و تعداد معتدلی فشنگ يك ساعت بنلی و يك جلد کلام اله و يك شمشیر مرصع که از طلا بود و بر روی تینتاش این جمله حک شده بود «ایران مجاهد لری میرزا کوچک خانا هدیه اولیور».

جنگلی‌ها از دریافت این هدیه شاد شدند و روحی تازه بکالبدشان دمید و آنها را در معرض به قواء دشمن و گسترش انقلاب تشجیع کرد.

حسین افندی مدت‌ها در کنار جنگلی‌ها بیمارانه با روس‌ها ادامه داد عاقبت در حمله ای که با عده‌ای از مجاهدین بر رادخانه روسها در خمام نمود کشته شد افسران دیگر عثمانی که بعداً جنگل آمدند یکی **هاژریوسف ضیاء بیک** دومی **یوزباشی یعقوب بیک** سومی **عمر افندی چهارمی عثمان افندی** بودند که بیاد بود دوران اقامت جنگل و همکاری با جنگلی‌ها عکس از آنها به یادگار مانده است.

اینان مدت‌ها در جنگل بوده و در جنگ هافعلالانه شرکت میکردند و سپس بموجب قرار داد (آتش‌بس) که بین جنگل و انگلیس‌ها سال ۱۳۳۶ قمری منعقد گردید از ادامه خدمت برکنار و به اوطان‌شان بازگشتند.

قرآندا میرزا همیشه به‌مراه داشت و بیازویش بسته بود ساعت‌نگی طلا در بنفش بود اما شمشیر را هیچ‌کس در هیچ‌هنگام در کمر میرزا ندید زیرا نزد حواهرش در «اشکلن» گذاشته بود بعداً در بحبوحه گرفتاری‌های او آخر عمر جنگل به **میر آقا** نام کمانی سپرد و عاقبت در خلال عقب‌نشینی و خاموش شدن انقلاب بدست شاه‌میرا ۱۵۱ کرد افتاد.

جنگلی‌ها پیش از آنکه سازمان اداری و جنگلیشان را **تشکیلات جنگل** آغاز کنند مصادف با عملیات خصمانه امیر عقند شدند و جنگی در بینشان در میگیرد که در رأس قوا امیر مقتدر

بود و از طرف دیگر میرزا کوچک و دکتر حشمت .
رشید الممالک شقاقی معروف به «ایش خان» که برادر عظمت خانم
 فولادلو دامیر عشایر خلخال بود بمیانجی گری برخاست زیرا «م از هواداران



افسران عثمانی

ردید اول الزجه راست:

- ۱- اسماعیل که در دیاران رشت وسیله هواپیماهای انگلیسی کشته شد.
- ۲- جوادخان نژادکلی مترجم السلطان
- ۳- سلطان علی اکبر خان سیاه پوش
- ۴- مین باشی یوسف بیک
- ۵- یوزباشی یعقوب بیک
- ۶- گروهان عمر افندی
- ۷- نایب سلطان فروریسی

جنگل و هم همسایه دیوار بدیوار امیر مقتصد (ضراغام السلطنه) بود و به کمک فکری
سلطان الواعظین خلخالی که مردی پاک سرشت و شاعر پیشه بود و هر آن
السلطان رئیس دارائی خلخال و ناصر دفتر روانی د شجاع الدوله د

انوشیروان کرگازوی سوجیات نرک مخصوصه و اسلح طرفین را فراهم آورد
 بعدها عین افراد همراه عده ای از روسا و شاهسون و از جمله آنها عظمت خانم فولادلو
 به قومن آمده سوگند وفاداری یاد کردند و بگرمی پذیرائی شدند.

امیر اسعد تنگانی فرزند سپهسالار نیز بعد از مذاکره با نماینده جنگل
 میرزا محمود کریم حمله ای معروف به گارنیه که از مردان شریف و وارسته
 و نیک اندیش بود نامداخله و صلاح اندیش شیخ نورالدین خاست بری و حاجی
 نظر علی طالقانی از در اطاعت و افتیاد درآمد و همراه امیر انتصار و
 منتظم الملک تنگانی و سالار رشید منتظر اتحاد و انجام یافتن در اسم تحلیف
 به کسا ورود نمود و پس از جلسه تمام جنگلی ما به اقامتگاهشان برگشتند و این
 زمانی بود که امیر اسعد از طرف نوری کجور مورد مهاجمه قرار گرفته و جبری
 یاقی ساخته بود که بین دو شاخه گل را بپیر گرفتار شود و عقل و درایت نزدیکتر
 فی آمد که جنگل را بعنوان پناهگاه و تکیه گاهش برگزیند.



سلطان الواعظین خلخالی

علت پیوستن سرانجام السلطنه به جنگل با وجود عناد و کینه توزیهای دیرین
 و نجاتی بود که از روسها حاصل نموده بدین معنی که قونسول روس بملک قوت

یکی از افسران در طالتی با وظیفین شد و امیر عقیدت در دستگیر و در انزلی زندانی نمود که بعداً بکمک مسیو آواگیم سرکیسیان که از بازرگانان خوشنام ارمنی‌های مقیم بندر پهلوی است و در مذاکراتش با اشخاص، آنجا که محتاج باقاعه دلیل می‌شود از پاکدلی حضرت عباس شیبیان قسم بادمیکند از حبس نجات مییابد. حالا دیگر تمام خطه گیلان (تقریباً) در قلمرو و قدرت جنگلی‌ها است زیرا از یکطرف بمرز آذربایجان و زنجان رسیده و از طرف دیگر بمرز ندران و تور و کجور نزدیک شده‌اند.

فارع از هجوم خصمانه روس و تعرض دولت و عشایر اطراف گیلان در سدد برمی‌آید به نیروی تحت اختیارشان سازمان بدهند ابتدا گسما مرکز تأسیسات مالی و اداری می‌شود و حاجی احمد که مرد قوی شماره ۲ محسوب میگردید بتأسیسات و بهبودی نظارت مینماید.

گوراب زرمخ برای تشکیلات ظلمی انتخاب و یک مدرسه «سوزاقبیه» در آنجا دایر می‌گردد.

ریاست مدرسه نظام به **هاژرفن یاشن آلمانی** محول می‌شود که لیوتنان اشتریک اطربشی و چند افسر دیگر (لیوتنان شنیدر دوللنریخ) زیردانش کار می‌کردند. اینان افسرانی بودند که از زندان روس‌ها فرار کرده و باشتیدن نام و آوازه جنگلیها به گوراب زرمخ و کسما روی آورده بودند.

در کنایه که ب نیکیترین فونسل ترداری روس در رسائیه بنام «ایرانی» که من شناختمه نوشته است نام کوچک فن یاشن را **ویلیام** و ویرا اسیر شده می‌روی انگلیس در جنوب ایران «مرفی می نماید که از طرف انگلیس‌ها بروها تحویل شده است.

افسران «میهن پرست ایرانی» که با جنگل همکاری داشتند کاپیتان علی اکبر خان سیاه پوش (سرتیپ یازدهم ارتش که در آبانماه ۱۳۴۰ وفات یافت) نصرت‌اله خان آزاداد علی اکبر خان آب‌زوشکی سلطان داوود خان - شاهپور خان مختاری (سرتیپ مختاری قدلی) و چند نفر دیگر که بتعلیمات نظامی داوطلبان اشتغال داشته‌اند.

جوانان پر شور گیلانی کاتون‌های گرم خانوادگی را ترك و برای فرا گرفتن تعلیمات نظامی و آماده شدن بخدمت «میهن» راه گوراب زرمخ را در پیش می‌گرفتند.

شهر لاهیجان تبرک تا اینوقت آرام وساکت بود بهیچان آمدن بنامیس
نظام ملی برداخت. شورالی بنام دکسیون جنگه در کسما بامور جنگی رسیدگی



افران آلمانی

- ۱- ابونان اشراج
۲- مارون باشی
۳- سلطان داودخان
۴- علیاکبرخان اشراج

میکرد که دباستش با متدیعلیشاه جومنتقالی (هوشنگی) بود. رفتن وقتق
امور عالی جنگل را محمداسماعیل کسانلی و سالار ناصرخلج (فاطمی)
و آقاخان کبانی (گرگین) عینده دار بوده اند که از محل وصول عشریه و

عوادض خروج کالا بخارج گيلان، هزینه‌های جاری را تأمین مینمودند. رسیدگی بامور داخلی با میر شمس‌الدین وقاری «وفار السلطنه» بود چرخ تشکیلات قضائی را شیخ بهاء‌الدین املشی (میزان) می‌گردانید و ریاست تحقیقات با میرزا شکراله خان تنکابنی (کیهان) بود.

صحبه نظام زیر نظر دکتر ابوالقاسم خان لاهیجانی (فرید) اداره میشد که اطباء معروفی مانند دکتر علی خان (شفا) و دکتر آقاخان (طوب) و سید عبدالکریم (کاشی) و طائف مربوطه را در بیمارستانهای گوراب زرمخ و کما انجام میدادند. این وظایف در فومن بعهده میرزا صادق خان (رشتی) و میرزا غلامحسین (فومنی) بود و گاهی که ضرورت اقتضا میکرد دکتر یدالله خان بشردوست) و دکتر موسی خان (فیض) را از رشت مینویسیدند و اینان تیر دعوت جنگل را با سیل و خوشروئی اجابت میکردند زیرا گذشته از حیر زمان که این عم آهنگی و الهجاب مینمود قرابت نسبی نیز بین میرزا کوچک خان و دکتر فیض وجود داشت. با افراد مؤثر دیگر نیز مانند سر بلائی ابراهیم برادر حاجی احمد کسائی که بعدها بود کبریته خان، معروف گردید همچنین غلامعلی بابا ماسوله‌ای و شیخ عبدالسلام و اقاجواد (کل افرائی) و دیگران هر يك و طیفه خاصی محول گردید اما مرکز ثقل و عمق متفکر جنگل را هیئت اتحاد اسلام تشکیل میداد که اثراتش با استثناء چند نفر همه از علماء و روحانیون بوده‌اند.

این وسیع که تعدادی از روحانیون زمام کار را بدست گرفته کارگردانی و رهبری امور انقلاب را عهده دار شده‌اند بمذاق عمده‌ای گوارا نیامد و ترتیبی دادند که هیئت اتحاد اسلام به کمیته تبدیل شود و در نتیجه این تغییر نام افراد غیر روحانی نیز توانستند بعضویت رسمی هیئت اتحاد اسلام در آیند و اکثریت اعضاء کمیته را بدست آورند.

افراد کمیته ۲۷ نفر بودند که همگی آنها در اوقات تشکیل جلسه حضور نمی‌آفتند چند نفرشان اسماً جزء کمیته اما وظایف معینی بآنها محول شده

۱ - یکی از خواهرهای میرزا عیال میرزا جواد خان ناصرالملکی بندر

دکتر موسی خان فیض بود



بود و چند نفر دیگر دارای عضویت افتخاری بوده‌اند
اسامی افراد کمیته حاجی میرزا محمد رضا
حکیمی - حاجی سید محمود روحانی -
حاجی شیخ علی علم الهدی سید عبدالوهاب
سالم - میرزا محمدی انشائی - شیخ بهاء -
الدین املتی - میر منصور هدی - شیخ محمود
کسانی - دکتر ابوالقاسم فرید - حسین
کسانی - اسماعیل عذار - عزت‌اله خان
هدایت - وقار السلطنه - مشهدی علی‌شاء -
حسین خان خیاط (پدر) - رضا افشار -
سید حبیب‌اله خان مدنی - شیخ عبدالسلام
ابراهیم کسانی - میرزا هادی لاکسانی -
محمد علی پیربازاری - میر احمد خان -

سال ۱۳۰۷ هجری قمری «مأمور»

مدنی - سید عبدالکریم کاش - اسکندر خان (امام) حاجی احمد
کسانی - آقا جواد گل افزانی و میرزا کوچک خان
یکی از افراد کمیته که رئیس دارائی دشت بود جهان رفیق سحر آیین داشت که در
بجیوه گرفتار بهای جنگل مشغول و چهل هزار ریال پولهای جمع آوری شده را که
عیاست بمصرف هزینه‌های جنگی برسد بوده و بهای آن هزار سو دنگو جمع جنگل تلاش

۱ - این مأمور کسی است که در دوران سلطنت بهلوی، امر دشت ابد از
خدمات درائی محکوم شد و وزیر دادگستری همشهرین معقانی هم داشت و از
هائده را ناچار اعاده حیثیت بتغییری تغییر دهد و ترمیم یافت و سا افشار در
سال ۱۳۰۷ شمسی بحکمرائی گیلان منصوب گردید و بسلافی ناراضی‌های مردم از
این سوء انتصاب و منظور مستور داشتن عدم صلاحیت خویش در برابر افکار عمومی
جمعی از یازمانندگان هیئت جنگل را که در شهرداری دشت خدمت می نمودند و
دو طایفشان را در کمال درستی و نهایت درجه علاقمندی انجام میدادند از خدمت اخراج
نمود باین هم اکتفا نکرد و مددی دیگر را بقصد انتقام جوئی متهم ساخت و سروکارشان
را بدیوان جزای عمال دولت کشانید که قتل ناراحتی‌های روحی ناشی از تعقیب کوفری
و حمله بحیثیت تعقیب شده‌گان من بود، باعث تأثر دولتی گشت و الاعطالمین بخوبی
درک میکردند که اتهامات متوجه با آنها مطلقا واهی است و اساس و بنیادی ندارد و
بهمین جهت همگی تبرئه شدند.

کرد پولها را پس بگیرد ولی قدری دیر شده و مرغ از قفس پریده بود. این تجربه بجنگل چنین آموخت که اختیارات افراد را نباید نامحدود ساخت و لاف نظارت پیمان اختیارات را نباید نادیده گرفت اما شکل و نوع اشتباه هر زمان بنحوی دیگر تغییر میکرد و حاصلی جز افسوس و ندامت نداشت.



جنگلی ها دستگاههای ریسندگی و بافندگی آماده کردند که لباس نقرات را تهیه مینمود. کفش و کلاه و سایر نیازمندیهای مجاهدین بوسیله خود آنها فراهم میگفتند برای سرعت تحرك واحدها و اعزامشان بنقاط دور دست در مقام احداث طرق و شوارع و مرمت راههای موجود بر آمدند نمایندگان برای تبلیغ سرام و جمع آوری اعانه باطراف فرستادند و این فعالیتها مقارن بازمانی است که

بنیان حکومت نزاری فرو ریخته و در کفر علی خان شاه طبرستان جنگلی انقلاب سوسیالیستی آغاز شده است. وضع اشرازیکی روسها در ایران بهم خورده و محبت از يك عقب نشینی کلی است زیرا پشت ارتش روس برای ادامه جنگ خالی مانده است. زبال پارتنه به روسیه احضار گردیده و سر بازان در نقاط مختلف کشور دست به جباول زده اند بدیهی است که اعمال وحشیانه سر بازان روس نمیتوانست جنگلی ها را آسوده و فارغ البال نگه دارد و برای حفظ موجودیت خویش از سیل بنیان کن يك نیروی بی انضاط و مصونیت از مصائب محتمل م الوقوع در منطقه گیلان بی قید و بی اعتنا سازد.

رئیس دولت انقلابی روسیه کرنسکی در ژوئیه سال

بازگشت سر بازان ۱۹۱۷ میلادی دستور مراحت را بفرمانده قواء اعزامی بایران داد در بین افسران و سر بازان روس

که وضع کشورشان ایجاد میکرد هر چه زودتر به

روسیه برگردند عده ای مخالف انقلاب و عده ای دیگر موافق بودند و این تضاد و دو دستگی مادام که در ایران توقف داشته اند به گمشکش و زرد خورد منجر نگردید و گفته میشود که بعد از مراحت و مطالبه اوضاع کشور از نزدیک صفا موافق و

مخالف در الحاق بوریگ اردو جبهه، شخص خواهد گردید.
 جنگاوها با اقتناب از فرصت، نمایندگان بتزویب اعزام و با آنها آموریت



دکتر سید محمد انبیر و کاش و دکتر حجت
 «اطباء جنگل»

دادند که در باب ضرورت منظم قوا در خط ایران - قزوین مذاکره کنند و
 به وقت دروسه‌ها را ببینند جنگل حلب نمایند.
 پیشهاد جنگل این بود که ارتش باران، سادگان را در جنگل تحویل

نموده و در انزلی تحویل بگیرند اما اجراء این امر عملادشوار بود بلاوه بحیثیت نظامی روسها برمیخورد لذا مذاکرات بی نتیجه ماند.

در همین هنگام عزت‌الله خان هدایت نماینده جنگلیها در رشت با بالکونیک همپانیدزه یکی از افسران روسی که در رشت بود وارد گفتگو شد و در دنبال آن فرمانده قشون روس به وحمه یازاره رفت و با ملاقات میرزا کوچک و حاجی احمد و مذاکره در يك محیط سمعیانه، توافقی بین نمایندگان طرفین بشرح زیر بعمل آمد:



عزت‌الله خان هدایت نماینده جنگلیها در رشت

۱- يك عده ۱۵ نفری از هیئت اتحاد اسلام، بنوان كمك و راهنمایه پیش قراول قشون روسی که در رشت میبایست داده میشود.

۲- دو دستگاه درشکه در اختیار پیش قراول روس گذاشته میشود و يك دستگاه تلفن در منزل رئیس قشون نصب میگردد که هر یقه آن بهمه جنگل است.

۳- در نقطه‌ای واقع در مرکز شهر مجلی برای اقامت پیش قراول‌های ارتش و رئیس آنان تعیین می‌گردد.

۴- برای حفظ امنیت شهر از ساعات بعد از ظهر هیچیک از افراد نظامی روس حق عبور در داخل شهر را ندارد.

۵- نمایندگان روس بهمه میگیرند که در ساعات لازم برای حفظ امنیت در صورتیکه اختلالی از طرف روس‌ها بعمل آید اقدامات سریع بنمایند.

۶- در صورت وقوع ایحافی باهالی چه شخصی و چه مالی باید پروتوکلی از طرف پیش قراول روس با شرکت نماینده هیئت تنظیم و بهرگز خسارت وارد شد جبران گردد.

۷- این پروتوکل در سه نسخه تنظیم که یکی بر رئیس قشون شهری دومی به هیئت اتحاد اسلام سومی یکمینه رولوسیون جنگی روسیه تسلیم خواهد شد.
۸- این پروتوکل با امضاء اعضاء کمیسیون بؤهذ بانهای روسی و فارسی نوشته می شود.

۹- مفاد این قرارداد تا دو ماه که تقریباً عبور قشون روس از قزوین تا انزلی بطول می انجامد معمول و معجزی خواهد بود.
نمایندگان ارتش روس که بیک آقا سلیم اف قفقازی اظهارات ترا ترجمه می نمود:

۱- گمنیاز چر جادزه - فیودر نیکلایویچ - ۴ - بروین

نمایندگان جنگل : دکتر حشمت - احمد کسمائی - جواد گل افزانی - سید آقائی (عطار)

از این تاریخ قواعد اندامری و قرائق و شهر بانی که بریاست علی تقی خان (ابوالملوک) و سلطان حسن خان (بازد) و زاپون خان اداره میشدند با تمام نفرات خود در اختیار جنگل درآمدند. اسماعیل خان جنگلی بجای مازر عبدالله خان بریاست شهر بانی رشت منسوب شد و افسران پلیس را بصورت العمل های تازه آشنا نمود. حاجی آقا خلیل که از مشروطه خواهان قدیم و از مردان خوشنام و بذله گو بود بریاست بلدیه (شهر داری) انتخاب و فعالیت های عمرانی را شروع نمود. ارتش روس متغماً و بر طبق مدلول قرارداد بدون مزاحمت وارد انزلی شده بکشتی ها سوار و عازم بادکوبه میشدند. ابراهیم (شریف) معاون شهر بانی رشت که بازار جنگلیها منتهم بود دستگیر و بزندان افتاد حاجی اسماعیل خان سرائی که پشت جنگلیها را تهدید میکرد بدست نماینده جنگل (مشدی علی شاه) سرکوب شد. امیر عتایر خلغالی پیاداش کمک های که بمشدی علی شاه نموده بود به حکمرانی رشت منسوب گردید. سید محمود (تامیناتی) که بعد از اخراج شدن از جنگل ، مجاهدین را (لو) میداد دستگیر شد و نش میرزا شقیع (عضو تامینات) را در دیاساحل افکنند. سید آقائی و آقا جواد گل افزانی (دو عضو مهم جنگل) با اتهام ارتکاب خلاف مجا که شدند و ریش آقا محمد رسول گنجهای بملات مجازات تراشیده شد. ادیب السلطان (سیمی) که منتهم سوه استفاده در امر میرایی شده بود بازداشت گردید و خود جنگل امور میرایی را بدست گرفت. معین همایون رئیس دارائی رشت ترور شد و شهرت یافت که اسکندر خان

(امانی) مباشر قتل بوده اما بعد از تحقیقات کشف شد که شهرت بی‌اسل بوده و مرتکب قتل، ابراهیم نام زنجانی است که به کمک غلامحسین نام پاسبان بدستور حاجی احمد کسمانی باین کار مبادرت ورزیده است - قاسم خان مجاهد و یوسف خان معروف به (الرفعی) بدستور احسان‌الخان در عقاب نرور حاجی معین‌الممالک (مزدعی) برآمدند و نزدیک قلستان رشت پدرشکه حامل‌وی حمله کردند اما گلوله ارسال کمریشان در نرفت و سوعقد کنندگان موفق به فرار شدند. یوسف‌ارمنی بکنار نرور رست‌های حر فهای بود که در مأموریت



حاجی سلیم‌محمد روحانی بصورتت الحار اسلام

غازیان اسلحه و سوارها را به غنیمت می‌گرفت. ایتهاج‌الملک نفرسی بقتل رسید و شهرت یافت که جنگلی‌ها وی را بقتل رسانیدند ولی بعد از رسیدگی معلوم شد در ملک شخصیش واقع در قریه ده گوره بدست یکن تن از زارعین خودش موسوم به سید پیله آقا با تری که جمله غیر قابل‌هضمی در باب ظهور امام غایب از وی شنیده بود با داس کشته شده است سید پیله آقا بعد از قتل ایتهاج از راه ماسوله فرار کرد و بمنبات رفت و در آنجا محاور گردید.

زمانی بود که در تهران قحطی و هرج و مرج حکمفرمایی میکرد. طبقات بی‌صاغت از غلف بیابان و پوست خیاک‌ولاشه حیوانات تغذیه مینمودند و برنج و گندم و جوناپاپ بود. بدستور دولت یکنوع آشی بنام «دم‌پخت» در معابر فروخته می‌شد که هر گه می‌خورد ورم می‌آورد و بعد از چندی چشم از جهان می‌بست. معلوم شد کاسب‌های عالی‌شان پاپتخت، گوشت‌های مردار در آتش می‌برند تا نافع بیشتری ببرند. مردمی که نامشان را مسلمان گذاشته عزاداری‌های مفصل در ایام محرم بر راه می‌تنداختند بدین قسم از هم نوعان نشان‌دشگیری مینمودند. دولت که نکیبانی مردم را بعهده داشت و موظف بود که لیاقتش را در مواقع سخت و لحظات بحرانی نشان دهد نگان نمی‌خورد جنگلیها دوپست خروار برنج از عشریه‌های حسی را که وصول نموده برای مردم نیازمند و قحطی‌زده طهران فرستادند و تهدید کردند ماهیانه دهمزار تومان یکمسیون امانه‌ای که در پشت بیضیت حاجی سیم‌مهدی علوی (بازرگان) و حاجی آقارضا (مطبعه) و میرزا محمودخان امعاون کار گذاری و اسکندر خان امانی تشکیل میباقت بفتح درماندگان و قحطی‌زدگان بپردازند.



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل ششم

www.tabarestan.info
نیرستان

نماینده گان سیاسی

www.tabarestan.info
تبرستان

آنوقت که افراد بشریکدیگر را می‌درند
«جنگ» نام دارد و وقتی امکان زندگی
را از یکدیگر بگیرند «صلح»

فرانسوا پونسه

نمایندگان دولت در جنگل
سید محمد میرجندی بانی مدرسه تدابیر طبرستان که
خلع سلسله قاجار از سلطنت بهزاد بیکه او رئیس مجلس
شورای ملی بود روی داد یکی از افراد مبارز حزب
دموکرات ایران بشمار میرفت و از حلقه‌ی سخن‌رانانی
بود که مانند ملک‌الشراء بهار و شیخ محمدعلی تهرانی «کاتوزیان» می‌توانست
ساعتها مردم را در مستی‌ها بگفت‌هایش مشغول ندارد.

وحدت، بین سران و رهبران حزب دموکرات بر اثر پاره‌ای ملاحظات
سیاسی جذب قوام و استحکام را از دست داده اختلاف و شکافی بینشان بوجود آورده
و بدو دسته «تشکیلی» و «سندتشکیلی» تجربه شده بودند.

اساس و مبنای این انشعاب به‌تروریت تشکیل مجلس و با عدم تشکیلش در
شرایط روز، اتکاء داشت، ضدتشکیلی‌ها با استناد جهات و عواملی که با وضع کشور

حکومت میکرد و بسپر و تأمل و مہیاشدن موجبات انتحایات آزاد مراجعت
مهاجرین و پدید آمدن پش آتسنر مساعد ممتقد بودند و تشکیلی ها بعکس عجله
در افتتاح مجلس شورای ملی داشتند.



چند تن از جنگلیها

آقای ندین که از دموکراتهای تشکیلی و پشتیبان - حکومت و ثوف الدوله
بود و از حسن بیان و طلاق لسان بهره واقعی داشت بنمایندگی دولت برای
مذاکره با جنگلیها مأموریت یافت. پیش از او حاجی آقا شیری آزادیخواه
معروف، جنگل اعزام و سعی او در الزام جنگلیها به تبعیت اردولت و موافقت با
مقاصدی که در برنامههای دولت جای داشت قرین موفقیت و مگردید و این بار نوبت

تدین بود که بنام حزب دموکرات بکوشش برخیزد. تصادفاً ورودش به رشت بخانه حاجی صنیع‌الملک قزوینمایه (یکی از اعضای حزب) مقارن با زمانی شد که حادثه قتل (معین همایون نزدی) اتفاق افتاد و همان شبی که در مجمع حزب واقع در سبز میدان کیاب (حیاط بیرونی و قار السلطنه) از جریان کارهای حزبی مرکز صحبت می نمود یکی از اعضاء محلی بخارج طلبیده شد تا از واقعه مهمی که در شهر روی داده است واقف گردد عضو بور میرزا حسن خان سلمانی (شکراله زاده) در خروج از اطاق تعجیل نکرد و طرداً للباب گفت: شما آستان حوادث اند و وقتی برگشت و دانسته شد که معین همایون نزدی بقتل رسیده تدین بطور کتایه و تریض گفت آری شب آستان است ناسحر چه بزیاد و اکنون معلوم شد که رائیده است و مرادش این بود که او بخوبی میدانند که این اقدام بعملیات حزب دموکرات ارتباط دارد اما میرزا علی آقا جابجی که مردی با فراست بود وی را از این اشتباه بیرون آورد و توضیح داد که حزب دهم کرات رشت نیازی بارتکاب جنایت و آشکشی ندارد و این طرز تفکر و اقدام را جدا محکوم میکند.

تدین وسیله سید مهدی خان فرح (معتصم السلطنه) که این وقت کار گزار کیلان بود از میرزا کوچک وقت ملاقات گرفت و مذاکراتی بجلای انتظارش نمر بخش نیفتاد زیرا باهمه ی رسائی بیان وقوف استدلالت توانست پیشوای جنگل را بشفع حکومت وثوق الدوله متمایل سازد و لذا مایه روانه بمرکز برگشت و وقتی دوستان حزبی از او پرسیدند جنگل را چگونه بدهی گفت: جنگل مولا است.

بر اوین قوسول تزاری روس در خوی بود که با قبول نمایندگان شوروی رژیم جدید روسیه بعنوان سفیر کبیر شوروی در ۱۲ ژوئیه در ایران ۱۹۱۸ به طهران آمد و حامل پیامی از لنین صدر شورای کمیسرهای ملی بود لیکن سفیر سابق تزاری حاضر

نشد سفارتخانه را باو تحویل دهد و لذا دولت ایران برای سفیر تازه وارد محلی اجاره کرد اما در ایجاد روابط رسمی و سیاسی عمل و در زد. بر اوین در ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۸ بیانیه زیر را منتشر ساخت :

و چند روز است این بنده وارد طهران شده و تا اندازه ای دید و بازدیدهای خودم را انجام داده ام اینک بموجب این بیانیه اعلام میدارم که حاضریم برای الغاء تمام معاهدات نامشروع که بزور سر نیزه دولت سر تکون شده تزاری از دولت سعفی



ملک عسایه اش و ایران را از فشار عهد محمدتوهاب صالح عضو هیئت اتحاد اسلام سرمایه داری بیگانه خلاص کند و نماینده عزیز نور تصدیق دارد که تمام امتیازات



حاجی شیخ علی حمله سری علم الهدی عضو هیئت اتحاد اسلام

ایران گرفته شده است با هیئت دولت ایران وارد مذاکره شوم و حاضریم بشمایندگی دولت انقلابی روسیه بعد از فتح امتیازات یک معاهده شرافتمندانه بین دولت ایران و دولت خود امضاء نمایم .

دولت ایران با استناد اینکه نامبرده فاقد اعتبارنامه رسمی است با وی داخل مذاکره نشد و بر او این جنندی بعد نامهای یوزارت خارجه ایران نوشت و اطلاع داد که دولت شوروی حاضر است

سابق روسیه در ایران از قبیل امتیاز معدن حمل و نقل - جنگل - ماهیگیری و غیره که بزور سر نیزه و با مساعدت بعضی از رجال ایرانی اخذ شده است کلاً بی اعتبارند اما دولت کمافی السابق با اظهاراتش وقع نهاد و بر او این از بی اعتنائی دولت نسبت بخود رجحیده و ناچار کشور را ترک نمود

و عازم افغانستان گردید و بعداً شنیده شد که در غر نین بقتل رسیده است.

منافق تعرض بر او این دترک ایران کولو میستف در زمان حکومت شالوویان در ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۹ بایران آمد و عهدنامه ایران و شوروی حاوی ۱۶ ماده را که لغو امتیازات و فروش و تحویل خطوط راه آهن و ساختمانهای

بندری و همه چیزهایی را که بعداً در قرارداد ۱۹۲۱ گنجانیده شده با خود
 یا ایران آورد لیکن نخست‌وزیر ایران و **ثوق الدوله** وی را برسمت نشناخت
 و سفیر تزاری روس در طهران اعلامیه‌ای در آبان‌ماه ۱۲۹۷ شمسی صادر و خوب‌ن
 را نماینده قانونی دولت روسیه معرفی کرد و چون کولومبتسف نیز بیانیه‌ای
 منتشر ساخت که در آن نمایندگان تزاری و **خائنه** وی کاره قلمداد شدند لذا
 و **ثوق الدوله** با شماره مقامات انگلیسی به **استاروسلسکی** افسر ضد انقلابی
 روس که در خدمت ایران بود مأموریت داد که نماینده مزبور را دستگیر کند
 کولومبتسف از ماحرا آگاه و به **لنکران** رفت تا جرایمات را بدولت متبوعش
 گزارش دهد و از آنجا با زندران عزیزت نمود ژاندارم‌های ایران که خط
 سیرش را حسب تعلیمات واصله از مرکز زیر نظر داشتند نامبرده را در محلی
 موسوم به **پلنگان** دستگیر و بقزاق‌های استاروسلسکی تسلیم کردند و عاقبت
 بدست **فیلیپوف** که او نیز از افسران روسی ضدانقلاب و معاون استاروسلسکی
 بود بقتل رسید و جواهراتی را که همراه داشت بصرف افسران روسی در آمد و
 بدین طریق معاهده ایران و شوروی که نماینده مزبور جاهل‌پیش نویستی بود
 باعفا نرسید و **قره‌خانیان** رفیق همراش نیز بدستور دولت تسلیم انگلیسها
 گردید .

اطلاعاتیکه از روحیه سرباران روس متواتر آمیزشید

نمایندگان جنگل در قزوین

و مخصوصاً از بین رفتن انضباط و دیسپلین نظامی آنها

این احتمال را تقویت میکرد که ممکن است بارگشتشان
 با چنین روحیه‌ای از جنبه جنگه دشواریهایی را در
 منطقه آبلان ایجاد کند و لذا حزم و احتیاط ایجاب می‌نمود که در اطراف این
 بازگشت نکات قابل پیش‌بینی مطالعه شوند و در اجراء این نیت دو نفر نماینده
 به قزوین اعزام شدند تا با مقامات نظامی روس در این باره گفتگو کنند نمایندگان
 مزبور **یوسف کسمائی** و **حسین بالا** در ملاقات با افسران صلاحیت‌دار اعلام
 نمودند که بازگشت سپاهیان روس با وطن‌انشان بشرطیکه با نظم و انضباط صورت
 بگیرد مواجه با هیچگونه عایق و مانعی نیست و جنگل حاضر است در تهیه
 موجبات این بازگشت تسهیلات لازم را فراهم کند ولیکن برای تأمین نظر
 خویش در انتظار دریافت تضمین قانع‌کننده است **بیچارخف** فرمانده روسی
 ضمن اظهار تشکر می‌پرسد آیا این کمک و تسهیلات اختصاص بقواء روس دارد

یا شامل نیروی نظامی انگلیس که پشت سر قواء مادر جرگه نشاند نیز خواهد بود؟
 نمایندگان جنگل پاسخ می‌دهند آنچه با ما آموریت داده شده من و ما سپاهیان
 روس است و عبور نظامیان انگلیس موکول به مراجعه و کسب تکلیف می‌باشد.
 کلنل استوکس که یک افسر انگلیس و در مذاکرات شرکت داشته



سردار جنگل اسرار عمومی اتحاد اسلام

بر بیان فارسی آگاهان آشنا بود اظهار می‌دارد که عربست ما به فقط از نباید بهیچ وجه
 برای جنگل‌ها ایجاد سوء تفاهم کند زیرا ما بقایید و متوکلان کاری نداریم و
 نعره هم با زبان و افرادش نمی‌کنیم و بنا بر این عبورشان از منطقه گیلان ممنوع
 هیچگونه زبانی بحالشان نیست و دلیل عقلی وجود ندارد که در سر راه خود

مواجه با اشکال شوبم نمایندگان جنگل بهمان عذر اولیه (که اظهار نظر قاطع و صریح موکول بکسب دستور از کمیته اتحاد اسلام می باشد) متوسل و در نتیجه قرار می شود که با اخذ تماس با کمیته اتحاد اسلام جواب رد یا قبول را نسبت به مسئله مطرحه سریعاً اعلام دارند .

انگلیسها که با حملات متوالی ناوگان مشهورشان نتوانسته بودند جبهه چناق قلعه را بشکافند و با دولت متفقین روسیه از راه دریای سیاه ارتباط پیدا کنند و مقاومت سرسختانه عثمانی ها در تنگه دardanل، بویژه کاردانی مشاور نظامیشان فن دو کلتز پاشا این فکر متفقین را نقش بر آب ساخته بود در صدد برآمدند از راه ایران بروسها کمک برسانند .

کاپیتن نوئل عضو اتلیجنت سرویس انگلیس مأموریت داشت به قفقاز سفر کرده اطلاعات منظور نظر قرمانده ارتش انگلیس در ایران را جمع آوری نماید. نامبرده با لباس سیویل به باد کوبه رفت و با دست پر برگشت و چون سقوط حکومت شائومیان را نزدیک حدس زد با

روسی

در جنگل



خود اندیشید که عبور نیروی انگلیس از منطقه گیلان نباید قاعدتا با وجود قواء جنگل خالی از مخاطره باشد و رقع این مخاطره و بدمام نیافتادن نیروی انگلیس از پشت سر فقط با تمهید ترور میرزا میسر است و لذا در انزلی دست بکار شد و بمجرد اطلاع جنگلیها از هویت ونیت وتبلینات مضره او دستگیر و بجنگل اعزام و در محلی موسوم به «قربنده» زندانی گردید و در بازرسی بدنی نقشه ای

شیخ بیاء الدین امنی عضو هیئت اتحاد اسلام

از جیبش کشف شد که بنقاط سوق الجیشی گیلان و قفقاز ارتباط می یافت. **هاک لارن** قونسول انگلیس در گیلان و همیچر آکشوت رئیس بانک شاهنشاهی دشت نیز بدنیال گرفتاری کاپیتن نوئل دستگیر و بجنگل برده شدند و گفته می شد عملیات مزبور عکس العمل دستگیری سلیمان میرزا و کاظم و کیل گیلانی است که به اسارت انگلیسها درآمده و اکنون در هند بسر می برند .

در جمادی الثانی ۱۲۳۶ قمری اعلامیه‌ای از طرف اتحاد اسلام نشر یافت مبنی بر اینکه دستگیر شدگان مزبور در جنگل تحت مراقبت اند. لیکن این مراقبت دیری نپایید و دو نفر اخیر بکمک یخ، ابتهاج که مترجم افسران انگلیسی بود موفق بفرار شدند. کاپیتن لوئل هم از زندان فریاد گریخت ولی دستگیر گردید. بار دوم فرار نمود و محافظینش که تهدید باعدام شده بودند نامبرده را در ناحیه‌ها سال که فرسنگها از محل بازداشت صافت دارد گرفته دو قتی میر آقا نام شامی چندضربه شلاق بوی نواخت که چراگر بخته او را در معرض خطر بر که قرار داده فریادش بزبان فارسی بلند شد که «چرا من را می‌زنی من باید فرار کنم» شلاق بخیوان زده می‌شود میبرد را از دست شما شکایت خواهم کرد.

نامبرده گذشته از زبان انگلیسی بزبانهای ترکی و ارمنی و فارسی نیز آشنا بود و بعد از فرار دوم ناچار شدند پایش را «بخوه» کنند و وقتی اعتراض کرد که چرا یا من این چنین رفتار میکنند گاوی را که شاخش باطناب بدستی بسته شده و بزحمت راه می‌رفت نشان دادند و گفتند گاوان سرکش و فراری و متجاوز را در منطقه ما این شکل در می‌آورند. مراقبت از کاپیتن لوئل بعد از قرار دوم تشدید گردید بطوری که در تمام مدت زود خورد جنگل و انگلیسها زندانی بود و سپس بموجب یکی از مواد متارکه جنگ آزاد شد و بمأموریت دستگیری واسسوس قونسول آلمان بشیراز رفت و برای دستگیریش هزار لیره جایزه تعیین نمود. در سال ۱۹۲۲ میلادی شورش لرستان را ایجاد و رهبری نمود.

در سال ۱۳۰۹ شمسی مأمور منطقه بختیاری شد و کشف و کرامانی از خود بمنصه ظهور رسانید. توضیح آنکه پولهای زرد را قبلاً در کودهای کهنه گلی جا داده

- ۱- در باب گرفتاری پر دو نفر از طرف مقامات انگلیسی بدولت ایران اعتراض شد ولی دولت ایران اعتراض سعادت انگلیس را رد کرد و در نامه ۱۸ مارس ۱۹۱۸ خود نوشت که مسئولیت واقعه این اتفاق متوجه نظامیان انگلیسی است که با وجود بیطرفی ایران سلیمان میرزا و همراهانش را دستگیر ساخته‌اند.
- ۲- اصطلاح محلی این کار «اشکل» است و آن ریسمانی است که شاخ گاوی را بدستی متصل میکنند تا مانع دخول باغ هندسیه و اضرار بفر گردد.
- ۳- انقلاب مشروطیت ایران تألیف م یاد اویج ترجمه هوشیار صفحه ۱۵۴



استاد کمان

جندانی ار صاحبزادین

- | | |
|--|--------------------------------|
| ۱ - میر باقر علی ابن اشیم معروف به کبریت خان | ۲ - محمد حسن یا پروسی |
| ۳ - سید محمد سعید ولدان | ۴ - ذکیر سید محمد تقی زیم کاشی |
| ۵ - محمدی شمس جومشانی | ۶ - حاجی احمد کمالی |
| ۷ - خسرو خان | ۸ - میرزا آقوچقند |
| ۹ - تمیز خان کون | ۱۰ - ذکیر حسینی |
| ۱۱ - سید آقا علی نظام | ۱۲ - ؟ |
| ۱۳ - اسماعیل چنگلی | ۱۴ - حسن دیوانی نظامانی |

در نقطه‌ای دور افتاده دفن میکرد بعداً بمنظور فریب و اغفال یختیاری‌ها که از آنها درخواست کمک داشت و مخصوصاً برای اثبات این مطلب که او از همه چیز اطلاعات کامل دارد محل اختفای دقینه‌ها را با مهارت و استادی تمام نظیر عملیات حقه بازان شپاد کشف مینمود و محتوی کوزه‌ها را بین خوانین قسمت میکرد و بدین طریق بختیارها را در اجراء دستورالمل‌هایش مطیع میساخت - در وقایع شهریور بیست و یکم ریس شرکت آبیاری منطقه خوزستان شد و چون مصاحبه او با یک نفر ایرانی در مأموریت اخیر حاوی نکات جالب توجهی است لذا عیناً در اینجا می‌آوریم :

سؤال از کاپیتان نوئل - چگونه شما چهل میلیون هزینه نشین، رجال سیاسی ما را فرمان بردار خود میکنید؟

جواب - در مالکی که منافع حیاتی داریم نباید بگذاریم مردان لایق حکومت کنند دستور است که هر گاه یکی از رجال سیاست خواست بفتح کشورش کار کند یا باید او را ازین ببریم و یا اراضی کاری که بعهده دارد برداریم .

سؤال - آیا حیف نیست اراضی بسیار ما در خوزستان خشک و لم‌بزرع باشد؟

جواب - آیا تصدیق ندارید که نفت از قدرت‌های درجه اول دنیا است و بهترین قدرت جهانی، جمعیت هر چه کمتر باشد اگر تیر از کار صنعت نفت، حرفه‌ای در این جاها باشد و کار کشاورزی رونق بگیرد کارگر، ارزان پیدائی شود و مردم سیر میشوند و آنوقت سیرها اسباب زحمت ما خواهند شد. و از گفته‌های او است که کشت نیشکر در ایران نتیجه ندارد و بی جهت سازمان کشاورزی در این باره تلاش میکند زیرا اگر نیشکر کاشته شود چه کسی خریدار شکر انگلیسی در ایران خواهد بود.^۳

او اعتقاد داشت که باید در جنوب ایران دولتی تشکیل یابد که درآمد نفت جنوب باین دولت متعلق باشد شاید تشکیلات پلیس جنوب (اس. پی. آر) مقدمات اجراء همین نقشه بود.^۴

- ۱ - مجله فردوسی چاپ طهران شماره ۳۴۷ صفحه ۸
- ۲ - مجله فردوسی شماره ۳۴۵ صفحه ۱۲
- ۳ - مجله فردوسی شماره ۳۴۶ صفحه ۳۲
- ۴ - انقلاب مشروطیت ایران ترجمه م. هوشیار صفحه ۱۴۹

ژنرال دنسترویل **Dunsterville** فرمانده قواء انگلیس در ایران در سفر کوتاهش بیندربهلوی ومطالعه احوالی اوضاع، قدرت جنگل را ارزیابی کرده ودر نظر نداشت این قدرت را نادیده بگیرد این بود که بمجرد دریافت پیام جنگل وسیله نمایندگان اعزامی به قزوین، «کنزل استوکس» را همراه «نیکبتین» سابق الذکر جهت مذاکره واقناع جنگلی ها روانه داشت واینان همینکه به رودبار می رسید بدستور ماژر فن پاشن **Paschen** آلمانی که فرماندهی قواء جنگل را به عهده داشت متوقف میشوند فن پاشن از اینکه وظیفه نظامیش با اجازه نمیدهد پیش از دریافت دستور از کمیته اتحاد اسلام اجازه عبور بدهد بر بان انگلیسی از نمایندگان عز بوزعدرت میخواهد وتاوصول جواب، از آنان پذیرائی نمینماید ومجرد استحضار از بلا مانع بودن عزیمت آنان با احترامات قلمی بدرقه شان میکند. ناعبردگان براهنمائی عزت اله خان هدایت در محل آتشکا پنج کیلومتری رشت مدفن (امامزاده هارون) یا میرزا کوچک و حاجی احمد ملاقات می کنند .



بیکره ای از جرات ها

نیکیتین ضمن تشریح اوضاع روسیه واغتشاشاتی که در باره ای از نقاط حکمفرماست اشاره یا آخرین دستجات سر یازان روس نموده عبورشان را بکنک نبروهای انگلیس یاد آور و اضافه میکند که بیچراخف **Bitchera khov** از رئیس ملیون جنگل توقع اجازه این عبور را با شرایط قابل قبول دارد واز

موافقتی که با این درخواست بعمل خواهد آمد قبلاً اظهار تشکر می نماید.

کلنل استوکس رشتن سخن را بدست گرفته ضمن اشاره به مغلوبیت عثمانیها در بین النهرین و حاکمیت پلا معادن انگلستان در شرق و در خلال اینکه مقاصد و نیات بالشویکهارا در آمدن با ایران توضیح میدهد بموضوع بازداشت کاپیتان نوئل اشاره و لزوم آزادی فوریش را گوشزد می نماید. حاجی احمد کسائی مگر فتاری سلمان میرزا را در سنجایی بدست انگلیسها و بدرفتاریهایی را که با او بعمل آمده است متقابلاً مطرح و مجلس کمی منشنج می شود میرزا میگوید ما برای آنکه توهم غرور و خودخواهی در باره ما نرود و برای ملاقاتتان حاضر شده ایم اما نمیتوانیم وضع حقیقه خود را نادیده بگیریم چون عبور قشون شما با ظلم باید صورت بگیرد بهترین راه، این است که نظامیان شما با دستجات دوست با سرحد نغری اساجه شان را در منجیل تحویل داده و در بندر پهلوی موقع سوار شدن به کشتیها تحویل بگیرند من شخصاً تمهید میکنم که مفاد این پیشنهاد با نیکوترین وجه انجام شود و کمال مساعدت را در این باره گشت بعمل خواهم آورد اما راجع عبور نیروی انگلیس شخصاً صلاحیتی در اظهار عقیده ندارم و موکول است باینکه با کمیته اتحاد اسلام که تنها مرجع آحاد این تصمیم است مذاکره فرمایم.

کلنل استوکس میگوید که در روابط شما با دولت ایران ما کاملاً بی طرفیم و بهیچوجه مداخله ای نمیکنیم و تمایلی نداریم که در اوضاع سیاسی کشورتان دخالت نمائیم با همه این مراتب چنانچه میرزا کوچک خان با این جریانی که با دستحضارش رسید تصمیم بگیرد که با بالشویکها مخالفت ورزد و بدوستی انگلستان اعتماد نماید دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر است با کمال میل حکومت جنگل را در ایران بر سمیت بشناسد میرزا جوابی دهد که درست است که پیشنهاد شما سدرسد بنفع ما است ولیکن جنگل معتقد نیست که در روش متخذه خویش، تغییراتی بدهد و زیر بار چنین معامله ای برود و بنا بر این قبول چنین پیشنهادی از ماها ساخته نیست برای من و همکارانم تشکیل یک حکومت مقتدری زیر نفوذ شما مقرون با افتخار نخواهد بود. مذاکرات تا همین جا ختم و نمایندگان مزبور بعد از صرف ناهار مراجعت میکنند و در خط رجعت آنها عاتقده هنگام ورود، احترامات نظامی بجای آورده می شود و با انتظار تصمیم کمیته اتحاد اسلام برای صدور اجازه عبور قوا و انگلیس باقی میمانند.

شرح تفصیلی این ملاقات را بیکتین در کتاب «ایرانی که من شناختم» مذکور داشته ولی بموضوع پیشنهاد کلنل استوکس مطلقاً اشاره‌ای ننموده است و در جای دیگر کتاب متذکر همدمتی جنگلیها با حکومت شائومیان^۱ میشود و



سلايمان مهرمورد در مح

حال آنکه این امر بکلی برخلاف حقیقت است و جنگلیها جز با ملیون ایران با هیچ يك ارمقانات داخلی و خارجی پیوند و ارتباط سیاسی و نظامی نداشته‌اند. و نیز مینویسد که ورود ژنرال دنسترویل به قفقاز، بقصد امضای منافع

۱ - حکومت شائومیان حکومتی بود که در سال ۱۲۹۷ شمسی متعاقب زردخوردی که بین مسلمانان قفقاز و ارمنه و انقلابیون محلی در پیاد کرده در گرفت بوجود آمد و در جنگ‌هایی که بینشان روز داد عده بسیاری، مسلمان و از جمله چندین ایرانی بحاک هلاک افتادند

علی‌ها نبود در صورتی که جریان اوضاع خلاف این گفتار را یثبوت رسانید و از اینجا دانسته میشود که منظور لیکینین چیزی جز تیرگه انگلیسها نبوده است .

نکته دیگری که لازم بیاد آوری است اشتباهاتی است که در کتاب تاریخ ایران تألیف سرپرستی سابق دیده شده است نامبرده در جلد دوم تاریخ معروض خود ضمن تصدیق اینکه محرك كوچك خان بی‌شبهه احساسات میهن‌دوستی بود مینویسد و لفظ جنگلی بمثلور اهانت باین اشخاص اطلاق می‌شده و حال آنکه انتساب به جنگل نه تنها اهانت نبود بلکه نوعی امتیاز بشمار میرفت . این اشتباه شاید از آنجا ناشی شده که تصور رفت و ازم جنگلی و مبین افتراقش از شهری است و این بدانهم غلط و ناسمجیح است چه جنگلی، بآن معنی تلقی نمیشد که افراد منسوب به جنگل و قباایل شهری و طایفه‌های وحشی و بی‌تر بیت‌اند بلکه در حقیقت از جهت آنکه در همت جنگل شرکت دارند باین نام موسوم گشته‌اند .

در جای دیگر کتاب مینویسد : «اگر اقدامات بریطانیای کبیر نبود احتمال میرفت سلطنت در انقراض گنده این احتمال چندان اذواقیت. بدور نیست زیرا طرفت و جنگ مستقیم انگلیسها با جنگل باعث تقویت دولت دست نه‌انده آنها (و ثوق الدوله) شد و ما قبلاً دیده‌ایم که کلنل استوکس چگونه پیشنهادی به جنگل داده وجه جواب شنیده است مسلماً چنانچه پیشنهادش پذیرفته میشد انقراض سلسله قاجار زودتر تحقق مییافت از این قرار اقدامات بریطانیای کبیر نه از باب تقویت بی‌شایبه دولت و عدم انقراض سلطنت و پشتیبانی بی‌رب و ربا از مصالح مملکت بود بلکه بخاطر تأمین منافع خود و همانک ساختن حکومتها بنامین آنستماع این اقدامات را بعمل می‌آورده‌اند.

شرح مأموریت استوکس در تاریخ نظامی جنگ بین‌المللی^۱ بدین صورت مذکور است .

«زرنال دسترویل سرهنگ استوکس دستور داده بود که مذاکرات با کوچک‌خانرا با عقد يك ائتلاف و قرارداد عاقلانه خاتمه دهد شرایط و تقاضای

۱- صفحه ۱۴۹

۲- تألیف سر لشکر محمد نجوان صفحه ۳۹۳

انگلیسها از این قرارداد بود: "استخلاص فوری اسرا که سروان توئل انگلیسی هم جزء آنها بود. آزاد کردن عبور و مرور در راه بندر پهلوئی. تأمین و تضمین عبور بلا مانع قواء انگلیس سمناً ژنرال دسترویل از جانب خود وعده داد که اگر شرایط و تقاضاهای فوق را کوچک خان قبول و رعایت نماید اوجن خواهد داشت سیاست داخلی خود را در ایران تعقیب کند."



جمعی دیگر از جریک های جنگ

۱- استاده از راست بچپ:

- ۱- باباخان خواهرزاده خالوقربان
- ۲- حالو حشمت کرد
- ۳- ا
- ۴- حسن خان نهرانی
- ۵- ا
- ۶- یار مراد برادر خالو مراد کوچک

ردیف اول از راست بچپ:

- ۱- خالو قربان کرد
- ۲- قنبر خان کرد
- ۳- محمود خیاط رشتی
- ۴- آقامراد که در جنگ نرس نام السلطه بنقل رسد

بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی و از گون شدن

بنیان رژیم تزاری روس عده ای از رجال ایرانی بر آن شدند که فتح بزرگ ملت روس را بتوان مجلس ملی

روابط ایران و روس

ایران به دوامی روسیه تهنیت بگویند رئیس دوما ضمن تشکر از عواطف برگزیدگان ملت مسابه آرزو کرد منافع و آمال ملل با علایق صمیمیت و برادری تأمین شود و عظیم‌ترین اسول‌عالبه که اکنون در شوروی حکمرمات بغات‌حیت صلح و مسفا درآینده احرا گردد لنین سدر شورای کمبرهای ملی در بیانیه اکتبر سال ۱۹۱۷ بعد از اشاره بمسئله ایران چنین گفت و حکومت شوروی برای دول ضعیف که مورد تجاوز کشورهای توسعه طلب قرار گرفته‌اند بشرط اخراج لشکرهای زورگو حق انتخاب آزادانه طرز حکومت و مسائل داخلی را قائل است و در این باره امکانات لازم را برای دول ضعیف فراهم خواهد ساخت و نیز در بیانیه دیگری اعلام داشت که «عهدنامه سری راجع به تقسیم ایران محو و پاره شده و واجد کمترین ارزشی نیست و همینکه عملیات جنگی پایان یافت و قشون روس خاک ایران را ترک گفت تعیین مقدرات ایران بدست ایرانی محول خواهد گردید» .

این عهدنامه سری همان عهدنامه منقور ۱۹۰۷ است که بین روسیه و انگلستان بعد از واقعه مشروطیت سرآ تنظیم یافته و مدتها کسی از ماهیت و هدف آن اطلاع نداشت تا اینکه از طرف کابینتان فولتس (آلمانی) بوسیله یک نفر از شاهزادگان روسی فاش شد و در پایتخت آلمان (برلن) انتشار یافت. نشر این عهدنامه که بموجب آن ایران به دو منطقه نفوذ تقسیم شده غوغائی در جهان بیا کرد و نفرت عمیقی از روس و انگلیس در افکار ایرانیان بجای گذاشت.

دولتی که تا دیروز سفارتخانه اش را برای پذیرفتن میاردان مشروطیت میگشود و خود را حامی آزادی و پشتیبان عدالت معرفی میکرد اینک چهره واقعی خود را نشان میداد .

در نامه‌ای که ترونسکی در ژانویه ۱۹۱۸ میلادی بشارژدافر ایران در روسیه نوشت مفاد بیانیه لنین را نائید و تشریح نمود که معاهده مزبور از نظر اینکه بر علیه آزادی و استقلال ایران بنه شده بکلی ملغی است و تمدیات وارده از طرف دستجات فنون روس که هنوز خاک ایران را ترک نکرده‌اند موافق قوانین انقلابی مورد مواخذه قرار خواهد گرفت .
عین نامه ترونسکی بشرح زیر است:

وقتر بایشکه ملت ایران از وضع عهد نامه ۱۹۰۷ منقده بین روس و انگلیس نگران است با نهایت احترام بنام حکومت جمهوری روسیه مراتب ابد

به استحضار خاطر شریف می‌رساند . که موافق نص صریح اصول سیاست بین-المللی که در کنفره دوم کمیسرهاى جماهیر روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است شورای کمیسرهاى ملتدوس اعلام میدارند که معاهده فوق‌الذکر از نظر اینکه بر علیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده بکلی ملغی است و تمام معاهدات سابق و لاحق آن نیز که حیات ملت و آزادی و استقلال ایران را محدود مینماید از درجه اعتبار ساقط خواهند بود.

در خصوص تعدیات دستجاتی از قشون روس که هنوز خاک ایران را تخلیه نکرده‌اند باید خاطر نشان شود که این ترتیب بخلاف میل و اراده ما صورت گرفته و ناشی از جهالت قسمتی از سربازان و سوء نیت ضد انقلابی فرماندهان ایشان است شورای کمیسرهاى روسیه آنچه در حیز قدرت دارد با استخلاص ایران از مأمورین متعددی ترار و سرما بهداران امپراطوری که هم دشمن ملت ایران و هم خصم روسیه می‌باشند خواهد کوشید و تمام اتباع روس را که مرتکب اعمال تجاوزکارانه و خلاف قانون نیست بملت ایران شده‌اند بشدت بر طبق قوانین انقلاب مجازات خواهد نمود دولت شوروی همچنین جداى مساعی را بکار خواهد بست تا ایران از طرف فواء عثمانی و انگلستان تخلیه شود - صمیمانه آرزو مندیم که هر چه زودتر ملت‌های عثمانی و انگلستان از دولت‌های خود بخواهند با اقداماتی که سبب بدبختی ایران می‌گردد دست بزنند.

و نیز کمیساریای امور خارجه شوروی بمنظور عقوبت پیمان‌های جدید بر بوط بمقررات قونسولی و مسائل دیگر آمادگی خود را بر مبنای آزادی و احترام متقابل اعلام و بموجب یادداشت چیچرین کمیسرهاى امور خارجه شوروی با مواد زیر موافقت گردید .

- ۱- هر گونه وامی که از طرف دولت ایران از روسیه تراری گرفته شده ملغی است - دولت شوروی وام‌های مزبور را کان‌لم‌یکن تلقی می‌کند.
- ۲- دولت شوروی بهیچوجه در امور مربوط بموایداى ایران از قبیل درآمد گمرک و پست و تلگراف و مالیات ارضی و غیره مداخله نخواهد کرد .
- ۳- بحر خزر بعد از تصفیه از سفاین انگلستان برای کشتی‌رانی آزاد خواهد بود سفائی که پرچم آزاد و مستقل ایران را برافرازند نمیتوانند آزادانه در این دریا حرکت کنند.
- ۴- مرز شوروی و ایران بر حسب تمایل آزاد سکنه این مناطق تعیین

خواهد شد .

۵- تمام امتیازات دولت روسیه تراری همچنین هر گونه امتیازی که اتباع این دولت در ایران تحصیل کرده اند ملغی و کالعدم یکن است.

۶- بانک استراخی روس در ایران با تمام اراضی و شعبات آن ملک مطلقاً آزاد و مستقل ایران خواهد بود.

۷- دولت شوروی حاضر است با ایران در تحویل مؤسسات بازرگانی روسیه در آنزلی، با ملت آزاد ایران قرارداد ببندد.

کمیسر خارجه شوروی ضمن ابلاغ نکات بالا تصریح کرد که اقدامات مزبور در تاریخ روابط روسیه و ایران مقدمه تازه‌ای است و علت انقلابی روس بهترین احساسات برادرانه را بملت ایران تقدیم و صمیمانه آرزو دارد که ملت ایران توفیق خواهد یافت که با سرنگین تحمیلات دولت انگلیس و سایر دول مستعمراتی را که هدفشان اختیای ملت بی پناه ایران است از دوش ناتوانش بپسندد. ملت روسیه عقیده مند است که ملت سی کروری ایران محو نخواهد شد و چنین ملتی یا سوابق درخشانش که تاریخ تمدن آن مورد تکریم دیبای تمدن است و جهان تمدن در برابر آن سر تعظیم فرود می آورند توانا خواهد بود که با مساعی حبلعاش، بودگی قرون گذشته را پاره کند و در حر گمطل آزاد جهان وارد شود و خدمات بزرگه سعادت نوع بشر بنماید.

درنامه دیگری که کمیسر امور خارجه شوروی در تاریخ ۲۶ جون ۱۹۱۹ میلادی بودیر امور خارجه ایران میبوسد المعاهدی تمام عهد و قراردادهائی را که عنفاً بایران تحمیل شده است باذآوری و اشاره می کند که مایل است قراردادهای تازه‌ای با رعایت اصول آزادی و احترام متقابل با دولت ایران منعقد شود.

مناسفانه از مجموع نامعاهای مزبور که صمیمیت و حسن نیت تنظیم کنندگان آن نسبت بدولت و ملت ایران از خلال سطور و عباراتش پیدا است حسن استقبال بعمل نیامد و سر رشته داران سیاست که در رآستان و ثوفی الدوله قرار داشت ترجیح دادند که پیوندهای چاکرانه‌شان را همچنان نسبت سیاست ولینعت خود دنبال کنند و در اغتنام از این فرصت‌های مساعد و بر گردانیده وی اعتناء باشند. مذاکرات درباره برقراری روابط دوستانه و همجواری بین ایران و روس بشر نرسید مگر در سال ۱۹۲۱ میلادی که در ۲۸ فوریه همان سال قراردادی بین ایران و روس در ۲۸ فصل منعقد شده که هم اکنون تمام مواد آن بقوت و اعتبارش باقی است.

نتایجی که امضاء معاهده مزبور برای ملت و دولت ایران در برداشت عبارتند از:
 ۱ - دولت شوروی بموجب معاهده مزبور کلیه مقاولات و معاهدات و قراردادهای سابق را که بموجب آن حقوق ملت ایران تضییع میگردد لغو



میرزا کوچک یا دولی اره‌راهانش اسماعیل جنگلی و سید حبیب‌الرحمان مدنی

نمود همچنین معاهدات دولت روسیه با هر دولت ثالث را در مورد ایران کان لم یکن و بی اعتبار شناخت .

۲- دولت شوروی از جمیع مطالبات خود که بمنوان وام از دولت ایران طلبکار بوده صرف نظر کرد و عدم مداخله اش را نسبت بان قسمت از درآمد کشور که ضامن استهلاك قروض مزبور بود اعلام داشت .

۳- نفوذ و نفایس و قروض و مطالبات بانک استقراض روس با کلیه اشیاء منقول و غیر منقول بانک بملت ایران واگذار شد .

۴- از راه شوشه انزلی - طهران و قزوین - همدان با تمامی اراضی و عمارات و اثاثیه صرف نظر نمود و راه آهن حلفا - شیریز و تبریز - بسویان و دریاچه ارومیه (رسائیه) را بضمیمه عمارات و وسایل نقلیه اش - اسکله و انبار و کشتی های دریاچه مزبور را بامتعلقا تش ، خطوط تلفن و تلگراف خانه هائی را که از طرف روس های تزاری در کشور ایران تاسیس یافته بود با تمام اثاثیه و متفرعاتش - اسکله بندر پهلوی و جمیع اثاثیه و اسبابون و انبارها را کلاً بملکیت ایران شناختند .

۵- حق قضاوت قونسول ها (کاپیتولاسیون) را ملغی و بنسایب حقوق اتباع ایرانی و روسی صحه گذاردند .

۶- حق استفاده از کشتیرانی را در دریای خزر و همچنین رودخانه های سرحدی را مشترکاً برای دولتین فائل شدند .

۷- منسرفات میسیون های روحانی را بدولت ایران تسلیم و با عبور کالاهای ترانزیتی از خاک یکدیگر توافق کردند .

گذشت های مزبور هر قدر سخاوتمندانه ، نتیجه ی يك سیاست معقول و روشن و بی جبران زبانها و تضرعاتی محسوب میگشت که از طرف حکومت های مستبد تزاری بملت و دولت ایران تحمیل گردیده بود .



فصل هفتم

www.tabarestan.info
تبرستان

در راه تصرف منابع هفت

www.tabarestan.info
تبرستان

دنیا اجتماعی از اشخاص گول خورده
و فریب کار است.

بالزاک

ظهور انقلاب روسیه و مسع سوق‌الجبشی متفقین را
بهم ریخت و حلقه اتصالشان را از هم گسیخت انگلیسها
مسم شدند نگذارند این شکاف عمیق ، عمیقتر شود و
بر دشواریهای موجود بیفزاید و لذا ژنرال دسترویل

استراتژی نظامی
انگلیس

را مأمور پر کردن این شکاف کردند نامبرده با ۱۲ افسر و ۴۱ ماسین سواری
ویک زره پوش، راه قزوین به انزلی را طی کرد و مهیای سفر بادکوبه گردید،
کمی پیش ، کاپیتان توئل را برای کسب اطلاعات به بادکوبه فرستاده و او
گرفتار جنگلی ها شده بود انگلیسها عجله داشتند پیش از هجوم عثمانی ها
به قفقاز، آنجا را متصرف و مانع سر ازیر شدن آلمان ها بمرکز آسیا کردند
با بهم خوردن اوضاع روسیه، این راه بنفع متحدین هموار گردیده بود. بطوری
که دسترویل مینویسد، یکی از آرزوهای دیرین آلمان و عثمانی رسیدن بقلب
آسیا از طرف راه آهن برلن-بغداد بود و چون بنیاد در مارس ۱۹۱۷ بدست
انگلیس ها گشوده شد لذا سیاستشان را عوض کرده خط برلن - بخارا را در نظر

گرفتند. مرکز ستاد ژنرال دسترویل همدان بود ولی بعد از باز شدن خط قزوین - انزلی به قزوین انتقال یافت. ژنرال انگلیسی متعاقب ورود به انزلی بمخالفت کمیته سرخ مواجه شد که از حرکاتش به یاد کوبه جلوگیری نمودند این کمیته بعد از انقلاب اکبر در انزلی تشکیل یافته و اعضاء مؤثرش چلیابین و لازارین و بویوخ بودند که ضمن انجام کارهای حزبی، جنگلی‌های ساختاری انزلی را در معرض بانگلیسیها تشویق میکردند همین تشویق بود که نیکینین قونسول نزاری سابق الذکر را باشتباه انداخت که بفلط و از روی عدم اطلاع نوشت که «بین اتحاد اسلام و کمیته بالشویک انزلی همکاری آشکار وجود داشته است»^۱.

بالحمله رئیس کمیته سرخ بژنرال انگلیسی خاطر نشان میسازد که مناسبت صلح در روسیه و آلمان و اعضاء شدن معاهده برست لیتووسک^۲ Brest-litovsk دیگر روسیه منفق انگلستان نیست و از جریان جنگ خارج شده و بنا بر این عریضت شما بر روسیه غیر منطقی است ژنرال باین اظهار تابع نمی شود زیرا مأمور بود و مأمور نمیتواند سیاست دولت آجر را تغییر دهد. سیاست انگلستان در این موقع جلوگیری از هجوم دشمنانشان به قفقاز و دست یافتن به دشمنان منافع نفت یاد کوبه بود. هنوز حکومت شائومیان^۳ قوام داشت و ارتش سرخ بسوی قفقاز سر از بر نرفته بودند. نظر باینکه عبور ژنرال انگلیسی از انزلی بعنف مقدور نبود و امکان سازش و بندوبست و تأثیر افسوس انگلیسی در روسیه افرادی که تازه پرچم انقلاب را برافراشته بودند نبودند. لذا با یاد بقرصین برگشت و مهیا شد که بزود این راه را بگشاید و خود را یاد کوبه برساند طولی نکشید که جنگ منجیل آغاز شد و بیچاره خف فرمانده آخرین دستجات سربازان روس خط دفاعی جنگلی‌ها را شکافت و بیاد کوبه رسید انگلیسیها که همچون سایه بدنبالش روان بودند نتیجتاً با روزه‌شان رسیده از بوی دل آویز نفت نشئه شدند حکومت شائومیان سقوط کرد و سران حکومت به حاجی طرخان تبعید گردیده و انگلیسیها حیف داشتند شکارهایی بچنین جنای و جلهگی را مقامت از کشتن رها کنند و لذا بجای اعزامشان به تبعیدگاه، آنها را به کرانستادسک^۴ برده و همرا تیر باران کردند.

۱ - ایرانی که من شناختم ام صفحه ۱۹۱

۲ - نقطه‌ای از خاک روسیه که قرارداد متارک جنگ (روس و آلمان) در سوم مارس ۱۹۱۸ میلادی در آنجا به امضاء رسید.

کلنل استوکس که از طرف دسترویل برای مذاکره با جنگلی‌ها اعرام شده بود با دست خالی بقزوين برگشت و شکست مذاکرات را گزارش داد و بلافاصله دسترویل موضوع را با بیجراخف بمیان گذاشت و

جنگ
منجیل

هر دو نفر مهربانی مبارزه شدند و اتمام حجت ۴۸ ساعته بیجنگل فرستادند. اتمام حجت این بود که جنگلی‌ها باید خط منجیل - انزلی را برای عبور آخرین دستجات ارتش روس بار گذاشته سنگرهای خود را تخلیه کنند- جنگلی‌ها که در منجیل موضع گرفته با عده‌ای در حدود سه هزار نفر آماده دفاع بودند



بیکردی دیگر از جنگلی‌ها

به بازرگانان پاشن آلمانی، با صورت دادند به ستاد بیجراخف رفته شخصاً با وی مذاکره نماید شاید راه توفیقی برای اجتناب از اضمحلال بیاید و فرمانده روسی را به عبور بلاعبارت سر بازنش از منطقه کیلان بدون مصاحبت قواء انگلیس متقاعد کند پس پاشن ستاد بیجراخف رفت و در ملاقاتش با فرمانده روس، یونان اعلام نمود که

از طرف جنگل مأمور است به بیجراخف اطلاع دهد که برای رحمت سربازان روسی واقفان شان عایق و مانعی وجود ندارد چنانچه قواء مر بور منظماً از خط شوسه عبور کنند جنگل نه تنها (مانند گذشته) مترضشان نخواهد بود بلکه تسهیلات لازم را نیز معرفی خواهد داشت ولی البته این جواز، شامل قواء انگلیسی نیست زیرا دستجات روس بجانیه وادطان خویش بر میگرددند ولی اینان در مقام اجراء نقشه استعمار بند.

بطوریکه ژنرال دسترویل در کتاب معروفش آورده است بیجراخف به مآثر فن پاشن پاسخ میدهد که حاضر نیست بایک نفر آلمانی بعنوان نماینده جنگل، مذاکره کند و نمیخواهد داخل هیچگونه گفتگو در باب عقد ائتلاف بشود حتی حضورش را در برابر خود یک قسم امانت بشمارد و عصب است بمجرد غایب شدن این نماینده از جلوی قطرش فوراً تعرض را شروع نماید.^۱ لیکن مطالب مزبور مقرون بصحت نیست چه قسمی که از فن پاشن در همان تاریخ روایت شده فرمانده روس بوی گفته بود چنانچه مجاهدین جنگل از سردارشن برداشته شوند و او مطمئن گردد که سربازانش سلامت از منطقه گیلان دور میشوند او حرفی ندارد و مایل بخونریزی نیست و در این باب تضمین نظامی میخواهد فن پاشن استمهال میکند که ظرف ۲۴ ساعت مراتب را به «میرزا» اعلام و ترتیب عملی باین کار بدهد و هنوز چیزی از مهلت ۲۴ ساعته نگذشته بود که بیجراخف باغوای فرمانده انگلیسی تعرض نظامی خود را در چهارم رمضان ۱۳۳۶ قمری آغاز مینماید.

در یادداشتهای ژنرال دسترویل که بعد از پایان مأموریتش در ایران و قفقاز نشر یافته مطالب غیر واقع دیگری نیز بچشم میخورد از جمله اینکه مینویسد «میرزا کوچک خان کلبه اتباع خارجه را که در گیلان اقامت داشته اند غارت نموده و اروپائیها را که در راه خود ملاقات مینمود بقصد کشتن میزد»^۲ سکنه گیلان را فقط بمناسبت اینکه در نواحی جنگل زندگی میکنند «جنگلی» میگویند^۳ من تا امروز در این عقیده باقی هستم که اگر مأمورین مخصوص میرزا کوچک خان و آژانسهای آلمان مداخله نکرده بودند و کمبته سرخ

۱ - صفحه ۲۳۲

۲ - صفحه ۲۲

۳ - صفحه ۴۱

انزلی را بر علیه ما وارد خصومت ننموده بودند ممکن بود جلب توجه کمینه را نموده و موافقت آنها را جهت منظور خود تحصیل کنیم - بیجراخف با کمک عسای خود منهورانه جلوی رئیس پست قراولان دشمن رفته سوال کرد اودر اینجا چه میکند و چرا زبردستان او اینطور متغیر و عصبانی هستند رئیس پست قراولان در جواب اظهار کرد ما ما مورد هستیم که این پست را تا آخرین قطره خون خودمان محافظت کنیم، بیجراخف بی اختیار عسای خود را بحرکت در آورده و پاسدای غیر طبیعی فریاد کرد و کم شوید و فوری از این جا دور شوید، حرکات سریع و فریاد غصباتک بیجراخف جلوی جنگلی ها را مرعوب کرد که بدون تأمل پشت بستگر خود نموده فرار اختیار کردند.^۱

عدم صحت این اظهارات بالیداه روشن است چه میرزا گذشته از اینکه هیچ اروپائی را کتک نمیزد هیچ ایرانی را نیز نمی آزد و در رعایت ادب و نزاکت نسبت به همه ضرب المثل بود به علاوه ممکنه گیلان کسی جنگلی، نمیکوید و این نسبت تنها بکسانی که در نهضت جنگل دست داشته اند ادامه میدهد کمینه سرخ انزلی بدون دارا بودن کمترین ارتباطی با جنگلی ها اکتفا به تحسین اقداماتشان میکرد و چون به نیت انگلیسی ها در عزیمت به قفقاز آگاه بود لذا از عزیزانشان جلوگیری نمود - فرمانده روسی به همانی ترفقه بود تا بتواند بکشته و بدون هیچگونه عایق و مانع جلوی سنگر جنگلی ها سبز شود و آن فرمایش های نژافی را ادا کند معلوم است که این اظهارات همچنین مطالبی غیر واقع دیگر، که در کتاب مزبور کم نیست بمنظور تحعطنه جنگلی ها و متهم ساختنشان به ترس و بردگی تحریر یافته است.

بهر حال بدو دو هواپیمای اکتشافی انگلیسی از قزوین به پرواز در آمد و پس از بازرسی مواسع دفاعی جنگلی ها بر زمین نشست و متعاقب آن توپخانه سنگین روسها نترس در آمد و هر گلوله اش بیهوشی اصابت میکرد جنگلی ها بتر با تلیک فتنه پاسخ میدادند در این هنگام دستجات سواره و پیاده نظام بودند و جنگهای تن به تن شروع گردیدند سنگر اول که بالای پل سابق منجیل (محل فعلی سد سفید رود) واقع و همانجا است که دسترویل به فحاشی بیجراخف به رئیس پست قراولان اشاره میکند و هیجده نفر بتر

دستگیر محمود خان زولیده از آن دفاع میکردند تا نثر آخر گشته شدند. سردسته این عده (زولیده) را که هنوز نمرده بود جهت مداوی بقرون بردند ولی او حاضر نشد که جراحانش بوسیله انگلیسها التیام پذیرد و میگفت سرگ را بمرهم گذاری دشمنان وطن ترجیح میدهد. سنگرهای دیگر نیز با شلیک بی انتظام توپخانه مهاجم و حملات پیاده و سواره نظام یکی بعد از دیگری فرو



محمود خان زولیده

میربخت و افرادش یا گشته، پیشه و یا سنگرها را تخلیه میکردند تقریباً بعد از چند ساعت زود خورده که بیشتر آنها درمدخل پل سابق منجیل روی داد احتمالاً محقق شده که دفاع بیهوده است زیرا هیچگونه تعادلی بین قوای طرفین از جهت

مهمات و اسلحه و ساز و برگهای جنگی وجود نداشت جنگلیها بجز تفنگ و دو مسلسل سنگین که یکی از آنها در اختیار **ابوالقاسم انوشه** و **محمدخان رشید نظام** بود سلاح دیگری در اختیار نداشتند و این مقدار سلاح برای دفع حملات ارتشی که مجهز به توپهای سنگین بوده کفایت نمیکرد نتیجه آنکه با دادن تلفات عقب نشستند و با این عقب نشینی که با بی نظمی صورت گرفت روسها و در پشت سر آنها انگلیسیها با فراغ بال بجانب رشت و انزلی سرازیر شدند.

مقتولین میدان جنگ که نمشان در سحرای متحیل مانده بود سبع روز بعد بوسیله اهالی دفن گردید و مردم گیلان شکت مزبور را بخیانیت دفن یابن، مستند کردند و دلپاشان این بود که وحب بوجب از حملات دشمن دفاع نکر دو برای عدم امکان پیشروی برقه آسای قواء مهاجم، از پیش، ایجاد موانع نمود لیکن این ایرادات ظاهر اساس نداشت چه جنگلیها نه جنگ منظم دیده و نه بان عادت کرده بودند و کیست که نداند حواب توپ با توپ است گذشته از این، وظیفه یک فرمانده لایق آن نیست که بافقد وسایل و امکانات فنی از طرفی، و سنگینی قدرت آتش حریف از طرف دیگر، نترات نحت فرماندهیش را بدون اجبار و الزام نظامی بگشتن دهد خاصه آنکه دستور عقب نشینی قن پاشن تا ه رودبار، بود اما جنگلیها که شلیک بر انقطاع توپخانه روس، مجال تفکر را از آنها سلب نموده از مقاومت در جلوی خط آتش دست کشیدند و بطوریکه بعدا خواهیم دید جنگهای پارتیرانی را ب جنگهای منظم ترجیح دادند اما چرا در راه عبور این ستون، ایجاد موانع نظامی نشده چنی پیش بینی لازم هم بعمل نیامد مسئله ایست که از صلاحیت ویژه فرماندهان نظامی است آنچه محقق است این است که از نترات جنگل در حدود یکسدمتن مقبول و در حدود پنجاه تن نیز اسیر شد تعدده بیشتری هم مجروح و ناپدید گردیدند. قواء مهاجم بعد از ورود بر رشت سرتکب کارهای نامنجان را فراوان شد که فرماندار دولتی رشت **سردار گل** قادر بجلو گیری آنها نگردید یعنی قدرتی بسرای حلو گیری نداشت انگلیسیها بمجرد ورود بانزلی اعضاء کمیته سرخ را دستگیر و بتزویین فرستادند. به اسراء در قزوین چه گذشت کسی از آن اطلاع ندارد خود ژنرال انگلیسی یا همراهان روسیش به قفقاز رفتو ژنرال **شامپانی** فرمانده دیگر انگلیسی را بهجانشینی خود در ایران باقی گذاشت.

براوین (نخستین سفیر کبیر شوروی بعد از انقلاب اکتبر) بیانیه‌ای متعاقب واقعه منجیل در طهران بیرون داد که در آن حملات زیر دیده میشد:

«فراقان تحت فرماندهی بیجراخف که در منجیل ورود بار جنگل جریان دارد و فدائیان استقلال ایران را بخاک و خون کشیده‌اند جزء قواء متفقین نبوده داوطلب وزر خرید جهانگیران انگلیسی‌اند.»

بیجراخف بعد از ورود بیاد کوبه چنین وانمود ساخت که با نیت بلشویکها موافق است و برای کثمان عقیده باطنین در عملیات بر علیه عثمانی‌ها شرکت نمود اما بعد متوجه شمال شد تا بفواء دنیگیمن (یکی از زئیرال‌های ضد انقلاب) ملحق شود و در همین اوان بود که حکومت و شاه‌ومیان، سقوط نمود و حکومت هیأت مدیره بحر خزر تحت علم و نفوذ انگلیسها بوجود آمد لیکن این قدرت دیری نپایید چه فشار عثمانی‌ها در حبه قفقاز آفند شدید شد که تا شهر «بادکوبه» پیش آمدند و آنرا تصرف نموده و انگلیسها را بسمت انزلی راندند و هیأت مدیره بحر خزر را برانداختند و حکومت مستقل آذربایجان قفقاز تشکیل دادند.

حکومت آذربایجان قفقاز بهمه نقاط جهان نماینده فرستاد و روابط دیپلوماسی برقرار کرد و مادام که بالشویکها به «بادکوبه» روی نیاوردند و آنجا را بغیر و غلبه متصرف نشده بودند باوضاع تسلط داشتند بادکوبه از جهت موقعیت جغرافیائی و از جهت اینکه سالیان دراز جزء قلمرو روسیه بود مخصوصاً از لحاظ منابع سرشار نفت برای بالشویکها اهمیت حیاتی داشت کما اینکه از طمع انگلیسها نیز بدور نمانده بود. بالشویکها پس از استقرار در بادکوبه و تصرف جاه‌های نفت از نظر حفاظت آنها از حملات بعدی روسیه، در صدق ساختن با دولت عثمانی برآمدند و در حدود دو میلیون منای طلا و سندیین کشتی اسلحه از راه دریای سیاه برای مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) فرستادند تا سربده در حبه از میر بایونانیا می جنگید و می توانست به حبه جنگ قفقاز حیاتی آمده باشد. قراردادی بسته شد که بموجب آن عثمانیها بادکوبه را تحلیه و به ساوراء قفقاز عقب متسه و دو شهر مهم خود قارص و اردهان را که در-تنگه از تک داده بودند پس گرفتند.

انگلیسها برای درهم شکستن انقلاب سرخ به دریا سالار کلچاک که در سبیری با بالشویکها میجنگید کمک فراوان میکردند و از طرفی برای

ژنرال سد انقلاب بودنیچ که در کرانه‌های بالتیک قواء مهمی در اختیار داشت و پلر و گراد، راهپدید مینمود پول و اسلحه میفرستادند. بالتوبکها قواء عددی فرمانده سد انقلاب را با حملات سریع و دامنه دار، بتخلیل برده شکستان دادند در نتیجه بودنیچ، به استوفنی گریخت و ارتش تحت فرماندهی کلچاک بطور قطع و برای همیشه شکست خورد و از با درآمد خود کلچاک با امر کمیته انقلاب در ایرکوتسک تیرباران شد. تنها فرماندهی که در ناحیه کوپان همچون خاری زیر پای بالتوبکها میخیلید دنیکیمن بود که از طرف انگلیسها کمکهای مهم دریافت مینمود و اهمیتش با اندازه‌ای بود که کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی چهارتن از زبده‌ترین افراد خود (استالین، وروشیلوف، اردژونیکیدزه - بودیونی) را بحیبه جنوب برای مقابله با افرستاد و اپنان ارتش دیکن را شکست دادند لیکن ژنرال ورائسکل، باقی ماندگان این ارتش شکست خورده را گرد آورد و از طرف اوکراین بکمک قواء منفقین فرستاد و آبی از نمرض و نجاوز آسوده نشست عاقبت بر اثر کشوده شدن راه کریمه بدست بالتوبکها ورائسکل نیز از پای درآمد و در اینتوقع بود که ارتش سرخ سوی ارمنستان و گرجستان و قفقاز سرازیر شدند و حکومت داشناک، ارمنستان، و منشویک ملی و گرجستان، و مساواتی و قفقاز، را سرنگون و حکومت جمهوری آذربایجان، را در ۲۰ آوریل ۱۹۱۸ رسماً اعلام نمودند.

نکته‌ایکه در باب انگیزه عزیمت انگلیسها به قفقاز و تقویت ژنرالهای ضد انقلابی در مطبوعات شوروی نشر یافته بشرح برآست:



مردای از جنگلی‌ها

و امپریالیست‌های آتانت* بیم داشتند که انعقاد صلح بین آلمان و روسیه ممکن است وضع جنگی آلمان را آسان و بهمان نسبت وضع ارتش‌های آتانت را در جبهه دشوار نماید و همچنین بیسناک بودند از اینکه برقراری صلح بین

۱ - Ordjonikidzé

۲ - متفقینی که با آلمان و اطرش و عثمانی، داخل جنگه بوده و تعداد آنها به ۲۷ دولت‌عیر-ید.

روسیه و آلمان ممکن است تمایل مسلح طلبی را در همه کشورها و جبهه‌ها تقویت نماید و در نتیجه بکار جنگه و کار امپریالیست‌ها صدمه برساند سرانجام می‌تربسبندند که وجود حکومت شوروی در سر زمین کشوری پهناور و پیشرفت داخلی وی که پس از سرنگون شدن حاکمیت بورژوازی در آنجا روی داده است برای کارگران و سربازان باختری که از جنگ طولانی فوق‌العاده خسته و ناراضی گردیده‌اند درس عبرت مؤثری شود نتیجتاً آنها مانند روس‌ها سر نیزه‌ها را پسوی حکام و ستم‌کاران خود برگردانند باین ملاحظات، اول اتانت تصمیم گرفت مداخلات جنگی را برسد روسیه آغاز نماید تا حکومت شوروی را براندازد و حاکمیت بورژوازی را دوباره برقرار و مسلح با آلمان را لغو و بجنگه سد آلمان و اطرش ادامه دهد ۱ .

امیر عشایر خلخالی (شاطرانلو) که نماینده مسلح جنگلی‌ها در رشت بود بمجرد وقوع جنگ منجیل، از رشت خارج شد و بخالخال رفت ولی نماینده غیرمسلح جنگلی‌ها عزت‌الله خان هدایت مدتها در رشت باقی ماند و لازم بشد که زمان حکومت انضراب و تسلط و حشت، هیچ امر ثابت و پایداری قابل اندیشه نبود و در ناسیه مردم رشت و انزلی روز بروز آتار تکرانی شدت می‌یافت. روزی نبود که در جاده عراق (خط بین منجیل و انزلی) جنگ‌های غیر منظم روی نهد و عده‌ای از طرفین بچاک علاك نیفتند. شهر رشت در اختیار انگلیسها بود لیکن از پل و جمارسراه آخرین حدغری رشت ببعدا جنگلی‌ها منصرف بودند. چندبار انگلیسها در صدد برآمدند بقوه توپ‌وزرم پوش، باین خط نفوذکنند اما بدون هیچگونه پیشرفت، محب کشدند مأمور دفاع خط پسیخان. رشت کاپیتان علی اکبر خان سیاه‌پوش، بود که سلطان داودخان فرمانده سوارنظام و افسران دیگری بنام کریم سلحشور و مهدیقلی خان باوی تشریک مساعی مبرکردند سلطان داودخان کسی بود که در شیراز از حبس قوام‌المک فرار کرده بجنکلی پیوسته بود اسکندر خان (امانی) مأمور حمله بانگلیسها در امام زاده هاشم و احسان الله خان مأمور دوشینه بازار «سنکر» بود. جنگل چون قدرت حمله و مقاومت منظم در خود نمیدید لذا سعی میکرد نگذارد انگلیسها باسانی از این خط عبورکنند. اغلب زد و خوردها در «سیاه‌رود» و «امامزاده‌هاشم» روی میداد زیرا سیاه‌رود بعلت وسعت دایره پیچ،

مبداء حمله مناسبی بشماره گرفت و اما خزانه هاشم نیز وضع دفاعی مساعدی داشت. اخبار مربوط به جنگ ، هم‌روزه ضمن صدور اعلامیه‌های طرفین ، با ستحضار مردم میرسید اما مردم به بدبختی و بیچارگی خود فکر میکردند و خطر فحطی بر خطر پریشانی و فقدان امنیت مزید شده بود. مقاطعه کاران و کنترات چی‌های پول پرست سرگرم جمع آوری خواربار و گذاشتن آنها در دسترس انگلیس‌ها و بیرون راندن از عتاق گرافشان بودند. برنج که قوت غالب مردم گیلان است نایاب شده و اگر نزد کسی بهم میرسید به بالاترین قیمت معامله میکردند. سایر اجناس بهمین تناسب قوس صمودی را ملی «ینمود هیچ خوردنی دندان گیر یافت نمیشد و اگر میشد تنها در دسترس طبقات ممتاز بود. آنچه از این جریانات



اسکندر خاندانی

میتد استنباط نمود این که فحطی و نایابی ارزاق ، عمداً ایجاد شده و بروز فحطی در سرزمین گیلان با وجود فراوانی نعمت ، عجیب است عمدها نصیقه مردم در امر خواربار ادامه داشت و سبب آنرا اقدام اولیاء نظامی انگلیس در احتکار مایحتاج مردم میدانستند. سیاست انگلیسها از احتکار خواربار ایجاد

فحطلی و از ایجاد فحطلی مصنوعی بزانودر آوردن مردم بود آنها با این عمل مزورانه شان میخواستند جنگلی ها را باعث و مسبب این فحطلی ها و ناراحتی ها معرفی کنند و اکتار عمومی را علیه شان برانگیزند و لذا اگر سنگان، آماده غارت انبارها شدند اما هر بار با ممانعت پلیس های دولتی مواجه گردیدند و توفیقشان در غارت انبارهای خوار بار بیش از یک بار تحقق نیافت و آن روزی بود که بکاروانسرای (گلشن) رشت ریخته انبارهای برنج را خالی کردند.

بتلافی تعرضات جنگلی ها بقواء انگلیسی که غالباً مقرون بمسوقیت بود ، روزانه ، دو هواپیمای انگلیسی از قزوین برمیکاشت و در آسمان رشت و نقاط جنگل ظاهر میشد و بسبب میریخت و هر جا چند نفر را مجتمع میدید باتش مسلسل می بست . نتیجه ی عملیات چند روزه هواپیماها که بیرحمانه صورت میگرفت عبارت بود از کشته شدن چند مجروح در بیمارستان کسا و گوراب زرمخ و افراد عادی بی گناه و اطفال معسومی که بحفظ خود توانائی نداشته اند همچنین تلف شدن تعدادی اسب و قاطر و گاو و گوساله که زبان بسته ها نمیدانسته اند چه چیز از آسمان برشان میبارد . تلفات مجاهدین از این بمباران های هوایی اندک بود . نیروی متمرکز انگلیسها در شهرها هر چند روز یکبار ، در پناه دوزخ پوش . در خط چهارم سرا بطرف عینک و احمد گوراب یورش میبرد و پس از شلیک و جنگهای کم دوام و از بین رفتن چند تن از طرفین بجای اولش بر میگشت . حادثه حیرت آوری که در تاریخ حملات هواپیماها روی داد روزی بود که میرزا کوچک با سران جنگل وارد کلاشم شده بود . همان روز هواپیماهای انگلیسی بدون توجه باین نقاط ، یگراست در آسمان کلاشم ظاهر شده عمارت مسکونی زعمای جنگل را زیر آتش بمب بمسلسل گرفت . آنروز بین مرگ و حیات فاصله زیادی وجود نداشت و تصادفی بودن این واقعه را کسی تصدیق نکرد زیرا بودند کسانی که از خارج و داخل بفتح دشمن جاسوسی میکردند و پیش از همه نام غ . اینجاق ، مترجم افسران انگلیسی برده میشد . نامبرده را بعداً در انزلی دستگیر و به جنگل اعزام و موجی از خشم و غضب در اطرافش برخاست و اسرار میشد که در محاکمه و مجازاتش درنگ نشود .

اما احسان الله خان با اجراء سیاست در باره اش مخالفت ورزید و رضا افشار رئیس مالیه گیلان نیز با احسان هم آوازشد و در نتیجه ، خشمها فرو نشست و محاکمه سرنگرفت . گفته میشد مخالفت احسان از نظر هم کیش بودن و انتساب

هر دو نفر بفرقه‌هایی سوخت گرفته‌است گویانکه هیچیک از دو نفر مزبور اعتقادات دینی نداشته‌اند لیکن اشتها خانوادگیشان باین فرقه، چیزی از تعصباتشان نمی‌کاست. وساطت رضا افشار نیز خواهج ناشایستان را در خدمت ادب‌آباد تأیید می‌نمود. جاسوس دستگیر شده بدین ترتیب، مرخص و به رشت میرود و قونول انگلیس رشت نامبرده را بپهران می‌فرستد و اکبر نام معروف به شیشه پر که او نیز بجرم جاسوسی دستگیر شده بود در کسما حاکمه و تیر باران می‌گردد.

شماره دوم	سال اول	صومرا اول
جاسوسی اداره کسما	<h1>جنگل نامه</h1> <p>۱۳۳۵</p>	تشریح ارتعاب اسب و کلاه
سرپرست: ابوعلی کمالی		ضمیمه: همراهِ ادب است
مخالفات و کلمات بی‌بند		مکاتیب و نوحه‌ها
بنوان بی‌باشد		و عنوان نیز در وقتش
و من: حکیم		تیر باران و رشت
و ادب: علی و روح		تیر باران
تک نفره قشای		تیر باران

این روزنامه فقط کسما، حقوق ایرانیان و امور افکار اسلامی است

مدیر مسئول: حسین کسائی

سر لوحه روزنامه جنگل

نشر یعنی حاوی افکار و عملیات جنگلی‌ها که گفته‌ای
روزنامه جنگل یک بار در کسما طبع و انتشار مییافت جنگل نام داشت.
 این روزنامه که بخط علی حبیبی و مساعی وی بوجود
 آمده بود مطابق کلیشه‌ای که در بالا ملاحظه می‌شود زیر نظر غلامحسین نویدی
 کسائی اداره می‌شد و از شماره دوم پیمده حسین کسائی مجاهد معروف دوران
 مشروطیت، مدیریتش را به عهده گرفت. در سر لوحه روزنامه، این جملات خوانده
 می‌شد (نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان). حسین کسائی تا شماره

۱۴ رسماً مدیر روزنامه بود ولی از شماره ۹ پیوسته عملاً کناره گیری نمود و اداره اش مجدداً به تنوبدی و مدیر سابق و واگذار گشت در شماره اول این روزنامه، تسریع جریان انتخابات مربوط به دوره چهارم تقنینیه و گشایش مجلس شورای ملی از شاه تقاضا کردید. در شماره دیگر فوت علی قلی خان بختیاری (سردار اسد) اعلام و اظهار تأسف شد و مردم گیلان توصیه کردید که مجالس ختم و فاتحه تشکیل دهند و بزرگه داشت عتوقی قیام نمایند. در شماره دیگر اشعاری چاپ شد که سراینده اش «دانش» و احوال «پرو» همان حسام الاسلام معروف باشد که «دانش» تخاص میکرده و در دوره اول تقنینیه نماینده رشت بوده است.

ای جان و تنم فدای جنگل	جان ناره شد از ندای جنگل
اسلام و وطن بصوت دلکش	پر کرده چه خوش فضای جنگل
سر دفتر بوستان غیرت	شد ساحت دلگشای جنگل
غیرت همه بچه شیر را بد	از تربیت هوای جنگل
شیران نرنند خفته اینک	در پای درخت های جنگل
آسایش و امن سایه افکنند	از فر پر عمای جنگل
ای خسته ظلم و جور، بوخیر	عدل است همه بنای جنگل
جز لفظ نبود آنچه گفتند	معنی طلب از عدای جنگل
خوشتر ز نوای بریط و ساز	آواز فشنگ های جنگل
جنگل جو بحمله فخر بخشد	فریاد است مرا تنای جنگل
دانش همه نصر و فتح بیند	در پرچم اعتلای جنگل

در شماره ۶ (شوال ۱۳۳۵) سواد تلگراف حبث اتحاد اسلام بنحسب وزیر وقت (مسنوفی) درج شده که تقاضا کرده اند فرماندار و رؤساء ادارات دارائی و دادگستری عرجه زودتر بگیلان اعرام شوند.

در یکی دیگر از شماره ها از اینکه دولت ایران «بر اوین» مقبر اتحاد جماهیر شوروی را برسمیت نشناخته اعتراض شده و می نویسند چنانچه عدم قوام و استقرار رژیم بلشویکی در روسیه مانع این شناسائی است پس برسمیت شناختن سفراء حکومتی که دیگر وجود خارجی ندارند و دولت هایشان در جنگ معدوم شده اند مانند رومانی و بلژیک به چه ملاحظه است.

در شماره ۱۱ (سال اول) اشعاری بزبان محلی (گیلکی) چاپ شده که چون نموداری از مراحل مختلفه زراعت و برنج، و نحوه ارتباط و ارتباط ماه

با درعاپای سابق است قسمتی از آنها را در اینجا می آوریم:

- آی گیلهمردان و بریرید بلبل بی نشته دارسر
 ۱ وقت رعیشی بامو جنلان بشویدی کارسر
 بجا کجا بخوددیمی مناسقه سرا بجه
 ۲ غرامنا ندایمی مایه بامو می بارسر
 باغه رمش ندرایمی پایه چموش ندرایمی
 ۳ خانهی سر خرابابو فاکون و هم تلارسر
 کاشتن و پیش کاول زدن مرز بچارا واکودن
 ۴ قوت کرگدن خایه خوک پائی بچارسر
 نداشت کودن جهمشکله و بچین دوباره سخت تر
 ۵ قرپان بشم بیگاریا قهوه خانه بازار سر
 آمه بچار جور بیو ارباب غرامت فاگیره
 ۶ قرضیه و اوسه کونده هرسانه پاکار سر

۱ - اشعار مزبور استعمالی از گفته های اترقدالدین حسینی مدیر روزنامه نسیم شمال است که دروقعه مشروطیت تحت عنوان « شاه بمشروطه رضا میشود و نمیشود » اشعار گیلکی و فارسی را با هم مخلوط و بنحو جالبی سرانگیده است و اما معنی اشعار ، ای زارعی گیلانی از خواب برحیوید که بلبل برالای دلالت نشسته و زمان فعالیت فرا رسیده و بچه ها سرکارتش روخته اند .

۲ - تمامی برنج و ابریشم را که بطور مناسقه و مریاضه بوادرا گذارنده بود لاعلاج خوردیم و مال الاجاره ما را ببرداحتیاجیم و اکنون مایه گذاری سردار فروض شده .

۳ - نه باغمان محصور است و نه کفشی بیا داریم - سقف خانه مان خراب شده ، تالار و دامنه هم فرو ریخته است .

۴ - تخم زدن باکار و صاف کردن مزرعه و باز کردن مرزهای کشت و جلوگیری از حمله خوکها فوت کرگدن لازم دارد .

۵ - نشانیدن نهال برنج در مزرعه کار مشکلی است و در آوردن حلقه های مرزه اطراف آن برای بار دوم از آن مشکلتر ، چانه بقدهای بیکاری و نشستن در قهوه خانه بازار که هیچ زحمت و مشقتی ندارد .

۶ - مزرعه مان ناگشت مانده در حالی که ارباب از مامال الاجاره میگیرند و هر ساعت برای وصول مطالبات بسراخ پا کارده میفرستند .

- مشروطه تا بکار بامو آهه ارباب برار بامو
- ۱ آهه نمک درار بامو خاک باجور برار سر
- آزادی در میان بامو کنار بشو مستاجری
- ۲ کسی تنانه زورکودن بگور بشو سردار سر
- اوی بلاپچ ایچی گویم نو می کیا کسی نکو
- ۳ لابلش کروج بکن امشب داریم فرار سر
- امشب خردس خوانا و بریز تاریکبه شبا بیشیم
- ۱ بیدار نم بوسته کدخدا ایسایمی کنار سر
- فله جبده بزن بنه تخم حوا بریم و شیم
- ۲ رخت بقیچه صفرا فادن حصیرانم تی بار سر
- هر چه بگفتم سر بر سر ما بامو آخر بر
- ۱ شاعریک قنبرک گوشه نشین زار سر

در شماره ۱۳ قیام جنگلیها بشرح زیر توضیح شده است :

وقیام جنگلیها برای تقویت دولت و حفظ مملکت است. جنگلی وقتی اسلحه را از خود دور میکنند که عظمین شود افراد ایرانی از تظاول متمندان خارجی

۱ - از زمانی که مملکت مشروطه شده است ارباب خود را برادرمان میخوانند و نمک عنوان تازه ای بخود گرفته است ای خاک بر سر یک چنین برادری صوری ،

۲ - مستاجر شدن بر افتاده و آزادی بدین آمده است کسی نمیتواند بید دیگری زور بگوید سر سردارها بگور رفته است .

۳ - ای زن پت چیز بنو میکوبم مبادا بکس دیگر بگوئی بالمش خواب را بشکل کروج در آرزو رفتن فرارمان فرار سپیده است

۴ - در تاریکی شب هنگامی که خردسها بانگ بر میآورند و هنوز کدخدا بیدار نشده خواهیم رفت تا او ملتفت شود ما به «کنار سر» رسیده ایم

۵ - پوستهای برنج را در محفظه های پونالی آویزان کر لیکن شلک و کرا را با خود خواهیم برد بقیچه لباس را به « صفر » بده و حصیرها را روی بار بگذار .

۶ - همه اینهایی که گفته شد بمرم آمده است بر شاعر گوشه نشینی که نام وی قنبر است .

و همکاران داخلی حائز اعمیت و واحد رفاهیت گردیده است. آمال قومی جنگلی ها و ویرام واقعی آنها افتتاح مجلس شورای ملی است حکام میانی مشر و طبیعت در احتی ملت و محو ظلم و استبداد. قلم ریشه های خسانت و عصوبیت وطن از تهر عرض دشمنان است.



مشهدی عشق جومغانی

در شماره پانزدهم ، اتمام جنگلیها با اینکه با دولت عثمانی متحدند و با پول آلمان و ترک قیام نموده رد شده است.

در شمار؛ دیگر اشعار دهخدا مربوط به دوران مشروطیت بمناسبتی چاپ شده است که چون در مجموعه آثار دهخدا که اخیراً بطبع رسیده است دیده نشده، عیناً در اینجا منعکس میشود.

مشتی اسمال بعلی کار و بار ازار شده
 تو بگیری پاطوق ما بچه بازار شده
 هر کسی واسه خود یکه میان دار شده
 علی زهتاب در این ملک پاطوقدار شده
 وکیل مجلسی ما جخت آقا سردار شده

مشتی اسمال نمیدونی چه کشیدیم بحق
 جفنده واسیه مشروطه دوپدیم بحق
 باهامون پیتهرد و پاک میدیم بحق
 به جوان پر و پا فرس ندیدیم بحق
 همه از پیر و جوان ورمال و وردار شده

مشتی اسمال بان حفت سیلات قسمه
 لوطی حق و حساب دون بخدا خیلی کبه
 هر کسی راکه تو بحرش بیروی اهل نمه
 مار باینها بزنه و لاهه بر مار مته
 سراسر راسته ما معصن اطوار شده

بعد از این بر سر ماها چه بلاها برسه
 چه بلاها که از این خلق بیاها برسه
 بگوش ما و تو فردا چه سداها برسه
 کار این ملک از اینجا بکجاها برسه
 نفی نهادا بیا اوستای معمار شده

هیچکسی واسه ی ما یک پاپاسی کار نکرد
 به از آن خوش غیرتا ذره ای کردار نکرد

چه حیانت‌ها که او را بی‌رگه‌بین دار نکرد
تا سوار خر خود شد خرش بار نکرد
باز بگو مشروطه از ما چرا بیزار شده

در شماره ۱۸ باعضاء هیئت اتحاد اسلام تلگرافی بشاه محاربه و در آن باحاطه شدن سلطنت از طرف جمعی حائین اشاره شده بعدا خلوت حق شکنا نه انگلیسا در جنوب اعتراس و موجودیت خود را بمظلور حفظ اسلام واستقلال کشور و استحکام مشروطیت اعلام داشته اند .
در شماره بیست و نهم روزنامه ستاره ایران منطبقه طهران که در شماره ۸۱ خود نوشته بود و حنگلیها کیقتند وجه میخواهند و هویشان چیست و چرا دولت آنها را و ادار بتسلیم نمیکند پاسخ داده و قیام حنگلیها را توجیه نموده است وزیر عنوان ما **حقوق دفاع داریم** بشروع بودن مقاومت در برابر مرتجعین را توضیح و بدسایس قوام السلطنه که محرك نویسنده مقاله ستاره است حمل شده است .



میرزا حسین‌خان کسمائی مدیر روزنامه جنگل

در یکی دیگر از شماره‌ها با تیشر **دلان اجنبی** بخوانند سردم کیلاندا از فریب عمال بیگانه بر حذر میدارند نظاهرأ منای تحریر این مقاله آن بود که مردی از اهالی رحمت‌آباد در تاریخ ۱۹ رمضان ۳۶ خیر دیدم

که عمده‌ای از سربازان انگلیسی را در نقطه‌ای دیده است و حاضر است که آن نقطه را همین الساعه بمجاهدین نشان دهد وقتی پنجاه تن مجاهد همراه راهنما عازم محل می‌بود می‌شوند خود را از سه طرف در محاصره می‌بینند و در می‌یابند که موضوع خبر مرد رحمت آبادی دامن بوده که برای شکارشان گسترده شده است اما چاره‌ای جز مقاومت و دفاع نمی‌بینند تا اینکه بزحمت خود را از مرکز بیرون می‌کنند در حالیکه شش تن آنها کشته شده و عده بیشتری جراحتهای سخت برداشته بودند که بعداً بتلافی این خدعه، آن مرد راهنما را که مأمور اغفالشان بود تیر باران میکنند.

سومین یکی از شماره‌های دیگر تحت عنوان **ایرانیان موقع فداکاری** است و باید استنلال و بی‌طرفیمان محفوظ بماند بانگلیسی‌ها که خویشان را سمسر صدور بی‌بیهوشی‌های ملی ایران و ایرانیان معرفی نموده پاسخ داده مداخلاتشان را در امور مملکتی تشویق و تشاد می‌دهند چگونه بعضی رجال مؤثر کشور را با پول می‌فریبند و با اعزاز بزرگوار اهل وطن خواه و سنجایی و کشتار مردم قارس و اعدام دو سپید حلیل از طرف انگلیسیها در شوشتر و آتش زدن امام زاده هاشم در گیلان و کشتن زبان و اطفال بی‌گناه میبرند آیا ارتکاب چنین فجایع نامش حمایت از ایرانی است؟

در شماره دیگر بعنوان **باید همت کنید مردم صالح کشور را بقداکاری** تشویق و با گفتار **دفاع واجب** است ضرورت حفظ شرف و سیادت وطن را یاد آورده است انگلیسها در باب احتکار خواربار بر ملا میکنند و یک نمونه قساوت و قسایبتن را که عبارت از فرو کردن جویی (میخ مانند) بشکم یک تن از مجاهدین و دوختنش بسطح زمین بود در معرض افکار عامه میگذارند.

روزنامه جنگل پیش از دو سال دوام نکرد. در سال اول ۳۶ شماره و در سال دوم فقط چهار شماره منتشر شد و با برخورد بدوران فترت تعطیل گشت در تلگرافی که مآذن زمان تعطیل با اهداء ملاحظه و محتبیدین درجه اول و قاضی طبقات سرشناس رشت چلهبران بخایره و در یکی از شماره‌ها انعکاس گردید از روش رسول **عشریه** که اتحاد اسلام آن را معمول داشته قدردانی شده است و دریافت عشریه را بهترین نوع اخذ مالیات نامیده و کمینه اتحاد

۱- انگلیسی‌ها برای آنکه از جنگلی‌ها زهر چشم بگیرند یکی از مجاهدین

جنگل (محمود و خان کرد) را با این شکنجه قرون وسطایی شهید ساخته بودند

اسلام را جمعیتی وطن پرست و هوا خواه استقلال مملکت و مردمی خدمتگذار معرفی نموده اند .

در شوال ۱۳۳۶ قمری جنگلی ما تصمیم میگیرند بر پشت
 حمله برده پادگان انگلیسی شهر را که در حاده
 چهار سرا - پهبان مزاحمتان بوده خلع صلاح نموده
 و نایود کنند حمله میبایست مطابق نقشه از جنوب و
 جنوب غربی شهر از دو ناحیه خمیخ و ساغری سازان آغاز شود فرماندهی
 قسمت خمیخ با سلطان داودخان و فرماندهی قسمت شهر با میرزا کوحک خان بود

ماجرای يك
 شبیخون



نظامی نوری مدبر روز نامه جنگل

با اسکندرخان (امانی) و احسانان جان (دوستدار) مأموریت تصرف قنصلخانه
 انگلیس که در ناف شهر و در حوار کلبسای سیر میدان واقع است داده شد. عده
 تحت فرماندهی داودخان پیش از برقراری ارتباط بین دو ستون ، با فریاد

الله محمد باعلی شروع بنظر نمود و سر باز خانه انگلیسها را که در جوار
 راه دارخانه قدیم مقابل قنولگری فعلی شوروی قرار داشت بیادشلیک گرفت.
 دشمن از بیهوشی که ناگهان برخاست و از شلیک پیاپی تنگ که هر لحظه نزدیکتر
 میشد وحشزده از خواب پریده آماده دفاع شد. جنگ شدت آغاز و یکی دوروز
 بطول انجامید و چند تن از افراد هندی (از طایفه هانت و گورگاس) و انگلیسی
 و مجاهد کشته شدند تلفات مجاهدین بیش از مدافعین بود زیرا جبهه جنگ،
 وضع مشخصی نداشت و عده‌ای از مجاهدین بشور دشمن، بکدیگر را از پای
 در آورده و تلفات هر دو طرف در اطراف یخچال‌های **ولی پزرگوار** که در
 نقاط بالنسبه مرتفع قرار داشت بیش از هر جای دیگر بود. مجاهدین و سر بازان
 هندی در این نقاط خانه بخانه و کوجه بکوجه می‌جنگیدند. از کشته‌شدگان
 جنگل که شهرتی داشته‌اند یکی **محمد علی خان آزاد** و دیگری **مهدی**
قلی خان و سومی **محمود خان** نام داشت **محمد راد** نیز در سیر میدان،
 دور از منطقه جنگ، شهید شد نامبرده آموزگار دبستان احمدیه بود و دبستان
 احمدیه زیر نظر میرزا حسین خان روحی **لیک روان** اداره میشد او در یکی از
 اطاق‌های فوقانی دبستان (محل اداره فرهنگ، که اخیراً بوسیله شهرداری
 خراب شده) سکونت داشت و همیشه سر بازان هندی را می‌بیند که بدیوار
 تخته‌ای دبستان نزدیک شده و مصمماند آنها بشکنند بسرعت خود را بآنها
 میرساند تا درب حیاط را باز و آنها را بدرون دبستان راهنمایی نماید که
 نتیجتاً از شکستن دیوار و تخریب صرف نظر کنند لیکن سر بازان هندی بعوی
 امان نمیدهند و بمجرد نزدیک شدن وی، شکم آموزگار نکون بخت را با سر نیزه
 میدرند و منظره فجیع و دلخراشی بوجود می‌آورند فرمانده انگلیسی مأمور
 حفظ سر بازخانه نایب سرهنگ **هاتیسوس** دارای دو ماشین زره پوش و دو ارابه
 توپ و چند مسلسل و تعداد کافی سرباز بود بعداً چهل ماشین سرباز کمکی،
 از فزودین برایش رسیده و دوفرند هواپیما را که در فزودین آشیانه داشت باید
 باین جمع افزود. جنگلی‌ها بر اثر فعالیت مسلسل‌ها و زره پوش‌ها نوام با حملات
 هوایی نتوانستند کاری از پیش ببرند و مجبور به عقب نشینی شدند انگلیسها بعد
 از عقب نشینی جنگلیها، تصمیم گرفتند شهر رشت را آتش بزنند و قاجمه ترون
 را نسبت بشهر رم تحدید کنند اما بر اثر مداخله مردم، بدو خانه اکتفا کردند

یکی خانه عزت الله خان هدایت (نماینده جنگلیها در رشت) و دومی خانه حاجی احمد کسمائی که بسزیه میدان منتهی می گردید خانه اول بنامیه خانه های قرب جوار. ظرف مدت کمی طعمه حریق شد و تبدیل بجا کستر گردید لیکن هنگام اقدام یا نش زدن خانه دوم، مسایع و مجاورین دور و نزدیک، بسداد آمدند و با آهنگ تضرع آمیخته با اعتراض، انگلیسها را از مبادرت باین اقدام منصرف کردند مهرداد حاجی احمد کسمائی خراب و ویران گردید.

انگلیس ها بعد از این واقعه بیازرسی خانعها پرداخته هر جا بوجود مجاهدی در خانه ای بدگمان میشدند بی محابا داخل شده و افرادش را بگلوله می بستند کسانی که در معرض این جنایت واقع شده گذشته از محمد راد ابراهیم دو انگر و علی اکبر نظامی و ابراهیم طهرانی و شیخ حسن (خادم مسجد بادی اله) را بایند نام برد. انگلیس ها خانه اسعد الحکماء و تکیه مستوفی و آقا بالا مطبوعه و سینمای خورشید و قسمتی از مهمانخانه متروبل و اداره آمار قلعی و چند خانه دیگر را بتلافی عمل جنگلی ها خراب و غارت می کنند. در مدارس خانعها، يك زره پوش از پیش و يك بوجوه سر باز هندی از دنبال، همراه افسر انگلیسیان در حرکت بودند و در ب جاهها را کوبیده مطالبه مجاهد میکردند. حاجی شیخ حسین لاکانی روحانی معروف را بانعام اینکه مجاهدی را پناه داده است توقیف نموده سر باز خانه میبرند بازرسی مزبور چندین روز طول کشید و تا حصول اطمینان کامل از تخلیه شدن شهر.

این تعرضات و مراحمتهها ادامه داشت انگلیسها ادارات دولتی را قبضه کرده شهرداری و دادگستری را منحل نمودند از نکات جالب توجه اینکه امیر اسعد تنکابنی فرزند سپهسالار در بوجوه این جریانات بهوس تسخیر لاهیجان افتاد سردار اقتدار برادر دیگرش قبلا بدستور پدر (که آنوقت نخست وزیر بود) بقصد هجوم بجنگل نیروئی گرد آورده و نارشت عم آمد بمهدا سلاحتی را در نمرس بجنگل ندید و به تنکابن برگشت. داستان اقامت چند روزه اش در رشت و پذیرائی گرمی که از طرف امجد السلطنه برادر عیالش نسبت بوی معمول گردید و پولهای کلانی که رئیس دارائی رشت (معین همایون) بدستور دولت در اختیارش گذاشت بنامیه خوش گذرانی های او در آج بیته همچنین عتک ناموس و عملیات نااحتجاری که نمرات مسلحش در رشت مرتکب شدند بوسیله استولبرك رئیس شهر بانی وقت به مرکز گزارش شد و پرستیژی

پهدرا در دستگاه دولت و سفارت روس ، تا حد زیادی پائین آورد . این بار نوبت پامیر اسعد رسید که در مقام حیران مافات بر آید و آبروی ریخته‌ی پهدرا و برادر را بحوی باز آورد و لذا با استفاده از سرگرمی جنگلیها در زدو خورد با قواء انگلیس ، موقع را مناسب تشخیص داد و فرزندش **محمد تاج بخش** (اکرم الملك) را همراه **ضرمغام لشکر** و ساز و برگ که فراوان بشحیر لاهیجان فرستاد . دکتر حجت که این زمان هنوز در لاهیجان اقامت داشت از حوادثی که در رشت وقوع می‌یافت کمی نگران بود و تصمیم امیر اسعد در این



ضمام علی لاهیجان

روایف اول از راست به چپ:

- | | |
|-----------------------|---------------------------|
| ۵ - دکتر حجت | ۱ - علی دهلوی |
| ۶ - احسان‌الله خان | ۲ - امیر الله خان البروسی |
| ۷ - سید حسن خان بجاهد | ۳ - علی اکبر خان آبدرشکی |
| ۸ - جبار | ۴ - میر القاسم خواجوی |

موقع باریک ، کمی پیشگرا نی و نارا حشیش افروود چون بیروی جیروک و ضامی لاهیجان پشت سرش ایستاده و مهبای اجراء فرمائش بودند بدون اینکه خود را

بیاورد باصلاح اندیشی مشاور عاقلش (علی طالع) تصمیم گرفت ابتدا نمایندگان را برده امیر اسعد نفرستد و او را با یک سلسله مذاکرات دوستانه از این خیال منحرف کند. ضمناً موکند وفاداریش را که در قومن یاد کرده بود بخاطرش بیاورد لیکن امیر اسعد پیش از سنجیدن نیروی طرفین و بعوض آنکه نتیجه عمل بایختنش را که در مقام شروع بوده است قبلاً ارزیابی نماید نمایندگان اعزامی دکتر را بازداشت کرد و عملیات خصمانه اش را آغاز نمود دکتر لاعلاج در مقام مقابله بر آمد و در جنگی که بین دو طرف در مجال رودسر روی داد ضرغام لشکر بشکل رسید و تفنگچی های مهاجمش ستواری شدند و بدین طریق نقشه تسخیر لاهیجان خنثی ماند.

تنگناها از ادامه فشار جنگل نتیجه نگرفتند و با آنها ثابت شد که تمام درم لجوج تر از خود، سر و کار دارند و بر این خط عبورشان از قزوین تا انزلی علی الدوام در معرض تهدید بود از این رو صلاحشان را در صلح و سازش می بینند جنگلیها هر گاه با حملات خود کاری از پیش نبرده و مردم شهر را محظورات بیشتری دچار ساخته و از همه مهمتر آنکه قحط و غلای قیافه گریزش را بطبقات ناتوان نشان میداد بی عمل نبودند تحولی پیش آید و جنگ موقتا متارکه گردد تا آنها بتوانند باوضاع و سازمانشان سر و صورتی دهند لذا بوساطت میو ژول سمپ Jules Sempe فوئسول فرانسه مقیم رشت عتاد که جنگ را را پذیرفته و راستی شدند که نمایندگان طرفین در باب شرایط متارکه مذاکره کنند در ۲۳ مرداد ۱۳۹۷ مطابق اوت ۱۹۱۸ کابل ماتپوس فرمانده قشون انگلیس همراه همترهایر نماینده سیاسی در صقه سر (سه کیلومتری رشت) با نمایندگان جنگل (رضا افشار و دکتر ابوالقاسم فرید) ملاقات و بعد از مباحثه و مذاکره، با مواد هشت گانه زیر موافقت حاصل شد و با تنظیم صورت مجلسی با امضاء نمایندگان طرفین، اجراء کامل قرار داد را متعهد شدند.

۱ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می شوند قواء صلح در راه قزوین - انزلی که معروف بر راه عراق است و نزدیکي های آن نگاه ندارند توضیح آنکه هر گاه قواء صلح دیگری سواى نظامیان انگلیس یا نظامیان دولت ایران عازم گیلان از راه عراق باشند یا قوه اسلحه حق ممانعت خواهند داشت.

۲ - نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می شوند صاحب منصبان خارجی را اخراج



بناد بودشهادت ژولیده

مراسمی از طرفی جنگل برآمدن شد که در آن، افراد ژولیده و چند تن از افسران آلمان و افریقایی هر یک یک سرباز را

نموده اردولت‌هائی که با انگلستان در حال جنگند صاحب‌منصب استخدام نمایند.

۳ - نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می‌شوند که تهیه خوار یا رلازم را برای نیروی موجود انگلیس در گیلان بنمایند و نمایندگان نظامی انگلیس متقبل می‌شوند که افراد مسلح یا غیر مسلح برای جمع‌آوری آذوقه صفحات گیلان اعزام ندارند .

۴ - نمایندگان اتحاد اسلام متقبل می‌شوند اسراء دولت انگلیس را که عبارت از کاپیتان نوئل و ایوتنان موریس و کلنل شامانف و کاپیتان استریک و مصمام‌الکتاب میباشد رد کرده اسراء کمیته اتحاد اسلام را در هر نقطه باشد تحویل بگیرند .

۵ - نمایندگان نظامی انگلیس متعهد می‌شوند در امور داخلی ایران مداخله ننمایند مگر در صورتی که با ایرانیها با دشمنان انگلیس مساعدت کرده بضر انگلیس اقدام کنند .

۶ - نمایندگان فئودال انگلیس قول میدهند هیچ‌وجه در مقاصد کمیته اتحاد اسلام مداخله مگر در صورتی که با دشمنان انگلیس نباشد ضدیت ننمایند .

۷ - از اهالی دعوت می‌شود که برای حفظ خود ، حاکمی بطور عوقت انتخاب کنند تا حکومت ایران نماینده‌اش را بفرستد .

۸ - نمایندگان طرفین متعهد می‌شوند که قواء مسلح آنها هیچ‌وجه داخل شهر نگرند .

امضاء نمایندگان انگلیس : کلنل ماتیوس و مسر ما بر - امضاء نمایندگان جنگل : دکتر ابوالقاسم فرید و رسا افشار .

بطوری که ملاحظه می‌شود بیت‌التصدیه این معاهده ، عدم مداخله انگلیس در امور داخلی ایران است گرچه این مسئله را بعدم مساعدت ایرانیان به دشمنان نشان معلق کرده و تقریباً حایثی برای خود باقی گذاشته اند معیناً معیوم همین ماده را حجتان سند زنده‌ای که بمداخله آنان در امور داخلی ایران دلالت دارد شمرد .

ممکن است برای خواننده این سطور ، شبهه‌ای روی دهد که به چه دلیل و با کدام عتلق ، يك عده‌ای که خود را میهن پرست و انقلابی معرفی نموده حاضر شده‌اند تهیه خوار یا ر برای يك نیروی بیگانه تعهد کنند ؟ - برای پاسخ دادن

باین سؤال باید وضع موجود آن زمان را تحت مطالعه در آورد انگلیسها
 راساً و بوسیلهٔ یادی طماع خود که مناسفانه در کشور ما کم نیستند من غیر مستقیم
 برنجهای موجوده گیلان و آنچرا که بنام «خواربار» بحساب میآمد بدون



شیخ علی شنه‌ر

ضرورتی خرید و احتکار میکردند - مقاومه کاران ایرانی و عناصر سودپرست
 که هدفی جز تأمین منافع شخصی ندارند به اجراء نقشه انگلیسها کمک
 میکردند ، عناصری هم که همیشه بدنبال « بازار آشفته » می گردند مواد اولیه

مایحتاج عامه را از دسترستان خارج نیمی را بانگلیها فروخته و نیمی را هم برای خود باقی می گذاشتند تا مگر از ارزش هر يك ربال جنس و تومان ها استفاده ببرند .

این عمل یازرگانان این الوقت ، مورد تأیید انگلیسها و مطابق دستور و تمایلات خودشان بود و لاجه کسی است نداند که هر بلای آسمانی به کیلان نازل شود برای قحط و غلامه، محلی نیست و یا فراوانی نعمت ، امکان آنکه کسی از گرسنگی بمیرد وجود ندارد . انگلیسها با ایجاد قحطی مصنوعی میخواستند افکار عامه را علیه جنگلیها بشورانند و بمرادم وانمود کنند که وجود جنگلیها است که باعث بروز این قحطی شده است در حالیکه انبارهای یازرگانان ، مملو از گونیهای برنج و روغن و حبوبات بود بنابراین لازم می آمد که عمال انگلیس در خرید آزادانه خواربار تا اندازه ای محدود شوند و بدین جهت بود که تهیه خواربار مورد نیاز نیروی انگلیس وسیله جنگلیها در عاهده گنجائیده شده تا کنترل کافی در عوادغذائی عامه محفوظ و برقرار بماند. افسران آلمانی و اطریشی و عثمانی بعد از تنظیم یافتن این قرار داد ناچار بشرك جنگل شده هر يك بسوی سر نوشتشان رهسپار گردیدند و اسراء طرفین مبادله کردند .



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل هشتم

www.tabarestan.info
تبرستان

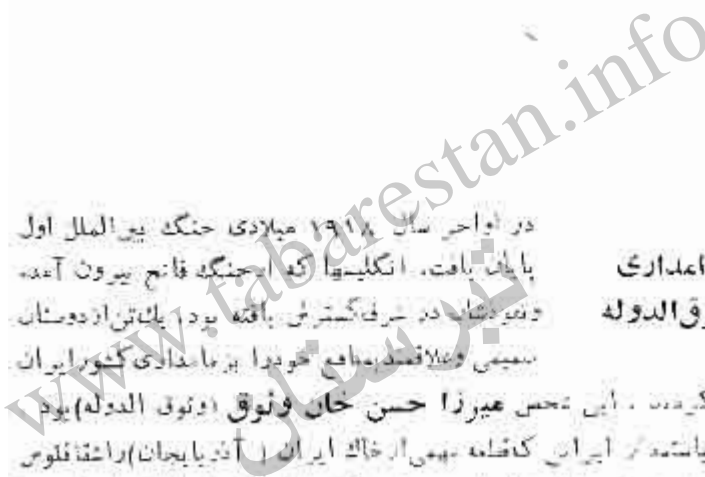
دوران تحول

www.tabarestan.info
تبرستان

يك چند استادى خود شاد شدم
حون آب بر آمدم و بر باد شدم
خيام

يك چند شكودكى با استاد شديم
پايان سخن شو كه ما را چه رسيد

در اواخر سال ۱۹۱۰ ميلادى جنگ بزرگ الملل اول
پايش بافت. انگليسا كه جنگه قانج بيرون آمده
و نيزه شاپ در سرفا گسترش يافته بود يك تن از دوستان
سياسى و علاقه مند به دفاع خود را بزرگمردانى کشور ايران
تحصيل کردند. اين شخص ميرزا حسن خان ونوق اتوق الدوله بود
رجل سياستد در ايران كه قطعه بهى از خاك ايران (آذربايجان) راشقه فلوس
مي ناميد از نخستين ايام زمامدارى با اين فكر افتاد كه راه متافع ادبائش را
از وجود جنگنها پاك كند و بكار ديگر صداقت و سسيشش را به دلى نعمت
خويش بنمونه ظهور رساند. بدو حاجى آقا شيرازى را كه از شخصيت هاى
روحانى و مردمى آزاد بخوام بود بچنگل گسيل داشت تا با سران مؤثر جنگل كه
بمقام روحانيت احترام داشته اند مذاكره نمايد و آنان را بدبانت و تقواى سياسى
رئيس دولت عظمى سارده و بخلع صلاح دعوت و متقاعد كند. حاجى آقا
شيرازى اخبار داشت قول قطعى بدعهده كه فرمانروائى كيلان بمدارد زين گذاشتن
اسلحه و تسليم شدن بيقوا دولت بى راى شخص ميرزا مسلم خواهد بود و باوى
در نهايت احترام رفتار مى شود. اما ميرزا نوع ديگرى فكر ميكرد. او معتقد



بود که وثوق الدوله هر چند مردی آزموده و میرز در سیاست است اما فردی
مرجع و مطیع بلا اراده سیاست بینگانه است و تسلیم شدن بچنین حکومتی
دور از فردانگی و آزادگی است. سپهدار اعظم رشتی (فتح الله اکبر) که
در کابینه وثوق الدوله پست وزارت کشور را بعهده داشت از هیچ فرستی در
خصوص ما جنگلیها در بعب سیورزید و از يك نامه ای که بمفاحر الدوله نوشته
ظارش نسبت به جنگلیها بدست می آید .

بناریخ ۱۱ / ۱ / ۱۳۳۵ بعدالعنوان

« این شرح را بطور خصوصی عرض میکنم البته از وضع کنونی و »
« پیشرفتهای قابل تقدیر قشونهای دولت امپراطوری در قشونهای »
« ایران و تحلیله و فزار نمودن قشونهای عثمانی و تصرف امدان و »
« سایر شهرهای اشغال شده عثمانی ها از یکطرف و از طرف دیگر »
« پیشرفت قشون انگلیس در بین النهرین و سقوط کوت المار و »
« عزیزیه و تدبیر بندها که احتمال قوی میرود تا این هفته بتصرف »
« انگلیس در آید شنیده اید یا این تفاسیل پیش از آمدن های خوب »
« حقیقتاً اسباب هست که از شرادات و غارتگری یکسخت جنگلیها »
« در گیلان جلوگیری و موحیات قلع و قمع آنها فراهم نیاید و نتایج »
« است ما حدیثی که می شنوم میگوید بکم قوسول دولت بجهت در این »
« موضوع دارند چرا این کار باید اینقدر طول بکشد در این موقع »
« اگر سیصد الی چهارصد نفر از قشون دولت امپراطوری را بتوانند »
« بهمر اطالیتهها بفرستند یعنی دارم تا کمال سرعت باین کار خاتمه »
« داده خواهند شد. بخصوص اگر امیر مقتدر را هم امپراطور مسئول »
« قرار دهد. عقیده من حوقق را شاید از دست داد و همین امر اسله »
« را بنظر جناب قسول برسانید که زودتر اقداماتی بفرمایند و »
« از نتیجه مرا مطلع سازید والا اگر از طرف خلخال و آسنفحات »
« بجوایند اقدام گسبند خط عظیمی است زیرا آنها اطلاع از »
« جنگلیهای گیلان ندارند بهتر سم مار اسباب پیشرفت جنگلیها »
« فراهم شود چنانچه در وقعه مفاحر الملک مرحوم موفق شدند. »

« در هر حال با جناب قونسول مذاکره فرموده و محتمل است تا »
 « این هفته جناب ژنرال باراتف هم مراجعت کنند بطور یقین ایشان »
 « هم شریک عقاید من خواهند بود » .

وزیر داخله فتح الله اکبر

نامه مزبور بدون آنکه تفسیر شود نیت نویسنده اش را آشکار و خواننده
 ارحمته را متوجه طرز تفکر اولیاء امور زمان میسازد. حکومتی که رئیس
 وثوق الدوله دوزیر کشورش سپهسالار است می بیند چگونه از يك فرد نظامی
 بیگانه که خاک و وطنش لگد کوب سربازان او است با احترام نام میبرد و با چه
 لحن محترمانه ای متوقع سر کوب شدن يك مشت ایرانی وطن پرست بدست خارجیان
 است . وثوق الدوله پس از استحضار از نتیجه مذاکرات حاجی آقا شیرازی
 تصمیم با اقدام خصمانه گرفت. سید محمد میرجندی (تدین) داوطلب شدادفتر
 حزب دموکرات ، جنگلیها را وادار تسلیم کند و سلاحی که برای نیل بموقعیت
 بهمراه داشت منطبق و بیان قوی بود و بشرحی که در سابق دیده ایم توفیقی در
 این باره نصیبش نکردید . وثوق الدوله بعد از این ماجرا سردار معظم
 خراسانی را برای حکومت گیلان در نظر گرفت. رشاد افشار رئیس مالیه
 گیلان بشیلتت های سیاسی کمابیش ادامه میداد و دسائش بجائی رسیده بود
 که « میرزا » و « حاجی احمد » را که بهم پیوستگیشان همان « جوزا » بود
 بطرز بی سابقه ای ازهم جدا نمود بجدی که طرفین برای مقابله با یکدیگر بسف
 آذامی برخاستند و این موقعی بود که به وثوق الدوله فرصت داد نیروی کافی
 بفرم سر کوبی جنگلیها بمنطقه گیلان بفرستد .

انگلیسها وقتی ملاحظه میکنند که نقشه ای طرح شده شان بدست نخست
 وزیر ایرانی الاصل در مقام عمل و اجرا است نامه ای بجنکل فرستاده متقاضی
 ملاقات میکنند و روز هشتم حمل ۱۲۹۸ را برای این ملاقات تعیین مینمایند.
 ناگفته نماند که در دوره مشار که جنگ بین جنگلیها و افسران انگلیسی ، گاهی
 ملاقاتهایی صورت می گرفته است . جنکل پاسخ میدهد که ملاقات میرزا
 بروز تعیین شده مقدور نیست و بروز نهم حمل یعنی یکروز بعد موقوف شود. این
 بار انگلیسها نامه ای بسمیه « اتمام حجت » بجنکل ارسال و تأکید مینمایند
 که میرزا با همراهانش تسلیم شود و چنین استدلال میکنند که دولت انگلیس با
 دارا بودن « مشارکت » در اصلاح ادارات کشور ایران نمیتواند پای بند

احترام قرار دادش با جنگل باشد و ما عین نام معای متبادله را که بخط خوانا نوشته شده در این جا می آوریم .

۶ حمل ۱۲۹۹

27/3/19

کیمه جنایان مستطابان دوست مکرم مشفق مهربان آقای میرزا

کوچک خان آقای حاجی احمد دام اقبالهم

احتراماً تصدیق میدهد دیروز تلگرافی از مقام محترم نظامی فزویین حاوی رسیدن اطلاع میدهند که نمایندگان محترم نظامی با تفاق نماینده دولت علیه ایران برای روز شنبه ۸ حمل قبل از ظهر در عمارت سفه سر دو ساعت ظهر مانده میبایست و جنایان عالی در عمارت مربوط بایستد نفر از لیدر های جماعت خودشان در ساعت مذکور تشریف می آورند که جنایان عالی را ملاقات کرده اظهارات دولت فحیمه انگلیس را متقاه ابلاغ نمایند .

و ضمناً خاطر جنایان عالی را مستحضر داشته که همراه نمایندگان محترم در نظر برای احترام آقایان نمایندگان میباشد و جنایان عالی ممکن است که با خودتان بالیدرهای جماعت نازده نفر داشته باشید . چنانچه متوقع است که حرکت آقایان نمایندگان راه قرای های مأمور مریدل چهار سرا اطلاع بدهید که مسافرت نمایند . امرامات لایفه و فائزه را تقدیم و تجدید روابط استحکام دوستی را بنمایند .

الیدرید قونسل انگلیس

از لحن عبارات نامه چین مفهوم می شد که همراهان نمایندگان کانی که ناشان ذکر شده صلح اند . اهرام افراد صلح برای چه وسلاحتشان از چه نوع است و بچه دلیل باید همراه نمایندگان مزبورده نفر . اما لیدر های جماعت از صدر تا ذیل ده نفر باشند . آیا هنگام ملاقات بهمین عددا کتفا میشود و یا تعداد بیشتری اضافه می گردد . ساریدگان مورد اشاره آیا اسلام و موهر اند و یا حقیقت دارند مسئله را مشکل باک عمادله چند مجهولی مطرح میساخت و قدر شیفن آنکه از ماحرانی حیرت مبداد که در شرف وقوع یاقفی است .

یاسخی بدین شرح از طرف جنگل تنظیم و ارسال گردید :

تلفونگرام شماره ۸۷

جناب مستطاب اجل آقای قونسل دولت فحیمه انگلیس

چون وقت بی نهایت سبق بود لذا ممکن نشد بمرض عربیه در جواب

گه خان سلطان دست خورشید بر آن برادر گویا قاصح آمد

اجرا تصدیق شد و در این تاریخ محکم نظر در آن مابین صلح کردند و بنابر محکم نظر

باشان بنابر دست محمد برین آید و بنده در عصر خود از نظر در صورت صلح کردند و بنابر

آنکه در خان عالی در صورت وجود همه تفرقه بود و بر حالت خودشان در آن وقت مقرر

نه جان عالی در حالت که بجا است و در محله تعمیر دارند و اصلاح نماید

و قضا علی جان عالی در قضا محضه داشته که در آن بنابر آن محمد در بنابر آن که آن بنابر

عاشقانه و خان عالی گفت است که با خود مان با بدو و رعایت نماید و تفرقه داشته صلح قاصح

نه وقت آن بنابر آن در آن وقت که در آن صلح کردند و بنابر آن که آن بنابر آن

صورتی در آن در آن وقت که در آن صلح کردند و بنابر آن که آن بنابر آن



دستور
E. M. ...
at the ...
Recd ...
27/3/19

مرقومه صادره ۶ حمل مبادرت ورزد و از طریق ادب خارج بود که جواب قوری عرض نشود و اینک دسپله تلفونگرام جسات میبوزد .

در خصوص حضور در محضر جناب عالی و آقایان نمایندگان که مرقوم داشته‌اید بواسطه پیش آمدی ، شرفیایی فردا از طرف میرزا مقدور نیست و خواهنی دارند اگر ممکن باشد بروز بهم حمل چهار ساعت بعد از ظهر در عمارت پسیخان ملاقات بعمل آید . با تقدیم احترام ،

البته مندرجات نامه مزبور اقدامی را که زمینش قبلاً طرح ربری شده و میبایست در موعد مقرر آغاز شود بهم میزد و لذا با ارسال نامه دوم بضمیمه اتمام حجت مبادرت ورزیدند .

شب ۸ حمل ۱۲۹۸

28/3/19

جناب جلالتمآب مشفق مکرم آقای میرزا کوچک خان دام آقباله تلفونگرام جنابان عالی نمره ۸۷ که در جواب مراسله قونسولگری دولت فحیمه انگلیس مورخه ششم حمل امان نظر شد . چون مأموریت این جانب و نماینده دولت علیه ایران کمال اهمیت را حائز است و وقت همی نهایت ضیق و امکان پذیر برای روز یکشنبه پس فردا برای چهار بعد از ظهر نیست لایحه‌ای که مندرجات آن بایستی بهجناب عالی ابلاغ گردد و مقصود از ملاقات هم برای همین جهت بود علیهذا لایحه مذکور را لغأ بتوسط حکومت جلیله ارسال و از مندرجات آن مستحضر خواهید گردید . احترامات فائقه را تجدید می نماید .

ویکتر هم در رئیس اداره سیاسی

درماه اوت ۱۹۱۸ دروقتی که دشمنان ما شمانی ما بدون جهت خاک ایران را محل تاخت و تاز خود قرار میدادند کار گزاران نظامی انگلیس که بیلاحظه منافع ایران و خودشان مشغول حفظ خاک گیلان از این تاخت و تاز بودند با شما که میرزا کوچک خان میباشید و نمایندگان هیئت اتحاد اسلام برای موافقت فیما بین خودتان و قشون ما برای جلوگیری از خصم قرار داد منعقد نمودند . مقصود از این قرارداد جلوریکه در فوق ذکر شد حفظ ایران از تاخت و تاز بود نه حفظ رعایای باغی ایران از پادشاه و دولت آنها فرار داد مزبور را چندی با صداقت مراعات نموده ولی بالاخره کراراً مدلول آنرا نقض نمود و باید و بدین

شماره ۱۲۹۸

۲۵/۳/۱۹

جناب سردار شکر علی خان صاحب

ممنون گرام جناب عالی که در جواب ایستادگی و شجاعت خود در روز ۲۶
 اعلان نمودید و جمع بیگانهان این جانب را از دست مبارک خود رها کردید
 و وقت ما را نجات نمودید همان بیگانهان را در گذشته نیز فرار دادید و شجاعت خود را
 در این نبردها نشان دادید که ما را شگفتی زد و ما را از این نبردها نجات داد
 در این نبردها ما را نجات داد و ما را از این نبردها نجات داد

احترامات بسیار از طرف من و همکاران

Sardar Ishaq Khan
 Captain
 29th March
 1967.

جهت کارگزاران انگلیس حال خانمه آنرا اعلام میدارند .

• ثانیاً بر کارگزاران دولت انگلیس مشهود است که قصد شما نسبت بدولت خودتان مشغول و برخلاف صداقت است . اگر چه نمایندگان ما کار را بشما تأکید نموده و نصیحت داده اند که بادولت کنار بیایید و شروط پیشنهاد شده بنظر ما عادلانه بوده و بشما هم اطلاع داده شده معینا چنین صلاح دیده اید که بنصایح دوستانه ما اعتنا ننمائید و بسلك شما نسبت بدولت خودتان اثری نبخشید . است . بنابراین محض اینکه راه عدوی و سوء تفاهمی نبوده باشد چنین مناسب میدانیم که توضیح صادقانه واضحی از وضع کار بدعیم .

چون تسلط دولت انگلیس نسبت بمملکت شما کاملاً دوستانه و مساعد میباشد ملتفت خواهید بود که برای کارگزاران دولت انگلیس غیر ممکن است که بار عا پای ایران که عدم اطاعت و وطنیان باز آنها نسبت بدولت پادشاه مشاهده میشود حفظ دوستی خود را بنمایند . دولت انگلیس در کوشش برای اصلاح ادارات ایران و اعاده نظم با دولت مشارالیها مشارکت دارد بنابراین اگر شما در مسلک حالیه خودتان اسرار و رزید نه فقط دوستی کارگزاران انگلیس را از دست خواهید داد بلکه باید منتظر باشید که آنها برای ترتیب امور گیلان با دولت ایران همراهی نمایند . ولی نظر بر واقع دوستی که سابقاً فیما بین بوده است چنین مناسب میدانیم که بکدفعه دیگر بشما نصیحت مشفقانه نمائیم و تأکید کنیم که با دولت ایران کنار نیایید و بدون تعویق از در اطاعت در آئید . اگر شما که میر را کوچک خان میباشید بطور مساوات این اندرز را قبول نمائید میتواند بمساعی جمیله ما مطمئن باشید که نگذاریم بشما صدمه وارد آید و بشما و همراهان شما از روی توجه رفتار شود . در صورتیکه نتوانید خود را و ادار باطاعت دولت خودتان نمائید پس اگر وطن خواه با دیانت هستید از ایران خارج شوید تا وقت تغییر کند در آنسورتما حاضر هستیم در بین النهرین بشما پناه داده و باشما آبرو مندانه رفتار کنیم و در آنجا عیناً از مشاهده ترقیاتی که در تحت دلال مشفقانه دولت انگلیس حاصل شده است استفاده نمائید .

امید و اتق حاصل است که بملاحظه مصالح خودتان و نظر بقوائد قانون و نظم . یکی از این دو فقره را قبول نمائید . اگر بمکس بد بخانه از اندر دوستانه ما تعاقب نمائید آنوقت اگر وضع ما نسبت بشما تغییر لون نماید نباید ما را مورد اتهام آن قرار دهید لازم است جواب این مکتوب را کتباً در طرف پنج

روز که آخر روز پنجشنبه ۱۳ حمل مطابق با دوم رجب است بدهید و اگر در ظرف آن مدت جواب نرسد همچو خواهم دانست که نصیحت ماقبول نشده است.

از طرف کابینتان و یکمهم رئیس اداره سیاسی

یادآوری این نکته بموقع است که تنظیم قرارداد جنگل و انگلیسها بجلاف آنچه در لایحه گفته شده است بمنظور جلوگیری از تاخت و تاز عثمانیها نبوده است. چه اگر عثمانیها خصم انگلستان بشمار میآمدند دوست جنگلیها محسوب میشدند. فرضاً که رعایت اصول همجواری و حقوق هم کیشی دخیل نمی بود و نجلی علائق دوستی را بین دولت مسلمان بر نمی انگیزت باز برای ابرار خصوصت و عناد و روی بیجا موجبی وجود نداشت. چه در مقام بیطرفی ایران هر دو مناسبا با «بیکانه» بوده و از این حیث فرقی باهم نداشته اند. علاوه جنگلیهای پیش از قرارداد همان جنگلیهای بعد از قرارداد بوده تفاوتی در مابینشان پیدا نشده پس شکی نبود که انگلیسها قبلاً یا با عیان دولت ایران (با اصطلاح خود) معاهده بسته بودند و حاشای فعلیشان نوعی تحامل عارف و خبر از يك موضوع تاریخی میداد که در شرف تکوین و وقوع یافتن است. موضوع تازه همان تنظیم یافتن قرارداد ۱۹۱۹ بود که بعدها به سند فروش ایران، موسوم گردید.

در لایحه گفته شده است که دولت انگلیس در کوشش خود برای اصلاحات ادارات با دولت ایران « مشارکت » دارد پس اگر دولتی وجود داشت که انگلیسها آنها را تحریمه بودند نیازی بمشارکت يك دولت بیکانه در داخل يك کشور مستقل دیگر آنها بمداخلات مسلحانه پیش نمی آمد. بنا بر این مستدرجات بیانیه مزبور صرفاً بهانه ای برای تجدید حمله بجنگل و آغاز عملیات مقدماتی اجراء قرارداد بود و نمید این گفتار اعلامیه ایست که قبل از فرارسیدن پاپان ضرب الاجل یعنی ۱۳ حمل از طرف هواپیماهای انگلیسی در شهر فروریخته شد. بتاریخ ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۳۷ مطابق ۱۱ فروردین ۱۳۹۷

بعموم کارکنان و لیدرهای هیئت اتحاد اسلام اخطار و ابلاغ میشود

چون دعامداران دولت فحیمه انگلیس همیشه طالب استقرار امنیت و استحکام قوانین مملکت ایران و مایل بترقی و تعالی آن میباشند لذا تصمیم نموده اند که در تصفیه امور گیلان با دولت معزیهها کمک و همراهی نمایند. اینک بوسیله این اعلامیه بعموم لیدرها و دعامداران هیئت اتحاد اسلام پیشنهاد میشود که باید قبل از غروب پنجشنبه دوم رجب مطابق ۱۳ برج حمل، قونولگری

دولت فخریه را از تسلیم خود بدولت ایران واعلیحضرت شاهنشاهمطلع سازند. قواء فخریه انگلیس ودولت ایران در حمایت وصیانت لیدرهائی که قبل از تاریخ فوق تسلیم شوند اهتمام نموده و با ایشان با کمال اعتدال واحترام رفتار خواهند نمود. بخاطر داشته باشید که اگر لیدرهای شما از روی جهالت و نادانی از تسلیم خود باعلیحضرت همایونی ودولت علیه ایران امتناع ورزند بهمین ترتیب که این کلمات اخطار به بر سر شما فرود می آیند ممکن است که بسبب و گلوله نیز بر سر شما ریخته شود.

ای اهالی گیلان تکالیف خود را نسبت بدولت و پادشاه خود بنظر آورده نگذارید لیدرهای خودتان شمارا دچار فَلَاکت نمایند .

از طرف اداره سیاسی انگلیس در گیلان

جملات دستحکام قوانین مملکت ایران ، و تمایل زمامداران دولت فخریه انگلیس شرقی و شمالی مملکت ، و تصمیم بکنک نمودن بدولت حمزوی الهیاء و اطلاع از تسلیم شدن لیدر های جماعت بنونسو لکری فخریه ، از نکات جالب دقت این اعلامیه است .

از خصایص شرقیها یکی این است که به تلقینات بیگانه زود فریفته می شوند و بمجرد اندک پیشرفت در منظورهای حاجی احمد کسمایی ملی و یا شخصی ، باد غرور و نخوت بقلب و دماغشان نفوذ می کند و بدون توجه بهدف اصلی ، راه دوئیست وفاق و انصاف می پویند و بدین وسیله قدرت اجتماع را تقسیم و سیاست دیرین بیگانگان را خواه از روی سوء نیت و خواه بغیر آن ، بر اثر جهالت و خود خواهی ها تقویت می نمایند .

مخالفت های بی مورد حاجی احمد کسمایی با میرزا کوچک که مآلا بشرح هر دو نفر تمام شد یکی از مصادیق برجسته این طرز تفکر است . اشباه و نظایرش را حتی در دوران اخیر میتوان مثال زد که در بحبوحه فعالیت های سیاسی و پیشرفتهائی که تسبب بعضی از اجتماعات متشکل گردیده بود لیدرهای مؤثر جماعت هر یک ساز حد اگاه های نواخته و از هم آهنگی منحرف شده راه مخصوص بخود را طی کردند و عاقبت چنانچه دیدیم نتیجه خود خواهی های استحقاقی و غرور جاهلانه و نخوت های جاه طلبانه شان را دریافت نمودند . این بدان معنی است که در منز ایرانی خصوصاً و در میان بعضی از شرقی ها نوعاً یک سلسله افکار

حالت طبقات نسبی در محکمات الهامی از راه ابرار که کلمات را بیان می

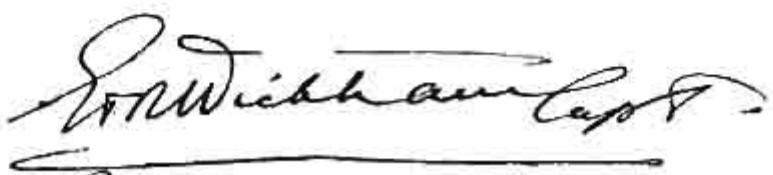
در ۱۹۱۸ در دفتر دانش (۱۹۱۸) بر روی جبهه ملک ازین راه مندرج است تا خود
فرمان می‌دهد که کار کارکنان طبقاتی که به واسطه منابع ازین بخشیدن نیز حفظ حاکمیت ازین جهت
بوده باشد و نیز از کارکنان چنانچه در زمینه کار نیست اما که اسباب برابر نفیست اینها چنان در وقت
برابر هرگز از هم فرود داده نمی‌شود.

مقصود از این فرود دادن بطوریکه در وقت ازین حفظ ازین جهت و نیز بر روی خطی ازین
از پادشاه و دولت آن فرود داد برود را چنانچه با صداقت مراعات نموده و نیز با خود کرده و نیز
از انقضای هم در و جمع هر کار کارکنان طبقاتی شایسته از این اعلام می‌دهند.

نایب را که ازین جهت طبقاتی مشهور است که قصد شایسته بدست چنان ششم در بعضی صداقت است و اگر
نایب کسان را کرده باشند که هم در وقت ازین که با دولت کنی برین و شروط پیشنهاد شده و نیز با عادلانه
و نیز با در طبع داده شده و معهود اینها که صلاح دیدند که به صلاح دولت است و در وقت نیز در جنگ است
نیت بدست چنان ازین بخشیده است بنا بر این مضمون که راه و معنی دگره تا هم بر نوبه هم باشد
چنین نایب میدانم در دفع صلوات و هم در دفع کار به هم —
چون نقطه است طبقاتی نیست بلکه شایسته که در حکمت است و بعد از این وقت و بعد از این کار

هت لیکس غیر ممکن است که بار بار از این در عدم اطمینان و تحقیر از این نسبت بدست بیاید
 مث چه می شود خطا خطای خود را باینکه هت لیکس در کوشش بار اصلیات بود است این ۱۱
 نظر به هت شاد است که در این باره اگر کسی در شکسته نگاه همواره در زند نه فقط
 لاگو است لیکس را از دست جویدد بلکه باید مظهر باشد که این بار بر تپ و کور کردن
 هت این بار این باید در نظر برد بطوریکه باقی چنین است چنین نام بدین در کوشش
 دیگر نسبت به هت نام دیکه کنیم در هت این نسبت را بیاید و بدین ترمین از در هت
 در ایند اگر کسی در ایند که مکتب بیاید بطوریکه هت ایند از در ز را بقیه نام بر آید بیای
 جمله با مکتب بیاید و کوشش بیاید در در ایند و بیاید و بیاید اما آن از در کوشش در رفتار شود
 صورتی نتواند خود را در در با طاعت هت هت بیاید پس اگر در طریقه با دیانت همیشه از
 در ایند فایز شود تا وقت تفسیر کند در این صورت ، هت بیاید در این الزم بیاید دلاوه بی
 شد در در مدانه رفتار کنیم در ایند می تواند در هت هت در هت در دلالت شفقانه
 هت لیکس هر شهادت است استفاده بیاید

ایند دانی هر شهادت در در نظر نگاه و نظر بفرموده قاون و نظم در ایند هر چه را
 اگر لیکس بیاید از در در هت نام از هت اگر وضع بیاید بیاید بیاید نام بیاید بار
 در در اتهام این قرار دهید لازم است جواب دین مکتب ماکتب در طرف پنجم که آخر در هت
 ۱۳ صده سلطان با هم در جواب است بر هت دیگر در طرف این هت جواب زنده همچو اولیم است
 که بیاید ، بیاید (در طرف کاپتان و یکیم بیاید بیاید)



Rest,
 29th March
 1919

ناسواب و غیر متناسب با دنیای امروز رسوخ یافته که مولود تربیت استعماری و نداشتن رشد اجتماعی است و بهمین جهت است که گلهٔ هیچ پیغمبری را تا آخرین ساعات روز نمیچراغند .

وضع داخلی جنگل در زمان وصول اتمام حجت ۴۸ ساعته انکلیسها چندین رضایت بخش نبود، زیرا روابط میرزا و حاجی احمد به تیرگی گرایده و شکاف اختلافات همه روزه عمیقتر می شد . مجاهدین چریک کسما (طرقه دار حاجی احمد) از میرزا بد می گفتند که چرا مثلاً در گوراب درمغ اقدام به تأسیسات نظامی نموده و یکسما توحی ندارد و چرا افراد غیر محلی را بکارها مسلط ساخته خودیها را فراموش کرده است و این قرینه است بر اینکه مضمم است دست مجاهدین قدیمی را از کارها کوتاه کند . دستجات نظامی نیز بنویه خود ابراد می گرفتند که چرا حاجی احمد و اعوانش تابع نظم و دیسپلین نمی شوند و مایلند در شرایط عهد بوق باقی مسانند در حالتیکه دینار و پتوسه و تکامل است و جنگل هم باید خواه ناخواه از جیب تاریخ و ناموس تکامل پیروی کند. کار به آنجا رسید که حاجی احمد کسمائی باغواهی حاجی بحر - العلوم رفیع (که از طرف فداران حدی و وثوق الدوله بود) برادرش شیخ محمود کسمائی را برای ملاقات و وثوق الدوله و تسلیم شدن بدولت و اخذ تأمین نامه پلهران فرستاد . نامبرده پس از ورود بمکرکز چند نامه به نخست وزیر نوشت و آمادگی برادرش را بتسلیم بدولت با همه اعوان و بستگانش اعلام داشت. رئیس دولت که خود منتظر جنج روزی بود و مسرت درونش را از این واقعه نمی توانست مخفی کند بدخواست مرزبور پاسخ مثبت فوری داد یعنی تقریباً همان نتیجه رسید که طرح اجرایش قبلاً ریخته شده بود. سیدی قوی بافسون سباد بدام افتاده حالا یکی میخواست وثوق الدوله را راضی کند که لطف کرده و بسپدشکار نیردازد و باعطاء تأمین به حاجی احمد و خلیع سلاح قواء تحت فرمانش موافقت نماید. جواب نامه نخست وزیر بنمایند: حاجی احمد متضمن شرایطی بود که برای تسلیم بدولت پیشنهاد شده و همه شرایط مرزبور مورد موافقت قرار گرفته و ما نامه مرزبور را که وسیلهٔ تعیین الملك قریب و سر تیپ باز نشنه فعلی و یکی از بازیگران آن دوره ، سواد مصدق شده است بتقرر خوانندگان ارجعند میرسانیم :

نمبر ۲۸۵۸

سواد دستخط حضرت ریاستوزراء دام غله

جناب مستطاب آقای آقا شیخ محمود کسمائی سلمه الله تعالی

دو فقره نوشتجات جناب عالی که حاوی عدم مخالفت آقای حاجی احمد و بستگان و همراهان ایشان از امروز ببدء یاد دولت حاضر بودن بشمول پیشنهاست های دولت بشرط تأمین جان و مال بشوسط حضرت آقای سپهدار اعظم ملاحظه شد نظر باینکه هیئت دولت همیشه مایل باصلاح این کار بوده اند حتی الامکان خیال داشته اند که بوسایل مناسبی باین کار خاتمه بدهند. در این بوقوع نیز اظهارات جنابعالی را محل توجه قرار داده بموجب این حکم به آقای حاجی احمد و برادران و بستگان و همراهان او تأمین جانی و مالی میدهند مشروط بقبول و رعایت شرایط ذیل :

اولاً- از این تاریخ ببدء برخلاف صلاح و مصالح دولت و اهالی گیلان بهیچوجه اقدام نکنند .
ثانیاً- پس از رسیدن قواء دولت بان جنود همه قسم مساعدت را در قلع و قمع اشرار و مخالفین بروز بدهند .
ثالثاً- بعد از ورود اردوی دولتی نفوس و کساء و آن سفحات تمام اسلحه خودشان را تحویل فرمانده کل قواء دولتی بدهند .

رابعاً- مطیع کلبه اوامر دولتی بوده و همه نوع برای خدمت گذاری دولت حاضر باشند .

«و توثق الدوله»
این نامه حاکی از تضعیفی است که حاجی احمد از مدتها پیش برای تساهل شدن بدولت گرفته . چه ، تاریخ نامه انگلیسها بجنکل و تاریخ نامه رئیس دولت به آقا شیخ محمود کسمائی با هم مقارن است و نشان میدهد که حاجی احمد در اثر اغواء افراد و مقاماتی تمیخواست با یار دیرینش بنحوی کنار بیاید و هم آهنگیش را یا نامبرده در آینده دنبال کند و انگلیسها وقتی بوجود اختلاف در داخل جنکل پی بردند درصدد وارد کردن آخرین ضربت برآمدند. این بود که برای توجیه حملات مسلحانه جدیدشان بصور بیانیة بشرحی که قبلاً توضیح شد مبادرت ورزیدند .

از تسلیم شدن حاجی احمد کسمائی بدولت انتظامات تخلیه قومنات جنکل بهم ریخت افرادی که نمیدانستند بااوضاع جدید چگونه باید مقابله کرد راه شهر را در پیش گرفته

با انتظار حوادث نشستند. میرزا و نیروی نظامی متمرکز در گوراب ذرمخ، همچنین مجاهدین غیر کسمائی در موقعیت بدی دچار و تقریباً خود را بحال محاصره دیدند. چه قزاقان ایرانی بفرماندهی ایوب خان میر پنج از راه رشت و ماسوله و شفت بحر کتدر آمده و هواپیماهای انگلیسی حملاتشان را آغاز کرده بودند. جنگلیها تصمیم گرفتند فوئونات را تخلیه و به لاهیجان هجرت نموده بقواء دکتر حشمت پیبوندند تا هر اقدامی که لازم است بکمک فکری یکدیگر انجام



شیخ عبدالناب عرب

دهند. این تصمیم فوراً بموقع اجراء در آمد و همزمان با اجراء آن تلفاتی نیز بجنگلیها وارد شد، چه هنگام عبور از آب سفید رود که آنزمان هنوز پلی رویش

بسته نشده بود میبایست در جلگه گیسیم با يك نوع قایق که نام آن **گامی** است از رودخانه بگذرند و احوال انفال و چهار پایان را بسا همین وسیله عبور دهند در حالیکه تعداد گامی‌ها زیاد نبود به علاوه کارشناسان این عمل که واقف به نحوه عبور از رودخانه‌اند معدود بوده اند. مجاهدین وقتی بساین نقطه میرسند در آسمان باز، دچار حمله هواپیماهای انگلیسی می‌شوند که با بمب بسویشان آتش میریزند و بارگبار مسلسل آنها را درو می‌کند مجاهدین نیز بناچار شلیک می‌کردند ولی صدمه‌ای به هواپیما نمیرسید نتیجه آنکه عده ای مجاهد و تعدادی چهارپا در این عملیات تلف شدند و سرانجام اردوی مهاجر به لاهیجان وارد شد.

میرزا بعد از ورود به لاهیجان درنگ در اصلاح ندید زیرا قواء بیست‌هزار نفره دولت در تمقیبش بود و اجبار داشت یا آنها بچنگد در حالیکه قصدش جنگیدن با قواء دولت نبود و حتی المقدور از این کار برهیز داشت لاجرم با دکتر حشمت و سایر سران جنگل از لاهیجان بیرون رفت و بدامنه‌های جنبال لنگرود و رودسر و رانکوه و تنکابن متوجه گشت لیکن جسته و گریخته بین آنها و نیروی مهاجم جنگ در می‌گرفت که مهمترین آنها **جنگ‌های جواهر دشت - کاکوه - جوارده - گاوبین و قلعه گردن** بود که در این چند نقطه عده معتنا بهی از جنگجویان طرفین بچاک هلاک افتادند.

دکتر حشمت از این سفر دور و دراز که پایانی نداشت **تسلیم دکتر حشمت** خسته شد و بر اثر تأمینی که پشت کلام‌الله نوشته و برایش فرستادند بسر نوشتن نزدیک شد و با ۲۷۰ نفر از هم‌راهانش که در میان آنها شیخ عبدالسلام عرب نیز دیده میشد تسلیم گردید. شیخ عبدالسلام کسی بود که از روزهای نخست بنیاد جنگلی‌ها پاسخ مثبت داد و در جنگ‌ها همیشه همراه بود هنگام ورود اسرا به رودسر یکی از دوستان شیخ عبدالسلام (دکتر محمدخان) خود را باو رسانید و بوی تکلیف کرد که حاضر است او و دکتر حشمت را از اسارت خلاص کند و فرارشان دهد اما دکتر حشمت قبول نکرد^۱.

میرزا همینکه خبر تسلیم شدن دکتر را شنید بی اختیار گفت **هاناه** و

۱ - شخص مربوطه از مردان بانقوی و در ایام روحانیه بود در لاهیجان ایت داشت و از انحراف کامل اهالی برخوردار بود و بعد از یکصدسال عمر در خرداد ۱۲۴ درگذشت.

انالبه راجعون، وباداه این آیه او را از دست رفته بحساب آورد درحقیقت نیز همین طور بود زیرا دکتر بعد از ورود بلاهیجان سرخلاف آنچه تصور میکرد مورد اهانت قرار گرفت و متین‌الملک قریب سبلی بگوشش سواخت و انواع ناسرا تشار وی و پاراشی شد و عاقبت چنانچه خواهیم دید اعدام گردید. میرزا پیش از نخلبه فومنات نمایندگانی بیادکوبه فرسناد و آزادی خواهان قفقازیه را در ارسال اسلحه پیاری طلبید اسماعیل خان جنگلی خواهر زاده اش همراه مشدی علیشاه هوشنگی داوطلب این ماعوریت شدند اما توفیقی نصیبشان نگردید و بعد از چندی با دست خالی مراجعت نمودند.



دکتر ابراهیم حشمت‌الاطباء

دکتر ابراهیم حشمت‌الاطباء فرزند میرزا عباسقلی اعدام دکتر حشمت حکیم‌باشی طالبانی یکی از اطباء حادق و درعین حال از مردان آزاده و خدمتگذار بود مردی با ایمان و بیگ نام که در جنبش مشروطیت از مجاهدین صدیق و طیب نظام ملی و در

قیام جنگل از سران یا شخصیت وفادار بود یکبار به نمایندگی جنگل پطهران رفت و نظر نخست‌وزیر وقت مستوفی‌الممالک را بمساعدت با جنگل جلب نمود فعالیتش در پیشرفت قیام جنگل و سمیمیتش در حسن انجام وظیفه محسوس همگان واقع گشته میرزا و دیگران بوی احترام میگذاشته‌اند. در لاهیجان با تطبیح طرق و کوشش در توسعه فرهنگ و تاسیس نظام ملی و احداث نهر حشمت رود که اراضی وسیعی از مزارع برنج را از خطر سوخت مصون میداشت خدماتش را عیان ساخته بود. یکبار هنگام اردو کشی دولت به گیلان پراهنمایی نصرت‌الله خان صوفی املشی برشت رفت و با مقامات نظامی دولت ملاقات نمود و آنها وی را بتسلیم تشویق کردند و بآینده درخشان امیدوار ساختند حتی اعزام دکتر ۱۲۰ تن از نزدیکانش را بارو با بخرج دولت بمنظور تکمیل تحصیلات و متشکل ساختن قواء تحت فرماندهیش را بخدمت ژاندارمری نوبه داده، لیکن میرزا پس از استحضار از قتیبه، بدو بوسیله دونفر نماینده (مظفر زاده و یحیی کرمانی) و بعد شخصاً دکتر را ملاقات او را متقاعد ساخت که تسلیم شدن بدولت مساوی با مرگ است ولذا هر دو نفر، مشکلات یک‌عقب نشینی دامنه دار و مصائب مربوطه باین عقب نشینی را از پیش، مطالعه و بخود هموار ساخته تعیین سرنوشت خویش را بدست حوادث و اتفاقات سپردند. مقامات نظامی دولت، بدکتر پیام فرستاده و باستناد اینکه مسلمانند و فراموشان بریختن خون برادران هم‌کیشش راضی نیست پشت قرآنی را بعلامت تأمین مهر کرده سوگند یاد نمودند که در صورت تسلیم، جاناً و مالاً مصون از هر نوع تعرض خواهند بود و بملاوه امکان دارد آینه درخشان نیز در انتظارش باشد. دکتر حشمت که بمعینانی دینی ایمان داشت سوگند مقامات نظامی را حمل بسخت نمود و یک روشنائی مبهمی از اعتماد و اطمینان بآنچه شنیده و از نظرش گذشت در قلبش تأیید و فکر نمود که سخنانی بدین صمیمیت و غافلقت، هرگز بیهوده نخواهد بود لذا با پیش بینی و ارزیابی حوادث محتمل الوقوع، سرانجام تسلیم شدن بقواء دولت را بمعقب نشینی بی‌هدف که نتیجه ای نا معلوم داشت رحمان داد و با ۲۷۰ نفر که از مجاهدین تحت فرماندهیش باقی مانده بودند تسلیم شد. بدرقاری فرماندهان قزاق در همان لحظات اولیه تسلیم، وی را باشتباهی که نموده متوجه ساخت. چه میدید مردم در مسیر راهش با برآز احساسات مخالف و اعمال دشمنی و کینه توزی برخاسته سخنان ناهنجاری بزیبان

می‌آوردند و این امر اگر تحت تعلیمات فرماندهان نظامی صورت نمی‌گرفت قطعاً امکان پذیر نمی‌شد. بعلاوه سرهنگ قرب از دعابت قول شرف نظامی‌ش سر باز زده از هیچ‌گونه اهانت نسبت به‌کتر خودداری نکرده و حتی وی را مورد ابراد ضرب قرار داد و طولی نکشید که جلسه محاکمه نظامی که بحیث شب بازی بیشتر شباهت داشت ترتیب داده شد و بدون اینکه حق دفاعی برای دکتر قائل شوند حکمی را که از پیش انشاء نموده قرائت و با اعدام محکومش ساختند. بالاخره دکتر حشمت پاکدل و نیک‌اندیش که بقول شرف نظامی اعتماد کرده بود روز چهارم اردی‌بهشت برابر با ۱۱ شعبان ۱۳۳۷ ق.م در قرق‌کار گذاری دشت که محل ثبت استاد قلمی استان است بدار آویخته شد و دیده از جهان فرو بست.

یکی دو هفته بعد از اعدام دکتر حشمت شایع شد که وثوق‌الدوله تمایلی با اعدام نداشته حتی دستور تلگرافی دایر بخودداری از این عمل برشت بخایره کرد لیکن فرماندار دشت «سردار معظم خراسانی» نفاذ تلگراف را پس از پایان کار، افشا نموده است. حواء این مطلب صحیح باشد یا سقیم در مورد شخص اعدام شده تفاوتی نمی‌کرده است. حاصه آنکه در تشخیص میزان پس‌خواهی این دورجل سیاسی نسبت به آزاد مردان، سرب‌المثل، وقت و کهر کم از کبود نیست، عملاً مصادق پیدا نمود.

ژست دکتر بهنگام اعدام، مظلومانه و يك متانت و وارستگی عجیبی را نشان میداد و تجسمی از خونسردی و بی‌اعتنائی اش نسبت بزندگی بود چه بدون اندک تغییر حال یا احساس اضطراب، و بدون اینکه کمترین لرزش و تشویشی از مشاهده این منظره رعب‌انگیز، در وی پدید آید. متن نوشته‌ای را که حاکی از محکومیتش با اعدام بود و از طرف مردم سیاه‌چرده بدقیافه‌ای قرائت میشد بدقت گوش داد.

مردم باین انتظار که سخنانش را در آخرین لحظات زندگی خواهند شنید اما او هیچ نگفت و شاید با این سکوت میخواست بفهماند که جواب این ترهات خاموشی است و لذا بالای چهارچوبه رفت و کلاه نمدی سیاهش را که قیافه موقری بوی داده بود از سر برداشت و بدست یکی از حاضرین سپرد و سپس شنش را از دوش بیفکند و تسلیم یکی از ائمه‌مورین نمود و بعد عینت سفیدش را از چشم بر گرفت و بشخص دیگر داد آنوقت نگاه معنی‌داری بجمعیت حاضر

در قرق نمود و پس از يك آم سرد و توجه بسوی آسمان طناب را شخصاً بگردن انداخت و ریشش را از بالای طناب بیرون کشید و از حرکات مظلومانه و در عین حال شجاعانه اش دفعتاً صدای سحجه و شبون از میان تماشاچیان برخاست در حین قرق کارگذار عجله کرده طناب را بالا کشیدند و برای ارباب مردم بطور دستجمعی شروع بشلیک نمودند مردم از صدای شلیک قراقان متفرق شده گریختند و دکتتر حشمت مردانه بالای دار جان داد و بدین طریق طومار زندگی مردمی که قلبش سرشار از محبت وطن و فرزندان کشور بود درهم نوردید.

حشمت دکتتر را کمی بعد پائین کشیده در گودستان **چله خانه** به خاک سپردند همانجائی که آذای پنهانان کیلان سالی یکبار . گرد می آیند و بروح پاکش درود میفرستند و یا تشکیل مجلسی فاتحه از شهید راه آزادی یاد میکنند .

گمانیکه یاد دکتتر حشمت تسلیم شده قسمتی را بکاشان و قسمت دیگر را به کلات تبعید کرده اند اسراء کلات را پیش از خروجت از شاهرود بر حسب دستور مرکز به **دامغان** برگردانده و از آنجا بزرگمان **سمنان** انتقال دادند رئیس زاندارمری سمنان در آنوقت **کلل فتحعلی خان تقفی** و رئیس زندان سمنان **نورمحمدخان تهمتن** بود که دو نفر اخیر بعداً بجنکلی ها پیوسته مصدر خدمات بالنسبه مهم شدند و رشادتها از خود بروی دادند .

از جمعیت اسراء عدمای در بین راه تلف شده و غدهای در زندان از بین رفتند چند تن از گرسنگی و بیماری و نداشتن وسایل زندگی مردند و فقط عدمای معدود بعد از سقوط دولت و توفیق الدوله آزاد گردیدند .

عبدالحسین تیمور تاش مصروف به « سردار معظم »
خراسانی که در حکومت و توفیق الدوله ناموریت کیلان یافت مردی بود بیرحم و فاسد و خود خواه که بواسطه شرب مداوم ، اغلب از حال طبیعی خارج بود . تصادفاً تمام دوران مأموریتش در کیلان مقارن با زمانی بود که جنگل در خمودگی و کاهش قدرت بسر میرد و لذا موقع مناسبی بدستش رسید که آنچه عیناً از اذیت و آزار خلق کوتاهی ننماید و رئیس دولت وقت را اذاعمال خشن و شقاوت آمیز و کارهایی که از روی هوای نفس با آنها دست می یازید راضی و خشنود سازد . زارع و دهقان کیلانی را که از دهات دور دست پرشت می آمدند که با فروش محصول خویش مایحتاج زندگی شانرا تهیه کنند دستگیر نموده بنام اتساب بجنکلی

زندانی میساخت و انواع واقام عشوبت و زجر را در باره شان دوامیداشت معروف است که زارعی از ده برشت آمده بود تالیاس دامادی بهر دو کمن الاتفاق دچار مأمورین این سردار بی سپاه شد و او را بنام جنگلی گرفته و چند روز بعد اعداش کردند زارع بدبخت هر چه فریاد میکرد که جنگلی نیست تلاش بجائی نرسید .

افراد دستگیر شده در انبارهای کارخانجات نوغان که مخصوص ایشانشن پیله است زندانی میشدند زیرا محلی در شهر نائی برای پذیرفتن افراد حدید وجود نداشت و همه زندانها پر شده بود . روزی که اراده اش با اعدام کسی تعلق می گرفت و قربانی تارهای برای مصوبت این سردار عالی مقام از چشم رجم بدخواهان ضرورت می یافت یکی را بنام احمد یا محمود به آوار بلند سد امیر دند و چون دیدم میشد کسی خود را بنام های خواننده شده معرفی نمیکند بته یکنفر را گرفته بقتلگاه میبردند بیچاره آنچه قسیم یاد میکرد که مثلا احمد یا محمود هست و با جنگلیها نسبت و رابطه ای ندارد توی دهش میگویند و از او هیچگونه اعتراض جز تسلیم شدن مبرگ نمی پذیرفتند . در یکی از روزها طناب دار پاره شد و شخصی که میبایست اعدام شود بر زمین سقوط کرد در چنین مواقع گویا با اصلاح از اعدام سرف نظر میشود و با اینکه اعدام تا آخر میبایست تا مراجع بالک الله القاب در تصمیماتشان تجدید نظر کنند وقتی حریفان امر سردار معظم اطلاع داده می شود نامیرده قیافه درحی گرفته با چشمانی از حقیقه بیرون آمده فریاد کشیدند پندسوخنفا اجه لارم بیرشش است در احراء امورم تعلقل حایز نیست البته دوباره بدارش برنید .

از قول **ظاهر همایون** معاون فرمانداری رشت نقل شده که روزی تیمورتاش مرا خواست و گفت دستور دادم چند نفر را امروز اعدام کنند و با دست خود اشاره صورتی که روی میرش گسترده شده بود نمود من گفتم اینجا چکاره اند و امامشان چیست فوراً قلم قرمز برداشت و در کنار چند اسم علامت گذاشت ۱ - علامات مرزور غالباً در باره کسانی معمول میگشت که اسامی ایرانی داشته اند مانند جمشید - رستم - اسفندیار - بهرام و امثال آن .

سردار معظم در ۱۶ رمضان ۱۲۹۸ ضمن صدور بیانیه ای حکومت نظامی را ابقا کرد و به مردم کیلان گفت که چون زمام امور مملکت بکف کفایت البق

رجال سیاسی ایران (یعنی وثوق الدوله) واگذار شده است همه بایدشکر گذاری کنند و او را مظهر قدرت دولت بشناسند .

نفرت و انزجاری که از این مرد قسی القلب در خاطر گیلانیان بجای

مانده وصف ناشدنی است . این عقده درونی ، یکبار هنگامیکه سردار سپه همراه سر لشکر امیر طهماسب از تبریز بگیلان می آمد منفر شد و سردار سپه را که در اوج قدرت بود غرق تعجب ساخت آزاد یخواهان گیلان بمنظور تجلیل از سردار سپه نمایندگانی به پیشوازش فرستادند که در باغ آقا زاده (چند کیلومتری بالای حمام) بشاه آینده کشور ، تهیت بگویند و بافتنارش در باقر آباد رشت ، طاق نصرت مجللی بستند که ناطق این جمعیت ده پانزده هزار نفری میر احمد خان مدنی مدیر روزنامه پرورش بود جمعیت همینکه قرائت نطق بیایان رسید صدای دهنه بادشان بلند شد و در فضا ملین افکند لیکن بمجرد اینکه چشمان سردار معظم افتاد بی اختیار فریاد کشیدند « مرده یاد تیمورتاش » و با همین جمله کوناه از شهسروی عمامه برشان قائم مقام که بدنبال سردار سپه در حرکت بود استقبال نمودند .

از این بر خور غیر متوقع سردار سپه خشمگین شد و بدون معطلی با ناخشنودی تمام برشت حرکت نمود . تیمورتاش بعد از دوران وزیر درباریش از مردم رشت انتقام گرفت باین ترتیب که ملیون و آزادی خواهان گیلان را با اتهام دارا بودن نمایلات کمونیستی بمشکلات فراوان دچار ساخت . جماع ادبی و قرائت خانهها و کتابخانههایشانرا بست و از هیچگونه آزار و جس و تبعید دریاره آنها دربع نوزید لیکن طبیعت هم انتقام مردم را از او گرفت بطوری که در بحیوجه اقتدار ، با اینکه در ظاهر وزیر دربار و در معنی همه کاره بود و شهرت بین المللی بدست آورده بود ناگهان از اوج قدرت بحضض ذلت افتاد و غضب رساناه مانند بنکی بفرقش فرود آمد . شخصی که رئیس جمهوری فرانسه به افتخارش سیاق شام ترتیب داده و در سایر کشورها به احترام تام با وی رفتار شده بود بحرم ارتشاه توتیف و محاکمه گردید و در دادگاه کیفر عمال دولت به گریه وزاری افتاد و التماس کرد که قضات دادگاه حکمی ندهند که بالنسبجه بجهمایش گرسنه و در بدر شوند بلکه در نتیجه حکم دادگاه بتوانند زنده مانده بدیهای پدر را با خوبیهای خود تلافی کنند .

این گفتا و کسی بود که چندبار پوزاوت رسیده و قدرتش سر آمد و ذراء

و رجال وارکان کشور بود بتجوی که قدرتش را حتی از سردار سپه نیز فرزون تر میدانستند اکنون بصورت مردی عاجز و بی ناخن درآمده که از دادگاه تقاضای عفو میکند و متأسفانه گوش قضات ، بدمکار این قبیل تفریح و بازیها و ناله‌ها و التماس‌ها نیست . نیمورتاش برای مذاکره در اطراف سهمیه ایران از درآمد نفت جنوب ، به لندن رفته و با مناسبات ذی صلاح گفتگو کرده بود اما نتوانست آنها را به ازدیاد سهمیه ایران قانع کند ولذا بدون اخذ نتیجه بایران برگشت. در بارگشت بایران چند روزی در مسکو توقف کرد و دیداری



سردار معلم خراسانی

نفر نشسته در وسط عبدالحسن تیمورتاش و نفر دست راستی اسناد و سلمکی و بعد از او قشمرها یون است یا مقامات شوروی بعمل آوردند مقارن همین ایام بود که ناکه‌بان اعلام شده « پرتغوی » وزیر دربار ایران کم شده است . بعد روزنامه « تایمز » لندن خبر داد که کیف دستی تیمورتاش « حاوی اسناد محرمانه » بدست آمده و کشف شده است که نامبرده بند و بستهایی با شوروی‌ها داشته است . حالا این کیف در چه نقطه کم شد و کجا پیدا شد وجه کسی آنرا یافت و چه اشخاصی از محتویاتش آگاه

شدند و آیا از اصل، فضیه حقیقت داشت یا نداشت کسی از آن سرد و نبرد فقط حاجی مخبر السلطنه هدایت در کتاب و خاطرات و خطرات، نوشت (آنچه مقرون بحقیقت است تیمور تاش قصدش از صحبت های مسکو ترساندن انگلیسها بوده است) .

تیموناش را دادگاه کبفر عمال دولت و افکار عمومی مردم ایران محکوم کرد و اشیاء و نظایرش را نیز در هر دور و زمانی محکوم میکنند. هنوز جمله معروف او که «استخوان پوسیده يك سر باز را بسد نفر معلم ترجیح میدهم» از خاطر مردم بیرون نرفته و این نکته بدیع را در یکی از مجالس رسمی بیان کرده بود.

در جامعه‌ای که برای تربیت صحیح افراد ورشد فضیلت و توسعه و تمییم تنوی شرایط کافی موجود نباشد و محیط زندگی افراد، مسموم، و برای پرورش کسانی مانند تیمور تاش مساعد باشد، نه تنها مر باز بلکه حتی دزدان قناع الطریق و آدم کشان هم فضای نیر بمعلم و آموزگاران اجتماع، مزیت و برتری خواهند داشت .

و عم اوست که علاوه بر اوصافی که از او ذکر گردید در رشت مرتکب فجایع ناموسی شد و کسی را حرأت ابراد و اعتراض نبود. یکبار مردم او را مست و لایققت همراه خانم ۵۰ . مقاطعه کار در میان ماشین دیده که اتومبیل در لای ولجن فرو رفته بود و مردم بازحمانت بسیار، او و ماشینش را در حوالی منزل احمد علی خان امشه ای از میان گل و لای ولجن بیرون کشیدند .

سردار معظم خراسانی در داد گاهی که ریاستش باشیخ عبدالعلی لطفی بود محکوم شد و بعداً در زندان در گذشت . در ایام اقامت زندان قطعاً مجال کافی داشت تا در باره اعمال دوران قدرتش بیاندیشد و خاطرات زمانهای گذشته را بیاد آورده همه آنها را با این عکس العملها که نام دیگرش « نازبانهای غیبی» است تطبیق و ارزیابی نماید .

چراغ عمر تیمور تاش در زندان، پیش از آنکه کاراخان معاون کبسا ربای خارجه سوروی تقاضای عفویش را از دولت ایران بنماید خاموش شد و جنازه اش را در امامزاده عبدالله بجاك سپردند .

کاراخان که یکی از جهات آمدنش با ایران وساطت در استخلاص سردار

معظم بود از وساطتش نتیجه‌ای نبرد و باو گفته شد که زندانی تومبه شده ، شب قبل از آمدن معاون کمیسر خارجه شوروی بمعرض آذربایجان در گذشته است خودکارا خان هم بمسئولین نظیر تیمورتاش دچار شد و در تصفیه حزبی زمان قدرت استالین تیرباران گردید .



چهار تن از زعماء جنگل

احسان‌الله خان و خاتم فرغانه بازرگان و یازوی میرزا کوچک و معین‌الرحمان و ابراهیم

دراوت سال ۱۹۱۹ میلادی مطابق با مرداد ۱۲۹۸

نخست‌وزیر ایران (و ثوق‌الدوله) قراردادی با انگلیسها

قرارداد

ایران و انگلیس بست که متن آن بشرح ذیل است :

نظری بر روابط دوستی و مودت که از سابق بین دولتین

ایران و انگلستان بوده است و نظر با اعتقاد کامل باینکه منافع مشترک و اساسی

هر دو دولت در آینده تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزامی نماید

و نظر بلزوم تهیه وسائل ترقی و سعادت ایران بعد اعلی بین دولت ایران از

یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد زیر برقرار میگردد :

۱- دولت انگلستان با قطعیت هر چه نامنر تهوداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است تکرار مینماید.

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار منحصص را که برای ضرورت استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد این مستشار ها با کنترات احیر و به آنها اختیارات متناسب داده خواهد شد کیفیت این اختیارات منوط بنوافق دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیسی بخرج دولت ایران افسران و ذخائر و مهمات سببم جدید را برای تشکیل قوه منجده الشکل نظامی که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد و مقدار ضرورت افسران و ذخائر و مهلت مزبور بنوسط کمیسیون که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهند داد معین خواهد گشت .

۴- برای احتیاجات نقدی لازم جهت اصلاحات مذکور در مواد ۳ و ۲ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است يك قرض کافی برای دولت ایران تدارك و ترتیب انجام آنرا بدهد تضمین این قرض بانفای نظر دولتین ارضواید گمرکات و با عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تأمین میشود و تا مدتی که مذاکرات استقراسی مزبور خاتمه نیافته دولت انگلستان بمنظور مساعدت وجوه لازم را که برای اصلاحات مذکور لازمند خواهد پرداخت .

۵- دولت انگلستان باتصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بنرقی وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضر است که بادولت ایران توافق نموده اقدامات مشترک راجع بتأسیس خطوط آهن یا اقسام دیگر وسایل نقلیه را تشویق نماید در این باب باید قبلا به متخصصین مراجعه شده توافق بین دولتین در طرحهایی که بهترین و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل گردد .

۶- دولتین عواقت می نمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کسبته ای که بتصرفه گمرکی مراجعه و نسبت بآن تجدید نظر بعمل آورند

و آنرا با منافع مملکتین و توسعه وسایل ترفی انطباق دهند .

مواد اضافی ضمیمه قرارداد :

- ۱- تجدید نظر در معاهدات حاضر دولتین .
- ۲- جبران خسارات وارده (مادی) بمملکت ایران از طرف دول
منخاصم دیگر .
- ۳- اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آسرا
عادلانہ بدانند .



از توجه مواد شش گانه بالا این نتیجه بدست میآید که دولت انگلیس تمام آنچه را که از شرایط و ارکان استعمار بیک کشور است در خلال جمله سازی های قرارداد عربور تأمین کرده است چه مفهوم این قرارداد جز این نیست که دولت ایران را مکلف میسازد منحصرآ از دولت انگلستان مستشار بخواهد و منحصرآ از آنها استفراسی نماید قواء نظامی ایران تحت نظر افسران انگلیسی باشد راه آهن ایران و هیچگونه وسیله نقلیه دیگر جز بمیل و روضات انگلستان بوجود نیاید جرح و تعدیل ترفه کمزگی بدلخواه آنان سودت گیرد و تمام عواید کشور در دست در اخبارشان باشد و بیک جمله دولت ایران، زیر نقاب همین عبارات ظاهر فریب، از استقلال سیاسی و اقتصادی محروم و تاره اسم این کار را احترام باستقلال و تمامیت کشوره آنها با و قطعیت هر چه تماعتره بگذارند مداخلات انگلیسیها در ایران از دوره قاجاریه محسوس همگان بوداما سندی از خود ایرانیان که مجوز مداخله شان باشد در دست نداشته اند و اکنون بدست رحل سیاسی ایران (و ثوق الدوله) چنین معدکی بدستشان آمده بود .

ملیون ایران و همه کسانی که به نیت سیاستمداران انگلیسی در زیر هر نقابی آگاهند حدأ مخالف این قرارداد شدند و سرأ و علناً بمسازده برخاستند گفته میشد انگلیسیها یکمدوسی هر ار لیره برای عقد قرار داد خرج کرده و رشوه دادماند که قسمت اعطاش نسبت و ثوق الدوله و نصرت الدوله و صارم الدوله گردیده است باقراد دست دوم مانند سیدضیاءالدین طباطبائی مدبر روزنامه عدکه مدافع سرسخت این قرار داد بود و مملکت الشعراء بهار که در مدح و ثوق الدوله و قرار دادش تنها خوانی می نمود همچنین باقراد دیگر

جبهه موافق، حصه قابل توجهی نرسیده است^۱ پولی که وثوق الدوله از این معامله بدست آورد صرف افزایش املاک و مستغلاتش نمود بطوری که بعد از فروش دارائی مهمی برای ورثه گذاشت تا جائی که حتی مدیر ترکه اش ملیون گرفتید.

جنگلیها با قرارداد مزبور که مدتها پیش از اعلامش اطلاع حاصل نموده بودند بسختی مخالفت کرده و آنرا وسند فروش ایران، نام گذارند و وثوق الدوله از نظر اجراء قرارداد ناچار به پیروی از سیاست خشن و کوبنده شد و بهمین جهت با ایجاد وحشت و توسل جست و آزادی را از مردم سلب نمود و عده‌ای از زعمای ملیون مخالف قرارداد را بازداشت و تبعید نمود لیکن فایده‌ای از این همه اقدام نبرد چه سیاست بعضی دول معظم نیز با نظر ملیون هم‌آهنگی داشت. بر طبق اعلامیه‌ای که اسفارت کبیرای آمریکا در طهران انتشار یافت معاهده جدید ایران و انگلیس از نظر ایالات متحده آمریکا یا تعجب فراوان تلقی گردید. دولت فرانسه نیز از این مخالفت خود داری نکرد که شرح تفصیلی این ماجرا را **امیل لئونور** (استاد دانشکده حقوق طهران) در کتاب تاریخی خود^۲ توضیح نموده است.

یک نمونه این مخالفت رفتاری است که با نهرت الدوله (وزیر خارجه وقت) در پاریس بعمل آمد بدین نحو که وقتی نامبرده پاریس رفت **هم‌تازم السلطنه** سفیر کبیر ایران را بعزت مخالفتش با قرار داد عزل نمود و پرچم ایران را بالای عمارت دیگری که برای سفارت انتخاب نموده برافراشت لیکن بدستور دولت فرانسه پرچم اخیر پائین کشیده شد و ممتاز السلطنه را کماکان سفیر کبیر رسمی دولت شاهنشاهی شناختند و حتی مقالات تند، دایر بمخالفت با قرارداد در مطبوعات پاریس نشر یافت که از مجموع این جریانات شکست سیاست انگلیس در ایران احساس میشد.

احمدشاه بانظر وثوق الدوله در عقد قرارداد موافقت نداشت و لذا در مرداد ۱۲۹۸ عازم سفر اروپا شد و یکروز قبل از عزیمتش بیانیهای از طرف نخست‌وزیر بتاريخ ۱۳ ذیحجه ۱۳۳۷ در باب قرارداد منتشر گردید که بمجرد انتشار، مورد انتقاد جدی ملیون قرار گرفت **عبدالله مستوفی** در اطراف بیانیه مذکور بحث مفصلی کرده و پاسخهای منطقی بان داده است و همچنین در انتقاد از قرارداد کتابی بنام **ابطال الباطل** نوشته که از نظر درک ماهیت و

۱- بر طبق نطق مرحوم سید حسن مدرس در مجلس شورای ملی (دوره ششم) کلبه کارکنان قرار داد هشتم نفر بودند که اسامیشان در کتاب زردی که بعد از او منتشر میشود مذکور خواهد شد. چنین کتابی بعد از شهادتش بنظر نگارنده نرسیده.



میرزا کوچک با قشاقه یک مرد جنگلی

تجزیه و تحلیلی که از آن بعمل آمده بایستی بخود که ابسراجمه نمود.^۱ سناتور سابق رضاعلی دیوان بیگی در اوقاتی که وثوق الدوله هنوز حیات داشت پرستی های جالبی از او نموده که بی فایده نیست شبهه ای از آن سؤال و جواب در اینجا منعکس شود نامبرده علاوه بر اینکه ایجاد منطقه نمود^۲ ضمن قرار دار ۱۹۰۲ روس و انگلیس را بپسداد انتقاد میگیرد و تحمیلات کمرشکن روس های تراری را سال ۱۹۰۹ و قبول اتمام حجت آنها را از طرف ایران، یادآور میشود و گناه پذیرش این تحمیلات را بگردن وثوق الدوله میاندازد میبوسد فلسفه انعقاد قرارداد یکطرفه ۱۹۱۹ که حاضر شدید کشور ایران را تحت الحمایه انگلیسها قرار دهید چه بوده!

نامبرده بعد از کمی مکث و توسل بیک مقدمه ضولایی که در آن خدمات مهم دولتی خود و آشنائیش را بظیاست عمومی دنیا و قبول مسئولیت در مواقع خطیر گنجانیده، بوجواب میدهد که مبادرت باین امر بمنظور سروسامان دادن باوضاع آشفته کشور بوده است.^۳

سناتور دیوان بیگی میفرماید که توضیحات این رجل سیاستمدار بجهاتی قائم نکرد^۴ نخست آنجا که گفت (هی خواستم بصلاح ایران از توجه ضرر بیشتر بمملکت جلوگیری کنم).

حرفی است بی معنی و هفت چه بگمرد سیاسی باید بداند که در قرن بیستم روش استعمار عوض شده است روش استعمار در عصر حاضر این است که در کشورهای بظاهر مستقل امتیازات اقتصادی و سیاسی بدست می آورند و از منابع ثروت طبیعی آن ممالک بهره برداری میکنند بدون اینکه کمترین خرج و زحمت و مسئولیت اداره این نقاط را بعهده بگیرند و این همان امتیازاتی است که وثوق الدوله بروس و انگلیس داد.

ثانیاً- عنوان اینکه اجبار واضطرار او را بعقد قرارداد واداشته بوج است زیرا رجل وطن پرستی که به بقا و تعالی عین خود علاقه داشته باشد

۱- شرح زندگانی من جلد سوم ۲- سالنامه ۱۳۴۱ دنیا صفحه ۷۷
 ۳- عن توضیحات مریور و وثوق الدوله با کمی تفاوت در یکی از جلسات مجلس شورای ملی (دوره ششم) ۴- برامه دولت (حسن مستوفی) مطرح شده و او هم یکی از وزراء کابینه بود در پاسخ نطق دکتر محمد مصدق که بحث با او و اصلاحیتش حمله نموده بود بیان داشت -

حاضر نمیشود بهاستقبال بدنامی برود و با خفت و درد سر قبول وزارت کند و حق حاکمیت کشورش را بدشمن واگذار نماید و چون تمام امتیازات مضره در دوران وزارت این شخص ، به بیگانگان داده شده معلوم میشود مقامات بیگانه بحصول الطمینان از تسلیم بلاشرطش اعتقاد و یقین داشته و همین جهت وی را روی کار آورده‌اند .

ثالثاً - عنوان اینکه دولت روس او را با تهدید باشغال ایران بقبول التیماتوم مجبور ساخته مسوع نیست چه اگر کابینه‌های ضعیف نمیتوانستند در مقابل فشار بیگانگان استادکی کنند لاقلاً سند رسمی رضایت و تسلیم بیخوابین نمیدادند .

رابعاً - اظهار اینکه دولت انگلیس با فتوحات نظامیش نمیکند ازت دولت توانای دیگری بیا کمک نماید و بدین جهت اجباراً بعقد قرار داد تن در داده .

مقرون بحقیقت نیست زیرا خصوصیات انگلیسها در ایران و فقاز حنیه موقت داشت و خرابی اوضاع اقتصادی و هرج و مرج‌های سیاسی نتیجه تحریکات خودشان بود از اینها گذشته دریافت یکمصدوسی هزار لیره بمنوان رشوه را چگونه بمنوان تلقین کرد آیا این خود دلیل نیست بهاینکه امضاء حکم اسارت ملت ایران عمدی صورت گرفته و بقصد جلب منافع شخصی بوده است؟

خامساً - وثوق الدوله بایرقراری حکومت نظامی و بگیری و به بند و سایرور مطبوعات و جلوگیری از اجتماعات ، کاری کرده که کسی نمیتوانست نفس بکشد و کجای این اقدامات با اجبار در تنظیم قرارداد ، وفق میدهد

سادساً - ادعاه اینکه هیچ دولتی حاضر بمساعدت با ایران نبود خلاف واقع است زیرا دولت ایالات متحده امریکا اعلام نمود که شایسته **«اقتصاد دولت امریکا از مساعدت با ایران»** در اسماً تکذیب می نماید ببلاده تسریع نمودند که معاهده مخفی ایران و انگلیس ، مساعدت دولت مزبور را در پذیرفته شدن نمایندگان ایران بکنفرانس صلح و رسای عمیق گذاشته است .

سابعاً - این مسئله بدیهی است که دولت انگلیس تبرعاً و محض رضای خدا برای عمران و آبادی کشورهای عقب مانده پول خرج نمی کند و طبیعی است که منظوروش از دادن پول ، گرفتن عوض و بدست آوردن منافع از این سرمایه‌های

استعماری است .

ثامناً - ملتى که قشون و ماليه و اقتصادش در دست غير باشد مستقل نيست و بنا بر اين تكيه و توثوق الدوله باينکه دولت انگليس استقلال کشور ما را تضمين کرده جز اغفال و سخنسازى چه ميتوانست باشد .

تاسعاً - امضاء قرارداد پيش از تسويب مجلس شورى ملي و اجراء مدلول آن محققاً بر سوه نيت عاقد قرارداد دلالت داشته است .

اظهارات سنا تور ديوان ييگى را از آن جهت در اينجا بطور خلاصه نقل کرده ايم که مشحون از يك سلسله حقايق است و بعلت جامعيت و متنوع بودن بيان ، ما را از ذکر توضيحات بيشتر بى نياز ميکند چه ايرادات و از رده به توثوق الدوله در حدود معين مواد ۹ گانه خلاصه ميشوند .

اظهارات سنا تور باين جملات پايان مي پذيرد که و توثوق الدوله بعد از چند سال صدارت غير قانونى مجبور ميشود مجلس دوره چهارم را دبير نمايد رسماً در انتخابات مداخله و اعمال نفوذ ميکند و او است که اين بدعت شوم را در تاريخ مشروطيت ايران بجا گذاشت که هر دولت دست نشاند و محتابت کاري بتواند با يك مجلس قلابى حکومت را حفظ کند .

دولت انگليس متعاقب تنظيم شدن قرارداد ، عمل و اجراءش آغاز نمود و وجهى در حدود دو ميليون ليبره پرداخت کرد و سپس ژنرال ديکينسون را در رأس يک بعثت نظامى مأمور طرح سازمان ارتش ايران ساخت .
کميسيون مختلطى مأمور تجديد نظر در تعرفه هاى گمرکى شدند :

کننل آسمائيس بايك عده از افسران انگليسى بطهران آمدند در در حالیکه قرار داد هنوز دوره بخرانى را طى ميکرد چه ، احمد شاه پيش از عسارت به اروپا و توثوق الدوله را احضار و بوى تغير کرده و عدم موافقتش را با سياست نخست وزير اعلام داشته بود احمد شاه بعد از ملاقات پدر احمد ملي شاه (مخلوع) در روسيه (اودسا) بپاريس رفت و رئيس جمهور فرانسه (پوان کاره) در هتل موريس از شاه ايران ديدن کرد و يک سنياقت ناها را بافتخارش ترتيب داد و توثوق الدوله بمنظور اغتمام از فرست ، نصرت الدوله را به پاريس فرستاد تا با تدابير محيلا نه خويش ، شاه را بقبول قرار داد راسى کند ليکن شاه در

۱ - جنگ جهانی در ايران تأليف سر کلار مونت اسکرايم سر کنسول

سابق انگليس در مشهد .

تسبیحش را سخ و مقاومت بخرج میدهد و میگوید قرار داد منعقد بر طبق مصالح دولتی نیست و بدوسنی فیما بین اطمه میزند بعلاوه شامش و طعمعجاز نیست بدون تصویب مجلس شورای ملی در باب قراردادهای مربوط سیاست خارجی کشور. اظهار عقیده نماید و چنین حقی مطابق قانون اساسی بشاه داده نشده است این اظهارات مخالفت آمیز باعث می شود که انگلیسی ها بوی پتفر خشم بنگرند خشم مزبور وقتی غلیظ و بدرجه بی نهایت میرسد که شاه ایران از نطقی که میبایست در زمینه قرار داد - در سر میز میهمانی پادشاه انگلیس ایراد کند و نطق مزبور بوسیله نصرت الدوله تهیه شده و مورد تأیید ناصر الملک (رجل سیاسی نامی ایران) قرار گرفته بود سرباز میزند و بطوری که خواهیم دید انگلیسیها از همان وقت



چند نفر از جنگلی های کرد
فردوسی کریمخان معروف است

مقدمت خلع قاجار بهرا از سلطنت ایران فراهم میکنند زیرا سلطنت آن زمان، در نظر انگلیسیها معنایی جز تبعیت از سیاست انگلیس و تسلیم شدن بی چون و چرا سیاست مزبور نداشت.
احمد شاه بعد از دو ماه مسافرت و سیر آفاق و انفس از راه بنداد پایتخت

باز میگردد زمره عدم رعایت از قرارداد بلند و بلندتر میشود و با کوشش انگلیسها و مقامات ایرانی در اسکاوت مردم و سنایش از قرار داد، توفیقی بدست نمی آید سرانجام کابینه وثوق الدوله ساقط و خود او از بیم تعرض مخالفین راه سفر فرنگ را در پیش میگردد حسن پیرنیا (متبرالدوله) بجایش منصوب و اجراء قرارداد موکول به تسویب مجلس میشود .

در باب اینکه قرار داد ایران و انگلیس را افکار عمومی ملت ایران چگونه تلقی میکرد کافی است که در این مورد به اظهارات خود انگلیسها استشهد و مثلاً گنتار همتر ایلن نخست وزیر اسبق انگلستان اسناد نمایم که در سال ۱۳۲۲ شمسی در مجلس عوام انگلستان سر بحا اظهار داشت :

« ما نمیخواهیم باردیگر در ایران منفور خاص و عام شویم و مانند دورانی که قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ منعقد شده بود در نظر مردم ایران بی ارزش و منفور باشیم . »

حاجی احمد کسمانی بعد از تسلیم شدن بدولت عواقب تفاق وثوق الدوله بشرحی که قبلاً اشارت رفت خواهی خوشی درباره آینده اش مهید و انتظار آترا داشت که حسب ختمانی که بدولت انجام داده مورد یوازش قرار خواهد گرفت ، بوی و غده داده شده بود که حکومت فوئانات باو سپرده میشود و کار و بارش در آینده بزرگ رونق بیاز خواهد گرفت در حقیقت انتظار خیلی بجائی هم نبود زیرا خودش در کسما با تکمه از سنگان مسلح که آشنا به همه ی نقاط سوی الجیش است ، باعث هجرت سیرز به لام بجان شده و با تاجار جنگل ، از داخل صحنه گداشته بود لیکن این خواب خوش هرگز تعبیر صحیحی بدینال نداشت چه بکن انتظارش طرف بی اعنائی واقع شد و در غام السلطنه طالبش باشاره انگلیسها به حکومت فوئانات منسوب گردیدو آنکه هیچ بحساب نیامد شخص حاجی بود باین هم اکتفا نشد و بمجرد اینکه اردوی میرزا با تصرف آب سفید رود رسید نامبرده را گرفته زندانی نمودند و تمام اقرادش را خلع سلاح و خودوی را آرد معرض اهانت و با زحوتی قرار دادند حتی در زندان باوی رفتار غیر انسانی معمول گشت از جمله اینکه هر وقت برای رفع عطش آب عیطلیبید بوی آب شود یا ماهی شود یا چیزهای نفرت انگیز میدادند و خاطر آن دوران

فرمانروائیش را بر خشم میکشیدند و اشعاری را که بزبان سحلی سروده شده و توأم با سرزشتش واهانت بود برایش میخواندند.^۱



از راست بچپ:

۱- عبدحسن خان ۲- محمودخان خیاط ۳- سیدالقرمدنی ۴- شیخ علی شسته بر ۵- اسماعیل جنگلی

حاجی از اینکه عبیدید آنچه اعتبارات گذشته یکبارہ دود شده و بهیوا رفته است بسیار ناراحت و نادم و پشیمان بنظر میرسید اما تیر از کمان پدر رفته و چاره‌ای جز صبر و شکیبایی نداشت. خبر زیر شهرت یافته و دهان بدعان نقل میگشت که حاجی نقدینه زیادی در کسما دفن کرده است و تسلیم شدن وی بمنظور استفاده از آن پولهاست اما این مسئله واقعیت نداشت و معلول تنفر و احساسات کینه توزانه مردم نسبت بوی بود. ایرادی که بوی میگرفتند این که چرا با یار دیرینش خلف عهد کرده است و بنا بر این هر کس پیرایه‌هایی باین

۱ - يك قسمت از اشعار مزبور از گفته‌های ادیب تولمی است با مطلع ذیل:

بتوتی ما را بگو پارساله درویش با مویا

عوس دریش شما قزاق بی دریش با مویا

یعنی: برو ببادرت بگو درویش پارساله آمده است و بهای دریش جنگلی

(بقیه در صفحه ۱۹۷)

شما قزاقان بی دریش وارد شده‌اند.

مأخرای بیست . نامبرده را بعد از تحمل آنهمه سدمات و باوصف تجاری که پس از رهایی از زندان آموخته بود در دوران اخیر انقلاب گیلان همچون فیل بیاد هندوستان انداختند و با عده‌ای مسلح و میالنی پول و اعتبار از راه شهسوار به گیلان فرستادند. مأموریتش از طرف دولت و مقامات سیاسی موتر، گویا این بود که افراد قدیمی را با خود هم آواز و کار جنگل را بوسیله نابود کردن میر را بکسره کند و بوی اطمینان داده شده بود که زمامداران انقلاب رشت، در اجراء این نیت باوی هم دانسانند حتی در تسهیل عملیاتش وسائل لازم را در اختیارش خواهند گذاشت لیکن بطوریکه خواهیم دید این باربیز تیرش بسنگ خورد و با دستگیر شدن وی تمام آرزوها بیاد رفت .

حاجی احمد کسمائی در اواخر عمر نایبنا شد و در نهایت فخر وفاقه میزیست حتی تلاشهای پی گیرش بمنظور دریافت وجه توتونهای تحویل شده بشیخ احمد سیکاری بجائی نرسید بلکه اگر پولی در کسما مباداشت زمان مسرفش همین اوقات بود که بدبختی از هر طرف بوی فشار می آورد. افکار عامه بوسائل گوناگون از افراد ناخلف انتقام میگیرند و این هم یکی از آن موارد بود . عاقبت با یکدنیا حسرت ، زندگی را بهدود گفت و باوصف اسف آور و دردناک دیده از جهان فرو بست .

مدیر روزنامه جنگل (حسین کسمائی) اشعار بسیاری هنگام بازداشت حاجی احمد سروده است که در عین شیوایی و سلاست، آموزنده و ننبه آمیز نیز میباشد او طرز تفکر حاجی را در بحبوحه اقتدارش بیاد میآورد و چنین میگوید :

(بقیه از صفحه ۱۹۶) قسمت دیگر تراوش فریده: حسین کسمائی است که باایات زیر شروع میشود .

حاجی نی پای دیعه کنده و کاوله بیدین

نوی از جوش و خروش بیچاره بلبله بیدین

اسپله آب درون گیر بکوده ماشک میان

جوره دست و پا زنه انسی نعاقله بیدین

یعنی : حاجی جلوی پایت کنده و کاول را نگاه کن و در خلال این عوفا جوش و خروش بلبل منوجه شو

اسپله (ماهی جسم قوی) در آب بدام سیاه افتاده و دست ویای بیهوده

برای نجات خویش میزند .

واشبهه ملکا فادیده ماله فادید جانہ فادید
 بی صدانم نول بزہ چشم شما کور بو بوخه
 نا یکی قدیم سر - قدیم پا - قدیم زور
 نا بکسی دور دور سردار منصور بو بوخه
 حاجی سید رسی از قول اما بشید بیکید
 هنو بس تکان بخور لاکه عمل جور بو بوخه
 ظاهراً تمولیدی که من احمد لا ینصرهم
 منصرفی هر که ایسه واخوره مجرور بو بوخه
 واپولا پیدا کورن هر کی شیهه هر جا که ا
 حق چیه قانون کیه چورا با زور بو بوخه

یعنی: باید ملک و مال و جاناتان را تقدیم کنید تا جثمان کور شود
 تا چند باید نورمندان قدیم بر ماحکومت کنند دوران قدرت سردار منصور
 (سپهبدار اعظم رشتی) تا کی باید ادامه داشته باشد بجای سید رسی (یکی از
 ملاکین بزرگه آرمغان) از طرف ما بگویند منظور پایست و تکان بخور تا
 که عمل بیابان برسد ظاهراً بمن میگویند احمد و احمد صرف شدنی نیست و
 هر که منصرف باشد مجرور خواهد بود.

پول را باید پیدا کرد مال هر کسی و هر کجا باشد حق چیست قانون
 کدام است کارها باید با زور انجام بگیرد.
 بوی دیگر به تکبر و خود پسندی دوران قدرتش اشاره مینماید و چنین میگوید.
 من انام عیسی بيم کار میره الهه برار
 دانی کیره مشکله اونکه ایتا خر ندازه
 پادشا بوستن مگر کار دازه جان داداش
 زور بکن فور باغه فیل به شکل دیگر ندازه
 بیجاگی دبه دینه سنگ که شکمبا فاندازه
 با کسی از غطفله صحرا ی محتر ندازه
 من کم از نادر بیوستم والله چی بیعت سر
 من غم و غما یقین کاره آهنگر ندازه
 اردنانس بگو آتلا من هما قضا بیسه
 کار دده ساطور فریه و لاسر ندازه

یعنی: من میتوانم عیسای مسیح بشوم و این کار برای من آسان است تنها برای کسی مشکل است که خری ددا اختیار نداشته باشد. مگر شاه شدن کاری دارد اگر قودی فشار بخورد وارد کنی و زوری برنی خود باغه قبل خواهد شد. دفتی گریه بدلبه می نگرد یادفتی که سگ بشکیمه نگاه میکند باکی از تلرغی سحرای محشر ندارند. یعنی میگویند من کوچکتر از یاد از شام، نه وائما؛ نم و صدام را بطور قطع کلاه آهنگر هم ندارد.

ای سهدا این گله گوسفندان بگو که فسانان من هستم و برای کار و سایر گوسفندان لاغر و چاق تفاوت ندارند.

بکوفت بیاد زوایای خرمین حاجی احمد میافند که فکر دیگری.

چه آراشیم فالگیریم قزوین و جلهرا نه عمو

چه آراشیم فالگیریم قزوین و جلهرا نه عمو

همه راهه نشانیم پاجر ایجا رادار ایجا

بغشغان آوریسی جمله افغانه عمو

چه باکوشیم نعلیس وجه نعلیس نا کونائیس

چه کونائیس بیانوم دست نگر ایجا عمو

براره گفتنیره جمله قفقاز می شینه

وا آجور پلا کیم جمله ی ایرانه عمو

آسیابم من و میبلانہ هما خوردا کیم

انکه می نازادی نی شه میرزا کوچکخانه عمو

یعنی: از اینطرف میرویم قزوین و طهران را قبضه میکنیم و با آنطرف متوجه

میگیریم خاک خراسان را تسخیر مینماییم در تمام رانما پاکار و اعداد

میگیریم و افغانستان را بفغان خواهیم آورد.

از یاد کویه به نعلیس واز آنجا بکونائیس رو میآوریم واز کونائیس تا باطوم

دست به یقه حمله ور خواهیم شد. میرادان گیلک این مطلب را بگویم

که تمامی قفقاز به من تعلق دارد و من باید همه ی ایران را اینطور

لوریت کنم - من در حکم آسیابم و خاک گیلان را همچون گندم خرد

خواهم کرد تنها کسی که دندانهایم باو کارگر نیست شخص میرزا کوچک

خان میباشد.

بار دیگر بعنوان گله و شکایت از جهان ناپایدار یا شاهزاده خان معروفی که

نشاط دوران جوانی را پشت سر گذاشته است راز و نیاز میکند که خلاصه اش چنین است .

ما يك وقتى سازى داشتيم و آواز
سیدایوالقاسمی بود با صوت حجاز
باغی دم و دودی نالاری

برویائی ریجائی باکل ناز
کارگرانی . حقوق بگیرانی کوتاه و دراز
گاهی بسرم میزند وقتی عثمائی میشوم
گپلان را ترك کنم بروم بشیراز
شاعراده خانم در جوابش میگوید :

بله من هم بگوفت عثمان دل آزاری داشتم و مالک رونق بازار
اندامم چون سروگلستان بود و موهایم همچون شب پلدا تار
و خسارم مانند برگ گل سرخ طلوع میدید و خشید و آب و رنگ گردنم دلربا بود
و رهزن افکار

حالا جهنده و بکجا رفته اند بهار حسن من و اوردنای تو اسماعیل غلام
وقت است که دو تائی بشنبیم و بگوئیم و بشویم و بخواهیم این آیه را که :

فاعتبروا با اولوالاسار

اما ماجرای میرزا کوچک بدین عنوان است که نامبرده بعد از تسلیم شدن حاجی احمد، منطقه قومنتات را ترك گفت و با قواء همراهش از حوزده بیه پس، حوزده بیه پیش، (دو اصطلاحی که از قدیم الابام باخریان آب سفیدرود معرف غرب و شرق گپلان است) هجرت نمود . بعد از تسلیم دکتر حشمت و استماع خیر اعدامش، بنقاطی که خود نمیدانسته کجا است پیش میرفت و اتصالاً حاعوض میکرد. در طول مدت این عقب نشینی بی قلم و بی نقشه، قواء دولت همه جا وی را تعقیب مینمود لیکن موفق به دستگیریش نمیشد زیرا با جنگ و گریز، همچون ماهی از دست میرفت . مجامع دین خسته و کوفته شده قدرت مناورمندان تندبجا سلب و بتسلیم راضی میشدند چه، گذشته از خطر جنگ، بیخوابی و قند و سابل تمذبه آنها را از پا در میآورد. غذای روزانه جنگلی ما منحصر شده بود بمقداری برنج برشته و نمز گردو و سابه خشک و چیر دندان گیر دیگری بچنگشان نمی آمد و مجال تهیه شیر با آنها داده نمیشد علاوه، خط

سیرشان مجهول و ارتباط منظمشان منقطع شده بگذشته از دامنه میرفت دسته دیگر بقله متوجه میشد سومی بداره سرازیر میگشت جمعی در حال جنگ عده‌ای همیای گریز باسلاح معروف و هر کسی کار خودش بار خودش غله بانبار



فراتان ایرانی در خدمت جنگل

خودش، و اماندگان و کسانی که توانائی حرکت نداشتند با اسلحه فراموش میشدند و یا اگر رمقی داشتند مبیایست خود بچاره جوئی کارشان برخیزند این بود که

تأثرت و دستجمعی بنوای دولت نزدیک و تسلیم میشدند بعضی ها که قدری نرسوتر بودند بالاسی سیدل، خود را بنقاط امن میرساندند. میرزا که وضع را وخیم دید ناچار شد در «سازوین» برای صراحتش تعلقی ایراد کند او چنین گفت :

رفقا!

این روزها بهترین اوقات آزمایش است بعضی ها، تنگه را برداشته با اسلحه تسلیم میشوند هر چند وضعمان بد است همه خسته و فرسوده ایم بی پول و بی آذوقه مواحه با انواع مشکلات و در معرض تندباد حوادثیم ولی از شما میبوسم آیا برای عاشقان میهن و آنهاست که دارای درد وطن برستند این گونه سختی ها دارای اهمیت است! امروز که ما تنگه بدوش گرفته بسرای استقلال ایران قیام کردیم و جنگل گردی و بیابان نوردی را پشه ساختیم صد ها بار وضعمان از این بدتر بود چه چیز در مقابل آنهمه سوانح و مخاطرات ما را حفظ کرده! آیا جزئیات و استقامت، ملک پرگرددان؛ امروز و توفیق الدوله در ایران گرد و خاک میکنند و برای بردن کشور زیر بوغ استعمار انگلیسی بعمو وطن پرستان همت گماشته است یکمده برادرانمان را بجنکه ما روانه کرده بطوری که می بینید برای برهیز از برادر کشی دفاع را تنها و در هیچ دادمایم و حرعق نشینی اقدامی نمی کنیم در حالیکه توفیق الدوله و کارگردانانش از اعمال شیخ قسم آزار و شکنجه حتی اعدام در باره احرار در بنگ ندانند و ارتکاب هر نوع جنایت را مجاز می شمارند چرا که جنگل نقطه اتکاء آزاد مردان و بزرگترین سد پیشرفت عقاسد وطن فروشان است باین جهت است که دو اسبه پامینانند تا هر چه زودتر ما را از بین ببرند اکنون شما برادران عزیز خطاب میکنم آنها که خواهان ترقی و نمالی وطن اند مانند گذشته نباید از هیچ چیز پروا کنند با پستی یا فداکاری هر چه تماشا با مشکلات ساخته در کنارمان باقی بماند کوه نوردی و بیابان گردی گرسنگی و بی خوای هر یک سلاح در خشندهای است که ما را به وصول به هدف باید سخت تر و آبدیده تر نماید در این صورت چه بیسی از این وجه هراسی از آن داریم فقط از آنهاست که بیش از این در گام پیمائی در این راه مقدس قدرت مقاومت در خود نمی بینند تنی دارم در صورت تمایل بتسلیم و یا کناره گیری اسلحه شان را تحویل نموده تا ما را از تنها وسیله دفاع محروم نکنند و تا اثر سفارفتشان را که برای ما بسیار غم انگیز است بافقدان وسایل دفاعی ضمیمه نفرمایند .»

بدیهی است که در مواقع سخت و بحرانی، موعظه و جلب افکار بر عایت اصول اخلاقی چندان اثری ندارد و موید این گفتار آنکه با وجود خواش منزبور، آنجا که پابداریشان را بی نتیجه میدیدند، با اسلحه تسلیم میشدند - دستجات غیر منظم و بی اطلاع از یکدیگر که تسایم شدن را یا خودکشی مساوی میدانستند، کماکان می جنگیدند بدین ترتیب، دهه‌ی بسیاری از همراهان منیر از دور برش برآکنده شدند و خودش نیز جمعیت را بنزرقه تشویق میکرد بطوری که در آخر کار، بیش از هشت تن مانده بود و برای این ۹ تن نیز وقایع بسیار تلخ و شیرینی رخ داد که چون اهمیت تاریخی ندارند از بیانش صرف نظر میکنیم.

اکنون رشته سخن را بفرمانده یک قسمت از سوار نظام جنگل علی حسین خان شهر بان میدهم تا، بر ده این زمان که در کاکوه می جنگید داستان

را چنین تعریف میکند:

مهاجمین، ده بده و کوه یکوه ما را دنبال میکردند تا کوه محلی بود که از نظر موقعیت جنگی خای مناسبی بود و ما میتوانستیم مدتها مقاومت کنیم شرطی که از جهت حواریار تأمین میشدیم. یکی دو روز از دستجات دیگر جنگل بی خبر مانده بودم و صدای تیری بگوشم نمیرسید در سدد برآمدم قاصدی باطراف بفرستم تا از گوشه‌کنار اطلاعی بهم زدم و از مواضع دستجات خودشان و مهاجمین استخبار نمایم و برای آنکه قاصدم مصون از تعرض شود نامه‌ای بدرکن الدین خان مختاری رئیس شهر بان ریشت نوشتم و خود را معرفی نمودم که عضو سابق شهر بانم و در عهد امجاهدین جنگل درآمده اکنون پشیمان و نیت تسلیم شدن دارم دستور بدهید برایم نامین نامه صادر کنند فکر کردم اگر قاصد دستگیر شد با داشتن این نامه از پیش نخواهند کرد و خطری متوجهش نیست اگر نه اخبار حول وحوش را تحقیق نموده بمن خواهد رسانید.

قاصد سوار در وقت و پیاده برگشت و نامه‌ای با امضاء من که بعداً فهمیدم همان رضاخان سردار سپه است برایم آورد که نوشته بود فرمائید قزاق در یکفرسخی شماست و شما از چهل فرسخ مسافت نامین نامه خواسته‌اید؛ البته بمحض دریافت این نامه فوری حرکت نموده تسلیم شوید من قول شرف ظلمی میدهم که کسی بشاکاری نداشته باشد.

شهربان میگوید من در آنوقت نمیدانستم چه کنم زیرا اظهاراتم دربارۀ تسلیم، از واقعیت بدور بود اما از میرزا و قواء همراهِش و خالی شدن پشت سردیا برقرار بودن ارتباط و ضرورت پابرداری در محل و یا تخلیه، مشکوک و مردد بودم و بپیر تقدیر سلاح خود و نفراتم را در عوس کردن حیوان انتقال بمحل جدید دیدم لیکن محل جدید در محاصره قواء مهاجم بود و بنا بر این جز تسلیم واقعی چاره‌ای باقی نماند بعد آکه آمدنم را بمشغول تسلیم به رضاء اطلاع دادم جواب شنیدم پله منم بجای سابقست که نامه نوشته بودی آمدم ولی تو را ندیدم و شنیدم رفته‌ای بکجا رفته بودی و چرا از سیراوه رفتی و از راه مستقیم نیامدی گفتم اگر راهها مختلف اند مقصد یکی است جواب داد مطمئن باش کسی متعرضت نمیشود.



صادق خان کوچک پور که او هم یکی از همراهان این سفر است میگوید: روحیه افراد متزلزل شده کمترین شمع اعتماد و اطمینان با اینده در دل هیچکس نمی‌درخشید. اگر بقوی کشته میشد نقشش زمین می‌ماند و اگر مجروح میشد کسی نبود که از او احوال پرسد چه رسد تا اینکه زخمهایش را بانسان نماید. نه پزشکی ندارد و نه غذائی و معینتر از همه آنکه اصلاً معلوم نبود بکجا میرسیم بنا بر این اگر فردی خود را از عمر که بیرون میکشید و یا در گوشه امنی پنهان میگشت و یا اصلاً تسلیم میشد مستحق سرزنش نبود چه فقدان تاکتیک و مشخص نبودن هدف و نداشتن امید بزندگی فردا، همه را باستان مرگ میکشاند يك روز نصرت‌الله خان آزاد را یکی از افسران جنگل جلوی میرزا را گرفت و بطور تعرض بوی گفت.

«آقا میرزا - کجا میخواهی بروی و چه میخواهی بکنی؟ اینهمه عقب نشینی برای چه؟ چرا دستور مقاومت و دفاع بمانمیزی؟ سر بازانم همه گرسنه‌اند و روحیه‌شان را از عقب نشینی مداوم یکبارۀ باخته‌اند بچه علت مقاومت در مقابل دشمن را از ما سلب کرده‌ای؟ این وضع برای ماها قابل تحمل نیست.»

میرزا مجبور شد او را دل‌داری بدهد و باو بفهماند که جنگیدن با قواء

دولت مصلحت نیست و یک نحو برادر کشی است و باید حتی المقدور از این عمل پرهیز کرد و منماقب آن ناچار شد یکبار دیگر برای نفرات سخنرانی کند و بعد از سخنرانی که منطلق عقب نشینش را در مقابل نیروی دولت توجیه مینمود گفت: با این اوصاف هر کس با خیال ماموافق نیست یکقدم به پیش ا

عده زیادی از سربازان و افسران و از جمله آنها نسررت اله خان (آزادراد) یکقدم به پیش گذاشتند و میرزا وقتی همه راسان دید بادیگان اشك آلود از بنکایکشان خدا حافظی نمود و فراخور وضع مالی آنوقت بفردفریشان خرجی داد .

چون میرزا کوچک از نامه ساعدالدوله اینطور استنباط نموده بود که نیت تماقب کنندگان دستگیری شخص او است و اگر او بتواند خود را از مهلکه نجات دهد بسیار همراهانش آسیب نمیرسد لذا بدوستانش در آخرین سخنرانی چنین گفت :

رفقا آنطور که من فهمیده ام مقصد دولت و نیروی تعقیب کننده ما دستگیری شخص من است و بنا بر این باید نیستیم که شما برای خاطر من در زحمت و رنج باشید و اجازه میدهم که بمیل خودتان هر جا کمی خواهید بروید امیدوارم یکبار دیگر موفق شوم که لذت دیدارتان را درک نمایم .

ایندفعه نیز با چهره متأسر و غمناک بادوستانش خدا حافظی نمود و آنها با اجازه میرزا از وی جدا شدند بطوریکه بعد از این ماجرا بیش از هشت نفر باقی نماندند .

محمدحسن صبوری دیلمی که یکی از سردسته‌های مجاهدین و تربیت شده زیر دست آلمانی‌ها بود و در حمله جنگلی‌ها برشت مجروح گردید نقل میکنند که: تصمیم میرزا بر آن بود که نزدسالار فاتح کجوری برود و با پیوستن بقواء او جبهه واحدی تشکیل دهند اما این تصمیم بچندعلت جامه عمل نپوشید نخست آنکه راه پیشرویمان را از هر طرف مسدود ساخته بودند و نیروی دولت بفرماندهی ایوب خان قزاق (میرینج) دسجعات متفرق جنگلی‌ها را در تنگنای محاصره افکنده بود دیگر آنکه دولت ایران علی‌رغم میرزا علی خان سالار فاتح که میان‌خوشی

بافر زندان میسالار نداشت امیر اسعد و مساعد الدوله را تقویت می نمود و بعد که دید از تقویت هم کاری ساخته نیست و وجهه سالار فاتح منقرض آید با امیر و دودان افکار عمومی بر خود دار است شروع بخلع سلاح دستجاتش نمود و با این وصف دیگر مجلسی برای پیوستن به روی جنگل ها بسالار فاتح و تشکیل یافتن جبهه مشترک باقی نمی ماند از این گذشته نگران مسلح جنگل هر چه بیشتر میرفت مشکلات و نابسامانی ها افزون تر میگردید که ما اینکه در جنگ و جوارده، که ۲۷ تن از همقطاران ما شهید شدند و عده زیادی هم مجروح گردیدند ما نتوانستیم کشتگانمان را دفن نماییم و مجروحین را از میدان جنگ بیرون ببریم و بعد او ایشان پیردازیم، دیوکار تلخی بر ما می گذشت و کوهی از غم و درد اصحابمان را در هم می کشید و یک سیما و چهره همه مان آثار ملال و حسرتی و ناتوانی هویدا بود زیرا گذشته از تعیب بی انقطاع دشمن که همه جا بدنبالمان بود، لایح تشنگی و گوسنگی و بی خوابی را نیز متحمل بودیم طوری که گاهی برای استراحت بمنظور مقاومت بیشتر و طولانی تر ناچار میشدیم خود را با طناب و پدختی بسته در بهمان حالت فکار لمحهای بیاسائیم. وقتی بهر دامحقق گردید که دیگر پیشروی غیر مقصور است و رسیدن به از زندان سوانح حیران ناپدید در بردارد این بود که در مقام مراجعت بر آمدیم و هنگام مراجعت بود که دکتر حشمت با ۲۷۰ تن از پاداش تسلیم گردید داستانی که بعد از تسلیم دکتر قابل ذکر است یکی این است که روزی یک زن از کالشیای آن حدود صفوف هشتصد نفری مسلحین را شکافت و تاجاش که اقامتگاه میرزا بود پیش رفت و در آنجا همه رؤسا و زعماء جنگل را ماتمیس و دقت نگریست و با اصطلاح معروف «ورانداز» کرد و وقتی میرزا را شناخت بوی چنین گفت :

ومن آمده ام بشما بگویم که اگر میخواستی اسم در کنی در کردی
و اگر میخواستی بجاء و جلال برسی رسیدی دیگر بر است راضی
نشو از این بیبد خون این حیوانات ریخته شود و آنها را برست برونند
بخانواده هایشان ملحق شوند .

میرزا از حرف این زن بکنه خورد و بسیار مغموم و متأثر شد خود

ما هم از رشادت این زن گالش متعجب شدیم کمی بعد که میرزا به اعصابش تسلط یافت باو گفت آیا تو میدانی که افراد این جمعیت تماماً نشنوده‌اند. زن فوراً خیز برداشت و رفت و طولی نکشید که چند مثک دوع آورد و تشنگان در اطرافش جمع شدند و پس از آنکه گلوئی تر کردند و ناخدی رفع عطش شد میرزا رو بآئین نموده گفت بیچشم بر طبق اندرز و سیجنت عمل حواصم کرد .

سبوری میافزاید :

روزی گشت و باین عده هشتصد نفری غذائی نرسید اما من در جواریه همین یازدهی خانه‌های محل به خم مایع شوکتی برخوردیم که مملو از مغز گردو و کشمش بود حدسم پانجا رفت که این کالاها ممکن است مربوط باذوقه زمستانی صاحب خانه باشد و یا انباری است متعلق بشخص کالیکار که بمصرف فروش سالانه خواهد رسانید و در هر حال آنچه برای ما از همه لازم تر بنظر میرسد این بود که همه آنهارا خالی و بین مجاهدین قسمت کردم. وقتی میرزا از خال و قضا با اطلاع یافت با ما سپرد و تأکید کرد که قیمت کالاها را صاحبش بپردازیم زیرا چنانچه چیزی از کسی اخذ میشد و پولش داده نمیشد میرزا بسیار ناراحت میکرد و افراد و سردستهها را ملامت و سرزنش میکرد کما اینکه در همین حیص و بیص که مجاهدین سه بار برنج متعلق چهارپادارها را که برای فروش بده میبردند گرفتند میرزا بهمبر عیاش حلیل زاده که سکه های طلا در اختیار داشت دستور داد فوراً پول برنجها را بپردازد و او بی درنگ پرداخت و همین برنج و گردو و کشمش بود که توانست برای سه جوع چندروزه این جمعیت معتنا به در حکم من و سلوای بنی اسرائیل باشد .

عاقبت میرزا با يك عده هشت نفری از بقیه مجاهدین جدا شد و بدانشیم یکجا رفت کمی بعد من و هشت نفر از انواع بعلت محاسره شدن. گرفتار شدیم و ما را بزندان انداختند و بیکالوت تمبید شدیم و بدیم آنچه را که نمیبایست به بینیم که شرح تفصیلی این قضا با خود داستانی جداگانه است .

تشریح میرزا شعبان خان جنگلی برادرزاده پیرزاکه یکی از عمراگان

این سفر بود:

اقصد میرزا مرد بك شدن به كجور و رفتن نرد عبر زاعلی خان سالار فاتح بود و ما احساناله خان و خالو قربان را از كاكوه بیدم گم کردیم. در خلال كوه پیمائی ما توجه بسوی مقصد نامه ای از طرف ساعدالدوله رسید مشعر بر اینکه همه قواء میرزا در محاصره اند و تمامی راهها سدود اند چنانچه میرزا بتواند برگردد احتمال ضعیفی است که خواهد توانست حاشی را سلامت در بیورد و الا بیسترونی غیر ممکن است. حاصل این نامه امیر خان نام بود میرزا بعد از ملاحظه نامه و پس از آنکه سرانسیس ما و سر بالائی های جوار دست و هزار چم و دو هزار را با نهایت بیاری پشتمر نیاده بودیم جهای بار گشت شدیم و امیر خان نامیر و مواضعی ما بوده امیر خان را اجتناب و روز در خانه اش که در میان جنگل و در همان حوالی بود پنهان نمود تا سر فرست مطالعه کند چگونه میتواند ما را از محاصره قواء دولت نجات دهد. ما چند روز در خانه اش مخفی بودیم بگر و مگر که امیر خان رفت تا خبری برای ما بدست نیامورد برگشت ما خیلی دلواپس شدیم بکنند قواء دولت محل اختلاف مان را برود داده باشد تصادفاً قزاقی را دیدیم که عمرا يك راه بلد بطرف خانه امیر خانه میاید در این وقت بود که همه از حقیقگاه بیرون پریدیم و دو عمرا ما (قنبر خان و حسن خان کیش دره ای) جلو قزاق سیر شدند و او را دستگیر کردند قزاق ضعیفنگه این بیافه ما را بطور ناگهانی دید مرد بك بود از وحشت فحاه کند خلاصه او را مجبور کردیم که عمرا همان بیاید و او رفتنش (اسداله) خواستیم که راهنما ثیمان را بعهده بگیرد تا از وسط جنگل های ایسوه بمان امنی برسیم. قزاق از ترس موافقت نمود زیرا به تفنگی عمرا داشت و نه میخواست در مقابل چند نفر مقاومت کند. در راه امیرزا باوی بترس سخن میگفت و او را عداوت و دلالت مینمود و او نیز بگفته هایش تصدیق میکرد تا حائی که میرزا دستود داد حال که او هم یکی از عمراگان حالت تفنگی باو بدخند بك تفتنگ پنج تیر اطریش باد دادیم که فقط يك فتنگه در خرانه داشت و این عدم توجه ناشی از

حواس پر تبهان بود که نفس همیدیم باین عمل باید نام بی احتیاطی گذاشت یا چیز دیگر. خلاصه آنکه قراق در پیاده روی عقب ترازحه بود گاهی متوقف میشدیم تا بجا برسد و آنوقت به نوای پای او ملایم حرکت میکردیم غافل از اینکه او در صدد فرار است و منتظر موقع مساعد میباشد. در آخرین بار که منتظر رسیدش شدیم و عقبمانده بود خیری نندو او عوض اینکه به دنبالان میاید عقب گرد کرد و سرعت را دور شد و همان یک عدد فشنگ را که در خرانه تفنگ بود شلیک نمود بعلت خالی شدن تفنگ مادر حرکت شتاب کردیم و عاقبت به محل امن رسیدیم.



بیانات سعدالله خان درویش که از دوستان نزدیک میرزا کوچک خان و اکنون در ورامین مشغول فلاحیات است. و من بوسیله ساعد الممالک برای **سعدالدوله** پیغام فرستادم که اردوی جنگل یا تمام گرسنه اند و برای آنها رغنی باقی نمانده اگر رهنمی دارد خیلی بجا است در این موقع باریک فکری به حال ما بکنند. سعدالدوله که مرا با تمام خصوصیاتم میشناخت و میدانست که پدرم میرزا سلیمان خان درویش سالیان دراز منشی پدرش بوده خواب داد بر وی **گماوسرا** که از دهات متعلق بجا است قلان نشانی را بگذردای محل بدهید و هر چند اس گاو و گوسفند که میخواهید بگیریید و بکشید و گرسنگان را سیر نمائید - دیگ و برنج و هر چه در اینها موجود اند و مورد احتیاج شما است بردارید - میرزا در قلعه کردن منتظر بود ولی وقتی از ملاقات سعد الممالک برگشتم رفته بودند - ناچار در تاریکی شب مشغلی از کهنه و نفت فراهم کرده فروخته و بنام قیستان پرسیان پرسیان برای افنادم در گوشه‌های از جنگل‌های عرض راه، میرزا را دیدم ز پر درختی آرمیده و بخواب رفته است. وقتی بیدارش کردم دستش را به آسمان بلند کرد و گفت الهی شکر و این تشکر از آن جهت بود که تصور مینمود تا خیرم در مراجعت بعلت گرفتار شدن من است.

ماعتابن پیغام سعدالدوله عمل کردیم و خوشحقیانه کدخدای گماوسرا اشکالانی بر ایمان ایجاد ننمود و بعد از مدتها در بدری و تحمل تشنگی و گرسنگی که حتی طعم برنج از ذائقه‌مان محو شده بود، توانستیم نفسی تازه کنیم و تا آن توانی پیدا نمائیم.

قرار برد از قلعه گردن بگذریم اما قواء دولت همه جا مارا در محاصره داشت و میرزا هم میخواست روی در روی قواء دولت بایستد و دست به اسلحه برد زیرا میگفت اگر آنها نس فهند ما چرا نفهمیم سماء در مسیر خود به عابری بر خود دیدیم که بکنفر دعوتان بود و وقتی یاد رسیش کردیم نامه ای در جیبش کشف شد و آن نامه ای بود که امر فرمانده مقدم حبیبه برای فرمانده مأمور حرم آباد نوشته شده بود - نامه بطور روس بود و مضمونش آنکه ما جنگلی ما را در این منطقه تحت فشار گذاشته ایم لازم است شما از جانب حرم آباد پیش روی کنید تا محاصره و نایاب شودند. ما این وقت دکتر حشمت و خالو قربان هم را اما بود خالو قربان عقیده داشت که باید از این محل دور شد زیرا میگفت موقعیت جنگی مناسبی ندارد و خود دادطلب گریه که خطه محاصره را بشکافد و ما بدو مالش بر وجه اسدای نوپ و سلسل را که عادت بر گزاردن جنگی بود زیرا گوشان می شنیدیم لیکن مطابق قول و قرار نتوانستیم عمل کنیم و علتش این بود که دکتر حشمت تصمیم تسلیم گرفته بود و آنچه میرزا سعیش کرد و ترک این تصمیمها گوشزد ساخت مؤثر نیفتاد و هفتاد دکتر با همه خدا حافظی نمود و رفت و ما حیرانیش را البته بعد از تسلیم شدن شنیده ایم -

ما از این پیش آمد بسیار دلشنگ و فلول بودیم و خواه ناخواه تصمیمی محل دادیم. در این راه پیشانی به امیرخان نام نوکر ناصرالدوله بر خوردیم و او ما را چهره گشکوه برد چون هر قدر که از تعدادمان کاسته میشد میرزا بهتر میتوانست موجبات حفظش را فراهم کند. لذا بدو اسکورتهایش را مرخص نمود و بعد بنصوب دملاح دید خود. چهار نفر ما امیر عباس جلیل زاده کیلنگ مسطر زاده و من از او خدا حافظی کرده جدا شدیم و به کلیجان منزل منتظم الملك وریر رفتیم و از آمدنشان اظهار وحشت کرد و ما را به پشت بام برد و مخفی نمود. روز دیگر از کوره راهها بخرم آباد و از آنجا بکجور و طهران حرکت کردیم. تسلیل اقامت خود را در خانه امیرخان شکوهی بعداً میرزا برایم تعریف کرد که چطور با پیدا شدن قزاق سر راه یک بلد از امیرخان سوء ظن پیدا کردیم و با دستگیر نمودن قزاق، خانه امیرخان را ترک کردیم -

میرزا محمد علی خان جنگلی که او هم یکی از عمر امان میرزا بود چنین میگوید: بر خورد قواء جنگلی ها با بیروی قزاق یکی در «درازا» دیگری در «پلوم» و سومی در «شیاز» بود. از نظر آنکه احسا و انتقال عمر امان از سرعت تحرکشان تکلف و صلاح دفاعیمان بدست دشمن نیفتد، ترجیح داده شد

که تعدادی تفنگ و چند صبه فشنگ در ارتفاعات پلوم محفی شود باشد که بعدها مورد احتیاج واقع شود. وثوق الممالک عسکری، ملت آشنائی با این نقاط که در ضمن هدایت و راهنمایی اردو را بعهده داشت وسیله اختفاء صلاح گردید. از این سیم تعدادی بین طرفین روی نداد مگر آنکه بلافاصله بعد از ورود به قلعه کردن و صادف با قواء ساعد الدوله شدیم. ساعد الدوله مرحوم دستور بدش بهمالار خلعت بری ما موریت داشت جلوی جنگلیها را بگیرد و آنها را هم از ما کن تار و مار کند اما مثل آن نبود که ما موریت حریر بودیم و سواد میل باطنیش نسبت چه میدیدیم که در تعقیب و جنگ با ما. اسرار نمی بردند خلاصه این که در این زد و خورد که در پای جهدی قلی خان و و سلطان داد خان، عقب داران حبه بودند توانستند حملات میا حبه را با آتش فشان مسلسلها ساکت کنند و کسی هم بقتل نرسید.

ما تصمیم شدیم از قلعه کردن بگذریم اما از چند طرف در محاصره بودیم. سران جنگل برای یافتن راه حل و دفع خطر بشواریت نشستند و هر کسی چیزی گفت و نقشه ای ارائه نمود سرانجام مقرر شد حاله قویان قلعه محاصره را بشکافد و ما اردنیال برویم. ناره برای حرکت آماده شده بودیم که دکتر حشمت با گهان نسیم به تسلیم گرفت. دکتر که احساس میکرد دیگر پارانگما نیست ندارد. روی میرزا نموده چنین گفته خسته شدم. ما توالم قدرت حرکت ندادند مثل آنکه کرح شمه اند رمقی برایم باقی نمانده افراد می تا بند اجازه بدهید بروم و بر نوشتم بزرگ شوم و میرزا قدری نصیحتش کرد و گفت تسلیم شدن برای خود کشی است من هم مانند شما خسته و کوفته ام اما هرگز فکر تسلیم مفرم منظور نگردم. باید صبر پینه کرد بالاخره این رنجها پایان میرسند. اما دکتر همچنان به حالش مشغول و غرورش را حزم کرده بود و عاقبت چنانکه دیدیم باده ای قریب بسید شرف که سید حسن خان قزاقوشیخ عبدالسلام عروس علی اکبر خان آبه روشکی و علی جیبی و حسن مهری در میان شان بود از میرزا خدا حاصلی کرد و رفت تسلیم قواء دولت گردید.

بعد از رفتن دکتر بخرم آباد در آنجا کلنگه اتیاعش و موزر خودش را گرفتند و همرا بعد از چند شبانه روز بلاهیجان بردند. خالوقربان همینکه از ما دور شد به فاصله کمی مدای شلیک بیایی تفنگ و مسلسل برخواست که بر وقوع تصادم دلالت داشت و دیگر نفهمیدیم چه بر سرش آمد و بعدها خودش نمرید کرد که همه

حا جنگه کتان پیش رفت تا بعد از چند روز بکوه **دلفک** رسید و در دامنه‌های این کوه همین که خواست روی بیابان مدفوفانی نازده کند حتی نمراتش بحواب رفته بودند که دچار حمله ناگهانی ستون عطا پور شدند و با اینکه نمراتش خورجینها و سینه‌های قشنگ حتی کلاهی‌هایشان بجا مانده بود توانستند بروراز وسط مهاجمین راحتان رایاد و از مقابل امامزاده‌هاشم متوجه جنگل‌های سفید و فومانیستوند. میرزا و همراهایش پس از غزمت دکتر متوجه آروت شدند. آروت يك نطفه بیلاقی در دامنه کوه است که اغلب اوقات مه آلود و تاریک است و راهی برای عبور پیاده‌ها نیست چه رسد باینکه سواره‌ها بتوانند از دامنه‌اش بگذرند بناچار محمولات چهارپایان پیاده شده و اسبها و اسبها را راهها گردیدند آنها برای مویت از سره‌ا پتوهای بنفرا بصرام بردیم بعد از کمی راه پیمایی، میرزا عده‌ای از محافظینش و از جمله محمد میرزا و سحبت‌ا که خان‌نواهر خان و امیر اسکور سعایش را که جمعا ۳۱ نفر میشدند مرخص نمود و متعاقب آنها سمدی درویش و مظفرزاده و گیلک و حلیلزاده و صلاح‌دین میرزا از وی جدا حافلی نمودند و جدا شدند در این زمان بود که طی راه پیمائی بی‌هدف به امیر خان تو که سعید الدوله بر خوردیم که جنبه بیانیه به‌عراء داشت و جنگلی‌ها در آن بیانیه دعوت به تسلیم می‌شدند تا کرات امیر خان با زعمای این نتیجه رسید که حاضر شد این جماعت را بخانه اش واقع دره کشکوم برد و پناه دهد. امیر خان پیش از رسیدن بکشکوم مارا در محلی نگاه داشت تا ورود از خانه و زندگیش اطلاع حاصل نماید و اطعینان پیدا کند که اشخاص غریبه در آنجا نیاستند و زمانی که برگشت و ما بعجله دنبالش برآه افتادیم علی فروپینی معروف به درشکه‌چی که خواب رفته بود جا ماند و ما نفهمیدیم به‌دوای چه بر سرش آمد. امیر خان ما گفت که تنها ساکن آن خانه مادرش بود که او را بمحل امنی فرستاد امیر خان مارا در پشت بام خانه اش مخفی کرد و در ب خانه را از بیرون بست و رفت. امیر خان هر روز بخرم آید میرفت و برای همه ما پیش روغن و برنج و جای‌وقند و سایر ما بحتاج تهیه می‌نمود و با کسب اختیار تازه و تحقیق از نقاطی که قراقرص در جنبه اختیار داشتند بخانه بر میگشت. قریب يك هفته این وضع ادامه یافت. بگور که امیر خان رفت و برگشت. ما با وطنین شدیم و احتمالات فراوان دادیم و یکی از احتمالات آنکه فکر میکردیم محل اختفایمان را بشواء دولت گزارش داده باشد و آن او در راه بود و پیش از آنکه حصور اعلت تأخیرش را برای ما توضیح دهد قراقرص دیده شد که همراه يك نفر دیگر بخانه بر دیک می‌شوند امیر خان با دو

دست‌برش‌گویی و فریاد کشیده و ترقاها آمدند و فوراً از پام‌خانه بیرون‌سخت فرار نمود. مخفی‌شدگان آماده دفاع شدند لیکن عجله‌ای از خود نشان ندادند. فراتی که بی‌سلاح، بخانه امیرخان نزدیک میشد براتملی نام داشت و از کرده‌های عدنان بود. او شنیده بود که جنگلی‌ها اسلحه زیادی در اختیار دارند و اکنون که در حال فرارند مقداری از سلاح‌هایشان را بزمین می‌ریزند و می‌گیرند. براتملی هوس کرده بود موزی بدست آورد و از این سلاح سبک وزن بهره‌مند شود همین‌نیت بطرف کشکوه رو آورده بود. براتملی بخانه امیر که صدائی از آن بر نمی‌خاست نزدیک شد ولی متوجه فرار امیرخان نگردد و هنوز دقیقه‌ای از نشستن روی شکوه چوبی نگزشته بود که حضرات مخفی‌شدگان از حاشیان پریدند و او در میان گرفتار شد. در وقتی فهمید که براتملی زبان کردی می‌داند با وی بزبان کردی صحبت کرد و علت آمدنش را باین مکان پرسید و او خبریاتی را که فوق‌البيان کردیم تعریف نمود. بالاخر درنگ‌های نبود ما خانه امیرخان را ترک کردیم در حالیکه براتملی و اسدالله با امیر همراهان می‌رویدیم براتملی در بین راه بدریافت یک فننگ از امیر را نابل شد که یک فننگ بیشتر در خرانه نداشت و همان یک فننگ را بهنگام عقبماندن همی و جدا شدن از جمع، خالی نمود و قنایش که متوجه صدای تیر شده بدان سبب حرکت کردند و در امتداد راهی را که براتملی نشان‌سداد ردیای فراریان را گرفته در حالیکه امیر از همراهانش در چند قدمی آنان در میان کودالی مخفی شده و با انتظار قرار سیدنا شب بودند ناآز آن قله دور شوند. همراهان امیر را در این وقت قطعاً نفر بودند (با خودش ۹ نفر) بدین قرار امیر ز اسماعیل خان جنگلی - قنبر خان - امیر ز اشعбан جنگلی - عن - حسن آلیانی معین الرعا - املا جعفر آلیانی - نقد علی سیاه‌مزمگی و خودش .

بر اثر گزارش براتملی بر قنایش، بر اینکه امیرخان جنگلی‌ها را پناه داد خانه‌اش را آتش زدند و خودش را نفهمیدیم بجه سرنوشتی دچار شد. راهنمای ما اسدالله بعد از چند شبانه روز راه پیمائی از «مارکوم» نزدیک‌های شهسوار سرد آورده و بدنبال فرار کرده نام که از دوستانش بود رفت و او پس از استحضار از ماجرای فراریان، از مهمانهایش پذیرائی نمود و هنگام خدا حافظی با اسدالله میرد که فرار کرده کلیجان به خوانی و نام یکپالی تحویل دهد خانی یکپالی هم دستور داد ما را نزد محمد رضا خان سر ایللی، ببرد و اسدالله مطابق دستورات طابق

النمل بالنمل عمل نمود .

محمد رضاخان سرلیلی یکی از قدرتمندان محل بود و در لیل و سرلیل که از قراء منطبق بامین دیوان لاهیجی است نفوذ کامل داشت محمد رضا خان چندتن از زیردستانش را بسراغ حیدرخان و قرهخان فرستاد و آنها را احضار نمود و مزده آمدن میرزارا یا آنها داد آنها نیز که بشکار رفته بودند کارشان را ناتمام گذاشته بحضور میرزای رسیدند محمد رضاخان، پیش از رسیدن حیدرخان برای مهمانهایش گوشت و برنج و روغن و چای فرستاد و دستور داد که در نهایت آزادی در محل اخفاء بسر برند و ترس و واهمه‌ای بید راه ندهند حتی از افروختن آتش در بیع نورزند احیاناً اگر مورد حمله خرس های وحشی قرار گرفتند همیزم های نیمه افروخته را بسویشان پرتاب کنند زیرا خرس ها نوعاً از آتش گریزانند و چون بشمال هستند از ترس آنکه میادا بسوزند آتش بگیرند فرار میکنند .

حیدرخان دیلمانی و قرهخان تاملو روی در میان نبود خودشان را همانا بیان شدند و از آن پس ما را بچند بلد امین سپردند و با آنها ما عودت دادند که بایستی ما را سالمأ بشهدی قلندر شیرجاری تحویل داده رسید یا آورند و الا جانشان در معرض خطر است . یلنعا ما را سالمأ بمقتد رسانیدند . حالا وقتی است که باید از آب سفید رود بگذریم در حالی که هیچ یکمان شنا کردن نمی دانیم شهدی قلندر گفت گمشدن از آب سفید رود دشوار نیست ولو آنکه هیچ کدامتان شنا کردن را ندانید تنها شرطش این است که مضطرب نشوید و داد و قال راه نیاندازید و بسا دستور داد که سه نفر بازوی بکدیگر را چنان سفت و محکم بگیریم مثل آنکه بهم قفل شده باشند آنوقت یکی از سه نفر انگشت بزرگ پای راستم را بدست خواهد گرفت و آنرا ول نخواهد کرد و کافی است که روی آب بایزند و شامها نیز مانند او دست و پایز نیند و بجلو بیاورند خواهد دید که در اندک مدتی به آن طرف آب سفید رود رسیده‌اید . شهدی قلندر شیرجاری چون شناگر قاپلی بود و مکرر از روی آب سفید رود گذشته بود ما را در چند نوبت بدین طریق سالمأ به آن طرف آب رسانید .

آنچه از زبان دیگران نیز شنیده شده باین حملات خلاصه میشوند که همه جاعتیب بود و محرومیت و فقدان خوار بار و نبودن فرست استراحت و بیم غافلگیر شدن بدست دشمن .

آنها بالاخره خود را بنقاطی که از آنجا مهاجرت شروع شده بود رسانیدند

در حالی که نمی‌دانستند چه بروزگار کمک‌کنندگانشان رسیده فقط يك واقعه در بین راه شنبه‌دند و آن اینکه قزاقها خانه امیرخان را آتش زدند.

از توجه به صدمات وارده به میرزا و اتباعش این نکته مسلم می‌شود که تحمل جمیع این مصائب بخاطر عدم رضایت به تسلیم بوده است چه میرزا مطلقاً بر زندگی بعد از تسلیمش کوچکترین امید نداشت و باورش نمیشد که ممکن است رفتاری ظلمت‌آمیز با او صورت گیرد و در انتظارش نباشد و با حق داشت اصلاً بواژه تسلیم فکر نکند چه رسوخ این مفهوم در مغزش بمعنی انتحار و خیانت بی‌هدف بود از طرفی قلق و اضطراب و نداشتن مجال استراحت و حرکت دائم بمنظور خروج از حلقه محاصره از توانائی دفاعیش میکاست و ضعف وی طاقتی را رفته رفته بوجودش مستولی میساخت لاجرم برای رهایی از این گرداب، تصمیم پیارگشت گرفت و توانست با تحمل شداید بسیار، سرانجام از آب سفید رود بگذرد و خود را بنقاط امن یعنی بیما نجا که مهاجرت آغاز شده بود برساند.

استماع این خبر که دولت از بارانش زخم‌اند، جنگل‌های قومناز بر گشته و در قرین خوردندی ساخت و لذا بجهت به سوی اجمان‌آله خان و خالو قربان شتافت یاران دل‌شکسته و رنج دیده گان فرسوده از دیدار هم شاد شدند و یکدیگر را در آغوش محبت فشردند و در عزای همقدمان شهیدشان مدتها گریستند و فریاد فرادری که به بیفولعه‌ها پناه برده و با متواری شده بودند با شنیدن آواز مجدد جنگل برای جنتمین بار گرد آمده بدوستان قدیمیشان پیوستند. دیگر فرق شکسته و قومناز از وجود عناصر مخل و مشرک پاك شده اتباع حاجی احمد کسمائی خلع سلاح گردیده و خود در دندان دولتی سرمایه‌برد. تنها احمد آذری پیشکار دارائی کیلان که کفالت فرمانداری ایالتی را بعد از سردار معظم پاك می‌کشید با جنگلی‌ها تماس جنگی داشت. پیشکار دارائی سابق و رضا اقتداره با وجود ربه شده از صندوق جنگل، در طهران بداد و سندن اشتغال داشت و معامله پاك قطعه زمین وسیع در سه راه شاه طهران منافع بیشماری را از این کسب پر برکت بوی ارزانی داشته بود.

تحصیل مجدد جنگلی‌ها شمله نبرد های تازه نری را برافروخت و در ساردت تفرد و قوسه کله و گیش دوه جنگهای خوین جریان داشت.

در تیر ماه ۱۲۹۸ شمسی از طرف سردار معظم و فرماندهی نیروی قزاق در تمامی حوزه‌های شفت و قومناز و گسکر و تولعات، حکومت نظامی که قبلاً اعلام گردیده

بود ابقا گردید .

در اعلامیه قید شده بود :

هر خانه‌ای که در آن جنگلیها منزل کنند سوزانیده میشود و صاحبش تنبیه خواهد شد - افرادی که برای جنگلیها آذوقه تهیه کنند و یا کمکی به آنها بنمایند فوراً اعدام و دارائیشان ضبط می‌شود.

کسانی که در باب حرکت و عده قشون دولت اطلاعاتی بچنگلیها بدهند دارائیشان ضبط می‌شود - هر کس که از محل توقف جنگلیها اطلاع یابد و با اطلاع مأمورین دولتی و نظامیها رساند اعدام و دارائیش ضبط خواهد شد . افرادی که قواء نظامی و مأمورین لشکری و کشوری دولت را اغفال و در نشان دادن راه ، موثر تک‌خده شوند و دستجات قشون را از راه غلط ببردند اعدام و دارائیشان ضبط می‌شود .

سردار این اعلامیه از آن جهت بود که سردار معظم می‌دید دهقانان و کشاورزان کیلان حتی زنها و فرزندانشان با برهنه‌شان هنوز جنگل و جنگلیان عشق می‌ورزند و بعضی آنکه نظامیان دولت را بر اثر تسلط اخیر نشان در مناطق مختلف جنگل بوجود مسلحی متشکل شده آگاه سازند از انواع محبت و هم‌دردی‌های سمیمانه در باره‌شان دریغ نمی‌کنند . توجه باین انگیزه و تحلیل ریشه‌های این اعمال ، نشان میداد که نهضت جنگل در حقیقت يك نهضت دهقانی است و نفع این طایفه اقضا داشت که رفتار و سوخت‌گیری‌های نظامیان ، که هیچ‌چیز را بنفعشان تعبیر نمی‌داد نهراسند و کماکان بمساعدت جنگلیها که موفقیتشان باعث پیدایش تغییر در روابط ارباب رعیتی و یا نتیجه نبود آنها است می‌آید و برزند .

فرماندهی نیروی فراق‌مقدار آنکه ما این هارت و هورت‌ها از منقب جنگلیها طرفی نیست لازم دید نامه‌ای بهمیرزا بنویسد و با ذکر حملاتی که فکر می‌کرد در محاط بلجوت واقع می‌شود ویدرا بیابان خونریزی دعوت نماید . شایسته حرکت در ارسال نامه ، سودائی بود که در سر می‌ریخت بدین معنی که از ارتباطش با جنگل فکر می‌کرد صحفه‌ای بوجود آورد و با دستگیری میرزا متعاقب يك دیدار خنده‌آمیز به عملیات جنگی دولت حسن‌خنام بخشد و ضمناً جنگل و انقلابش را بیابان داستانش نزدیک کند .

فکر بکار بردن جنبه در جنگل ، حتی توسل بوسایل غیر انسانی سواج بسیار کهن دارد که بیشتر طرفدارانش در میان رجال رزم و مردان سیاست یافت

می‌شوند اینان پیر و مکتبی هستند که مبادرت بهر عمل را برای غلبه بر حریف و تکیه بهر نوع سیاسی را برای بدست آوردن پیروزی مجاز و مورد اجراء در می‌آورند چرچیل سیاستمدار نامی انگلستان در جنگ دوم جهانی گفته اگر می‌توانستیم دارلان را به‌یمنم گواهنکه از وی تنفر داشتم حاضر بودم به اندازه یک میل جلوش چهار دست و پا راه بروم تا نیروی تحت فرماندهیش را در اختیار ما بگذارد .

در بین حوادث تاریخی گذشته ، شواهد فراوانی در دست است که به مشروعیت این نحوه اعمال صحه گذاشته است. در عصر ما نیز یکی از مظاهر جلی این طرز تفکر یعنی عدم تقید بمقررات اخلاقی و اصول انسانی بمباران همروشیمان و ناکازاکی است که با استعمال یک بمب اتمی در هریک از این دو شهر ژاپونی، تمام جاندارانش را از حیوان و انسان و زن و مرد و کودک و یتیم بطرفه‌المینی تبدیل بخاکستر نمود و تمام آثار تمدن بشری را در این دو شهر، بر اثر ایجاد جهنمی سوزان بکلی محو و نابود ساخت .

رسوخ در این عقیده که فرماندهی نیروی قزاق حتما و بطور قطع قصد اعمال خدعه و بکار بردن تیرنگ داشته است هستند هیچ گونه دلیل نیست و فقط استنباطی است از نحوه عمل کارگزاران دولت که در موارد مشابه قضایی اعمال گذشته چنین نیاتی از خود بروز داده اند و طاعین نامه فرماندهی را در اینجا می‌آوریم :

بتاریخ ۲۱ ذیحجه الحرام ۱۳۳۷

جناب میرزا کوچک خان

«از آنجا اینکه دولت علیه ایران شخص مرا که رئیس انریاد طهران»
 «و چند سال است بایران بدرستی و راستی خدمتگزار هستم جهت»
 «قلع و قمع ریشه فساد جنگل تعبیر فرموده و این مسئله قطعی است»
 «و کسانیکه باشما همراهی میکنند اطلاع کامل داریم بجرای خود»
 «و خواهند رسید بحناپعالی که سردهسته این جماعت هستید اعلان میشود»
 «بموانه ریشه و مبداء فساد را از صفحه گیلان کنده و مضمحل خواهیم»
 «نمود لیکن محض اینکه شما وطن دوست و ایران خواه و عاقل و»
 «نیک نفس معرفی شده‌اید لازم است بشما خاطر نشان شود هر گاه»
 «و حناپعالی را در محکمه عدل الهی حاضر نمایند و سؤال و جواب شود»

«که آنچه خسارات و تلفات به اهالی بیچاره ازید والی ختم دارد»
 «آمده مسئول درگاه الهی کیست گمان میکنم اصناف حوایب داد»
 «و شرمند خواهد شد بدیهی است انسان کامل برای قایده موعود براسی»
 «بدین مسئولیت بزرگ نمیشود و نیز بمن هم اینطور دستگیر شده»
 «است که با آن صفات عالی شما، برای شخص خود راضی یا ذیبت مسلمین»
 «بیچاره نخواهید بود لذا با کمال اطمینان و قول شرف نظامی و خدای»
 «و بکتا قسم است چنانچه به اردوی قزاق ایران دین پناهنده شوی»
 «حرف مرا بپذیری قول میدهم که وسایلی فراهم داریم که بقیه عمر»
 «خود را با کمال احترام و با مشاغل عالی با سودگی زندگانی نمائی»
 «و این قول نظامی که در این ورقه شما داده میشود بوجدانیت خدای»
 «حق است تا زمانی که آسایش شما را در پیشگاه اعلیحضرت هما بونی»
 «و اولیاء دولت علیه ایران فراهم و بعمل نیآورم شخص حنا بیالی»
 «و کسانی که شما یا آنها اطمینان بدهید در اردوی قزاق مثل یکنفر»
 «در همان عزیز میباشید بمسئول آیت الله اکرم المظفر لولان کافر او نیز»
 «و چنانچه بخواهید غیر این مسئله حرفی داشته باشید خوبست محلی»
 «و برای ملاقات و حرف آخر معین کنید که در آن محل باشما ملاقات»
 «شود تا رفع اشتباهات افواهی شده باشد»

دستور کیکاچینکوف رئیس اترباد طهران

از وقت در نامه مرزور قطع نظر از توب و تشرهائی که در آن بکار رفته
 است تنها یک جیر بطور وضوح بچشم عبود و آن وطن پرستی و ایران خواهی
 میرزا کوچک است که حتی بر رئیس روسی اترباد طهران نیز پوشیده نبوده است و در حال
 دفترویل نیز بطوریکه در سابق دیده ایم نهضت جنگل را به پیشوائی میرزا
 کوچک خان می نماید ضمن اینکه ابدتو لوتزی جنگلی ما را تخطئه میکند میرزا را
 یک نفر آمده است منصف و با شرف نام میرزا و در اینصورت ما چیزی باین
 گفتهها تمایز داریم جز آنکه بطور خلاصه بگوئیم الفضل ما شهدت بالأعداء
 و اینک جواب نامه فرماندهی قزاق را که یا نشاء شخص میرزا تنظیم یافته است
 باستحضار خوانندگان ارجمند میرسانیم :

هو الحق

تاریخ ليله ۲۲ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۳۷

جناب رئیس اتریاة طهران

رتمستر کیکاوینکوف

دیر آمدی ای نگار سر مست! از صدر تا ذیل مر قومه ۲۱ شهر جاری راه
 و بادیده دقت دیدم بنده بکلمات عقل فریانه اعضا و اتباع این دولت
 و که منقور ملت اندر ریخته نخواهم شد از این پیشتر نمایندگان دولت
 و انگلیس با وندمهایی که بسایرین دادند و یکبارگی قباله مالکیت
 و ایران را گرفتند تکلیفم کردند تسلیم نشدم. مرا تهدید و تلمیح از
 وصول بمشور و مشوقم باز نخواهد داشت و حدانم بمن امر میکند
 در استخلاص موله و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است کوشش
 کنم. شما میفرمائید نظام نظری بحق با باطل ندارد و مدعیان دولت
 راهی که هر چه هست باید قلع و قمع نموده تا دارای منصب و مقام
 گردید بنده عرض میکنم تاریخ عالم بیما اجازه میدهد هر دولتی که
 نتوانست مملکت را از سلطه اقدار دشمنان خارج نمائد نجات دهد
 و وظیفه ملت است که برای خلاصی و وطنش قیام کند اما گایینه حاضر
 می گوید من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن
 به ثمن بخرم و بفروشم.

در قانون اسلام مدون است که کفار و قتی بممالک اسلامی مسلط شوند
 مسلمان باید بمدافعه برخیزند ولی دولت انگلیس فریاد میکند
 که من اسلام و انصاف نمیشناسم باید دول ضعیف را اسیر آرزو کشته
 و مقاصدمشوم خود سازم. بنده میگویم انقلابات امروز دنیا ما را تحریک
 میکند که مانند سایر عمالک در ایران اعلان جمهویت داده و رنجبران
 و را از دست راحت ظلمان برهانیم ولیکن در پارلمان تن در نمیدهند
 و که کشور ما با قانون مشروطیت از روی مرام دموکراسی اداره شود
 و باین ادله و حدانم محکوم است در راه سعادت کشورم سعی کنم
 و گوا آنکه کرورها نفوس و نوامیس و مال سایع شود در مقابل جوایی را که
 موسی، به فرعون و محمد ص به او جهل و سایر متنفذین و قائدین آزادی

«وروحانی در محکمه عدل الهی میدهند من هم میدهم»
 «بنده و عمر امانت شما و پیروانت در این دو خط مخالف میرویم باید»
 «دید عقیقه عالم بچسب کشته ما میخندند و با بیفایتی شما تحسین»
 «میکند» فرسأ یتیم مراتب فوق احتمال کذب رود یعنی بنده حقیقتاً
 «یکفرد جاه طلب نفسانی تسور شده بمواعید حنا بعالی متقابل کردم»
 «آنوقت عرض میکنم کسانی که تسلیم گردیده و ورقه مهیور دولت داده
 «دست داشته اند همه را بدار آویخته حبس کرده و با تبعید نمودند»
 «بنده را با چه رو بد از اینهمه عملیات باز تکلیف به تسلیم شدن»
 «مینماید»

«در حالتی که درخواست ملاقات کرده بودید عرض میکنم استخاسی که»
 «دارای شرایط است قوی نیست ملاقات کردن با ایشان ارقامه عقل بدو»
 «بیرون است فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید»

کوچک جنگلی

بطوریکه میدانیم رئیس اترپاد طهران هم کاری از پیش نبرد و زد و خورد
 اردوی دولت با جنگلی عا به نتیجه قطعی نرسید و لذا خود بخود عتار که متوقف
 گردید تا آنکه حکومت ایران در مقام سازش با جنگلی ها برآمد و احمد آذری
 را مأمور مسلح نمود. نامبرده حاجی ابوالحسن علیشاهی و معتمد هما یون
 مزدگی دوتن المعتمد بن و شتر با جنگل فرستاد تا گفتگوهای مفصلاتی را آغاز کنند
 وقراردیقات میرزا و آذری را بدینند. میرزا در ملاقاتش با آذری و توفیق الدوله
 را مورد نکوهش قرار داد و پس از توضیح مختصری در اطراف عملیات نامبرده
 گفت: «آیا عاقد چنین قراردادی صلاحیت مداخله در سرپوش کشور را دارا
 است؟» بالاخره گفت و شنودها با انجامتهی شده که موافقت گردید مادام که مجلس
 شورای ملی افتتاح نشده و تکلیف قرارداد معلوم نگردیده است عملیات خصمانه
 از هر دو طرف موقوف و قواء جنگل با حفظ نفراتش باقی بماند در عوض جنگلی ها
 از مداخله با ادارات دولت خود داری و پادگان نظامی دولت در رشت برقرار
 و پیشوای جنگل از طرف دولت عهدمدار امنیت قومنات باشد.

اعلامیهای که از طرف احمد آذری بعد از توافق مزبور نشر یافت
 با این جملات شروع میشود:

۱- اشاره با عدم دکتر حشمت و حسن حاجی احمد اسمائی و تبعید جنگلی-
 های ابر



دیدار آذری از میرزا کوچکخان

و در مقابل موفقیتی که خداوند قادرمنعمال در پرتو نیات
 ابلاغیه حکومت گیلان مقدسه سلح جویانه بندگان حضرت مستطاب اشرف اعظم
 آفای دولتوق الدوله رئیس الوزراء مملکت ایران دامت
 بتاریخ سوم دلو ۱۳۹۸ عظمته به بنده عطا فرمود برامو افتاده شکر و سپاس بی
 نیاز بدرگاهش تقدیم مینمایم
 میرزا کوچکخان که سابقه خدمات ملی خود را بنا
 و بعد نوشت:



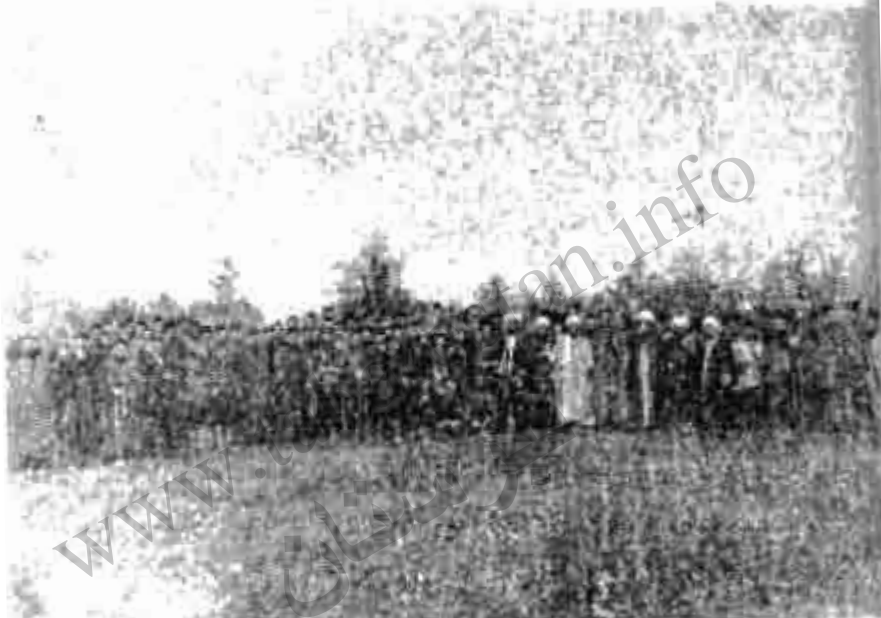
حاجی ابوالحسن غنای

مخاصصات اخیر حریجه‌دار
 نموده بود اینک با تصمیم
 باطاعت و انقیاد، خود را
 بشجاعت عقل و درایت معرفی
 نموده و مثل یز و گنبرین در حال
 مملکت پرست، قلوب ایرانیان
 را بار دیگر بطرف خود
 جذب نمود. حریفی که
 از سه ماه به اینطرف در
 میدان مبارزه هدف شدید

ترین تعرضات من بود با اتحاد تصمیم باطاعت، امروز مرا و ادار بیاس
 احترامات خود نموده و مجبور می‌نمایند که مراعات شرافت و احترامات
 او را بمشروع قبولان خود علی‌الخصوص بگیلابان اکیضاً توصیه نمایم
 و افزود: عموم اهالی گیلان از این تاریخ بپسند میرزا کوچک خان و اتباع او
 را از خصمگذاران صمیمی دولت دانسته و در هر جا بود با بسنی خدمات
 علی‌را که از مری‌آلیه سرزده است تقدیر نمایند.
 و در خانه گفت: بعموم اهالی گیلان اطلاع دادیم شود که از این تاریخ تمام نصیحتاتی
 که در گیلان بمناسبت غائله جنگل از طرف دولت مستقر بود مرتفع
 گردید مکتایه و مخا بره با جناب میرزا کوچک خان و با افراد او آزاد
 و راه قومن بلا مانع و بنا در توله و گسگر عفتوح اند.

سکوت جنگلیها و پیروی از سیاست سیر و انتظار عدتها ادامه داشت تا
 آنکه خیر و سید که نیروی شوروی در سه دنفوذ بهائک ایرانند خیر مزبور مستقیماً
 از مندرجات نامه‌ای بود که با مضاء کمیته لنگران به میرزا رسید همچنین مستقیماً
 از نام دیگر که از پطرسک سدور یافته و در قریه اشکلن دریافت شده بود
 که سیونی در زیدیه با حضور زعماء جنگل تشکیل و در این باره بگفتگو و متاوره
 پرداختند. تصمیم شور ابر این قرار گرفت که دو نفر را باست نمایندگی به آستارا
 بفرستند و چگونگی امر و منظور از آمدن به ابران را استعلام کنند به آنها ضمناً
 مأموریت داده شده بود که باقرض قبول مصلحت اندیشی میرزا، نظر پیشوای
 جنگل را علناً اظهار و خود را در پشان را از ورود به ابران جلب کنند.

سعدالله درویش و حاجی محمد جعفر کنگاوری عازم آستارا شدند
 و هنوز بمقصد نرسیده شلیک توپهای سنگین چهارات جنگی روس، شهر ساحلی
 ایران (بند انزلی) را بسختی تکان داد.
 آتش شوروی وارد خاک ایران شده بود.



میرزا و آذری بعد از لواف

- سفر نهمه از راست بچپ:
- ۱- حاجی ابوالحسن حاجی علیشاهی
 - ۲- کاظم خان معزدهی (معمد همايون)
 - ۳- سیدجلال تولی
 - صف اول ایستاده از راست بچپ
 - ۱- خالو فرمان مرسی
 - ۲- حاجی علی خان طاهری اسرافزاف
 - ۳- تقی الاسلام رفیع
 - ۴- حسام الاسلام دانش
 - ۵- حاجی شیخ حسین لاکانی
 - ۶- محسن صدر
 - ۷- حاجی بحر العلوم فردریشریتمدار
 - ۸- حاجی شیخ حسن
 - ۹- حاجی میرزا ابوالحسن شریتمدار
 - ۱۰- میرزا کوچککنان
 - ۱۱- میرزا احمدخان آذری
 - ۱۲- حاجی میرزا احمد (معین الممالک)
 - ۱۳- دکتر ابوالقاسم خان مرید
 - ۳- حسن الهانی (معین المراهبا)
 - ۱۵- سید عبدالسلطنه (محمودی)
 - ۱۶- سید آقایی عطار

فصل نهم

www.tabarestan.info
تبرستان

صفحه های تازه

فرب تریست باغبان مخور ای گل
که آب میدهد اما گلاب می گیرد
صائب

رفیق محبوب میرزا گوچک خان

کارگران و دهاقین لشکران و از تشری روسیه و آذربایجان
نامه ای از لشکران سویی سلام های برادرانه خود را بکارگران و دهقانان
ایران تقدیم می دارند درودهای ما بکارگران و دهقانان
ایران بی پایان است زیرا از طبیعه سبح تا غروب آفتاب کارگران را اشتغال
یکار دارد و آنچه از عرق جبین بدست می آورد بجهت سرمایه داران انگلیسی
ریخته می شود ملت کهن سالو با عظمت ایران در سایه دولتی که خود را در معرض
بیع گذاشته است آلت دست بورژوازی انگلستان شده و این بورژوازی بی هر قسم
مایل باشد با آن رفتار میکند این جریانات را ما کارگران روسیه مستحضر بودیم
و خون در عروقمان می جوشید وقتی بدیختی برادران ایرانیان را می شنیدیم اما
قدرت کمک یا آنانرا نداشتیم زیرا آن زمان در بالای سرمان امپراطور بود که
و ادارمان می ساخت با موافقت سرمایه داران انگلیسی برادران ایرانیان را تحت
فشار بگذاریم اکنون که امپراطور دولت فروخته شده گرنسکی زوال یافته و
قدرت روسیه در دست کارگران افتاده نخواستیم دیگر در کار ایران مداخله
کنیم دولت انگلیس از این کناره گیری ما سوء استفاده نموده شروع به تحکیم

موقفیت خود در ایران نمود ما تا با مرز امکان نیافتیم بکارگران ایرانی کمک کنیم تا خود را از یوغ تعدیات سرمایه‌داران انگلیس نجات دهند چه دو سال و نیم است در روسیه دچار جنگهای داخلی بودیم و شما میدانید که بورژوازی روس برهبری بورژوازی انگلیس مانا می‌جنگید دول آمریکا و فرانسه و انگلستان نیروی خود را علیه ما بکار بردند تا قدرتمان را بشکنند و امپراطوری قدیم را دوباره بنا تحمیل کنند ولی چون سرباران انگلیس و فرانسه و آمریکا مانند ما دهقان و کارگر بودند از جنگیدن با ما احتیاج نموده بیخانه‌هایشان برگشتند این بار بورژوازی انگلیس عناصر شد انقلاب روسیه را علیه ما برانگیخت به تفرال کلچاک - دنیکن - یودنیچ و سایرین پول و خوار و بار و توپ و نارنگداد تا ما را بگویند ولی ما آنقدر مقاومت و ایستادگی کردیم تا ارتش سرخ که حالیه دارای چند میلیون سرباز است عناصر صد انقلابی را درهم شکست و آخرین آنها که دنیکن و یودنیچ و متوار شد اکنون تمام روسیه از اقیانوس کبیر گرفته الی دریای بالتیک و از بحر سیاه تا دریای سفید زیر اداره سویتی متحدند بورژوازی انگلیس در مقام برآمد که دول کوچک مانند فنلاند استونی - لیتوانی - لهستان را ضد ما بشورداند ولی کاری از پیش نبرد ما با استونی معاهده صلح منعقد کردیم اکنون مذاکرات سازش ما با دول دیگر در جریان است حتی انگلستان بنا پیشنهاد صلح داده ولی چون مقاصد بورژوازی آنها با معلوم می‌باشد پیشنهادش را رد کردیم زیرا میدانیم که گرگ هرگز نمس تواند بایره در صلح و سفا زیست کند انگلستان بنا پیشنهاد صلح میکند تا ما را افغال و مجدد با حمل‌بند شود ولی ما اکنون قوی بوده و هیچ وحشتی از انگلستان نداریم اکنون ما یک هدف و یک تمایل بیشتر نداریم و آن اینست که کشورهای شرق را از تعدیات بورژوازی انگلستان نجات بخشیم و شربت مرگ را به بورژوازی وی بچشانیم آزادی ایران - آذربایجان - ترکیه - افغانستان و هندوستان بورژوازی انگلستان را از پای در می آورد بر ای محو بورژوازی انگلستان شرکت همه این ملتها ضروری است زیرا تا این بورژوازی قوی است نه شما کارگران ایرانی و نه ما کارگران روسیه و نه سایرین نخواهیم توانست از صلح امیدوار باشیم اکنون آزادی شرق از نفوذ انگلستان شروع شده است کارگران و دهقانان آذربایجان دولت بورژوازی خود را که آلت دست انگلستان بود سرنگون و بجایش دولت سویتی تشکیل داده اند روزی که دولت سویتی

آذربایجان موافقت خود را در این باره اعلام نمود. امروز عید و شادمانی کارگران و دهقانین روسیه شناخته شد. در احدث این واقعه ثابت کرد که نمایمان بمساعدت ملل شرق سمبسی بوده و حاسر بمذاکاری هستیم و در نهایت شوق برای ممرای برادران آذربایجانی بیاگو آمده ایم تا بانبروی مخرب ارتش سرخ آذربایجان را از حملات انگلستان ممانعت کنیم ما خوشوقتم که بیاری کارگران و دهقانان آذربایجان قیام کرده ایم تا جمهوری مستقلشان را رونق و تحکیم بخشند ولی خوشوقتی ما زائل میشود وقتیکه می بینیم ملت نخبیب ایران زهرچکمه بورژوازی انگلستان دست و پا میزند یگانه مردی که در ایران بسند بورژوازی انگلستان قیام کرد تو هستی رفیق کوچک خان! تو جنگ را علیه انگلستان اعلام کردی تا بنوانی وطنت را از دست دردان بریطانی نجات دهی. تمام ملت مستمده بده ایران دیدگان امیدشان شود و خسته شده و از تو علاج درد و آرزایشان را میخواهند اما از طرف دهقانان و کارگران آذربایجانی بشما خطاب می کنیم ای مرد توانا وای رئیس ملت!

ما حاضریم بانخستین دعوت بکمکشان بشتاییم تا سلطه انگلستان را محو کنیم ملت ایران در سمیت و صداقت ما میتواند مطمئن باشد ای نمونه احترام و عنایت شما با ارادی ملت ایران نشان روس، فارس، ر و بک جنبه دولور بشما تقدیم میداریم که وسیله این سلاح دست ما هر کوچکگان قلب دشمنانرا بشکافد.

کمیته انقلابی لنکران .

وصول نامه مر بور در حکم یک موسیقی مطلوبی بود که

سفر بی نتیجه از آرشه بک و بولو نیست ما هر بسدا در آید و حنجره

یک خواننده هنرمند را برای هم آهنگ شدن آماده

بساد. میرزا بعد از مطالعه بسیار بر این اندیشه افتاد که بطور است خود

سری بلنکران بزند و اوجاع و احوال کمیته را از نزدیک بررسی نماید لیکن

بمخاطرات احتمالی این سفر میاندمتید حاسه آنکه راهی دراز در پیش بود

و طی یک مسافت بمید بافتد و سابل، عفاگی بنظر نمیرسد تنها یک وسیله باقی

میمانده که امکان انجام این نیت را مقدور میساخت و آن تحمل یکتوغ در بیکه

بود. غیردا ببول این ریسک تن درداد و با پای پیاده بدون اطلاع احدی همراه

دوتن از مجاهدین چریک اجمال سباه و علی خلغالی که آشنا بقرآء این خط

سیر بودند مسافرت بلنکران را با لباس مبدل شروع نمود. در روزهای اول

دوم حادثه قابل ذکری بوقوع نه پیوست در روز سوم که خوار بارشان ته کشید یکی از همراهانش پیادار رفت که نان و آبی تهیه کند و از سوء اتفاق آنکه شناخته شد و بدست داروغه بازار دستگیر گردید متعاقب آن محل اختفای دو نفر دیگر نیز کشف و میرزا بموض نان و پنیر چند تن از طالبی‌های امیر مقتدر را بالای سرش مشاهده نمود.

میرزا بنظرش رسید که در این قبیل مواقع توسل بخشونت مفید فایده نیست و بایستی بر اهنمائی خرد و تدبیر بچاره جوئی پرداخته و از متانت و خون سردی مدد گرفت. بنابراین باجملات نرم و دلنشین باطالبی‌ها مذاکره و آنها را راضی ساخت که بمسافرتین کاری نداشته و آنها متعهدند که بدون درنگ از منطقه طالبی دور شوند. طالبی‌ها بطمع دریافت انعام کلان از جمال سیاه بدون اینکه بهیچ‌همه دستگیر شدگان پی ببرند آنها را مرخص می‌کنند تنها اشکالشان بعد از دریافت انعام خیری بود که بامیر مقتدر داده و دستگیر شدن يك تن جنگلی اشعار داشته بودند. در این باره توافق میشود که علی خلخالی تا وصول پاسخ امیر مقتدر در اسارت بماند و دو نفر دیگر راهشان را در پیش بگیرند و دنبال کار و زندگیشان بروند. بدین طریق میرزا و جمال سیاه از خطر نجات می‌یابند بعدا که سواران امیر متدد میرسند و علی خلخالی را تحویل میگیرند شقایبان به تعقیب همراهانش میردازند ولی فرصت از دسترفته و مرغ از قفس پریده بود.

میرزا که از راه پیمائی شیانه روزی خسته شده بی طاقت و بیمار گردید بطوری که هر دو نفر مسافر از حرکت باز ماندند شیی که میرزا بیهوش و دیگر معنی نداشت جمال وی را به پتویی پیچیده و در جلوی کوره داهی تنها گذاشت و خود برای دور شدن از خطر پی خیال خویش رفت. میرزا که در حال اغما بسر میبرد یکی دو روز بعد از دوراهی «بحران» گذشت و به جانب «حیات» گرائید و بدنبال آن بهوش آمد و چون خود را بیکه و تنها دید از بیم روبرو شدن با حیوانات درنده از یکطرف و خوف دستگیر شدن بدست دشمن از طرف دیگر تکان باس آمیزی بخود داد و با کمال مسرت احساس نمود که هنوز فی الجمله توانائی حرکت در وی باقی است و لذا مطلق نشد زاران و نالان (آنطور که شیوه بیماران است) داهی را که نمیدانست کجا است در پیش گرفت و بعد از طی يك کيلومتر که يك روز طول کشید از مسیر رودخانه‌ای خود را بجهت خانه‌ای رسانید. او باقیافه يك سرد درویش و دادن شمار و هوجی که بناله بیشتر

شبهت داشت وارد قهوهخانه شده جای یونان خواست. صغولاقری منفرط که تغییرات کلی در قیافه اش پدید آورده بود یازیکسو دور بودن این احتمال که امکان ندارد



میرزا کوچک پیش از مسافرت به نگران
پیشوای نهضت جنگل در این موقع یازیک در این منطقه دیده شود از سوی دیگر

هیچگونه سوء ظنی ایجاد ننمود و دیدار شخص تازه وارد بسادگی تلفی گردید اما قهوه‌چی پس از پذیرائی از او (با نان و چای) احساس می‌کنند که شخص تازه وارد ناراحت است و لذا بیدار خواستوی او را به پسنوئی که خود در آنجا می‌خواهید است میبرد و بعد از تفرس دقیق در و جناتش خوابی را که چندی پیش دیده بود بیاد می‌آورد. قهوه‌چی میگوید در همین پسنو خوابیده بودم که شخص حلیل القدری را دیدم که نور از سیمایش میبارید و مرد موقر بلند اندامی در مقابلش ایستاده، آن مرد حلیل القدر مرا مخاطب قرار داده و گفت این مرد محترم اشاره به شخص ایستاده، از طرف عن‌ماوریشی دوازده‌هزار که از مساعدت‌ش در بیخ تمائی گرانکه برادرت در رگاش شهید خواهد شد اما تو وظیفه‌مندی یا آنچه بتو دستور می‌دهد اطاعت نمائی. من از عهول گذشته‌ش بر ادرم از خواب پریدم و اکنون که بی‌سافه شما بنگرم شبیه آن مرد ایستاده‌ای هستی که من در خواب دیده‌ام. اکنون بگو به بینم کیستی چکاره‌ای بجه منظور باین صفت آمده‌ای؟ میرزا خود را به سرحاح معرفتی و قهوه‌چی بی‌درنگ بیست و پایش می‌افتد و انواع یونانک و خوراکی‌های حاسر به‌شاید در ضمن از حال برادرش که در جنگل بوده است خوابی شود میرزا خواب می‌دهد برادرت محمود آستارائی در جنگل سیاه‌رود گذشته شد است خداوند او را غریق رحمت کند مر دشحاح و بی پروائی بود که به حد کفایت. صمیمت داشت. قهوه‌چی بعد از گریه‌وراری و تاثیر شدید دستگیر را بر می‌بوسد و او را با باندن از افراد مطمئن جانب‌لنکران روانه می‌دارد. میرزا یکی دو روز بعد که با طرای لنکران می‌رسد پسنود که نیروی سرخ از شهرستان لنکران بیرون رفته‌اند لذا از پیشروی بیشتر خودداری و از همان راهی که رفته بود باز میگردد و با مراتبی نور آن قسمت از نوشته‌های محققانه سرعنگ ناسر فرید مندرج در شماره اول (شماره ۹ سال ۴۱ صفحه ۶۸) مبنی بر تماس گرفتن میرزا با ما مورین غیر رسمی شوروی در لنکران از نظر میبایست با واقعیت قابل تجدید نظر است.

بی‌مناسبت نیست آنچه که قیلوف نامی ایران و شبح -

الرئیس ابوعلی سینا و در ساله «تعبیر الروبای» خود را
 راجح بمسئله خواب توضیح می‌دهد در اینجا بیاوریم:
 چیزهایی که بر اثر قوه مخیله در عالم خواب ظاهر میشود
 خارج از سه نوع نیست.

مسئله خواب

از دیدگاه

شیخ الرئیس

اول - صورت هائی که در عالم خواب ظاهر می‌شوند اشیاء و امثال صورت هائی هستند که در حال بیداری بواسطه حواس در ذهن حاضر شده‌اند چنانکه انسان پیش از خواب اشیائی می‌بیند و چون بخواهد ببرد و هنوز این امور را حاضر می‌جو نشده و در قوه محیله باقی است عن همان صورتها را در خواب می‌بیند.

دوم - صور و خاطراتی که قبلاً حادث شده و در نفس باقی مانده‌اند قوه محیله‌اش دوباره آنها را در رؤیا می‌بیند. مثلاً انسان آرزوی رسیدن به مطلوبی را دارد و با ارجیزی می‌ترسد و در عالم خواب اینها را می‌بیند.

سوم - خیالات و صور حاصله در عالم رؤیا بر اثر تغییرات سراجی و روح انسانی میباشد زیرا بر حسب تغییر مزاج و اعصاب درونی و جهازات خاصه و جریان خون و دیگر عوامل بدن کارهای دیگر قوه خیالیه نیز تغییر می‌یابد مثلاً اگر مزاج متعادل به حرارت مفرط باشد انسان در خواب گرما و آتش می‌بیند و اگر متعادل به سردی باشد برف و یخ می‌بیند و اگر برطوبت تغییر یابد باران و آب می‌بیند و اگر به یسوت تبدیل یابد خواب های تار و آشفته خواهد دید و مانند اینها همچنان مزاج اگر بسببکی و راحت می‌گردد انسان در خواب جنان می‌بیند که گویا پرواز می‌کند.

این سه نوع مذکور از خواب نظم و ترتیب معین ندارد و همیشه متعاقب و در هم میباشد از این رو تعبیر درست و علمی نمی‌تواند برای آنها بیان کرد. و اما خواب‌های مطابق واقع - گاه برای انسان اموری در عالم رؤیا ظاهر می‌شود که هیچ‌یک از علل و عوامل فوق مربوط نیست. قوه محلیه و فکریه و تغییرات سراجی و روح انسانی ایداً در اینگونه خوابها دخلیت ندارند این نوع رؤیائاتی از وجود روحی است که مزاج در نهایت اعتدال میباشد و از این رو برای اینگونه خوابها از اول تا آخر نظم و ترتیب برقرار است این نوع خوابها بر دو گونه‌اند.

۱ - انسان در خواب چیزی را می‌بیند و یا امری را کشف می‌کند که بعداً عین آن در بیداری مشاهده و موجود می‌شود.

۲ - تفسیر و نمونه آنچه را که در خواب دیده است در بیداری می‌بیند این در نوع از خواب بر اثر حس و اندیشه و تخیلات و عوامل مربوط به جهاز خاصه و تغییرات سراجی نیست بلکه در هنگامی است که اعتدال در تمام امور و جهات مربوط از قبیل خوردنی، آشامیدنی، حرکت، سکون، هوا، محیط و

دیگر عوامل حکمفرما باشد. حال اگر تمام این امور که اعتدال آنها موجب اعتدال مزاج است در حد اعتدال باشد و انسان آرزوی چیزی را نداشته و از چیزی ترسناک نبوده و خلاصه آنکه علت رویای وی امور نفسانی از قبیل رقبت بچیزی و یا ترس از چیزی و همچنین امور جهانی از قبیل -ردی و گریه و گرسنگی و تشنگی و امثال اینها نباشد و در خواب ببیند که پیش از خواب ندیده و نبانده بشود، یعنی چنین خوابی باید علت فاعلی داشته باشد که آن فاعل این



حنفی در میگرد

سیدجهت آقا بوسه کمانی طرف راست اسماعیل جنگلی

استاد حس دیوان زمانی

اشیاء و صور را در نفس نمایانده و ایجاد کرده است. بنا بر این سبب فاعلی اینگونه خوابها خارج از وجود انسان است. در انسان قوه شریفه‌ای موجود است که بمصالح او توجه و عنایت دارد و بوسیله خواب او را بیم نمیدهد و از آنچه در آینده از خیر یا شر بر او می‌آید پیش‌آورد می‌سازد و گاهی بطور سریع و زمانی بطور حقی انجام می‌گیرد. قوه فوق که معمولاً بقوه الهی

تعمیر می‌شود از ناحیه ملکوت و عالم مافوق طبیعت می‌باشد. پس هر چه انسان از حیث نفس فاضل‌تر و کامل‌تر و بهتر باشد و از حیث عقل و تئیت خالص‌تر و صالح‌تر و صافی‌تر گردد این قوه یوی نزدیک‌تر و توحش باو کامل‌تر و مراعات احوال و حفظ او بیشتر خواهد بود.

بامداد روز سه شنبه ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ مطابق با ۲۸
تجاوز شورویها اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ و ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ هجری
بخاک ایران قمری بعد از شلیک چند تیر توپ از دریای خزر به
سواحل غازیان. ارتش سرخ به ارلی (بندر پهلوی)

پیاده شد. غازیان محلی است واقع در ساحل شرقی بندر پهلوی که انگلیسها در آنجا استحکاماتی برای محافظت ساخته بودند اما کسی نفهید چرا بعد از غازیان در مقام مذاکره بی نیامدند. اعتقاد محافل طلایی بر این بود که حقایق همین تصمیم باقی بود و سرور ارلی به آسانی سورت نیگروت خاصه آنکه درباره این استحکامات ناهیمان پشته | جریره مقابل دریای کشیده میشد.

این مسئله در مجلس شورای انگلیس مورد بحث واقع شد و این گد که با وجود بیروی سکوف انگلستان (در حدود هشتاد هزار نفر) که در بین النهرین و شمال ایران گسترش یافته اند بجهت حلوگبری از حدود تن سرپاز شوروی غیر ممکن شده است. حراید انگلستان نیز با این اعتراض هم آوار بودند در صورتی که پارخمة این اعتراضات را در کورن وزیر خارجه انگلیس در سنه میاسیش آاده داشت. مردم مبهوت بودند از اینکه در بندر انگلیسهاییم را که در گیلان قدر و قیمتش ندارد مار کرده اند و ولی اسلحه را بجا میگذارند. «من محافل مطلع بر این بود که اتحاد این رویه برای رساندن مردم و جامعه سرمایه داری ایران است منظور از این اعمال کشاندن تیر و سیخ بداخل کشور و راه انداختن های و هوای و تبلیغ کشتار و مصادره دارائی و فرماندند این مطلب است که کنار کشیدن انگلیسها مستلزم تحمل جمیع این عواقب میباشد تا آنکه عتقندین و عموم مردم ایران بهیچان آمده از شخص اول سلطنت و مقامات مؤثر کشور بقاء فواء انگلیس را در خواست کنند و بدین طریق قرارداد ۱۹۱۹ بی زحمت و بخودی خود بمرحله اجرا در آید و در حقیقت پناه بردن

بیمار از هول و هیبت افمی در جهنم مصداق پیدا کند .

گلوله‌های نوب کشتی‌ها، جنگی بهیچ‌یک از ساختمانهای گمرک که در ناحیه غازیان واقع است اسابت نکرد و فقط آسیب بخانه‌های اطرافش رسانید . اما وحشت بنام معنی حکمفرما بود و مردم غازیان و بندرپهلوی بدون اینکه بدانند موضوع چیست و چرا شهرشان بمباران می‌شود و بچه دلیل انگلیسها در مقام مدافعه برنیامده‌اند وجه سرنوشتی درانتظار آنها است از اوضاع حال و آینده‌شان مذاکره میکردند . نیروی سرخ مرکب ازپانصد پیاده و دوپست‌سوار بساحل پیادمشد و بنماداد این نفرات تدریجاً اضافه گشت تا بدو هزار نفر رسید **هاژرادمولد رئیس اداره سیاسی انگلیس درشتر و ژنرال شاهپانی** فرمانده ارتش انگلیس **همراه سیدعلی خان ظهیرهمایون** معاون حکومت گیلان برای مذاکره با فرمانده ارتش سرخ و تحقیق علت این مهاجمه به‌انزلی رفتند **راسکولنیکف** فرمانده جهازات جنگی بحر خزر علت مهاجمه را تشریح نمود و مسند بوجود قواء ضد انقلابی **دنیکن** کرد و گفت همین نیرو است که امنیت ارتش سرخ را در دریای خزر بمحاطره انداخته است . **دنیکن** یکی از ژنرالهای معروف روسیه بود که مانند **کلچالا** و **وورانکل** بود هیچ یا نیروی انقلاب جنگیده و اینک شریات ارتش سرخ ، گزارش را بپندر ایرانی کشانیده بود . **دنیکن** بعد از شکست قوایش در پلروسک به بادکوبه عقب نشست بادکوبه مرکز حکومت **ساواتی‌ها** بود و دولت **آذربایجان قفقاز** ، این ژنرال را بمسکاری دعوت نمود لیکن او پذیرفت زیرا انگلیسها که تیروی تحت فرماندهیش را در اختیار داشتند هنوز از استفاده کامل برخوردار نشده و مایل نبودند این قوه محور به آسانی و مفت از اختیارشان خارج شود و چون خطر هجوم بلشویک‌ها از شمال نزدیک‌تر است این بود که **دنیکن** متوجه سواحل جنوبی دریای خزر گردید . وجود این قواء در انزلی از جنبه دفاع برای انگلیسها بسیار سودمند بود اما معلوم نشد بچه دلیل انگلیسها بعد از ورود قواء **دنیکن** به انزلی با وجود اطاعت و تقیادشان همه را حلع سلاح کردند شاید بدینجهت که مقاومت را در مقابل ارتش سرخ بی فایده می‌دیدند و با نمیخواستند تجهیزات جنگی **دنیکن** نصیب مهاجمین شود و با علت دیگری درکار بود و در هر حال پیاده شدن ارتش سرخ به انزلی بمسئله **دنیکن** و مقاومتش پایان داد و وقتی علت بمباران غازیان از فرماندهی جهازات جنگی استعلام شد نا عبوده بهمین نکته تکبیه نمود و گفت بمباران غازیان و هیچ‌نقله

دیگر کشور ایران منظور نظر ما نبوده و نیست و ما قطعاً حائمی را بمباران کردیم که محل تمرکز نیروی خداوندی دلبکن است منظورمان کوییدن این ذرزال دشمن ملت روس و تصرف کشتی‌هایی است که بدولت شوروی تعلق دارد بالجمله دینکن را انگلیسها بمنظور مصوبینش از تعرض نیروی سرخ بیه بغداد فرستادند و ازسرنوشت بعدیش آگاهی نداریم همین قدر معلوم است که کشتیهای تحت اختیارش اعم از جنگی و نیرو بر بشرف نیروی سرخ درآمد و نترانش را اسیر و ییادکویه فرستادند و تعداد کمی از افسران دینکن در خدمت انگلیسها باقی ماندند که به اتفاق خود آنها برشت و منجیل عقب‌نشستند .

مأمورین رسمی دولت ایران در گیلان و از آنجمله **اعتراض دولت میرزا احمدخان اشتری** فرماندار وقت پیاده شدن **ایران** ارتش شوروی را بخاک ایران حسب الوظیفه بمقامات مربوطه گزارش دادند و در عین حال ازسرنوشت خودشان بی‌مناک شدند چه، قونسولگری های انگلیس و فرانسه و عثمانی باطشانشرا جمع و مأموریت سیاسیانشرا در گیلان نرک نموده بودند. دولت ایران از یکطرف به پیاده شدن ارتش سرخ بخاک ایران اعتراض نمود و از طرف دیگر به اعزام هیئاتی بمسکو بمنظور ایجاد روابط حسنه اقدام کرد ضمناً شکایتش را بجامعه ملل تسلیم و تشکیل مجمع عمومی را برای رسیدگی به این تجاوز خواستار شد . چیچچرین کمیسر خارجه اتحاد جماهیر شوروی که ز سال ۱۹۱۸ میلادی تا ۱۹۲۹ این سمت داشت نامعبراراً به بدولت ایران فرستاد .

۲۰ مه ۱۹۲۰

در رسید یادداشتی را که توسط فرمانده کشتی جنگی « روزالو کرامبورگ » مختایر شده بود اطلاع داده .

- جواباً افنخار دارم مراتب زبرد را اظهار نمایم دولت سویت روسیه،
- تصمیم دولت ایران را در اعزام هیئات سیاسی بمسکو برای ایجاد
- روابط دائمی سمیباله تبریک میگوید حکومت سویت حاضر است بموریت،
- روابط پستی و تلگرافی را با ایران که قطع شدنش تقصیر اوست،
- برقرار سازد دولت سویت بمأمورین خود دستور العمل داد که
- برای هیئاتی که عازم مسکو است تمام عوامل و مزایای نمایندگی،
- سیاسی را تدارک به بینند ضمناً از موقع استفاده کرده میخواهم .

و یکبار دیگر اصول سیاست خود ما را نسبت به ملت ایران هماطور که
 • کمیسر سابق در بیابانیه ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ خود بود بر مختار ایران
 • در بطور و کردار اظهار نموده و آقای وزیر امور خارجه اشارت بان
 • یادداشت نموده اند. اظهار بدارم. -

• این بیانیه اصول کلی سیاست ما را تعیین می نمود ولی وزیر
 • و امور خارجه البته از یادداشت ۲۶ یولی ۱۹۱۹ که حطاب بدوات
 • دولت ایران شده است اطلاع دارد که در آن بمنور قلم در ۱۶ ماده
 • تمام مسائلی که برای انجام آن دولت کارگران و دعاوی
 • و آحاد است اظهار شده و این اظهار مختار ایران بی عدالتی هائی بود که
 • از طرف دولت سابق تزاری و حکومت کرمسکی نسبت به ملت ایران
 • و ایرانیان معمول گردیده است. -

• اگر این یادداشت غیر عت باشد مختار ملت و دولت ایران
 • در سبب دولت یاد آور می-شوم زیرا قصد ما آن است که روابط
 • خود را با ملت آسیای مرکزی روی اصول تازه بنا نهیم و البته
 • آقای وزیر امور خارجه میمانند که ما خودی که دولت سویت روسیه
 • از طرف دولت ایران وسیله یادداشت وزیر مختار ایران در بطور
 • کردار بتاريخ ۱۴ دسامبر ۱۹۱۷ رسماً شناخته شده بود همها
 • در ۴ ژانویه ۱۹۱۸ دولت ایران مقضی ندید نماینده ایرانی
 • ما را در طهران رسمت شناسد علاوه در پانز سال ۱۹۱۸ دولت
 • ایران از عملیات بیرویه روسهای سفید و انگلیس ها نسبت بهیات
 • نمایندگان سیاسی شوروی در طهران جلوگیری نمود در وقتی
 • که تمام انضاء سفارت ما یادداشت گردیده باسارت انگلیسها
 • در آمد و مدارائی سفارت عارت شد و هنگامیکه انگلیسها قبول
 • های ما را در شمال ایران توفیق میکردند و بالاخره در تاجستان
 • ۱۹۱۹ که سابقه جدید تعیین سویت روسیه آقای کالمیش
 • دستگیر و در خاک ایران توسط عناصر سد انقلابی روس و شرکت
 • انگلیسها در این ساحراتی بازاران گردید دولت ایران در آن موقع
 • حتی لازم ندانست نسبت باین جنایت سریع که در ناره نماینده
 • رسمی دولت شوروی که در کشور آن دولت بعمل آمده است. -

• شود فرمانده نیروی دریائی بدون دستور حکومت شوروی يك ،
 • اقدام احتیاط آمیز بعمل آورد که غرض از آن حفظ منافع روسیه ،
 • و ایران و پایان دادن به عملیات آخرین بقایای نظامی و بحری ،
 • و دیگر بوده است نظر با اقدامات مریور در ۱۸ ماه مه قشون ،
 • اشغالی بریطانیا اترلی را تخلیه و ارس شوروی در این بندر پیاده ،
 • شدند و از طرف اهالی و اولیاء دولت ایران مورد تکریم و تهنیت ،
 • قرار گرفتند پس از آن دسته قشون مریور اقدامات دیگری نمودند ،
 • و از امکان اشغال بعضی نقاط در این محل از طرف قواء ژنرال ،
 • و دیگر جلوگیری شود تصادفاً دولت شوروی وقتی اطلاع حاصل ،
 • و نمود که حوادث مریور خاتمه یافته . از طرف حکومت سویت ،
 • و احتراماً اظهار دیدارم که بدسته قشون شوروی اعرض شده است همینکه ،
 • احتیاج نظامی مرتفع گردد و بعد آزادی وسایات کشتی رانی در بحر خزر ،
 • تأمین شد طبق موافقت نامه قبلی که در یادداشت ۲۰ مه ۱۹۲۰ ذکر ،
 • شده است خاک ایران را تخلیه نمایند .

• آقای وزیر امور خارجه اجازه دهید در پایان اظهار اطمینان ،
 • نمایم که ختم شرافتمندانه حادثه اتران باعث بهبود روابط حسنه ،
 • دولت ایران و روسیه خواهد بود که عینتی بر استقلال کامل و شخصیت ،
 • هر دو ملت می باشد .

دیپلرکل حاصه ملل و سراریک دروینده شکوائیه دولت ایران را
 برای فرد فرد اعضاء جامعه فرستاد و از رئیس جامعه قیتولی درخواست انعقاد
 جلسه مجمع عمومی نمود. همزمان با این اقدام کمیسر خارجه اتحاد جماهیر شوروی
 بحاصه ملل اطلاع داد که دولت شوروی حاضر است بقوریت ارتش سرخ را از
 ایران بیرون ببرد بشرط آنکه دولت ایران شکایتش را از جامعه استرداد نماید.
 توسیح این مطلب ضرور است که تا این تاریخ هنوز تمام دول عضو جامعه حکومت
 شوروی را بر رسمیت نشناخته بودند .

فیروز میرزا و نمرت الدوله، وزیر امور خارجه ایران بوسیله گراسین
 نماینده شوروی که جهت مذاکرات سیاسی و اقتصادی به لندن رفته بود پاسخ داد
 که حوادث ایران با اطمیناناتی که کمیسر خارجه شوروی میدهند مایبنت دارد
 در صورتیکه دولت شوروی حقیقتاً اقدام جدی در تخلیه ایران و عدم کمک

بمنجاسرین نکتند پذیرفتن درخواست شوروی برای دولت متبوع وی غیر
مفدور است .

جیجیرین با اشاره بحوادث ایران توسیح داد که خواهان آن نیست که در
امور ایران مداخله کند .

بالجمله جامعه ملل در ۲۶ خرداد ۱۲۹۹ جلسه عمومی را تشکیل داد
و وزیر امور خارجه ایران شکایت دولت متبوعی را مشروحاً بیان داشت .
اعضاء جامعه با استحضار از شرایطی که دولت ایران بشوروی نمود چنین نظر
دادند که چون شرایط پیشنهادی ایران موجب استقرار صلح و امنیت و حفظ تمامیت
خاک ایران است و دولت شوروی به تخلیه خاک ایران امر اکسید صادر نموده
مجمع چنین صلاح میدانند که قبل از اتخاذ هر نوع تصمیم در اطراف مواد ۱۰-
و ۱۱ و ۱۲ اساسنامه جامع ملل (که بموجب آن جامعه موظف است متجاوز
را سر جای خود بنشاند) باید منتظر انجام مواعید اولیاء دولت شوروی بود و
از دولت ایران تقاضی می شود مجمع را از جریان بعدی کارها منعجز دارد .

مرکز اداری جنگل در این هنگام در محلی موسوم به گسکره
کنار قریه و مالکوانه بود لیکن جلسات سران تنها در این محل انعقاد نمی-
یافت بلکه اغلب در زینده عمارت جدید الاحداث مبین الرعایا ویا در
قریه اشکلن محل سکونت خواهر میرزا تشکیل می یافت . افراد مؤثر
جمعیت که در مذاکرات شرکت داشتند عبارت بودند از محمدی انشائی - محمد
علی پیر یازاری - حاجی شیخ محمد حسن آمن - سلطان عبدالحمین ثقفی -
حسن الیائی و یکی دونفر دیگر . نکته قابل ذکر اینکه حاجی محمد حمفر
کنکاوری و احسان و خالوقربان با اینکه از سران قوم بشمار می آمدند در جلسات
مشاوره و اخذ تصمیم شرکت داده نمی شدند علت این محرومیت را میبایست قاعدتاً
میرزا توضیح دهد ولی او چیزی نمیگفت احسان که در گسکره اقامت داشت
واز بیگاریش می تالبد گله میکرد از اینکه چرا از خودش استفاده نمی شود
و بجه دلیل باید از جلسات بحث و مشاوره بر کنار بماند حاجی محمد حمفر کنکاوری
چون تازه وارد بود و هنوز افکار و نیاتش بدستی روشن نشده بود حضورش را
در جلسات مشورتی قطعاً مصلحت نمی دیدند . خالوقربان نه داعیه ای داشت و نه چیزی
از مذاکرات می فهمید . آنکه نظرش در بررسی مسائل از همه پخته تر و بحقیقت
نزدیکتر می آمد محمدی انشائی بود نامبرده که از پیش کسوتان مشروطیت و



فرزندان سکوردرامی

ردیف ۱ - آتشه ازرامت بیگ و - سیدهاشم سیدپوری ۲ - آقاخان ورامی ۳ - اصلاخان
ردیف ۴ - میرزا شعیان خان جنگلی - ابراهیم فخرانی

سوابق معتمد آزادی خواهی داشته‌ری بود واقع بین و محرب و اهل قلم و سیاستمدار و در عین حال نیک مشرب و خوش معاووه . امثال و حکایات شیرینی بیاد داشت که با استعمال آنها به بیانانش روح می‌داد و مخالفتش را بدین وسیله محتاج میکرد. فرزندان عمکر در املی (آقاخان و اسلامخان) که از حملات بیرحمانه برهان السلطنه طارمی بهنگل پناه آورده بودند این زمان در گستره اقامت داشتند سران جنگل بعضی استحضار از پیاده شدن نیروی سرج به اترلی تشکیل جلسه داده بشور و مذاکره پرداختند .

نتیجه مذاکرات آنست که اسماعیل جنگلی حواجر را در عیردا به اترلی برود و باقر با مدغان ارتش سرج تماس مذاکرات نمر بخش بگرد و اروسع قبلی و بیات بدیشان استفسار و تشجیرا جنگل که ارتش بعد نمائنده سر نور از راه سیاه درویشان دربار

حصول موافقت و همکاری
(سوال بر زبان آمد که اترلی رعت و در راه راه سیاه با فر تانده ارتش سرج ملاقات نمود اما او قبل از سر بوج مذاکره ای اشتیاقی را با اترلی بر سر راه از سرور

معاهده جنگل بنی از نقاط اسماعیل در راه راه اترلی امین اولاخت همین نمود و که ارتش امیر را بهنگل فرستاد ولیکن اهدیه و قالیچه و ... انصافا عمل و سرع عمل داشت لایم میرزا پس از در موافقت اترلی در برابر دربار و اترلی رفت و بسر عبدالغنی سرجی که بن سپردار اترلی بود : نمود

مردم شدر از ورود میرزا به ایران ساد شدند و آردین مشتاد و قاضی را با سرف آلال ... گفتند اشتیاقی بدین کم عتدی ... در اول دست از جمله آورده میرزا شخصا و حیوان عالی بوده و او را ... در وقت قبضه مان املی بستند و دیگر آمده از امکان تماسهای تنگ بین مهاجمین و نیروی جنگل مکررات بودند که چگونه در شرایط سخت و نامساعد جنگه ... خواهند توانست جان و مال و فرزند و دارائیانش را از حقد کنند از روس ارکانها چیزی خریدند و بدست می آمد و دانسته نمی شد که آن همه وسایل دفاعی را به ای چه دوری نگذاشته اند عدم قدرت دولت در این نقطه سرجی ... ایها قصبه بافرود ... بر نمیدانستند که تکلیفات با نیروی مهاجم که امثال معاووه ... سرف آنها بود نمود حیثیت این تصورات با اشکال مختلف در ادعای ... طبعه من نمود در حقیقت وجود میرزا در ایران مانند سبب ایجاد ... دهی مکرراتی را



دانشیاران شیراز از بنادر بهتوق

در از کشته‌ها از راست چپ خان قوام‌آباد - برنگ - خان اولسیر

نشسته‌ها از راست چپ ماولک - کازانج - سرور - اموتس - بلایف

ایستاده‌ها از راست چپ کر نالی حسن - سیف‌الهدایه - سعیدالدینوش - اسماعیل جنگلی -

مرتفع کرد. مردم دسته دسته بملاقاتش شتافتند و با تقدیم دسته‌های گل از یکدیگر سبقت می‌گرفتند فرماندهان ارتش سرخ نیز از حمله واردین بودند که در همان منزل بوی خیر مقدم گفتند و به یاد کار این روز تاریخی عکس برداشتند.
در کشتی کورسک که میرزا از فرماندهان ارتش سرخ بازدید بعمل آورد مذاکراتی در محیط صمیمانه انجام گرفت. حاضرین در این جلسه عبارت بودند از:

راس کولنیکف فرمانده جهازات جنگی بحر خزر - سرگوارز
نیکیدزه کمیسر عالی قفقاز و اعضاء کمیته عدالت باکو - میرزا کوچک -
حسن الیانی (عمین الرعای) - ساوک آلمانی (عوشسک) - سعدالله
درویش - میر صالح مظفرزاده و اسماعیل جنگلی.

صحبت‌های اولیه پس از ابراز مسرت از دیدار یکدیگر در اطراف پیشرفت انقلاب روسیه و مساعد بودن زمان برای برآوردن پرچم انقلاب سرخ در ایران دور میزد که همه حاضرین در این آن اتفاق نظر داشتند تنها موضوع قابل بحث خط مشی و تاکتیکی بود که بیاباست برای پیشرفت همه جانبه انقلاب دنبال شود.

میرزا که دارای افکار مذهبی بود و به همین جهت کمونیسم را با افکارش سازگار نمی‌دید امر ار داشت که تا مدتی بایستی از تبلیغات مسلکی صرف نظر نمود. مفهوم بیاناتش تقریباً این بود که هر کس آید آتش خود را با قاضی که خود دارد میل نماید و می‌خواست بگوید که تمایلات ناسیونالیستی و عامل مذهب، بزرگترین عایق و مانع اشاعه کمونیسم در ایران است. او می‌گفت چون ایرانیها، مسلمانند و بدین و تعابیر اسلامی علاقه دارند قطع این پیوند دینی باعث می‌شود که به انقلاب بنظر نامساعد ننگرند و چه بسا که همین امر و مخالفت‌هایی که بدنبالش بعمل آید موجب شکست انقلاب شود.

این استدلال البته مورد قبول دیگران نبود چه آنها عقیده مند بودند که تبعیت از عقاید مردم که بحد کفایت فقیر و نادانند مستلزم بقاء وضع موجود و قبول تسلط انگلیس‌ها است و تمایلات علی‌را بعنوان مردود شناختن اصول جدید کافی نمی‌دانستند و بدین طریق روز اول ملاقات، مذاکرات دو طرفه بدون حصول هیچگونه توافقی سپری گشت.

در روز دوم که از نیکیدزه با کشتی جنگی از یادگوبه رسید و در مذاکرات

فیمابین شرکت کرد. با استماع دلایل میرزا درباب عوامل پیشرفت انقلاب و با توجه باثناهای قدیم، که در دوران انقلاب مشروطیت با کوجشک خان داشت و صداقت و صمیمیتی که ادری در پیشرفت کارهای اجتماعی دیده بود و وسنان سریش را مخاطب قرار داده چنین گفت:

«رفقا آنچه این مرد درست فو و با ایمان می گوید عن بی خود و چرا تصدیق میکنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تا کتیکی اعلام میدارم زیرا او در تحرک و جنبش کشورش مجرب است و پیشرفت انقلاب را مد نظر دارد و از شما میخواهم که بیانات و نطقه آینده اش را تأیید کنید»

و با اظهارات مزبور مباحثه قطع و محقق شد که به تبعیت از نشر سردار در اعضائی عالی حکومت اندیشه وی جاری و گریزی نیست و لذا در باره موضوعات زیر بعد از مذاکرات زیاد توافق شد:

- ۱- عدم احراز اصول کمونیسم از جهت صادره اموال و امانت مالیت و انواع بودن تبعیضات.
- ۲- تأسیس حکومت جمهوری انقلابی موقت.
- ۳- پس از ورود به عصر ان و تأسیس مجلس مبعوثان از انواع حکومتی را که نمایندگان ملت بپذیرند.
- ۴- سپردن مقدرات انقلاب بدست این حکومت و عدم مداخله شورویها در ایران.

- ۵- هیچ قشون بدون اجازه و تصویب حکومت انقلابی ایران داخل مرزها و حدود (۲۰ هزار نفر) از شوروی نایران وارد نشود.
- ۶- خارج این قشون بعهده جمهوری ایران است.
- ۷- هر مقدار بهمت واسطه که از شوروی خواسته شود در مقابل پرداخت قیمت تسلیم نمایند.

۸- کالای بازرگانان اهرانی که در باد کویه ضبط شده تحویل این حکومت شود.

- ۹- واگذاری کلبه، مؤسسات تجارتی و وسیله در ایران حکومت جمهوری



از وقت در داد این موافقت نامه و مخصوصاً ماده اول آن بخوبی بد

است آنچه که از عوامل شکست انقلاب محسوب میشد قبلا پیش بینی و باال سراح کنار گذاشته شده است. به علاوه تمبیین مقدرات و انتخاب نوع حکومت را به تأسیس مجلس مؤسسان و رأی آینده ملت منوط ساختند معاهداتود معنوی و ناساط واقعی انقلاب بر اوضاع جاریه تا زمانی بود که بمقررات موافقت نامه عمل میگردد و همینکه باز دایره مقررات بیرون نهاده شد و مورد سرپیچی قرار گرفت وضع کارها نیز دگرگون گشت و آنچه در این مدن ساخته شده بود ویران و وازگون گردید. میردا بعداز تنظیم شدن موافقت نامه بحسکل بر گشت و بمنظور اجراء مواد آن به تهیه مدارکات پرداخت.

میرزا احمدخان اشتری معروف به امور فرماندار
ورود جنگلیها
 کیلان که مردی شاعر و یکنه تخلص داشت با اعدای
 از وجوه اهالی که قبلا با آنها مذاکره نموده به قریه
 برشت

پستخان شش کیلومتری رشت رفت و با ملاقات میرزا
 از طرف خود و بنمایندگی از طرف عموم اهالی دعوتش نمود بشهر آمده تمام
 امور را در دست بگیرد میرزا که خود برای این کار آماده میشد دعوت حکمران
 کیلان را باسرت استقبال و برآه عربت برشت مهیا گردید.

بامداد روز جمعه ۱۶ رمضان ۱۳۳۸ جمعیت انبوهی از مستقلین از
 محلی موسوم به آتشگاه پنج کیلومتری رشت که مدفن امامزاده هارون
 میباشد نا شهر در دو طرف حاده صف کشیده مقدم جنگلیها را با فریادهای
 شورانگیز و افشاندن دستههای گل تهنیت گفتند. مجاهدین بعداز رسیدن بشهر
 در باغ سپرمیدان اجتماع و از طرف میرزا کوچکخان و احساناله خان در
 ساختمان چوبی وسط باغ کیوسک که با اندازه یکسور از سطح زمین ارتفاع داشت
 نطقهای پر حرارتی ایراد گردید میرزا در نطق کوتاهش از غلبه بزدان باهریمن
 و از تسلط حق به ماطل سخن گفت و احسان قداکاری مجاهدین جنگ را ماطرر
 تحسین آمیزی نمود و به روح شهداء آزادی درود فرستاد و وعده داد که قریباً
 انقلاب ایران کاخ شمشگران را ویران خواهد ساخت و زحمت کشتان ایرانی از
 یوغ دقت ار بابان جور و ستم نجات خواهند یافت.

جمعیت بعداز اتمام مطلقها پراکنده شدند و خاطراتی از این روز تاریخی

در اذهان بجای ماند.

میرزا بعد از پایان برنامه بخانه «امجدالسلطنه» که قبلاً برای او آماده شده بود رفت و با «راسکولنیکف» و «ارژونیکیدزه» که انتظاری را میکشیدند ملاقات و مذاکره نمود و آنها بعد از این دیدار به ازلی برگشتند و سران دیگر جنگل بمنظور سکونت به خانه‌های سپهدار و جلیل‌المالک و حاجی سیدرضی و آصف‌التجار و معین‌المالک تقسیم شدند .



دو روز بعد از ورود جنگلی‌ها برشت اعلامیه زیر در قرق‌کارگذاری رشت (مجله ثبت اسناد حالیه) در میان اجتماع انبوه مردم قرائت گردید .

اعلامیه

هو الحق

فرباد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدائیان جنگل گیلان

میج قومی از اقوام بشر با سایش و سعادت نایل نمیکردد و بسیر در شامراء ترقی و تعالی موفق نمیشود مگر آنکه بحقوق خویش واقف گشته ادراک کند که خداوند متعال همه آنها را آزاد آفریده و بنده یکدیگر نیستند و طوق بندگی را نباید بگردن نهادند همچنین حق ندارند با بنای نوع خود حاکم مطلق و فعال مایشاء باشند انبیاء و اولیاء و بزرگان دین و فلاسفه و حکما و سوسپا - لیستهای سابق و امروزی دنیا که هم حواریان نوع بشرند هر یک بنوبه خود افراد انسان را از مزایای این حق مشروع طبیعی آگاه ساخته‌اند. مع الوصف یکدسته مخلوق که بصورت انسان و بسیرت از هر درنده‌ای بیرحم‌تر و قسی - القلب‌تر اند بنام‌های مختلف جهت شهوت دانی و آزار انسانها بیرحمانه با بنای جنس خود مسلط شده بجان و مال و عرض و ناموس و تمام هستی و ماحصل زندگی و فواید حیاتی آنها دخالت کرده، راحت خویش را در زحمت مردم، مقام خود

۱ - امجدالسلطنه داماد سردار معتمد رشتی و فرزند مدبر الملک میباید جدش محمودخان سرتیپ ملقب به (مدبر السفراء) و از همین جهت به محمودی معروفیت دارند. مدبر الملک فیلا حاکم قومانات و بعداً حاکم ماسوله و سپس اناشاه نظامی ایران در مسکو شد و در عهد مظفرالدین شاه زنگنه فونسلگری از ایران را در تفلیس مهمله داشت و روزنامه شمس چاپ اسلامبول در شماره ۴۴ مورخ جمادی الثانی ۱۳۲۷ هـ ق. مکتوبی را با دولقب مدبر الملک سردارها بیون منتشر ساخته است.

را در فناء مردم، لذت و کامرانی و تمتعشان را در درنج و ناتوانی مردم دانسته و بالاتر
 از همه خلقتشان را فوق خلقت سایرین تصور میکنند. نه بکتب آسمانی و قمی -
 نه بقواین و نصاب احکام و قری - نه بدندان گان و بیچارگان ترحمی. صفحات
 تاریخ ضایع اعمالشان را بما نشان میدهد و شواهد حسی کافی است که چه کرده
 و میکنند بیچاره مردم. همان مردمی که از اصول خلقت و حقایق و دایع طبیعت
 بی خبرند و بسان گوسفند خود را تسلیم این شتمکاران جبار نموده ذبیر تیغ این
 چلادان خونخوار دست و پا میزنند و در عالم ذهن حشی بنسورشان تمی آید که
 روزی ممکن است سلسل عبودیت این عزیزان بی جهت دا گسیخته از پر یار
 اسارت و بندگی این خدا بان مصنوعی میتوان شانه خالی نمود گاهی از میان این
 طبقه مظلوم و رنج کش یک نفر یا افراد معدود معینی بمنظور آگاهی سایر مظلومین
 و تحصیل حقوق مشروع انسانیت و برای قلع ریشه فساد و اعساف طبقات شتمگر
 یا تحمل همه نوع مشقت و همه گونه فداکاری قیام می کنند که شاید اصول مساوات
 و عدالت را احراء - ظلم و تعدی را محو و مظلومین را از قید رقیبت نجات دهند .
 ایران که یکی از قطعات آسیا و اهالی ایران که یک قوم از اقوام دنیا هستند
 سالها است در دست استبداد مقامات جور و امراء خود سر و خواجین جاه طلب
 و رؤساء شهوت دان و از بابان بیرحم و مروت بسورت مخروبه ای در آمده که هر
 ناظر متفکر از دیدن آنها همه منظرهای اسفناک دچار بیت و حیرت می شود .
 دره رون اخبار سیاست جهان نگیرانه همسایگان همسایه آزادمادولت انگلیس و حکومت
 حابر تزاری روس صمیمه مظلوم و تجاوزات فرمانروایان جاه طلب ایران شده برای
 اسارت این قوم مظلوم در سجنه این خرابه های غم انگیز عرض اندام نموده سهل ترین
 وسیله اسارت این کشور و مردم آنرا همدستی و تقویت سلاطین جور و امراء و
 یزرگان جبار دانسته تسلط آنرا بسا برین تأیید و تقویت میکنند. این قصابان
 مسلخ ایران با استفاده از مقاصد همسایگان طماع آنچه را که در حیطه قدرت و
 توانائی داشتند در باره زیر دستان اعمال نموده در راهی از مظلوم خود داری نکرده .
 حال ایران و ایرانی بدین منوال بود تا سال ۱۳۲۴ قمری که عده ای از متفکرین
 و عناصر حساس مطلع و دل سوز که از حقوق ملت و خصوصیات خلقت خود و دیگران
 آگاه بوده بنای مطالبه حقوق ملی را گذاشتند و آزادی را که حق مشروع همه بود
 خواستار شدند . بتدریج انقلاب مشروطیت شروع گردید. محمد علی شاه پادشاه مسند
 مطلق العنان خلع و مجلس ملی تشکیل و احمد شاه بسطانت دولت مشروطه ایران رسید .

مناسفانه بعزت عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی، همان امراء و خوانین ستمگر مجدداً زمام امور را بطایف الحیل بدست گرفته انقلاب را بِنفع خود سوق دادند . نتیجه آنکه نهضت مقدس و فداکاری ملت بجای منفعت مضرت بخشید . در سابق بنام سلطنت مستبد و این بار بنام سلطنت مشروطه همان سلطه و اقتدار و همان جور و ستم را اعاده دادند . مردم که با احساس هوای آزاد تاحدی از خواب گران غفلت و جهالت بیدار شده بودند برای قطع ایادی حایر انحراف تحمیل و مسندین در لباس مشروطیت بنای مقاومت گذاشتند آنها باز با تکا عقواء همسایگان بمعارضه برخاسته فجایع خونین سال ۱۳۳۰ را در نقاط شمالی ایران پیش آوردند و دوباره ایرانیان را با حمایت امرای عراقی و کمکهای باطنی انگلستان بظلم و تعدی و شکنجه گرفتار ساختند . چیزی نگذشت که عبرت رود گذر این تظاول سپری و جنگ بین المللی آغاز گشت و هنگام استفاده مظلومین این سرزمین فرا رسید . قسمت بزرگی از احرار و عناصر فداکار ایران در مناطق مرکزی و غرب و جنوب کشور و عده ای از فدائیان گیلان در جنگل دارالمرز بسد خائنین و همسایگان منجاوز قیام کردند شاه ایران که تمام آمال ملی را زیر پا گذاشته بود بیوس حمایت از مردم وسی در نجات آنها از گرداب مذلت با امر او رجال مرتجع کشور و قواء انگلیس و روس منتفق گشته ملیوترا منکوب و بیست جنگل روی آوردند ، خوشبختانه به همت غیورانه جوانمردان روس حکومت ظالمانه بیگلا و همدستانش برچیده شد و جمهوری سونی برقرار گردید و رویح آزادی از شمال وزیدن گرفت لیکن پنجه قاهرانه انگلستان هنوز گلوی این ملت را میفشارد . دولت انگلستان با قواء خود و قواء دولت مرتجع ایران بساط مشروطیت را برچیده و مظالم قرون سابقه را تحت الشماع قرارداد . دولت انگلستان مجلس ملی ما را منحل ، حکومتهای نظامی را در ایالات و ولایات مستقر نموده قرارداد مشنوم را با دولت ایران در غیاب مجلس منعقد ساخت در صورتی که هیچ قراردادی بدون تصویب مجلس شورای ملی دارای رسمیت و اعتبار نیست . بعضی از جرایم معلوم الحال را مردور خود نموده و آنها را برای مصلحه و ایجاد اشتباه در انظار خارجیان و ادار نمود ملت ایران را از این قرارداد راضی جلوه دهند و با قدرت حکومت نظامی و تهدید دزدان مسلح انگلیس و عده ای از ناخلفان ایرانی شروع با انتخابات نموده همان نفع پرستان قدیم و همان ستمگران مردم آزاد را به وکالت منتخب نموده ناحین افتتاح مجلس بدون تأمل قرارداد را تصویب و قباله مالکیت ایران را تسلیم انگلستان نمایند .

شاه غافل را بهمانی برده در تلگرافخانه‌ها و پست‌خانه‌ها سانسور گذاشته در غالب نقاط ایران اردوهای منظم انگلیسی گذاشته طرفداران حریت و انتقاد کنندگان قرارداد سوم یعنی فرزندان دلسوز این آب و خاک را اعدام یا حبس و تبعید نموده تمام موجدات اسارت را مجدداً تهیه نمودند. احزاب جنگل که پنج سال و نیم است با ما وجهه مشفقانه‌ی طاقت فرسا در مقابل قوای اعظم انگلیس و ایران همچنین در مقابل برتحمین ستمگر و ارباب القاب و سانسور و غیرین قیام کرده باشند. صائسینفاومت که زوری موفق به نجات طبقات رحمتکش نبوده این بیرونی‌هایی را که سرروایای جنگل گیلان آخرین امید احزاب سایر ولایات که مقهور قوای دشمن گردیده شناخته شده‌اند جامع و عابقی سانسور و جوش دانسته در مقام بحر این قوه برآمدند که آنرا در جمایع و مضایح تاریخی آنها قریباً در گیلان باقی خواهد ماند از طرفی دولت انگلیس با سلاح برده‌اش (تروپز) روسیه آزاد را با فرزندان باحلتی (طرفداران تروپز) جلوری مشغول ساخته که بیج شک از مملکت بین همجواریان نتوانستند کمکی بفرمایند ولی خداوند قادر متعال که بندگانش را هیچگاه از ظلمت دور نمیدارد و راستی نمی‌سود که و دایستی را تا ابد اسیر جنگال قهر ستمکاران ببینند دست قهرمانان عدالت خواه روسیه را از آسنبی انتقام بیرون آورد و بدفع شر دشمنان بشریت بفعالیت انداخت باز فرصت دست ستمکشان ایران افتاد. قوای جنگل با اینتلهاار کیمک و مساعدت عموم نوع پروران دنیا و استقامت از اصول حقه موسسایبرم داخل در مرحله انقلاب سرخ شد و خود را بنام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» معرفی می‌نماید و آماده است که در سایه فداکاری و از خود گذشتگی همه قوایش را که در ایران برای اسارت این قوم و جامعه انسانیت بکار افتاده‌اند درهم بشکند و اصول عدالت و برادری را نه تنها در ایران بلکه در جامعه اسلامی توسعه و تعمیم بخشد. مطابق این بیانیه عموم رنجبران و زحمتکشان ایرانی را منوجه مبارزه که جمعیت انقلاب سرخ ایران ظلمت‌پانان را تحت مواد زیر که در تبعیت از آن بوجه ملزومی وفادار خواهد بود باطلاع عموم میرساند:

۱ - جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملی کرد و جمهوری را رسماً اعلان می‌نماید.

۲ - حکومت موقت جمهوری «قاقت جان و مال عموم اهالی را به عهده می‌گیرد».

۳ - هر نوع معاهده و قراردادی که بشیر ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی شده لغو و باطل می‌شاند.

۴ - حکومت موقت جمهوری همه اقوام بشر را یکی دانسته تساوی حقوق درباره آنان قائل و حفظ شایسته اسلامی را از قرائین مبداند .

۱۸ رمضان ۱۳۳۸

بعد از قرائت اعلامیه و ابراز احساسات حمید حاضرین نسبت به میرزا و جنگلیها جمعیت چند هزار نفری قرق در آرامگاه دکتر حشمت کارگذار که در آستان میرزا قرار داشت هلهله کنان بسوی چله‌خانه که آرامگاه دکتر حشمت در آنجا واقع است متوجه شدند پس نااطقی بر سر مزار دکتر ایراد نمود کم کم کوتاه هم بزحمت شنیده میشد زیر آملایم و آرام حرق میزد و نافر شدید و عیجانات باطنی او مانع بلند ساختن صدا و قدرت تکلم بود نطق میرزا بشکوهش از اعمال و ثوقد العوله شروع و بخیانت و حال پیکانه پرست ایرانی ختم شد ضمن ابراز تنفر از قرارداد و اینکه از سرتاسر این پیمان خیانت و خیانت می‌چکد بپهید شدن یکی از بهترین یاران صمیمیش (دکتر حشمت) اشاره نمود و گفت با فقدان این مرد بزرگ هنوز کمرمان راست نشده است این ضایعه برای ما بسیار گران و تحملش بسیار سخت بود . از خداوند می‌خواهیم ما را موفق بدارد تقاضای خوش را از جلالان خون‌آشام بگیریم .

آنکه احسان رفته سخن را بدست گرفت و یا خواندن این شعر :

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شبدا سحر کنند

بروح شهداء آزادی در رود فرستاد و ضایع انگلیسها را در ادوار مختلف و مخصوصاً در دوران اخیر بتفصیل شرح داد و بیان نمود چگونه این دولت غدار آزاد مردان این سرزمین را به خاک و خون کشیده و اذم تبغ بیدریغ گذرانیده است . احسان گفت حالانوبت انتقام فرار می‌دهم وقت آن است که دوش بدوش ارتش کارگران و دهاقین شوروی که در ژیم حبار سبده ساله را سرنگون ساخته اند علیه دشمن مشرک بجنکیم و خائنین مملکت را بدار بیاویزیم و طومار خیانت سراسر خدعه و تزویر و خیانتشان را در دم نوردیم . ما بشماره‌های مردم قریب خط بطلان کشیده ایم . طهران مرکز فساد و معان دزدان سیاسی و حای تحریکات انگلیسها است اقامتگاه

حائینی است که مملکت را برای بیگانه قباله کرده اند .
 ما باید این مرکز فساد را بروی دزدان خراب کنیم و اسقام خون شهدایمان
 را از جباران داخلی و خارجی بگیریم . جملات فطی احسان که بایک عالم شور
 و عجزان ادا میشد نکان دهنده بود و دلها را بلرزده درمی آورد و تحسینی از فوران
 یک کوه آتش فشان بود نامبرده در پایان غطش قائم انقلاب سرخ و لنین ، در ابوجه
 مؤثری شود و بایست کردن فریاد ، درنده یار ارتش انقلاب ، گفتارش خاتمه داد .
 بر حسب توافق که قبلا بعمل آمده بود کمیته ای سر کپاز
زمامداران **اعضاء ایرانی دروسی بنام روکم** یعنی کمیته انقلاب
انقلاب مخفف کلمات روسی (رولوسیونی کمیته) در رشت
 تشکیل یافت . اعضا این کمیته عبارت بودند از **کارا زائف**
فرمانده قواء شوروی در ایران - میرزا کوچک - کامران آقاییف عضو
حزب عدالت باکو - احسان اله خان - مالوک آلمانی بنام ایرانی
و هوشنگ - میر صالح مظفر زاده - حسن آلبانی - معین الرعابا -
کار گاریتلی بنام ایرانی ، شاپور ،
 این کمیته که مرکز عملیاتش عبارت مقرر بدو قدم ، اداره آمار قبلی ،
 بود زمام انقلاب را بدست گرفت هیئت دولت انقلابی در ۱۹ رمضان ۳۸
 بر طبق آگهی صادره بشرح زیر معرفی گردید .

میر شمس الدین وقاری	کمیسر داخله
سید جعفر	کمیسر خارجه
محمد علی پیر بازاری	کمیسر مالیه
محمود آقا	کمیسر قضائی
آقا نصر الله	کمیسر پست و تلگراف و تلفن
محمد علی خمایی	کمیسر فوائد عامه
حاجی محمد جعفر	کمیسر معارف و اوقاف
ابوالقاسم فخرائی	کمیسر تجارت

میرزا کوچک **سر کمیسر و کمیسر جنگ**
 کمیسر داخله همان است که بنام **وقار السلطنه** شهرت داشت کمیسر
 خارجه سالیان دراز عضو وزارت خارجه ایران و اهل سوومه سر ای بنام

خانوادگی و محبتی، معروف بود. کمیسر مالیه همان کسی است که میرزا کوچک را در جنگ و گاموشی تبه، که گلوله خورده بود از میدان جنگ بدربرد و بنقله امنی رسانید و تأسیسات فعلی بیمارستان پورسپه‌ای رشت بهمت او وجود آمد.



اعضاء شورای انقلاب

- | | |
|-------------------------------------|-------------|
| ۱ - میر صالح مظفرزاده | از چپ براست |
| ۲ - گلزار اف (فرمانده فوج ارتش سرخ) | |
| ۳ - مارک الوانی (هوشنگ) | |
| ۴ - کارنگاری تلی (شاپور) | |
| ۵ - میرزا | |
| ۶ - حسن الیانی (معی الرعایا) | |
| ۷ - کامران افایف | |

کمیسر قضائی وپست و تلگراف فرزندان حاجی آقا رضا مجتهد رشتینند که بنام خانوادگی، رضا، معروف میباشد محمود آقا بعد از پایان انقلاب مدیر روزنامه طلوع شد و چند دوره بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب گردید شغل اخیرش وکالت دادگستری بود که در سال ۱۳۱۹ شمسی

بعددود حیات گفت برادرش سراله رضا مدتهای مدید شهر دار بلا معارض رشت شد و بکمک دوستان جنگلیش و دلسوزی های صمیمانه آنها با اصلاحاتی توفیق یافت - کمیسر معارف و اوقاف همان حاجی محمد جعفر

کتابکاری است که بعداً با عده‌ای از انقلابیون رشت بر وسیه رفت و همانجا در گذشت. کمیسر فواید عامه عضو بانک ملی ایران است که اخیراً باز نشست و سر حوم شده و دو کتاب «شیخ زاهد گیلانی» و ترجمه تاریخ گیلان «شودر کوه» ی روسی از آثار قلمی او است.



دکتر ابراهیم التاسیلاهیانی (قرن‌دا)

یک اداره فرمانداری بنام گارنیزون بتصدی سعده‌اله درویش.
 یک اداره حفظ‌الصحه بتصدی دکتر منصور باور و معاونت دکتر
 عنایت‌السلطنه.
 یک ستاد ارتش بنام آرمیا بعنویت احسان و حسن الیانی و
 کلنل فتحعلی، توپچی نفق.

- يك داد گاه نظامی بریاست شیخ عبدالله خان .
 يك اداره بودجه بنصدی سلطان حسن خان زند .
 يك اداره تعلیمات بنصدی عالی حبیبی .
 اداره ارتباطات مسئولیت دکتر علی اکبر حشمتی .
 اداره سیاسی بریاست و شاخو احوی (معز اللطنه) .
 اداره مباشرت و اذواق بنصدی علی طالع و معاونت سید ابوالقاسم
 کسمائی .
 تعلیمات پیاده بفرماندهی سلطان عبدالحمین خان تقفی .
 قورخانه و مهمات بنصدی صادق کوچک پور .



فصل دهم

www.tabarestan.info
تبرستان

آغاز عملیات

www.tabarestan.info
تبرستان

آیا ممکن است روزی برسد که توپها را
در موزه‌ها بگذارند و مردم آنها را از
روی تعجب بتوانند وسیله‌ای برای اهدام
و نابودی بنگرند .

ویکتور هوسو

اخراج مأمورین دولت
وضع بد مؤسسات سابق روسیه در گیلان مانند بانک استقراضی و اداره
راه و آبیاری حمل و نقل مرگوبی و غیره .
تأسیس کلاس آکادریه جهت تدریس علوم اقتصادی و سیاسی و سوسیالوژی .
تکمیل کادر اداره دارائی بوسیله دعوت افراد تحصیل کرده خوشنام .
بحریان گذاشتن یک سری تمبر احمدشاهی در پست باسورشارز . پست
حکومت جمهوری شوروی ایران .

برقرار کردن ارتباط با روسیه بمنظور مبادله کالاهای بازرگانی .
بمناسبت تعطیل بانکهای خارجی قرار شد بانک ملی در رشت تأسیس
شود و سرمایه بانک از محل اعانات دریافت شده تأمین گردد بشیعه
جواهراتی که خانم آهوکف از باکو آورده و در اختیار حکومت
گذاشته بود .
قبضه نمودن حدود ۱۰۰۰ تن دولت و اداره آنها با همان سازمان موجود و در

کادر پرسنلی همان افراد دستورات قانونی که از پیش وجود داشت و در این باب فقط بنویس رؤسا اکتفا شد .

به محسن آتابکی پیشکار دارائی گیلان اجازه دادند پس از تحویل دارائی بطهران بر گردد .

باز داشت محسن سدر (صدر الاشراف) و پرور عبسی صدیق (دکتر صدیق اعلم) را پس معارف و اوقاف گیلان .

محسن سدر بجای محمد یزدی ریاست استیناف گیلان منصوب و محمد یزدی را نصیر السلطنه معاون وزارت دادگستری بنفاسای میرزا کوچک (که در دوران طلبه گیش در طهران ارتشا گردان پدرش حاجی شیخ محمد حسین یزدی بود) بجهت سازمان دادن دادگستری بگیلان فرستاده و او پس از انجام مأموریت و تسدی این مقام بر مرکز برگشته و محسن سدر بحایش کدیل گردیده بود . گفته میشود بازداشت دو تنی از رؤسای ادارات پمک آنرا افتخار از نمایلات ملی و گرویدن سیاست انگلیس ها است علاوه یکی از آنها مستنطق باغشاء و قاضی دادگاهی بود که آزاد بجو آهان سدر مشروطیت در آنجا محاکمه گردیده اند و با این سوابق بایشی در دادگاه انقلابی محاکمه شوند اما طولی نکشد که هر دو نفر بتوسط شیخ احمد سیگاری آزاد و بطهران برگشتند . (۱)

کماندانی شهر این آگهی را در ۲۱ رمضان ۳۸ منتشر ساخت :

۱ - کلبه مراجعات ارتش سرخ باید باداره کماندانی واقع در خانه شهیدار بعمل آید .

۲ - افراد حامل اسلحه باید خود را بکماندانی معرفی کنند .

۳ - رؤسای ادارات کشوری طرف ۴۸ ساعت صورت اعضای خود را بکماندانی بفرستند .

۱ - تذکری که در این خصوص در مورد آقای دکتر صدیق اعلم بنگارنده داده شد این است که بازداشت نامبرده از طرف میرزا صحت نداشته است بلکه مربوط به پیامی بوده که از طرف میرزا ماو رسیده و در آن پیام که بوسله آقا - بی آقا احمد ابلاغ گردید تعابیل میرزا با قناعت در غر در گیلان و ادامه خدمات فرهنگی بشرط هماهنگی با انقلاب ایرار شده بود و چون ملاحظه گردید که دکتر در مراجعت بر مرکز راضی نراست لذا اجازه داده شد بطهران برگردد .

۴ - عبور از خط انزلی - عراق منوط به تحصیل اجازه رسمی است.

۵ - ارتش سرخ و عموم اهالی باید عادات مملکتی و شفاثر دینی را مراعات نموده مرتکب منتهیات نشوند و در صورت ارتکاب مجازات خواهند شد.

۶ - اهالی باید روش مسالمت آمیز شورای جمهوری را با حسن قبول تلقی و در تشبید ارکان تشکیلات جدید سمیت خود را بمنصه پرورد برسانند.

رعایای انقلاب همه روزه در قسوق کارگذاری رشت محلی که اکنون دادگستری استان است و سابقاً به عمارت سنگی مشهور بود طوقهای آتشین میکردند بیانات ناطقین بزبان روسی بود که از طرف **کازان اف و کیگالود** **قرونین** ایراد میشد و گاوک آلمانی (هوشنگ) آنها را بنارسی شکسته بست. ترجمه مینمود در اغلب این تظاهرات مآثر **رکن الدین خان مختاری** رئیس شهر بانی گیلان که بعدها رئیس شهر بانی کل کشور گردید همچنین **کاپیتان بولانس** فرمانده نیروی قزاق نیز حضور داشتند موضوع نطقها عبارت بود از جریاناتی که ملتها را با انقلاب میکشاند و ضرورت شعله ور شدن انقلاب در ایران بعلت وجود عوامل و موجبات و لزوم پیشرفت و توسعه آن یا برنامهای منظم برای وصول به هدف.

در یکی از تظاهرات که احسان نطق میکرد همینکه نوبت به زنده باد مردم باد رسید قزاقهای دولتی بنام شاه هورا کشیدند و این امر به زعماء انقلاب گران آمد و باعث شد که در مذاکرات خود با فرماندهان مربوطه سخت گیری کنند. افسران قزاق، تن جنگ با انگلیسها در میدادند و متعذر بودند که هنوز مرکز اشتغال نشده و آنها وقتی ممکن است به نیروی انقلاب به پیوندند که مرکز اداری مملکت فتح شده باشد و در غیر اینصورت خود را فرمان بردار اوامر مرکز میدادند اما این امر مورد قبول انقلابیون نبود چه آنها شرکت قزاقان را با انگلیسها تکلیف، به علاوه راه سفر را بسروستان باز و پیشنهاد میکردند که چنانچه بقبول این مطلب رضایت نمیدهند سلاحشان را تحویل داده با دلمانشان برگردند افسران نیروی قزاق هیچ يك از دو طریق فوق رضایت ندادند عاقبت بطوریکه خواهیم دید راه حل قضیه به خونریزی پایان یافت.

تلگرام از کارخان مامون کمیسر خارجه شوروی
به واسکول نیکف فر مانده جهادات جنگی بحر خزر
کاملاً سری

دستورهای
محرمانه

تساره ۱۳۱۰

۲۳ مه ۱۹۲۰

تمایل کوچک خان از تأسیس دولت شوروی در ایران و کمینه عر کروی
اشتراکی که مایل است این قوه را در دست بگیرد با کمال احتیاط تحت نظر
گرفته شود از احساسات ایرانیهای دشت و انزلی و آذربایجان نمیتوان احساسات
تمام ایرانیان را فهمید .

بایستی درجهبران را با پورتووازی دموکراسی متحد کرد و باسم آزادی
ایران، بصد انگلیس ها شورانند تا آنها را از خاک ایران بیرون کنند .

طبعاً جنگ را باید بر ضد انگلیس ها و تجار و مامورین دولتی که طرفدار
انگلیس ها هستند ادامه داد .

لازم است کوچک خان و اشتراکین ایران روئینجات دموکراسی دیگر را
بصد انگلیس ها متحد کرد .

مخالف نیستیم که تشکیلاتی نظیر تشکیلات سوئسی جلوریکه تمام اداران
دولتی مثل ادارات ما باشند دایر شود ولی باید اصول را تغییر داد و پسرا
مبترسم اگر زودتر اصول سوئسی را در آنها تشکیل بدیم در بین طبقات
اختلاف افتد و جنگ آزادی ایران بدست انگلیس ها سفید شود اطلاع دهید که
انقلاب گیان چه انعکاس در طهران و نقاط دیگر ایران دارد شما با چه دستجاتی
کار میکنید .

تلگرام بعد

بتاریخ ۲۶ مه ۱۹۲۰

از طرف کمیسر جنگ شوروی

فرماندهی نیروی دریائی بحر خزر

- ۱ - هیچگونه دخالتی در امور ایران بنام روسیه
- ۲ - اخراج واحدهای مسلح روس از ایران و کشنی های جنگی سرخ .
- ۳ - کمک بهمیرزا کوچک خان بوسیله دادن کارشناس و پول و دادطلب

و غیره .

- ۴ - تحویل اراضی که تحت اشغال واحدهای سرخ میباید میردا کوچک خان .
- ۵ - در موقع لزوم باید کشتی‌های جنگی تحت اختیار میردا کوچک گذاشته شود ولی نه تحت پرچم روس بلکه پرچم آذربایجان شوروی .
- ۶ - بمیردا کوچک باید بنام آذربایجان شوروی کمک کرد .
- ۷ - از دادن تشکیلات شوروی که آرزوی میردا کوچک است بیاید جلوگیری کرد .
- ۸ - با اقدامات خودتان باید مانگیس‌ها بفهمانید که ما میل نداریم در کشورهای خاور دور پند آنها اقدام نمائیم .
- ۹ - قلاهدیها هم در خصوص پیوستن نظامیان دولت و خلق سلاح پادشاهان قزاق تأسیس گیلان به نیروی انقلاب ، مذاکراتی رشت بین رعناها هر دو گروه در جریان بود علمیه تسلیم شد و رئیس ژاندارمری کلنل فتحعلی توپچی نقفی تکلیف انقلابیون را پذیرفت و نام افرادش را ژاندارمری گذاشت و فقط گنگو با فرماندهان قزاق تا روز ۲۲ خرداد مطابق با ۲۷ بهمن ۱۳۳۸ طول کشید و آخرین مذاکره بعد از شش ساعت خروجهت در خانه امجدالسلطنه بدون اخذ نتیجه پایان رسید .
- سحرگاه روز سه‌شنبه ۲۵ خرداد صدای شلیک پیاپی تفنگ مسلسل و خمپاره از ناحیه مرکزی شهر ، جنگان از همه‌جا بی‌خبر را بیدار و بعد از ساعتی همه فهمیدند که جنگ بین انقلابیون و نیروی قزاق آغاز شده است معلوم شد در همان شامگاهان که مذاکرات طرفین به‌پایان رسیده انقلابیون تصمیم به خلع سلاح نیروی قزاق گرفتند و اینک در مرحله اجرای تصمیم‌اند .
- تمرکز نیروی دولت در حیاط ننگرافخانه فعلی بود که آنوقت قزاقخانه نامیده میشد و پیش از آن دارالحکومه یا درخانه ، نام داشت این محل در طلبه فجر از چند طرف محاصره و تیراندازی شروع گردید سرهنگ حاجی‌علی خان ظاهری رئیس سوار نظام که در کنار سیفان رود بار استقرار داشت بمجرد شروع جنگ عده او با جمعیتش را برداشته به لاجان گریخت و در حدود چهار ساعت جنگ بین پیاده نظام دولت و قزاق انقلاب ادامه داشت در

این مدت دوبار قزاق‌ها از درب بزرگ قزاقخانه (مقابل میمانخانه فعلی ایران) برای شکستن محاصره هوراکشان حمله کردند و هر دو بار پادان تلفات عقب نشینند در این هنگام که مرکه قنال یحیی کافی گرم بود صدای جغد تیر توپ بگوش رسید و معلوم شد که انقلابیون با آوردن پلکان توپ و نصب در مقابل شهر یانی بداخله قزاقخانه شلیک میکنند و طولی نکشید که پرچم سفید امرایان شد و مدافعین تسلیم گردیدند .

مهاجمین ، بقزاقخانه ریخته نفرات را يك يك خلع سلاح و متراکضه شدگان را که بهفئاد تن میرسید خارج و بیجاک سپردند فرماندهان قزاق همگی دستگیر و پادان دست شدند کمیته انقلاب تصمیم بمحاکمه و مجازاتشان گرفت لیکن با مخالفت غیرایضا تصرف شد و نفرات را هر خصی نمود و آنجا با گرفتن چیزی روزانه جنسی در دست مانده و سپس تدریجاً با او مانسان برگشتند .

دستجات مجاهدین و سر پادان روسی درجاده عراق (دست - قزوین) حرکت در آمدند يك پالی هوایی حاذقه عواقب را دیده بانی میکرد **پلایف** یکی از سرکردگان روس همراه **سعداله خان درویش** باز نددان اعزام شد و بشخص اخیرا اخباراتی بموسوا رسیدد شورای انقلابی فتوای سرچاهان نددان تقویس گردید که همین حکم اعطائی نامبرده در صفحه ۲۶۳ گردوده است **مناجحات** فرماندهی کلنل **فتحعلی خان نقی** و **حسن الیاسی** به پیشرفت ادامه داد يك توپ کوهستانی و اطالاش های ایل آلیک دستور معنی الرعا یا روی دوش حمل کرده از بیراهه ناپشت جنبه انگلیسی ها در منجیل بردند **خالو قربان** هر سینی با عدهای از مجاهدین کرد مأمور مشهد سر (پابل سر امروز) گردید **محررم بابایف** همراه **مشدی علیشاه** مأمور جلوگیری از سرغام السلطنه شد **سارو کین و شوستیک** دونفر از افسران روس همراه **علی دلمی** مأمور پیشروی سمت **لوشان** از راه دیلمان و عمارلو شدند از تمام جنبهها خبر فتح و فیروزی میرسید و واقعات جنگ در روزنامه های ایران سرخ و انقلاب سرخ مدیریت سید ابوالقاسم ذره که بعدها کامونیست بیر بیان میرید شد انتشار می یافت با این تقریرت با بدروزنامه **فریاد جوانان** و روزنامه **بیداری** مدیریت **حسین جودت** را اضافه نمود روزنامه های که پیش از تصرف دست منتشر میکردیدند عبارت بود از **صبح سعادت** و **عصر سعادت** - **گیلان** مدیریت **محمد آصفی** - **بلدیه** مدیریت **نادر میرزا آراسته** - **شهر داره** - **بدرمنیر** مدیریت **سید جلال الدین بدری**



شورای جمهوری ایران
شورای انقلابی ایران

۱۳۳۸

تاریخ ۱۵ شهریور

شماره ۴۷

(حکام)

چون آقای سید اله درویش از اعضای صالح و فعال حکومتی بود در
 استان و جمعیت تقدیب رنج است لذا بموجب این حکم شایسته در
 (شورای تقدیب) جمهوری ایران سمت صدارت شورای تقدیب قزوین
 رنج عزامی فائز دران محبوب و درود بخور و نیز در ظرف برزاق
 صدر شورای تقدیب جمهوری ایران سمت نمایندگی داشته و این امر
 که در این پیشرفت تقدیب رنج استان در صفحات فائز دران و سایر
 اوضاع حقیقت شروع را اعلام نماید. لذا شایسته است که در کلیه
 مقامات و قیامات که در حدود تعقیبات فوق بود که
 صدر شورای تقدیب جمهوری ایران
 مدیر امور است



در دشت والیدرالمنیر بمدیریت سید ابوالفضل در اسرلی آخرین خیر روزنامه‌ها ساکی از این بود که انگلیس‌ها در منجیل شکست خورده عقب‌نشینی کرده‌اند و بل منجیل را بتلافی این شکست متفخر ساخته‌اند .
 ایسن اعلامیه در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۳۸ از طرف کمیته انقلاب انتشار یافت .

حکومت جمهوری شوروی ایران قبل از دخول در مرحله انقلاب سرخ تصمیم گرفت که با عموم ایرانیان مخصوصاً افراد لطاس سیاست کمال مسالمت و مخلوقت رفتار و بمعیت یکدیگر ارکان جمهوریت را متحدکنم نمایند . عملیات بعد از اعلان جمهوریت سرهانی است قاطع که ابتداً تعابلی بدون بررسی نبوده پس جمله باردوی قزاق ساخلو دشت تکلیف شد که اسلحه را تسلیم و باطاعت از حکومت حاضر درآیند بحای آنکسان این سمبیت و رأفت استفاده کنند بنای مسامحه و نافرمانی را گذاشتند و تکلیف حقه جمعیت را نپذیرفتند از آنجا که حکومت جمهوری مناسب قدرت و مقامش میدید که با اردوی قزاق داخل مصادمه شود لذا باب نصایح و موعظا را گشود شاید با احساس عدم توانائی خود در قبال اقدامات جمهوریت از خیال باطل منصرف شوند عناستفانه این نصایح سودمند نینماد و بحیال خودسری باقی ماندند لذا در ساعت پنج‌و‌دو ۲۷ سپتام بامر کمیته انقلاب نیروی قزاق که عهده آن عشتد نقر بود محصور و مصادمه شروع گردید و پس از چند ساعت جنگ اردوی قزاق یا تمام لوازم جنگیتان تسلیم و کلیه افسران و نفرات در محل امنی محفوظ و وسایل اطمینان و آسایش آنها از هر حیث فراهم شده ، اکنون با ایران تأسف از این پیش آمدقهری بعموم اهالی مندکر میشود که جمهوریت شوروی ایران برای بسط پیشرفت و توسعه اقتدارش ادره گش و هر مقام مخالفت باعدم اطاعت احساس نماید وی را قهراً منکوب و برای عبرت سایرین شدیداً مجازات خواهد نمود .

اعلامیعمر بود میخواست بگوید که در پیشامد جنگ تفصیری ب حکومت توجه ندارد و اگر خون‌هایی ریخته شده است گناه و مسئولیت بنوعه

رشت دهم شوال ۱۳۴۸ مطابق ۲۷ ابون ۱۹۲۰

ایران - سرخ

روزنامه دیوار کوب «روستا»

اداره تلگرافات روس

زنده باد ایران سرخ

КРАСНЫЙ ИРАН

СТЕННАЯ ГАЗЕТА „РОСТА“

Решт 27 Июля 1920 г.



زندہ باک سیرزا کوچک



فرماندهان مفروری است که افراد تحت فرمانشان را بدون ضرورت نظامی بکام مرگ کشیدم‌اند ولی البته مردم رشت و اهالی گیلان جز آنکه تماشاچی این صحنه و نظائرش باشند کار دیگری از دستشان بر نیامد و قضاوت‌سه و علیّه نیز برای آنان امکان نداشت چه بقرائن دریافته بودند که در خود دستگام انقلاب، حرایات نامساعدی وجود دارد که ممکن است با انفجار منتهی شود. گروه حزی هر روز مردم را بمنینگه و سخنرانی دعوت میکردند و وعده فتح هندوستان میدادند. ضمن سخنرانی‌ها انتقاداتی نیز بعمل می‌آمد و بهرینا خرده گیری میشد که مثلاً جواهرات بانک راجه کرده است و جواهرات مربوط اکنون کجا است. (نویسح آنکه حزب کمونیست قفقاز مقداری جواهر از قبیل انگشتر و الماس و گردن بند و گوشواره و غیر آن بحکومت انقلابی ایران هدیه کرده بود که بهوس آنها مقداری برنج و قوتون بیاگو حمل شد. این جواهر را خانم ابو کف بحکومت انقلابی تحویل داد که با تفویم عده‌ای از کارشناسان شهر در خانه امجد السلطنه ارنش آنها ببن هفت و هشت هزار تومان نمسین گردید و قرار شد پشوانه بشر اسکناس بانکی باشد که بحکومت خیال داشت ناسسین نماید) گفتگوی اینکه جواهرات مربوط کجا است در حقیقت بهانه‌ای بیش نبود و فقط سوه نفاهات و جنگ سرد فیمابین را دامن میرد.

میرزا بر آن شده که دو تن نماینده (محمدی انشائی و مظفر زاده) را بباکو بفرستد تا با نریمان نریمانف صدر شورای جمهوری قفقاز ملاقات و او را در جریان عملیات حزب عدالت رشت بگذارند و ادامه روش عدالتیون را برای پیشرفت انقلاب و مضره و خطرناکه اعلام نمایند متاسفانه دم گرم نمایندگان مبرزاحتی پیام شخص نریمانف بآهن سرد اعضاه حزب اثری نکرد و با تکرار گفتارهای زنده، بروخامت اوساع افزود و این اختلاف همچنان غلیظتر شد تا آنکه بکودتا منتهی گشت و پرده‌ها بالا رفت و اسرار نهفته فاش گردید.

شاعر ترك زبان رشت که (واله) تخلص مینمود در این باره چنین

سروده است :



محمدعلی میرزا میرزا باقری کاشغری

کجست که فعال ما بر بد نموده است
 شهر شما مردمان هرگز در را
 حضرت میرزای کوچک آنکه ز همت
 بهر وطن راست کرده قدرها را
 بیرق سرخش چو موج خون متحرک
 زینت میدان عشق کرده لوا را
 سربکف و پا بشاهراه حقیقت
 در ره ملت ز سر نداند پا را
 جهل ابوجهل نیست عار محمد
 شنت ابلیس ننگ شیر خدا را
 واله از این بس مگو که وقت ندارد
 بر ظفر و فتح ختم ساز دعا را

همزمان با پیاده شدن ارتش شوروی بخاک ایران چند

تن از اعضاء حزب عدالت باکو بهر ندر بحاجه گیان

وارد شدند و سازمان جریشان را در رشت دائر

نمودند که روزنامه (گابونست) به مدیریت سید جعفر حواد زاده به پیشه‌وری

گودتای سرخ

مبلغ وارگان حزب بود، و نیز سازمان دیگری بوجود آمد بنام «سازمان جوانان» که با روزنامه‌های حزبی رشت همکاری داشتند.

افراد شناخته شده حزب عبارت بودند از ابوکف (از شاهزادگان تاتار)

و خانمش **بولله** - اسداله **غفارزاده** - **زاخاریان** - **علی زاده** - **آقا یوسف**

امیرزاده - **موسوی** و چند تن دیگر که بیشتر فعالیتشان بدادن متینگ و تبلیغات

حزبی مصروف بود و این وضع مسلماً به پیشوای نهضت جنگل گران می‌آمد و

احساس میکرد که اقدامات مزبور تمهیداً و علیرغم نظریاتش که از پیش اعلام داشته

بود صورت میگیرد و همچنین ملاحظه میکرد که بر خلاف مدلول موافقت نامه

دائر بسنج ورود نیروهای جدید عرثاً دستجات تازه از یادگوبه‌وارد میشوند

مقررات موافقت نامه با عملاً نقض میکنند. بعلاوه پرت بهلوی هنوز با وجود مطالبه

مکرر بمشدهای ایرانی انقلاب تحویل نشده و نفت و توبل، را هنوز از اختیارشان

رها نساخته‌اند و با این کیفیت بیمیست که نیات دیگری در کار باشد و دامنه این

اعمال بجایهای باریک بکشد.

این بود که روز جمعه ۲۲ شوال مطابق با ۱۸ تیر ۱۳۹۵ منترضانه رشت

را ترک و به قومن عزیمت نمود و اعلام کرد مادام که بن ترقیبی‌های جاری رفع

نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه جویی و تبلیغات مرامی دست

برندارند از قومن بر نخواهد گشت.

ملاقات سردار فاخر حکمت با میرزا در خانه امجدالسلطنه نیز این

حدس را تقویت مینمود که نامبرده حامل پیامی از جانب **شیرالدوله** (نخست-

وزیر) مینوی بهجدا شدن میرزا از انقلابیون است و در حال متعاقب رهسپار

شدن میرزا بقومن **کازان اف** (فرمانده ارتش سرخ) نهبیه مسکو احضار گردید

نامبرده يك فردا انقلابی مجرب و از اقدامات حزب عدالت احساس ناراحتی

مینمود و اعتقاد داشت که همکاری با دستجات مسلح جنگل جز از طریق صمیمیت

و حسن تفاهم اشتباه محض است لیکن عملیات پشت پرده حزب، آرام آرام آثارش

را می‌بخشید و طولی نکشید که با آمدن **هدیوانی** نماینده بازرگانی خوشنودیا

و **میکویان** کمیسر تجارت شوروی برشت گودنائی در ۱۴ ذیحجه ۳۸ مطابق نیم

مرداد ۹۹ رخ داد و از جریان کار چنین فهمیده شد که احضار کازان اف مسکو و

فراخوانده شدن **پالایف** از مازندران در نتیجه اشتباه کاری های اعضاء حزب

عدالت صورت گرفته است کما اینکه تمویض **راسکولنیکف** فرمانده جهازات



استادان پوهنځای رشت آنکه به استاذیه اداره محمدعلی پیرناری است دست راست پروفیسور کافور دست
راست پروفیسور دکتر موسی خان قلی حکیم المصالح

جنگی بحر خروار امش بجهه بالنیک، همچنین فراخوانده شدن ارزوونیکیدزه که دونفر احر از پشتیبانان سیاست جنگلی ها در ایران بوده‌اند بر اثر نقش سیاسی حزب عدالت است که در پیشگاه زمامداران شوروی بازی کرده‌اند. ارزوونیکیدزه از دوستان نزدیک لنین و استالین و از پیروان ای انقلاب اکتربر ۱۹۱۷ بود که به‌عنوان وزارت صنایع سنگین شوروی رسیده و در دوران تسلط استالین بلخانایف که نمیخواست در مسئولیت‌های باسلاح و استفاده از قدرت استالین شریک باشد اقدام به خودکشی نمود.



میرزا اسدالله خان (مؤلف المقتله) که سردار حله

کودتای سرخ از اینجا شروع شد که در روز جمعی (۲۴ ذیحجه ۱۳۸) همه‌ی طرفداران میرزا کوچک را حرکتی و هر جا بودند دستگیر و بازداشت نمودند. نقشه کودتا طوری طرح ریزی شده بود که میبایست میرزا کوچک یا کشته میشد و یا دستگیر میگردد و در هر حال از کادر انقلاب خارج میشد و مامور را بدیگران میداد ولی او توطئه را قبلاً احساس و بجنبانگ رفته بود.

حاج شیخ محمد حسن (آمن) و عبدالحسین خان شفائی و کلنل فتحعلی توپچی تقفی و حسن الیانی از جمله بازداشت شدگان بودند. شیخ عبداله خان رئیس محکمه انقلابی بدست یک نفر روس مقتول گردید. ایبار اسلحه که در باغ مدبری به دست حفاظت میشد بنسرف عمال کودتا در آمدن شش توپ بزرگ را که دوتای آن سنگین و در پسیخان نگهداری میشد بشکل عنائم جنگی برشت آوردند. چندتن از کارمندان ارداق را اسروار در شهر گردانیده و سپس به زندان انداختند و برای دستگیری میرزا با توپخانه بجتکل یورش بردند. میرزا دستور داد جنگلی‌ها بدون مقاومت و زد و خورد عقب بکشند ضمناً برای استحضار زمامداران مسکو لازم دید نمایندگان کمی نزدلنین بفرستد و نامبرده را از آنچه در کیلان گذشته است آگاه سازد و این واقعات مقارن با زمانی است که حاجی میرزا

علی اکبر مجتهد اردبیلی با اعلام فتوای جهاد علیه بالشویک‌ها اسلحه بدست گرفته و شاهسون‌های مغان و اطراف اردبیل را جنگ علیه انقلابیون شورانیده بود. کودتای رشت را بولومکین اداره می‌کرد و بولومکین نماینده چکای شوروی در گیلان بود (۱).

متعاقب وقوع کودتا هیئت دولت انقلابی بترح زیر معرفی گردید :
احسان‌اله خان سرکمیسر و کمیسر خارجه - **خالو قربان** کمیسر جنگ - **سیدجعفر** (محسنی) کمیسر پست و تلگراف - **جوادزاده** (پیشه‌وری) کمیسر کشور - **آقا زاده** کمیسر دادگستری - **بهرام آقاییف** کمیسر فواید عامه - **حاجی محمدجعفر** کنگاوری کمیسر فرهنگ -
 برنامه دولت جدید :

۱ - تشکیل ارتش ایران مانند تشکیلات ارتش سرخ روسیه و حمله جلهران .



سیدجعفر مو'یصری (محسنی) کمیسر خارجه در دوران انقلاب و پیشوایان افکار افدوران کودتا

۱ - چکامحفظ کلمات روسی چررو بچا نیا که رساریات است .

- ۲ - لغو اختیارات مالکین و امحاء اصول ملوک الطوائفی .
- ۳ - رفع احتیاجات اصلی کارگران شهر و دهات .
- دعای انقلاب : ابو کف فرمانده قوام - ترونین رئیس اداره سیاسی - بولومکین رئیس سکا - گوسف رئیس اسوی آدل (نایبناز نظامی) - آبیخ معاون دژبان نظامی
نتایجی که کودتا بیار آورد :
- ۱ - شکست نیروی اعزامی بهانفندان با دادن تلفات و از آن جمله قدرت اله خان فرزند صدر المعالمک .
- ۲ - خالی شدن جیبه منجیل بر اثر دستگیر شدن کلنل ثقفی و یانی و سراریر شدن نیروی فراق سکویدشت .
- ۳ - عقب نشینی قواء دیلمی از اطراف قزوین که تافریده «الولک» رسیده بودند .
- ۴ - استیلا کامل کلنل حبیب اله خان شیمائی فرمانده نیروی دولتی بتمام خطه هانفندان .
- ۵ - حریق بازار دشت در شب جمعه ۳۰ دیقمعه (۱۵ آذر ۱۹۹۱) که اموال بسیاری از یاررگانان سوخت و بیعما رفت و درعصا هزار تومان زبندان وارد ساخت .
- ۶ - کشته شدن غلامعلی باباماسوله ای (یکی از سردستان جنگل) با یکصدتن از اتباعش در جنگ با امیر مقتدر طالش .
- ۷ - عقب نشینی میرزا به دهساره و دوآلکوه « در مقابل مهاجمه عمال کودتا .
- ۸ - صادره املاک و توقف الدوله و سپهدار و امین الدوله و تصیف عوایدین دارین و کمیته انقلاب .
- ۹ - حمله دستجات مسلح سرخ از راه اترلی به آب کنار و سواحل مرداب .
- ۱۰ - ضبط اموال ساکنین دشت و سبله حاکم نظامی و نهادیدن بپرداخت پول با کندن قبر و اعلام اینکه عدم پرداخت مستلزم زنده نگهداشتن است .
- ۱۱ - بجزبان انداختن یکسری نمیر پستی «کاهوه» که سری حسز نور

هر چند در کاتالوگ‌های ایرانی و خارجی دیده نمی‌شوند معیناً از لحاظ ارتباط با واقعات زمان خود معتبرند.



محمود رضا کامرانعلی

در تمام سپتامبر ۱۹۲۰ اجلاسهای در یادکویه بنام **کنگره شرق** **کنگره ملل شرق** ترتیب داده شد که هدفش مطالعه در باره مسائل و تحریکات سیاسی ملل خاور زمین بود و جلسات این کنگره در تئاتر «ماتیلوف» انعقاد می‌یافت.

از طرف انقلابیون گیلان **حیدر جعفر جواد زاده** و **مسیح یقینان** ارسی که بمقام مدیر روزنامه «ایران کبیر» و «ایران کنونی» شد و **امیرزا احمد خان حیدری** است نمایندگی یادکویه رفتند همچنین افراد دیگری نمایندگان از سایر ولایات ایران از قبیل **زاخارف** و **کاظم امیرزاده** و **چلنگربان موسوی** همراه بولومکین رئیس جکا رهسپار یادکویه شدند. کنگره در ۱۷ ذیحجه ۳۸ مطابق ۹ شهریور ۹۹ افتتاح یافت.

یکهزار و هشتصد و بود نفر نماینده در این کنگره حضور داشتند که در این **آمان رادک** و **رینو ویو** (۱) و **حیدر عمواعلی** و **خلیل پاشا** و **انور پاشا** نیز دیده می‌شدند.

فریضان نریمان اف سردر شورای جمهوری قفقاز نخستین جلسه را افتتاح نمود چنین گفت:

۱ - از دوستان آتین که بعدها مشمول تصفیه دوران حکومت استالین

گردیدند

رفقا افشار گشایش اولین حمله کنکره نمایندگان ملل خاور که



طر وسط
محمود رضا - طلوع

تقلیر آن تاکنون دیده نشده است خوشبختانه نصیب من گردید

جراحیاتی که از طرف سرمایه‌داران جهان به‌یگر ناتوان ملل شرق وارد شده و حذف ناکردنی است عا در اینجا جمع شده‌ام تا با یکدیگر در رفع بدبختی‌ها و مشقتی که بایسن ملل مظلوم وارد شده و میشود تبادل نظر و افکار نموده جاره‌ای بیاندیشیم. با اتحاد و یگانگی خود را از قید زنجیر سرمایه‌داری رهائی بخشیم -

آنکاه زینوویو رئیس احرائیه بین‌المللسوم که از نزدیکان «لنین» و «ترکسکی» بود رشته سخن را بدست گرفت و چنین اظهار داشت:

ما افتخار میکنیم که کمونیست بین‌المللی موفق شد برای اولین بار در تاریخ، نمایندگان چندین ملت را در یکجا جمع کند (۱) آنچه آنچنان ملت‌هایی که قسمتی از آنها با یکدیگر دشمن و بعضی‌ها هم‌بند از حال و وضعیت یکدیگر مستحضرند ما از این ملت‌ها تعبیرسیم که بسته به بین‌الملل سوم هستید یا خیر بلکه هم‌بند در سؤال میکنیم که در زنجیرید یا نه و مایلید که مبارزه رحمت‌گشان بر علیه سرمایه‌داری تعقیب شود یا خیر.

دو پس ناطق ضمن اشاره بانقلاب کبیر فرانسه چند اشتباه را یادآوری کرد و از جمله گفت: در انقلاب کبیر فرانسه تنها پاریس قیام نمود نه همه شهرستان‌های مستعد، دوم آنکه انقلاب فرانسه دهقانان را بخود راه‌نماد و نیروی شکر فشان را نادیده گرفت، سوم آنکه ارتش فرانسه را که پشت‌دروازه‌های پاریس کمن میکشید خلع سلاح نکرد و از بیانات خود این نتیجه را گرفت که نمایندگان ملل شرق نبایستی اشتباه کنند و باید با استفاده از تعلیمات حزبی قوایشان را بکارسرند تا بتوانند میهنشان را نجات داده لایق و آماده حکومت‌مورد انتظارشان سازند، بعد از نطق زینوویو، پاولیچ روسی‌الاسل

۱ - مقصود ملت‌های ترکی - ترک - نارجیک - ایرانی - جزایر - اوزبک - افغان -

و چند نفر دیگر صحبت کردند نکته قابل توجه اینکه به انور پاشا وزیر جنگ سابق عثمانی (ترکیه) و فرمانده کل قوای این کشور که بعد از تسلیم شدن دولت عثمانی بقواء سفینین فراراً بروسیه آمده بود و قراردادی بمنظور ادامه جنگ منعقد ساخته اجازه نطق داده نشد شاید بدین علت که هنگام ورودش بنالار جلسه، همی نمایندگان باحترامش قیام نموده و با دادن شمار دهنده یادغازی انور پاشا معذرتش را استقبال نموده و این مسئله بهرینووو و دوستان حزبییش گران آمده بود و شاید هم علل دیگر داشت در هر صورت گزارش نمایندگان عثمانی در جلسه کنگره قرائت ویزبانهای دیگر ترجمه گردید.



ابوالقاسم رضازاده (مختراتی) کمیسر تجارت

کنگرمه بعد از پایان سخنرانیها و قرائت گزارشها وارد شور شد و چند نفر را بمنوا نهبیست مدیره کنگرمه انتخاب کرد که از آن جمله ایلپاوا و کیروف (۱)

۱ - سرگی پردنویچ رئیس کمیته حزب کمونیست انیس گراد که بعدها بدست



در باغ امیر اسعد در شهسوار

- | | |
|---|--|
| ۱ - غلامعلی بابا | ۲ - نظام السلطان ننگانی |
| ۳ - غلامحسین خان افشار کوسلی فرزند فاسم خان نام برادر | ۴ - بابا کمال الوندی |
| ۵ - مهدی خاا الوندی | ۶ - سید جمال الدین برادر خیال بابا غلامعلی |
| ۷ - منهدی هادی ماسوله ای | ۸ - آقا خان درامی |
| ۹ - امیر اسلان خان گرم ۱۳ بروزی | ۱۰ - اسلان خان درامی |

و با ولیچ بودند و جند قطع نامه بصوبه رسید که از آن جمله تشکیل شورائی بنام «شورای تبلیغات» بود که **حیدر عمو اوغلی سلطانزاده (میکائیلیان)** مابندگی ایران را در این شورا داشتند.

پیش از حدوث واقعه کودتا در دست پیام ژنرال ارحاب
نمایندگان جنگ میرزا بسوی النین سدر شورای کمیسر های ملی فرستاده
 در مسکو

بداالتوان

میکائیل که قشون فاتح کارگران و دهاقین روسیه دشمنان شان را شکست داده حلقه ای قلب لهستان پیش میروند و نیروی سرمایه داری انگلیس در برابر دستجات متحد ایران و روس عقب می نشینند بسیار متأسفم که از کار کناره گیری کرده مطالبی را متذکر میشوم که ملال آور است لیکن از ذکرش خودداری نمیتوان نمود چرا که همه در ایران واقعه شده اند.

پیش از ورود ارتش سرخ انزلی من و همکارانم در جنگل های گیلان سید مطالب انگلیس و دولت سرمایه داری ایران می جنگیدیم و تنها قدرت واقعی و ذی سلاح ما بودیم که توانستیم مافوق تصور تمام آزادی ایران پرچم سرخ را برافرازیم و شام همان آرزوی آزاد شدگان را از انقود سرمایه داری اعلان کنیم من بدون هیچ شك در دید وسیله فرمانده گشتی های جنگی بحر خزر و مابنده کمیته احزاب مرکزی قرقه اشتراکی روسیه رفیق از نو تکید زمامتینان کامل خود را از قشون سرخ ایران کردم و قرارداده قشون سرخ بود در ایران

بیانند و قشون سرخ جوان ایران که هنوز آماده جنگ نشده است کمک کند .
 متعاقب این قرارداد من آماده شدم که باشما متحد گردم تا ملت ایران و ملل دیگر آسیا را برای يك جنگ آزادی دعوت و حاضر نمایم. ملت ایران بدون شك از عملی شدن مواد یادداشت رفیق چیچریس در ژوئیه ۱۹۱۸ که دو بار از طرف نمایندگان روسیه سوونی در طهران (رفیق براوین) و فرمانده جهازات بحر خزر (راسکولیکف) تکرار شده بود خوشوقت و ضرورت انعقاد يك اتحاد جدید را تجویز نمینمود. پروبا کاندنهای اشتراکی در ایران عملاً تأثیرات سوء میبخشد زیرا پروبا کاندجی ها از شناسائی نمایلات ملت ایران عاجزند. من بنمایندگان شما در موقعی گفتم که ملت ایران حاضر نیست بر نامه و روش بالشویزم را قبول

کند زیرا این کار عملی نیست و ملت را بطرف دشمن سوق میدهد نمایندگان شما با من هم عقیده شده از سیاست من پیروی کردند زیرا تشخیص دادند که فقط با اتخاذ این سیاست است که میتواند ما را به وصول بمقاصدمان در شرق کامیاب سازد و نیز با تعجب همی سیاست است که تسلط انگلستان در شرق، دور و نفوذ شاه محو میشود. من با دوستانم بشهر آمده حکومت سویشی تشکیل دادیم و سرچشم انقلاب سرخ برافراشتیم لیکن موفقیت ما تا هنگامی بود که رفیق راسکولنیکف در حرهای ایران بود و همینکه عازم مسکو شدند عقیدهها بر گت و غلبر نمایندگان روسیه همان صورت اول ظاهر نمود نتایج این تعبیر عقیده عارضند از:

۱ - دولت آذربایجان علیرغم همه اعتراضات جمهوری ایران بدون داشتن کمترین حق تمام کالاهای بازرگانی اتباع ایران را تصرف نمود در صورتیکه قول داده بود برای رفع حواجیح قشون سرخ بملت ایران برگرداند و حتی اطعمیان داده بود که چنانچه اجناس و مال التجارهائی مر بوده بمصرف رسیده باشند عوض آنرا اجناس و مال التجارهائی دیگر بدهند ولی دولت آذربایجان ما پیشنهاد میکند قراردادی را امضاء کنیم که بموجب آن تبعیض حقوق ملت ایران محو میگردد.

۲ - دولت آذربایجان دستور داده است که اتباع ایران، قفقازیه را تخلیه نموده با ایران بازگردند.

۳ - بر طبق یادداشت رسمی رفیق براوین که از طرف رفیق راسکولنیکف نیز تأیید شد تمام اختیارات روسیه در ایران بملت ایران بر میگردد اما همینکه جمهوری ایران خواست از این امر استفاده کند دولت آذربایجان شروع بمخالفت نمود.

۴ - قراردادمان با نمایندگان روسیه این بود که مسلک اشتراکی بین اهالی پروباکاند نشود ولی رفیق ابوکف که خود را گاهی نماینده روسیه و زمانی نماینده کمیته عدالت معرفی میکند با چندتن از اشتراکپون ایرانی که از روسیه آمده اند وار اخلاق و عادات ملت ایران بی اطلاعند بوسیله همینکه و نشر اعلامیه در کارهای داخلی حکومت مداخله و آنرا از اعشار ساقط و زیر

پایش را خالی میکنند و بدین طریق عملا قواء نظامی انگلیس را تقویت می نمایند. حتی من و رفقایم را آلت دست سرمایه داران معرفی و کار انقلاب را به تخریب کشانده اند. از تمام نقاط ایران علیه نیابتات استراکی اعتراض شده



مآیندستان امرائی بسکو از راست چپ: میرصالح مظفرآده و تاتوک العالی و اظهار داشته اند که هیچگونه مساعدتی با انقلاب نخواهند نمود مخصوصاً امالی کیلان که تا جندی پیش حاضر بودند خود را باب و آتش برزند از عملیات اشخاص مبرور اظهار تنفر نموده و حتی حاضر شده اند بصد انقلاب اقدام کنند. من میدانم که در تمام ممالک آزاد، برنامه عر فرقه سیاسی، آزادانه، نشر و تبلیغ میشود ولی برنامه ای که در ایران پروپاگاندا میکنند علیه تمایلات مردم است و تنها تأثیرش جلوگیری از پیشرفت انقلاب و تقویت شدن افکار ضد انقلابی است.

۵- فرماندهی نیروی سرخ (رفیق کازائف) بر طبق دستور ننگرافی رفیق تروتسکی تحت اختیار جمهوری ایران درآمد و بر طبق همان دستور تابعیت ایران را قبول نمود برای اینکه بنواید عضو کمیته انقلابی بشود لیکن در نتیجه اقدامات ابوکف که بیخواست جای او را در شورا بگیرد از ایران احضار و پروسیه حرکت نمود. هر چند دولت انقلابی ایران بر صحت وی معترض بوده و هست و مداخلات نامشروع در کارهای داخلی مسبب شده که انقلابیون ایرانی



ضرائف رضا کمرست و انگراند

از خود سلب مسئولیت کنند و سر بجا اعلام دارند که کار کردن یا این وضع هیچوجه امکان ندارد. ما معتقدیم که قدم اول را برای آزادی ایران برداشته ایم لیکن خطر از جانب دیگر بمباروی آورده است بعضی اگر از مداخله خارجی در امور داخلی جلوگیری نشود معنیش این است که هیچوقت بمقصود نخواهیم رسید زیرا بجای مداخله يك دولت خارجی که تاکنون وجود داشت مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است .

ما نمیتوانیم افتخارات انقلابی خود را که طی ۱۴ سال کوشش و فداکاری بدست آورده ایم یکبارگی محو کنیم و حقوق ملت ایران خیانت ورزیم من اکنون رشتن را ترک کرده به پناحگاه سابقم و جنگله رفتم و در آنجا بانتظار جواب موافق نیست بنظر ایات زهر خواهم نشست .

۱- عملی ساختن قول نمایندگان روسیه سویتی که بملت آزاد ایران داده اند همچنین منع مداخلات آذربایجان سویتی در امور داخلی ایران بر طبق یادداشت رفیق جبرین .

۲- شناختن اختیارات جمهوری ایران - چنانچه شوروی عملیات فرقه اشتراکی را تأیید میکند در آن صورت لازم می‌آید در برنامه‌کار بر طبق شرایط سیاسی ایران و ممالک شرق تجدید نظر نمود .

۳- رد احوال و دارایی اتباع ایران که در آذربایجان سویتی صادره شده -

۴- احضار ابوکف و اعزام مجدد رفیق کاژانف زیرا وجود شخص اخیر از نظر تخصص نظامی کمال اهمیت را حائز است و عملیات درخشان این صورت را بوجود آورده است .

بالاخره دقتاً شعاعاً در یک مسئله دیگر جلب و میگویم که ملت ایران از مأمورین دولت تعدیات فراوان دیده و از آنها بیزارند ممکن است تسلط شاه محو شود ولی غیر ممکن است بتوان احساسات ایرانی را خفه کرد . تاریخ نشان میدهد که چندبار سیاست دول بیگانه در کشورمان نفوذ کرد اما همیشه خواستند احساسات ملی و آزادمندی ایرانی را منکوب کنند ماعیسان عقیم ماند اکنون که ملت ایران بخوبی لغت آزادی را درک کرده دور ساختن اربابین نعمت غیر قابل تصورات .

من بوسیله این نامه رؤساء ملت آزاد روسیه را مخاطب قرار داده‌ام آنها میخواهم که به آثار مظالم و تعدیات دولت جبار تزاری که هر وقت بنحوی بوسیله عمالش جلوه گرفته خط بطلان بکشند و قراردادهای منحوسه را انوولنوشان را یکبار اعلام نمایند .

من و رفقایم اطمینان کامل داریم که ملت آزاد روسیه آزادی خویش را بنحو شایسته حفظ خواهد کرد و بشما ملت‌های خواهان آزادی کمک لازم خواهد نمود تا بند دشمن مشترکشان قیام کنند و انتظار آنرا داریم که افراد ناسالمی را که با تاکتیک‌های ناصواب از آزادی ملت ایران جلوگیری میکنند از صحنه انقلاب دور سازند .

من تازسیدن جواب مساعد باین نامه برشت برنخواهم گشت و بمنظور حفظ ارتباط حتمی و لازم دوتن اذرفقا میرسالح مظفرزاده و هوشنگ را خدمت شما فرستادم .

کوچک

نامه بالاوسيله كميسر خارجه شوروى بسدر شوراي كميسر هاتسليم شددور
تماس نمايندگان جنگل با مقامات مسؤل شوروى چنين فهميده شد كه اتحاد
تصميم قلمى در اين باب را واجد جنبه فوريت نمانستعاند و با بنده موكول
ساخته اند كه پس از اعزام يازرس وانجام تحقيقات، آنچه مقتضى اقدام باشد
بدان عمل شود جريان اقامت چندروزه نمايندگان در مسكو بشرح زير بيان
شده است (۱)



مخبر هير-مايس (مملك) كميسر شوروي در نگاه

نامه هيئت اعزامى جنگل به چيچرين كميسر امور خارجه

مسكو

۱۲ اوت ۱۹۲۰

از طرف شوراي كميسر هاى جمهورى سوييى ايران با داشتن اختيارات
تام مايليم راجع بمسائل زير باشوراي كميسر هاى دولت سوسياليستى شوروى
وارد مذاكره شويم:

۱- مبادله عواد اوليه برنج - پنبه - ميوه جات - خشكار - پوست سدر
مقابل پول نقد (قران) - پول مزبور براى ترويج قشون سرخ ايران بمصرف
خواهد رسيد .

۲ - مطبوعه براى چاپ اسكناس واسناد بهادار .

۳ - تاسيس كارخانه پارچه بافى در رشت .

۴ - راجع بناسيس يك كارخانه قندوشكر .

۵ - تاسيس كارخانه اسلحه سازى در كيلان .

۶ - احداث خط آهن تا طهران .

- ۷ - حل مسائل مربوط به مبادله کالا .
- ۸ - ترانزیت کالای ایران بخارجه واجناس خارجه برای ایران مانند دواجات و ماشین آلات و غیره .
- ۹ - ماشین زراعی .
- ۱۰ - کارشناسان مالی وزراعی و معرفی الارضی .
- ۱۱ - تهیه لوازم نظامی برای احتیاجات قشون ایران .
- چنانچه قیمت اجناس با نقره یا طلای غیر مسکوک پرداخته شود در اینصورت باید ماشین سکه زدنی پول نیز اضافه شود .
- ۱۵ اوت ۱۹۲۰ - با کاراخان داجع بعملیات ایوکف مذاکره کردیم متارالیه گفت بهیچوجه نمیتوان از تبلیغ مرام کمونیزم جلو گیری نمود .
- ۱۶ اوت ۱۹۲۰ - در ساعت ۵ بعد از ظهر در جلسه شورای نمایندگان کارگران ودهاقین و سربازان سرخ حضور یافتیم و سلام کارگران ودهاقین ایران را بشورای کارگران ودهاقین مسکو رسانیدیم و اضافه کردیم که ۱۵ واگون برنج برای تقدیم بشوروی آورده ایم از طرف هیئت مدیره از انقلابیون ایران سپاسگذاری شد .
- ۱۶ اوت ۱۹۲۰ - داجع بدخالت اشخاص بدون داشتن مقام رسمی در کارهای مردم مخصوصاً مذاخلات نامشروع ایوکف گزارشهایی داده شد کاراخان در جواب گفت ایلیاوا را بیادرسی خواهد فرستاد .

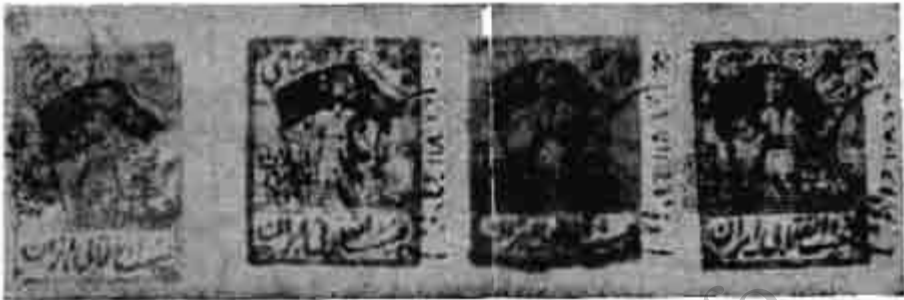
۷ اوت ۱۹۲۰

در باره مسائل جنگی و اقتصادی با ایلیاوا مذاکره کردیم او گفت داجع به احتیاجات نظامی کمکهای لازم در حدود امکان خواهد نمود و اضافه کرد که هشت میلیون تومان (قران) در روسیه داریم که ارسالش بایران اشکالی ندارد اما ماشین کارخانه قند سازی و متسوجات همچنین ماشینهای فلاحتی عجاناً ارسالش میسر نیست ممکن است حق وارد کردن بایران از راه روسیه داده شود راه آهن پس از پیشرفت ارتش سرخ ساخته خواهد شد .

تلگراف در اسکول نیکف به هیئت اعزامی مسکو

پودارسکیا ۶۲

انقلابیون شرافتمند ایرانی را در ورود بجاك شوروی (مسکو) تبریک



تمبر انقلاب (سری کاوه)

میکویم تهدید کشتی‌های جنگی انگلستان مرا مجبور میسازد که در سرپست خود
باقی مانده نتوانم برای ملاقات شما بسکو بیایم اینک بنام فلوت بالتیک جهت
اعزامی فوق‌العاده ایران را دعوت به گزینش می‌نمایم که کشتیهای جنگی
فلوت بالتیک را در پیشتر اوایل انقلاب ملاحظه نمایند.

رئیس فلوت راسکولنیکف

پاسخ هیئت اعزامی به ف. ف. فدور فدورویچ راسکولنیکف رئیس

فلوت سرخ در کر نشانه

۱۳ اوت ۱۹۲۰

رفیق خیلی محترم لغاً گزارش مورخ ۹ اوت ۱۹۲۰ شماره ۲۳ تقدیم
شده به کمیسر علی امور خارجه بین الملل سوم را با سوادك توضیحی راجع
بنظراف رفیق میگویان تقدیم میداریم پس از قرائت آنها مسیوق خواهیید شد
چه مجادلات و وقایع ناگوار بعد از حرکت شما از گیلان روی داده است بعد
از ابراز تشکر از توجهی که نسبت بنا منقول داشته وما را دعوت نموده‌اید
عرض می‌کنیم که ما عجلاناً نمیتوانیم از دعوت با محبتان استفاده کرده برای
زیارت خدمتان برسیم زیرا کارهای مهم در پیش داریم که حرکت ما را از
مسکو غیر ممکن میسازد سعی داریم پس از فراغت و انجام امور بدین شما
موفق شویم.

ما بنام ملت آزاد ایران به فلوت مشهور بالتیک که حافظ جمهوریت
منحده سوسیالیستی شوروی بوده و از دژ انقلاب کارگران دنیا دفاع می‌نماید
درود میفرستیم و امیدواریم که در جنگهای انقلابی سوسیالیستی فلوت شجاع

یالتیک به موفقیت های بزرگتر و عمده تری نایل گردد رفیق میرزا کوچک قبل از حرکت ما از ایران خواست از وضع خطرناک انقلاب ایران و خاور زمین بوسیله تلگراف رفیق لنین را مطلع نماید و عملیات شاهزادگان سابق امثال ابوکف و غیره را که بنام کارگران روسیه با اقدامات جنون آمیز دست رده سبب تولید مخاطرات میگردند معرفی نماید متأسفانه دولت شوروی آذربایجان برای اینکه به کودتای غیر مناسبی دست بزند تلگراف میرزا کوچک را که رفیق لنین مخایره شده بود توقیف کرد و مخایره نمود این آقایانی که کارهای ناهنجارشان را در گزارش بالا ملاحظه خواهید کرد بدون اینکه بداند چه جنایت سنگین و جبران ناپذیر مرتکب میشوند کودتائی در گیلان نمودند و در نتیجه این کودتا میخواهند کودتائی هم در عقاید انقلابیون



علی حبیبی رئیس انظامات

مشرق زمین بشایند. ازحتکه بزرگ کارگران روسیه یا دزدان و جهانگیران ما با امروز که تودمهای مثل شرقی طرف مانده در اثر نفوذ میرزا کوچک بوده ولی بعد از اقدامات قبیح این آواتوریستها بر ضد رئیس صحیح العمل و با افتخار انقلاب ایران، رؤسا عطا ابد کوهستانی و خوانین ایران که دارای سوارهای مسلح حبیبا شدند مسلماً برای دفاع ضد دشمنان ایران قیام خواهند نمود. ما دیگر سحیت از دیپلوماسی

مؤدی انگلستان نمیکنیم که چگونه ماسی خود را برای بدنام کردن کارگران روسیه در اقطار چند صد میلیون جمعیت مسلمان بکار میرد تا لطمه سنگین به آزادی کارگران دنیا بزند .

مادر شخص شما يك انقلابی با افتخار و ایدآلیست مشاهده میکنیم که اولین سنگ بنای زیبایی فردا یعنی آزادی ملل خاور را بنیاد نهاده مهمان دوستی شایانی از طرف میرزا کوچک ملاحظه نموده و ایدو ورود بایران موجب شادمانی انقلابیون گردیده اند . اکنون موظف هستیم از شرف و افتخار پیشوای انقلاب خاور زمین دفاع کردیم از تجاوزات بی شرمانه ای که بشرف انقلابی وی از طرف يك عده نالایق بعمل میآید جلوگیری کنید زیرا بر اثر عدم جلوگیری مسلماً انقلاب خاور زمین شکست خواهد خورد باین جهت است که ما وارد مکر انقلاب کارگران شده ایم .

از آنجا که شما را يك متحد صحیح القول دانسته علاقه مندی کامل شمارا درنگ کرده ایم کما اینکه خدمات شایسته در پیشرفت انقلاب ایران بهترین گواهی این گفتار است بنابراین خواهش داریم در مذاکراتمان در باب مسائل انقلابی خاور زمین با دولت سوسی شرکت بشو ما نید دولت شوروی به منظور بازرسی رفیق ایلیاوا را روانه نموده و بوی اختیارات تام داده است و امیدواریم که نامبرده وقایع و موضوعات جاریه را بخوبی تحقیق کنند هر چند اشخاصی که در گیلان کودتا نموده و اوضاع را در تحت تسلط خویش گرفته اند از موقعیتشان خوشنودند ولی ما مکرر گفته ایم و باز تکرار میکنیم که یگانه شخصی که بتواند زمام انقلاب شرقی را در دست بگیرد رفیق میرزا کوچک است ، رفیق کاژانف همراه ایلیاوا نماینده کمیته مرکزی حزب بایران رفته ولیکن کاژانف مطلع نیست با وی چگونه سلوک خواهد شد و از ما خواهش کرده است جریان کارش را به شما اطلاع دهیم

نامه هیئت اعزامی ایران به کمیسیون امور خارجه

بتاریخ ۲۵ اوت ۱۹۲۰

هیئت اعزامی فوق العاده شورای کمیسیون ملی جمهوری ایران وسیله این یادداشت از کمیسیون امور خارجه شوروی تقاضا دارند مسائلی را که رفیق

میرزا کوچک بر فبق لنین پیشنهاد نموده حل نمایند تا معلوم شود آیا میتوانند شرکت خود را در شورای کمیسرهای ملی ایران ادامه دهد یا خیر؟

۱- امتیازات: تمام ثروت طبیعی ایران که بوسیله امتیاز در مدت تسلط تزارها بعمل دولت تزاری و سرمایه داران روسیه واگذار شده است مانند جنگل خوشناریا و راه شوسه و پرت انرژی و بانک استقراضی ایران و غیره بملکت ایران مسترد شوند.

۲- رفیق ابوکف تلگرافی احضار و بجای او رفیق کازائف بعنوان متخصص نظامی موجه زودتر اعزام گردد.

۳- برای تمهید موضوع امنه بازرگانان ایران در آذربایجان کمیسیون بونی مرکب از نمایندگان جمهوری روسیه و آذربایجان و ایران تشکیل شود.

نامه هیئت اعزامی به کنگره ملل شرق

۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰

هیئت اعزامی فوق العاده دولت انقلابی ایران شصت و یکمین نامه مورخ ۱۸ ماه جاری تحت شماره ۷۳ بان هیئت مدیره رسماً اعلام کرد که هیئات وارد از انرژی



دکتر منصور یاور رئیس کل صحنه

برای شرکت در کنگره ملل شرق بسمت نمایندگی از ایران نمایندگان حقیقی دولت انقلابی ایران نبوده و نیستند چون شرکت در کنگره ملل شرق از مسائل مهمه میباشد و هنگام تشریح مسائل راجعه بایران نمایندگان مزبور نخواهند توانست توضیحات لازمه را بدهند و ممکن است که در نتیجه نادانی و یا نداشتن اختیارات، سوء تفاهاتی ایجاد شود و باعث بروز آثار اسفانگیز شود این است

کمیته انجمن فوق‌العاده وقت توجه هیئت مدیره کنکره شرق را باین موضوع جلب پیشنهاد میکند کمیونی برای شود و مطالعه در مسائل پیشنهاد شده و مخصوصاً تشکیلات شرق تشکیل یابد و چون این قضیه بسیار مهم است لازم است کنکره - ایران را پیش از سایر کشورها در نظر بگیرد چه ایران مرکز تمدن مشرق زمین بوده و همیشه دل بزرگی را در انقلابات بازی کرده است و انقلاب این کشور تأثیر بسزائی در ملل مشرق خواهد داشت .

هیئت انجمن فوق‌العاده پیشنهاد میکند مسئله ایران از مسائل دیگر جدا و وقت مخصوص در این موضوع عمل آید همچنین از بین نمایندگان ایران که در کنکره شرکت دارند کمیونی از اشخاص خیره و صحیح العمل تشکیل و پیشنهادات این کمیونی تمام د ایران و شورای عمومی کنکره تسلیم شود .

از مجموع نامه‌های تبلیغی هیئت انجمن فوق‌العاده فقط این نتیجه بدست آمد که پیش از انجام عمل بازرسی هیچگونه اقدامی از طرف مسئولین شوروی عمل نخواهد آمد و تنها بعد از تحقیقات محلی است که بجهت مسائل مطروحه جواب داده خواهد شد .

تاریخ ۱۵ ذی‌قعدة ۱۳۳۸

نامه میرزا کوچک رفیق مدیوانی (۱) چون مایل نیستم دقتای خود را در مجامع عالم بدنام به‌یتم از این جهت لازم دانستم بتشریح اقدامات تجیر آورتان میادرت سناً شما را متذکر سازم که این گونه اقدامات در مقابل دشمنان ما و شما چه انعکاسی دارد .

۱۵ سال است هر يك از ماها در انقلابات ایران زحمت کشیده‌ایم با هجوم سربازان پیکلا وقتون انگلیس و قواء دولت ایران مقاومت ها نموده مضافاً داده‌ایم و مصائب بیشتری را تحمل نموده که کس حریت کنیم و تمام اسنظهار ما باین بود که احرار دنیا بما کمک خواهند نمود باین جهت ورود شما را

(۱) نامبرده از یبروان ترولسکی بود که بعداً از حزب کمونیست روسیه اخراج شد و سپر در سال ۱۹۳۸ متعاقب محاکمه رادک و لوشاچفسکی و سایر مران بلشویک همچون ریگن و بوخارین و گرسینسکی و غیره اعدام گردید .

با بران توجه غیبی فرض و با آغوش باز شما را پذیرفتیم و نجات خود را از جنگال انگلیسی و مستبدین ایران بمساعدت شما تصور کردیم. مع الاسف تصور انمان بمکس نتیجه داد هنوز اطراف گیلان را قشون شاه پرست و عناسر مستبد احاطه دارند و هنوز قشون انگلیس از حدود گیلان خارج نشده و مسائل حیاتی بین ما و شما حل نگردیده است و با این احوال شما درشت و انزلی باختلاف حتی بمنارعه شروع نموده‌اید که هیچ انتظارش را حتی ادرشمن نداشتیم چه رسد بشماها که دوست هستید آیا ایران را از وجود مستبدین تصفیه کرده‌اید؟ آیا ایران را فقط گیلان تصور میکنید و آیا احرار ایران را فقط همین عده فرض میمائید ما ممکن نیست بسمت شما تیرخالی کنیم و یا با شما عملیات خصمانه نمائیم ارجوایان کم تجربه ما هم که حس کدورت در آبه‌اغلایان کرده بملوگیری خواهیم نمود (۱) اگر این اقدامات شما دوام پیدا کند ما چاره‌ی بهر وسیله باشد تمام احرار و سوسیالیست‌های دنیا حالی کنیم که وعده‌های شما عمده‌اش بوجوعاری از سحت و سداقتند، بنام سوسیالیزم اعمالی را مرتکب شده‌اید که لایق قشون مستبد نیکلا و قشون سرمایه‌داری انگلیس است با یک فرقه آزادی طلب و یک حمیت انقلابی که مشت‌های متوالی چندین ساله دیده و هنوز هم محصور دشمنان است آیا این نوع معامله میکنند؟

ما غیر از این مسئله ساده که گفتیم فعلا عملیات شما در یک گوشه ایران بجای منفعت مضرت می‌بخشد و مقصود را عقب می‌اندازد و باید سیر کرد و تدریجا عقیده را رسوخ داد آیا عنوان دیگری کردیم؟

دو ایردشت و انزلی را نخلیه و بشما وا گذاشتیم و گفتیم ما گوشه‌گیری اختیار میکنیم تا شما اداره نمائید آیا این حقیقت می‌بیرایه مقتضی بود رویه قشون نیکلا را در انظار تحدید و با عملیات خصمانه خود، اهالی رحمت‌کش را بوحشت اندازید؟

من نمیتوانم هیچ دلیلی برای اینگونه اقدامات تصور کنم جز آنکه بگویم جاسوسان انگلیسی در میان شما رخنه نموده و اینگونه حوادث را بوجود آورده‌اند. در عالم برادری بشما نصیحت میکنم که این اقدامات بیرویه شما را

(۱) اشاره بمجاهدین جنگل که مایل بمغفب نشینی نبوده و در مقابل حملات

مسلحانه انقلابیون رشت که بجانب جنگل پیش میرفتند دفاع میکردند.

در میان دوست و دشمن لگه‌دار خواهد نمود و در ایران مورد ننفراقت می‌شود
 گرچه بعضی از کوته نظران یا مناسر مقصد ممکن است چنین حلوه دهند که
 برای عملیات غیرمنتظره شما وقتتارهایی که وارد می‌کنید بسیار تکلیف و دولت
 ایران که دشمنان ما و شما هستند روی آورده ضد شما داخل مذاکره خواهیم



حاج شیخ محمد حسن آمن

من بکسی که پنجاهش بخون خیابانی آلوده است دست ارادت نمی‌دهم -
 (جمله مز بوردا حاجی شیخ محمد حسن آمن در سالن فرمانداری دشت
 موقمیکه حضار جلسه از طرف فرماندار وقت (میردا سلیمان خان میکده)
 بحاجی مخیر السلطنه عداوت معرفی میشدند در میان تعجب آمیخته بنحسین
 حاضرین ادا نمود)

شد اما هرگز چنین امری بوقوع نخواهد پیوست و شما سرریخاً میگوئیم هر قدر از شما خلاف انتظار و فشار دیده شود و بما خصمانه هجوم کنید حتی اگر برای شدت تزییقات، ما را مجبور بدفاع هم بکنید یا همه این مراتب محال است بدشمنان توجه کنیم و از آنها کمک بخواهیم تیرهای شما را از مهر بانیهای دشمن خریدارتریم ولی در عالم برادری از شما تقاضا داریم ما را در گوشه جنگل بحال خودمان واگذارید و مجبورمان نکنید که باشما در حال کدورت باشیم و عملیات بیرویه تان را بدنیا اعلام کنیم .

در پایان از شما عتوفیم با اهالی از درمهر بانی در آئید و آنها را مطمئن کنید زیرا هنوز اول کار است و کدورت مردم اقدامات شما را در سایر نقاط بی نتیجه خواهد گذاشت .

۱۸. ذیحده ۱۳۳۸

جناب میرزا کوچک خان پاسخ مادیوانی

رقبمه مورخ ۱۵ شهر جاری رسید جواباً تصدیق به میرزا

مبدهد :

قبل از پیش آمدهای اخیر که علت بزرگی آن خودتان بودید و شهر را بی سرپرست گذاشته بجنکل رفتید میرزا اسماعیل همشیره زاده شما مراجعت سبده نفر فدائی روس و پانصد نفر عجاجد ایرانی را که با وسایل وافزار جنگی به انزلی آورده بودم به یاد کوبه تا کید مینمود در این خصوص بشما نامه نوشتم عناسفانه جواب نرسید ناچار بملاقات میرزا اسماعیل شدم مشارالیه دو روز مرا برای جواب نامه و ملاقاتمان معطل کرد که بی نهایت اسباب تجبر و تعجب بود .

آیا برای پیشرفت انقلاب و خارج نمودن دشمن قواء و لوازم جنگی لازم نیست ؟

از این رفتار تعجب آوردتان معلوم میشود سرکار در پیشرفت انقلاب و اخراج دشمن قائل بمسامحه هستید بعلاوه وجوهیکه از مردم گرفته شده معلوم

نیست بکجاها صرف شده است (۱) مهمانی که رفتا از روسیه آورده بهر جا که خواستاید حمل نموده‌اید (۲) تمام امور را تنها در دست شخص خود گرفته و با هیچ يك از رفقای قدیم خود (احسان‌الله و خالو قربان) که در کلب زحمت با سرکار شریک تشییقات بوده‌اند مشورت نکرده و آنان را بالاخره از روش و رفتارشان متنفر ساخته‌اید که اجباراً از شما دوری جستند و شما اطرافیان خود را از عناصر خودپرست و ضد انقلاب جمع نموده تبه‌تبا با وجود مهیا بودن همه نوع وسایل برای حمله بدشمن دوام در دست نهفته حرکتی ننموده‌اید. آنچه مهمات از جانب رفقای روسیه فرستاده شد جنگل حمل و علیه رفقای انقلابی بکار برده‌اید که در نتیجه پنج نفر از دوستانمان مقتول و ۱۵ نفر مجروح گشته و این يك لطمه بزرگی بود که از جانب شما با انقلاب وارد شده که بهیچ وجه انتظار دیدنش را نداشتیم (۳) نصیحت شما را درباره اقدامات رفقای ما و راحتی‌هایی که نموده‌اید بدقت خواندم اظهار این که عملیات ما را بسع احرار عالم میرسانید ما نیز صدای رسای همان مردان آزادیم خواهیم گفت که سابقاً شما یکی از انقلابیون ایران بودید لیکن حالا از اقداماتان چنین معلوم است که از روش قدیم عدول کرده ضد مقاصد انقلاب کام بر میدارید. برای ما اقدامات شما ناگوارتر از تیرهای دشمنان انقلاب است و يك حربه تأسف آوری است که از يك مجاهد شهید رفته میشود.

از اینکه رفتا و مجاهدین توانستند در بهایب سهولت ادارات را قبضه کنند ثابت شد که اکثرشان مخالف شما بوده و چون تمام امور را در کف داشته‌اید چیزی نمی‌گفته‌اند فعلاً انقلاب شما را از خود دور کرده و محال و متمتع است

(۱) بعنوان اعانه و جوهی از مردم رشت و سایر نقاط گیلان دریافت شده که قسمتی از آن صرف هزینه قشون و قسمت دیگر برای تأسیس بانک ملی اختصاص یافته بود.

(۲) يك قسمت از مهمات در باغ مدیریه رشت. چند توپ در سیخان و مقداری فشنگ را حسن‌الیانی برای توزیع بین طائفت‌های ایل آلپان به زبده برده بود.

(۳) در مهاجمه ابتدای جنگل و پیش از آنکه از طرف میرزا دستور عقب نشینی صادر شود چند نفره تمام جنگی روی داد که از طرفین چند نفری مقتول شدند.

که اوضاع بشکل سابق برگردد با این وصف درعالم نوع پرستی شما نصیحت کرده میگویم چنانچه مایل باشید مجدداً در این راه خدماتی کتبه حاضر مبرای پذیرفتن شما بardsفقای خود مذاکره نمایم شاید شما را قبول نمایند بشرطیکه در شورای امور بادیگران مساوی باشید و شخصاً یا مور مداخله‌ای ننمائید. (۱)

۲۵ ذیحده ۱۳۳۸

نامه دوم میرزا کوچک آقای مدیوانی

به مدیوانی

رقیمه تاریخ ۱۷ ذی قعدة شما واصل شد مقصود عمده

من از نوشتن جواب مفصل اینست که رفقای شما بدانند با انتشار اعلامیه‌های فحش و تهمت و افترا و هتاک‌ها در محامع و با اظهارات دروغ و منطبه نباید دلخوش شوند که میتوانند حق را پایمال نموده بازوهای خود سرانیشان که روح سوسیالیزم از آن بیزار است برسند. آنها گمان بردند با اینگونه اقدامات خواهند توانست تمام انقلاب مقدسی را که ۱۵ سال است در ایران با حفظ همه مراتب و ملاحظه جهات صحت آن برای برپا کردنش زحمت کشیده‌ایم در دست بگیرند آنوقت بنام همین انقلاب بازار خودسری و قتل و غارت را در اوج داده در لباس سوسیالیزم ریاست کیف مایشائی کنند بدون اینکه مکتوبم را بدقت بخوانند در جواب الفاظ قابل‌برده نوشته‌اید واقماً خیرت آدر است اگر رفقای شما بخواهند با همین دعوی‌های بی‌پایه و جعل تهمت ایران را عیدان خود سری فرار دهند - من باز هم برای آگاه ساختن شما بشرح مطالبی که هر خواننده منصف و با وجدان بدون تأمل تصدیق خواهد کرد میبرد ازم البته حکم بین ما افکار عامه و احساسات ایرانیان بالاخص عقل و درایت را مساعدان سویت روسیه است که از اشتباه رفقای شما بی‌اطلاعت و نمیدانند چگونه سیاست آنها را در ایران عقیم گذارده‌اند .

نمایندگان سویت روسیه بایران وارد شدند باین عنوان که با ما کمک کنند تا انگلیسها را که دشمن مشترکمان میباشد از ایران بیرون بیرون کنیم و دست خائنین و مستبدین را کوتاه نمائیم و این مساعدت را چنانچه میدانید مطابق موافقت نامه بدو چیز منحصر نمودیم یکی آنکه از روسیه بما اسلحه داده شود و در عوض قیمت بگیرند دوم - نفقات بقدری که ما تعیین کنیم و بخواهیم.

(۱) نامه مزبور با نظر احسان تنظیم یافته بود .

دادن اسلحه را قبول ولی گرفتن قیمت را قبول نکردند چند روزی از امضاء قرارداد نگذشت که زمزمه‌های دیگری شروع شد یعنی بنام جمعیت عدالت مهیا شدند با عدم سابقه و اطلاع از روحیه ایرانی تمام انقلاب را بیعت بگیریند معایب این کار را گفتم بتصدیق همه از اقداماتشان جلو گیری شد دومی روزی گذشت همان عده بنام جوانان کمونیست با دستور و حمایت ابوکف که اکثر این اختلافات از وجود وی ناشی میشود در رشت و انزلی متحول اقدام شدند در صورتیکه بدلائل عقلی و حسی ثابت کرده بودم که امروز در ایران هیچگونه مرام افراطی دارای اثر نیست و سیاست سویت روسیه را از بین ببرید بدشمن قوت میدهد و مردم را میثوراند چنانکه شورانیده است باید صبر کرد و بتدریج آمال حقه را بروح داد با اینحال حرس و خودسری و ریاست طلبی ابوکف عده‌ای را محرك شد که همه این حقایق و نصایح را فراموش کنند در آغاز کار همه ادارات دخالت کردند و وزارت جمهوری دست گذاشتند و شورای انقلاب دستور غیر قانونی دادند - باموال مردم تخریب نموده قدم های تند انقلاب را با این حرکات ناشیانه بست کردند در حالتیکه در منجیل و طارم و دیلمان اشتغال بجنگ داشتیم آنها در رشت و انزلی به تهیه مصلحت پرداختند بدون اطلاع حکومت افرادی را بنام «کمک میدان جنگ» وارد نموده و با همان عده بما تاختند من دیدم اگر در رشت بیایم یاستی یا آنها بجنگم زیرا طمع ریاست و غارت آنها مانع از درک حقیقت است و چون معایب جنگ داخلی را میدانستم بالضرورة از شهر خارج شدم حکومت نیز بهمین نظر شهر را تخلیه کرد و تقایم شما باین اندازه قانع نشده بتعاقب ما آمدند و در سیخان بدهای از مجاهدین بی‌خبر حمله کردند چنانکه در انزلی نیز همین عمل را انجام دادند چند نفر را کشتند و چند نفر دیگر را اسیر کردند - قوای را که در منجیل سرگرم جنگ با دشمن بود و به پشت جبهه دشمن فشار می‌آورد متفرق - افرادی را که در ارضای کار می‌کردند اسیر و در شهر گردش داده به چپاول اوراق دست زدند بقوم و سومه‌سرا هجوم نا بلکه اعضاء حکومت و شخص مرا دستگیر و با دستگیری این جمعیت هر گونه اعتراض را خفه کنند و تازه بعد از همین اقدامات نام سیخان و سومه‌سرا و انزلی را «فرونت» گذاشته‌اند .

از شما می‌پرسم آیا نقاط مزبور «فرونت» بود ؟ و بعد از این هم هر قسمی

که بر میدارند يك چنین اعلامیه‌های دروغ منتشر خواهند ساخت ؟ منتهی میدانستم
توسل باین اقدامات از آن جهت است که بینمان جنگ در گیر شود و باین دستاویز
به عملیاتشان صورت صحت بدهند حاخالی نموده و عقب تشتم تا جنگی روی



استادعلی خان جنگل حواریزاده میرزا کوچک

نداده و وسیله تهمتی بدستشان بیفتد که آرزوهای جاهلانیشان را انجام دهند آیا
این قشونی که وارد کردند برای فرونت منجیل و دیلمان بود یا برای تعقیبها
در سیسخان و قومن ؟ مجاهدین سیسخان وقتی بی خیرانه محصور آتش شلیک شدند
و چند نفری از آنها بقتل رسیدند برای حفظ جان خود در مقام مدافعه بر آمدند
من در قومن از ماوقع استحضار یافته بآنها فرمان عقب نشینی دادم تفسیر این
کارها با کیست ؟ آیا بگردن آنها نیست و میتوانند از زیر بار این مسئولیتشانه
خالی کنند ؟

نوشته‌ید اسلحه و پول را من برداشتم . آنکه پول است دهنده اش مردم ایرانند و هر ساعت که بخواهند حساب داده میشود و چنانچه حساب بدست داده نشد حق خواهند داشت ایراد کنند آنهم مردم نه رفقای شما مهبذا باید بگویم که ۲۵ هزار منات که با پول ایران معادل ۵۶۰۰ تومان میشود بضمیمه جواهر که ۲۷۰۰ تومان تقویم شده جمعا ۸۳۰۰ تومان برای تأسیس بانک تخصیص یافته که هم اکنون باقی است و تصرفی در آن نشده بعضی این وجوه را حکومت تمام مخارج قواء اعزامیان را از بدو ورود الی کنون عهده دار بوده نیست میلیون اموال ایرانی را در باکوی ضبط و قول شرف دادند در کتبه محبت بان اموال مانع ردشان شد در صورتیکه صاحبان آنان امکان داشت برای پیشرفت انقلاب ساکمک شایان نمایند .

اما اسلحه سویت روسیه که بموجب قرارداد بما تسلیم شد هر وقت محل سرف اسلحه را از من خواستند توضیح بدهم چنین پرستی عجالتا از صلاحیت رفقای مغرض شما خارج است زیرا حکومت جمهوری برسمیت باقی است و برای افساد چندتن خودمسر و خودخواه ساقط نشده و بکسی حق داده نمی شود بدلخواه خویش زمام امور حکومت را بدست گیرد و کشور را تا اباح نماید و با ابرادات افسانه آمیز دل خوش دارند .

در مکتوب خود از دوتن رفقای مادل سوری کرد بدو مرا خود پرست و ندا انقلاب خواند پدزهی بی اصافی من آن دونفر را نمیگویم بکتنده چیستند جمع وقت بجه منظور جنگل آمده اند افکار عامه هویت و شخصیت هر کس را تمیز و تشخیص میدهد اما این رفقای همراه کمابند که ملت ایران شاهد صحت عمل چندین ساله آنها است و مسلم بدانید که من و آنها با این صحبت و تهمت هاید نام نحواعیم شد .

نوشته‌ید رفقا و مجاهدین ، ادارات را با سانی تصرف کرده اند و بشما معلوم شد که مخالف ما هستند جواباً می نویسم همان افرادی را که ابو کف و دوستانش بدون اطلاع حکومت وارد کرد همانها با تفاق چندتن مغرض دیگر با این کار مبادرت کردند آیا احساسات مردم را می بینید تاجه پایه علیه مداخلات آنهاست اگر غارتگری ها کنار گذاشته شود خواهید دید مردم چنان اندازه اعمالشان معتقدند .

از جمله مقاصد رفقای شما یکی هم این است که بما آنقدر تطبیق وارد کنند تا اجباراً بسمت دشمن رو کنیم و در آنوقت حمله مترضان نشان را صحیح جلوه دهند ما هم با عافیداصادقانه خود خیالات وجدان سوزشان را عقیب میگذاریم و همه مصائب را بخود هموار و بسمت دشمن نخواهیم رفت .

ما با رفقای شما جنگ نمی کنیم و دستاویزی بآنها نمیدهیم و آنقدر سیر میکنیم تا حقایق از پرده بیرون افتد و آنها را متضح کند . کشف شدن حقیقت برای ما بهترین لذات خواهد بود .

بما چند انقلاب گفید آن کدام با وجدان منصف است که بداند و نگوید که ۱۵ سال است من در قیام با کسب افتخارات تاریخی تا امروز مراحل طی کرده ام که ذکرش برای انگلیسی زهره شکاف است ما قدمهای مقدس انقلابی را با راستی و درستی بدون هیچگونه آلاشی برداشته ایم انگلیسها و دولت نیکلائی بمن حکومت، سلطنت، امتیازات و ریاست میدادند و من بانگاه توجه مردم و احساسات عمومی و مقبولیت عامه که همین چیزها آخر الامر قصاد و دروغ گوئی هایتان را بر مالا خواهند ساخت پشت پا زدم من در هر محکمه قانونی و وحدانی ثابت خواهم کرد که نه تنها ایران بلکه روح انقلاب سوسیالیستی از رفقای شما بیزاد است به نطق فلان حق سوز و یا قلم فلان حقیقت کش و یا بدبسه و اشتباه کاری امثال ابو کف نباید دلگرم بود آنها نخواهند توانست ما را ضایع کنند راست میگویند و مردم بی غرضی هستند با اظهارات ما و بیانات خود دقت کنند این اولین دفعه نیست که با حسد میوززند و خیانت میکنند چند نفر، چند بار، باین راه باطل رفتند و سرانجام مغلوب حق شدند چنانکه برای رفقای شما نیز چنین عاقبتی دشوار نیست و آنوقت است که متنبه خواهند گردید .

شهر را اشغال نموده حکومت را با نژوا مجبور ساختید پست خانو تلگراف خانه را تصرف و راهها را تحت نظارت گرفتید برای اینکه مانع شوید حرف صحیحمان بگوش کسی برسد تا رفقای شما مقاصد مشئومشان را بیوقع اجرا در آورند ظمیر این عملیات را و توقا الدوله و انگلیس و دولت تزاری روس کرد و بالاخره هیچکدام طرفی نیستند و همه نایب بودند مطمن باشید که اظهارات درستان ولو پس از مرگمان هم بگوش دنیا خواهد رسید و از بیداد گریتان اطلاع خواهند یافت در آن هنگام همان افکار عامه ای که نیکلارا بر انداخت و دیکن و کلچاک را

از بین برد و وثوق الدوله و پاداشش را ساقط نمود شماعا را بکیفر بد عملتان خواهد رسانید .



خالو فرمان الرشیدین مجاهد کرد
رقای شما گمان دارند بان بکفوه قاهر ای دربر ابرمه این مشکلات

خواهند ماند اما چنین نسبت فقط احساسات عامه است که این مشکلات را دفع می کند .

رقفای شما اگر غارتگری و آدمکشی را مسلک و نام گذاشته و این عملیات را بنام کمونیزم مرتکب میشوند - بنابراین شاهسون ها که سدها سال است مرتکب این اعمال میشوند از همه کمونست ترند . یکمانشان چون تازه اول کار است کلمات «فقره کاسبه» و «ورنجیر» و «نواریش» خشک و خالی خریدارانی دارد غافل از این که طشت ارباب افتاده و از آببانه هر چه بوده سر از بر شده است اگر راه روسیه باز شود و مردم آباد گردند معلوم خواهد شد که در خلاف تمایل بزرگان قوم، مناظر فجیحی از این قبیل - خدمت افراطیونی امثال ابو کف در روسیه نیز ایجاد شده است بنام حمایت از رنجبر . رنجبران را غارت نموده با قحطی و گرسنگی، مصائب طاقت فرسا بیار آورده و کشور پنهانوری ساخته روسیه را با اعمال جاهلانه افراطی خود ویران ساخته اند اکنون مصممند همان اعمال را بران تکرار شود غافل از اینکه تمامداران سویت روسیه و هر مرد عاقل سلیم نفسی از این جرکات متنفر است و بالاخره آنها را مورد ملامت تاریخی قرار خواهند داد . رفقای شما دوسه نانادان را بخود ضمیمه و نام این جمع را «کمیته انقلاب» گذاشته و آن بدبختها را آلت دست قرار داده اند ولی بدانند و تقابیم مجال است آلت دست آنها بشویم من عاری از شرف میدانم کسی را که حقوق حاکمیت و استقلال مملکت را فدیه شغل و مقام کند و یکملتی را اسیر آرزو جنین خود خواه افراطی، که از تظاهرات افراطیشان جبری حر ریاست نمیخواهند قرار دهد من استقلال ایران را خواهانم و بقای اعتبارات کشور را مطالبم آسایش ایرانی و همه ی اینها بشر را بدون تفاوت دین و مذهب شایقم - من بیانات لنین و تروتسکی و برادرین و سایر زمامداران عاقل را که گفته اند و هر ملتی باید مقدراتش را خود در دست بگیرد قبول داشته در مقام اجرائش هستم هر کس که در امور دوا خلیمان مداخله کند ما او را در حکم انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران میشناسیم من آلت دست قوی تر از شما نشده ام چه رسد بشماها .

ما شرافت نیست کرده ایم و با شرافت مراحل انقلابی را طی کرده ایم و با شرافت خواهیم مرد .

گمان کردید من مایلم باشماها کار کنم که مینویسد با رفقایتان مشورت

خواهید نمود بلکه مرا بپذیرند قطع بدانید که کار کردن ما با شما غیر ممکن است زیرا عقاید شما و عملیات شما از هر زهر کشنده‌ای کشف شده تراست با این وجدان کبی‌هائی که شده و بی‌مانست خیانت و سازش با انگلیس و دولت مستبد ایران داده‌اید دیگر مدال است بشماها اعتماد و اطمینان داشت ما می‌انیم و منتظر جریان حوادث می‌شویم تا حق و حقیقت آشکار شود.

تبادل نامه‌ها بین «میرزا» و «مدیوانی» بعوض آنکه
نبرد انقلابیون
و جنگلی‌ها
 طرفین را با آنچه روی داده است متأسف‌کنند عصبانی‌تر
 ساخت این دفعه نوبت اعتراض بسردستان جنگل رسیده
 بود که عقب نشینی تا سار و قوسه کله را نوعی اهانت

بخود فرض کنند و آنرا ناشی از ترس و یزدلی بدانند از آنجائیکه از نامه دو «میرزا»
 «مدیوانی» که در فریه و سار و تنظیم یافت بوئی از سازش و سلح بشام نمیرسد جنگلی‌ها
 بر آن شدند که دیگر از روش همیشگی میرزا دایر بعقب نشینی تبعیت نکنند «میرزا»
 نعمت «دما» و «حسن الیائی» و «سید جلال جعفری» و «مشدی» نام آب کناری، و
 «کیلا حسین» معروف به «خولی» که هر یکشان سردسته جماعتی از مجاهدین
 بودند در مقام مدافعه بر آمدند و حالب توجه این که در رأس قواء عمده مهاجم
 که از سر بازار روسی تشکیل یافته بود چند تن از جنگجویان کرد که پرورش یافته
 جنگل بوده و در آنجا حیثیت و اعتباری بهم زده، سمت پیش قراولی را بعیده داشتند
 از آنجائی که اقامت طولانی‌شان در جنگل، آنها را به بسیاری از نقاط آشنا ساخته
 لذا برای جنگلی‌ها خطر ناک محسوب میشدند.

مهاجمین روس و پیشاپیش آنان «میرزا» «مراد» بزرگ و «مراد کوچک» و
 «کریم خان» و «خالوقبیر» و «شاه مراد» از «پسرخان» گذشته به «جمعه بازار»
 نزدیک شدند و چون بالاچاره میبایست از رودخانه بگذرند و پلی در آن زمان وجود
 نداشت لذا از نظر جنگلی‌ها نقطه مناسبی برای دفاع محسوب میگشت. جنگ بین
 طرفین سه‌شنبه در وسط طول کشید و سرانجام توپخانه سنگین از دست بکمک رسید
 که سنگرهای دفاعی را بشدت میکوبید جنگلی‌ها ناچار به صومعه‌سرا «شش کیلو
 متری جمعه بازار» عقب‌نشستند و در آنجا آماده دفاع شدند. در جنگ جمعه بازار
 علاوه بر «مشدی» نام آب کناری که یکی از سردستان رشید بود تعدادی از
 نفرات محاهد نیز مقتول و مجروح شدند که از جمله مقتولین «محمودخان»
 خیاط بود.

مهاجمین از جمعه بازار گذشته به سومسرا روی آوردند و آنی از فعالیت توپخانه ضمن پیشروی‌ها نمکاست .

جنگ سومسرا مهمتر و خونین‌تر از جمعه بازار برگزار شد چه، بعلت کشته شدن بسیاری آنان و چند نفر دیگر خشم جنگلی‌ها تحریک شده و ابراز مقاومت دو برابر گردیده بود و همین پایداری و مقاومت شدید عاقبت بشکست مهاجمین پایان پذیرفت که اجباراً تا سپه‌خان عقب‌نشستند. توضیح آنکه دستجات صادق خان کوچکی و از جمله آنها درویش علی خان کلاشی که عجاهدی منهور و بی‌باک بود در بوجوه جنگ سومسرا از پهلو بقواء کردها و روس‌ها حمله برد و مدت‌های مدیدی آنان را مشغول و سرگرم ساخت . مدافعین سومسرا که آتش حمله دشمن را حسست و ضعیف دیدند به‌حمله متقابل پرداختند و مهاجمین را تا خط اول جبهه جنگ یعنی قریه سپه‌خان عقب نشانند معین‌الرعا یا که در حبس انقلابیون رشت بود موقع رامتنم‌شمرده اقدام به فرار نمود و بعد از سه‌سایانه روز در قریه «ساره» بسر را ملحق شد و این وقتی بود که قواء دولت آرام آرام از منجیل و رودبار گذشته طرف سفیدکته و نقله‌بر پیش می‌آمدند و پیش‌تازان انقلاب نه فقط در جبهه مرکزی (رشت - قزوین) عقب‌گرد می‌نمودند بلکه حواستان بر اثر جنگ‌های داخلی و عدم موفقیتشان پریشان شده بود.

قواء دولت بر اثر ضعف جبهه‌ها کم‌کم بر رشت نزدیک شد پیشروی و عقب‌نشینی و چون نیروی سرخ پایداری جدی نمی‌کرد لذا در

قواء دولت سیام مرداد ۹۹ شهر را تخلیه و سمت **خمام** و پیر

بازار عقب‌نشت قواء دولت بمرحله ورود بر رشت سمت

«خمام» و «پیر بازار» پیشروی نمود و بنعاقب فرادیان پرداخت لیکن این‌بار پیش‌روی فوری را از نظر نظامی باید عملی خلاف احتیاط و لااقل بدشگون و ناایمن نامید زیرا بر اثر عکس‌العمل شدید انقلابیون در دو نقطه مزبور مجبور به عقب‌نشینی شدند و حتی از رشت خارج گردیدند و در این ماجرا دو گلوله توپ بشهر رشت اسابت کرد .

در مرتبه دوم که حمله آغاز گشت و شهر رشت مجدداً بتصرف درآمد قواء دولت از خمام و حسن‌رود نیز گذشت و عملیات جنگی از حسن‌رود بپس‌دکمی بطول انجامید. هنوز نیروی انقلاب متمرکز در قومن و لاهیجان از این عقب

تشیینی‌ها اطلاع نداشت **گئورگ** رئیس تأمینات نظامی (آسوی آدل) یکسری از روسی‌ها که از واقعیت شکست آگابنی بهم‌زده و برای عققلادانش تعریف مینمود تبر بازاران کرد بعدا که از آنچه بر سرشان آمده استحضار یافتنند قسمت لاهیجان از راه **حسن کیاده** و قسمت فوس از راه **پسیخان** و کناره‌های **مرداب** باردوی عقب نشسته پیوستند .

پیشروی قواء دولت ناخام و پیر بازارها موفقیت انجام گرفت و صدای توپ و مسلسل طرفین همه جا شنیده میقد معینا پیشی قراولان قزاق به **خانم حوریه** که چلی نودیک **غازیان** است رسیدند. خالوقریان در پیر بازارها **جروح و خاواو عمیر زاعلی** کشته شده بود. در این هنگام یک کشتی جنگی روسی از پشت **حسن رود** در محلی موسوم به **انار کله** نیروی مهاجم را به توپ بست و تعدادی سرباز باین نقطه (بین **حسن رود** و **غازیان**) پیاده نمود جنگ و وارد مرحله حماس شد و از هر سو آتش و مرگ میبارید از اثر باران هم‌دان که تعدادشان به هفت صد نفر بالغ میشد چیری باقی نماند و خون کشته شدگان هر اربع برنج و کشتزارها را رنگین میساخت . **استار و سلسکی** فرغانه‌نم‌گل قواء دولت فرمان عقب تشینی داد . شهر رشت بلافاصله تخلیه شد و بدینال تجلیه رشت تعداد زیادی اسرا کینش دستجمعی شروع بفرار کردند فرار رشتنی‌ها بی علت نبود چه از تلافی نیروی سرخ نسبت بخود بیمناک بودند این بیم از آنجا سرچشمه میگرفت که هنگام رانده شدن سرخ‌ها از شهر، عده‌ای بعقب‌دارانشان حمله ور شده جمعی را خلع سلاح و عده‌ای را کشته بودند از این گذشته در پیشروهای اردوی دولت از جهت تهیه وسایل زندگی و انواع خواربار و رساندن به جبهه و بر ستاری از **مجر و جبن** آنچه لازمه کمک و مساعدت بود بجا آورده بودند . باین مهاجرت سریع و برق آسا نام **فاجعه** نهاده شد زیرا مهاجرین حتی موفق نشدند پول‌های نقد موجودی در صندوق‌ها را که بآنها احتیاج پیدا میشد بردارند و با اشیاء سنگ وزن و سنگین قیمت‌ها از خانه‌هایشان ببرند و با فرزندان و بستگان‌شان را از خطرات متصوره باخبر کنند . مادر از فرزند و خواهر از برادر بی اطلاع و دیوانه وار پیاده و سواره راه قزوین را در پیش گرفتند . شتاب و عجله آنقدر بی‌معالیه و غیر منتظره صورت گرفت که عده‌ای از مهاجرین بعلت سرما و نداشتن وسایل زندگی حتی گرسنگی تلف شدند کسانی که در رشت باقی مانده چند تن از افراد سرشناس را

نزد فرماندهان ایرانی گسیل نامگر توجّهشان را بعدم تعرض باهالی وانسراف از گرفتن انتقام جلب کنند و از حسن اتفاق آنکه درخواست نمایندگان مردم شهر پذیرفته شد و تعرضی بکسی بعمل نیامد. اسرائیلی که قواء دولت با خود به قزوین آورد میانشان جمیل بیگ ترک و نصرت بیگ رئیس ستاد ارتش سرخ آذربایجان دیده میشدند همچنین چندتن از افراد منتسب به جنگل - نکته قابل ذکر این است که در تمام عدنی که قواء دولت و انقلاب با هم روبرو بوده و می جنگیده اند نظامیان انگلیسی مخصوصاً بعد از تخریب پل منجیل بصبوحه داخل در برود نشده و فقط دستور بگیر و بپند بزاعمداران مسئول ایرانی میداده اند. فرمانده ایرانی سرخ (احسان) بعد از استقرار مجدد در رشت بیانیه زیر را صادر نمود.

هموطنان: دولت انگلیس که سالیان دراز است برای رسیدن با رزوهای

خود در نهایت حدیث تکمله خائنین داخلی در بلع و تصرف ایران بدیحت گوشی داشت و اخیراً با دست همان خائنین بی شرف قباله ایران را گرفت اکنون بیرنگهای دیگری بکارگیری و آنرا این است که از همان خائنین داخلی تشکیل دولتی بنام دولت ایران داده و با افراد قشون خود بست آزا دیخواهان و قدا تیان وطن می جنگند - ما حیون دیدیم که کار ایران گذشته و کاملاً بچنگال بیرحمانه انگلیس افتاده و فرزدان عزیز ما را فدای حرس جهانگیرانه خود می نماید و عمأ قریب آتیه ایرانیان بیچاره بر آتپ و خیم تر و سخت تر از اسیران هند و مصر خواهد بود قیام بقداکاری نموده و دست نیاز بسوی آزادی خواهان روسیه دراز نموده مساعدت طلبیدیم آنها نیز با روی گشاده و قلب سرشار بجانب ما شتافتند و تا آخرین رمق از همراهی با مقاصد ما ن دریغ نخواهند کرد.

هموطنان: بظاهرهای گول زنده و ملاطفت های زهر آگین انگلیس ها و

دولت امروزی ایران که عامل و مجری نیات آنهاست امیدوار نشده و خوشحال نباشید زیرا اگر ظاهرأ دلچسپ و شیرین است اما در حقیقت زهر مهلك است عملیات ما اگر در ظاهر تلخ و سخت بنظر می آید اما واجد يك آینده درخشان و آمیخته بسادت و سروری است. البته

میدانید انقلاب این نامایعات هوقت را در بر دارد ولیکن در عقش يك آرامش و خوشیختی عمومی جایگزین خواهد بود. ما بهیچوجه به عادات و آئین کشور و روحانیت اهانت روا نمیداریم آنچه شایعات است کذب محض و تبلیغات دشمن است با اطمینان خاطر و اهنیت کامل به مساکن خود عودت نموده مشغول کاروزندگی جاری خود مائید ما از هر کس و هر طبقه که بر علیه ما عملیاتی نموده اند عفو و اغماض میکنیم در صورتیکه باز پیروی از تبلیغات و تحریکات دشمنان وطن کنند در آن صورت احساسات ما را نسبت به خودشان خواهند دید.

۲۲ ذیحجه ۱۳۲۸

و تیر در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۹۹ اعلامیه دیگری بامضاء **بریکادزه** رئیس نامیانات انتشار یافت که از تیر باران شدن چند نفر حکایت هات. از جمله **بریس گمرین** نام که وی را حاسوس دینیکن معرفی نموده و **باباخان اسی یوف** که حاسوس انگلیسیا نامیده شده بود. همچنین **یونس جمشید** که او نیز حاسوس انگلیسیها تره شده و **علی عباس خالق زاده** که تبلیغات ضد انقلابی مینموده است.

اعلامیه جداگانه ای نیز بامضاء کمیته انقلابی ایران نشر یافت حاکی از اینکه انقلاب ایران عکس العمل مظالم انگلیسیهاست و نیز يك اعلامیه بامضاء حسین نیکروان ناظر بلده مشعر بر اینکه بملت نیامدن مکاریها بهتر است از ترس تصرف شدن اسبهایشان. زغال که مصرف عمومی شهر رشت است، بازار سیاه پیدا کرده است از این تاریخ، مکارها می توانند آزادانه شهر آمدوشد کنند و کسی متعرض حامل و محمول نخواهد شد.

و نیز بقراء وی نوایان شهر اخطار شد خود را بشهرانی معرفی کنند تا مورد حمایت حکومت قرار بگیرند.

در ۱۲ بهمن ماه ۲۹ منظور شدن عوارض بیعضی از کالاهای بازرگانی سادر بخارج کیلان ارقیل ابریشم و لاس و توتون سیکار از طرف شورای تجارته ایالتی اعلام شد.

در ۲۳ بهمن ۹۹ بامضاء حسین جووت مسئول منارف تأسیس يك باب دارالمعلمین مجانی باهالی بشارت داده شد.

در ۲۸ بهمن ۹۹ خرید و فروش برنج برای مصارف یومیه آزاد گردید

و معاملات کلی جهت حمل بخارج بنحیصیل جواز از شورای تجارت موکول گشت .

ضمن اعلامیه ۱۶ ثور ۱۳۰۰ بمضاء کمیته آزادکننده ایران، مال الاحاره و محصول آئینده املاک تاسمهال معاف شد باین شرط که بعدازانقضاء مهال فقط بک عشر برای عصارف عمومی به بیت المال بدهند .

استاروسلسکی را همه میثناسیم که بکنی از افسران **استاروسلسکی** تزاری مأمور خدمت در ارتش ایران بود. وقتی **فرمانده نیروی قزاق** دولت ایران فهمید که انگلیسها فروت را بدون کمترین دفاع در مقابل ارتش سرخ تخلیه کرده و تا منجیل عقب نشسته اند منجیب شد که با آنها قواء و استعداد، این عقب نشینی غیر منتظره بکدام ضرورت نظامی تکیه داشته است. **مشیرالدوله** (نخست وزیر) در ۲۳ تیر ۱۲۹۹ خاطر نشان ساخت که مصمم است با عناصر انقلابی شمال از در مسالمت درآید شاید بتواند بدینوسیله رفع غائله کند، ضمناً بک میسیون سیاسی مسکو اعزام داشت تا در اطراف طرح پیمانی بین دو دولت همسایه مذاکره کنند .

عیسویتی هم برای مذاکره با انقلابیون فرستاد و در عین حال برای جلوگیری از پیشرفت آنها درصدد تهیه قواء برآمد و از گارد سلطنتی و افراد ژاندارم چند واحد پیاده نظام، ارتشی ترتیب داده بفرماندهی استاروسلسکی آماده جنگ نمود. نامبرده با عنوان فرمانده کل ولقب سرداری، با اختیارات تام عازم جبهه جنگ گردید .

این ارتش که هزینه اش را انگلیسها با دادن قرضه بدولت ایران تأمین کرده بودند « بندرگز » و « ساری » و « مشهد » (با بلسارروز) را اشغال و انقلابیون را بعبق نشینی واداشت. فرمانده جبهه مازندران را **کلنل حبیب اله خان شیپانی** بمعهد داشت. **سعداله خان درویش** نماینده اعزامی جنکل مازندران، از جانب میرزا مأمور بود در باب الحاق کلنل به نیروی انقلابیو بای طرفیش و لااقل « مذاکره نماید . لیکن نامبرده درعلاقات بادرویش هیچیک از دو پیشنهاد را نپذیرفت .

در ۲۷ مرداد منجیل و منقاب آن شهر رشت اشغال شد و مقداری غنایم

جنگی بدست نیروی مهاجم افتاد .

استاروسلسکی بعد از تسخیر مازندران مآخذ يك قبضه شمشیر مرسع از نفوس احمدشاه نایل شد و بعد از گذردن دست درجه و امیر تومانی، دریافت نمود لیکن این درختدگی دیری نپائید و بمحاق اقول فرو رفت .

بشرحی که قبلا دیده شد استاروسلسکی بعد از دو بار شکست، تا منجیل عقب نشست. يك هیئت نظامی از افسران انگلیسی که بمنظور احراز افراد داد ۱۹۱۹ بایران آمده بودند همراه **سردار همایون** رئیس جدید قزاق خانه و **هزار و فصل اله خان سپاهی**، فرمانده نیروی قزاق، و افسران تابع او را دستگیر و حلع سلاح کردند و او را منهم بخیانت نمودند.

انگلیسی ها که همیشه منتظر فرصت بودند یادداشتی بدولت ایران دادند مبنی بر اینکه قزاق خانه باید از این بیعت تحت نظارت آنها باشد و با اشاره با اعتراض نمایندگان مجلس عراق انگلیسی در باره پولی که تاکنون بدولت ایران داده شده، تهدید نمودند که اگر پیشنهاذشان پذیرفته نشود خود را از مرکز کنار خواهند کشید .

مقیم الدوله از موافقت با این پیشنهاد خودداری کرد و استعفاء نمود و پیش از استعفاء پیامی وسيله **سردار فاخر حکمت** برای میرزا کوچک خان فرستاد و توصیه نمود که از همکاری با ارتش سرخ خودداری نماید .

گردگوزن وزیر خارجه انگلیسی از اینکه نخست وزیر ایران بقبول پیشنهاد انگلیس تن در نداده سیاستی را در مجلس اعیان و اهل خانه نامید.

سپهبدار اعظم رشتی که بعد از مشیر الدوله مأمور تشکیل کابینه گشت در هفتم آبان ۹۹ اعلامیه ای بیرون داد مبنی بر اینکه اردوی اعزامی به گیلان در اثر قصور خدمت و نظریات نفع طلبانه بعضی از افسران روسی و از دست دادن روحیه جنگی و گسیخته شدن انضباط، عقب نشینی کرده اند و برای پایان یافتن این وضع، فرمانده کل فوج استاروسلسکی، منفضل گشته و قزاق خانه بمرامنده حدبدا بر این **سردار همایون** تحویل شده است .

استاروسلسکی و افسران تابع او را پس از دستگیری و حلع سلاح به بین النهرین فرستادند و ادسرنوشت بعدیشان که آیا بخدمت ارتش انگلیسی در آمده و یا بسازمان مهاجران نظامی روس (R.U.V.S) که مرکزشان در پاریس و بعد انقلاب روسیه فعالیت میکرد، ملحق شده اند یا نه آيا كشته شده اند و با باحل

طبیعی در گذشته اند اطلاع درستی نداریم .

نامه زیر را که در حقیقت رپرتاژی از حرایات ۴ ماهه
رپرتاژی از حرایات انقلاب است مبرزاً، یکی از دو ستایش کمقیمم باکو
چهار ماهه انقلاب بوده نوشته است.

هو الحق

۲۳ ذیحجه ۱۳۳۸

آقای یوسف ضیاء بیگ

دو روز قبل مؤده دادند رشت آمده اید ارادت و اشتیاق مفرط بزیارت
 شما محرك شد که بعضی از این ذریعه اقدام نمایم. چقدر خوشحال میشدم اگر
 بتوفیق ملاقات موفق میگشتم متأسفانه بجهاتی احتمال میدهم که ملاقات غیر
 ممکن باشد بدین جهت مصمم شدم کتباً جنابعالی را از حرایات چهار ماهه
 انقلاب آگاه کنم.

از این نکته خوشوقتم که طرف مصاحبه و مکاتبه ام جنابعالی هستید که
 کاملاً بنده را میشناسید و بهیچوجه احتیاج نیست خود را بشما معرفی کنم. بنده
 بعد از زحمت چندین ساله در انقلابات ایران و تحمل کلمات توقف در حاکم
 سال گذشته برای دوسه نامه ای که از طرف فرقه بالشویک رسیده بود دالکرم شده
 از بیراهه پیاده با وجود همه نوع مخاطرات و با یک مشقت فیر قابل تصور به
 لنکران رفتم تا ملاقاتی حاصل و از عقاید و نیات و طرز مساعدت و دوستی یکدیگر
 مستحضر شوم. بعد از ورود به حدود لنکران که اوضاع فرقه مزبور در پریشان
 یافتن ما یوسانه برگشتم تا رمضان گذشته نامه ای از بطروسک بمن نوشته شد و
 طلب مساعدت کردند و دو روز بعد، انزلی را با مهاجمه تصرف نمودند. نیروی
 انگلیس مرتب عقب نشست. رؤساء بالشویک ملاقاتم را در انزلی خواستار
 شدند برای آنکه بفهمانم که به فرقه بالشویک دوست و متعایل و دارای عقیده
 صادقانه ام همچنین بمنظور عقد مودت محکم با آنها از نظر اخراج نیروی
 انگلیس به انزلی رفتم پس از ملاقات و مذاکرات بدلیل کافی اثبات کردم که
 اجراء بعضی از مواد مراسمنامه بالشویکی در ایران نه تنها تولید اشکال میکند
 بلکه همه را مضمان میشود اند نتیجه ای که نمیبیریم سهل است ضرر خواهیم
 دید. الغاء مالکیت اراضی در بادی امر دور از حزم و احتیاط است زیرا غالب
 مالکین رؤساء ایلات و عشایرند که به ایلشان فوق العاده نافرند و بیلت الغاء
 مالکیت سد راه عملیاتمان خواهند گردید. بهتر است فضا یا را مسکوت و پایه

عملیات خودمان را روی این دوسه پایه بگذاریم : اخراج انگلیسها از ایران
لغو کاپیتولاسیون و قراردادها - تجهیز کامل ایرانیان برای مهاجمه
بهند .

پس از کسب موفقیت در اطراف این چند ماده و تصرف مرکز آنوقت
بقیه مواد عوام را با تطبیق بر و حیات مردم ، آنهم بقدری که ممکن است اجرا
کنیم . اگر این ترتیب رعایت شود قول میدهم طرف مدت سه ماه مرکز را تصرف
نموده موفقیت شایان بدست آوریم . حضرات ، قولم را تصدیق و قبول نمودند و
قرارداد فقط اسلحه بما بدهند و نفقات هر قدر تعیین کردیم و بخواهیم روانه
کنند مخصوصاً ناکه بند که بنایستی در امور داخلی ما مداخله کنند و هم بطور
که لنتی و تروتسکی اظهار داشته اند که هر ملتی خود باید مقدراتش را در
دست بگیرد تمام امور دولت است ایرانی باشد حتی تکلیف کردم که در مقابل
اسلحه قیمت بدیم قبول نکرده و بدین طریق قراردادمان پایان یافت .

از جنگل پرشت آمدم اعلان جمهوریست دادیم تمام طبقات یا شادی
فوق العاده و جبهه های گشاده ما را پذیرفتند و همه نوع در مقام همراهی و کمک
برآمدند . با شوق تمام حصول فعالیت شدیم و بمنجیل هجوم کردیم روزیکه
منجیل تصرف شد مصادف شدیم با نیروی مستقیم نفی که مجرمانه وارد رشت
نموده و یکمک چند نفر نادان که اسم نمیبرم رشت و انزلی را تصرف کرده اند و
منظره های فجیع ایجاد که خنا پهای همه را بچشم دیده و بهترین شاهد سادفید .
ولایت را خراب و دشمن را جیره ساختند . ملت ایران را که با انقلاب مساعد
بوده بشدیت با خود و داشتند پس در کمال بی شرمی نسبت دردی و خیانت و
سازش با شاه و انگلیس دادند . به پیخان و فومن و کسما هجوم نمودند باینده در
مقام مساعده و جنگ برآمدند چون حقایق تاحدی از ظر مردم مکتوم بودم
داشتم تدریجاً قضا یا کشف شود باین جهت از مساعده احتراز کردم و آنقدر در
جنگل معاطله و امرار وقت نمودم تا اوضاع بدین طریق که ملاحظه میفرمائید
متممی شد . همان وقت نامعانی که بمس دیوانی نوشتم اوضاع امروری را پیش
بینی کردم و با آنها خاطر نشان نمودم که رونوشتی از نامعای متبادله را برای
استحضار تان میفرستم اکنون از جناب عالی داوری میخواهم آیا انقلاب همین است
که آقایان دست بکارش شده اند ؟ آیا انقلابی ها همین موجودات نازنین و
دردانها هستند ؟

متأسفم که پاره‌ای اشخاص فاسد که به‌سازای رقصیده یک‌وقت هم مشروطه طلبند و برای بدست آوردن منافع شخصی به‌ربلایی مجلس میشوند اکنون آزادیخواه شده و بنده را دزد و خیانتکار معرفی میکنند. اگر این آزادی‌طلبان انقلابی هدفشان کشتن و خراب نمودن و غارت کردن است عمأ قریب ضرر اعمالشان را خواهند دید که چگونه احساسات مسلمین را علیه خود خواهند برانگیخت. شورا ندان مردم بر اثر نطق‌های علنی ضد اسلام و بار داشتن انقلاب ازسین تکاملش بسیار آسان است. اصلاح این وضع خطیر و این نفرت بی‌حد و حصر، فقط با یک دست غیبی امکان پذیر است و بس. آنفرد انگلیس‌ها را با این عملیات سوء تقویت کردند که صدها هزار قتل و هزارها عراده نوب چنین اثری دانی بخشید.



میرزا شکرانه خان نَشکانی (کمیجان)

رئیس تحقیقات

انگلیس‌ها را شما بهتر می‌شناسید که چگونه از این فرصت‌ها استفاده میکنند. کسی چه میداند که ایادیشان در میان آنها مشغول فعالیت نباشند. عجب است که با اینهمه خرابی‌ها هنوز متوجه نشده‌اند، تمام راه‌ها را بر من و هم‌راهم مسدود کرده‌اند. از رویه نیکلا - وثوق الدوله و انگلیس‌ها سرعشق میگیرند. چون یقین دارم زمامداران سویت روسیه باینگونه حرکات رضایت

نمیدهند و تسایح مزبور مولود عملیات چندتن افراد خود سروی ماهه است و بالاخره با اقدامات سویت روسیه این خرابکاری ها جبران میشوند این است که ساکت و بیطرف مانده ام تا همه بفهمند که دست دوستی یا حدی دراز نکرده و نخواهم کرد و منتظرم بینم سویت روسیه در برابر این نابسامانیها چه اقدام خواهد نمود. چنانچه از آنها هم مأیوس شوم در آن صورت باید ناچار بتکلیفحلی و وجدانی خود عمل کنیم .

فصل یازدهم

www.tabarestan.info
تبرستان

نوالی وقایع

www.tabarestan.info
تبرستان

بزرگترین حوادث دنیا را که تحلیل و تجزیه کنیم باین نتیجه میرسیم که آنچه باعث بروز آن شده حتی يك قازهم ارزش نداشته است .

نابلعون

ملاقات نمایندگان جنگل با زمامداران شوروی در مسکو به آنجا رسیده که قرار شد **الیاوا** عضو کمیته احرائی حزب که گرجی الاصل بود برای بررسی اوضاع گیلان و تحقیق از علل بروز اختلافات همراه نمایندگان مرز بود

آشتی سران انقلاب

گیلان بیاید اما نمایندگان جنگل در مراجعت تأخیر میکنند و علتش نفاقت هوشنگ بود. الیاوا به تنهایی قدم به خاک ایران میگذازد و لدی الورد اقدام بررسی می نماید و چون از طرف جنگل کسی نبود که او را با توضیحات کافی بگریان آشنا کند لذا اعضاء فرقه عدالت تنها بقاضی میروند و میرزا را در گیرودار حوادث، مقصر قلمداد میکنند بهمین جهت نمایندگان جنگل که پس از بهبودی کائوک عازم مراجعت میشوند بمجرد ورود به اتزلسی دستگیر و بازداشت میگردند و تمام اوراق و اسناد همراهشان ضبط می شود.

در بحیوچه این احوال که کابینه مشیرالدوله «پیر نیا» بعد از وثوق الدوله روی کار آمده بود دولت شوروی بدولت ایران اطلاع داد که حاضر است با دولت اخیر مستقیماً وارد مذاکره شود و دولت ایران بر آن شد که در ژوئیه همان سال (۱۹۲۰) نماینده‌ای برای مذاکره بمسکو بفرستد علی‌قلی خان انصاری؛ مشاور الممالک که قبلاً کاردار سفارت ایران در پطرو گراد بود و بعداً در کابینه وثوق الدوله و وزیر خارجه شد سپس رئیس هیئت نمایندگان ایران نامور کنگره مسلح و رسای و آخرین سمتش سفیر کبیر ایران در کشور عثمانی بود مأمور میشود از استامبول بروسیه رهسپار و زعبنه عقد یک قراردادی را با شوروی فراهم نماید. علی‌قلی خان انصاری گوآنکه و پیر خارجه دولت و وثوق الدوله بود ولی از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ اطلاع نداشت و چون کنگره مسلح پاریس در سرف تشکیل بود دولت ایران بر اثر تحمل ستمات جنگ جهانی کبیر در مقام این برآمد که نمایندگان بکنگره اعزام و خساراتی که از جنگ بوی وارد شده است مطرح سازد :

ابتدا برای ریاست این هیئات ناصر الملک در نظر گرفته شد ولی او نپذیرفت و وثوق الدوله را پیشنهاد نمود احمدشاه از قبول و وثوق الدوله سر باز زد و مشیرالدوله را انتخاب نمود این بار مشیرالدوله معذرت خواست تا انجام علی‌قلی خان انصاری تمییی شد که در معیت محمد علی فروقی ذکاء الملک رئیس دیوان عالی کشور و حسین علاء و انتظام و همیو پرنی (مستشار حقوقی وزارت دادگستری) بکنگره اعزام شدند. انصاری عقیده داشت ضمن تشریح ضایعاتی که در خلال جنگ بکشور ایران رسیده است کمک امریکا را بسوی ایران جلب کند اما نماینده امریکا در جامعه ملل از این که میدید نمایندگان ایران را بکنگره راه نداده‌اند از طرفی بعلت بی اطلاعی وزیر، از حصوص قرارداد (که مورد موافقت ایالات متحده امریکا نبود) چنین حدس میزد که ممکن است وزیر خارجه ایران را بدین ترتیب، محرمانه از کشورش دور کرده باشند.

مطلبی که در باره خواستهای ایران در کتاب تاریخ دیپلوماسی توضیح شده بدین شرح است^۱.
دو توقعات هیئت نمایندگان ایران بخوبی نشان میدهد که تاجه هدفهای

۱- تألیف و لادهمیر پوتیشکین جلد ۱ کتاب سوم صفحه ۲۲ و ۲۴.

سیاسی غلبان آمیز و طوفان خیز بود. ایران در ایام جنگ بیطرف مانده بود ولی در ردیف مللی قرار داده شده بود که بشرکت در جامعه ملل دعوت شده بودند. بمحض ورود نمایندگان ایران به پاریس معراندومی^۱ را که باعضاء وزیر اعور خارجه (مشاور الممالک) بود بکنفرانس تقدیم داشتند و بانگاه حقوق تاریخی که گویا بقرن ۱۶ و ۱۷ میرسید حکومت ایران دست کم نصف بیشتر قفقازیه را باضافه تمام آذربایجان باشهر بادکوبه و ارمنستان روسیه و نخجوان و قراباغ علیا و حتی قسمتی از داغستان باشهر دربند را ادعا میکرد و نیز سرزمین بسیار وسیعی را در مشرق بحر خزر که حد شمالی بآرال و حد شرقی بده آمودریا، میرسد بضمیمه شهرهای مرو و عشق آباد و کراسنودسک و حیوه و غیره را توفیق داشت.

دو بهمرته تمام این نواحی مساحتی در حدود ۵۷۸ هزار کیلومتر مربع را تشکیل میداد. ایران علاوه بر اینها قسمت وسیعی از سرزمینهای ترکیه را ادعا داشت محققاً ایران، باطینان و اتکاء یکی از ممالک معظم، چنین توفقاتی را عرضه کرده بود بهر حال مطالبات ایران نظرهای از وضع قضای سیاسی است که کنفرانس صلح دارا بود.

در صحت گفتار عزیز پور تردید است که آیا داده‌هاست تقدیمی هیأت بکنفرانس فی الواقع بطور مربع حادی مطالبه متأسفانه مر بور بوده و یا فقط در خلال ذکر مطالب و تعدیاتی که از همسایه عاظمان دیده‌ایم بشرف شدن مناطق مرید و اشاره گردیده است در صورتیکه چنین اندیشه‌ای بی‌هنگام و نامناسب و غیر عملی از مغز سیاستمداران عاقل و محریبی همچون ذکاء الملک گذشته باشد جای تعجب است. اشاره نویسنده تاریخ دیپلوماسی بانگاہ ایران یکی از ممالک معظم، برای طرح در خواستهای خود در جامعه ملل دولتی است که هیچگاه بحفظ آبروی ایسران معتقد نبوده و همیشه دو دوزه بازی میکرده است.

نماینده اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی (کراسین) در لندن در باره مسائل مبتلابه اقتصادی دولتین مشغول مذاکره و گفتگو بود. از رفت و آمد نمایندگان سیاسی و اقتصادی چنین حدس زده میشد که تحولات قریب الوقوعی در اوضاع ایران در شرف تکوین است چه، کراسین در لندن موافقت نموده بود که دولت شوروی از تبلیغات ضد انگلیسی در ایران دست بردارد و تمامیت

ارضی کشور ایران را محترم بشمارد و روزنامه تایمز لندن در شماره ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۰ عین بیانات کراسین را با وضوح تمام اعلام داشته بود.

از طرف کابینه مشیرالدوله دوهیئت نمایندگی جنگل فرستاده شد که برادرستیم با زمامداران جنگل تماس بگیرند و نکات مورد نظر دولت را اعلام کنند هیئت اول بر ریاست حاجی نصیر السلطنه که همراه سعداله خان درویش از طهران برشت اعزام شده بودند که کاری از پیش نبردند و خود نصیر السلطنه از طرف سرچها بازداشت گردید و بعداً بواسطه سید جعفر سوم معسرانی (محسنی) آزاد شد هیئت دوم آقایان سید عبدالرحیم خلخالی و سید حلیل اردبیلی و سید مهدی افجه‌ای بودند. معارف عقب نشینی و احدی ارتش سرخ، قیلا در جنگل‌های «تنگ» و «سار» نزد میرزا آمدند و او تفصیل ماجراهای گذشته را در میان نهاد و آنها که مأمو ریت می‌گردد با انقلابیون رشت را هم داشته اند چنین مصلحت دیدند که در مرحله اول، سازش بین دو دسته رهبران انقلاب را مطالعه کنند و چنانچه به نتایج مثبت برسند در مرحله دوم ترتیب کار دولت و انقلابیون را یکجا بدهند، میرزا عبدالحسین خان شقائی ماهور شد و ورود نمایندگان دولت را جهت مذاکره با انقلابیون رشت اطلاع بدهد علت انتخاب شقائی بملاحظه ارتباطش با احسان بود که از زمان کمیته مجازات، یکدیگر را می‌شناخته‌اند نامبرده همراه میرزا ربیع‌سیگاری عازم رشت شد و پس از حلب نظر زمامداران انقلاب، نمایندگان دولت وارد شهر شده و مذاکرات آنها را آغاز میکنند.

هنگام انصراف واحدهای ارتش سرخ از تعقیب قواء جنگل بعد از شکست سومعه سرا، نیروی عمده جنگل از سار و دوال کوه به فومن و سومعه سرا نزدیک شده در قریه «کما» متمرکز می‌شوند و آنجا را کانون اداری جمعیت قرار بدهند در این وقت نامه‌ای از طرف انقلابیون رشت به جنگل میرسد بتاريخ ۱۴ عقرب (آبان ۱۲۹۹) که مطالب آن با مطلع زیر شروع گردیده بود:

دو دوست قدر شناسند حق محبت را که مدتی ببریدند و باز پیوستند در نامه مزبور که امضاء احسان و خالو قربان و سرخوش را داشتم و هر کمیته انقلاب در ذیل آن بکار رفته بود چنین اشعار گردیده که شما همبر زاء گاهی در سیاست اشتباه میکنید و عده‌ای از همکاران دور برتان ناصالح و ناسالمند شما که شهر را تخلیه نمودید ما زمام انقلاب را بدست گرفتیم و اگر باشما جنگیده‌ایم برای دفاع از انقلاب و حفظ مقتضیات بود و در پایان نامه، جنگل را به عملیات

دولت با خیابانی معلوف و جملاتی که از آن بوی گله گذاری از یک طرف و بیستنهاده صلح و سازش از طرف دیگر استشمام میشد بنگار برده بودند .

میرزا در تاریخ ۱۶ غنربینامه مر بور جواب داد و انتباهات احسان و خالو قربانرا بنگایک بر شمرد و ضمن توییح آنکه از ناسیه وی سوه سیاست ظهور نرسیده و هر چه شده عهدشکنی بعضی از فرماندهان ارتش سرخ بوده اشاره به تبلیغات اشتراکی و آماده نمودن ملت بهضم این گونه تبلیغات و اینکه کسی آنرا دعوت نکرده و حالاکه آماده اند بایستی عقاید و آداب علیمان را رعایت کنند نموده نتیجه بگیرد که انقلاب ایرانرا باید عاقلانه از پیش برد .
عین نامه شرح زیر است :

عوالحق

آقایان احسان الهان و خالو قربان دام اقبالهما

از رسول مر اسله شریفه که بقیه آثار سیمیت سابق شمارا تظا هر میداد قلباً سرور و از عواطف حق شناسی که در یاره ام میدول داشته اید خوشوقت و بسیار گذارم جوابی مرقوعات شمارا تفصیلاً معروض میدارم و لزوماً اشاره سهوها بتان خواهم نمود تا شما از تذکر واقعات گذشته که سر مشق آینده است متنه شو بدیقبتاً از کسی که نصایحش را همیشه از شما در بیع نداشتند بدیهارا شمرده و خوبی هارا منذکر گردیده است دل تنگ نخواهید شد و تمامی عرایضم را خیر خواهانه و سراسر بند و مو عنفت تلقی خواهید نمود .

بنزد من آنکسی نکو خواه تو است

که گوید فلان خار در راه تو است

ایراد و تنقید نسبت بآن قسمت از مندرجات نامه که راجع بشخص بنده است مثل همه فحشها و بی مهریهای در جراید را غمض عین و حکومش را به وجدان و اصافان و اگذار میکنم ولی در قسمت دیگر که ظاهراً متوجه من امارد حقیقت راجع به امور بومی است از سطر روشن شدن حقایق جواب خواهم گفت .

سوء سیاستم چه بود و چه می گفتم؟ - آقایان بانثویکها راجه کسی دعوت کرد ؟ چه اشخاصی نقش عهد کردند ؟ عملیات ما و شما چه نتایجی در بر داشت ؟ - پایه عملیات شما اکنون بر روی چه اساس است ؟ - شمارا چه میدانیم ؟ و احساساتمان نسبت بشما چگونه است ؟

من همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم دارم که افکار عامه بر نهضت ملی را

بشرفت میدهد نه آهن و آتش - تبلیغات صادقانه و نجیب مردم و احترام بقایید و عادات ملی و مملکتی مؤثرتر از صدعا هزار قشون و آلات باریه است - اهالی مشرق زمین و خاصه ایرانیها که همیشه مذهبی اند زیر بار هیچگونه مرام افراطی و خشن و تند نمبروند کلبه نهضت‌ها یا برای دفع دشمن است یا برای رسوخ عقیده - دفع دشمن جنگجویی لازم دارد و رسوخ عقیده ملاحظت آنهم به مرور زمان - بعد از بررسی وقایع گذشته و مطالعه آنچه را که بید یوانی نوشته شده آیا بازهم تردید دارید که روش منخذه از طرف اینجناب موافق مصلحت انقلاب بود؟ خالو قربان را بیاد می‌آورد که در راه ماسوله آنوقتی

بالشویکها را که دعوت کرد؟ که جمعیت ما بعد از رجعت از تنکابن کمتر از صد نفر بود که تغذی از انزلی رسید که بالشویکها از مادعوت کرده بودند و متعاقبش نمایندگانی اعزام و من خود داوطلب

شدم یا آن کیفیت خطیر به‌لنکران بروم که بعلمت شکست حضرات اهلقاتی روی نداد - آخرین بار بود که از بطروسکی تا عهای رسید که تصمیمشان را در آمدن به ایران اعلام و انما وضع دشمن و مجاری احوال را جویا شدند و ماهنوز جوابشان را ندادند بودیم که انزلی را بمباران نموده مرا با آنجا خواستند. من با انزلی رفتم و پس از مراجعت بتصویب جمعیت که شما دو نفر از اعضاء عامله‌اش بودید آنها را طبق مواد معینی بپذیرفتیم. با اسرار موگدشان اعلان جمهوریت دادیم در این صورت و با وجود این سواقی آیا بمقبضه شما مسئول ورودشان بایران و جنگ با قواء دولت بنده‌هستم؟ چگونه است که بنده را در پذیرفتنشان شخصاً مسئول و ملوم میدانید اما پس از نقض عهده که من بجهت حفظ مصالح انقلاب کناره گیری کردم شما آنها را در آغوش محبت گرفته عملیات بی‌رویه‌شان را تأیید و با آنها کمک و مساعدت کامل کردید درحالیکه آنها میگویند تمام عملیاتمان بفکر و دستور ایرانیها است.

آقایان ورود کردند و مقرر شد با اسلحه بدهند نفرات **کی نقض عهده کرد؟** هم آنقدر که ما بخواهیم وارد کنند. در امور داخلیمان بی‌مداخله و زمام انقلاب در دست ایرانی باشد و از تبلیغات افراطی خودداری شود از شما میپرسم آیا با این مقررات ایفا شد؟ تکلیفم در صورت نقض عهده چه بود؟ حکومت سویت روسیه جمهوری ایران را بر سمیت شناخت حتی جواب تلگرافها نیز نداد بدون اطلاع

کمیته و شورای انقلاب، قشون از روسیه وارد شد تبلیغات کمونیستی آغاز و متعاقبش دخالت‌ها و اذیت‌ها و پس از آن کودتای شب چهارم ذیحده ۳۹ و گرفتن تمام امور در دست، و تصرف اموال مردم و تعرض بمرض و ناموس و کشتار مردمان بیطرف و حمل آذوقه اهالی بقفقاز و آواره ساختن مردم از خانه و زندگی و آخر از همه انقاص جمهوریت بوسیله ابلاغیه و عملیات دیگری که شرحش در اینجا مقتضی نیست.

بعد از نقض عهدیان صراحت و مداخلات علنی ابوبکف

چرا بجنگل

آمدیم؟

و استحضار از مقدمات کودتا و معاودت اعضاء بی‌غرض و دورانندیش بلشویک و ملاحظه اینکه توقف در رشت موجب جنگ و ویرانی نگردد و وجه انقلاب از بین نرود بجنگل آمدیم و شما دوستان قدیم از ما بریدید و به ابوبکف پیوستید و مرا خائن و بدعهد و بی‌وفا و حتی در دخواستید و راضی نشدید در بی‌قولها و زوایای جنگل آسوده و بیطرف بمانیم یقیناً آمدید و راه چاره را از هر طرف بما مسدود ساختید تا جائی که یکدسته از جنگلی‌ها از ما بگری شده در مقابل عملیات بی‌رویه شما بمداغه برخاستند حالا آنها که برانگیخته تبلیغات شما هستند دسته مخصوص من شده‌اند که شما این مسئله را گناهی برای ما می‌شمارید؟

دو ماه زمام انقلاب را بعینت یکدیگر بطور ملاپست

عملیات ما و شما

در دست داشتیم منجیل تا لوشان فتح شد از طرف چه نتایجی در برداشت؟ دیلمان، قزوین در تهدید بود قزاقخانه و ژاندارمری

رشت تصرف شد اداره نظام ملی تأسیس گشت افکار

عامه ایرانیان همرا و متوجه ما بود گیلانیان بامیل و رغبت کمک فکری و مالی میکردند از تمام نقاط مملکت ندای مساعدت بلند بود قرارداد معروف موقوفه الاجراء و شاه ایران در مقام تفییر پایتخت از طهران باسقفان برآمد انگلیسها از قزوین شروع بعقب نشینی کردند بهمان حال اگر باقیمانده بودیم فتح مرکز امکان پذیر میگشت اکنون سه ماه و نیم است که زمام انقلاب در دست شماها است. گیلان وسیع و پر نعمت بسودتی در آمده که از تهیه معاش عاجز است و شما نیز از يك شهر گدا، مخارج یومیه را بزحمت تهیه میکنید اگر نظر دقیقی بخارج از محوطه رشت میفکنید می بینید که هزاران نفر از ترس غارت و کشته شدن و تنگ ناموس در جاده‌های قزوین و جنگل‌های گیلان آواره‌اند و چقدرشان

نقله شده و مرده اند در نتیجه این اوضاع انگلیس ها که از قزوین در حال عقب نشینی بودند تارستم آباد جلو آمدند شاه ایران بعوض تبریز پایتخت به تبریز قواء پرداخته تعرض را شروع نمود پس از دو بار عقب نشینی تا انزلی مجدداً رشت را تصرف اما هنوز نتوانسته اید تارستم آباد پیشروی نمایند شعله آزادی تبریز در نتیجه این مخالفتها خاموش شد. احرار ایران با همه انتظاراتی که از انقلاب گیلان داشته اند از شنیدن عملیات تند و زنده و افراطی یکبارهما یوس شده اند و قرارداد منسوخه ایران بریاد ده مجدداً دارد احیاء میشود افسوس که



حاجی میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی
پیش از دادن فتوای جهاد علیه انقلابیون

قدمی از گیلان بیرون نرفته اید تا بدانید که افراد ایرانی در برابر تان مسلح شده و جنگ با انقلابیون را «جهاد مقدس» نام گذارده اند و عملیات خشنان آنها را یدامان بیگانه انداخته است .

نام سوسیالیست و بالشوئیک بحدی منفور شده که کسی حتی در خواب میل ندارد آنرا بشنود تصدیق میکنم که انقلاب متضمن همه گونه خسارات مادی

و معنوی است ولی البته تصادفی نه از روی عمد. مرا ملامت میکنید چرا بچنگل آمدم مگر آنها که نیامدند محفوظ ماندند؟ حاجی شیخ محمدحسن و میرزا عبدالحسین خان رادر افزلی دستگیر کردید. معین الرعایا و همراهانش را در منجیل - شیخ عبدالله خان در درشت شهید شد اکنون کاتوک و مظفرزاده تلخی بی مهری های شمارا می چسند .

شما جمعیت بالشویک رشت آیا مستقیماً با سویت روسیه عملیات شما بر روی مرز بوئید یا مستقلاً اقدام می نمائید؟ تا کنیک روسیه تان چه اساس است ؟ در حال و آینده چیست اگر برخلاف گذشته است پس می شنویم که هنوز کماکان روسیه گذشته تعقیب می شود در حالیکه لازم است موجودیات تحسب مردم را فراهم آورید چنانچه عملیات بدست باقی گذشته ها باشد متذکر می شوم مجال است بتوانید برای پیسرفت آزادی قدحی بردارید بر فرض آنقدر بکشید وجود کشته شوید و ایران را توده خاکستر نمائید باز عقیده ندارم نتیجه ای عابدتان شود . هر گاه با سویت روسیه ارتباط دارید باید بر طبق قرار داد محکم و مستقیم معلوم، وعهد و مبنای بیوت تمبیر باشد و الا اکتفا بقول چند تن سردسته که ممکن است با آمدن امثال ابو کف عوش شوند مال خوشی ندارد چه در خیال کار دشوار نخواهد بود که سردسته های صالح اخراج شوند و بنام شما قتل و غارت و عملیات فاعنجاز شروع و شمارا بدنام کنند طبیعی است وقتی بساویت روسیه مراجعه شود اظهار بی اطلاعی خواهند نمود و حق هم دارند :

شمارا دوستانی میدانیم سهو کرده که در نتیجه سهو شما، شمارا چه میدانیم آزادی ایران خفه شده است انقلاب شکست خورده و احساساتمان نسبت ایران باغوش اجنبی انداخته شده است نفرت عامه بشما چگونه است؟ بسوی شما متوجه وزحمات را بیاد داده است و شما هنوز در مقام حبران این سهو ها بر نیامده اید .

من هیچگاه نظر خصومت و عداوتی با شما نداشته و ندارم من همانطور که بوسیله آقایان افجه ای و خلخاللی وارد بیلی و شفائی پیغام کردم در اینجا نیز تکرار می کنم که با دوستان قدیم ظرفیت و دشمنی ندارم حرفم این است که نمایندگان سویت روسیه بتوان مساعدت آمدند و قراردادی منعقد کردند و هنوز چند ماهی نگذشته که تقض عهد نموده بتجاوز پرداختند شما دوستان قدیم بیای

آنکه عقیده صحیح بشع انقلاب را تأیید کنید سهو و اشتباه از ما جدا شده بناقضین عهد پیوسته عجیب است که خودتان را طرف ما معرفی میکنید در حالیکه ما شما را هیچوقت دشمن ندانسته و تمیدانیم بلکه ما یلیم سهو خود را ملتفت شده و آنرا جبران کنید تا بعد از تحمل آنهمه زحمات، منفور عامه نشوید.

من راحتی و آسایش بشر و حفظ حقوق آدمیت را طالبم و خیانتکارم می شمارم کسانبر که بخلاف این عقیده رفتار کنند و یا بنام پیش بردن آزادی مقاصد شخصی و منافع خصوصی را تعقیب نمایند - مطمئن باشید که عنقریب پرده آزر وی کارها برداشته می شود و خواهید دید که ملامت و بی طرفیمان در گوشه جنگل چقدر به انقلاب کمک کرده که جسارت و تندرویتان نکرد و حالا فرض میکنیم که اول کار است بدون وثیقه و عهد ثابت تغییر ناپذیر باسویت روسیه، اقدام بعمل و فعالیت، تکرار همان حوادث گذشته است زیرا عقیم ماندن انقلاب بوسایل مختلفه قابل هر گونه پیش بینی است باید، بایسته شدن عهد محکم و اسنوار باسویت روسیه که یقین دارم از وقایع نامساعد این حدود دل تنگ و ناراضی حتی بی اطلاعند جلوی هر گونه پیش آمدهای سوء را میتوان گرفت شما هم لازم است تندی ها و عصبانیتها را کنار گذارده موجبات اطمینان مردم و ارضاء خاطرشان را فراهم آورید بهیچ وجه خودتان را از تأیید افکار عامه مستغنی ندانید و گمان نکنید که تذکره سهوا و اشتباهاتتان از باب ملامت و توبیخ است مطمئن باشید که علاقه و هم قدمی و دوستی های سابق و فداکاری و کوشش های دیرین شما محرک اظهار این حقایق است - نوعی کنید که تضرات گذشته اعاده نشوند و از زحماتتان بطور مطلوب نتیجه بگیرید.

راجع بمواد سه گانه مطمئن باشید که در آتیه نزدیک هویت انقلابی و فداکاری های هر يك از رفقایمان ظاهر و معلوم خواهد گردید و آنوقت است که شماها از سوء ظن و تهمت های گذشته اظهار ندامت خواهید نمود.

ما ممکن نیست در مقابل تجاوزات دشمنان نوع بشر لاقیدیمانم و مظلومین ورنجبران بیچاره را در فشار پنجه ظالمان و متعبدان نگریسته ساکت بنشینیم عقیده مان ثابت و غیر قابل تزلزل است تمامی افراد ما با حرارت سرشار برای فدا شدن در راه آزادی مهیا و بی پروا هستند لیکن مراقب اند که فعالیت عايشان بیجا و بموقع صرف شود و بیجای نفع موجب زیان و خسارت نگردد.

من اگر چه در گوشه جنگل منزویم لیکن از اوضاع جهان بی اطلاع نیستم و يك نمونه اش را که در کشور ما روی داده است برای استحضارتان مینویسم. انگلیس ها پیشنهاداتی بدولت ایران داده و جنگ با بالوشیکهارا بعهده گرفته اند پیجتهادات مزبور از اینفرارند:

۱ - امضاء و اجراء قرار داد معروف.

۲ - تشکیل پارلمان از وکلایی که در دوره زمامداری وثوق الدوله انتخاب شده بودند.

۳ - تسلیم قزاقخانه بانگلیسها و اخراج صاحبمنصبان روس.

کابینه مشیرالدوله این پیشنهادات را نپذیرفت و استعفاء داد شاه قبول نموده سپهبدار نیلایی را مأمور تشکیل کابینه و اجرای پیشنهادات مزبور نمود.



حیدرخان عورتشلی

بالجمله گفتنی‌ها زیاد است اما صفحات نامه کنجاشی ندارد به این جهت است که می‌گویم؛ شرح این هجران و این خون جگر - این زمان بگذارد

تا وقت دگر .

به همه دوستان قدیم خواه علاقه قلبیشان باقی باشد و خواه نباشد تنذیم ارادت می نمایم .

کوچک جنگلی

بعد از تبادل نامه‌های مزبور نوبت بملاقات رسید خالوقربان واحسان‌ا‌ف خان برای دیدار میرزا یعقوب رفتند کله گذاری های فراوان از طرفین بعمل آمد وزمینیه یک توافق و حسن تفاهم بعدی فراهم گردید و ظاهراً مذاکره نمایندگان دولت در ساسان انقلابیون بی تأثیر نبود .

توافق دیگرشان درباره ورود حیدرخان عموغلی به ایران بود بدین توضیح که بعد از ترمش میرزا و عزیمتش به فومن پیش از این که کودتای سرخ روی دهد و تصادفات جنگی بین آنان بروز کند ابراهیم بیگ و داداش بیگ از طرف حسدشورای جمهوری آذربایجان (نریمان اف) مأمور می شوند بجنکله رفته با میرزا ملاقات و عقیده اش را درباره آینده انقلاب استعلام کنند نامیردگان در صومعه سرا از میرزا ملاقات و مذاکرات از اینجا شروع میشود که نمایندگان مزبور میسرستند تصمیم میرزا درباره آینده چیست واد جواب میدهند که اگر زمام کارها در کف امثال ابوکف و مدیوانی باشد بشکست منجر خواهد گردید و با این وصف ترجیح میدهند که او در این شکست مداخله‌ای نداشته باشد و بعد از گفتگوهای دیگر توافق میشود که حیدرخان عموغلی بتواند نظارت بایران بیاید . نمایندگان هر دو بعد از مذاکره با میرزا با احسان و خالوقربان نیز ملاقات میکنند و آنها نظرشان را دائر به موافقت با ورود عموغلی اعلام میدارند و طولی نمیکشد که عموغلی بایک کشتی اسلحه به ایران وارد میشود .

متعاقب ورود حیدر عموغلی بگیلان کمیته انقلابی جدید با شرکت خود او تشکیل می‌باید که هفته‌ای دو بار در هلاسرا واقع در ۹ کیلومتری رشت تشکیل جلسه داده بر تنق امور می‌پردازند عموغلی در بررسی‌های مقدماتی تشخیص داده بود که چنانچه احسان در کمیته باقی بماند مانند پیش، فتنه برمی‌انگیزد و افراد کمیته را از یکدیگر ظنین خواهد نمود لذا به عضویتش در کمیته راضی نبود، نامیرده نیز اگر چه علی‌الظاهر از ورود عموغلی ایراد خوشوقتی میکرد لیکن یاطناً دل‌تنگ و ناراحت بود زیرا یقین داشت با آمدن وی زمام امور از کفش بدست می‌رود و لذا بانفس گرم خود در این مقام برآمده که خالو قربان ساده لوح را تحت تأثیر قرار دهد این مرد از دنیا بی‌خبر نیز چنین میان‌دیشد که بعد از آمدن عموغلی بایران اونیز باید بساط خالوگریش را برچیند و تحت الشعاع قرار بگیرد و لذا پیش از ورود نامیرده بایران هر دو نفر تصمیم میگیرند با میرزا از در صلح و سازش درآیند

و در نتیجه، با ارسال نامه و ملاقات با میرزا در فومن بکدورت‌های گذشته پایان می‌بخشند. اعلامیه‌ای که بعد از مراجعت خالو و احسان از فومن با امضاء هر دو نفر در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ منتشر گردید مشعر بود بر اینکه دادن متینگی‌های ضد انقلابی و هر گونه عمل و رفتاری بر خلاف شرع انقلاب موجب عکس‌العمل شدید حکومت است مخصوصاً در این موقع که وحدت و اتفاق بین دو دسته انقلابیون برقرار شده بهیچکسی اجازه‌اتریک و تبلیغات سوء داده نمی‌شود و متخلفین در دیوان انقلابی محکوم به اعدام خواهند شد. خالو قربان گذشته از اعلامیه مزبور بیانه جداگانه‌ای نیز نشر داد که در مقدمه آن جملات زیر خوانده می‌شد:

«عناصر ناراضی، مزدوران انگلیس، آنهاییکه اجیر خائنین و پارتی دشمنان انسانیت‌اند آن شارلاتانها آن قتنه انگیزان معلوم الحال، که عدم وجودشان موجب سعادت و رفاهیت نوع بشر است اکنون که بر اثر اصلاح‌ذات‌البین، دست خود را از کارهای مودبانه کوتاه نداده و دانستند که بیرنگه شعیبه کارانه آنها دیگر نمیتواند رخنه باین اتحاد و اتفاق حقیقی بینکندلیاس مکر و غدر بقامت نازسایشان پوشانده متوسل بدروغ سازی شده و اخبار جعلی و دروغ‌های بی‌مفروض انتشار میدهند، بخلاف ماستبق که بمملیاتشان وقتی تنهاده ایم از این بعد یکمیر اعمالشان خواهند رسید اگر تاکنون بقلع و قمعشان اقدام نکردیم برای آن بود که نخواستیم بازوی خود را در مقابل افراد غیر مسلح رنجه داریم و پنجه خود را بخونشان رنگین سازیم»

و نیز با امضاء لادین بیانیته‌ای نشر یافت که در آن بکسانی که از وحدت دو دسته انقلابیون اظهار عدم رضایت میکردند حمله شده است و توسعاً میگردد که باید اتحاد خود را محکم کرد و مطابق ناموس اتحاد و یگانگی عمل نمود. در جلسه دوم ملاقات که این دفعه با حضور عمو غلی در فومن بعمل آمد اعضاء کمیته انقلاب تعیین شدند و همگی تعهد نموده و سوگند یاد نمودند که سیمانه و سادقانه بیکدیگر همکاری کنند اعلامیه‌ای که بتاريخ اول سرطان (تیر ماه) با امضاء قربان محمدی - عمو غلی - نشر یافت (از طرف عمو غلی محمد آخوندزاده امضاء کرده بود) اعضاء کمیته را بشرح زیر اعلام میداشت:

میرزا کوچک خان - حیدرخان عموغلی - خالو قربان -

میرزا محمدی - احسان‌الخان.

روش کمیته : تعقیب بیانیه رمضان ۱۳۳۸ .

نکته جالب در اعلامیه مزبور مسئله رجعت سرایان روسی بود زیرا اعلامیه اشعار میداشت : و هر چند حکومت شوروی روسیه نظر بمصالح داخلی و خارجی که موافق مصلحت انقلاب است قشون خود را از ایران رجعت میدهد مهبذا عوطف برادرانه احرار روسیه همیشه با مظلومین ایران همراه است . در این اعلامیه نامی از سرخوش ، برده نشد در حالیکه در اعلامیه بعدی که در تاریخ ۲۳ برج اسد (مرداد ۱۳۰۰) نشر یافت نام وی بعنوان یکی از اعضاء کمیته برده شده و نام احسان حذف گردیده است . (مراجعه شود صفحه ۳۲۹)

لیونجولی یکی از قراء تابعه رودسر است و سید ابوالقاسم يك نامه مهیج لیونجولی که امام جماعت و متخس تمنگنی است مردی است آزادی خواه و در کسوت روحانیت که برادرش وثوق الممالک عسکری در اعداد مجاهدین جنگل مشغول خدمتگذاری است . امام جمعه لیونجولی از توقف طولانی جنگلی ها در سفجات کیلان خسته شده و آرزو مند است که نهال انقلاب با همه خونهاش گرمی که برای آبیاریش ریخته شده است بشمر بنشیند و زندگی عادی مردم شهری و دهات توأم با آسایش و رفاه و عاری از هرجان و دلهره آغاز گردد و لهذا نامه منظومی که مشحون از ترغیب و تشویق و در عین حال متضمن علامت و سرزنش است بر امیرزا کوچک خان میفرستد .

خاک ایران توتیا شد زیر سم اسب دشمن
تابکی ای شیر بنمودی تو اندر بیشه مسکن
خطه زیدق سرا و گوشه گوراب زرمخ
کوه قاف است این ، طلسم جادوان یا چاه بیژن
مردم از شاه و وزیر و دیگران مایوس اما
جمله بر اندکی ملک از تو خواهد گشت گلشن
ملت ایران به امید تو و تو نوی جنگل
غار ناید چون توئی را روز شب آسوده خفتن

کمیته انقلاب ایران از تاریخ تشکیل و افتتاح خود تا امروز بعمل و تصفیه قضایای عمده اساسی متفق بوده و باینجه اصلاحات و تنظیمات دوائر داخلی بجهت تویق افکار در صورتیکه نقطه نظر کمیته انقلاب نه تنها استقرار آزادی و مبارزه با شاه و شاه پرستان و دشمنان انقلاب است بلکه در همه حال نهی و سلب آسایش عامه را وجهه عمت و مراقبت خود ساخت الحاح برای اینکه باطلان را جماعت خاتمه دادم و آنها را مطمئن نماید که کمیته در آیه هم خود را مصروف راحت عامه خواهد نمود شروع باسلطنت و تنظیمات نموده و برای اینکه ادوات دارای حسن جریان بوده و در حدی عدم افراط و تعریط و عدم صحت سیر نکنند و معالی برای اشخاص مذمت برست و هرج و مرج طلب باقی نماند دوائر مملکتی را بر پنج پست تقسیم کرده و همریک از اعضاء کمیته بر روی پست را عهده دار شدند

مالیه بضمیمه فوائد عامه	خارجیه بضمیمه تجارت پست و تلگرافی و تلفون
چنگ	قضائی بضمیمه معارف
داخله	

اکنون مطابق این اعلان تشکیل حکومت جمهوری شوروی را بقرار ذیل بشارت میدهد

میرزا کوچک خان سرکمیسر و کمیسر مالیه	حیدر عمو اقلی کمیسر خارجه
خالق قربان کمیسر چنگ	میرزا محمدی کمیسر داخله
	سرخوش کمیسر قضائی

و امیدواری کامل بقدر خدای متعال غفریب آسایش و رفاه عامه در تحت مراقبت همه و احتمام کافی حکومت جمهوری شوروی نهی شده و تشکیل ادارات شوروی بطور رضایت بخش اجتام خواهد شد*

کمیته انقلاب ایران

کوچک چنگلی حیدر عمو اقلی خالق قربان محمدی سرخوش

داستان شازل و نابلتون و ویلهلم و اسکندر
 قصه پاریس و نروژ خاک بونان دشت ژرمن
 کهنه شد ای پور پاک کاهه اسمعیل ثانی
 خیز از جا ریشه اعداء دین از بیخ بر کن
 کله پر شور باید مردم رزم آزما را
 بالله اندر جنگ ناید پیروی عقل کردن

میرزا درصدد بر می آید که پاسخ امام را بنظم بدهد اما چون شاعر
 نبست بشاعر ملی و اسماعیل دهقان که این زمان در جنگل بود مراحمه میکنند
 تا میرده جوانی تنظیم می نماید که بدین مطلع آغاز شده بود :

از تواریخ و سیر آموختم دهنور روشن
 مرد جزم اول کند اندیشه بعد آهنگ دشمن
 مناسبانه بقیه ایبات بیاد نماید و در دیوان مرحوم دهقان نیز که با اهتمام
 فرزندش « فریدون » در سال ۱۳۳۰ عیاش رسد علاحظه نگردید .
 و نیز یک تصنیف محلی (که پنج بیت آن در زیر نگاشته می شود) ساخته
 شده بود که جوانها آنرا با حالت میخواندند .
 دشتی

چقد جنگل خوسی ... ملت واسی ... خستانبوستی
 می جان جانانا ... ترا گووما میرزا کوچک خانانا
 خدادانه که من ... نتانم خفتن ... از ترس دشمن
 می دیل آویزانا ... ترا گووما میرزا کوچک خانانا
 چیره زود تر نائی - تند تر نائی - تنها بنائی
 گیلان ویرانا ترا گووما میرزا کوچک خانانا
 بیا ای روح روان - تی ریشا قربان - بهم نوانان
 تی کاس چو مانا ترا گووما میرزا کوچک خانانا
 اما رشت جقلان - ایسیم تی فرمان - کنیم آمه جان
 تی یا جیر قربانا ترا گووما میرزا کوچک خانانا

قریه کماه همچنان مرکز تشکیلات جنگل است و شورای

جنگلی مادر این نقطه تشکیل می یابد سرهنگ غلامعلی

خان انصاری متاور قلامی و سلطان عبدالحسین

لقمی فرماندهی قواء تعیین شده است چند افسر

واقعهای

در فومن

جوان بنام علی آقاخان شهیدی - احمد علی خان و ژاپون خان و علی خان صفائی به تنظیم امور نظامی و مالی اشتغال دارند يك چاپخانه برای طبع اوراق رسمی آماده گردیده و این چاپخانه را حمید عموزلی با خود از روسیه آورده است .

کارگاههای دستی برای تهیه علبوس نقرات شروع بکار نموده اند و جرم های ارسالی احمد سیمگاری از طهران بصرف ساختن چموش (کفش) و کوله پستی و زین و برگ سواره نظام میرسید . مالیه تحت نظر پیر بازاری و معاونش فضل اله خان درویش - امور داخلی بتصدی سید حبیب الله خان مدنی فرسنگ تحت نظر سکارنده و کمسیون جنگ بتصدی عطاء الله خان امیر یگانه اداره میگردد .

چند دبستان ۶ کلاسه یکی در شهرت بمعدیریت شیخ ابراهیم خلیلی دومی در صومعه سرا بمعدیریت سید احمد نقیبه سومی در ماسوله بمعدیریت شیخ علی طالقانی (تها) چهارمی در کسما بمعدیریت اسماعیل پور رسول تأسیس یافته اند که وظائف خود را در مورد تعلیم و تربیت دانش آموزان انجام میدهند و مقدمات تأسیس یکباب دبیرستان شبانه روزی نیز فراهم شده است .

بدستور میرزا کوچک خان به منظور کمک بقواء چریک، معین الرعا با که از جناح راست بقواء انگلیس حمله میکرد مقداری از اسلحه ارتش سرخ که در باغ مدبر بهرشت نگهداری می شد وسیله میرزا شعبان خان جنگلی (برادر زاده غیرزا) به شیخ محمد اعلی قومنی تحویل شده بود . تحویل اسلحه بمتخصصان پور از آن جهت بود که با غیرزا قرابت داشت



و از اعتماد کامل جنگلی ها نسبت بخود شیخ علی طالقانی (تها) مدیر مدرسه ماسوله برخوردار بود بعد از پیش آمدن کوتای سرخ و تعقیب شدن جنگلی ها و عقب نشینی شان تا «سار» و «دوالکوه» ناسپرده بشور خاتمه یافتن کار جنگل اسلحه تحویلی خود را تسلیم انقلابیون رشت کرد و خود از طرف آنها به نیابت حکومت

ماسوله انتخاب گردید .

هنگامی که غیب نشینی سر آمد و جنگهای خونین جمعه بازار و سومه مسرا روی داد شیخ محمدعلی بعثت خیانت در امانت دستگیر شد لیکن بطور مرموزی فرار کرد و خود را از نمرض جنگلها نجات داد .

بار دوم که جنگل را سرگرم مناقشات داخلی دید با سر کت در توطئه‌ای که برای ترور میرزا ترتیب داده شده بود بطور محرمانه بقومین وارد شد و حیرت و ورود پنهانیش را بعیر از گزارش دادند میرزا شخصاً بزم دستگیری و مجازاتش بقومین رفت و چند تن معاهد را برای اخذارش فرستاد و چون حاضر بنسکین و اطاعت نشد و با فرستادگان میرزا کلاویز گردید و مقاومت و تمرد برخاست در همان محلی کاهن بمقتل رسید، نامبرده برادر حاجی تقی قومنی (سابق الذکر) و فرزند حاجی رضا بود و حاجی رضای قومنی یکی از خواهران میرزا را در حباله نکاح داشت .

انگلیسها بجهاتی که خود بهتر میدانند تعاملی با دانه خدمت افسران روسی نداشتند و لذا با دداشتی در همین زمینه بدولت ایران تسلیم و نظارت خود را در امر قزاقخانه پیشنهاد نمودند آنها می گفتند در نتیجه پرداخت پول بدولت ایران مورد اعتراض مجلس و رجال سیاست واقع شده ایم و حاضریم چنانچه دولت ایران از مساعدتمان بی نیاز باشد خود را از امر که کنار بکشیم قوایمان را بیرون ببریم مطرح ساختن این مطلب بدان جهت بود که می دیدند قراردادشان با توفیق الدوله در شرف مردن و دفن شدت است زیرا آن مردم ایران نه دولت و نه شاه آرا نپذیرفته و ایراز نفرت می کردند. مشیر الدوله اصلاحات را نبود قرارداد را به مجلس ببرد و در کابینه سپهدار که شورای عالی برای بحث و گفتگو در اطرافش تشکیل یافتند خود را از تسویش خودداری و آن را در صلاحیت مجلس شورای ملی معرفی کرد انگلیسها هنوز مأیوس نشده و بر گهای دیگری برای بازی در اختیار داشتند و مارشته سخن را در این مورد بحاجی میرزا یحیی دولت آبادی میدیم.

نامبرده در کتاب خود بنام حیات یحیی چنین نگاشته اند .^۱

سیدضیاءالدین طباطبائی و دوستان حامی قراردادش کمبته مخفی

دره زرگنده ، مرکب از طرفداران قرار داد و یک عده از صومکرها
 و یک جمع دیگر از اعتدالیون قدیم که حالا خود را « سوسالیست »
 میخوانند و نظریات انگلستان را در تشکیل کابینه وغیره در بردارد
 تشکیل داده اینها میخواهند دولتی بر سر کار آورند که با مقاصد خصوصی
 آنها همراه باشد و در نظر میگیرند که سپهبد ارعظم رئیس الوزرا
 شود . میرزا کریم خان و محمود خان جم و سید محمد تدین و مسعود
 خان سرهنگ و دکتر سؤدب الدوله و میرزا موسی خان رئیس خالصجات
 و ملوچهر خان طبیب ژاندارمری اعضاء این کمیته اند .

وسپس بیافزاید :

که « سردار محمی » با ارتباط به کمیته زرگنده و با دستورات مخصوص
 با برادر خود به گیلان رفت بدون اینکه کسی متعرض آنها شود و
 حندی در شتم میمانند و خود را بالشویک میخوانند و از آنجا بالشویک
 مصنوعی گیلان شروع میشود .

بالشویک شدن اشخاصی که این جامعه یافتند آنها بر ارندگی ندارد
 باور کردنی نیست مخصوصاً که دیده می شود دست سیاست بیگانه بنویس
 کمند زرگنده از آستین بالشویک ساختگی در گیلان در آمده و دل
 بر رگی بازی می کند بلی انگلستان با همین دست . بین میرزا کوچک
 خان و سر دسته گان مجاهدین تازه وارد شده ، بهم زده شعله آتش
 ریاست جمهوری میرزا کوچک خان را که هنوز در ستافروخته نشده
 خاموش میسازد .^۱

در هر حال قوه بالشویک نمای افساد کننده بدداز دوری جستن میرزا
 کوچک خان فوراً وجداً باجراه نقشه میبردازد . سردار محمی و برادرش
 رخت سربازی بالشویکی در بر نموده در برداشتن قدم های سریع
 بالشویکی از هیچ کمونیست نمای شرور عقب نمی مانند بالشویک
 نماهای رشت ، بگرفتن پول از مردم میپردازند و از هیچگونه تهدید
 و آزار نمودن اشخاص پولدار ، دریغ نمی ورزند قبر میکشند و مسئولین
 را در کنار قبرها حاضر کرده تکلیفشان را به پرداختن وجه یا زنده

یکور شدن تعیین می نمایند.

گاراخان در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ سفارت ایران در مسکوم اعلام داشت که جمهوری آذربایجان قواء خود را از ایران خارج خواهد نمود بشرط آنکه قواء انگلیسی از ایران خارج شوند در فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفندماه ۱۲۹۹) قزاقان ایرانی از قزوین علیه ایران حمله میکنند و مرکز مملکت را اشغال می نمایند



عظماوند خان امیر نظامی و نویسنده کشف‌الجدید

وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی تصرف آنان در می آید و اعلامیه‌های پر طعنه‌ای نشر میشود و سپه‌دار اعظم (نجست‌دوربر) که کمترین مقاومتی از خود نشان نداده بود راه خانه‌اش را در پیش میگیرد و قلیان دود میکند .
عده‌ای از رجال سیاست دستگیر و بازداشت میکردند که در میان آنها جمعی از طرفداران سیاست انگلستان نیز دیده می شدند
فرماندهی قزاقی که تازه در قزوین رئیس اترپاد همدان شده بود علت این مهاجمان را سرورت تقویت گارد سلطنتی اعلام می کند .

نجست وزیر ایران متعاقب استقرار حکومت کودتا از دولت انگلستان خواستار می شود مادام که شوروی‌ها در ایرانند و شمال کشور در انحصار نگردد اندقتیون خود را از ایران بیرون نبرد و در عین حال از ورود سفیر شوروی روشتین معافیت بعمل می‌آورد .

امیل لوسفور مؤلف کتاب انگلیس‌ها در ایران که بزبان فرانسه نشر یافت مطالب جالبی در این باره نوشت

سید ضیاءالدین طباطبائی در هشتم اسفندماه ۱۲۹۹ طی صدور بیانیهای قرارداد ایران و انگلیس را لگو نمود و در روز بعد معاهده ایران و شوروی در مسکو



علامه علی بابا در مأموریت شهسوار

در این عکس عده‌ای از جوه و معاریف شهسوار و از جمله آنها شیخ نورالدین خامنه‌بری - شیخ کبیر - آخوند ملا علی تارک محله‌ای - رفیع الملقان سالا مکرم - کریم خان مسعود الملک شوهر خواهر امیر احمد - کاظم خان مسعودی برادر مسعود الملک که با جنگل همکاری داشته اند دیده می‌شوند.

با عنایت رسید
 بموقع است گفته شود که الغاء قرار داد ۱۹۱۹ عملاً قبل از زمانمرداری
 سید ضیاءالدین صورت گرفته بود و نیز مقدمات انعقاد معاهده ایران و شوروی
 پیش از زمانمرداری وی آماده گردیده بود نهایت آنکه در زمان نخست‌وزیری
 وی بشهر رسید.

سید ضیاءالدین طباطبائی همینکه نخست‌وزیر شد وسیله **سعداله‌خان**
 درویش به جنگل پیام فرستاد و یک مهلت شش‌ماهه از میرزا خواست و تقاضی
 نمود که در ظرف این مدت عملیات خصمانه موقوف شود تا او بتواند تمام منویات
 جنگلی‌ها را بموقع اجرا بگذارد.

او در این پیام تصریح نمود که اگر ظرف مدت شرب الاجل توفیق
 یافت که اصلاحاتی در ایران بوجود آورد قهراً میرزا و تمام یارانش به او
 خواهند پیوست و باطاعت دولت در خواهند آمد و همکاری خواهند نمود اگر نه،
 موافق مصلحت و صلاحدید خود پراهی که تا حالا در پیش گرفته خواهند رفت و
 به تکلیفش عمل خواهد نمود و دستور داد که سعداله خان درویش پراهی را بکشد.

این پیام بغوریت حرکت کند و بعنوان هزینه سفر مبلغ پنج هزار تومان دریافت نماید .

سعدالله خان درویش حرکت فوری را قبول کرد لیکن از پذیرفتن و پرداختن مذرت خواست و گفت هزینه سفرم بیكسده تومان بالغ نخواهد شد و آن را نیز خود در اختیار دارم .

سعدالله درویش در مراجعت از دهبدر بخت وزیر ، در اطاق رئیس دفترش **سلطان محمود خان عامری** با حاجی احمد کسائی روبرو شد که بملاقات سید سیاه‌الدین دعوت شده بود . این تصادف مختصر ، سرپوش ادرار مهمی برداشت و محقق شد که عزیمت حاجی احمد کسائی به گیلان با شصت نفر افراد مسلح به اشاره بخت وزیر و کمک‌مالتی اوسورت گرفته‌است و منظور از این اعرام اقدامی برای ترویر کردن پیتوای جنگل است .

رادبو لندن در ۱۳ آوریل ۱۹۲۱ اعلام نمود که تحلیه ایران از قشون انگلیس در اواسط ماه مه پایان یافته است و این پاسخ اعلامیه کاراجان معاون کمیسر خارجه شوروی بود که شرط بیرون رفتن قوای شوروی را ادرا ایران در ۲۲ ژانویه همین سال ، موکول ب خروج قوای انگلیس خاطر نشان نموده بود . روتشبین سفیر تازه شوروی در ۲۵ آوریل ب طهران رسید و فعالیت دیپلوما تیکش را بمحس ورود آغاز نمود و از بعضی برخوردهای دسبعش احساس می‌شد که مسئله تحلیه ایران بعد کفایت جدی است .

حکومت سید سیاه‌الدین بیش از حد رور دوام نکرد و چون نتوانست برابر مخالفت‌های فرمانده قوای مسلح ایران مقاومت کند و اورا همچنان داسی نگه‌دارد سقوط نمود و خود ، راه سفر بین النهرین را در پیش گرفت و بسیر آفاق وانفس پرداخت تا آنکه بعد از واقعه شهر یور ۲۰ در سال ۲۳ شمسی مجدداً بایران برگشت و نمایندگی مجلس انتخاب گردید .

باید اضافه کنیم که باذداشت عده‌ای از رجال و مخصوصاً مشهورترینشان در حکومت سید سیاه‌الدین از آن نظر که ملت ایران بدبختی‌های چند ساله‌اش را از این طبقه می‌داند بک محبوبیت موقت برای او ایجاد کرد که حتی کلیه سواقتش و مخصوصاً تبلیغات مضره اش در اطراف قرارداد ایران بر باد ده وثوق الدوله تحت التمعاع قرار گرفت و همین احساس بود که **عارف قزوینی** شاعر بلند پایه ایران را بسرودن تصنیفی که با مطلع :

وای دست‌حق پشت و پناهت باز آ ، شروع میشود و اداعت .
 خود عارف که در وطن پرستیش تردیدی نیست در باره کابینه سیدضیاء.
 الدین طباطبائی معروف به کابینه سیاه چنین گفته است: علت طرفداریم از
 سید ضیاء الدین اول اینست که از طیفه عامه به مقام وزارت رسید و طلسم اعیانی
 را درهم شکست.

دوم بواسطه فعالیت و وحدیت خود نمونه بزرگی از این که لیاقت یکنوزیر
 یا مدیر چیست نشان داد .

سوم آنکه داغ باطله با اشراف زد و میرفت که گریبان ما را از دست
 این طبقه رها نماید افسوس که کارش ناقص ماند. میگویند سیاست خارجی او
 خوب نبود چون دشمنانش زیادند و تهمت در ایران فراوان است و آسان پس
 من در واقعیت این استاد شبهه خواهم نمود اگر وقتی این اسناد صورت حقیقی
 پیدا کرد البته گفتیم را پس گرفته و سید را خائن خواهم شناخت و در هر
 حال تصنیف عارف در باره کابینه سیاه یکی از بهترین تصنیف‌های او است و جا
 دارد تماماً در اینجا ذکر شود.

دردستگاه شور

-۱-

ای دست حق پشت و پناهت باز آ	چشم آرزومند نگاهت باز آ
وی توده ملت سیاهت باز آ	قربان کابینه سیاهت باز آ
سرخ و سفید و سیر و زرد و آبی	پشت گلی و قهوه ای عنابی
یک رنگ نابت زین میان کی بایی	ای نقش هستی خیر خواست باز آ

باز آ که شد باز - باز دهم ساز - یک عده غماز

کرسی نشین دور از بساط بارگاہت باز آ

-۲-

کابینه اشراف جز رنگی نیست	این رنگ‌ها را غیر رنگی نیست
دانند بالای سیه رنگی نیست	قربان آن رنگ سیاهت باز آ
از گرگ ایران پاره کن تا اشرار	دلال تا یوسف فروش دربار
از دزد تا یعقوب آل قاجار	افتاده در زندان چاهت باز آ

کردی تورسوا - عرقرقه‌ای را - شیخ و مکتلا

عمامه شد سیلی خور طرف کلاهت باز آ

-۳-

این آن قوام السلطنه است ایمن شد زن بود در کابینه مرد افکن شد

اسکنند اشراف بنیان کن شد ای آه دل‌ها خضر راحت باز آ

چون افی زخمی رها شد بد شد گر کجا در تله پا در هوا شد بد شد

رویه گریزان از بلا شد بد شد جز این دگر نبود گناهت باز آ

باز اشراف بی حس - باز شرار مجلس - ما با مامدرس

سازیشان قربانیان خاک راحت باز آ

-۴-

ایران سراسر پایمالان اشراف آسایش و جاه و جلال از اشراف

دلالتی نفت شمال از اشراف ای بی شرف گیری گواحت باز آ

کابینه‌ات از آن سیه شد نامش هر روسیاهی را تو بودی دامش

بر هم زدی دست بد ایامش منحل شد از چند اشتباهت باز آ

بذری فتاندم - تخمی نشاندم - رفتی نمادنی

باز آ که تا گل روید از خرم گیاهت باز آ

بد نیست بدانید :

شاعری که نامش شناخته نیست به منظور خنثی کردن اثر اشعار عارف

همان سبک اشعار مخالفی سروده است به شرح زیر -

-۱-

ای اجنبی پشت و پناحت باز آ وی خصم ایران خیر خواه باز آ

عارف قربان نگاهت باز آ لغت بکابینه سیاحت باز آ

حرم و خیانت کاربت مجنون کرد دست طبیعت نشهات وارون کرد

بعد از سهام از مملکت بیرون کرد اردنگ سردار سیاحت باز آ

باز از توشه بار - حال تو با ساز - باز آ بعد ناز

تا سیلی ملت دهد مزد گناهت باز آ

-۲-

چندی و زبیر اشتباهی گشتی بر صفحه ایران سیاهی گشتی

عمامه ای بودی کلامی گشتی ننگ کله داران کلاهت باز آ

در منقرو با حاصل کلاشی سرگرم عیش و عشرتی خوش باشی
 از پول ملت می کنی عیاشی ای بزم عیث قتلکات باز آ
 ما مردکار پهلوانی نداریم - از رنگ خون
 بالای آن رنگ سیاهت باز آ

-۲-

گشنی سوار دوش ملت چندی جاهی به دستور اجانب کندی
 هر زشت و زیبا را بچاه افکندی تا سرنگون بینم بجاحت باز آ
 شده کروور اندر ریاست یما دادی اجانب را تسلط بر ما
 آخر بجای رسول فرمان فرما پر شد کلاه از اشک و آهت باز آ
 شد راه اشراق - ای بی ... ف ساق از بس زدی لاف
 فکر تجدد شد شهید حجب جاحت باز آ

-۳-

بعد از کله برداری سی ساله گفتی که این ملت بود گوساله
 جینی ز جنگه هوجبی و رجاله اسپارت توله ها ن پیراهت باز آ
 در اجنبی خواهی تورا ثانی نیست فکر بدت جز مخو ابرائی نیست
 کس چون تو دلال بریطانی نیست نفرین بافکار سیاحت بسال آ
 ای بار عارف - مخوار عارف - اشعار عارف
 آورده ملت را برون از اشیاعت باز آ

ما احسان الله را از آنجا میشناسیم که معلم قرآنه
 فرزندان حاجی میرزا یحیی خان املشی بود بعد در
 سلك مجاهدین مشروطیت در آمد و سپس همراة ملیون
 به مهاجرت رفت و بعد بنام عضو کمیته مجازات
 معروفیتی بدست آورد و متعاقب بروز واقعه ای خود را
 از طهران به رشت رسانید .

کمیته مجازات که مقارن انقلاب روسیه و سرنگون شدن رژیم تراری
 در طهران تشکیل یافت بدو مرکب از سه نفر بود .
 ۱- اسدالله خان ابوالفتح داده (سرتیپ عراق) که در آغاز مشروطیت استعفا
 نمود و با ملیون هم آواز شد و در فتح قزوین و طهران شرکت داشت .

۲- ابراهیم خان منشی زاده .

۳- محمدنظر خان مشکوة الممالک

بدا عمادالکتاب و بهادر السلطنه و علی اکبر خان ارداقی

(برادر قاضی ارداقی شهید) و میرزا عبدالحمین خان شافعی و کمال
الوزاره (محمودی) یابن جمع ملحق شدند .

کمیته مجازات نسبت بواقعات سیاسی روز و حسیریاناتی که بر کشور
میگذشت مطالعه میکرد و سپس تسمیم میکرد و نتیجه تسمیمات را بموقع
اجرا میگذاشت .

مجرای تسمیمات کمیته شخصی بود بنام رشیدالسلطان و عضو دیگری
به نام کریم دواتگر که نفر اخیر در دوران مشروطیت. حاجی شیخ فضل الله
نوری (ملای معروف تهران) را در گلوبندک ترور کرد و تهری هم بکلوی خودش
خالی نمود اما هیچ يك نمرده و هر دو بعد از جندی چبودی حاصل نمودند .
نخستین اقدام این کمیته قتل اسماعیل خان (رئیس انبار غله) فرزند
ابوالحسن شبرازی معروف به (بانگی) بود که بدست کریم دواتگر انجام گرفت
و گفته می شد که مقتول . یکی از حاسوسان انگلیسی است که با وثوق الدوله
روابط نزدیک دارد و مورد حتم ملیون میباشد و اکنون نوبت ملت است که انتقامش
را از خائنین بگیرد .

بعاضه کمی عبدالحمید خان هتین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید
برادر دکتر خلیل خان تفتی (اعلم الدوله) که از حامیان وثوق الدوله و مدافع
سیاست انگلستان بود بدست کریم دواتگر قتل رسید .

کمیته مجازات بعد از این دو اقدام، بیابهای بطور مخفی نشر داد که
در آن کیفر مرگ را برای خائنین به ملت و کشور تعیین میکرد و بکسانی که
با دارا بودن پستینه های پلید، هنوز ندامت حاصل نکرده و از بقیه مردم دست
برنمیدارند اعلام خطر نمود ضمناً از مباشر قتل (کریم) ابراز نارضایتی شد
که چرا بدون اطلاع کمیته و خودسرانه به ترور دوم مبادرت نموده است اما
کریم، مردی پاک و جسوری بود و بدلتخوری اعضاء کمیته و قمی نهاد بعلاوه خود
آنها را برای دریافت پول بیشتر، تهدید کرد حتی بمعرفی نمودنشان چقدر نفر
از دوستانش اهمیت نداد. کمیته از اعمال کریم در شگفت ماند و در مقام تلافی
برآمد زیرا دیوانگی این مسرد عواقب وخیمی برای همه در برداشت لذا

رشدالسلطان از طرف کمیته مأمور ترور کریم شد و او نامبرده را نزدیک کلبسای ارامنه بقتل رسانید .

آخرین اقدام کمیته ترور منتخب الدوله رئیس خزانه (داماد وثوق الدوله) بود که بدست بهادرالسلطنه انجام گرفت .

علت این قتل را محافل مطلع به تفسیه حساب نسبت دادند زیرا مقتول، مفری فاضل را که از گمرک دریافت می نمود فتلح کرده بود بعد آنکه کمیته از سوابق استحضار یافت بهادر السلطنه را سرزنش نمود و او که نمیخواست



احسان: له جان و سندان

مربوب کمیته شود و بمسئولیت کریم دچار گردد اسرار کمیته را نزد وثوق الدوله (بعد از اخذ تأمین) فاش ساخت

احسان الله خان (دوستدار) و حسین خان معروف به الله که از مهاجرت

برگشته بودند می شنوند کمیته ای بنام کمیته مجازات، در مرکز تشکیل یافته و چند نفر را هم بقتل رسانیده اند اما افراد کمیته چه کسانند نتوانستند چیزی درک کنند روزی که ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکوة الممالک از خانه کمال الوزاره (محمودی) خارج میشدند و حسین خان الله آنها را هنگام خروج دیده بغرائز و بانوجه بسوابق آشنائی فیما بین، درمی یابند که افراد کمیته باید قاعداً همین چند نفر باشند لیکن جرأت نمیکنند نه از آنان پرسشی نموده و نه تاملشان را بشرکت در عملیات کمیته ابراز دارند چه هنوز اطمینان کمیته را بحدوث جلب نکرده و امتحان عقلی در این راه نداده بودند.

ترور سید محمد حسن برادر صدیق العلماء در وسط بازار طهران نمره قبولی با آنها داد باین معنی که وقتی پنجهشان بخون سید (که گویا با وثوق الدوله ارتباط نزدیک داشت) آلوده گشت وسیله میرزا عبدالحمین شغائی به علی اکبر خان ارداقی و عماد الکتاب معرفی میشوند و آنها نیز جگوتکی را به کمیته اطلاع میدهند اما کمیته مجازات انتساب قتل سردار العلماء را بخود نمی پذیرد بدین علت که چون یکی از افراد ترور (احسان) متسبب بفرقه بهائی است و وقتی معلوم شود يك ملای منتقد مسلمان، بدست بکنفر بهائی کشته شده است امکان این می رود که مسلمانان تهییج شوند و اقدام به کشتار دستجمعی بهائیان کنند و این مسئله محرک خونریزیهای بیجا شود بدین جهت خود را از انتساب باین قتل کنار می کشند^۱

این وقت دولت اعلامیه ای میدهد و ضمن اشارت بچنانیاتی که روی داده توضیح می نماید که از تکرار این حوادث خودداری گردد زیرا دولت خود در کار انجام اصلاحات است و حوادث مزبور، اصلاحات دولت را به تأخیر می اندازد و نباید کار را بجائی رسانید که دولت مجبور باشد تسبیحاتی شود که خلاف توقع آنها است.

۱ - از تقریرات میرزا عبدالحمین خان شغالی قاضی شریف دادگستری

که جندی هم رئیس اداره دفتر دیوان عالی کشور بود.

کمیته نیز در پاسخ اعلامیه دولت بیاتیه‌ای می‌دهد مبنی بر اینکه هر انسان منصف و سلیم‌النفس، ضرورت وجود کمیته را تصدیق و بجا حق می‌دهد که دست خائنین و متجاوزین بحقوق اجتماع را قطع کنیم ما ما موردیم افرادی را که به پشتیبانی بیگانه صدر کار میشوند و مصالح ملت و مملکت را نادیده می‌گیرند



شادروان میرزا عبدالحسین غاسفانی

نا بود سازیم و در پایان مقال، ملک الشعراء مدیر روزنامه توبهار را بعلت يك مقاله‌ای که علیه کمیته منتشر ساخته بود سرزنش نموده نوشتند همان منافع خصوصی است که شما را وادار باعتراف کرده و نمیگذارد یا چشم حقیقت بین، حقایق را درک نمائید و همین ملامت و توبیخ را عجلتاً برای شما کافی میدانیم و

بالاخره افراد کمیته مجازات بمعرفی بهادری السلطنه دستگیر و چون سرسخنی



حسین جان الله حسین محمد علی شاه در انگلستان

بخرج داده اعترافی نکردند و مدد کی هم از آنها بدست نیامد همگی آزاد شدند

و با این مراتب وحشت و اضطراب از دل مردم خاصه بعضی رجال و ثروتمندان و منتسبین سباست بیگانه زائل نشد بطوری که بعضی از شادان این الوقت از این بیم و هراس عمومی استفاده نموده بنوعی وابستگی به کمیته مجازات ، عیالغ خطیری از ثروتمندان ترسو دریافت میکنند .

وثوق الدوله که بعد از **صمصام السلطنه** به تخت و تری رسید دستور کافی در این باب به **مؤسسه اهل سوئدی** رئیس تشکیلات نظمیه داد و **عبدالله بهرامی** رئیس تأمینات رشت را بطهران احضار و مأمور کشف کمیته و اعضایش کرد . بهرامی با نگاربردن تمامی عویش و استعدادش در این زمینه ، عاقبت جمعه باریک بیک شناخت و در اولین فرصت همه شان را دستگیر نمود کمال الوزاره و **عبدالحسین خان شغانی** و **علی اکبر ارواقی** و **عبدالکتاب** به زندان افتادند و دو نفر اخیر شعراء مشکوه الاموالک تبهید شدند **حسین خان لاله** که برای پیوستن بجنکلی بصفحات شمال حریمت نمودم بود در فریاد **خمام** بوسیله **ماژر ابراهیم خان** دستگیر و بمرکز اعرام شد و در میدان توپخانه (سه) معلوب گردید (۱)

رئیس السلطان نیز بدار آویخته شد احسان که موفق شده بود بجنکلی فرار کند نزد میرزا کوچک خان متحس شد و او با همه اسرار وثوق الدوله به تسلیم رضایت نداد . احسان الله خان وسیله محمود رضا که از همشاگردان میرزا و از طلاب

۱ - نامبرده یکی از مجاهدین مشروطیت بود که در مجلس شورای ملی و بعد سه سال با قواء محمد علی شاه جنگید و سپس در عداد محسوسین باغشاء درآمد در جنگ سه روزه قواء مجاهدین با محمد علی شاه در طهران شرکت داشت از طرف وثوق الدوله وسیله یکی از نزدیکانش (اخام السلطان) باز پیشتهاد همکاری شد و او از تقیر وقت مابین مناسبت از طرف ناپسری ضیاء السلطان معزوف بجراغ برقی باشاره وثوق الدوله ترور شد . نامبرده سپاه السلطان کسی بود که همراه میرزا علی اکبر ساعت ساز و چند نفر دیگر در کنار دموکرات های تشکیلی و ضد تشکیلی دسته ثالثی بوجود آورده بود که کار عمده شان اقدام بانسکونه ماجراها بود عارف فزویینی شاعر ملی ایران در باره حسین خان لاله چنین میگوید : نامبرده مجسمه وطن پرستی بود (دیوان عارف صفحه ۳۴۲) و وقتی شهب وثوق الدوله او را بدار زده است غزلی در رفاقتش گفت که مطلقش این است

بیدار هر که گشت در ایران رود بیدار بیدار و زندگانی بیدارم آرزوست

مدرسه جامع رشت بود بپیرزا معرفی شد و مورد احترام قرار گرفت و بعدها بعلت ابراز لیاقت از نزدیکان مورد اعتماد محسوب گشت . محمود رضا پسر احسان‌الله خان روابط صمیمانه داشت و اندیشه‌های انقلابی این دو نفر تقریباً بهم نزدیک بود .

احسان‌الله خان نارمانی که کودتای سرخ در رشت رخ‌ن داد در کنار پیرزا بود و در فعالیت‌های جنگلی‌ها شرکت داشت اما بعداً با وی بهم‌زده و اردشمنان سرسختی بشمار آمد تا جایی که رهبران انقلاب را بصف آرائی در عقاب‌مل بکدیگر داداشت .

اسدالله خان ابوالفتح زاده و ابراهیم خان منشی راددیده گل‌تاه تبعیدشدند و در بین راه سمنان و دامغان بر حسب دستور مرکز از پست‌سرهنگ گل‌تاه فرار گرفتند .

برای سایر افراد کمیته تفاوت ارسامه الی ۱۳۰۳ سال حبس تعیین شد حتی از عضوان دور و نزدیکشان نیز نگذشتند که این‌که جوهر و برادر حسین خان الله (محمد علی گرجانی) را که از کارمندان شریف فرهنگ و در قید حیات اند بدون مسامح بدون مجازات زندانی کردند تا آنکه دوران اجست و زبری و توق‌الدوله پایان رسید و در دولت مشیر الدوله پیرنیا آزاد شدند .

احسان‌الله خان بانور انقلابی که داشت بالا اقل متظاهر بآن بود نمی‌توانست آرام بگیرد و چون در عضویت کمیته انقلاب برکنار مانده بود بمنظور هنرماتی و اینکه اعضاء کمیته جدید خصوصاً عمواوغلی را در مقابل عمل انجام‌شده‌ای مواحه سازد تصمیم میگرفت طهران حمله‌ور شده پایتخت دولت شاهنشاهی را منصرف شود .

مؤید این فکر **ساعد الدوله** فرزند سپهسالار بود که این وقت معجلاً از طهران آمده و با احتمال قوی مأموریت داشت که احسان و خالو را بفتح مرکز مملکت برانگیرد . پیشنهاد ساعدالدوله این بود که اگر از طریق تنکابن بطهران حمله شود مقتضی موجود و موفقیت مهاجم قلمی است و او حاضر است که واحدهای جریبکش را در اختیار بگذارد و در یک‌جمله افتخاری شرکت کند احسان که از شوق تسخیر مرکز سر آریا نمی‌شناخت بمواعید ساعدالدوله فریفته‌شد و تأمل

نکرد به بیند آیا زیر این کاسه نیم کاسه ای هست پانه لذا با تجهیز سه هزار نفر روس و ایرانی بدنبال اجراء این نقشه رفت و هنوز از محلی موسوم به پل زغال دور نشده بود که ناگهان نیروی قزاق و واحدهای جنگی ساعدالدوله از دو طرف او را محاصره کردند و جنگ سختی بینشان در گرفت که منتهی به تفرقه و هزیمت نیروی مهاجم گردید .

احسان که بزرگت جانش را از خمار نجات داده بود خائباً و خاسراً برشت و راحت و نیروی متواری شده او را ساعدالدوله يك يك و دسته دسته با فرست کافی خلع سلاح نمود .

این واقعه مربوط به یازدهم آبان ماه سال ۱۳۰۰ است یعنی زمانی که روس وانگلیس در باب مسئله ایران به توافق رسیده بودند و در وقتش سفیر شوروی با ایران وارد شده بود. در وقتش وقتی خبر نزدیک شدن احسان را به پایتخت می شنود با تعلیماتی که از طرف نمایندگان شوروی برای پایان دادن با انقلاب گیلان داشت کسانی را محرمانه و پنهان نزد فرماندهان روسی احسان می فرستد (۱) و با آنها دستور میدهد که بغوریت خود را از غر که کنار بکشند این مطلب از آنجا روشن شد که افسران روس همراه احسان هنگام حمله قزاقان دولت هیچگونه فعالیت و عکس العملی از خود بروز ندادند احسان که پس از شکست پل زغال بخدعه ساعدالدوله متوجه میشود قول مؤکد میدهد که از نام برده انتقام بگیرد اما کمی دیر شده بود نیروی قزاق به فرماندهی بصیر دیوان (سهبید فضل اله زاهدی) بمحال تنگابن نزدیک شده بودند .

هنگامی که میرزا از عملیات قره عدالت دست قهر کرده بغومن رفت حیدرخان و قره خان (دو نفر از سردسینه های مسلح دیلمان) نامه ای به میرزا نوشته با اعلام موافقت با بنیاد جنگل و اینکه به پیروی از همین نیات از کمک به نیروی سرخ امتناع نموده و خود را کنار کشیده اند اکنون که آمدن بجنگل مقدورشان نیست تقاضای تعیین تکلیف میکنند .

میرزا ، آقا بان میرزا محسن خان نجم آبادی و میرزا محمد علی

۱ - فرمانده سزبور پل سفید yeleceyi ومدعی المومون قوا و اینکم

Vayenkom بودند .

خامی و علی دلمی و ونوق الممالک عسکری را که اولی از طهران جنگل آمده همکاری میکرد و سوابق درخشانی در واقعه مشروطیت داشت - دومی کمیسر فواید عامه و سومی از سردستانان مجاهد مورد اعتماد و چهارمی از مصلحین بنقاط سوق الحیثی محل بود نزد آنان کسبیل و پاسخ میدهد که عموماً تحت نظر اشخاص مزبور و ارشاد و راهنمایی های آنان بکارهای جاری تعینت میدهند تا دستورات بعدی جنگل بآنان ابلاغ شود اما اینان که مضموم بر اهزنی بودند و نظریات آزادی عمل بود و اطاعت محض از جنگلیان را بصرفه خود میدیدند. بمندرجات نامه میرزا گردید نهادند و حتی بنمایندگانش اهانت کردند. شجاع الممالک که یکی از همکارانش بود بمجرد نزدیک شدن قزاقها تسلیم گردید میرزا محسن خان نجم آبادی اسپر شد و روایتی نرود بعبور دیوان رفت و با سابقه آشنائی که با او داشت تکلیف سرعنگ را در اعدام بازگشت پذیرفت - نمایندگان دیگر هر یک بادشوارهای بسیار خود را بفرمان رسانیدند.

پیشروی قزاق همچنان از راه تنگین ادامه داشت و خالوقربان وقتی از توجه خطر آگاه شد در کسا نرود میرزا آمد و وقایع جاری را گزارش داد. میرزا سیمند نر مجاهد زبده همراه مهدی علیشاه بکلیت قواء خالوقربان به لاهیجان فرستاد. حیدرخان عمو علی هم از دریا بسواحل رودسر نرود پیاده کرد اما جنگ بین کردها و جنگلی ها از یک طرف و قواء قزاق تحت فرماندهی میرزا دیوان از طرف دیگر در حوالی لاهیجان در گرفته بود. جنگلی ها مقاطعی را که بایست محجلاً در دامنه های کوه اشغال کنند عوسی رفتند و بجای توجه بسواحل رودسر شرف را در پیش گرفتند و وقتی نرود قیامی در گبر شد مجاهدین علیشاه بقواء فزاق مساط بود و همین یک اشتباه تصادفی باعث شد که جنگ بحدت بصیر دیوان پایان یابد. جنگلی ها تا راه رودسر پیش رفتند و در اثر منع میرزا متوقف شدند دستجات کرد بعد از این واقعه بخیمال خلع سلاح نفرات جنگل افتادند ولی آنها بعد از اطلاع از سوء نیت کردها درباره خود، بدون تحمل هیچگونه آسیب به جنگل پیوستند.

واقعات مزبور، ما را بیاد جمله معروف انانول فرانس میاندازد که گفت: « در زندگی، هیچ چیز باندازه همچنان های شدید خوش آیند نیست »



مرد معمم نشسته محمود رسا طلوع است
و نفر ایستاده پشت سر وی احسان‌الله خان

www.tabarestan.info
تبرستان

فصل دوازدهم

www.tabarestan.info
تبرستان

توافق سیاست شوروی و انگلستان

www.tabarestan.info
تبرستان

بررگترین درد اجتماع بشریت بیعدالتی
است .

درحالی دیگر دیده ایم که گراسمین از طرف مقامات
آنچه بین کیگالو و میرزاگشت دامنه این مذاکرات با انقلاب کیلان کشیده شده بود
دیپلوماسی انگلستان سیاستی را تعقیب مینمود که لازمه
اجراء آن، پایان یافتن انقلاب کیلان بود دولت شوروی که امتیازاتی از انگلستان
بمست آورده مییاست متقابلا امتیازاتی بدولت اخیر الذکر بدهد ولذا یاغنا سیاسی
اشیلایشان در ایران، در چهارچوب يك توافق کلی، خاطرء لحاف علانصرالدین
یکبارہ زنده گشت. کسی مسئله توافق دو سیاست مدتها پی نبرد تنها از خلال
بعضی بیانات که یربان دیپلوماسی ادا میشد گوشه ای از اسرار نهانی را فاش
میساخت احمدشاه در پاسخ نطقی که روتشتن ایراد نمود چنین گفت: « امیدوارم
دد آینده روابط حسنه دولتین بر اساس محکمی استوار گردد یقین دارم قضیه
اسف آور کیلان در نتیجه مساعی و اعتمادات شما هرچه زودتر خاتمه یافته و بطوری
نخواهد شد که سکنه یر روابط دوستی دولت وارد آید . » روتشتن نیز در مراسم
جشن تاجگذاری احمدشاه که روز ۱۶ اردیبهشتماه ۱۳۰۰ برپا شد این جمله
را در تعلقش گنجانید : « خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن میسازد که دولت

منبوعه دوستان نظر بندهائی که در موقع انعقاد قرارداد نموده بانهایت سمیبت اقدامات لازمه را در ت سریع تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهند نمود .
 دستور تلگرافی که به کیکالو فرماید نیروی شوروی در گیلان رسیده نشان میدهد که با تنظیم قرارداد ایران و شوروی فصل جدیدی در سیاست دو کشور باز شده است و مأموریت سفیر تازه شوروی از این نظر اهمیت دارد که دل بزرگی این نمایش بعهده او محول است سفیر شوروی می بایست انقلاب گیلان را بطوری خاموش کند که به حیثیت آزاد بخوانان شوروی اطمینان دارد سازد این مسئله را جنگل ابتدا از سخنان کیکالو استنباط کرد چه نامبرده بگروه بطور ناگهانی بدیدار امیر را به کمپارفت و او را در بین راه مدتها برای استعلام از میرزا که آیا اجازه عبورش را میدهد یا خیر نگه داشتند و تا حدود ۳۶ ساعت طول کشید از مقر فرماندهیش دور ماند و طبیعی است که این اندازه غیبت خالی از مسئولیت نبود.

واقعه غیر مترقبه دیگر آنکه در مدخل سر درخانه کماه اسلحه کمربش را باز کردند و او کمی تردید کرد که این امانت را تحمل نماید و یا باز کرددولی احساسات انقلابیش غلبه نمود و این مسئله را نادیده گرفت. میرزا در ملاقاتش با او از عملی که انجام یافته بود مذرت خواست و گدورت بافتیش را با پولش طلبی های مکرر تسکین بخشید عمیذا کیکالو حاضر نشد با حضور سایر سران جنگل مطلب محرمانه ای را که محرک آمدنش بجنگل شده است فاش سازد و وقت بتعارفات معمولی و سخنان حنرفه گذشت .

صبح روز بعد در خانه ای که برای استراحت کیکالو معین شده بود میرزا بینهایتی بیازدیدش رفت و او مراتب را در محیط صمیمانه ای با وی در میان نهاد و نامبرده را از جریان سیاستهای پشت پرده آگاه ساخت. اکنون رشته سخن را بدست مترجم بیانات این دو نفر **حسن مهری** میدهم نامبرده که از تسلیم شدگان همراه دکتر حشمت و منشی کیکالو بود بزرگان روسی تسلط کامل داشت گفتگوهای بین الاثنین را چنین توصیف می نماید که کیکالو ضمن توضیح پاره ای از مسائل جهانی باین نکته اشاره نمود که ممکن است کار میرزا و انقلاب گیلان سرانجام بجایهای بزرگ بکشد ولی او که بخلوص نیت و عقیده و ایمان میرزا آگاه است

حاضر است هنگام بروز بحران، که ظاهراً خیلی نزدیک است آنچه از دستش بر آید درباره یک مورد انقلابی پاکباز، مضایقه نکند زیرا که خود وی، پرورش یافته عصر انقلاب است بر فرض اگر روزی ناچار شود بنحوا جبار، محیط گیلان را ترک نماید حاضر است آنقدر اسلحه بمیرزا بدهد که یکمک آن بتواند سالیان دراز مقاومت نماید بدیهی است اظهارات کینگالو هم گرم و هم دلگرم کننده بود و آنچنان با صداقت و سمیمانه ادا می شد که هیچگونه شک و تردید در سحت آنها نمی رفت کینگالو گفت من احسان و خالوقویان را مانند موم در میان مشت شمارم خواهم کرده و کاری می کنم که بدون مشورت باشما مبادرت به هیچ اقدامی نکنند. میرزا از احساسات بیشائبه کینگالو و از اینکه حاضر شد رنج سفر را بچود هموار سازد تشکر کرد و قرارداد ملاقات بعدی بمنظور تبادل نظر نیز داده شد ولی هیچگاه این ملاقات و تماس دوستانه وقوع نیافت زیرا گردش ایام و حریکات سیاسی بخلاف انتظار هر دو نفر سر میگردید.

میرزا بعد از مراجعت کینگالو و مشورت با جمعی از سران جنگل سعدآباد خان درویش را با پیام مخصوص بنهران فرستاد و او بلا دروغی «سفر کبیر شوروی و سران ملیون طهران مذاکره کرد عطااللهی که درویش میبایست در تهران با سفير شوروی در میان بگذارد برادر بر بود.

۱- اصلاحات اساسی در کلیه دوایر کشور بعمل آید بطوریکه امنیت داخلی و آدابیهای ملی توأم با حفظ منافع بیگانگان تأمین گردد.

۲- هیئت دولت قول دهد قرارداد های مخالف افئدارات ملی را فسخ نماید و در احراء تهداتی که برای حفظ استقلال و آرادای کشور لازم است تمهیدار باشد.

۳- واگذاری امنیت گیلان بجنکلیها و تأدیبه حقوق افراد از درآمدهای محلی.

۴- انتصاب فرماندار و رئیس دارائی و همچنین افسران ژاندارمری به تصویب جمعیت.

۵- آراد بودن احزاب و سنی و افی در توسعه فرهنگ در شهرها و قصبات

۶- عقب نشینی قواء دولت از فرونتها بقزوین.

۷- قواء جنگل دانه بر میزان موجود افزایش نخواهد یافت.

سعدالله خان حامل پیام متقابلی برای میرزا شد . برای بار دوم پهلران رفت شبچه با دقعه اول فرق نداشت زیرا در تصمیمات منخذه هیچ تغییری روی نداده بود و فقط جملات و عبارات و نحوه ادابتان پس و پیش میشدو سیاست کلی بجای خود دست نخورده باقی می ماند عاقبت واقعه هلاسرا پیش آمد که همه جریانات را تحت الشعاع قرارداد و قلع و قمع فصل کارها را بشمشیر محول ساخت .



من ربابه از حداد الطافی که بوسیله رفیق سعدالله خان نامه روشنی به درویش اطهار کرده و موافقت با سیاستی که من از طرف میرزا کوچک خان دولت شوروی اجرا میکنم در نظر داربد خوشوقت گردیدم و همچنین متشکرم از شراطلی که توسط کلاشراف فرستاده بودید و لازم میدانید که بدلت پیشنهاد کنید بایر و گرام و شرایط و درخواست هائیکه از نظر من نماینده مختار دولت ج . ش . ف . ر . میگردانید با دقت هر چه نامتر خواندم لازم میدانم بیکبار دیگر شعاری بنقاعه کنم باینکه من سعادت ایرانرا میخواهم و از برای استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت میکوشم من برای همین مقصود بمن بیرون رفتن قواء مسلح احسنی از خاک ایران مساعی خود را بکار بردم و خوشوقتم از اینکه اقداماتم بی شبجه نماند و قشون انگلیس و روس که عبارت باشد از قواء آذربایجان و روسیه رفتند و این اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی و حریص موافق درآمد موقع انجام این کار مفکرم این بود که تنها امنیت می تواند ایرانرا از چنگک امپریالیست های خارجی که نسبت بایران نظریات طمعکارانه دارند خلاص کند من فکر می کردم نظریات انگلیسها این است که در شمال یک مخالفتی پدید آورند و با آنکه نا امنی را دامن بزنند و بدین جهت خود را حافظ تشکیلات دولت معرفی کنند و با سدییت با منافع شوروی و ایجاد بیم میان درباریان و زمامداران کشور و تحکیم موفقیتهان در جنوب، سدی مقابل انقلاب بوجود آورند و لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چه قدر نفوذ انگلیسها را زیاد کرد و بنام نیکمان لطمه زد حتی اجبراً اقدام خود سرانه احسان و ساعدالدوله در تنکابن چقدر کارمانرا بناخبر انداخت برای همین مقصود من سعی کرده و میکنم که ترتیبی در رابطه

شما با دولت ایران بدستم هر چند مساعدت من یاری نکرده است که شما را شخصاً ببینم اما با سابقه خوب شما آشنا هستم و خدمات سابق شما و پوریسیون فعلی یعنی سردستگی ملیون را بسیار با ارزش می‌شمارم با آن امدادی که بدوستی شما دارم بخود اجازه میدهم گوشر دکنم که بواسطه اوضاع بین‌المللی ، برایتان امکان نیافت با تا کشیک خودتان دولت را مرعوب و مجبور ببعضی تغییرات کنید و یا مملکت را از نفوذ و حضور انگلیسها آزاد نمائید تکرار می‌کنم که این تفسیر شما نیست بلکه مملکت وضع بین‌المللی است که از زمان جنگ با این طرف ناشی شده است از آنجائی که ما یعنی دولت شوروی در اینموقع نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده و بلکه مضر میدانیم اینست که فرم سیاستمانرا تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم هر چند از زمان عقد قرارداد ما با ایران، که سیاستمانرا بر روشنی نشان می‌دهد چندماهی پیش تکذنبه است و مدت کوتاهی است که من در ایران مأموریت یافته‌ام معیناً پیشرفت‌هایی در سیاستمان محسوس است که بقوه متوی انگلیس‌ها در شمال بلکه تا اندازهای در جنوب متزلزل شده است اما هنوز از جهاتی ، دارای نفوذ بسیاری هستند معیناً گمان دارم بتوانیم بکلیک توده‌های حساس ملت این نفوذ را از بین ببریم .

این نظریات ، مراد او را کرد در رابطه شما با دولت مداخله نمایم شما ملتت هستید که از روی عواد قرارداد ، ما مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم احبار ما متحمرات بخارج کردن قواء انقلابی روس و آذربایجان از گیلان از طرف دیگر بر طبق همان قرار داد ، مامکلف نشده‌ایم که در مقابل دولت از قواء انقلابی ایران حمایت کنیم پس از آنکه عدم مداخله در کارهای داخلی ایرانرا قبول کردیم طبعاً نباید در مقابل دولت از عیب یک‌از اهالی دفاع کرد چنانچه من بکهمجو نظری را که حق من است اتخاذ نمی‌کردم حق داشتم که خود را کنار کشیده اعلام کنم در رابطه دولت ایران و کوچک‌شان انقلابی هیچگونه دخالتی ندارم این بود که در ملاقات اولی من با سیدالله درویش ، او را از نظریاتم یعنی ضرر ادامه عملیات انقلابی در شمال آگاه و خواهش کردم که شما را از این نظریات مطلع سازد تا عملاً آنرا مجری داربند ببدآ پس از آنکه از سیدالله درویش شنیدم که در میان ما توافق نظر پیدا شده و شما حاضرید که سیاست خود را با سیاست من تطبیق دهید زیاده از حد مشغوف شدم من گمان

میکردم که پس از خروج قواء بیگانه و وسعور تأمین نامه برای شما بوسیله من، شما باید سلاح شده و یا به تعینای خودتان را کنار میکشید و منتظر موقعی می شوید که شاید عذر ایران شما را بیاری خود جلبید ولی شما اینطور نگردید و از برای کنار کشیدن و ترک عملیات، شرح مبسوطی بدولت ایران و بمن پیشنهاد کردید مثل این بود که شما فقط بهمین شرایط حاضرید بوعده تان وفا کنید و سیاست خودتان را با سیاست من تطبیق نمائید و از حالت احتیجی که بر شد استقلال مملکت است جلوگیری نمائید. این پودیسبون با نظر من مخالف است زیرا مانند این است که شما در صورت عدم قبول این شرایط، حاضرید با انگلیس ها در عملیاتی که بر شد استقلال و آزادی مملکت مرتکب بشوید کمک کنید.

در تحلیله گیلان از قوت روس و آذربایجان، با مسئله دیگر هم برخوردید است و آن باز شدن راهی است که به شما ایران را بروسیه، بلکه تا تمام دنیا از خارج مربوط میسازد بنظیر هر مملکت دوست و خصی پرستی، باید استیفاء باز شدن این راه را داشته باشد چونکه بعد از باز شدن این راه ایران نفس راحتی خواهد گرفت این راه از احتیاجات اقتصادی ایران با انگلیس خواهد گشت و بهمین اندازه بنفوذناز سربت وارد خواهد ساخت شما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجاری با سایر کشورهای اندازه فقر ایران استیلا یافته است و همین امر جز به حیاست و اقتصادی همی بدست دیگران خواهد داد.

من گمان دارم اولی وظیفه شما که شخص مملکت دوست و دشمن پرست هستید این است که از هیچگونه سعی در باز شدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه رحمت میکشند تولید اشکالی ننمائید من متأسفانه می بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان، در باز شدن این دریچه که برای حیات ایران لازمست، جلوگیری میکنید اگر آن تقاضای نامه، بهمان فرمی که نوشته شده بود و رفیق کلاشرف بمن رسانید باقی می ماند گمان میکنم تا یک اندازه قابل قبول بود چه از نظر دولت و چه از نظر من - البته شما ملتقتید که تقاضاهای شما بهمان ترتیب که توسط کلاشرف پیشنهاد کرده بودید در طرف یکتب انجام پذیر نیست و مدت و کشمکش می خواهد یقیناً شما منتظر اجراء کامل آنها پیش از دست کشیدن از عملیات و تحلیله راه رشت نبودید بهمین جهت از من هم منتظر اجراء فوری آنها نشاید

زیرا بدون مقدمه و بدون مراحعه بمقامات دولتی قابل تحسین نیست.

من گمان می‌کردم در زمینه درخواست‌های ارسالی بوسیله کلاشرف، امکان توافق نظر هست اما پیشنهادات دیگری بوسیله رفیق سمدانه در پیش فرستاده‌اید که اجرایشان مشکل تر است شما میخواهید که قرائن‌های ایرانی عقب بنشینند و ایالت گیلان را بالتامام در دست شما باقی بگذارند - میخواهید که حکومت گیلان در دست یکی از دوستان تریونکتان باشد و باو حکومت بالاستقلال این ایالت داده شود همچنین میخواهید منافع این ایالت مطلقا راجع بشما باشد الخ

گذشته از اینکه مجرا شدن ایالتی مانند گیلان چه اندازه برای آزادی و ترقی این ملت نافع یا مضر است میخواهم اشاره کنم که قبول یک چنین تقاضا از برای هیچ دولتی میسر نیست وقتی که دولت شوروی در سال ۱۹۱۹ - منبر شد که مازشکارانه جنوب را به دنیکن و سیبری راجه و کلجاکه واگذار کند از روی لاعلاجی بودو مسائل همی او را باین کار وادار می‌کرد آبا میتوان اسپدادات که دولت ایران باوجود اینکه از شما شکست نخورده حاضر شود که مملکت و قدرت دولتی را اینطور تقسیم کند پس وقتی یک همچو معامله‌ای را به نخست وزیر فطی (قوم السلطنه) پیشنهاد کردم بکلی آنرا رد کرد و در اینصورت از برای من واضح است که بایک چنین شرایطی اگر در احرا ایش عصر یا شب صلح در میان شما و دولت امکان پذیر نیست این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیپلومیون قرائن رساله خان سردادسیه چندین بار از من اجازه خواست که این مسئله را بدستور فوام السلطنه بر وراسلحه پایان دهم در من از او جلوگیری کردم و بعد دادم مسئله گیلان را بدون خونریزی حل نمایم چنانچه عالیه مدارد فطی پیشنهادات شما از طرف دولت من خود را کنار کشیده اعلام می‌نمودم که در کارهای داخلی ایران مداخله‌ای ندارم بورش قرائن ما در و شما چنین بود و گیلان میل یک صحنه جنگ داخلی و خونریزی را پس از آنکه این کار را نمیتوانم بکنم ملت احساساتی که چه نسبت بشما و چه نسبت بملت ایران دارم همان وقت من به نخست وزیر پیشنهاد کردم آخرین اقدام را که متضمن یک تحقیقی هم نسبت بشما باشد

بعمل آورد این است که این نامه را می نویسم پیشنهادم قرار زبر است:

قزاقها عقب بنشینند بطرف قزوین و شما قواء خود را بحتکل عقب ببرید شما اضمیتان می‌دهم که قزاقها مجددا بپس برآید و همچنین از طرف شما بدوا

اطمینان خواهم داد.

حکومت رشت باتوافق نظر ما هر سه خواهد بود و فنسول من در رشت ملتفت خواهد شد که از طرف دولت استاجاوزاتی نشود. حکومت از برای حفظ امنیت یک قوه جزئی «ژاندارم» داده خواهد شد.

ممکنی قواء شما باید یک عدد معین باشد که از طرف آنها برای دولت و با حکومت خطری متصور نباشد ولیکن آن عده باید برای «جاهلست» شما کافی باشد معلوم است که به از برای شما و نه از برای حکومت نباید خارج کمکی برسد.

بالاخره شما وعده یک میلیون داده می شود که بتوانید با آن «خارج خود» قواء خود را عهده دار شوید این مبلغ از تمام ایالات بطور سرشکی جمع آوری می شود و با عبارت خواهد بود از این گسه یک قسمت از مالیاتها را بآن اختصاص می دهند.

من یک همچو پیشنهادی را از طرف «دو طرف» قابل قبول میدانم و با افتخارات و مقتضیات هر دو طرف موافق می بینم نه دولت ارشما و نه شما از دولت بهیچوجه و اهمه ای نخواهید داشت گذشته از این شما دارای قوائی خواهید بود از برای «وقعی» که دولت ایران بطور قطع خود را به بیگانه بفروشد.

باید رفیق محترم خود را آگاه کنم و اطمینان بدهم از اینکه وضع شما و مسائلی که ممکن است در آینده از برای شما اتفاق بیفتد تمام را من در نظر دارم من مطمئنم که این پیشنهاد برای آینده «مریور» بهیچوجه مضر نخواهد بود بکنی کمک خواهد کرد برای برقراری امنیت در شمال و گردش اقتصادات کشور. از روی تجربه آموخته ام که ملت ایران از ضعف قواء مرکزی بهره مند نمی شود بلکه استفاده از آن ضعف نصیب بیگانگان ستمگر میگردد فقط یک دولت قوی مرکزی است که می تواند عملیات «امپریالیستی» را در ایران خشن نماید و چون دولت مزبور لا علاج بمانستگی خواهد داشت این است که عقب نشینی و تسلیم برای وی سحت تر از پیش می شود.

رفیق محترم را تصدیق می دهم باین که آخرین بار است که من در روابط شما با دولت ایران مداخله می کنم من ارشما خواهش و التماس دارم که مداخله ام را رد نکنید و ناوبر نمائید که من از روی «حمیمیت» بخواهم در این موقع بار یک به

ایران کمک کنم و شخص شما را که سر دسته رشید ملیون ایران می‌دانم فوق‌العاده محترم می‌شمارم .

اگر شما پیشنهاد مرا قبول کنید و جوابش را وسیله فاصدی که مراجعت می‌کند بفرستید من مطمئنم که هیچوقت پشیمان نخواهید شد اما اگر پیشنهادم را رد کنید من مجبورم از اقدامات خود دست‌کشیده یا یک دل‌دردناک ، ناسازگار بک سخنه خونین و یک برادر کشی که لطمه با آزادی ملت ایران خواهد زد باشم .

در حاشیه از رسمیم قلب احترامات فائقه را تقدیم میدارم .

روشن

رفیق محترم

جواب کوچک خان بسیار خرسندم که در مرحله اخیر که بوسیله **یعقوب کبیر شوروی** رفیق کلاستراف مرقوم داشتم ، بدکاملاً تصدیق دارید که ایران میدان غرض رانی بیگانگان و متنفذیان عالم بشری بوده و حیات اجتماعیمان دستخوش استفاده سرمایه داران خارجی و نفع پرستان داخلی است صغ و لایالی گری زمامداران دوره‌های متوالیه مرکز لروم اصلاحات داخلی و هر گونه قیام و بهمنی را که مضمّن اصلاحات اساسی کشور باشد مشروع می‌سازد .

من و بارام در مشقتهای فوق‌الطاقه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی - تأمین آزادی و تجیران ستمدیده مملکت و استقلال حکومت ملی .

همه فداکاریهای بنده و احرار جنگل برای وصول بهمین مقصود عالی است و بس . شمارا که نماینده رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی هستید و دولت شما را حامی و پشتیبان این مملکت و عقیده دانسته و میدانیم و همین عقیده و اعتماد بود که قشون سرخ سویت روسیه را که بدون هیچ دعوتی با ایران آمدند با یک عالم امیدو اشتباک پذیر قسیم متأسفانه رؤساء بی‌احتیاط قشون شما بکمکم مفسدین داخلی نگذاشتند از این نیرو استعاده کامل شود و انقلاب ایران را پیشرفت دهیم اگر نظریه‌مان بخلاف مندرجات فوق‌الذکر بود شاید باختلافات و هرج و مرج های تولید شده ، وقتی نتواند همان مصائب و زحمات وارد بگپلان را بنیامی

خاک کشور تحمل می کردیم اما سعادت مملکت و طرفداری از رنجبران، محمود نمود از مضرمانشان جلوگیری کرده و انقلاب را در زمینه اساسی توأم با حوصله و انتظارات عموم سوق دهم من انقلاب را یگانه راه علاج و نجات قلمی ملت از مشکلات موجود میدانم اما اکنون که شما با نظریات صائب حکومت سویت روسیه و اطلاع وسیعی که در سیاست مملکت و قضایای بین المللی دارید و کاملاً در مراسله شریفه شرح داده شده اند صلاح این جمعیت را در سکوت می بینید من باطمینان صداقت و آزادی خواهی شما هم عقیده می شوم باین که ادامه انقلاب استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را حریجه دار می کند و نفوذ امپریالیسم انگلیس را تقویت می نماید و فکر ملوک الطوائفی را در تمامت خاک ایران قوت می بخشد ما چاره برای درهم شکستن پنجه های دسیسه کار آنها سکوت را گوا را بشویم و بامید حکومت ساویت روسیه که پناهگاه احرار عالم است جمعیت خود را بدم و آرامش تشویق و منتظر بمانم که سیاست دولت تاجچه پایه منافع توده اصلی را در نظر خواهد گرفت و از استقلال ایران دفاع خواهد کرد علاوه بر صد خواص بود که حکومت سویت روسیه در زمینه افکار آزاد بخواهاند آنی مختصر به ملت ایران مساعدت خواهد نمود و تمهیدات کنونی شما در حیات اقتصادی مملکت چه تأثیری خواهد داشت . بنابراین شرایطی را در زمینه پیشنهادات شما که متضمن بقاء و صلاح جمعیت است و جلوگیری از بدنام شدن خواهد نمود پیشنهاد و حتمی الاجراء می دانند البته نمایندگان جمعیت آنرا بشرف شریف خواهند رسانید من شما را مطمئن می سازم که تأیید سیاست مشروطه در نامه شما من و جمعیت جنگل را ناخدی قانع کرده و امیدوار است که دولت ایران بپیرای سکوت جمعیت سوءاستفاده نکند و با اصلاحات منطوره وجود خارجی بدهد .

در خاتمه این نکته را لازم بتذکر میدانم که مقصود من و یسارانم حفظ استقلال مملکت و اصلاح و تقویت مرکز است تجزیه گیلان را که مقدمه ملوک الطوائفی است همچنین ضعف کشور را خیانت سریع دانسته و میدانم خاتجه پیشنهادات همیشگی ما بدولت رفع این نوحه را می نماید .

کوچک جنگلی

ایام موفقیت مستدام

فصل سیزدهم

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

باید همچون شمع‌ای که در تاریکی می‌سوزد
در راه عالی‌ترین هدف انسانیت سوخت
و تمام شد .

اعضای کمیته انقلاب هفته‌ای دو بار در قریه «ملاسرا»
نه کیلومتری رشت اجلاس نموده با تبادل نظر یکدیگر
تصمیمات مشترک می‌گرفتند ضمناً هر یک از اعضای کمیته
که مایل بودند دوستانشان را اعم از مسلح یا غیر مسلح با خود بیاورند همسرا
می‌آوردند برای کسانی که کارهای شخصی یا عمومی داشتند اینجامل ملاقات و
باصلاح امر و جای و رسم بیون بود .

بعمرزا خیر رسیده بود زمین یک توطئه‌ای برای درهم کوبیدنش در شرف
آماده شدن است و هدف این توطئه بدست گرفتن قدرت است شنیدن این خبر چه
اثری در مزاج شونده دارد آنهم با تلفیق بحریانات مرکز . ناگفته پیداست
خاصه آنکه قرائن و شواهدی نیز سحت این مسئله را تایید مینمود .

عموغلی شنیده بود بفرماندهی ارتش سرخ گیلان دستور تلگرافی
رمز رسیده که چون او (عموغلی) با مقداری اسلحه و جواهر ، از روسیه فرار
کرده است بایستی وی را فوراً دستگیر و به روسیه بازگشت داد این خبر شگفت
انگیز در عین حال که تعجب‌آمیز بنظر میرسید ناراحت کننده نیز بود چه

عمومگی بدون اجازه مقامات شوروی بایران نیامده بود و همکاری وی با زعماء انقلاب مورد موافقت واقع شده و جای هیچگونه گفتگو نداشت اما رگود کارهای جاری انقلاب، او را کم کم متأثر و ناخشنود میساخت و این فکر را در او قوت میبخشید که پیشروی انقلاب یا ادامه اوضاع فعلی غیر ممکن است و پیشنهاد کناره گیری اش را مطرح ساخت و گفت راضی تر است که به تبریز برود و از آنجا شخصاً بشهیه مقدمات به پردازد و نتایجی که از انقلاب منظور نظر است دست آورد اما کمینه با این پیشنهاد موافقت نکرد و وجودش را در گیلان ضروری تر میدانست.

محرورمیشهای گوناگون و یأس از عدم موفقیت حالات مختلفه‌ی روانی در انسان پدید می‌آورد. عموم غلی ابتدا مکدر شد و گله گذاری آغاز نمود بعد متغیر شد و با اعتراض پرداخت سپس به نهی‌دات پنهانی منوسل گردید و نا مرحد بدست گرفتن زمام قدرت پیش‌راند.

افرادی که مشغول بازارهای آشفته‌اند در مقام سودجویی بر آمدند و اختلافی سلیقه را به نفعی واقعی تبدیل ساختند تا حائی که بی‌رحمانه متکلف پیدا شد و شکاف، مرحله به مرحله عمیق تر گردید. دور میر انقلاب، با اصلاح سرشاخ شدند و در سحنه شطرنج سیاست بیکندیگری و کیش دادند و مخالفانشان نیز ضمن نقل قول‌ها و سخن چینی‌ها، زیر آتش بدگمانی همزم میگذاشتند و حواس باری کنندگان را از همه جهت پرت‌بیکردند.

یکی از تصمیمات مخالفین، اعزام حاجی احمد کسمائی با یک عده افراد مسلح از طهران به گیلان بود. تصمیم دیگر فرستادن میر ابوطالب و رحیم و شهبه‌بره که هر دو نفر از سرشناسان مشروطیت گیلان بودند. اینان مأموریت داشتند که با فکرو نقشه سردار محی و قوا اجرائی حاجی احمد و سید جلال چمنی (که شخص اخیر یکی از سردستگان جنگل و این زمان از میرزا حدادشده کوس لمن الملکی حیزد و بانیروی دولت نورد محبت می‌باخت) با جنگل در آویزند و پشتوایش را بهر تقدیر، از سحنه انقلاب گیلان براندارند. شیخ محمد علی قومنی (سابق‌الذکر) باین توطئه پیوسته بود. سردار محی در بحبوحه انقلاب مشاور احسان شد و او را با اتخاذ تصمیمات بیرویه و امیدداشت تا جائی که مصداقه اموال مردم بدون اجازه او صورت میگرفت و او بود که احسان را در کپنه

توزی و عناد ورزی ترغیب مینمود و حال آنکه خدمات میرزا سردار محی در نهضت مشروطیت مشهود خاس و عام بود و اگر مقتضیات ایجاب میکرد کمک بی شائبه‌ای از طرف نامبرده با انقلاب گیلان بعمل آید روی سوابق مزبور ، میبایست قاعداً مشاور میرزا میشد نه عقل منفصل احسان و در هر حال ورود حضرات را محافل مطلع در این موقع باریک بنقشه میرزا کریم خان رشتی مربوط می‌دانستند و یکی از آن محافل شخص فرماندهی قواء سرخ (کیکالو) بود که حدس خود را در این زمینه برگیس دخترش (حسن مهری) اظهار داشته بود کیکالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی دریافت میداشت حوادث جاری و یا در شرف وقوع را باشم نظامی و سیاسی تجزیه و تحلیل میکرد و روابط علت و معلولیشان را کشف مینمود .

کیکالو بعد از استحضار از آمدن حاجی احمد بشهوار همراه شصت تن افراد صلح ، دستور داد او را دستگیر نموده پرشت بیاورند و نفراتش را کلا خلع سلاح کنند - احسان که هیچگاه تمایلی بملاقات حاجی احمد نشان نمیداد حتی حاضر بود . دستور بدهد او را از درد زندگی راحت کنند با کمال تحجب در رشت از وی ملاقات نمود چه گفتگویی بین آنها ردوبدل شد بما پوشیده است همینقدر معلوم است که یکروز بعد از ملاقات احسان و حاجی احمد پیامی از میرزا رسید که پرسیده بود ، چه رمزی بر سر این بازگشت نهفته است ؟ معلوم شد نحت وزیر ایران سید ضیاء الدین طباطبائی بنویسه میرزا کریم خان رشتی مأموریت این چند نفر را تصویب کرده و وجه کافی در اختیارشان گذارده است .

بدینی اعضاء کمیته روز بروز نسبت بیکدیگر تشدید میشد تا جایی که ملیون ایران بوجود این اختلاف و توطئه آگاه شدند و سید محمد رضامساواتو میرزا طاهر تنکابنی و ادیب السلطنه سمعی پیامی بجنگل فرستاده و طرفین را به اتخاذ روش متین و عاقلانه نصیحت کردند و تصریح نمودند که اطاعت از تصمیمات کمیته همه افراد وابسته فرض است چنانچه حیدرخان عموغلی نظری غیر از این دارد بایستی خود را از عمر که کنار بکشد و راه بازگشت رادر پیش بگیرد حتی تصمیم داشتند شخصاً بگیلان مسافرت نموده همین مسئله را حضوراً ابلاغ و تفهیم نمایند - مرحوم سید حسن مدرس نیز با پیامهای مکرر رش آمدن میرزا را

بپهران تأکید مینمود .

میرزا در یکی از جلسات خصوصی سران جنگل ، ضمن طرح همه‌ی این مسائل و گزارش جریان کار و اینکه يك تن از عمال توطئه را شخصاً در قومن از بین برده‌است اظهار عقیده میکند که باید تکلیف قطعی جنگل با این قبیل افراد یکسره شود .

در این حلسه که خطرناک‌ترین تصمیمات گرفته میشود قدردانم این است که معین‌الرغایا و اسمعیل جنگلی و کائوک آلمانی و عبدالحسین خان ثقفی و محمد علی پیر بااداری و عبدالحسین خان شغائی حضور داشته‌اند و رأی انفاقتشان بر این قرار میگیرد که اعضاء کمیته را گرفته و محاکمه کنند .

روز ۲۶ محرم ۱۳۴۰ قمری خالوقربان و سرخوش و عموغلی در ملاسرا حضور می‌یابند . محمدعلی (خامی) و میرزا محمود که در محله‌ای (گاریه) و کاس آقا حسام (خیاط) برای تجدید دیدار میرزا بملاسرا رفته منتظر ورودش می‌گردند . سعید محمد کرد و مصدر خالوقربان و چند نفر دیگر از کردها از راه رسیده همراه افراد مسلح دیگر . مشغول بصحبت میشوند که ناگهان واقعه‌ای که هیچکس انتظارش را نداشت ظهور میرسد یعنی غریو پیاپی شلیک تفنگ و مسلسل از اطراف برمیخیزد و عمارت کمیته را زیر آتش میگیرد .

از این واقعه غیر مترقب همه به بیعت فرورفته و میدانند چه کنند معینا شلیک مهاجمین را به تیراندازی متقابل پاسخ میدهند خطر کم کم نزدیک و معلوم میشود هدف مهاجمین تنها همین خانه‌است معین‌الرغایا و اسمعیل جنگلی و کائوک آلمانی مأمور دستگیری کسانی هستند که امروز باید بملاسرا بیایند اما چرا باین طرز شروع کرده‌اند ؟

آیا راه آسانتری رای دستگیری چندتن ممدود وجود نداشت که باین طرز اقتضاح آمیز متوسل شوند ؟

از قیافه همگی وحشت و تعجب عیارید و علت این مهاجمه هنوز نتحقیق پیوسته بود .

فشار رفته رفته و با افزایش تعداد مهاجمین نزدیک تر شدند و انفجار بمب و نارنجک‌های دستی ناپره قتال را گرمتر کرد . عمارت ملاسرا آتش زده شد و مهاجمین با مذاقین دست بیفته شدند کائوک آلمانی شخصاً سعید محمد کرد را با

پهلانچه از پای در آورد و چند کرد دیگر نیز بدانش نقش بر زمین شدند کاسه چشم همه‌ی جنگندگان ممر که بر از خون شده بود که در آن لحظات سخت بجز شبح مرگ هیچ چیز دیگر را تشخیص نمیداد - حالوقربان خود را از بالای عمارت پرت کرد و با اسلحه‌ای که داشت (عوزر) دفاع میمود - کاس آقا - سام و محمود کرد محله‌ای و محمدعلی خماسی نیز خود را از بالای عمارت سرریز انداختند سرخوش که کمی از پا عاجز بود نتوانست فرار کند و در میان شعله‌های آتش سوخت - نقش سیاه‌شده یک تن دیگر از کردها نیز - بعد از پاران - حریق بدست آمد - از مهاجم هم چند نفر مقتول و مجروح شدند - حیدرخان عموغلی که از این واقعات زیاد دیده بود خود را نیاخت و فرار تا سیحان دود حتی با تصرف رودخانه نیز رسید لیکن در آنجا شناخته شد و سنگی گردید، خالو قربان بعد از دفاع مختصر بتدریج در جنگل پناه برد و ناپدید شد سه شبانه روز خود را در جنگل خاموشی ساخت و عاقبت برشت رسید - عموغلی را همراه یک مجاهد و حسن رضائی و یکسوا فرستادند و چند روزی در کسما نگاهش داشتند اما از حق ملاقات محروم نبود - دوستانش بدیدنش میرفتند لیکن حردشنام نسبت بهمیر را چیزی از وی نمی شنیدند - پس از نگهداری چند روز در کسما که جنگ بین جنگلی‌ها و کردها شدت یافت وی را بقه به و مسجد پیش که محل کوچک دور افتاده‌ای میان جنگل‌های اشیوه تومسه کله است نزد طالش‌های البانی اتباع معین الرعا با گسیل داشتند مکرر از میر را شنیده شد که میگفت باید عموغلی را محاکمه کرد اما روزگار فرست محاکمه هیچ‌یک از دو نفر را نداد -

هنگامیکه عموغلی در کسما تحت نظر بود ناعه‌ای از **داداش بیگ** نام بختک رسید که تقاضا داشت با حیدرخان ملاقات کند داداش بیگ که بود و چکاره بود آیا از اقوام عموغلی و یا از دوستان روسیه‌ای بود بنگارتده مجهول است آنچه معلوم است این است که عبدالجس خان تقائی منظور از سرباز کردن داداش بیگ ، جواب نوشت که ملاقات نامرده مفذود نیست زیرا عموغلی بعد از واقعه ملاسرادر موقعی که قصد داشت فرار کند بدست قراول کشته شده است بعداً از همین ناعه که امضاء «عبدالحسین» داشت و با نام عبدالحسین تقی قابل اشتباه بود استفاده قتل عموغلی بدست میر را شده است در حالی که

هنگام تحریر آن نامه عمود علی رنده بود و در کسما نگاهداری میشد پدرش
معلوم نیست پاسخ مرحوم شفائی بدادش یک ، تفصیلی که فوقاً بیاید شده چه
انگیزهای داشته است .



آخرین تصویر میرزا کوچک
صومالیان با واقعه سلاسرا حاجی آخوند نماینده
محموس شیخ محمد خیابانی جنگل رسید و پیام
آن روحانی انقلابی را ابلاغ نمود پیام این روحانی
روشن فکر ، برقراری ارتباط قبا میں قیام آذربایجان و

نماینده شیخ
محمد خیابانی

گیلان و پیشروی بسوی هدف مشترك بود. فعالیت شیخ محمد خیابانی نیز در جهت ایجاد يك تحول اساسی در سیستم حکومتی ایران و رفع موانع آزادی دورمیزد و حصول چنین آرزویی را از طریق نزاکت بی‌نمر میدانست و چون بمسئله و افکار حکومت‌های وقت پی برده لذاتیل بهدف را جز از طریق انقلاب نمی‌جست نامبرده یکی از مخالفان سرسخت قرارداد و ثوق الدوله و یکی از سردان باشاهات و لیدر حزب «دموکرات» بود که به ملت‌عجیبینی که در تمام خطه آذربایجان داشت افراد پاکبازی بدو پیوسته و مسلحانه بدورش حلقه زده بودند و واحدهائی از ارتش دولت را نیز خلع سلاح نموده و مأمورین حکومت مرکزی را اخراج و آذربایجان را آزادستان نام نهاده برای هماهنگ شدن با پیشوای نهضت جنگل و تلاش مشترکشان در تغییر وضع و پیشروی بسوی طهران نماینده‌ای به جنگل فرستاده بود .

حاجی آخوند بعد از ابلاغ رسالت خود در وزیده، بمرض اسهال خونی مبتلا شد و بهمان مرض هم در گذشت و بملت گزیناری جنگلی‌ها بیدار و واقعه سلاسرا امکان برقراری ارتباط مقدور نگشت .

نهضت خیابانی یا نجات‌مندی شد که نخست در بر وقت (مشیرالدوله پرنیا) حاجی‌مخبر السلطنه هدایت را برای دفع خیابانی به تبریز فرستاد و در مساعده ای که بین قواء طرفین در گرفت خیابانی مقتول گردید . در کشور ما معمول است که هر واقعه مهم سیاسی و اقتصادی را با انگلیسها منسوب میدارند و وقتی بدقت نگریسته میشود دم حروس نبر از گوشه عبا پیدا میشود .

در واقعه‌ی قتل خیابانی مسلماً انگلیسها بی‌دخالت نبوده‌اند کما اینکه در خاموش کردن سایر نهضت‌های ملی نیز دست‌داشته‌اند مؤید این گفتار اعتراف فونسول انگلیس مشهد است که در کتاب جنگ جهانی در ایران می‌نویسد: «نیروی اعزامی مرکز و افراد نیپ قزاق یا حمایت و پشتیبانی افراد انگلیسی و نوردیر فرس، شورشیان را وادار بفرار کردند» .

واقعه سلاسرا طلبه یا، جنگ هفت روزه بین جنگلیها
سلط شدن دولت از یکسو و کردها و روس‌ها از سوی دیگر گردید .
بر اوضاع نور محمد خان تهمتن (یکی از سر دسته های
جنگل) برشت حمله برد و تافرق کار گذار که محل ثبت

استاد حالیه است پیش راند و کریم خان کرد و اتباهش را که در خانه قوام زاده سنگنی داشتند بیرون کرد .

نفرات علی دیلمی و عباس نیکوئی (بها در نظام) و نایب علی آقاخان

شهبندی و احمد علی خان و سید ابراهیم خان مشیری همراه جریک‌های صادق خان کوچکی و درویش علی خان در قسمت چهار سرا و سپیخان باقواء مخالف می‌جنگیدند خالوقربان که عرسه را بخود تنگ دید همراه حاجی محمد جعفر کنگاوری نژاد سردار سپه (وزیر جنگ) رفته سلاح کمربش را باز و تسلیم شد وزیر جنگ ماوروش را باو رد کرد و درجه سرسنگی بوی داد و او و تمام همراهانش را باینده درخشان نوید داد .

با رشته سخن را در اینمورد به کلمل سالار نظام (سر لشکر کوبال

منقوی) میدهم که آرمغان آسودان سردار سپه بود و تحت عنوان چگونه انقلاب ۳ میلان خاموش شد یادداشت‌های روزانه‌اش را در مجله ژاندارمری انتشار داد که بعداً در مجله خواندنیها از شماره ۶۸ الی ۷۴ سال دهم نقل شده است.

چهارشنبه ۱۹ میزان - جمعی از رشت آمده منتظر تشریف فرمائی

حضرت اشرف (مقصود سردار سپه است) بودند که اجازه تحصیل کنند خالوقربان که سرپرستی اکراد را داشت شرفیاب شود . . . بنده از طرف حضرت اشرف مأمور پذیرائی شدم حاجی محمد جعفر کنگاوری که جزء وزراء خالو قربان بودند صحت میکردند و اجازه برای خالوقربان گرفتند بعد از مدتی خالوقربان باینج در شبکه که نزدیکان خود و چند نفر اهل رشت در آنها بودند وارد امامزاده هاشم شدند خالوقربان شرفیاب شد و ماوروش خود را نفدیم حضرت اشرف نمود حضرت ماوروش را گرفت و دوباره پس داد و فرمود من این ماوروش را بشما میدهم که بیکانه از شما نگیرد .

جمعه ۲۹ میزان - ساعت ده حضرت اشرف از امامزاده هاشم به

دو تنبیه بازاره تشریف فرما شدند میر پنج محمود خان و کلانترای اتان نظامی سفارت شوروی همراه بودند گزارش خود را مبسوطاً بمرکز رساندم میر پنج و کلانترای مأمور شدند بر رشت بروند و خالو را وادار به تأمل کنند تا اردو بشهر داخل شود مأمورین دو بعد از ظهر به همراهی قونسول شوروی مراجعت کردند .

تذکر این مطلب ضرورت دارد که وزیر جنگ منماقب ورود برشت
 اعلامیه‌ای منتشر ساخت که ماحصلش چنین بود
 و تقریباً هفت سال است که جمعی غوغا طلب هستی این ایالت را بیاد داده
 و دولت را وادار باعزام قشون نموده‌اند. غوغا طلبیان داخلی عملیات دولت را
 ناقص و بی نتیجه گذاردند تا جایی که مأمورین دولت با دادن تلفات زیاد مجبور
 بمقت نشینی شدند. یگانه تسلی خاطر م این بود که شما و خاندان شما را از
 جنگال غارتگران رهائی بخشیم. خانواده‌هایی که سالیان دراز در ناز و نعم
 زندگی گزیده و در یک طرفه‌العین بیک عائله بریشان روزگار تبدیل یافته‌ار
 نظر من محو و فراموش شدنی نبود. اکنون بشما مرده میدهم که نوحیات دولت
 آسایش شمارا در پرتو شمشیر من مقرر فرموده‌است. من یکسر بازم و بی نظیریت
 خود اطمینان دارم زیرا وظیفه‌ای که انجام میدهم مقدس است. شکر خدای را
 هنگامی قدم در مرکز ابالت شما میگذاهم که خیانت بنماگران در معرض تهدید
 قشون دلیر من واقع گشته‌است. اهالی کیلان باید بدانند که قسمت اعظم مصیبت
 های وارده بآنها در نتیجه دورویی بعضی از اهالی خود کیلان بوده‌است. اکنون
 موقع آنست که آسایش خود را فقط از طرف دولت انتظار داشته باشید. در
 اینموقع که دست نیرومند قشون دولت منرا همین را عقب رانده و در همه جا
 تعقیب خواهندشد بعهده شما است که مادر و معنای با قواء دولت کمک و عمرایی
 نموده از آزادی کنونی که لطف خداوند شما مقدر کرده استفاده نمائید. من
 بدرگاه خداوندی تقدیم شکر می‌نمایم که ورود مرا و سایر نجات جان و مال
 و ناموس شما قرار داده است.

اعلامیه دیگر مورخ ۲۹ میزان ۱۳۰۰ باعضاء ۱۰ من جنگ رضامیتی
 براینکه چون امنیت کامل در فلرو کیلان بر اثر جلاد و رشادت قشون ظفر
 نمون حکمفرما گردیده اشخاصی که در زوایای جنگل پراکنده‌اند نمیتوانند
 در نهایت امیدواری بمنازل و مساکنتشان برگردند و مادر که از کسی اقدام
 خلاف وظیفه‌موا تنظیم محلی مشاهده نشود بموجبه همین اعلام درامان خواهند بود.
 تذکر دیگر آنکه وجود اتاشه نظامی شوروی در بین قراقان دولتی و
 همکاری‌های سیمپانه‌اش با قواء دولت، هر گونه تشبیه‌ای را که تا این زمان وجود
 داشت بر طرف ساخت و سیاست جدید شوروی را از روی زمستی که در خاموش
 ساختن انقلاب کیلان گرفته بودند نشان میداد.

شنبه ۲۲ میزان ۱۳۰۰ - ساعت ۳ بعد از نصف شب برای حرکت اردو با کلاتر اف بیرون آمدیم اردو به پیشروی شروع کرد .

پنجشنبه ۲۷ میزان ۱۳۰۰ - بهرامی آقای ساعد الملک حضور حضرت اشرف شرفیاب شدیم موافق مذاکراتی که قبلاً با قوسول شوروی و کلاتر اف شده بود پنج هزار تومان پول سفید تهیه کرده بودیم که حساب الامر بانرلی فرانسیم که تحت نظر احسان الله خان برای مراجعت پکن عده قفقاری که بمنوان مجاهد آمده بودند برسد که هر چه زوتر بیاد کوبه برگردند .

دوشنبه ۱۳ قوس ۱۳۰۰ - کلنل حمید الله خان که با قوا و خالو قربان به آذربایجان حرکت کرده بود در آنجا یکی از نزدیکان خالو خالو قربان را کشت و متهمه اگر ادخا تمه پیدا کرد .

عبدالله مستوفی در نامه و افه مر بود در تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه چنین نوشته است :

« خالو قربان موقمی که سید طه پسر شیخ عبدالله (یکی از همکاران سمیتقو) میخواست است سواران را از نخود دره ۱۲ فرسخی سندانج به اشنو ببرد و باردوی سمیتقو ببیوندد و او و خالو محمد و خالو مراد و خالو کریم و سرهنگ روح الله خان جهانبانی بجلو گیری برخاسته بودند . اثر تیزی که بغلیش اصابت نمود کشته میشود . لیکن توضیح بدهم چه کسی گلوله را بغلیش جای داده است .

بعد از تسلیم شدن خالو قربان توبت بمسجد جلال چمنی رسید نامبرده بطوری که قبلاً دیدیم یکی از سردستانگان جنگل بود که دوست نفر مجاهد تحت اختیار داشت و قادر بود دوست تن دیگر در مواقع ضرورت بسایس تعداد بیغزاید - سیدی برمنز و بیسواد اما بیباک و جنگجو بود و همین جهت همیشه برای میرزا ناز میگرد و حرفهای دروغوری میزد و میرزا بناچار از نظر شهادت و رشادتش تحمل مینمود و نازهایش را علیرغم میل باطنیش میخورد .

سید جلال چمنی پیش از واقعه ملاسرا و برای آنکه جدا شدنش را از جنگل توجیه کند تقاضای چهار هزار تومان وجه نقد و سدهزار فشنگ نمود چون چنین مبلغی در اختیار جنگل نبود لذا بعلامت عسبان ، تمام نقاط گسکر را زیر مدخله اش گرفت و ما مورین جنگل را باز داشت نمود و موجودی سده ۱۰

را تصرف کرد و چون از کسانی بود که بگذرگاه‌های محل، وقوف کامل داشت لذا مخالفتش حدی تلقی شد و سید محمد تولمی که او نیز یکی از سردستان جنگل بود بدقتش مأمور گردید اما قدری دیر شده بود زیرا سید جلال و سید یکی از نزدیکانش میر آقا شارمی کوشش داشت تسلیم دولت شود و با تسلیم خویش وجوه قابلی بچنگ آورد. از طرفی سید محمد تولمی احساس ناراحتی میکرد و از مغایله باوی پرهیز داشت و جریانات بعدی نشان داد که خود او در مقام کناره گیری و تسلیم شدن بقواء دولت بود بنابر این جنگلی‌ها مظلوم تهدید نشدن از پشت سر، در گرما گرم جنگ با روسها و کردها محبور شدند از چهار سرا (نقله غریبی رشت) تا اشکلن، عقب‌بنشینند.

کلنل سالار نظام در بادداشت ۵ عقرب ۱۳۰۰ خود چنین مینویسد:

سید محمد تولمی تسلیم شد - سید جلال هم آمد حسب الامر سه هزار تومان بمشارالیه دادم.

بدینال مذاکرات سدها درویش با مقامات شوروی در طهران از طرف جنگل دونفر دیگر (محمدی انشائی) و (میر صالح مظفرزاده) نیز به مرکز جهت مذاکره روانه شدند و آنها نیز از زحماتشان نتیجه‌ای نگرفته و کاری از پیش نبردند زیرا خلاصه گزارش‌های واسله این بود که موضع بکلی تغییر یافته است و با توافق سیاست‌های شمال و جنوب در امور راحه با ایران باید کار انقلاب گیلانرا خاتمه یافته دانست.

نمایندگان جنگل علاوه بر مذاکره با سفیر شوروی با شخصیت‌های ملی ایرانی نیز ملاقات و گفتگو کردند ولی در هیچ حال و مقام گرمی از کارشان گشوده نگشت بسراغ قوام السلطنه (نخست وزیر) رفتند و او پاسخ داد که اختیاری در این زمینه ندارد و مسئله کوچک خان و جبهه جنگ شمال را باید با شخص سردار سپه حل نمود و چون سردار سپه در مرکز حضور نداشت و به جبهه رفته بود مدت‌ها بانتظار مراجعتش نشستند و در این فاصله وقایعی رخ داد که نه تنها ادبی ثمر بودن انتظارشان حکایت داشت بلکه علائم و آثار پایان داستان نهضت از لابلای پیش آمدهای مریور بوضوح تمام خوانده میشد.

مناقض تسلیم خالو قربان نیروی دولت بهرشت وارد

شد و جبهه را از کردها تحویل گرفت کلنل حبیب‌الله خان شبانی بعد از تحویل گرفتن جبهه فرماندهی جنگل اطلاع داد که دوزخ است قواء جنگل با نیروی

جنگل و سردار
سپه

دولت رو برو می‌باشند میرزا عبدالحسین خان شقائی و میرزا محمدعلی خانی
 مأمور شدند بر پشت رفته باور بر جنگه مذاکره کنند و عقیده ایشان نسبت به جنگلی‌ها
 بنهمنند در تظلمه‌ای نزدیک سردارخانه فعلی رشت ملاقات نمایندگان اعزامی
 صورت گرفت بدین نحو که چشم‌های نمایندگان را در اولین پست می‌بندد و در آنجا
 (سردارخانه) باز می‌کنند .

پیش از آنکه سردار سپه پرستی بعمل آورد و با نمایندگان سر بورمجال
 معرفی بیشتر داده شود سررتیب جعفرقلی آقا و محمود آقا خان آبرم باخوننتو
 پر خاش آغاز سخن میکنند و دامنه مطلب را بنعدی جنگلی‌ها و غارت‌هایی که از
 طرف آنان روی داده است می‌کشایند و در نتیجه این مطالب بدشته سخن را از دهان
 بکدیگر می‌قاپزند .



سردارخانه‌ها، القای و اراضی

بدنه سوچ ارجح بر آمد

فرمود سردار نعمت الله - نفر چهارم او انعامه و عمل مزدی

و هر یک به آفاکل محاهد مساشد

نمایندگان جنگل در پاسخ می‌گویند تمامی این اتهامات ناواردی اساس
 و غیر واقع‌اند - سردار سپه مذاکره کرده سپر رسد اگر این اتهامات می‌اساس

و غیر واقع اند پس امورشان از کجا میگذرد - جواب میشوند از در آمد خالصات. سؤال می کنند مگر در گیلان خالصه است جواب میشوند بلی همان املاکی که با چند اشرفی تملک شده اند و الان سیلین ها ارزش دارند. سردار سپه میگوید مگر با این درآمدها دردی دوا میشود - جواب می گویند چرا نشود عشریه هم می گیریم که در حدود ماهی می چهل هزار تومان است سردار سپه سرش را بعلامت تصدیق بطرف مرتیبها خم میکند و میگوید صحیح است اداره میشوند و بلافاصله بطرف نمایندگان متوجه شده بالجن ملامی میگوید و تا اینجا اقدامات میرزا درست است و همعاش از روی کمال حسن نیت و ملت خواهی و وطن پرستی بوده است من شخصا مقام دولت ایران تصدیق میکنم که عملیات انقلابیون جنگل بنفع ملت و کشور ایران بوده که در روزهای باریک که کتلهای شایسته ای در جلو گیری از تعرض بیگانگان نموده اند و جای آن داشت که میرزا خود را بر گرمی رسانید و زمام امور را بدست میگرفت لیکن بعلمت دوری از مرکز توفیق نیافت اکنون من در مرکز قیام کرده و همکار منظور انقلابیون جنگل را تمهیب میکنم چنانچه میرزا بطهران رسیده بود می توانست جمیع منویاتش را اجرا کند اما من تا بحال یک قسمت از منویاتش را اجرا کرده ام و از این بیعت نیز قسمت مابقی را اجرا خواهم نمود حاضر شوید در این منظور مشترک را ما همکاری نمائید و به **فرج الله بهرامی دبیر اعظم** دستور می دهد که عن این بیانات را در نامه ذکر نماید .

سپس از نمایندگان میبرسد میرزا چند ساله است جواب میشوند ۴۵ ساله . به دبیر اعظم خطاباً می گوید بنویسید تقاضا دارم بیاید دست بدستم داده ایران را نجات دهید و توضیح میدهد که اگر بگویم استدعا می کنم مفهوم خوشی نخواهد داشت و ممکن است سوء تعبیر شود . نمایندگان حمل برای رساندن نامه مراجعت میکنند . ضمناً توافق میشود که جنگه ظرف ۴۸ ساعت منار که گردد از طرف جنگل **علی آقاخان و علی دیلمی** و از طرف دولت **حاجی علی خان** و دو افسر دیگر که در خط مقدم جبهه بودند قرارداد منار که را بست نمایندگی در **آتشکا** امضاء میکنند .

در روزی که جلسه سران جنگل برای مذاکره تشکیل می یابد و تصمیم میگیرند نامه ای از طرف میرزا به وزیر جنگ نوشته شود مشعر بر این که با

ملاحظه نامه مشروح و نویسی که در آن بملت ایران داده شده است مقدرات ملی خود را در این تاریخ بشما تفویض میکنم خوب است محلی را برای ملاقات و تبادل نظر و حسن تفاهم بیشتر تعیین نمایند. حامل نامه مزبور عبدالجسین خان ستانی و میرزا محمود کردمجله‌ای (کارنیه) بوده‌اند. و در جنگه اردریافت



سردار محمود کردمجله‌ای (کارنیه)
عسکر فعال و آرسنه جنگل

این نامه بی نهایت خوشحال و در جواب می نویسد من هم قلباً خود را شما تسلیم می نمایم خوب است بشهر تشریف بیاورید که ملاقات حاصل شود و در محیط اسفا و صمیمیت بایکدیگر مذاکره نمایم. نمایندگان جنگل تذکر می دهند که اگر محل دیگری برای ملاقات تعیین شود اصلاح است و سردار سپه با این امر موافقت میکند و جمعه بازار را انتخاب می نماید. جلسه سران جنگل مجدداً بعد از مراجعت نمایندگان مزبور تشکیل و اکثریت رأی میدهند که به دنبال نامه اخیر بنا سخن اضافی دیگری بمیان آید و جمعه بازار هم محل مناسبی است معیناً از این احتیاط موافقت میشود که نامه سومی ارسال و سومه سرا را برای محل ملاقات پیشنهاد کنند.

نمایندگان جنگل سفارن بمسئول برکت حرکت کرد و حرکت آمدن با واقعه ای شد که کمی بعد در مسوله روح داد تفصیل واقعه این است: در مانده بی روی قراق، آلوده حمله مسوله شمشکسکی بود که بملک عدم اطلاع از متارکه ۴۸ ساعت، عمیر که حواست از مسوله سرار بر شود در صبح سوم، به چبول با عده شصت نفری، میرزا نعمت الله البانی داماد معین الرعا، مواجه شد و بلاساعت زده خورگ کرد که در نتیجه آن سه نفر قراق و ۱۵ تن افر نظامی کشته شدند.

در ملاقات نمایندگان جنگل با وزیر جنگ معنی بر اینکه سومه در محل ملاقات باشد سردار سپه میگوید اگر واقعه علاوه بر اتفاق نیفتاده بود این پیشنهاد را با کمال میل قبول میکردم ولی وقتی خبر جنگ مسوله را به گزارش دادند فوق العاده عصبانی شد و نمایندگان جنگل دشنام داد و دست بازداشتشان را صادر کرد.

نمایندگان مزبور بلافاصله بازداشت شدند و مدت ها حتی بعد از پایا انقلاب در دست و نظیران زندانی بوده اند تا روزی که سردار سپه برای سرکشی به زندان رفت و آنها را در آنجا دیده و آزادشان نمود.

کلل سالار نظام در حوادث روز ۲۸ میزان ۱۳۰۰ خود چنین بنویسد و میرزا هاشم خان از جنگل مراجعت و گزارش داده است که میرزا توسط نمایندگان خود که برشت اعزام نمود میخواسته است عملیات اردو را ۴۸ ساعت بتأخیر اندازد و با این حیل خود موفق شده است قسمت شجسته

را که از ماسوله حرکت مینمود غافلگیر و تلفات سنگین وارد کرده است حضرت اشرف دستور دادند نمایندگان زندانی شوند.

قواء دولت بعد از محروح شدن شیخلسکی با عده بیشتری حمله ور میشوند و در نتیجه نعمت آلبانی و چند تن از افرادش بقتل میرسند عباس نیکومی (بهادر نظام) بجانشینی نعمت الله آلبانی تعیین میشود وی که تازه از جبهه پسیخان از بیراهه خود رابه دزیده، رسانیده بود شبانه در راس گروهان خویش عازم ماسوله میگردد و پیشروی قزاقان را خنثی می نماید.

در آنوقت نشینی جنگلی ها از جبهه پسیخان نا دزیده ازیم سید جلال، قواء دولت بدون جنگ نامحلی موسوم به « پست مساره» پیش میآیند و عبارات کسا (اقامتگاه جنگلی ها) را آتش میزنند که از آن جمله محل دیرستان شبانه روزی بود که مقدمات تأسیسش فراهم شده بود اما در نتیجهی مذاکره و مکاتبه و ارسال رسل و رسائل، حکومتشان را همین اندازه محدود میکنند. واقعه ماسوله یکبار دیگر خستگان را تحریک و بدون اطلاع قبلی و با وجود آنکه با ۴۸ ساعت متنازه جنگ موافقت شده بود حمله عمومی ایشان را آغاز میکنند. نامه ای در این موقع از طرف میرزا پوربزرگ جنگ نوشته میشود که مضمون چند فقره اعتراض بود اول مراعات نشدن مقررات ۴۸ ساعت متنازه جنگ دوم حمله قواء قزاق به ماسوله - سوم توقیف نمایندگان جنگل.

این نامه بامیر موق (سپهبد نخجوان) رسید و او در جواب، شرح مبسوطی در پنج برگه به میرزا نوشته و اشاره بنامهائی کرد که از طرف جنگل بسید محمد تولمی به « نرگستان » و درویش علی خان کلاشمی به « جمعه بازار » و صادق خان کوچکی به « فومن » فرستاده شده و نتیجه میگیرد که شما با این نوشتجات، یک شخص دروغگو حساب آمده و در عین اینکه در مقام صلح سوازشدید چنین نامهائی بزرگستان خود مینویسید پس اگر فی الواقع و سمیانه حاضر بشلیم نشوید - قریباً مغلوب و سرکوب خواهید شد.

مضمون نامه های یاد شده این بود که میرزا به سردستان جنگل توصیه میکرد که محل خدمت خود را ترك نکنند اگر چه با وزیر جنگ در مذاکره سازش است شاید بتوان راه حل شرافتمندانه ای یافت لیکن دوستانش نباید غافل گیر شوند و پست های خود را بخاطر مذاکراتی که نتیجه اش نامعلوم است

از دست بدهند بلکه باید هر يك درمحل خود بحال آماده باش منتظر دستور باشند شاید لازم شود در مقابل قواء دولت ایستادگی کرد در اینصورت باید دستجات متعدد سیار تشکیل داد و راه پیشروی قواء دولت را بست و با حملات پی در پی در پشت جبهه، حواس عمده قواریا پرت کرد.

دستور مزبور را سید محمد نولمی هنگام تسلیمش بقواء دولت یعنی همان وقت که درویشعلی خان کلاشمی در جمعه بازار تسلیم میشد و به تشویق میرعباس جلیل زاده که در سابق یکی از یاران جنگل و اخیراً از مخالفین سرسخت شده بود بنظر امیر موقت رسانید.

کنل سالار نظام در یادداشت هفتم عقرب ۱۳۰۰ خود می نویسد:

«سید محمد نولمی دستور کتبی میرزا کوچک خان را آورده بود این دستور جواب مراسله جناب آقای امیر موقت بود که در دوم عقرب به میرزا کوچک خان نوشته بود تسلیم بشود میرزا کوچک خان دستور میداد قسمت های جنگل از هم سوا شوند بطور سیار و زبده - از روی دولتی را آن پشت بزنند - جدید کنند که مهمات اردو سبط شود - من جای خود را عوض کرده ام و نوشته ام که مراسلات را با رمز یگانه بنویسید.»

حضرت اشرف از این مراسله میرزا کوچک خان بی اندازه عصبانی شدند فوراً قرمان دادند فردا موافق دستور قبلی حمله عمومی شروع شود.

دیگر از این تاریخ بیعد نامه ای بین قواء دولت و جنگلی ها رد و بدل نشد و در روز بعد ناگهان از راه سیاه اصطلاح به اشکلن حمله شد و نفرات حیدرخان و قره خان دیلمانی که اینوقت مأموریت این نقطه را داشته اند با دادن تلفات عقب نشستند.

میرزا یوسف خان شبان شفی که مسلحینی در اطراف خود داشت ارتفاعات شفت را که امکان عبور جنگلی ها میرفت بکمک قواء دولت اشغال و همه معاير را تحت نظر گرفت.

سید جلال چمنی نیز هر گونه جنبش جنگلی ها را مراقبت و نظارت میکرد هنوز در روز از حمله «اشکلن» نگذشته بود که «زبده» مورد تعرض قرار گرفت و تصرف شد.

بعد از زنده نوبت به ماکلوان رسید جنگلی‌ها در کلمر بنشینست
 تصمیم گرفتند در ارتفاعات کلمره موضع بگیرند و علی‌دیللی را با نفراتش مأمور
 تاراج کوه نمودند اما فرست مانند برق و باد اردست میرفت و نمان پتغ
 سردار به سیر میکرد: قواء دولت، کلمر، را محاصره کرد و جنگ سختی
 پیرامون این قریه در گرفت که نتیجتاً قواء جنگل متفرق و متلاشی گردید و
 بدستجات چند صد نفره پارتیرانی تقسیم گشت و چون این وضع نیز قابل بقا و
 دوام نبود لذا دسته دسته و بطور انفراد به اردوی دولت روی آورده و تسلیم میشدند.
 کسانی هم که بجنگ و گریز می پرداختند روحیه منزلی داشتند - حملات
 مداوم وی انتطاع که از شبوهای قدیم جنگ است و به موجب آن ندادن محال و
 فرصت خود آرائی محریف، توسعه میشود بنام معنی صورت میگرفت بطوری
 که حتی اندیشه مقاومت عیس نبود جنگلی‌ها که در رأس خود فرمانده و سرپرستی
 نداشتند و مقاومت دستجات پراکنده را بر فایده میدیدند سیاست مسالمت‌آمیز
 دولت در مورد تسلیم شدگان، باینکه بعد از تحویل اسلحه کاری بآنها نخواهند
 داشت متوق افراد و دستجات متفرق، تسلیم گردید بنحوی که بعد از چند روز،
 جز افراد معدودی در اطراف میرداکسی باقی نماند.

چند تن از سر بازان انگلیسی که هندی و مسلمان بودند و سابقاً بجنگل
 پیوسته اظهار انقیاد میکردند از طرف قزاقها دستگیر و تسلیم مقامات انگلیسی
 شدند آنها هندی‌های مزبور را به بنیاد فرستاده و در آنجا آنها را بدار
 آویختند.

دو تن از روسهای سفید نام کولار و ژوزف که بجنگل پناهنده شده بودند
 و شعبان خان جنگلی از طرف میردا مأمور حفاظتشان بود با سارت قواء دولت در
 آمدند و فقط عده کمی توانستند از مناطق خطر، دور نقاط امن برسند و مصونیت
 بدست آوردند سفارت ایران خیر زیر را در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۲۱ (۱۳ آبان
 ۱۳۰۰) بعنوان مرزده پروژنامه نایم فرستاد:

«دشمن منزلی که از طرف میرزا کوچک خان اشغال شده پس گرفته شده
 و خالو قربان و خالو مراد که از عمدستان کوچک خان بودند با پیردان،
 خود تسلیم نیروهای شاه شده و مورد عفو قرار گرفتند - خود کوچک،
 و خان که بسیاری از سرداران و همراهانش کشته شده‌اند بکوهستان‌ها»

«فرار کرد و یکصد سیر و بسیاری غنایم خشکی از آن جمله چند توپ،
 «و مسلسل بجای گذارد و اکنون سر بازار شاه بدنبال او هستند»
 سر لشکر کوپال در حوادث شنبه ۹ عقرب ۱۳۰۰ چنین می نویسد:
 «حضرت اشرف فرمودند بعضی ها بر علیه اقدام من هستند و میخواهند
 «با کوچک خان صلح کنم و از پیشروی صرف نظر نمایم و حال آنکه اردو
 «موفقیت کامل بدست آورده فومن- لولمان- گوراب زرمخ را گرفته
 «پیش میروند و چند نفر قراق زخمی است بعد از ظهر «ریدق» گرفته
 «شد اردوی میرزا کوچکخان بکلی پربشان گشته است و بکومه
 «پناه برده اند».

شنبه ۲۷ عقرب - امروز شایع شد که «میرزا کوچک خان در سیاهکل
 گرفتار شد ولی موضعی بود تکذیب گردید»
 دوشنبه ۱۳ قوس (آذر) تلگراف رسید که میرزا کوچک خان میان
 برقها جان سپرده و سرش را بریده یار دو گام آورده با این خبر انقلاب گیلان
 پایان یافت.

آخرین نامه میرزا بتاريخ ۵ عقرب ۱۳۰۰ به میر
آخرین نامه
آقاعربی بود
 و
آخرین دیدار
 میرزا در این نامه گله داشت از ناپایداری بعضی از
 دوستان و اینکه امتحان بیوفالی داده اند او نوشت: با
 رویه ای که دشمنانمان در پیش گرفته اند شاید بتوانند
 بطور موقت با دائم توفیق حاصل کنند ولی نگاه من و همراهم بخداوند دادگری
 است که در بسیاری از این مهالك حفظ نموده است.

او افزود: افسوس میخورم که مردم ایران مرده پرستند و هنوز قدر این
 جمعیت را نشناخته اند البته بعد از محوما خواهند فهمید که بود ایم و جمعی خواسته

- ۱- رستاخیز ایران تألیف فتح اله اسعدیاری صفحه ۲۰
- ۲- شخص مزبور عباس نیکوئی (بهادر نظام) بود که آخرین بار ما او را
 در امانزاده ابراهیم شفت آنجا که خود بدستور میرزا یوسف خان شیخان تحت نظر بودیم
 دیدیم که شبانه با نفراتش که بیش از ۱۱ نفریانی نشانده بود عبور کرد و از آب
 سفید رود هم گذشت ولی در سیاهکل بجای کوچک خان گرفتار شد و سالها در طهران
 زندانی بود.

ایم وجه کرده‌ایم. اکنون منتظرند روز گاری را ببینند که از حمیتما اثری در میان نباشد اما وقتی از افکار و انتظاراتشان نتایج تلخ مشاهده کردند آنوقت استکه ندامت حاصل خواهند نمود و قدر و منزلت ما را خواهند دریافت.

آخرین جمله نامه مر بور چنین است: بلی آقای من امروز دشمنان ما را دزد و غارتگر خطاب میکنند و حال آنکه هیچ قسمی جز در راه آسایش و حفاظت مال و ناموس مردم برداشته‌ایم ما این اتهامات را میشنویم و حکمت را بخداوند قادر و ساکم علی الاطلاق واگذار میکنیم.



اما آخرین دیدار میر را از همسرش بود او هنگام وداع از همسرش چنین گفت:

اوضاعمان از همه‌ی جهات معشوش و نامعلوم است خطر از هر سو احاطه مان نموده و در معرض طوفان حوادث قرار گرفته‌ایم حریمات آینده بقدر کفایت مهم و تارک بظن میر سرد و امکان این هست که باز تارک بیشتر شود و تو گناهی نداری چرا اینکه همسر من هستی و سر او در نیست بی سر پرست و بلا تکلیف بمانی و زندگی سیاه و بنیام شود با خدای نکرده در معرض خطر قرار بگیرد در حقیقت حیفاست که هنوز از گلستان زندگی کلی نچیده دچار خرابی حوادث شوی و از طراوت و جوانیت بی بهره بمانی درحالیکه (طلاق) حلال همه‌ی این مشکلات است و تو بعد از طلاق بحکم شرع و عرف مجاز خواهی بود خالوده نوینی را برای زندگی آینده‌ات بریزی.

همسرش گفت من این پیشنهاد را نمی‌پذیرم زیرا مایل نیستم بییمان شکنی و بی وفائی منم شوم قبول این تکلیف در حقیقت بمعنی تن در دادن به ملامت‌ها و سرزنش‌های مردم است. من اگر این پیشنهاد را بپذیرم مردم بمن چه خواهند گفت آیا نمی‌گویند هنگام خوشی و اقبال دور گار، با شوهرش ایاز بود اما زمان بروز مصیبت ناساز گشته است؟ نه نه تسلیم بچنین امری بمن گوار نیست من زن بی حقوقی نیستم و تو را هنوز روی پله شهرت و افتخار میبینم. درست است که بین زنان، افراد هوس باز و بییمان شکن نیر یافت میشود ولیکن اکثریت با افراد با گذشت و با حقیقت و با شخصیت است که لوح ضمیرشان از وسوسه‌های شیطانی پاک و موزن است من که میرا بفردانکیت آگاهم از آنچه بر من گذشته است تأسفی ندارم و با آنچه بمن وارد خواهد شد نیر راسیم زیرا بخدای عادل رموف توکل دارم و همه پستی‌ها

وبلند، بها و تحولات را از سر چشمه مشیت او میگیرم .

من با زندگی ساده و شرافتمند توأم با فقر و قناعت خو گرفتیم و چون آمیخته بریا و تسنّع نیست، آنرا محبوب و لذت بخش می‌شمارم و معتقدم که بهترین لذات جهان هستی، راحتی روح و آسایش وجدان است .

تو اگر زنده بمانی خدای بزرگ را سپاسگزار خواهی بود از اینکه بگالبدم روح تازه دمیده است اگر از پای در آئی که طلاق خدائی خود بخود جاری شده است . با اینهمه مجال است بیبوند دیگری در آیم و شخص دیگری را به همسری برگزینم و مطمئن خواهی بود که عهد خود را تائب گویم و امانه خواهم داد این بگفت و هائی مای گریست و اشک از دیدگانش جاری شد . میرزا از این حالت همسرش سخت متقلب و متاثر گردید و از او پوزش طلبید و با استعاضت پرداخت و شخصیت و نجابتش را ستود و گفت درسی ادب و انسانیته را باید از طبقه شما آموخت در باره روح و قادتان از درک حقایق زندگی سرشار است و من زنی بنحایت سلامت نفس و قدرت فهم و درایت تو کمتر دیده‌ام تا اینکه دهقان زادمان پیش نستی معذمان اینم که در خلال گفته‌هایت حقایق غیر قابل انکاری نهفته است .

از اینکه وضع ما دیدم اجازه نداد که يك زندگی آسوده‌ای مطابق سلیقه فراهم کنم شرمندهم و از اینکه در ستاند روزگار و دشواریهای او دیده‌ام هم چون کوه نایب و پایدار مانده و با این همه در راهی از غم خواری و بهر وجه نیک نکاست از تو سپاسگزارم معنی همسر و سر یک زندگی همین است نه آن سه بدو غ بعضی‌ها ادعا میکنند چه بسا زبان حیلی که بطلبه و از روی خود ستائی متغایر بستانی میشوند که از آنها بکلی غایبند و چه بسا از آن باز ستائی که با داشتن همه سجاای اخلاقی ادعائی ندارند و با باره می‌کشند من نور انام يك از شرافتمند و انسانی که در درجه کمال است می‌ستایم و از داشتن چون نوع همسری که حقایق زندگی را با همان مقدار شعور دهقانیش درک میکند وجود می‌الم شاید این هم جزه مشیت الهی باشد که امید و آرزوهای چندین ساله‌ام در رفتی از حوادث و آلام زندگی مدفون شوند ولی این آخرین کلام را باید بدانی که چون همسرت درد نبود لاجرم از مال دنیا نیز چیزی نماند و خت خیلی چیزها در حقم گفته‌اند اما تو که از همسرت حتی برای روزگار نامعلوم و ابهام آمیز آینه‌های کوچکتان ذخیره‌ای در اختیار نداری بهتر از هر کس دیگری میتوانی در باره‌ام قضاوت کنی من از تو را شیم که هیچگاه غر امور بد مواخذه و سرزنش درباره آنچه نداشته‌ام قرار نداده

ای و از خدای بزرگ خواهانم که از این بزرگواری و کف نفس که مظهر تقوی و فضیلت است از تورا سی باشد تنها چیزی که از دارائی دنیا در اختیار دارم یک ساعت طلاست که یادگار هدیه انور پاشا است من اینک آنرا بتومی بخشم که هر وقت زنگش بسدا در آمد بخاطرات گذشته رجوع کنی و همسر آزرده و حسرت بر دل مانده را بیاد آوری! این بگفت و با جسمانی اشک آلوده از همسرش خدا حافظی نمود.

زن صدیق و یانقوی بهمان نحو که گفته بود به عهدش وفا کرد و پیشنهادهای مکرر از دواج را پس از پایان انقلاب که از طرف افسران قزاق بعمل میآمد یکی پس از دیگری رد نمود در حالیکه یادگار عزیز فراموش نشدنی همسرش (ساعت) تا آخرین دقیق زندگی او، بالای سرش زنگ میزد.

قواء متفرق جنگل تک تک و جوخه جوخه سوی اردوی دولت متوجه شده و تسلیم میگرددید کسانی هم که مقاومت نینموده یا کشته و یا دستگیر میشدند البته مقاومت در این لحظات بحرانی، تجسمی از یک نوع دیوانگی بود زیرا نه سازمانی باقی مانده و نه آسانی که با نجا پناهم برده شود و نه فرماندهی که از روی نوشته و تاکتیک صحیح، عملیات جنگی را اداره نماید روی متخنه از طرف اولیای دولتمبنی بر عفو تسلیم شدگان نیز دوران بلا تکلیفی وی و سازمانی افراد را بی پایان میرسانید.

سلطان عبدالحسین خان ثقفی فرمانده قواء جنگل که از تمامی قوایش جدا شده و چند روزی با میرزا در حال عقب نشینی و قرار بود دستگیر شد و طولی نکشید که پناهگاه و قار السلطنه و پیر بازاری و فخرائی (ابوالقاسم) و سایر سران غیر نظامی نیز در مرتفعات گلولونده رود کشف و حمله با سارت در آمدند و تحویل زندان شدند^۱ میرزا محمد علی خمایی نیز همراه نگارنده

۱ - و قار السلطنه از اقامت در زمان مشروطیت است که در جنگهای قزوین و بارامک با نفاق پیرم و منتصر الدوله و مجاهدین گیلان شرکت داشت و متعاقب استقرار مشروطیت در حزب دموکرات شرکت فعالانه داشت سپس بحکم رفت و حکومت خاجال منصوب شد چندی که در داخله بود بعد از دستگیریش مدتها در زندان طهران بسربرد و محرومیت او را قیامت در رشت تا زمان خلع قاجاریه ادامه یافت در سالهای اخیر اثر شناسی رسمی شد گیلان بود مگر با رچهره های درخشان مشروطیت و از عناصر خوشنام و معادی آزادی

دوازده قاعه قلعه رودخان (شفت) بدست فننگی های میرزا یوسف خان شبان دستگیر و بغیره شالما دامامزاده ابراهیم اعرام و نحت نظر قرار گرفتیم - تنهاسنن از معاریف جنگل (میرزا گناگوشه معین الرعایا) باقی مانده بودند که قواء دولت تعقیبشان مینمود و این تنها از نظر آشنائی معین الرعایا بمعایر کوهها و گذرگاهها بود که دستگیریشان را بتأخیر نیانداخت. کبلا نقره ۵ پسر عسوی معین الرعایا که اوتیز در کوه بیمائی و شناسائی کوره راههای مجلی دست گمی از معین الرعایا نداشت و بعین منظور بخدمت وزیر جنگ (سردار سپه) در آمده بود برای عمو داده پیغام فرستاد که راهها همه بسته اند و داستان با حر رسیده و چنانچه تسلیم شود جانش در امان است و او قول میدهد نگذارد موئی از سر وی کم شود زیر اعنایت سردار سپه مانند ما بر روی سرش سایه افکنده است و درخواست های او را با کمال مهربانی پذیرد در غیر این صورت جز تاسیم بسر نوشت، راه و چاره ای باقی نمی ماند و دستور داد که اگر با این پیشنهاد موافق است از همراهانش جدا شود - معین الرعایا تردید داشت که این تکلیف را رد کند یا بپذیرد زیرا اتخاذ تصمیم را نسبت بهریک از دو وجه، عنطقی و عاقلانه نمیدید و سرانجام بعد از مدتها تفکر و عطا لیه در اطراف و جوانب کار، بالاخره خب حیات پوی غلبه نمود و بامید این که بحتمل صدی بیست این پیغام صحیح و مفروض بحقیقت باشد آنرا پذیرفت و به بهانه این که همراهانش را کم کرده است از دویز رفیق همراهش جدا شد و با کبلا نقره ملاقات نمود و بدستور وی ناهای به یوسف خان شبان نوشت و حاضر بودنش را به تسلیم و تحویل تمامی قورخانه جنگل اعلام داشت. این تقاضای درنگ مورد قبول سردار سپه واقع شد و آلیانی تمامی قورخانه جنگل را که تنها او میدانست کجا است بی کم و کاست تحویل نمود میرزا و هوشنگ هم چنان در حرکت بوده و بمنظور رفتن بخلخال متوجه عظمت خانم فولادلو شدند.

نعمت اله خان ملائی صدر کورچکخان آخرین کسی بود که در بسکی از واقعات تیر خورده کشته میشود و منشا او را قزاقها جهت سرغام السلطنه بمسال میفرستند و پیغام میدهند که میرزا متوجه گبلوان است عدمایر افر سید تا مانع عبورش باشند و امیر مقتدر محمد خان سالار شجاع را با یکصد سواراً مور این راه بندی می نماید. عظمت خانم خلخالی (خواهر امیر عشایر شاطرانلو) بمعص شنیدن این خبر که میرزا کوک خان آهنگ خلخال نموده و قصد آمدن بر دوی را دارد

با همه‌ی مخاطراتی را که پیش‌بینی میکرد حاکم سرشد چند صد تن سوار بر سرگرد می‌قلیچ‌خان شاهسون بیست‌وازش نفرستد تا اینکه او را سلامت و عزت تمام بمقتصد برسانند اما متأسفانه کمی دیر شده بود میرداو هوشنگ دجار خشم طبیعت گردیده و با حملات بیرحمانه‌ی بوران و طوفان میارزه میکردند و سرانجام زیر ضربات خردکننده سرما از پای درآمدند .

چند بار میرزا کوشید رفیق راه و یار غارش را که رسایت نمیداد او را تنها بگذارد و قول داده بود تا او پسین لحظات زندگی، با وی همراه باشد، از منطقه خطر برهانند و رفیق و امانده‌اش را که از لحاظ وفاداری و فداکاری، یک آدم نمونه است به آبادی برساند و لذا او را بدوش کشید و بدون توجه بحاصل عمل خود، یک چند قدم او را با خود برد، بکجا؟ بنقطه نامعلوم - آنجائی که خود نمیدانست کجا است یعنی بطرف سر نوشت .

اما چه سود که خود بی‌رمق و بی‌طاقت بود و نیروی حرکت برایش باقی نمانده را بواسطه از فرط ناتوانی سست و تمام اعضایش را تشنج و قشع‌ریزه فرا گرفته بود . سربان نفس کم کم کند و کندتر میشد اما معزش همچنان فعال بود و بجایه ایران و آینه‌کزود می‌اندیشید چه باید کرد ؟

عینجان احساسات مادام که در نهاد افراد بشر متضمن است او را همچنان اعمال شکر ف که نموداری از تجسم انسانیت است و امیدارد .
آیا دوست مردی را بچنین حال اسف اشغال در میان برف و بوران تنها گذاشت ؟ پس حسرت‌دردی و شفقت بکجا رفت .

آیا ترك يك يار، هربان و بیرون کشیدن گلیم خویش (به تنهایی) گناه نابخشودنی نیست ؟ غرائز و احساسات بشر دوستانه چه فتوی میدهند ؟ مگر دلها از صحبت بنوع حالی شده است که در اینگونه ماجراها ساکت و بی تفاوت باشیم ؟ اینجا است که عظمت روح و صفای دل افراد، در بوته آزمایش قرار میگیرد و شرف و فضیلت ، ماهیت وجود خود را نشان میدهند .

آه خداوند ! کسی نیست این مرد آواره از وطن - این آلمانی نگون حت ایران خواهر که علامت مرگ بر پیشانی‌ش نقش بسته است بنقطه امنی برساند بمن از نجات او منت نهد ؟ آیا او هم مانند من محکوم است که حسرت خوشبختی برانبان و آزادی و آبادی این کشور کهن سال را با خود بگورببرد ؟

باد همچنان سیلی های سخت بر خسار این دو مرد مسافر مینواخت و آنان را لحظه بلحظه بی طاقت تر میکرد کسی چه میدانند که این دو موجود مایوس و از تاب و توان افتاده ، در این لحظات سخت چهارز و نیازی باهم داشته اند آنچه محقق است این است که بعد از نگاه سردی بسوی آسمان و بر آوردن آه تلخی از ته دل ، سرهایشان روی شانه ها خم شد و پلکهای چشمشان سنگینی نمود و نبض و قلب از حرکت بازماند و توده های عظیم برف سرانجام تن بیخ زده شان را بکام خود فرو کشید .

گرم نام کرد (مکاری) که از خلخال عازم گیلان بود سعی داشت با احتیاط از صدمه طوفان پسر عت از گدوگ بگذرد در مسیرش ، کسی دورتر از جاده معمولی ، جنبش هایی را در میان برف ملاحظه نمود و تصور و برودن با حیوانات غیر اهلی لغتی با آنها دقیق شد تا به بیند با عبودش از گردنه « گیلوان » چه عکس العمل هایی از خود بروز میدهند یا آخره حس کنجکاو و ادارش کرد از مرکوب پیاده شود و آنها را از نزدیک مورد ملاحظه قرار دهد در این هنگام با کمال حیرت مشاهده نمود که جنبندگان مزبور دوتن از ابناء خود او بودند دوتن از افراد سرشناس که دست تقدیر و گردش روزگار گذارشان را باین مرحله کشانیده است . با تفرس در وجنات آنها یکی را بزودی شناخت و بشدت متأثر شد از این که چرا آنهاست و کومک و یاری که بتواند بوظائف انسانی خود قیام نماید ندارد یا این همه ، همان کسی را که میشناخت بپل کرد ، ماساز دادحرف زد چند دانه سنج در دهانش نهاد ولی همه این کارها بی نتیجه و بی حاصل بود شعله زندگی هوشنگ خاموش شده و میرزا نیز جان بجان آفرین تسلیم کرده بود ، مکاری بحمله بسوی دخانقاه دويد تا مردم قریه را برای نجاتشان بیاری بطلبد و اهالی قریه بسجود استحضار از چگونگی امر ، علی رغم طوفان و تهرش و عد آسای باد و نزول بی انقطاع برف ، بحمل هجوم بردند و تن بیخ زده هر دو نفر را بقریه آوردند اما همه چیز پایان یافته و مرغ روحشان پرواز نموده بجانب ابدیت شتافته بود .

خیر فوت میرزا که دوستانش را متأثر و دشمنانش را شاد میساخت در یک زمان کوتاه ، بهمجا منتشر شد و از آن حمله بگوش محمدخان سالار شجاع برادر امیر مقتدر طالش رسید نامبرده باتفاق یکی از مشوایش (فتح الله) و عده ای تفنگچی به خانقاه رفت و اهالی را از دفن اجساد مانع شد و سپس بمنظور

انتقامجویی و کینه دیرینه‌ای که با جنگلی‌ها داشت دستور داد یکی از پالاش‌های همراهِ وی سر میرزا را از بدنش جدا کند. رضا نام اسکاتانی باشا شده او سر میرزا را برید و تحویل خان پالاش داد. نامبرده سر را ابتدا نزد برادرش امیرمقصد در بمال و سپس فاتحانه بر پشت برید و تسلیم فرماندهان نظامی کرد. تشریفات که برای بردن سر بر پشت معمول شد بیشتر جنبه قدرت نمائی داشت و



سر بریده سریرا کوچک خان

فاجعه‌ی تاریخی کر بلا را زنده بینمود. مردمی که یکوقت زیر مقدم صاحب‌همین سره دسته‌های گل تار می‌کردند اینک بسان جورجگانی که آب جوش پلانغشان سر ازیر شده بیرون ریخته سه‌پشته بنماشا ایستاده بودند. در کاوشی که از جیب و پل میرزا از طرف سالار شجاع بعمل آمد تنها یک سکه نقره یک ریالی یافت شد بضمیمه یک سهری سجع کوچک و دیگر هیچ... سر میرزا را در مجاورت سر بازار خانه فعلی رشت آنجا که معروف یا نبارفت نوبل است مدت‌ها در مرآ

و منظر عموم قراردادند سپس خالوقربان کرد، به منظور ابراز سمیت سردار سپه، سردار برسم از منان بطهران برد، گفته میشد که وزیر جنگ از این عمل خالو خشنود نگشته و حرکاتی که دلالت بر عدم رضایت داشته از خود نشان داده است **علی اکبر خان سنجانی** (سردار ناصر) که خالوقربان را در یکی از جیبانهای طهران (ناصر خسرو) دید بر بان کردی که چند نفر نیز حضور داشته‌اند بوی دشتام سخت داد و او را تنگ حامه کرد معرفی کرد و علت این دشنام آنکه چرا سر ولی نعمت خود را برای دشمن آورده است.

بدستور سردار سپه میرزا کوچک خان را در کورستان حسن آباد محل آتش نشانی قلی) دفن کرده بعداً یکی از مردان نیک نهاد که اربابان قدیمی میرزا کوچک خان بود (**کاس آقا حسام**) او را محرمانه از کورکن تبعول گرفت و برشت برد و در محلی موسوم به **سلیمان داراب** بجاگ سپرد و این همان حائی است که در یازدهم آذرماه هر سال مراسم برباودسته‌های گل باین آرامگاه شامی شود.



متفیدی کاس آقا حسام (حاجا)
اردوستان صمیمی میرزا کوچک

در شهر بور یست که آزادبخواهان کیلان تصمیم گرفتند حسد میرزا را با تشریفات شایسته‌ای از خانقاه برشت حمل کنند مصادف با حلو گیری مقامات دولتی شدند ناگزیر ساده و بدون کشمکش حسد برشت منتقل و در حواری سر مدقون گردید و بدین طریق طومار زندگی مردی که با پاینده بودن بدیانت و

اخلاق ، آزادی و استقلال کشورش می‌آسدیشید و بسمادت ابناء وطنش عشق می‌ورزید و در جمیع این احوال ، روح غیرقابل انحراف و انقیاد داشت در نوردیده شد و شعله عمرش که با همه کوتاهی مواحه با یادهای مخالف و ماجراهای غم‌انگیز بود خاموش گردید .

شاعر آزاده کبلانی خلیل دانش پژوه که از خدمتگزاران فرهنگ بوده

تصنیف زهرا متعاقب مشاهده سر بریده زهرا سروده است :



زهرا اسکندری

(۱)

قرارات	تا برتم توان و تا قرار است
شرار است	دردل هر از کرده ات شرار است
غبار است	درسینه ام از شیوه ات غبار است
ریار است	نی درخورشان تو شهریار است

ای وطن ! تو آباد نمیشی - ملت ! تو آزاد نمیشی
ایدل ! دگر شاد نمیشی چرا که ماملولیم جهولیم
بی دانت و فضولیم بی دانت و فضولیم

(۲)

جبین است	این سر که سر بلند و مه جبین است
زمین است	یا آفتاب و ظالع زمین است
عجین است	خاکش ز عشقت ای وطن عجین است
نه این است	انصاف ده که هزد سر نه این است

ای وطن ! تو آباد نمیشی - ملت ! تو آزاد نمیشی
ایدل دگر شاد نمیشی چرا که ما ملولیم جهولیم
بی دانت و فضولیم بی دانت و فضولیم

(۳)

وطن بود	این قهرمان مدافع وطن بود
شکن بود	لشکر کش و شجاع و صف شکن بود
رمن بود	یزدان صفت بجنگ اهرمن بود
ومن بود	کی مثل ما بفکر ما ومن بود

ای وطن ! تو آباد نمیشی - ملت ! تو آزاد نمیشی
ایدل دگر شاد نمیشی چرا که ما ملولیم جهولیم
بی دانت و فضولیم بی دانت و فضولیم



حاجه تاجدار سمیعی فرحمنک و عطیوتیان و امور حبریہ
رنا اسماعیل معروف بہ حاجی آقا رنا علیہ
مؤسس و مدیر جابخانہ غرورہ اولولائی رشت

فصل چهاردهم

www.tabarestan.info
تبرستان

سر نوشت صابر صرّان انقلاب

www.tabarestan.info
تبرستان

مفلوب شدن بحق گوارا تر از پیروزی
بیاطل می باشد .

منتسکیو

خالو قربان : سردار سپه متعاقب تسلیم خالو قربان بوی درجه سرهنگی داد و بسایر سران کرد نیز علی قدر مرا تبهم درجات نظامی اعطای نمود و همه را برای جنگ با اسماعیل آقا سمینقو باذریابجان فرستاد کریم خان کرد که روزگاری در درشت حکومت فعال مایشائی داشت از عمل خالو قربان در تسلیم شدن بقواء دولت ناراضی بود حتی در یجبوحه جریانات تسلیم ، یکی دوبار تصمیم بمخالفت گرفت و از اینکه او را بیازی نگرفته اند قصد داشت از تسلیم بدولت سر باز زند و از خالو قربان جدا شود لیکن بمعانت و تقاضای مواجه گردید که او را از این عمل برخلاف عقل ، بر حذر داشتند .

نامبرده در یکی از روزهای نبرد با قواء سمینقو که خاطرات شبرین دوران حکم فرمایشی را در درشت بیاد آورد و یا ذلت و تکتب این ایام مقایسه نمود سخت بهیجان افتاد و از فرط عصبانیت خالو- قربان را مورد حمله قرارداد و بعد از جمله دشنام کردی مودزش را کشید و وی را بقتل رسانید .

اگر توانیم آزاد زندگی کنیم ، بهتر است
مرگ را با آغوش باز استقبال کنیم .
سازندگی

مهمه در میان کردها و قواء نظامی دولت پیچید و پیش از آنکه
چند نفر دیگر بممول شعله‌های این محاسبت شوند وی قلمی در جهان



آی حسیں جودا

ارده و پهنه آید او و برادرش پیر را مراد برانک و حه کرد دیگر
از هم فکراتش را دستگیر و اظهار سره و همه را با بر سردار سپه
پیر باران کردند .

شرح تفصیلی تسلیم کردهای مسلح گیلان و اعزامشان بسوی آذربایجان بمنظور جنگ با اکراد شكاك که در رأسشان اسماعیل سمینتو قرار داشت و بالاخره پایان کارشان را دوست داشتند ما آقای حسین جودت که از فرهنگیان بنام و آزمان در متن حوادث و جریانات انقلاب حاضر و ناظر ماجراها و رویدادها بود خواهش ما تفصیل نموده که با عرض تشکر از معطله قسمتی از یادداشت های مزبور در اینجا نقل میکنیم :

موقعی که سردار سپه در عرض مشغول رسیدگی با مورد و مطالعه در باب پایان دادن بکار جنگ بود. میرزا میرزا کوچک خان و یاران او که در جنگل بسر میبردند بقیه دو انزلی بند بیلوفا امروز (جمع شده و درباره آینده خود فکر میکردند. کلیه قواء ، خ حاک ابران را ترک کرده و بیاکو رفتند و چندین کشتی خالی در ساحل ا. ا. انزلی گذاشته بود تا آنهایی را که بایل بر رفتن روسیه اند ساکو سردار سپه نامه ای نوشت و روساء انقلاب از کرد و غیر کرد تأکید میشد که هر چه بود در سرف یا که حرکت کنند و با بقواء دولت تسلیم شوند و بهانه طاعن آراسته ای که در این اسرار و تأکید دخالت داشت این بود که دولت شوروی با دولت امران قرارداد بسته و راه تجارت شوروی با ایران که گیلان است باید از هر گونه اغتشاش و ماعتی مسموم و پاک باشد حتی برای عزیمت بیاکو سرب الاحل بر تعیین میگردید و عملی شدن نظریاتشان را جدا از روساء دستجات انقلاب خواستار بودند .

در این وضع و حال بود که کلنل سالار نظام (که بعداً سر لشکر کوبال شناخته شد) و از تحصیل کرده های نظام اسلامبول بود و در کودتای ۱۲۹۹ جزء افسرانی بود که طهران را اشغال کردند و مورد اعتماد کامل سردار سپه بود بست نمایندگی دارد انزلی گردید و مأموریت داشت با روساء انقلاب تماس گرفته آنان را از رفتن بروسه باز دارد و بهمکاری با سردار سپه تشویق نماید .

درین رؤساء انقلاب مقیم انزلی احسان‌الله خان در درجه اول مخالف با تسلیم بود و نظریاتش را سریعاً به کتل سالار نظام گفت و اسرار داشت که سالار نظام عقیده او را حتماً با سردار سپه بگوید و بیان کند که او به واعد دولت و دعوت سردار سپه اعتقاد و اعتماد ندارد و معصم است که خود با رفقای همفکرش بطرف پاکو حرکت نمایند عملام شروع بکار کرد و با دادن پنجاه تومان بهر يك از نفرات، دست‌دهه آنان را بکشتی نشانده روانه بادکوبه نمود و خود بدنبالشان رفت .

بعناد احسان ، شخصی مقتدر و با نفوذ ، خالوقریان بود که طبق قرارداد مدار قبلیش با سردار سپه و اینکه با و قول و قناداری و همکاری داده بود توافق یاطنی تسلیم شدن داشت و اینک از عسوریت کتل سالار نظام استفاده کرده در صد برآمد که با مذاکرات بیشتری با سردار سپه در تحکیم شرایط همکاری ، نمایندگان خود را برشت نزد سردار سپه بفرستد در این باره شودایی از سر دستهای کرد تشکیل یافت و در نتیجه ، نویسنده و یک نفر از رؤساء کرد بنام خالوقمیر انتخاب شدیم که با تفاق کتل سالار نظام برشت رفته با سردار سپه مذاکره نمائیم تا اقرار و مدارت نهایی برای همکاری نزدیکتر کردها و قواء دولت داده شود .

کتل سالار نظام يك ماشین سواری در اختیار داشت که من و خالوقمیر که جوانی رشید و خوش اندام و خوش قیافه بود با خود او در ماشین سواری جای گرفتیم و از انزلی بطرف دشت رهسپار شدیم . اتموموبیل ما نرسیده به پل عراق آنجا که راهدارخانه نامیده میشد توقف کرد اینجا مقرر فرماندهی سردار سپه بود . روس‌های تزاری وقتی که امنیاز ساختن راه بین انزلی و قزوین را تحصیل کردند بمباد ساختن راه در فاصله‌های مبین راه دارخانه‌هایی که شامل دو اطاق بود جهت سکونت مراقبین جاده و دریافت باج راه ساخته و از هر عابری میلی دریافت میکردند و برای آنکه اشعاس و وسایل نقلیه بدون پرداخت باج راه عبور نکنند در مقابل راه دارخانه تهری بلند متصل بزنجیر نصب کرده که هنگام فرود آمدن تیر روی دو پایه طرفین جاده ، عبور وسایل نقلیه ممنوع و راه مسدود میگشت و بمجرد پرداخت باج ، مجاز و آزاد میگردد . اطاق‌های راه دارخانه گرسی بلند و با چند پله بکف جاده مربوط میشد

بعضی آنکه ما از اتوموبیل خارج و بطرف راهدارخانه برای افتادیم امیر موقت و سرهنگ قریب برای اینکه زودتر از نتیجه مأموریت سالار نظام آگاه شوند در ایوان راهدارخانه ظاهر شده از پله‌ها پائین آمده ما را استقبال کردند کفل سالار نظام با چند کلمه بطور اختصار خوش بینی خود را از این مأموریت برقای نظامی خویش حالی نمود هنوز از پله‌های ساختمان بالا نرفته بودیم که سردار سپه نیز در ایوان ظاهر شد و شخصاً ما را استقبال کرد و باطاق اول و سپس باطاق دوم هدایت نمود.

اطلاق اول با دو سه نیمکت مستعمل و یک میز و اطاق دوم با دو نیمکت مدرسه‌ای و یک سبزه‌ساز مندرس عبله شده و در پشت میز یک صندلی کهنه قرار داشت پاشاره و تکلیف سردار سپه نمایندگان کردها روی نیمکت نشستیم و خود سردار سپه روی صندلی پشت میز قرار گرفت.

هنگام ورود باطاق دوم دو نفر روس هم روی نیمکت مقابل نیمکت ما نشسته بودند که با احترام ورود سردار سپه از جای خویش برخاستند و دوباره نشستند اولین سوالی که سردار سپه از نویسنده کرد این بود که این آقایان را شما می‌شناسید؟

پاسخ گفتم بلی یکی کنسول روس مقیم رشت و دیگری کنسول روس مقیم انزلی می‌باشند.

مجدداً پرسید اینها چه جور آدمهایی هستند.

با قدری تأمل جواب دادم که تا دیروز منافشان اقتضا میکرد که با انقلابیون همراه باشند و آنان را برای کشتنیدن با انقلاب و پیش راندن تا قلب هندوستان تشویق کنند اکنون که بوسیله سفیر خود در و تمشتن در طهران با دولت مرکز سازش نموده اند لوله توپهای کشتی‌های جنگی را بروی انقلابیون کشیده و تکلیف میکنند هر چه زودتر بندر انزلی را تخلیه و بسوی باکو حرکت کنید.

از این سراجت لجه من سردار سپه خوشش آمد و علامت رضایت در قیافه اش ظاهر گشت در این هنگام، کنسول‌ها که حتماً چیزی از این سوال و جواب دستگیرشان شده بود بدون اینکه بما اعتنا کنند با سردار سپه خدا حافظی نموده و از اطاق خارج شدند پس از رفتن آقایان کنسول‌ها سردار سپه پرسید بفرمائید به بینم خالوقریان و رقای اوچه پیشنهادی دارند؟

خالوقنبر که مرد غامی بی سوادى بود چیزی نمیگفت و تنها طرف گفتگوی سردار سپه من بودم .

من در جواب سردار سپه گفتم که خالوقربان بنمیدانی که نزد شما نموده وفادار است و تاکنون هم آثار سببیت و همکاریش را مشاهده نموده‌اید که بدون هیچ مقاومت ناانزلی عقب ننسته است! اکنون بمنظور همکاری سه پیشنهاد و تقاضا دارد یکی آنکه این قرآن جاپ اسلامبول که شخصاً یا و داده‌اید بوسیله حسن فرستاده‌اند که در پشت آن شما که سردار سپه و نماینده دولت هستید بنویسید و سر کنید یاد کنید که بخالو قربان و رفقای وی که برای همکاری با شما حاضر شده‌اند خیانت نشود و جان و مالشان در امان باشد . دوم اینکه مجاهدین کرد پیش از چهار ماه است از کیمنه انقلاب حقوق نگرفته‌اند پولی فرستاده شود که حقوق موقوفشان پرداخت کرده سوم آنکه حرکات دادن کلبه نفرات مجاهد کرد از انزلی بر پشت دقماً واحده مقدور نیست موافقت شود که دسته دسته یا تجهیزات مربوطه بپردسته اعزام شوند .

سردار سپه بدون هیچ گونه بحث و مذاکره‌ای با هر سه پیشنهاد موافقت کرد سرهنگ قریب را احضار نموده با او دستور داد بیانش شاهی رفته سی هزار تومان پول نفره بیاورد - درباره اعزام تدریجی نفرات هم موافق بود نهایت آنکه تأکید مینمود که عده شاه هر آن که در حدود هفتصد نفر بودند زودتر بر پشت بیابند تا دوش بدوش نفرات قزاق به پیشروی در جنگل مبادرت ورزند. سردار سپه در این وقت با صراحت کامل چنین بیان مینمود که این قزاقها که از طهران آمده‌اند فقط چند ماهی تمرین نظامی دارند و براه و چاه جنگل آشنا نیستند بخالوقربان بگوئید شاه مراد را با عده‌اش زودتر روانه نماید و مطلق لباس نشوند زیرا لباس بقدر کفایت در پشت موجود است و اما در مورد تعهد کتبی در پشت قران سرهنگ قریب دستور داد برود از شهر آخوندی را برای انجام تشریفات همراه بیاورد . نظر باینکه نویسنده با آخوندهای بی سواد و متظاهر بدین داری چندان میانه خوبی نداشتم بلافاصله گفتم احتیاج با آوردن آخوند نیست اجازه بفرمائید مطلبی که باید در پشت قرآن نوشته شود من قبلاً اشته کرده و قرائت کنم پس از موافقت در عبارات آن در پشت قرآن مینویسم و امضاء خواهی نمود .

سردار سپه گفت بسیار خوب شما بگوئید خود من می‌نویسم در این وقت قرآن را از من گرفته قلم در این داشت و دوستی را که در کمال سادگی انشاء نموده بودم خواندم و بعد یادقت و تأیی دیکته کردم و سردار سپه نوشت و امضاء نمود خطش خوانا و از لحاظ املاء بی غلط بود .

با خانم یاقین ظهر نویسی قرآن سرهنگ قربیبیر از بانک‌ساهی پولهای نفره را در کسبه‌های متقال بایک درشکه دم‌در راهدارخانه حاضر کرده و گزارش آنرا بسردار سپه داد .

کار مأموریت مانع شده بود میخواستیم اجازه مراجعت بگیریم در این وقت سردار سپه از من پرسید خود شما در کیلان بجه کاری مشغول بودید گفتیم کار مدارف بعهده این جانب بود اظهار داشت دیروز حاجی میرزا حسن رشدی به ملاقات من آمده بود و از دیدی اوضاع مدارس و بی پولی و نرسیدن حقوق معلمین شکایت داشت شما اگر حاضر باشید بوزارت مدارف تلگراف میکنم حکم تسدی شمارا صادر کرده بفرستند و بروید و مدارس اینجا را که در حال حاضر تق و لقی شده است مرتب کنید .

سردار سپه گفت من اکنون بسمت نمایندگی عده‌ای نزد شما آمده‌ام اگر در اینجا قبول شغلی نمایم بد تمبیر میکنم و اعتماد کسانی که مرا است نمایندگی فرستاده‌اند منزلزل خواهد شد اجازه بدهید به انزلی برای ابلاغ آنچه موافقت شده است بروم .

سردار سپه ازین اظهار نظر من ناراحت نشد و با گرمی از من و خالو قنبر خدا حافظی کرد و در همان اتومبیل کلنل سالار نظام به انزلی مراجعت کردیم . محض ورود به انزلی مشاهده شد آن عده از انقلابیون که مایل به همکاری با سردار سپه نشده‌اند گرم گرم حرکت بطرف یاکو میباشند .

اما کردها از قبول شدن پیشنهادشان خرسند شدند - پول ارسالی بین نفرات تقسیم گردید و ظرف عدت کمی شامیراد با هفتصد نفر از کردهای قسمت خود بهرشت حرکت نمود. و بدون فوت وقت همراه باقوای قران بطرف جنگل رفتند. شامیراد پس از خاتمه کار جنگل بدرجه باوری در ارتش مشغول خدمت بود در حال حاضر ممکن است جزء افسران بازنشسته باشد .

اما خالو قنبر که با من در ملاقات با سردار سپه حضور داشت در جنگ قوای کردها یا لاهوتی در تبریز کشته شد که شرح آن در جای دیگر مذکور خواهد افتاد.

تعداد نفرات و تجهیزات کردها در اواخر انقلاب - میدانیم که
 نخستین نفرات کردها کسانی بودند که در کوههای خلخال و گیلانستمول بنگار
 تبع رذن گونما و جمع آوری کتیرا بودند .

خالو قربان سردسته عمده‌ای از این گروه بود که در اوایل کار جنگل و پیام
 میرزا کوچک خان ، خود ورقابش نزد میرزا رفقه تفنگ و یاوردی گرفتند
 و در رد و خوردنها شرکت داشتند .

چون در جنگها زرد و خوردنها تهور و رشادتی از خود نشان دادند حای
 خود را در جنگل باز کرده و با گرفتن جیره و حقوق ، زندگی نسبتاً مرفه‌ی
 پیدا نمودند و اغلبشان متأهل شده و خانه و زندگی فراهم نمودند و از وسع خود
 راضی بودند همین جهت اقوام و آشنایان دور و نزدیک را از بواحی دور مسانند
 لرستان ، بگیلان فراخوانده و آنان را بجز که مجاهدین وارد نمودند و هر یک
 از این گروه که تهور و رشادتی نشان میدادند چندتن از کردهای دیگر را زیر
 دست گرفته خود رئیس و سردسته آن‌ها میشدند و حقوق بیشتری دریافت میداشتند
 در بین آنها عمده‌ای نیز برای خود اسب خریده و جزء مسلحین سوار قرار گرفته
 برای اسب خود علقی دریافت میکردند سلاح این گروه در اوایل کار منحصر
 تفنگ بود و بتدریج تعدادی موزر از گوشه و کنار جمع آوری شده و بین سردسته‌ها
 تقسیم گردید .

هنگامی که قشون سرخ به بندر انزلی میآمدند با خود مقدار زیادی مهمات آورد
 و این مهمات بین دستها و حوخمها بخش گردید و هر جوخه دارای یک شست تیر
 شد و چندتن از نظامیان که در بین مجاهدین بودند با چند عرابه توپ تشکیل توپخانه
 را دارند و رؤسای توپخانه ارسن بودند که در سنگ تیریز یا لاهوتی کشته شدند .

رو بهمرفته مینوان گفت که پس از وارد شدن قشون سرخ به بندر پهلوی و
 مهماتی که توسط آنان بگیلان آورده شد اسلحه و تجهیزات مجاهدین مخصوصاً
 کردها تکمیل گردید و این تجهیزات بعداً در جنگهای سمیتقو و جنگ بالاهوتی
 بنگار افتاد و از آن بهره‌برداری گردید .

سردار سبه پس از تحویل گرفتن نفرات شامزاد که طبق قول و قرار
 از بندر انزلی برشت آمده بودند ، جمع کسب اسلحه و تجهیزات و غیره را موردشان
 ساخت که دوش بدوش نفرات فرود می‌رفتند و در شکل پیش می‌روند و خود
 سردار سبه بعلت کارهایی که در روز گذشته با مجاهدین و نیز انبار کت کرد .

امانیت به بقیه قوای کرد که در بند انزلی بودند دستور داد که کلا از راه دشت بقروین و از آنجا بزنجان بروند و در آنجا متمرکز شده منتظر دستور باشند.

در همین حال از خالو قربان و سایر رؤسای مهم کرد دعوت کرد که بهران آمده چند روزی را میهمان سردار سپه باشند.

در این موقع سردار سپه منزلی در مقابل مدرسه نظام در خیابان سپه داشت که قدری بالاتر از سردرب سنگی بود اکنون نیز در ورودی این خانه در جنب سردرب سنگی قرار دارد.

خالو قربان و خالو کریم و خالو مراد و یار مراد و خالو قنبر بر حسب دعوت سردار سپه پس از اعزام قوای خود بزنجان وارد تهران شده و در همین منزل در سه اطاق قسمت جنوبی پذیرائی شدند. پس از چند روز توقف بنا به پیشنهاد سردار سپه با اتوموبیلهای سواری ارتش جهت زیارت بقم رفتند و بعد از مراجعت از قم سردار سپه آنان را حاضر کرد که با نفرات معین زنجان ساوجبلاغ مگری (که امروز آنجا رامیانه میگویند) رفته و خود را برای جنگ با مستقیم آماده کنند.

در این موقع خالو قربان بقلب سالارظفر عفتخر گردید و خالو کریم و خالو مراد برادرش در جسر هنگی و باوری دادند و دیگر خالوها نیز علی قدر امر آنها بدرجات پائین تر سراز شدند.

سردار سپه آقای امیر موقر را بسمت فرمانده کل و رئیس ارکان حرب قوای سالارظفر تعیین نمود و شاهزاده روح الله میرزا را به فرماندهی توپخانه و قسمت مهندسی منصوب کرد و تقریباً کارها رو به راه و نزدیک بود که رؤسای کرد بطرف زنجان حرکت کنند ولی يك نگرانی مختصر برای خالو قربان و سایر سران کرد باقی بود و سردار سپه این نگرانی خود را باین طرز بیان میکردند:

ما کردها با خلوص نیت دست همکاری بشما داده ایم و بشخص شما اعتماد کامل داریم و شما هم تا این تاریخ ما را آموخته اید و میدانید که در راه اصلاحات و امنیت کشور جان بر کف آماده خدمتیم تنها نگرانی ما این است که در ارکان حرب این عده افسرانی را که مأمور کرده اید مبادا از یسواد ما کردها سوء استفاده کرده و گزارتها می بعضی برسانند که باعث تفرقه و نفاق و بدنامی در نزد سردار سپه باشد و ما را در پیشگاه دولت بدمعرفی کنند در صورتی که خدای نکرده چنین شود تکلیف ما یسوادها چیست بخت درباره این مشکل قدری طول کشید و همه در

صد بودند که راه حلی پیدا شود تا کردها بارکان حرب عده خود اعتماد پیدا کنند ولی با اینکه دوسه جلسه بود راه حلی پیدا نکردید .



پس از آنکه نویسنده و خالو فقیر مأموریت خود را در پشت انجام داده و به انزلی مراجعت نمودیم دیدیم عده ای از انقلابیون مقیم انزلی که مایل به همکاری با سردار سپه نبودند با گرفتن خرسی راه هر نفر پنجاه تومان از صندوق انقلاب یا کشتی های قتون سرخ که در ساحل انزلی لنگر انداخته بود بطرف پاکو حرکت کرده و عده ای نیز که میل رفتن نیاکو نداشتند و باروش میرزا کوچک خان و جنگل موافق بودند از طریق کناره رهسپار جنگل شدند ولی بجاهدین کرد کاملاً با ساز و برگ و مهمات فراوانی که در اختیار داشتند عده ای پرشت و بقیه بسوی ریحان روانه گردیدند .

نویسنده نیز که مایل بر رفتن بر وسیه نبودم و بعلاوه از این انقلاب پر از اغتشاش سر خورده و ناراضی بودم در پشت حاجی میرزا حسن رشیدی که سمت کفالت فرهنگ را دارا بود تماس گرفته مأمور شدم که بنهران آمده و با اولیاء وزارت فرهنگ تماس گرفته در باره تأمین بودجه معارف گیلان اقدام لازم بنمایم و بخواهم که هر چه زودتر اعتبار کافی جهت مدارس حواله نمایند . روی همین مأموریت به اتفاق اسمعیل شیرنگ که از فرهنگیان گیلان بود بنهران حرکت کردم . پس از ورود بنهران بکمک دو نفر از صاحبان معتمدان و وزارت معارف آقای **هائری** و آقای دکتر صدیق اعلم جهت تأمین بودجه فرهنگ گیلان اقدامات نمر بخشی بعمل آمد که لازم است در اینجا از کمک و مساعدت و راهنمایی آنان تشکر کنم .

در آن ایام آقای **علی اکبر خان داور** ریاست تعلیمات را بعهده داشت و آقای دکتر صدیق اعلم اردوستان نزدیک داور بود . آشنائی من با آقای دکتر صدیق اعلم از گیلان شروع شد و سبب گردید که بوسیله ایشان با داور ملاقات کنم و ترتیب کار بودجه معارف گیلان داده شود آقای داور ضمن موافقت با بودجه فرهنگ گیلان از من خواستند که بگیلان مراجعت کنم و در معارف آنجا مشغول کار شوم ولی قبول این مأموریت بر اعم من مقدور نبود زیرا که بر اثر تحولات اخیر یکنوع جبهه پهن هائی وجود داشت و مانع از این بود که من بتوانم در گیلان بخوبی انجام وظیفه نمایم بالاخره آقای داور که معاذیر مرا

سوجه تشخیص داد گفت پس حاضر شوید که بریاست فرهنگه گران بر وید آقای حکیمی فرماتند؛ قوای گران با شما در پیشرفت فرهنگه و بسط آن در میان ایلات ترا که کمک و مساعدت لازم را خواهند نمود قانع شدم و در نتیجه حکم ریاست فرهنگه گران را گرفته قول دادم که ظرف سه چهار روز بمحل مأموریت خود حرکت خواهم کرد .

بادریافت حکم ریاست معارف گران با خود فکر کردم نزد سردار سپه رفته ایشان را از جریان مأموریت آگاه سازم سفارش نامه ای هم از ایشان تحصیل کرده بمحل مأموریت خود بروم قطعاً این عمل باعث پیشرفت کارهایم خواهد بود . با این قصد و روی سابقه ملاقاتی که در راهدارخانه پل عراق رشت بسا سردار سپه داشتم عازم منزلشان شدم .

سابقاً گفتم که منزل سردار سپه در خانه ای بود مقابل مدرسه نظام واقع در خیابان سپه قدری بالاتر از سردر بستگی .

بوسیله قراولان دم درب به سر فرهنگه باقر خان که سمت آجودانی سردار سپه را داشت پیام دادم که میخواهم با سردار سپه ملاقات کنم جیری نگذشت که قراول اجازه ورود داد .

از پله ها بالا رفتم در پاگرد روی پله پوست پلنگی بدیوار آویخته بود اطاق دست چپ اختصاص بدفتر سر فرهنگه باقر خان داشت با سوابق آشنایی و ملاقات قبلی که با سردار سپه داشتم و ایشان آگاه شدند مرا به اطاق مجاور بردند . در این اطاق سردار سپه و خالو قربان و سایر رؤسای کرد حضور داشتند پس از ادای احترام به سردار سپه و تعارفات معمولی با سران کرد به تکلیف سردار سپه نشستم .

خالو قربان بدون مقدمه به سردار سپه گفت که اگر آقای جودت از طرف ما در ارکان حرب باشند رفع نگرانی ما خواهد شد .

سردار سپه به سر فرهنگه باقر خان گفت در این باره مشورت لازم بکفایت نظر امیر موق و شاهزاده روح الله میرزا را نیز بخواهید تأیر کردم .

در قیابان خالو قربان علت نگرانی خود را شرح داد و گفت شما اگر از طرف مادر ارکان حرب باشید خیال ما راحت خواهد بود امیر موق و شاهزاده روح الله میرزا و سر فرهنگه باقر خان هم با عقیده خالو قربان همراه شدند و این راه حل را اصلی یافتند .

جیزی نگذشت که سردار سبه مراجعت کرد و نتیجه شور را پرسید همگی متفقاً گفتند که با عضویت آقای جودت در ارکان حرب رفع نگرانی خالو خواهد شد سردار سبه نیز با این پیشنهاد موافقت نمود و نظریه خود را خواست نتیجه ملاقات خود را با آقای داور اینک حکم ریاست فرهنگه گران را صادر کرده اند شرح دادم گفتند این کار واجب تر است به آقای داور خواهم گفت شخص دیگری را برای گران در نظر بگیرد و بلافاصله به فرهنگه باقر خان آجودانش دستور داد حکم مراسم در کنند و با درجه یاوری یعنی ارتقا بحرب عده سالار ظفر مشغول کارشوم .

فردای آن روز قبل از طلوع آفتاب به اتفاق خالو قربان و سایر رؤسای کرد در چند اتوموبیل سواری بطرف زنجان حرکت کردیم . نفراتی که از آنزلی به فرماندهی شاعر ادب برشت رفته و در جنگل مشغول عملیات شدند در حدود هفتصد نفر بودند بقیه عده که از آنزلی برنجان آمده بود بالغ بر دوهزار سبید نفر میشد ازین عده در حدود دویست نفر بر اثر معاينات پزشکی نامالم و مرود شدند و بقیه پس از يك بازديد و سان عمومی با تجهیزات کامل بطرف ساین قلمه (شاهین دژ امر ویز) رهسپار شدند . رؤساء و فرماندهان همگی سواره و بارونه و مهمات نیز بوسیله قاطر و مادیان حمل میشدند نفرات پیاده نیز در هر روز شش فرسنگ راه بیمای میگردند در نزدیکی ساین قلمه برف و بوران سختی بود مخصوصاً آنهایی که سوار بودند زیاد ستمه دیدند دست و پاها از حرکت بازمانده و سر و صورت حساسیت خود را از دست داده بود خوشبختانه این وضع طولی نکشید و عده وارد ساین قلمه شد و در منازلی که قبلاً برای آنان تهیه شده بود جای گرفتند .

حاکم ساین قلمه آقای بلوری بود که نویسنده با ایشان سابقه آشنائی و همکاری حزبی داشتیم و ایشان از آزادیخواهان صدر مشروطیت تبریز در این تاریخ از فعالیت های حزبی کنار رفته در وزارت کشور بسمت حکمرانی ساین قلمه اشتغال بخدمت داشت مرد شوخ مبادی آداب بود از کلیه افسران از منزل خود پذیرائی کرد و از همگی تفاسان نمود به بخاری و آتش نزدیک نشو و ندو در اطاق انتظار قدری توقف کنند چندین منقل و افور حاضر کرد و همه تکلیف نمود چند پیکه بوافور بزنند تا حالشان جایباید و بعداً به اطاق گرم و نزدیک بخاری بروند . این عمل آقای بلوری اگر نبود و اشخاص با آن حال کرخی نزدیک آتش

میشدند دوچار کسالت و زحمت فراوان می گردیدند .
 شهید اردمزل آقای بلوری بسر بردیم و هنگام صبح بطرف ساوجبلاغ
 (میان امروز) حرکت نمودیم
 در اینجا بد نیست مختصری درباره ترتیب ارزاق اردو و مباشرت سلطان
 حسین خان مهدی موش صحبت کنیم .

مهدی موش خانواده ای هستند در تهران که سقاخانه ای هم بنام آنان در
 تهران بنا شده بود . سلطان حسین خان مهدی موش افسری بود از افسران قزاقخانه
 که در زنجان بمده سالار ظفر ملحق گردید و وظیفه او تهیه ارزاق و جاومسکن برای
 نفرات بود و برای همین منظور در زنجان مبلتی در اختیار او گذاشتند بمن اطلاع
 دادند که افسر مذکور نصف وجه دریافتی را برای خانواده خود بهتران فرستاده
 وقتی که ما از او سوال شد که پول را بویط به ارزاق اردو را بچه جهت بهتران فرستاده ای
 جواب داد که مشول این پول منم این راهی که اردو در پیش دارد امنیت ندارد
 اگر پول ابواب جمعی مرا بدزدند چه کسی مشول و جوابگوی آن خواهد بود؟ از
 نظر احتیاط، نصف آنرا بهتران فرستادم و در هر شهر که مورد احتیاج واقع شد از
 تهران تلگرافی خواهم خواست پس پول بجای امنی رفته است .
 نویسنده بعد از این کار، حرکات و سکنات او را تحت نظر گرفتم در میچیک
 از منازل دیده نشده که سلطان مذکور قبل از عده وارد دهی شود بلکه همیشه بعد از
 حرکت اردو از ده وارد آن آبادی میشد تا به حساب ارزاق تصرف شده برسد و
 بهای آنرا بپردازد .

با این وضع و ترتیبی که مباشر ارزاق پیش گرفته بود نتیجه این گردید که
 بمحض آفتابی شدن نفرات و نزدیک شدن آنان با آبادی اهل آبادی از جا کنده
 شده بطرف ارتفاعات فراری میشدند و آنچه از اسباب و اثاثیه که مقدور بود
 با خود حمل میکردند و آنقدر در آن کوه و کمر سرگردان می ماندند تا فشنون
 از آن آبادی دور شود آنوقت بطرف خانه و زندگی خود بر میگشتند .

نفرات خسته و گرسنه بمحض وارد شدن به آبادی یخا نه ها ریخته هر چه در
 دسترس آنان قرار میگرفت از خوداکی و اثاثیه و ظرف و فمورد استفاده قرار داده
 و هر کسی را هم که در خانه و اطراف آن از اهالی محل میدیدند و ادار می شدند
 بروند و برای آنان نان و پنیر و مرغ و قند و جای و برنج فراهم آوردند چنانچه
 تمرد میشد و بدستور نفرات بی اعتنائی میکردید دچار شکنجه و آزار قرار

میگرفتند مردم هم صلاح خود را در این میدهند که بروند و از هر جا که شده است و بهر کیفیت حوائج نفقات را فراهم سازند .

آزار و زحمت این عده بمردم هر آبادی منحصر بنفقات نبود افسران نیز همین طرز رفتار را با عمل خود تأیید میکردند چنانچه نویسنده شاهد یکی از پیش آمدهای دلخراش زیر بودم .

احمدخان یاور یکی از افسران اتر یا اردبیل بود که در زمان امثال و سلگی و قشون کشی شمال در زد و خوردهای باروس های سرخ شرکت داشت چون اتر یا مد کورپی از شکست درخمام متلاشی شده بود سردار سپه افسران باقی مانده آنرا قسمت های مختلف مرفی و تقسیم کرد احمدخان شاهسون مردی سلحشور و متهور بود از هنگام حرکت اتر نجان با نویسنده هم منزل شد در یکی از آبادیها که وارد شدیم چون اهل ده کوچ گرفته و به اطراف پناه برده بودند عده کمی از پیر مردان در خانه ها باقی ماندند احمدخان با او یکی از خانه های خالی وارد شد و پیر مردی را در آنجا دید و با او تکلیف نمود بروی و از راقی تهیه کند پیر مرد گفت تهیه آنها برای من مقدور نیست در ده دوست و آشنائی ندارم ، از یاور اسرار و از پیر مرد امتناع و استنکاف ، لاجرم احمدخان شمشیرش را کشید و سل بعضی بیاروی پیر مرد زد که خون از آستینش جاری گردید و وی را از این عمل و شبها بملامت کردم و از همان شب دیگر با او هم منزل نشدم بر اثر همین اعمال و رفتار و ظلم و جورها بود که اهالی ده بمحض آگاه شدن از ورود اردو دهات خود را تخلیه نموده بکوه و کفرها پناه می بردند .

گفتم که سلطان حسینجان مهدیسونی بعد از حرکت نفقات از آبادیها و چپاول شدن اراضیان بده وارد شده و بحساب رسبذگی میکرد و قیمت آنها را می برداخت .

در یکی از جلسات که او پیش سفیدان ده را جمع کرده بود و افسر نماینده نویسنده حضور داشت جریان این مجلس را اینطور نقل کرد نامه برده از هر یک از پیر سفیدان پرسید که از تو دستنگانت از اتر تا کون چه گرفته اند جواب شنید دو تن بان و پنج سیر قند و دو سیر کره و نیم سیر جای و یک جوجه سلطان گفت احسب عگر نمیدانی که حیره قشون خرغ و خرورس و کره بیست بلکه ۱۳ سیر نان و نیم سیر پنیر و هشت مثقال قند و دو مثقال جای میباشد . پیر مرد گفت اینها چیزهایی است که بزور از ما گرفته اند . سلطان جواب داد من فقط بماخذ حیره رسمی نفقات حساب میکنم .

پس از آنکه حسابها پایان نحو رسیدگی شد و ریش سفیدان ده استاد مربوطه را امضاء کردند سلطان يك اسکناس درشت جلوشان انداخت که بقیه وارد کنند آنها گفتند در این ده کسی از ما اسکناس نمی شناسد. گفت پس بکنفر همراه من کنید نادر شهر خورده حساب شما را بدهم. دو نفر رعیت عامور شدند که همراه سلطان بروند آنها پیاده و سلطان سواره بدیهی است که از نفس افتادند و بد خود مراجعت نمودند و حساب مردم پایان نحو تصقیه گردید.

اردوی سالار ظفر با این وضع ناهنجار و معامله ناروا یا ساکنین دعوات بساوجبلاغ مگر (میانه امروز) رسید ولی وارد شهر ساوجبلاغ نشد زیرا که شهر مذکور چون قبضی از کوههای مرتفع از اطراف محصور بود و عوقبت بدی داشت. هر وقت قوای داخل شهر موضع، میگرفت از دست مهاجمین اطراف درمان نبود چنانچه شصت نفر از ایدام به فرماندهی ملک زاده از بدی عوقبت شهر گرفتار و اسیر قوای مهاجم سمینتو شدند و بدستوری مقابل مسلسل جان سپردند این واقعه کمی قبل از ورود ما بساوجبلاغ رخ داده بود که احاد زاندارها را در کودال عائی رویه ریخته دفن کرده بودند.

بجیات مذکور عده سالار ظفر در امیر آباا شماز شهر ساوجبلاغ و در کوه های اندر قاج موضع گرفت در یکی از روزها که امیر مونتق و خالوقربان و سایر اسران موقبت کوههای اندر قاج را بررسی و بازدید میکردند از طرف سردار اسعد کردستانی قاصدی نزد امیر مونتق آمد و از طرف سردار مذکور و سایر رؤسای کردهای ساوجبلاغ اجازه جهت شرفیابی خواست.

امیر مونتق اجازه داد و سرداران کرد دسته دسته با تفنگهای به تیر و سوار های فشنگ و سوار بر مادیانهای بادپا (کردها مادیان را مانیان میگویند) بطور سان ورزه از مقابل امیر مونتق و سایر افسران عده سالار ظفر می گذشتند و شمناً در هنگام عبور تیر اندازی بطور قیتاق و اقسام سوار خوبی را تا کمال مهارت انجام میدادند. این سان ورزه چهار ساعتی طول کشید و امیر مونتق کاملاً متوجه گردید که مدادا و خوش رفتاری یا اگراد ضروری و لازم است و ازدوستی آنان برای رفع غائله سمینتو باید حد اکثر استفاده را نمود.

سردار اسعد بنسایتگی از طرف سایر اگراد ورود اردو را تبریک گفت و آمادگی سواران کرد را برای خدمتگذاری بدولت اعلام داشت.

کردها عموماً مردمانی باهوش و در عین حال که خود را ساده نشان میدهند سیاست و موقع شناس میباشند برای اینکه هم قوای دولت را از خود رانی کنند و هم جانب سمیتقو را مراعات نمایند که مورد خشم و غضب او واقع نگردند از رؤسای کرد نزد امیر موقت آمده اجازه میگیرند که بروند و از اردوی سمیتقو و نفرات و محل و موقعیت آنها تحقیق کرده و گزارش دهند امیر موقت اجازه میداد این کردهای خدمتگذار دولت با داشتن جواز عبور بچهریق مرکز سمیتقو میرفتند و تمامی اطلاعاتی که از قوای دولت در ساوجبلاغ داشتند بسمیتقو گزارش داده و مراجعت میکردند متغایلاً در این برگشت آنچه اطلاع از وضع سمیتقو بدست می آوردند با امیر موقت را بوردت میکردند این عمل را طوری با مهارت و سادگی و در عین حال با صداقت انجام میدادند که هیچک از دو طرف نمی توانست بگویند و گزارش دهنده مشکوک شود و هر دو طرف از این کار راضی بودند زیرا که اطلاعات آنها درست و کاملاً با حقیقت وفق میداد ازین طرف عمل چنین نتیجه میگیریم که در کمال مهارت و سادگی دوسره بار میگردند .

از لحاظ خزینه مالی کردها بسیار پول پرست و در عین حال خسیس بودند نسبت بقیه حوائج اردو نیز کمال سختگیری را مینمودند و جز با پول نقد حسی تحویل نمیدادند و انتقاد هر گونه کمک از طرف کردها عملی بیجا و بی توجه بود .

اردوی سالار ظفر مشغول تحکیم استحکامات و سنگرها بود که ناگهان تلگرافی از تبریز رسید و عده سالار ظفر را بتبریز احضار نمودند علت احضار معلوم نبود و از تأکیداتی که در باره تسریع حرکت قواء طرف تبریز شده بود معلوم بود که واقعه تازماری رخ داده است . بعداً مکشوف شد که لاهوتی و فرمانده قوای ژاندارم که از طرف سلماس مأمور پیشروی بطرف چهریق بود بکمک عده ای از اهالی تبریز علیه دولت مرکزی قیام کرده است . از شایعاتی که بعداً شنیده شد پرداخت حقوق ژاندارها بتأخیر افتاده بود و این مسئله همچنین سابقه طرد تفکر لاهوتی او را بر آن داشت که دست بچنین کاری بزند . مسافت بین **اندرفاق** تا تبریز در اردوی سالار ظفر با حرکت شبانه روزی طرف سه شبانه روز بيمودوروز سوم در مقابل ایستگاه راه آهن تبریز در دایره کوههای شرقی بطرف باغ شمال شروع به پیشروی نمود برای جلوگیری اردو در رسیدن باغ شمال از طرف پسنهای ژاندارم **ایستگاه راه آهن** تبریز اندازی زیاد میشد و از اردوی

سالار ظفر چند کشته و عده‌ای مجروح شدند ولی بزودی با توپخانه و مهمات وارد **باغ شمال** شدند .

باغ شمال محوطه وسیعی است که دارای بناهایی برای سر بازخانه و در دامنه کوه شرقی پادپوارهای مرتفع محصور میباشد. در موقع ورود اردوی سالار ظفر بیاغ شمال قزاقهای سرتیپ ظفرالدوله و خود اسمعیل خان فرمانده کل قوای آذربایجان سرگرم تیراندازی و شلیک توپخانه بطرف شهر و زدو خورد با قوای مهاجم لاهوتی و اهالی شهر بودند که دیوار پدیوار و خانه بخانه محاصره باغ شمال را تنگتر میکردند .

نفرات سالار ظفر و توپخانه این اردو نیز با قوای سرتیپ ظفرالدوله مشغول همکاری شد خالوقنبر و رئیس توپخانه در این زدو خورد ها تیر خورده از پای درآمدند و نتیجه ورود قوای سالار ظفر بیاغ شمال این شد که موقتاً تیراندازی و فشار محاصره از طرف لاهوتی متوقف گردید در همین هنگام سرتیپ حبیب اله خان شیبانی از طرف سردار سپه برای تحویل گرفتن قواء از اسمعیل خان وارد باغ شمال شد و بدون فوت وقت برای افسران ژاندارم که بالا هوتی همکاری میکردند پیغامهایی فرستاد تا دست از همکاری بالا هوتی بردارند. ظفر با اینکه سرتیپ شیبانی نزد افسران ژاندارم مقام و منزلت و محبوبیتی داشت و از شخص اوستوائی داشتند بنحوی خود را کنار کشیده و منزوی شدند و لاهوتی را تنها گذاشتند و در محمودخان فولادی از آنجمله افسران بود که سایر صاحب مناصان ژاندارم را تشویق بکناره گیری مینمود. سرتیپ حبیب اله خان شیبانی پس از تحویل گرفتن عده از اسمعیل خان و تماس با امیر موق و خالوقریان نقشه حمله بنهر را طرح نمود و از سه جبهه شروع بکار کرد حمله بشهر از اوایل شب شروع شد و تا اواسط شب شهر مسخر گردید و لاهوتی بطرف حلقه فرار کرد و از آنجا رهپار روسیه گردید .

عملیات اردوی سالار ظفر مورد در نهایت و نوجمر تیپ حبیب اله خان قرار گرفت و در این زمینه گزارشهای مساعدی به سردار سپه داد .

کلیه افسران و نفرات ژاندارم که بالا هوتی همکاری داشتند بر اثر اقدام سرتیپ حبیب اله خان بخشوده شده و مجدداً با اردوی دولت ملحق گردیدند ماژور محمودخان فولادی بمضویت ارکان حرب اردوی سالار ظفر مأمور گردید ولی این مورد ایت عملی نشد و فولادی بتهران اعزام گردید

لاهوئی از افسران ژاندارم بود که قبل از قیام تبریز بکیار که مرتکب خلافکاری شده بود بختیج درجه محکوم گردید و بعداً بر اثر وساطت بعضی از رجال، اخذ درجه و اردکار شد و آخر بن شغلش فرماندهی قوای ژاندارم برای سرکوبی سمیتقو بود. بقراری که میگفتند مردی عصبانی مراجع و عجزول و افکارش منمایل بچی بود.

قیام لاهوتی در تبریز فرسنی بدست سمیتقو داد که خود را آماده برای حمله بجبهه واحدی بنماید این جنبه، جنبه ساوخیلاغ بود اردوی سالارظفر پس از چند روز استراحت در تبریز حسب الامر سردار سپه مجدداً بساندر فاج رهسپار شد و استحکامات آن ناحیه را در اختیار گرفت.

شبی از شبها که حسرت سمیتقو طرف ساوخیلاغ انتشار یافت در باره اردو تهیه خواربار کافی برای اردو حمله ای تشکیل گردید، نویسنده داوطلب شدم که باشش نفر سوار بمیان دو آب رفته تهیه و ارسال سریع از ذاق جهت اردو اقدام کنم.

تیبانه بمیان دو آب رفته و با کمک سردار **نفران** ای مقداری آرد و نان تهیه کرده و وسایل ارسال آنرا آماده کرده بودم که چند سوار بجهت رسید و گزارش داد سمیتقو بقوای سالارظفر حمله کرده پس از زود خوردی مختصر خالوقربان کشته شد و اردوی او بدستور امیر عوثق عقب نشینی نمود.

چیزی از این گزارش نگذشته بود که سرو کله محروم جین و زخمی ها پیدا شدند و تا غروب آن روز همه نفرات اردو بمیان دو آب وارد شدند.

زخمی ها و تلفات در این واقعه در حدود دویست نفر میشدند با کمک و همراهی سردار **نفران** زخمی ها جهت پاسمان **نفران** فرستاده شدند و در آنجا درمانگاه موفقی فراهم گردید.

دستور مرکز این بود که بعیر از محروم جین که در **نفران** تحت معامله قرار گرفته اند بقیه اردو به تبریز برود و بهمین قسم عمل گردید.

اما جریان قتل خالوقربان که باعث این شکست و عقب نشینی گردید در میان عده اینطور شایع بود که این قتل بوسیله مصدرهای خالو کریم روی داده است و علت آن خصومت بین خالوقربان و **خالو کریم** بوده است خالو کریم زنی سوابق ثبوت و شجاعت خود در بین افراد انتظار داشت مانند خالوقربان بی دریافت دارد و چون با درجه سرهنگی زیر دست خالوقربان قرار گرفته بود

از وضع خود ناراضی بود .

موقن که جنگ بین اکراد شكك سينتو و اردوی سالارظفر شروع شد خالو کریم موقع را مناسب دیده ارپشت یکی از سنگرها خالو قور باندا ترور میکنند، انتشار کشته شدن خالو قور بان در اردوسب گریه که امیر موقن نتواند انضباط را برقرار کند و بمقاومت ادامه دهد و در نتیجه دستور عقب نشینی داد و اردو باز دو خورد، بمیان آب عقب نشینی کرد .

اردوی سالارظفر که به تدریج رسید بیا بدستور برگر اصلحه سنگین خود را تحویل داد و بجهاتی که مصلحت روز بود بجمع سلاح عمومی دست بردند فقط چند افسر از لشکر آذربایجان را مأمور کردند بعنوان راهنما و در عین حال مراقبت تا تهران بفرات و سرگردگان اردو را هدایت نمایند .

علت این مراقبت بدین لحاظ بود که مسأله در «بین آمدن بفرات بسوی تهران عدای در سدد بر آیند که به پناهگاه سابق خود یعنی سنکل بروند در این موقع هنوز کار سنکل یکی خانه نیافته بود و شخص بنام گمریت خان در سنکل سر و سدا می رانانداخته بود مخصوصاً این مراقبت از حدود طایفات و نجان بعمل میآید به همین علت احتیاط و لازم دیده و از عده مراقبت میگردید .

بالاخره عده وارد تهران شد و یکسره به بفراتخانه تپه صو اراجم و محس ورود همگی خلع سلاح شدند افسران و سردسته ها توقیف ولی بفران بکشت های مختلف ارتش تقسیم گردید . جلسه محاکمه برای افسران بفرات تحت نظر **عبدالمخان امیر طرهماسبی** تشکیل گردید **آقای درگاهی** رئیس دزبان وقت نیز در این جلسه محاکمه عضویت داشت .

پس از تحفیفات و بررسیهایی که درباره عطل قتل خالو قور بان بعمل آمد خالو کریم و برادرش **خالوهر ادبزرگ** بجرم دخالت در قتل خالو قور بان محکوم باعدام شدند و در میدان مشق آرزو تبر ساران گردیدند . جزئیاتی چند از رؤسای کرد که بحبس محکوم گردیدند بقیه با دادن سامن آزاد شدند .

خاطرات آقای سردت در اینجا با بان رسید

دو نفر مر یور که از تسلیم شدن بقواء دولت سر پیچی
داشتند همراه رضا خواجوی (معز المطنه) و سید
احسان الله خان و حاجی محمد جعفر ابوالقاسم لزه و سید عبدالحسین حسینی و احمد
کنگوری **مسافر معروف به دلقه و ابراهیم امینی** حسین زاده

در جزئی و علی‌اکبر ناصری و عبدالحسین مزارالسلطان سردار
محمی و آشوری و لادین و غیر آنها که تقریباً زمامداران
ایرانی انقلاب رشت بودند طبر قم چند تن از رفقاء دیگرشان
که با اخذ تأمین بطهران برگشتند با کور را در پیش گرفتند و
بامید برگشت بایران به موقع مقتضی دیگر ، سوار کشتی
شدند .

در طول مدت اقامتشان در کشور شوروی ماهانه‌ای فراخور هر يك
از آنها بر قرار و بنا بر دگان داده میشد که خواه راضی و خواه
ناراضی می‌بایست بهمان مقدار مقرر اکتفا کنند . مهاجرین مزبور
به مرور ایام چه باجل طبیعی بسرای باقی شتافتند و چه در اثر
حوادث و پیش آمدهای غیر منتظره گشته‌شده و یا در قطار راه آهن
رفتند . تنها از میان آنان احمد اف که تخلیه مفارم متصرفش در
بادکوبه مطمح نظر بود مقاومت کرد و با تیراندازی بسوی مهاجمین ،
هفت تن از افراد پلیس را از پای در آورد و بالاخره با استعمال
گاز خفه‌کننده او را از داخل مفارم بیرون کشیدند و هدف گلوله
قرار دادند .

رشا خواجوی مزارالسلطنه بتوسیبه مقامات ایرانی بکشور برگشت و
چند سالی در طهران بگمنامی زیست و اخیراً رخت از جهان بریست ،
یکی از مجاهدین دوران انقلاب (حسن مهری) که از وضع مهاجرین
ایرانی در بادکوبه اطلاعات جالبی داشت نقل میکرد که روزی
احسان‌الله خان بکنگآوری به ملاقات فریمان اف صدر کمیسرهای
ملی آذربایجان رفته بودند تا درباره انقلاب کشور خود و ارزیابی
نسبت بجزایران گذشته بحث کنند بکنگآوری مانند رویه پیشگیش
در گیلان ، کلتی بکمر بسته و جموشی بیاداشت فریمان که از لحن
سخنانش پیدا بود استهزاء است بکنگآوری چنین میگوید :
آقای حاجی محمد جعفر ! آمده‌ای بادکوبه را فتح کنی ؟
کنگآوری که از این سؤال متعجب میشود میبرد چطور ؟
فریمان اف که از غضب ، کمی سرخ شده بود جواب میدهد مگر

نمیدانید حمل اسلحه برای افراد غیر مسئول ، ممنوع است این کلت را چرا شما در شوروی بکمر بسته‌اید اسلحه شما با این اسلحه اینجا چکار میکنند و چرا در ایران نمائید؟ تا مورد استعمال برای این طایفه داشته باشید ؟ از این بیانات نیش‌دار و سرزنش مؤدبانه ، هر دو نفر خجل میشوند .

نامبرده يك مجاهد ساده‌ای بیش نبود که در اثر سیدجلال چمنی : ابرار و شادان بریاست دسته‌ای رسید تا جاییکه وجودش برای دیگران ایجاد خطر نمود و ما دیدیم چگونه جنگلی‌ها را از پشت سر تهدید مینمود و آنها را مجبور میساخت از جبهه چهار سرا و احمد گوراب تا و زیده عقب بنشینند ، سید جلال بعد از عطنی شدن نافرمانیش از جنگل رسماً بقواء دولت پیوست و پول قابلی دریافت نمود و مأمور حفظ امنیت و فرماندهی جبهه‌ی منطقه‌ی اقامت خود گردید ، طولی نکشید که از دولت روگردان شد و راه دشمنی پیش گرفت و بزود خورد پرداخت وعده بسیاری از افراد قزاقی و افسرانشان را بخاک و خون کشید او تا کنیک بدوی جنگلی‌ها را بکار می‌ست مثلاً در نقطه معینی می‌جنگید و سپس شب‌ها روز بعد ، در محل دیگری که از جبهه جنگ مسافت بسیار داشت حمله مینمود . این تحرك جنگی بضمیمه شدن عمل وی ، رعب عجیبی بدلها افکند بطوریکه از برخاستن هر صدائی در قرارگاه‌ها بنوهم حمله سیدجلال ، انتظامات و سکون و آرامش بهم می‌خورد و دلها می‌طپید و نظامیان بحالت آماده باش در می‌آمدند اما تاکی این حال میتواست دوام یابد ؟

رنج خستگی‌های شبانه‌روزی و پیاده روی و بیخوابی و مهمتر از همه جنگ و گریز از یکطرف و تنگ شدن حلقه محاصره از طرف دیگر عاقبت ، او را در شدد حیرت انداخت و تصمیم به فرار گرفت یکجا ؟ هیچ نفعی را باب طبع سرکش نمیدید بنظرش رسید نماینده‌ای بیاد کوبه بفرستد تا در زمین پناهتد گش مذاکره نماید . جمال سیاه بیاد کوبه رفت و خبر آورد که شخص سیدجلال و یکی دو نفر از

همراهانش را ممکن است پناه دهند ولی از حمایت بقیه افراد مسلحان معذورند جمال سیاه نتوانست این خواب را بسید جلال برساند زیرا بمجرد ورود بطالش به نیرنگ امیر مقتدر دچار شد باین معنی که او ابلاغ رسالت جمال را بتأخیر انداخت و علت این امر مذاکرات دبیر اعظم و فرج‌الله بهرامی و امیر مقتدر بود. سردار سید قیام سید جلال را تحریک امیر مقتدر میدانست و دبیر اعظم را نزد امیر مقتدر فرستاده بود تا در دفع غائله سید جلال از او تمهید رسمی بگیرد (۱) و این قول و قرار داده شده بود.

به نورمحمدخان تره‌متن (یکی اردوطلبان دستگیری سید جلال) خبر رسید که سید جلال چمنی از جنگل‌های فومنات بیرون رفته و آهنگ طالش کرده است و این خیر واقعت داشت زیرا (یعقوب بیگ یکی از خوانین ماسال) با سید جلال ملاقات نموده و از طرف امیر مقتدر اطمینان داده بود که چنانچه بطالش برود مورد حمایت کامل است. گویا که سید ناز آقا (برادر سید جلال) از این محبت غیر مشرف خان طالش، کمی شبیه افتاد چه، چنین اعجازی را از ناحیه او محال میدید مگر با بسوگند یعقوب بیگ و اطمینان مؤکدی که او مأمور بود از طرف امیر مقتدر بدهد از تردید بدآمده عازم طالش شدند.

در روزهای اولیه ورود، مورد پذیرائی گرم قرار گرفتند غذاهای خوب از گوشت بره و فرقاوول و مرغ همچنین مکان مناسب و مخدمه‌های نرم و درختخواب‌های گرانها از نوع دارائی برای همه همراهانش مهیا شد ولیکن نقشه دستگیری سید جلال همچنان بقوت و اعتبارش باقی بود. روزی که بسید جلال تکلیف شد بمنظور تقافت به حمام پونل (۲) برود برای اجرای نیت خان طالش بهترین فرست بود سید جلال چمنی و تمام همراهانش باستحمام دعوت شدند و همان‌دم

۱ - باریگران عصر طلائیه جزوه ۲۴ صفحه ۸۱

۲ - قصر بیلافی امیر مقتدر

سواران جوژی خان فولادلو^(۱) با اشاره امیر مقتدر سر رسیدند و حمام را محاصره نموده مید و تمامی همراهانش را لختی بی سلاح دستگیر و پاکت‌های پسته و مأمورین بدرقه کافی به سیاه‌وزان برده و تحویل مقامات نظامی دادند - از دستگیر شدگان واقعه حمام ، تنها محمد آقا معروف به عمو جنگلی گوراب زرمخی با اشاره امیر مقتدر آزاد شد و دیگران برشت اعزام که همگی تبر باران شدند .

سیدجلال چمنی هنگامی که عمو جنگلی^(۲) از همراهان ۱۴ نفریش سوا میشد پیام سختی برای زرغام السلطنه فرستاد او گفت از قول من زرغام السلطنه بگو من میهمانت بودم و میهمان در هر شرع و آئینی عزیز است ، من از نا جوانمردیت آگاه بودم اما قسم‌های غلاظت قریب داد واقفوا شدم اگر مرد یا شرافتی بودی و مردانگی سرت میشد چرا آنوقت که لخت نبودم و اسلحه در دست داشتیم و وعده ما بیش از ۱۷ تن نبود جرأت نداشتی با پانصد سوار کرد و طالبش بمقابله ما بیائی و عرض اندام کنی اگر خون پاک در تن تو بود این عمل بیشرمانه را با میهمانت انجام نمی‌دادی حالا که کار از کار گذشته و همه چیز تمام شده و مرا بدست دشمن سپرده‌ای چنانچه زنده بمانم میدانم که چگونه تلافی کنم و اگر زنده نماندم که جدم از تو انتقام خونم را خواهد گرفت.

اسماعیل معروف پشاهزاده که از همراهان سیدجلال بود با اینکه هنگام مرگ شمار شاه پرسی و وطن دوستی میداد معذرت‌های گویا مسلسل گردید خود سیدجلال ، در موقعیکه تبر باران میشد فریاد میزد زنده باد سیدجلال .

قصر بیلاقی زرغام السلطنه بعد از این واقعه طعمه حریق گردید و خود نصرت‌الله خان طالب زرغام السلطنه در مدت کوتاهی بمرض کزاز در گذشت .

۱ - شوهر دخترش (عفت الملوك)

۲ - نام این شخص در چاپ اول کتاب اشتباهاً جمال‌سیاه ذکر شده است.

از اتباع دیگر سید جلال یکی هم غلامحسین خان بهمیری فرزند حاجی درویش بود که بعد از کشته شدن سید جلال زنده و آواره بود غلامحسین خدابخش پشیری را نزد نورمحمدخان فرستاد تا تقاضای تأمین کند و بامذاکرات صلح از در تسلیم و اطاعت درآید نورمحمدخان این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد در سیدمر فشاہ با عم ملاقات و سوگند یاد نمایند نورمحمد خان با سوارانش سید شرفشاہ حرکت نمود و برخلاف انتظار در جنگل هفت دقتان م. ورد حمله غلامحسین و همراهانش واقع گردید تا جایی که چند تن از سواران نورمحمدخان بقتل میرسند و خود او مجبور بقب نشینی میشود نورمحمد خان خدابخش را بعنوان شریک توطئه دستگیر و در بازار ظاهر گوراب کتک میراند و برندان میاندازد و خود غلامحسین بعد از دستگیر شدن، در سوخته سرا تیرباران میگردد .

ماجرای این مرد انقلابی را تا آنجا دیدیم که هنگام فرار از ملاسرا در سیخان دستگیر شد و او را یکسما آوردند و پس از چند روز نگهداری بملکت عقب نشینی -

حیدرخان
عموعلی

های پی در پی حایش را تغییر داده و بقریه مسجد پیش که محل کوچکی در بین جنگل های اسوه توبه کله است فرستادند نغمه این داستان را از حسن الیانی (معین المرعایا) که بعد از تسلیم شدن بقواء دولت شخصاً برای نگارنده نقل کرده است بشنوید .

جنگل تصمیم داشت به مجرد آرام شدن اوضاع ، حیدرخان را بمحاکمه فرا خواند زیرا دلائلی در دست بود که چنانچه ما باین کار دست نمیزدیم آنها یعنی عموعلی و احسان و خالو و دیگران سبقت میکردند و مانند کودتای دقمه پیش یاهمه ما هارا میکشند و یا بخت خوار می دهند همه را بزنجیر میکشیدند بنا بر این لازم بود علت اتخاذ این تصمیم روشن گردد و اسرار نهفته از پس پرده های استنار در نتیجه انجام تحقیق و محاکمه بیرون افتد و خدعه های پنهانی و

توطئه‌های چیده شده فاش شوند لیکن هیچ وقت چنان ایام سخت و چنان عقب نشینی‌های نامنظم را پیش بینی نمی‌کردیم که حتی کمترین



سر اول سمت چپ ملا محمد حسن مصدق و سر دوم
حاجی درویش - هر دو سالی پیش از فتح الحاکم بر آذربایجان

مجال برای آذربایجان جنگی به ما نداد این بود که حیدر خان را به مسجد پیش عیان اهل خودم (آلبان) فرستادم که او را نگاه دارند

واز وی مواظبت کنند تا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود.

افراد ایل همینکه بشکست ما پی بردند و خاموش شدن آوازه جنگل را شنیدند و از کشته شدن برخی از سران سپاه و اسارت و تسلیم شدن مابقی آگاه شدند و دانستند که دیگر نام و نشانی از جنگل باقی نیست بعلت آنکه خود، در معرض مخاطره قرار نگیرند حیدر خان را خفه کردند و در همان قریه مسجد پیش بخاک سپردند.

عموغلی دارای اجا پنججاه هزار پوطل (۱) نفت بوده و حق داشته است که از انبار (توبل) وصول کند و وجه آنرا به مصرف هزینه انقلاب برساند و هم چنین دارای مقداری جواهر که در ساک کوچکی جای داشت که بنظر بعضی محتوی این ساک جز بیب چیز دیگری نمی توانست باشد. عموغلی بعد از دستگیر شدنش تأکید نمود که ساک او را بخیاطی کاس آقا حسام واقع در بازارچه تبرمیدان ببرند برای یکی از آشنایان روسیه اش بیغام فرستاد که ساک مزبور را تحویل گرفته به مدیرالصنایع ابکی از دوستان طهرانش (برهانند آنچه شنیدیم ساک مزبور بخیاطی حسام برده شد و بعد از چند روز با نشانی روسیه اش آن، تحویل گردید ولی آیا به مدیرالصنایع عم رسید که برطبق وصیتش عمل نماید یا نه اطلاع درستی نداریم.

بنام خانوادگی (الیائی) و لقب (ممن الرعایا) بعد از

تسلیم شدن بقواء دولت و تحویل اسلحه جنگل و همکاری
حسن خان کیش دره ای با آنها به حکومت قومنات منصوب شد و دبری نماند

که دست ابراهیم نام ندامانی معروف به سه شنبه ای
مقتول گردید. ابراهیم ندامانی یکی از مجاهدین سابق جنگل بدسته سید جلال تملق داشت که جزء اتباعش دستگیر و بطهران اعزام و زندانی شد. محافل مطلع کشته شدن الیائی را باشاره سر تیب فضل الله خان زاهدی (سپهبد) مربوط میدانستند چه، او بود

که علی‌رغم سلفش سرتیپ محمدحسین خان آیرم که از یوسف خان



سلطان حسین خان زند

شان شفتی نفرت داشت و بعکس به حسن البانی معین‌الرعا یا محبت
میوزید معکوس عمل مینمود . ابراهیم ندامانی قاتل معین‌الرعا یا
در خانه نایب عابدین لولمانی دستگیر و اعدام شد .

www.tabarestan.info
تبرستان

فصل پانزدهم

www.tabarestan.info
تبرستان

در حاشیه حوادث

www.tabarestan.info
تبرستان

لازمه قنایوت بیانی هنگام شنیدن، تأمل
هنگام گفتن و بصیرت هنگام رسیدگی
و بیطرفی هنگام قضاوت است .
«سفر اط»

آنچه مر بوطه یمن داستان جنگل بود هر چند مختصر ،
در اینجا بیابان غیرسد و حال آنکه هنوز کلام اصلی
گفته نشده است و آن این است که از نهضت مر بور چه
خاصیت وجودی مترب گردید آیا بقدر عمر همشالهاش توانست مفید فایده ای
باشد و منشاء خیمات برجسته ای گردد.

وفیات اعیان

آیا ماهیت خود را آشور که بود یا میبایست باشد نشان داد و شایستگی
را در مقابل تاریخ و نسل های آینده کشور بهیوت رسانید ؟

شك نیست که همه ی کوشش ها و تلاش های زندگی چه از نظر فردی و چه
از لحاظ اجتماعی بنیای مطلوب منتهی نمیشوند . تحلیل و تجزیه این امور از
جنبه های علمی و دیالکتیک مستلزم بررسی و مداخلات دقیق است چه با فعالیت های
در خشته که با همه ی قدرت و مهارتشان همچون حیایی معدوم میشوند و چه با
توطئه های مختصر که با سرانگشت مهارت و تدبیر بنیای مثبت میسرند . آنها که
پایه های تفکرشان بر تحقیق و موشکافی قرار دارد و در حاشیه حوادث بدنیال
روابط علت و معلولند سعی دارند در بررسی هر واقعه ای جهات پیروزی و با

عدم کامیابی را کشف کنند مخصوصاً در موارد عدم توفیق . روی عواملی که بچین نتایج منتهی شده انگشت بگذارند .

از آنچه در مقدمه بیان گردید جمعی از افراد صاحب‌دل و آزادمنش ، بدون هیچ شائبه حب و بغض تنها با عینک واقع‌بینی ، بهیست جنکلی نگریسته و از همان مقدار تلاشی که متناسب قدرت و امکانات ، در راه گستن زنجیرها و پیشروی بسوی هدف بعمل آمده قدردانی و حقشناسی نموده‌اند . جمعی دیگر بعضی بخوده گیری پرداخته غفلت‌ها و اشتباهاتی را مطرح ساخته از نغرض و انتقاد حتی استعمال کلمات در کیک خودداری ننموده‌اند . محك و معیاری که بوسیله آن بتوان شخصی و اعمالش افکار پرداخت و تمیز انگش و عیارشان بی‌سرد مناسبانه وجود ندارد . طبقات روشنفکر کشور ، در استنباط از حوادث حال و گذشته ، پیر و مکتب‌تخریده و تک‌رو بند و جدت‌نظر و اتفاق عقیده حتی سابقه کمتر پیشان بچشم می‌خورند . هر کس چیزی می‌گوید که فقط از دیدگاه شخصی خود صحبت دارد . در مقابل نظر دیگران بی‌باغی اعتبار است . مالک و ضابطه کلی که بکمک آن بتوان اظهار نظرهای متناقض را از هم نوا نمود و سره را از ناسره جدا کرد درست نیست . با این همه چنانچه قضاوت‌های افرادی عادلانه و از روی صحت و متکی بدلائل قطعی ابرار شوند و باغراض خاص و دشمنی و انتقام حوئی آلوده نباشند مقبولیت عامه خواهند یافت چه ، شرط اساسی هر قضاوت ، احاطه بمعنی مسائل و توجه بحقایق امور و تجربه قضا یا با ترازی منطبق و عدالت و سروت است و در غیر اینصورت حنکومی و حق‌گذاری مفهوم و اقمیش را از دست خواهد داد و بگفته یکی از بزرگان (سقراط) آنجا که حق و حقیقت نباشد همه چیز پست و زشت و بی‌مفصل است .

ما بر آنیم که در این فصل کمی از سنن بحاشیه برویم اما از آنجا بیکه خود ، سهمی در این نهضت داشته‌ایم ارزیابی آن بلاشبه از طرف ما صحیح نخواهد بود چه کمتر بین اتهامی که نسبت داده‌شود جانبداری و اعمال‌نصب است ، و تحمل این اتهام بر ما گران است تنها وظیفه‌ای که باقی میماند این است که ایرادات و انتقادات مطرح‌شده را بیک‌یک (تا آنجا که مطلقاً) برشمرده و پس از توضیح مختصر که درباره هر یک از آنها خواهیم داد قضاوت عادلانه‌ها

با تفکار عمومی را گذار کنیم.

علامه فقید **محمد قزوینی** در یادداشت‌های تاریخی خود بنام «وفیات اعیان» درباره حیدرخان عموغلی چنین نوشته‌اند :

«حیدرخان مشهور بچراغ برقی یا بمبوست که اسم اصلیش تاریخ‌نویس بوده یکی از روساء و ارکان مجاهدین خارجی یعنی غیر ایرانی بوده مثل قفقازیان و گرجیان و ارمنه که از اول تأسیس مشروطه ایران داوطلبانه باین مملکت آمده بودند» تا آنکه با شرح احوالش که حاجتی بتقل‌همه‌ی آنها در اینجا نیست رسیده و منویسند و نامبرده در اوایل سال ۱۳۴۰ قمری مطابق پانزدهم شهریور ۱۳۰۰ شمسی از طرف بالشویک‌های باکو بگیلان آمده با اتباع میرزا کوچک‌خان جنگلی مخلوط گردید اما چون وجود او از طرف اتباع میرزاملنون تشخیص داده شد ایشان او را در آنجا کشتند» (۱)

این گفتار کمی با نوشته مورخ شهیر (احمد کسروی) در تاریخ مشروطیت ایران اختلاف دارد زیرا در چند جای کتابه مزبور حیدرخان اصلاً اهل سلسله مرقی شده که در تغلیس تحصیل مهندسی برق بمنموده است علاوه وجودش مورد سوء ظن اتباع میرزا نبود و احتراماتی فراخورد بشخصه بزرگه انقلابی در باره‌اش مرقعی میگردد از این گذشته بشرح توضیح صفحات ماقبل، نامبرزاونه‌اتباعش که در این مورد حمل بر اطرافیان نزدیک میشود کسی حیدرخان عموغلی را نکرشته است این شایعه علی‌الظاهر مستند باشعار لاهوتی است که در دیوانش بشرح زیر آورده است :

میرزا میگوید:

نه من باید که در تاریخ این کشور سمر کردم
در ایران شخص اول شاه بی تاج و کمر کردم
اگر همدست معنی مردم بی سیم و زر کردم
پس این جاء و جلال و دولت و شوکت چه خواهد شد

حیدرخان در حبس :

ز حبس پیشوای خود قنای احتماهیون
بریشان بود و دشمن شاد ازین کردار ناموزون

از این رو طالع اردوی دولت گشته‌رور افزون
سپاه شاه‌اندر حمله از کیهانرو از هم‌امون

یکی از شب‌های مخوف :

شب تاریک و باد سردی و بوران زحد افزون
برندان خال‌حیدر زین هیاهو بود دیگرگون
دلش پیش رفیقان چشمش از زور غضب‌پر خون
دو دستش محکم از پی بسته و زنجیر در گردن

و بعد :

در آن تاریکی شب هبیتی وارد برندان شد
پس برفی برد کزیتی و شمی فروزان شد
به پیش‌اهل زندان صد ملیون نمایان شد (۱)

سخن کوتاه خیدر با رفیقان تیر باران شد

بدیهی است که اشعار مزبور یا همه هنرنامه‌ی‌های شاعرانه و بما همه احترامیکه شادروان ابوالقاسم لاهوتی نزد آذادبخواهان ایران داشته است و هنوز هم دارد کاشف از یک واقعیت مسلم نیست و نشان از تأثیری میدهد که یا لاهوتی از قریط غلبه احساسات، و بر اثر آن بین رفتن يك تن از مجاهدین غیرتمند مانند عموغلی که کم‌تظیر و یا بی‌تظیر بود، دست داده و مسلماً همه‌ی دوستان عموغلی در این تأثر و تأسف داشته‌اند اما شایسته نبود ابراز يك چنین تأثیری بشکل پر خاش‌های انتقام جویانه تظاهر کند و بطوری که دیده‌ام غل و زنجیری در کار بوده دستی از پشت بسته شده و شمی فروزان نگشته و تیر بارانی رخ نداده است. خامیت انقلابات مشرق زمین همین است که قاندهش را سرانجام در لهیب مسوزاند و خاکسترشان را بیاد فنا میدهد و این مسئله آنقدر که از پی توحهی بهدف و لجاجت‌های جاهلانه و حتی خودخواهی پیشوایان قوم ریشه میگیرد بهیچ انگیزه دیگری ارتباط ندارد. شواهدی که میتوان بر تأیید این مطلب اقامه کرد فراوان است يك نمونه آن که هنوز از خاطرها محو نشده داستانی است که در سنوات اخیر در همین کشور رخ داده که همه بتفصیل از آن

(۱) مقصود میرزا کوچک است.

مطلع و آگاهند و احتیاجی بشرح و توضیح ندارد از این روش گفت نیست از اینکه گفته شود اختلاف بین میرزا و عموزلی که معلوم نبود روی چه زمینه منطقی و مبنای اساسی بوجود آمده مشمول همین حکم کلی است شاید هم بتوان گفت که مقدرات ، در تعیین سرنوشت هر دو نفر بی دخالت نبوده است .

در تاریخ احزاب سیاسی بحملات زیر بر میخوریم :

تاریخ احزاب سیاسی - وثوق الدوله آمدود و سال هم خوب کار کرد غائله گیلان و دیوان بهار و کاشان ختم شد غائله تبریز هم میرفت حل شود که دولت موقوف کرد (۱)

- بگرو قبیل از ورود بالشویکها با پسران حکومت میرزا کوچک در رشت دایر گردید (۲) .

- جیزی نگفت در سیدیر آعمم بین دوستان خود پنهی فامیل تبریز و تیمورتاش و سید ضیاءالدین ارتباط صمیمانه ایجاد کنم (۳) .

- جمهوری خراسان نیز مانند جمهوری گیلان بود : آقای سید محمد تدین که از طرف حزب دموکرات از مرکز بملاقات میرزا کوچک خان زعبیم جنگلیان برشت رفته بود ضمن سخنانی که از زعبیم ملی شنیده بود این بود که ما نا هر جا که بتوانیم جلو میرویم و قصد داریم نداریم که ایران را بتصرف آوریم . از حرکات میرزا و همچنین از طرز رفتار کتل پیدا بود که قصدشان تصرف ایران و ایجاد حکومت مرکزی صالح نبود بلکه بهمان ولایاتی که در کف داشته قانع بوده اند (۴)

- اگر مرحوم میرزا در سال ۱۳۳۶ که طهران بین دولت های ست و شیرازه در رفته دست بدست میگفت به تهران حمله کرده بود بدون هیچ شکی دولت ایرانا مانند موم در دست او و اثباتش نرم شده و

(۱) صفحه ۲۹

(۲) صفحه ۴۹

(۳) صفحه ۶۴

(۴) صفحه ۱۵۱

بمیل آنها ساخته میشد و همان کاری که موسولینی بعدها در ایتالیا کرد و از شمال حمله کرد و با سازش سری اهالی پایتخت، شهر رم را بدست گرفت و پادشاه ایتالیا نیز بدو تسلیم شد میرزای ماس هم کرده بود... (۱)

- بین خالوقریان و میرزا نزار شده خالو از میرزا جدا میگردد و حیدرخان عموعلی که از احرار دموکرات بود بدست میرزا کشته میشود (۲).

و دیوبان بهار تألیف محمد ملکزاده چاپ ۱۳۳۶ چنین آمده است:

شد باقبال شهنشه ختم کار جنگلی

جنگل از خلخال و طارم امن شد تا انزلی

دولت دزدان جنگل سخت مستعجل فتاد

دولت دزدی بلی باشد بدین مستعجلی

استاد بهار بلوریکه قبلاً دیده ایم از دموکراتهای تشکیلی از طرف - داران جدی سیاست و ثوق الدوله بود و لازم بنوضیح است که یگانه هم وثوق الدوله برانداختن جنگل و هموار ساختن نقشه های سیاست انگلستان در ایران و رفع هر گونه مشکلات و دشواری های مربوطه بوده در اینصورت و با وصف مسلم بودن این موضوع تحلیل از یک جنبش شخصیت متفصح که خیانت های علنی او ب مردم ایران محقق شده شایسته مرد آزاده و پاکباز و شاعر گرانمایه ای همچون بهار نبود و این مسئله را باید بنام و یکی از اشتباهات سیاسی و آتمرحوم ثبت نمود . بعلاوه در صحت این گفتار که ما قصد نداریم ایران را بتصرف در آوریم ، تردید است چه هیچ يك از زعمای جنگل چنین سخنی را بیاد ندارند و آنرا تأیید نمیکنند ولیکن این مطلب که ما هر جا بتوانیم پیش میرویم ، مسلماً از گفته های میرزا است و نشانه محدودیت قدرت است و تأکید اینکه پیشرفتهای آینده جنگل ، منوط بتوسعه و تکمیل این قدرت میباشد در حقیقت بیان مزبور ، عکس نتیجه ای است که از گفتار میرزا کوچک استنباط شده زیرا مفهوم جمله

(۱) صفحه ۱۵۹

(۲) صفحه ۱۶۵

اخیر، عزیمت بظهران و ایجاد حکومت مرکزی صالح در آن مدغم و نهفته است. گذشته شدن حیدرخان عموعلی بدست میرزا تیر بر حسب آنچه قبلاً توضیح شده عاری از صحت و ارحقیقت واقع بدور میباشد.

در این کتاب تاریخی نفیس بنام **مورخ الدوله سپهر ایران در جنگ** که خدمات ملی فائده نهفت جنگل را بحق ستوده اند چند جمله نامأنوس دیده شده از این قبیل:

- شیخ محمود کوس اندیش بریاست سواران ایلیخی و

جریک بر گزیده شد (۱).

- در همان ایام جمعی دیگر بر کردگی خالوقریان و برادر احسان‌الله خان از بلاد کوبه وارد شدند (۲).

- حیدرخان عموعلی مقدانی باقواء جنگل جنگیده در حین حریق ملاسرا احسان‌الله خان فرار نمود و حیدرخان عموعلی قبل از آنکه نزد میرزا برده شود بوضع فجعی بقتل رسید (۳).

نخست باید توضیح شود که شیخ محمود کسائی (کوسندشتی) برادر حاجی احمد کسائی مردی روحانی بوده و بیجوقت بریاست ایلیخی برگزیده شده بود و خالوقریان که یک مجاهد ایرانی و اهل مرین بوده از بلاد کوبه بیامده و حیدرخان عموعلی بیجوقت باقواء جنگل جنگیده و در حریق ملاسرا احسان‌الله خان اصلاح‌نظر نداشته و قتل حیدرخان بشرحی است که قبلاً بیان شده و این اشتباهات از نظر صحت وقایع تاریخی مستلزم اصلاحند.

در کتاب مزبور تألیف س. ع. آذری چنین مذکور

است: **کتاب بیرنگ**

نهضتی را که میرزا در رشت و جنگل ایجاد نمود با لوان

مختلف رنگ پذیر شد اخلاف او با احسان‌الله خان و سپس خالوقریان

باعث شد که این نهضت ۹ بار تغییر لون دهد.

(۱) صفحه ۳۸۶

(۲) صفحه ۳۸۲

(۳) صفحه ۳۸۳

میرزا بهشودت عقیده نداشت رفته رفته استبداد رأی بر سایر صفاتش
 چیره شد. سخنان رفقای سمیمی و باوقای خود را بهیچ مبسوفت
 کم کم غرور و بیعت و خودسری بر خودش مستولی گردید تما سر
 انجام باد تکاب قتل بی رحمانه حیدرخان عموغلی مجاهد و موکرات
 معروف انقلاب مشروطیت فرزند خلف ایران شیرازه کار از دستش
 بیرون شد و در گروههای طالش و خلخال از سر ما سیاه گردید ورنود
 -رقش را بریده بمنوان ارمغان پریها برشت آوردند.
 خطای میرزا کوچک خان نسبت بقتل حیدرخان عموغلی محرز و
 مسلم و از این جهت نام خود را در تاریخ انقلاب جنگل برای همیشه
 لنگدار نمود.

در این باره آنچه باید گفت شود گفته شده است نوسیح اسافنی ما این است
 که واقعه ملاسرا يك تصمیم غیر انقلابی و يك نقشه مطالعه نشده بود چه اگر
 دستگیری افراد کمیته حتماً ضرورت داشت شروع دیگری که حتی یغالی کردن
 يك تیرهم احتیاج نباشد میشد این امکان را بوجود آورد و اسولا بعضی رداست
 که اختلافات موجود ولو برای بدست گرفتن قدرت بپردازد مسالمت آمیز و بدون
 خونریزی حل میشد زیرا هدف ها بشکل «آدم» و «غیب» و «انگور» ظهور
 میافت بدیعی است که نتیجه تصمیمات مطالعه شده و تبعیت از احساسات تند و
 حاد جز این نمیتوانست باشد که همه دحما گنشته یکباره بر باد رود و همه
 ارکان انقلاب یکی از پی دیگری فروریزد لیکن تغییر لون آنها ۹ بار بهیچوجه
 نمی تواند قابل قبول باشد زیرا جنگل يك رنگه بیشتر نداشت و آن رنگ ملی و میهنی
 بود و برای جلاو شفافیت همین رنگ بود که با استقبال حوادث و حر بانات مساعد
 میرفت. بنا بر این تمییر اختلاف افراد بتغییر لون صحیح نیست چه اسلا میرزا
 و خالوقربان اختلافی باهم نداشته اند. خالوقربان مرد ساده بی سواد بود
 که تبلیغات مخرب دیگران در وی مؤثر میافنند و بزودی از جا در معرفت زیرا
 قوه تعقلش ضعیف بود ناجائی که بصورت آلت فعل درمی آمد و مخالفین میرزا
 او را هم چون مهرای علیش بکار میبردند آن چه مسلم است حیدرخان عموغلی
 مرد شجاع و مبارزی بود شاید نام اصلیش بشرح مذکور در وفیات اعیان،

همان تازی وردیف باشد و برادر آذربایجان ایران و قفقاز نوعاً از این قبیل اسامی فراوانند اما قبول این مطلب که تاریخ انقلاب جنگل را میرزا یا قتل عموغلی لکمدار نموده است اغراقی است آمیخته بفقدان منطقی.

در کتاب مزبور که آنهم تألیف س.ع. آذری است و

در دیماه ۴۴ تجدید چاپ شده مقداری از مطالب

منلوط و عاری از صحت دیده شد بدین شرح :

- عده جنگلی ها بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر شد

قیام کلنل

محمد تقی خان

(صحنه ۱۴۹)

- کار جنگل بجائی رسید که برای نخستین بار میرزا اعلام جمهوریت کرد. این بار کار او تکرفت. برای بار دوم در ۲۴ رمضان ۱۳۳۹ لایحه ای از طرف او در رشت انتشار یافت که در آن لایحه میرزا خود

را رسماً بریاست و زمامداری معرفی نمود (صحنه ۱۵۱)

- در همین هنگام پادشاهی بکله اش خورد و چند نفر از کارکنان صدیق فیض از قبیل سردار محی و حاجی میرزا احمد کسائی و چند نفر دیگر را دستگیر و محبوس ساخت.

- اقدام دیگری که در آن موقع کرد تشکیل یک کمیته بعضویت احسان الله خان و خالوقریان و میرزا محمد علی خان و دو نفر دیگر که نام آنها نوشته شده است باسافه یک نفر روس - با آنکه صفا و قری در قواء مرکز وجود داشت میرزا پاراز رشت فراتر نهاد - حیدرخان که از جندی پیش در باکو مکران اوضاع گیلان بود ظورش این بود که با رفع اختلاف میان جنگلیان راست و چپ جبهه قوی تشکیل دهد و با انگلستان از در پیکاره آید و با این نیت پاك بگیلان رفت و پس از سه روز استراحت قرار میشود در محلی بین طرفین ، ملاقات روی دهد و بکار اختلاف رسیدگی شود. هنگامی که دسته جناح چپ حاضر و در انتظار بودند که میرزا کوچک و اتباعش بیایند از چهار سو مورد شلیک قرار میگیرند جمعی مقتول - عده ای اسیر - حیدر خان در سپیخان بدست معین الرعایا محبوس و شبانه در زندان تیر باران می شود .

نویسنده ارجمند اطمینان می‌دهیم که عده جنگلی‌ها هیچگاه از پنج‌شش هراتن تجاوز نکرد - اعلامیه‌ای بنام جمهوریت بیش از یکبار آنهم در ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ انتشار یافت - سردار محی در تعداد جنگلی‌ها نبود تا از همکاران صدیق محسوب شود و مطالب مربوط با او حاجی احمد کسمانی و دیگران در صفحه ۱۹۵ همین کتاب تفصیلاً بیان شده است - داستان کمیته انقلاب و حریانات مربوط به پدر خان عمومی در صفحات ۴۱۶ و ۴۲۳ همین کتاب ذکر شده است .

محتویات کتاب آقای آذری در این باب طاهرأ ما خود و مقنن‌ساز کنای است که بنام : دکتر حشمت که بوده و نشر یافته است مؤلف این کتاب میرزا محمد تمیمی خالغانی است ولی بیشتر مطالب کتاب مربوط به دکتر علی اسفندخان حشمت است - مرحوم دکتر علی اسفندخان حشمت که خود را دکتر حشمت ثانی می‌نامید اصرار داشت که در کتب شهرت او برادر شهیدش (دکتر ابراهیم حشمت) عقب بیاید و نامش در مرهه افراد برجسته تاریخ ذکر شود لیکن استعداد کسب این مقام را نداشت معذرتاً آنجا که مقدورش بود پیش‌رفت و در ارضای غرور جاه طلبانه‌اش کوشید - او بر آن بود که از کفه شهرت و محبوبیت میرزا نگاهد و متناً بلا یکنه لیاقت برادر شهیدش بیفزاید و سرانجام نقش بزرگ ماجرای انقلاب گیلان را بشخص خود اختصاص دهد. اشتباه عده‌ای از نویسندگان که مطالب کتابشان را از کتاب مزبور اخذ و اقتباس نموده‌اند از همین‌جا است که مندرجات کتاب مزبور را تماماً صحیح و غیر قابل‌خنده فرض کرده‌اند و حال آنکه نیمی از گفتار کتاب، تحریف حقایق و نیمی دیگر بواقعات جنگل غیر مرتطبانند.

سید عهده‌ی خان فرخ (معتم‌السلطنه) که قسمتی از اطلاعات هفتگی دوران ساموریت دولتش را در دست با دارا بودن ست و کار گزاره گذرانیده در مجله اطلاعات هفتگی چنین نگاشته‌اند : (۱)

- سید عبدالوهاب که از آزادخواهان گیلان بود با اطلاعات ناقص

خود سیاست دول اروپا را حل مینمود .

- من جنگلی ما را متوجه کردم که کبینه جنگل و جنگلی ما در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل فیل هزاران مرتبه کوچکتر و بی اهمیت ترند .

- از خارج مخصوصاً طهران اشخاص هوجی و جاه طلب و شاد ، جنگل را با تبلیغ ، اهمیت داده و آنرا چندین بار بیش از آنچه بوده اند جلوه میدادند یکی از این اشخاص دکتر اسوالقاسم خان از اهالی لاهیجان است که مدتی مبلغ بهائی ها بوده و ادعا میکرد که در فرانسه تحصیل طب میکرده است این شخص از حاسوس های سفارت انگلیس بود .

- از سنوقی الممالک تلگراف رمز رسید که بوسیله جنگلی ما از مسافرت انگلیس ها بپاکو جلوگیری شود .

- من بجنگلی ها امر اجمعه کردم و متوجه شدم بقدری معتبرند که حتی کوچکترین اقدام هم نخواهند نمود .

- من با وسایل عملی و تدابیر و تحریک روشها هر قدر وسایل حمل و نقل بحری در ساحل بود دور کردم تا آنجا که برای مسافرت بشمال دریای خزر وسیله ای در امرلی بدست نمی آمد در این موقع ۶۳ انومبیل از راه قزوین وارد شد و جنگلی های ترسو نتوانستند از این پول های هنگفت و مهمات زیاد استفاده نمایند .

اولا عده ای از روحانیون بنام ، که در انقلاب ایران شرکت داشته اند در موارد عدیده اثبات کرده اند که اگر از بعضی تحصیل کرده های فرنگ بدیده خوش فهم تر و مجرب تر و مآل اندیش تر نباشند کم ضرر ترند و بنا بر این انتقاد از یک روحانی آزاد بخوان متمش این است که درک سیاست های اروپائسی فقط بعهده مخصوصی که انتقاد کنند از آن جمله است انحصار و اختصاص دارد و بدیگران نمیرسد که در قلمرو حقوق طبقات ممتاز وارد شوند . آقای قرخ گویا مطلع نبوده اند که سید عبدالوهاب صالح یکی از پیشقدمان انقلاب مشروطیت و از افراد مطلع و فعال و آبدیده این نهضت بود که بجرم همین فهم و فعالیت سیاسی مدتها

بدنور فکر اسفخون سول تزاری روس از خانه ولانه اش آواره و در تیمپیمیر است
 بجهت دلیل آقای فرخ حق نداده اند چنین فردی که مطلع سیاست دنیا است و از حرکات
 کشور خویش محققاً از آقای سناتور آگاه تر است در حل مسائل پلینیکسکی ما حفظ نظر
 باشد ؟ این امر که جنگلی ما در مقابل انگلیسها در حکم پشه اند کلام برجسته است
 که نمونهائی از اندیشه های عین پرستانه ؛ گوینده آن است مسلماً اگر چنین
 مطالبی را آن روزها بیان نمیدادند کسی با اهمیت این کلام و با بهتر بگوئیم به
 اهمیت این اعجاز پی نمیرد .

جاسفانه نوشته های شان در باره دکتر ابوالقاسم خان لاهیجانی معروف به
 « فرید » نیز صحیح نیست نامبرده که آخرین سمتش در دستگاه بهداری دولت
 ریاست بیمارستان ارتش در دروغنا ئیه با درجه سرهنگ تمام بوده هیچگاه دعوی
 تحصیل طب نمیکرد و در مطلع بهائیه نبوده است عددی بود مسلمان و چیز هم و وارده
 جریانات سیاسی و اداری با مجرب و حاذق گیلان زمین بشمار می آمده است . تحصیلات
 طبیش را در پاریس به پایان رسانیده و بدریافت دیپلم دکترای غیر مستمراتی که
 حتی می توانست در خود فرانسه طبابت اشتغال ورزد نایل گردیده بود . بک عنصر
 آزاد بجوای و سرریح اللوجه ای که طالب خود ستائی و عظمت فروشی ؛ مانند آقای
 فرخ) نبود و کسی از گیلانیان حشمنش او را جاسوس انگلیسها ندانسته و نام
 او را حزبنیکسکی یاد نکرده است و این اظهارات آقای فرخ قابل تأمل است .

اینکه نوشته اند جنگلیها بقدری ترسو بوده که کوچکترین اقدام نکرده اند
 ولی او بانداییر عملی و سابل حمل و نقل یحری را بگتته از ساحل دور نمود
 گویا مقصود شان همان قایق های مسافر بری است که بین انزلی و غازیان مدام
 در حرکت بوده و با لشکهای ترکمنی که دور گردنشان از ساحل کاریک لشکسی
 (قایقران) است و یک دوکان (ترکمن) هم می تواند باسانی انجام دهد و مهارت
 و تدابیر عملی هم لازم ندارد و الا چنانچه مقصود از دور کردن و سابل حمل و نقل یحری
 و کشتی های بخاری ، میبود حای این پرسش است که بانداییر ماهران همزبور که
 ایشان برای جلوگیری از گرفتار شدن انگلیسها بفقار بنادر بسته پس انگلیسها بجهت سبله
 یا کور بسیار شدند ؟

آقای فرخ که اکنون دوران باز نشستی را طی می کند و دست محکم له بملت
 کبر سن و کهنوت ارتضدی بمقامات وزارت و سادات و سفارت و نمایندگان مجلس
 کوتاه است پیروی از نظرات قدیم و سالخوردگان هم دندانش که دروغ و راست

مطالبی را منظور تشخیص و تقرب بمبادی قدرت سرهم می کنند و بنام «خاطرات دوران خدمت» بخورد مردم میدهند اخیراً مطالب بیشتری راجع جنگلیها به خبر نگار مجله «سپید و سیاه» بعنوان مصاحبه بیان داشته و بمباحثه خویش جنبه تاریخی داده اند.

متأسفانه روح خودستایی و حماسه سرایی که در سرتاسر بیانات قبلیشان جلوه گر بود در این مصاحبه همچنان به چشم میخورد مخصوصاً جملات تلخ و سخنان طنز آمیزش نسبت به اعضاء هیئت اتحاد اسلام که مینویسد «ناگهان پیدین از آب در آمدند» - «جمهوری گیلان از میان انبوه درختان تناور و کنار بوته های تمشک وحشی ظهور پیوست» - «بمیر را گفتم بشرطی حکومت گیلان را قبول میکنم که تو در امور داخلی این ایالت مداخله نکنی» و از این قبیل فرمایشات نفز و وحکیمانه، خواننده را بناچار بیاد پهلوان پنبه های قدیم و هنرنمایی دون کیشوت های ادوار گذشته می اندازد (با تمامی این احوال نتوانست این حقیقت مسلم را منکر شود که قائمدهیئت جنگلی (میرزا کوچک) مردی وطن پرست و آزادیخواه و دلیر و بی طمع بوده است و جنگلیها مردانی شریف و وطن دوست و انگیزه های جز آزادیخواهی و ایران دوستی نداشته اند).

مورخ فقید احمد کسروی در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان

تاریخ ۱۸ ساله چنین نوشته اند:

آذربایجان - گروهی که برای تیر دبا بیگانگان بر خاسته افزودن بیگانگان می شدند.

- برای دشمنی با انگلستان، با آلمان و عثمانی بستگی پیداوسر کردگان اطریشی در میان خود میداشتند و جای افسوس است که آلمان و عثمانی از دشمنی ایشان با روس و انگلیس سود می جستند.

- از آنسوی جنگلیان تادیری پیروی از اتحاد اسلام مینمودند و میرزا کوچک خان بهمین نام نمایندگانی پهلیران فرستاد ولی سپس با تورشیان روس که به اتزلی دست یافته بودند بهم بستگی پیدا کرده پیروی از راه و رفتار آنان نمودند. اینها هیچ سازشی نمی توانستی

۱ - مصاحبه آقای فرخ سدرج در شماره ۶۰۷ مجله سپید و سیاه مورخ دهم

اردی بهشت ۲۲

۲ - شماره ۶۰۸ مورخ ۱۷ آذر ۵۵ - بهشت

داشت و خود دلیل است که پیروی از یک راه روشنی نمیداشته‌اند^۱

— اسکندر نامی از ایشان بدولتبان پیوست .

— دکتر حتمت و معزالسلطنه و موفق السلطان و میرزا علی اکبر خان که از سردستانان بودند با هزار تن دستگیر افتادند^۲

ما قبلاً دیده‌ایم که افسران اطریشی و آلمانی و عثمانی که در جنگل همکاری میکردند اسیرانی بوده که روسیه فراد و جنگل پناهنده شده بودند و شکی نیست که رد درخواست پناهندگی آنان دور از جواسریدی محسوب میشد کما اینکه تسلیم تعدادی از خارجیان مقیم ایران که بکارهای فنی اشتغال داشته‌اند بمنفقین، در جنگ دوم جهانی تا حدود زیادی بی‌رسمی مادر دنیا صدمه زد اساساً هم جنگی جنگلی‌ها با شورشیان روسی اجباری و الزامی بود و این اجبار از زمان بمباران غازیان و عقب نشینی قواء انگلیسی آغاز گردید. اینساندگی جنگل در برابر نیروی مهاجم کثیرترین تأثیر نداشت چه در جائیکه دولت امپراتوری انگلیس نمی‌توانست با همه تجهیزات استوار جنگل‌مانش تاب مقاومت بیاورد اینساندگی یک عده جنگلی چریک که حتی سلاح کافی در اختیار نداشته‌اند سستید نظر می‌رسد از این گذشته جنگل چنین می‌پنداشت که این طوفان پرودی فرو خواهد نشست زیرا قواء مهاجم بقصد تملک این نقطه از خاک کشور را نیامده بودند بلکه فعالیت انقلابیون را که طرد قواء دنیکی از آن حمله بود دنبال مینموده و بنا بر این به مصلحت نزدیکتر بود که برای حفظ نفوس و اموال مردم گیلان جلوی سابعامت و خرابکاری‌هایی را که حیثاً امکان داشت از پر خورد خصمانه جنگل با آنها به مردم می‌رسید بگیرند — مقابله جنگل با انگلیسیها و سازش بعدی آنها نیز یک چنین مصلحتی را بوحود آورده بود و تردید نداشت که جنگلیها همیشه از یک اصل کلی پیروی میکردند و آن اینکه از هر پیشی آمدی بنبغ انقلاب ایران استفاده نمابند زیرا عقبماندگی ایران را اردیر زمان نتیجه نفوذ و مداخله سیاست انگلستان شناخته و این قولی بود که عموم آزادبخواهان ایران در آن اتفاق داشتند بنا بر این دشمنی با سیاست انگلیس و لو از راه سازش با دشمنان، یا تحارب تلخی که اندوخته بودند دور از منطلق نبود و مشروع تلقی میشده است . اسکندر نام که نوشته‌اند بدولتبان پیوست همان اسکندر خان امائی مجاهدتانی مشروطیت است

۱ - صفحه ۸۱۷

۲ - صفحه ۸۱۹

که در شهامت و پاکبازی شهرت داشته و تا آخرین قدم با جنگل همسراه بوده و
 هنگام پاشیدگی قوای بعیر را یوسف خان تپان شغفتی تسلیم گردید اما دستگیر شدن
 موفق السلطان و میر السلطان و میرزا علی اکبر خان نام ظاهر آینه بی برانشاه است
 زیرا شخصی بنام **موفق السلطان** املا در عداد جنگلی ها وجود نداشت -
 معز السلطنه (رضاخواجوی) همراه احسان به روسیه مهاجرت نموده و دستگیر
 نگردید و اما علی اکبر خان نام ، آنکه نام خانوادگی اش و ناسری، و از همسراهای
 سابق کمیته مجازات طهران بود با تفاق مهاجرین به روسیه رفت و دیگری که علی
 اکبر خان حتمی برادر شادروان دکتر حشمت بود با قوای ابوالجمعی خالو
 قربان تسلیم فرماندهی نیروی دولت گردید ،

قیام در کتاب مزبور نگارش طاهرزاده بهرمان چنین
آذربایجان مسطور است :

- این خبر گفته‌های عباس خان را بخاطر می آوردم و برای هر کسی
 ایجاد تصور می کرد که آیا حیدر خان در تفسیر سیاست نسبت به روسها
 عجله کرده و روسها از نقشه پنهانی او حیرت زده شده و میرزا کوچک خان
 را اغفال کرده علیه او شورانگیزه انداخته
 - در این حیس و بیس حیدر خان از طرف یکنفر روس بقتل رسید
 - گفتند چون حیدر خان دانست که یکنفر روسی از افراد میرزا کوچک
 خان قصد جان او را دارد برای رفع سوء تفاهم و آشنی نزد او رفت
 و گفت ما که با هم دشمنی نداریم و من آمده ام خود را معرفی
 کنم چون حیدر خان بدفیات چنین اقدامی کرده و نتیجه خوب
 گرفته بود تصور میکند این دفعه هم میتواند اختلاف را از بین
 ببرد ولی حریف نا جوانمردانه از فرست استفاده کرده سینه آزاد
 مرد را هدف تیر ماوز قرار داد ،^۱

این گفتار نیز از همان مقوله گفته‌هایی است که بدون اشاره بدلیل درباره
 قتل حیدر خان عموعلی منتشر شده است. همه میدانند که در عقاید عموعلی
 کمترین تغییر راه نیافته و میرزا کوچک خان جنگلی در تقرب سیاست شوروی

۱ - عباس خان برادر بزرگ حیدر خان عموعلی بود

نزدیک‌تر از عموغلی نبود شاید مراد نویسنده از ذکر «یک نفر روس» همان گائوک آلمانی باشد که بزبان روسی تسلط کامل داشت یعنی همان کسیکه تا آخرین دقائق حیات، بامیرزا بود و از دوستان صمیمیش بشمار میرفت تماماً متناسبتش با عموغلی چندان حسنه نبود و حسن تفاهمی یا یکدیگر نداشته اند و الا از طرفداران میرزا کسی از اقیاع روس وجود نداشت که قصد جان عموغلی را بکند و این داستان بکلی ساختگی است.

در این کتاب که مؤلف آن حبیب‌الله مختاری است

تاریخ پیداری
ایرانیان

و بارندران و گرگان را میرزا کوچک‌خان و حمعی از اشرار و اعوان او شروع بچپاول و غارت کردند^۱ در حالیکه جنگل هاشمی‌کاه بگرگان نرفته و فقط بکنار از نیروی اعزامی بمازندران وسیله گرگانی‌ها دعوت بعمل آمده که صقر نام معروف به «لنگه‌چی» باعده‌ای عازم این مأموریت گردید که به مجرد ورود به «بندرجز» با آنها حمله شد و همگی بقتل رسیدند. متهم ساختن جنگلی‌ها بچپاول و غارت در صورتیکه آلوده بفرض خاصی نباشد ناشی از بی‌اطلاعی و عدم احاطه نویسنده کتاب به جریان وقایع است.

روشن‌ترین و منصفانه‌ترین گفتار، در باره جنگل همان

تاریخ اجتماعی و اداری است که در این کتاب منعکس است.

دوره قاجاریه - انگلیس‌ها با آنکه طبعاً از وجود این قوه که خار راه

آنها بود بسیار ناراضی بودند هیچ‌وقت با آنها طرفیت

مستقیم نمیکردند بلکه گاهی بیچراخف و زبانی دولت‌های ایران را

مانند دومیورد در کابینه و توفیق الدوله و امیداشتند بتوان و حدت حکومت

باقوه جنگل طرفیت نمایند.

- میرزا کوچک در تمام مدت نهضت جنگل بکقدم بر خلاف دیانت

و حب وطن بر نداشت حتی در مواقعی که کابینه‌های صالح روی کار

می‌آمدند خود را از تماس با دولتیان کنار میگرفت که دولت آزادی

مشغول عملیات اصلاحی خود شود.^۲

۱ - صفحه ۱۵۱

۲ - تألیف عبدالله - سوهی جلد سوم قسمت دوم

۳ - صفحه ۱۱۹

انگلیس ها در درفت و آمد خود از کنار جنگل، البته بفکر بندو بست
 بامیرزا کوچک خان هم افتاده و شاید بدشان نمی آمد که بامیرزا کوچک
 خانی هم بتدوستی ظنیر قرار مدار بارضاخان افسر قزاق بکنند تنها
 میرزا کوچک خان با قسون آنها فریفته نشد و از راه وطن پرستی و دیالت
 از بر آوردن تقاضای آنها تن زد.

حمتقدم که اگر روزگار وسایل ترقی بیشتری برای او فراهم کرده
 از ریاست ولایتی بریاست ملی میرسید سادگی او با حقه بازی هائی
 که ناگزیر شیادها در اطرافش برآه میآندا خفند سازگار نشده و از
 کار بازی نمیداد. ریاست جامعه يك کشور غیر از صدق و صفا و بی طمع
 و بی غرضی لوازم دیگری هم دارد که گیلک مرد از آنها بدور بوده
 است.^۲

بیانات مزبور يك واقعیت محض و مؤید مراتبی است که در گذشته بیان
 شده و تموداری است از يك قضاوت صحیح و تشریح يك اصل کلی که هنوز رشد ملی ما
 و تربیت اجتماعیمان بآن مرحله نرسیده است که برای نیل به هدف مشترک از توجه
 بمسائل کوچک و بی اهمیت خودداری کنیم بنا بر این فرضاً جنگلی ما به فتح طهران
 نیز توفیق می یافته باز در شرایط آنروزی کشور همان آبادی و عواملی که
 سالیان دراز نبش این کشور را بدست دادند و در تمام شئون کشور حکمفرمایی
 میکنند و منشاء بروز سوانح و حوادث گوناگون میشوند تظاهر میکرد و اوضاع
 را زیرورو مینمود کما اینکه در دوران مشروطیت و بعد از فتح طهران، همین
 حال پیش آمد و شیادان حرفه ای بلباس مشروطیت درآمدند و با مشروطه خواهان
 واقعی بآن طرز افنضاح آمیز که در پارک اتا یک روی داد رفتار نمودند.
 در دوران اخیر نیز زمان ملی شدن صنعت نفت دیدیم که برای افشاندن تخم نفاق
 بین سر رشته داران امور، چه خدعهها و تیرنگها بکار رفت و چگونه آنها را مقابل
 هم بمخالف خوانی و اداشتند تا آنکه همه رشعهای چندین ساله یکبارہ پنبه
 گردید.

در شماره مخصوص اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ این روزنامه
روزنامه ضمن تشریح سوابق عموغلی چنین نوشته شده است :
یسوی آینده نامبرده در تابستان ۱۹۲۱ میلادی به منظور میانجی
 گری بین میرزا کوچک‌خان از یکطرف و احسان و
 خالوقربان از طرف دیگر بگیلان آمد اما درست وقتی که قرار بود
 طرفین ملاقات نمایند و کار اختلافات پایان یابد چادر عمو اولی و
 بارانش از طرف دسته میرزا کوچک‌خان محاصره شد و تفنگچی‌ها
 شلیک کردند چادر عموغلی که موفق بفرار شده بود بدست معین
 الزعایا از کسان میرزا دستگیر و محبوس و سپس تبر باران میشود .
 محدودش بودن این گفتار قبلاً بنظر خوانندگان ارجمند رسید و تکرار
 نخواهیم کرد . عموغلی بکرات با میرزا ملاقات و مذاکره نموده و اعلامیه‌های
 مشترك با امضاء خودشان نشر داده‌اند بعداً است که نویسنده مقاله مزبور از
 اشعار مرحوم لاهوتی الهام گرفته است .

در یادداشت‌های آقای عباس خلیلی مدیر روزنامه
 اقدام در مجله خواندنیها سننور زیر ملاحظه شده
مجله
خواندنیها است :

- میرزا کریم‌خان وشتی (خان اکبر) روزی گفت
 میرزا کوچک خان یکی از آدم‌های ما بود و من برای شیخ احمد
 سیکاری این مراتب را نقل کردم و او برآشت^۱
 - شیخ حسین کسمائی در وقایع جنگل اول با میرزا همراهی کرد
 بعد برگشت و اشعار معروف محلی را در مذمت جنگلی‌ها سرود که
 تحت عنوان دتو بوخه معروف است^۲
 - دکتر حشمت بعد از تسلیم مجدداً تمبر دکرد تا او را گرفتند و در
 میدان دشت اعدام نمودند^۳

۱ - شماره مسلسل ۳۰۱ (۱۰ نبر ۳۸)

۲ - صفحه ۱۵

۳ - صفحه ۲۹

عبرنا کوچک اهل «زیدخ» از توابع قومن است - این نکته باید ذکر شود ولو به اتفاق متعصبین نایب باشد و آنانین است که جنگلی‌ها با داشتن پنج هزار مرد مسلح نتوانستند تنگ‌منجیل را حفظ کنند و حال آنکه ممکن بود با عده کمتر ولی دلیر تر راه را بر انگلیس‌ها و روسها سد و ساخت^۱

- چون میرزا مخالف حرام کمونیزم بود حیدر عمو غلی با او بی‌د کرد و تا سومه‌سرا پیش رفت بعداً سلح کرد و شخصاً نزد میرزا رفت و کوشید او را برشت میرزا ولی میرزا با سرار وی تن در تعداد چوی حیدر در جذب و جلب میرزا ناعید شد بفرانهدام قوای او با اعلام شخص او بر آمد عده‌ای مانند احسان و خالوقربان و دده و حسانی تصمیم گرفتند بچنگل رفته عبرزادا ترور کنند .

- خالوقربان و احسان الله خان از ملاسرا گریختند و حیدر عمو غلی گرفتار و با وضع فجیمی گشته شد^۲

نحست باید دانسته شود که میرزا کریم خان دشتی (خان اکبر) در واقعه مشروطیت رئیس «کمیته سنار» و میرزا کوچک خان یکی از سران مجاهدین بود و هر دو با آزادی و مشروطیت ایران خدمت کرده‌اند .

در کتاب « تاریخ مشروطیت ایران » بقلم دکتر مهدی خان ملک‌زاده (سناتور متوفی) مطور ذیل بچشم میخورد .

- عبرزا کوچک خان بداشتن اراده و آزادمنشی و قوه استدلال و قدرت تفکر در میان طلاب معروف بود .

- میرزا کوچک خان یکی از مجاهدین حقیقی و یک فرد مؤمن به مشروطیت بود .

او نه فقط یک سرباز آزاده بود و در راه آزادی میجنگید بلکه یک مبلغ آزادی بود و در هر مورد و مقام ، در تبلیغ مردم به پیروی از حق و عدالت و حقوق انسانیت فروگذار نمی کرد .

۱ - شماره ۳۰۵ همان سال

۲ - شماره مسلسل ۳۰۸ سال ۳۸

۳ - شماره ۳۱۱

- پس از آنکه در جرگه مجاهدین مشروطه خواه وارد شد از گرفتن جیره و مواجب خودداری نمود .

با این مقدمات و سوابق چنانچه خان اکبر و اقامت چنین مطلبی را بیان نمود، و يك مجاهد آزادی را در عداد یوگرهای شخصیش مرقمی کرده باشد حقیقتاً جای تأسف است و شیخ احمد سبگاری را باید محق شمرد که از شنیدن این جمله عصبانی شود زیرا یکی از یاران نزدیک میرزا بود و با وساع زمان مشروطیت آگاهی کافی داشت چنانچه این حمله، بعین، مطابق باشد با آنچه از نامبرده نقل شده است نشانه کدورتی می باشد که خان اکبر از میرزا در دل داشت و از لشت نشاء سرچشمه می گرفته است. توضیح آنکه لشت نشاء در اجاره میرزا کریم خان بود که بین او و امین الدوله اختلافاتی بروز کرده بود خانم فخر الدوله اجاره را فسخ کرد و آنرا باقا محمد جواد گنجه ای اجاره داد و در آخر کار به حاجی محمد علی آقا (داود زاده) واگذار نمود. خانم که بحق باید گفت زنی مدبره و مدبره ای بود در تمام این موارد سلامت لشت نشاء و دست نخوردگی آنرا میخواست و این نظر جز با استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی و اجتماعی مستأخرین تأمین نمیگردد چه ، خان اکبر در دوران مشروطیت نفوذ بدون معارض داشت و پشتیبانی قوتسول روس از بکشی از اتباعش (گنجه ای) هر گونه تعرضی را از اطراف لشت نشاء دور میکرد و داود زاده هم بقدرت جنگل اتکاء داشت در حالی که هیچگاه دیده نشد که از اختلاف بین میرزا کریم خان و داود زاده ، میرزا کوچک بحمايت از مستأجر برخیزد. میرزا دارای آنچنان روحیه خشک و غیر قابل انعطاف بود که اگر فردی از افراد جنگل حتی نزدیکترین اقوامش در مقام سوء استفاده بر میآمد به تشبیهش دچار میشد و چنانچه ادامه میداد سیاستش مینمود تأیید این گفتار آنکه روری برادرش (رحیم) را که جمله نامناسبی از دهانش پریده بود با موزرد نیال نمود که اگر دیگران ویرادر نیمه راه نگرفته و خشمش را فرو نمانده بودند برادرش را میکشت بنا بر این بدبینی های خان اکبر و برادرش (سردار محی) در دوران نهضت جنگل ممکن است ناشی از سوء تفاهم مریور باشد و با جهات دیگری داشت که بر ما پوشیده است.

ثانیاً حسین کسمائی از جنگل مرنگشت و مخالف نند بلکه تنها حاجی احمد کسمائی را بعلت ناسازشیدن باریق و بیریش بیاد انتقاد گرفت و در تمام اشعار محلیش که در شماره اول **مجله فروغ** (۶-۱۳ شمسی) چاپ کرده ام کوچکترین بی احترامی نسبت بمیرزا و نهضت جنگل دیده نمیشود بکس در مورد حاجی احمد کسمائی و پیروان وی مطالب رنده بسیار بچشم میخورد.

ثالثاً دکتر حشمت تسلیم دولت ننده بود تا بعلت نمره، مستوجب اعدام باشد جریان این بود که سرت‌الله خان سوفی املشی، دکتر را برشت آورد تا از فرماندهی قواء دولت دیدن کند، ضمناً نظریات فرماندهی را در باب منطقه شرق گیلان استفسار نماید نامبرده پاسخ داد که اگر دکتر حشمت تسلیم شود گذشته از امنیت جانی مزایائی هم بوی تعلق خواهد گرفت. دکتر در مراجعت از رشت آنچه از فرمانده قواء ایران شنیده بود با مشاورانش در میان گذاشت و آنها سجداً وی را از قبول وعده‌های خدعه‌آمیز بر حذر داشتند. میرزا کوچک خان نیز دو نفر از جانب خود به لاهیجان اعزام داشت تا دکتر تسلیم‌النفس را از فریفته شدن بمواعید و رؤیاهای شیرینی که فرماندهان ارتش تکلیف میکنند باز دارد و با او بنهاند که قبول این مواعید در حکم خودکشی است و بعداً که منطقه فومنات تخلیه میشود و مهاجرت به لاهیجان آغاز میگردد و دوباره قدیمی به‌مدار یکدیگر فائر میگرددند اسلا مذاکره با فرماندهی قواء دولت مسکوت و مستفی میگردد.

رابعاً رادکاه حسن البانی با میرزا اشتباه شده چه، آنکس که اهل زیدخ یازیده (از توابع فومنات) بوده حسن جان کیش دره‌ای است نهمیرزا.

خامساً سرزنش جنگلی‌ها باینکه با دارا بودن پنج هزار مرد مسلح نتوانستند تنگه منجیل را حفظ کنند شبیه آن است که فرانسوی‌ها ملامت شوند از اینکه خط دفاعی مازینو را با آنهمه استحکامات نتوانستند در جنگ دوم جهانی نگاه دارند. البته با قدرت آتش توپخانه سنگین روس که نقاط حساس جنگلی‌ها را میکوبید استقامت افراد، قایده نظامی نداشت جز اینکه مقاومت لاجوجانه مزبور و بقول آقای خلیلی «دلیرانه» بقیمت خون همه مدافعین تمام شود که با فرض اخیر، این بحث پیش می‌آمد که آیا نگهداری منجیل، ارزش این را که سعه‌زادتن در آستانه‌اش قربانی شوند و تازه معلوم نباشد که با چنین قدیه سنگین به نتیجه مثبتی برسند دارا است یا نه؟ و آیا این مقاومت از نظر نظامی

قابل شمامت و سرزنی نیست ؟

سادسا - حیدرخان عموعلی پامیر را نبرد نکرد و ما صومعه سرایش رفت
اصلا عموعلی پامیر را کوچک خان نجسکید و در واقعه سالرا احسان الله خان
- مذکور داشت - کشته شدن حیدرخان با وضع فجیع جمله‌ای است که نخستین بار
در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» انمکاس یافت و سپس در سایر مطبوعات
نقل شد بدون اینکه توضیح شود وضع فجیع مورد اطلاع نویسندگان ، از چه
قرار بوده است. اساساً داستان عموعلی بعد از اعزام شدن بقره «مسجدپیش»
حتی بخود جنگلی‌ها پوشیده است چه رسد بکسانی که از دور دستی بر آتش
داشته‌اند.

روزنامه در دوره‌نامهٔ مربوط که در دوران انتشارش خواننده فراوان داشت ؟
دنا تحت عنوان «ماد بود انقلاب» و «قیام جنگل» و بحث تحلیلی از قیام
جنگل، مقالات حالی توحی درج و از آن حمله‌چین ذکر شده که:
«مردمین پیمان و جنگلی و خیابانی در تکمیل انقلاب مشروطیت
نکوشیده و آنرا ناقص گذاشته‌اند»
«خبر را تا استخراج نمی‌کرد اقدام بهیچ امر نمی‌نمود»

«او یک مرد سیاستمدار و یک انقلابی درس خوانده و یک نقشه‌کش جاه
طلب محسوب نمیشد»

«او توانست یک عقیده اجتماعی و یک ذکترین اقتصادی قابل قبول
بجوانان دور بر خود تلقین کند»

«نداشتن تاکتیک صحیح و بی‌اطلاعی رهبران انقلاب از اوضاع کشور
سبب شده که نتوانند در بهترین شرایط، کوهیای طوائف و قومنا
را ترک کنند و با وجود دعوت‌های مکرر لیدرهای اقلیت برای حمله
بتهران آماده شوند»^۳

آماده شدن جنگلیها برای حمله بتهران باصرار و توصیه و تأکیدات
مردم مدرس صورت میگرفت باین اندیشه که باقیمنشدن مرکز کشور. اوضاع
بکام آزادیخواهان تحول خواهد یافت اما قدرت و امکانات موجود جنگلی‌ها
هیچگاه در نظر گرفته نمیشد. اکنون این سؤال مطرح است که چه کاری از دست

۱- صفحه ۴۹۳ ۲- بجای دارپاشا می‌شد

۳- شماره‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (آذرماه ۱۳۲۷)

جنگلی‌ها برآمده و از آن مضایقه کرده‌اند شاید اگر خود میرزا زنده بود اعتراف میکرد که يك سیاستمدار درس خوانده و يك نقشه‌کش جاه طلب آنطور که نویسنده آن مقاله توصیف نموده است نیست و ما امید داریم که در دوران زندگی این اشخاص، دانشگاهی که مردان سیاسی ملی تربیت کند وجود نداشت او و امثالش در دانشگاه طبیعت درس مبارزه انقلابی آموخته بندای وحدان و فرائز فطری يك انسان زنده پاسخ مثبت داده‌اند. اکثر پیشوایان تاریخی ما وقتی درست نگریسته شود جز سبب يك اندیشی و ابراز شهامت در خدمت بنوع، از دیگران ممتاز نبوده و چیزی افزون‌تر از مردان عادی نداشته‌اند. میرزا يك طلبه بی‌وطنی خوان مدرسه جامع رشت بیش نبود که فریاد مظلومیت هموطنان را بگوش عویش شنید و درس و بحث را يك سوانداخت و بدنبال دستگیری از مظلومین و محرومین شتافت. مقایسه جریانات چهل و چند سال پیش با امروز شاید کار چندان دشواری نباشد لیکن شرایط زمان و مکان را نباید از نظر دور داشت آن روزهایی را باید بیاد آورد که طنین چنگه سربازان بیگانه، بیم و رعب در دلها میافکند و برحمت میبندد همچنان واحسانات درونی مهین پرستان را که از دیدار این مناظر دردناک، تحریک و جریحه‌دار میشد و بجشم در میآید کنترل نمود. مردم رشت و پهلوی همیشه قزاقان روسی را با و زده‌های فاتحانه میدیدند که با هیكل‌های درشت خود، یا پونجی بدوش، سرود خوانان از برابرشان میگذرند و بر مردم نماشاجی، بادیده خشونت و دشمن وار خیره میشوند بر خود می‌لرزیدند و احساس حقارت میگردیدند. پیداشدن يك طلبه تسبیح بدست و استاد گیتی در مقابل دستجات مسلح مختلف، از لرزگی و چرکسی و قزاقی، که سوار بر اسبهای زمخت، شتابان میگذرند و از هیچگونه عمل گستاخانه پروا ندارند جز فداکاری و از خود گذشتگی چه میتوانست باشد؟ جنگل مانند حالا، يك جایگاه امن برای مطالعات و بالکتیکی نبود جنگلی‌ها عیبیابست با خرس‌های سیاسی و گرازمای داخلی و بیرهای خارجی دست و پنجه نرم کنند و آبی از دقایق عمرشان را آرام نگیرند الا آن خوب میتوان استنطاق کرد که چرا بعد از پنجاه و چند سال مشروطیت هنوز جریبی نتوانسته است در این کشور ریشه بگیرد و یادوام کند و بجه دلیل احزاب سیاسی که بقاء کشورهای دموکراسی قائم بوجود آنها است یا اصلاً بمعنی حقیقی خود بوجود نیامده و با اینکه یکی از بی دیگری از پادار آمده‌اند. همین جهت است که ایرادمان به پیشوایان انقلاب وارد نیست چه در بررسی‌های امروز

باید شرایط زمان گذشته را ملاک قضاوت قرارداد اکنون که اعلامیه حقوق بشر حاکم بر جریانات سیاسی دنیا است هنوز بیان عقیده آزاد برای بسیاری از کشورهای شرق تا مین نیست و حتی قبول و پیروی پاره‌ای عقاید سیاسی جرم و مورد مواخفه قانونی است در اینصورت به‌شما نیز آقای نویسنده محترم این ایراد وارد است که در عصر تسخیر فضا در لب آب فرات نشسته و تشنه‌کامید .

وضع امر روزی ما نتیجه ناقص ماندن انقلابات پسبان و جنگلی و خیابانی نیست آنها بوظایفشان متوجه‌اکمل و بانهایت سرافرازی عمل کرده و تحمل‌نگه و خفت را بخود راه ندادند و هیچ دلیل معقولی وجود ندارد که قسور دیگران را بحساب آنها بگذاریم. عقب‌ماندگی ما از آن جهت نیست که آنها بوظایفشان اقدام نکرده‌اند بلکه از آن جهت است که از پشتیبانی ملت بر خوردار نشده‌اند و پشت‌مزشان را خالی دیدند و وقتی بنا باشد در یک اجتماع، بگرنگی هم‌آهنگی موجود نباشد و سازها باهم نتوانند و هر فردی با آنچه دارد بیاندیشد و مصلحت اجتماع را در مد نظر نگیرد حتی راضی شود باینکه مدام، دروغ بشنود و تحقیر شود و تحت کنترل باقی ماند و بامور زندگی خود و اعقابش بطوری اعتنائی و بی‌علاقگی نظر بیفکند و تنها تکیه‌اش این باشد که بافتخارات و احترامات گذشته‌اش بی‌الد بدون اینکه خود در این باره نقشی ایفا نموده باشد و خدارا شکر کند از اینکه داخل هیچ گروه و دسته‌های سیاسی نیست در صورتیکه زندگی و حتی‌ترین قباهل جهان از سیاست حدانست و اصلاح خود زندگی نوعی سیاست است مسلماً از گستر دلتوازی بگوشی نخواهد رسید و وضعی بهتر از وضع و حال کنونی را نباید متوقع بود چرا که تنها راه که ما را از مواجهه با حقتها و -قارت و شرمساریها مصون بدارد همانا توجه بواقعبت‌های زندگی است و عمل نمودن بشرايط آن .

از اینکه نوشته‌اند مدانشن يك تاكتيك صحيح و بی‌اطلاعی سران انقلاب از اوضاع عالم سببشده که نتوانند در بهترین شرایط وقت، کوههای قومنات را تارک کنند معلوم نیست آنها که مطلع باوضاع جهانند چه تاج افتخاری بتارک این ملت رده‌اند ، بهترین شرایط وقت چه هنگام و در چه تاریخ بوده که ما از آن اطلاعی نداریم آنچه میدانیم این است که دفته‌های دوزیر کوههای قومنات وجود نداشته تا آنکه جنگلیها از خواب بیدارند و ای آن دفته‌ها در ویا‌های شهرین ببینند و از غربت به مرکز دل برکنند و همچون شاهسلطان حسین صفوی شهر اسفهان برای آنها

بی باشد. تصادف خوب و مساعد دو یار برای جنگلها روی داد یکی در دوران حکومت وثوق الدوله که جنگلها تا «آقا بابای» فروین پیش روی کردند و مواجده با آخرین متون سر بازان روس و قواء انگلیس شدند که با نتیجه راه عزیمتشان بجهت مرکز محدود گردید. بار دوم در دوران حکومت جمهوری بود که نفوذ تسلطشان تا نود کیلومتری رشت (لوشان) بسط یافت و از طرف شمال باذربایجان و از شرق بهازندران رسید که کودتای سرخ عملیاتشان را خنثی نمود. راست است که لیدر های اقلیت تسریع هجوم بر کرد را توصیه میکردند و محسوساً سید حسن مدرس تا حد «سرتش» پیش رفت و بنماینده جنگل پیر یازاری، بی توجهی میرزا را از حرکت بسوی طهران بیکنوع غفلت و سماعه منتهم میساخت اما حق این است که بگوئیم انجام نقشه تصرف مرکز بجهت عدیده امکان نداشت و بازمان دوران مشروطیت که سیه دار و سردار ابراهیم بختیاری بمجله راه طهران را پیش گرفتند با خودیکه قواء مسلح روس در پشت سرشان بود، فری بسیار داشت. بگ نمونه بر حسته این امر، هجوم بی مطالعه احسان الله خان پلهر را بود که بشکست افتضاح آمیزش منتهی گشت بنا بر این فرصت مناسب که نویسنده مقاله را محقق با تقاضا از ده بیجگام پیش نیامد. شاید اگر حرکت و عمل خلاف حزم و تدبیر روی میداد نویسنده همان مقاله اشقاد آمیز، نخستین کسی بود که نشی قلم خود را باین فکر نایخته فروغ و عبرت و آتشی از منقبت و تفسیح مینمود. در جنگ متجیل انگلیسها با داشتن دو هوا پیمای جنگی که همه روزه از قزوین پرواز میکرد دو آزادانه شهر رشت و نقاط اطرافش را بمباران مینمود. پنج هزار تن افراد جنگی جنگل بعلت نداشتن توپ و دفاع ضد عوالمی با انجام هیچگونه فعالیتی توانائی نداشتند بنا بر این حمله جلهران، بدون آماده بودن شرایط، بگ عمل ناشیانه و غیر عاقلانه بود عملی که در نتیجه آن امکان داشت هزارها تن افراد کشور را بگال و خون بمانانند بدون اینکه کمترین بهره و فایده ای نصیب سارد و یازاگر نصیب میساحت تحمل این صدمه ارزش داشت.

کتاب احسان الله خان بعد از پایان انقلاب گیلان با داشتنهایی در مرحله **سیاست شوروی** نویسنده کتاب «توی و ستنک» چاپ سکوآنتدا داده که از طرف نویسنده کتاب **دو ایران** سیاست شوروی در ایران شرح در نظر شده است :

با آنکه میرزا کوچک خان از آزاد بخوانان دست راست بود و من این موضوع را بدانستم و بعد از آن از رفقاء کمیته ما پیش از یک نفر باقی نمانده بود تا با ما استادی میدم.

— به میرزا گفتم من هرگز نماز نخوانده‌ام و بشاهم توصیه‌ی
کنم هر گاه بخواهید یا بالشویکها متحد شوید نماز و مذهب را
کنار بگذارید .»

موضوع پناهنده شدن احسان را بیچنگل سابقاً شرح داده‌ام که با وسف
فتاد و نونف الدوله در تحویل گرفتن این مرد که حتی حاضر بود امتیاز مهمی بیچنگل
بدهد میرزا از قبول درخواست رئیس دولت سر باز زد و هر گونه زبان احتمالی
را بخود گوارا شناخت تنها از این نظر که تسلیم بیک پناهنده بدست دشمن، ویژه
آنکه آزاد بخواه و ایرانی باشد دور از آئین جوانمردی است و با این سابقه حق
این بود که احسان بنیشت در مقابل جوانمردی آتروز کوچک خان که حاضر نشد به بیج
قیمت تسلیم و توفیق الدوله‌ام نمایدمن از او سپاسگذارم نه این که گوید ناچار به همکاری
یا اوشدم - اظهارات مربوط به نخواندن نماز متأسفانه واقعیت ندارد زیرا در او
چنین حرارت و حسارت که بتواند با میرزا از چنین مطالبی گفتگو کنند وجود
نداشت مسلماً اگر به چنین جملاتی تنوع مینمود باعکس العمل شدیدی مواجعه می‌گشت
چه ، میرزا پیش از آنکه بگردد انقلابی باشد بکنفر مسلمان بود و بغرض هیچگاه
خلوط نمی‌یافت که مقررات دینیش را تحت الشعاع افکار انقلابی قرار دهد و احسان
تیز رسوم ادب و نزاکت در گفتار و کردارش مقابل کوچک خان خواه از روی
ترس و خواه از روی احترام ، رعایت مینمود و مؤبد این گفتار آنکه دیگری از
متناقضهای منزل خود که عده‌ای از فرماندهان ارتش سرخ و خانهایشان حضور
داشته‌اند بین او و یکی از نزدیکان میرزا ، پیش از صرف شام سخنان تلخ در دو بدل شد
و ستاقب آن دستها بشرف قبضه‌های موزر و پارابلوم رفت که نگارنده و مرحوم
حسین بهزاد و چند نفر دیگر بزحمت توانستیم از خالی شدن تیر جلوگیری
کنیم و شام نخورده بمنزل برگردیم - صبح روز بعد که نگارنده از حلوی شورای
انقلاب عبور میکردم احسان مرا بی‌الا طلبید و سفارش اکید نمود که حادثه شب
گذشته به گوش میرزا نرسد و این سفارش ناشی از ترس آمیخته به احترامی بود
که نسبت به میرزا داشت .

اشتباهات دیگری نیز در این کتاب دیده شده است از جمله آنکه حیدر
عوغلی و خالومراد بزرگ و قاپوگاف و چند نفر دیگر با میرزا حنکیده و تا
سومعه‌سرا پیش رفتند .^۱

« حیدر عموغلی پیش از آنکه نزد میرزا برده شود بوضع فجیمی مقبول شد ، که با توضیحات قبلی ما ، تمامی این مسائل روشن شده است و نیازی به تکرارشان نیست .

جزو ای بدین نام که حقا باید آنرا فحشنامه نامید در تاریخچه جنگلیان سال ۳۷ قمری از طرف مالکین گیلانی مقیم مرکز و با پول و هزینه آنها در تهر آن انتشار یافت اینان که از عرش فرعونیت بریز افکنده شده بودند حق داشتند در مقام مبارزه بر آیند چه از تمام لغت‌هایی که سالیان دراز در آن غوطه ور بودند بکنار محروم شده و اکنون جرّاهی در بساطشان باقی نمانده بود بهره اربابی و با بقول خودشان « فرامت » با که میبایست در بیخ‌هاشان تحویل شود جنگلی‌ها بالا کشیده بودند . دیگر زارع به ارباب و عوادر سره تمیز داخل اسبش را برای سواری ارباب‌زین نمیکرد و خود پیاده بدنبالش نمیدوید . نه بیگاری تن در برداد و نه دشنام میشنید و نه مجبور بود گاو و گوساله ارباب را بلا عوس نگذارد و شیر و ماست و کره و پنیر سالیانه‌اش را تأمین نماید . دیگر اطفال و جگر گوشه‌گان زارع و دهقان برای نوکری و کلفتی ارباب حاضر نمیشدند و جمعی این مطالب در دهائی بود که روی دل ارباب مانند غده‌های سرطانی عقده کرده بود .

میرزا کریم خان رشتی که در واقعه « شروطنیت ارباب‌زینان » متنفذ ، شمار میرفت و ملاکین درجه اول گیلان مانند سردار معتمد و سپه‌دار و حاجی سید رضی و جز آنها از نام برده حساب عبیر دند این بار نیز پیشقدم شد اما چون مرد ریزیک و عاقل و سپاسمندار بود علناً وارد میدان مبارزه نگردید و بعد از همیشگی خود ، دیگران را آلت فعل نموده و خود در پشت پرده امتتار ، به انتظار می‌نشست :

شیخ محمد باقر شریعت گیلانی که بمعرفی خان اکبر ، در دستگاه اعیان و اشراف و روحانیان صاحب‌املاک و سبع ، رفت و آمدهائی داشت و گاه و بیگاه حامل بیتاها و جواب‌هایی میشد و کمک‌های مادی از هر جانب بوی می‌رسید از طرف میرزا کریمخان ماورنوشتن و فحشنامه شد و او که خود از دست جنگلیها همچون لاله داغها بر دل داشت مسئول مرشدرا اجابت کرد گو آنکه از بیم مواجهه با انتقام جنگلیها جرأت نکرد اما پیش را پای تاریجه بگذارد ولی همه میدانستند هر او کس دیگری نمیتوانست به این وقاحت چیز بنویسد جنگلیها بیخ‌نوا نالت الخیر ، لقب داده بودند از آن جائیکه مندرجات تاریخچه عبارت از عشی

دشنام و اسناد نسبت دزدی و غارتگری است که میتوان گفت مئذرجات کتاب و دستاویز ایران، در این زمینه تقلیدی از استاد است همچنین افترا و اهانت به اعضاء هیئت اتحاد اسلام که اغلب افرادش را مردم گیلان بدرستی میشناختند درباره هر یک از آنها قضاوتهای صحیح و عادلانه شده و هیچ یکشان فعلاً زنده نیستند لذا از توضیح بیشتر در اطراف جزوه مزبور خودداری مینمائیم.

مجله مزبور (چاپ پاریس) ضمن نشر مطالبی از تصمیمات

مجله اسپار تاگوس متخذ کمیتترین در فاصله بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ از توسعه کمونیزم بحث نموده و بتبلیغات شدید روسها

در آسیا اشاره کرده است و سپس از آثار این فعالیت پیدایش دسته‌های در شمال ایران بسال ۱۹۱۹ میلادی برهبری روسها نام میرد که نفوذشان را در گیلان و مازندران مستقر ساخته‌اند و مینویسد که ریاست اسمی این نهضت با کوچک خان بود لیکن نهضت را روسها اداره میکردند کمی بعد میرزا کوچک را امر دی سدیق نامیده میگوید یک ایرانی متفکر و یک مرد آید آل بود ولی اطرافیانش نبی سرسپرده روس و نیم دیگر سرسپرده انگلیس بودند.

و در جای دیگر از تمهادهای قشون این نهضت بحث کرده و مهران را تن افراد نخبه ارتش سرخ را که در جنگهای انقلاب روسیه شرکت داشته‌اند تحت فرمان دوست نظامیش و بولومکین و معرفی می‌کند و او را فرماندهی نشان میدهد که از دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران سرپیچی داشته و چون تمامی دستورها بشرا را از مسکومی گرفت یکروز در میان جنگ خونین، دستور انصراف از بیکار را دریافت نموده و بیدرنگ نهضت را رها کرده از میدان کار زار خارج شده است و از این گفتار نتیجه می‌گیرد که چون ثمن احساس کرده بود پافشاری در مورد ایران ممکن است از طرف فرانسه و انگلیس عکس العمل‌هایی ایجاد کند از این رو انقلاب ایران را یک چیز بی فایده تشخیص داده بود.

و اما کوچک خان را مینویسد که دست از جنگ بر نداشت و ازدولب بولومکین شنیده که مسکو به او امر داده بود چنانچه کوچک خان اسرار بدوام جنگ نشان دهد او را بقتل رساند.

داستانها به اینجا ختم می‌کند که از سر نوشت بعدی جنگل که روسیه او را در بین زمین و هواها کرد دیگر اطلاعی ندارد.

در این مقاله که سال ۱۹۲۵ میلادی از مکزیکو برای مجله اسپار تاکوس
فرستاده شده است خواه نویسنده اش شخص **بولو مکین** باشد که سابقاً نامی از
وی برده شده است و یا شخص دیگری بنام **کیگالو** که داستان ملاقاتش را با
میرزادیده ایم و یاهر کسی دیگر اشتباهاتی دیده میشود از جمله آنکه پیدایش
جنگل را سال ۱۹۱۹ به رهبری روسها نام برده است و حال آنکه همه آگاهند
که حوادث خراسان و آذربایجان و قیام کلنل محمد تقی خان پسیان و خیابانی و
همچنین انقلاب جنگل بدون هیچ کمک خارجی و تنها با فکر و نقشه ایرانی
بو خود آمده و جز عدم رضایت مردم و نابسامانی کارها، محرک دیگری نداشته
است از این گذشته، این مسئله کمال اهمیت را دارد که بدانیم میرزا کوچک
خان از افکار مردم کشور خود و از نیروی آنها الهام می گرفت نه از خارج
و کسانی که افتخار همکاری را داشته اند از مفیدترین و خدمتگذارترین افراد
کشور محسوب میشوند اند که در نتیجه تحمل مصائب بی پایان، چه کشته شده
و آرزوی تعالی کشور را بگور بردند و چه یا حل طبیعی، دیدگان آرزومندشان
را از این جهان ناپایدار فرو بستند و در هر حال دامان شرافت ملیشان را کسی
نتوانست لکه دار کند و با اینوصف قضاوت نویسنده مقاله را با اینصرفاً «مفرضانه»
نامید گر چه نمیتوان و نباید وجود عناصر مخرب و متضاد با یاد بیگانها
در اجتماعات شرقیها نفی نمود و مادر سابق یک تن از آنها را معرفی کردیم که پس
از ایجاد تفرقه و نفاق، چگونه وجوه نقدینه جنگل را که عهده دار حفاظتش بود
ر بود و طهران گریخت و با وجه مزبور کاخ مجللی دوسه راه شاه طهران ساخت که بر
اثر همین خدمات صادقانه بمراکز غیبی، وکیل و وزیر و اسنادار شد لیکن این
مسائل چه ربط دارد باینکه بتوان تمام همکاران کوچک خان را بیک چوب براند
و نیمی از آنها را سرسپرده روس و نیم دیگر را سرسپرده انگلیسها دانست؟

جنگل بعکس نظر نویسنده مزبور در سال ۱۹۱۹ بدینا نیامد تاریخ آغاز
نهضت جنگل سال ۱۳۳۳ قمری است یعنی تاریخی که هنوز انقلاب فوریه بورژوازی
روسیه برهبری گرتسکی و انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ برهبری لنین
شروع نشده و کمینترنی بوجود نیامده بود. جنگل بطوریکه دیده ایم یک شاخه کوچک
از درخت تناوری بود که با ریشه های محکمی که بنام اتحاد اسلام داشت قد
برافراشت و عناصر ملی همچون سیدی حبی ندامانی (ناصرالاسلام) و میرزا طاهر
تنگابنی و سلیمان محسن اسکندری و امثال آنان از قوایم و استوانه هایش بوده اند و

از همه مهم‌تر آنکه ملت ایران این نهضت انقلابی را در کمال خلوص نیت تأیید می‌شود .

در وطن پرستی جنگلیان عمین بی‌س که هر جا پای مصالح کشور بعیان می‌آمد سرسختی از خود نشان میدادند - در مبارزه با قزاقان روس - در نبرد با قزاقان و توفی‌الدوله - در کشمکش با اعیان و ایالات - در ییکار با انگلیسی‌ها و سرخ‌های مصنوعی - ایمان جنگلیها همچنان محفوظ و دست نخورده باقی ماند . در اینصورت معلوم نیست اطلاع نویسنده آن مقاله از کجا سرچشمه گرفته که نوشته است روس‌ها انقلاب جنگل را اداره می‌کردند .

شاید بی‌فایده باشد در اطراف تصمیم لنین در امر انقلاب ایران بحث شود زیرا آن مرد بزرگ که انقلاب سوسیالیستی اکثر را بشر رسانیده بود در باره کشور ما چه حقوق فکر میکرد بر ما پوشیده است اما این مسئله منق علیه است که ریاستمداران جهان ، هیچگاه ، مصالح بیشتر را فدای منافع کمتر نمیکنند و نفع حاضر را بقایده عام ترجیح نمیدهند پس اگر رهبر روحیه باامکان پرور عکس - العمل‌هایی از طرف فرانسه و انگلیس از تعقیب انقلاب ایران منصرف شدند باید این مسئله را از لحاظ نتایج و آثار بیکه بجای مانده فکر بستیم ، کمیته تحریری حزب کمونیست ایران در همان زمان ، ضمن نشر اعلامیه‌ای حاظر نشان ساخت که در ایران ، زمینه برای انقلاب کمونیستی آماده نیست و متذکر شده بود زمانی بمشوان باین مسئله امید داشت که يك تطور بود و وازی در ایران صورت بگیرد و این مسئله باقی‌الجمله اختلاف ، چکیده همان گفتاری بود که میرا با ریاستمداران مسئول انقلاب در میان گذاشته بود . تا میز لنین در همان هنگام خبر داد که فعالیت و تبلیغ ، هر چند وسیع ، در اطراف بر فراری حکومت پرولتاریا در ایران بیفایده است زیرا در ایران کارخانه و کارگر وجود ندارد بنابراین بالشویک واقعی نیز در این کشور وجود نخواهد داشت .

مجله **دنیای مسلمان** نیز در یکی از شماره‌هایش (دسامبر ۱۹۲۲)

چنین نوشت که « قلب طبقه منورالفکر ایران در طرف چپ و جیب آنها در طرف راست است ، از آنجائیکه ایران دارای صنعت و یک طبقه از کارگران متشکل نیست لذا برای قبول رژیم کمونیستی نیز آماده نمیباشد .

و نظیر این بیان را روزنامه ارگان حزب کمونیست (ایزوستیا) انتشار داد مبنی بر اینکه کشور ایران در حال حاضر بدون وجود صنایع سنگین و تشکیلات کارگری آماده پذیرش رژیم سوسیالیستی، مشابه آنچه در روسیه است نیست بهمین جهت تلاش جمهوری شوروی گیلان بنیایح مثبت برسیده است.

در کتاب ژنرال دنسروبل فرمانده قواء انگلیس در

امپریالیزم انگلیس ایران بنام امپریالیزم انگلیس در ایران و قفقاز حملات در ایران و قفقاز زیر مسطورات :

- و پروگرام نهضت جنگل حاوی همان افکار و اصول

و مرام های مبتذل و غیر قابل تحمل میباشد من جمله آزادی مساوات

اخوت - ایران مال ایرانیان است - دوریاد خارجی .

- تصریح سایر مواد نتیجه ندارد زیرا همان اندازه که دروغ و کذب

محض است بهمان نسبت هم زیاد میباشد .

- دنیا از این مرامها بستوه آمده است .

گویا فرمانده انگلیسی انتظار داشت بشود ایران مستعمر انگلستان است -

ماکتین جزیره بریطانیا مولا و صاحب اختیار کشور ایرانند - مساوات و اخوت

و آزادی چیزهای مبتذل و مسخره ای هستند و مخصوصاً چون بمذاق غیرمانعی

تقیل و ناخوش آیند است بایستی از قاموس فکر ایرانی برداشته شود تا دنیا بستوه

نیاید و خاطر مبارکش آسوده باشد اما در حقیقت اینطور نیست و این واژه ها نه

دروغ اند و نه دنیا از شنیدنش احساس اشمئزاز میکند فقط ممکن است افرادی

از نوع ژنرال های انگلیسی را بستوه بیاورد که در برابر امبالشان افرادی مؤمن

باین مغایب را مشاهده می نمایند.

در جای دیگر همان کتاب می نویسد . سرهنگ استوکس را با بیرق سفید

نزد میرزا کوچک خان فرستادم و از جانب خود وعده دادم که اگر شرایط و

تقاضاهای ما را قبول و رعایت نماید حق تعقیب سیاست داخلی او را در ایران

برسمیت بشناسیم .

حق تعقیب سیاست داخلی بك جمله دیپلوماسی است و همان معنی را دارد

که کفیل مزبور ببالصراحه در « آتشک » بمیرزا پیشنهاد نمود. کفیل استوکس

مأموریت داشت بگوید چنانچه جنگلی‌ها سیاست انگلستان اعضادکنند^۱ دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر است سیاست داخلی کوچک‌خان (یعنی حکومت آینده‌اش را نسبت بکشور ایران) برسیت بشناسد ولی بطوریکه دیده‌ام کوچک‌خان زیر بار چنین پیشنهادی نرفت و ابراز تمایل بشکلی حکومتی تحت نفوذ بیگانه نشان نداد.

آقای عبدالرحمن سیف آزاد در مجله صنایع آلمان
دیوان عارف و شرقی که در خدمت مطبوعات سابق درخشانی
قزوینی دارد و چاپ دیوان عارف قزوینی بهمت او صورت گرفت
 قسمتی از گفتار دیوان مزبور را بمیرزا کوچک خان
 جنگلی اختصاص داده و ضمن قضاوت صحیح درباره جنگلی‌ها و احترام و تجلیل
 نسبت بپیشوای نهضت جنگل (که البته خودی تقدیر و سپاسگراری دوستان زنده
 آن مرحوم است) در صفحه ۵۸۷ دیوان مزبور اشاره‌ای بتقویت کمیته مجازات
 از طرف تشکیلات سری جنگل نموده‌اند که بنظر ما بر تائید این گفتار قرینه و
 دلیلی در دست نیست و کمیته مجازات (خوب باید) بشکیلات جنگل و تقویت و
 پاریشان بستگی نداشت. شکی نیست که موافقین این عقیده بسیارند و از این بریدن
 افراد معینی را که مضر تشخیص دهند اسولایر ای سلامت جامعه تجویز میکنند لیکن باید
 در نظر گرفت که مخالفین این نظر هم کم نیستند. مؤید مقال آنکه روزی یکی از
 جنگلی‌ها بطریق تعرض و برخاش بمیرزا گفت بجهت دوسد بر نمیاوسی
 بحیات دشمنی که ممکن است قاتل هزاران تن از افراد جنگل باشد با شلیک يك
 مجاهد از جان گذشته خاتمه دهی؟ او جواب داد اگر چه جنگیدن، خود يك نحوه
 آدمشکی و توحش است ولیکن ترور و کشتن افراد بطور ناگهانی از آن وحشیانه‌تر
 است و هیچ نباشد مخالف جوانمردی است.

یقین دارم که آقای سیف آزاد از این توضیحی که بملاحظه تصحیح تاریخ
 بعمل آمده بدیده عنایت خواهند نگرست.

پایان

(۱) یعنی نعت امر دولت مشارالیها باشند.

اعتقاد: همچنانکه در دیباچه بیان گردید مجموعه حاضر ممکن است حاوی تمامی حوادث و وقایع انقلاب جنگل نباشد و همی سابه روشنهای این نهضت را آنطور که شاید و باید عیان سازد چه بسا رویدادهائی که بعید نیست از حیطه اطلاعمان بدور مانده باشند و چه بسا افرادی که در جریانات این نهضت، نقش های مهمی ایفا نموده و ما بنام و نشان شان آگاهی نیافته باشیم این نفس ، از آنجا ناشی میشود که آرشیو جنگل حاوی اسناد و نامه ها که درون چند جامه دان جای داشت و در تصرف و دست قواء مهاجم افتاد در دسترس ما نبود و الا بدیهی است که نقایس یاد شده تا حدودی جبران پذیر بود.

مطلب دیگر اینست که ما نهضت جنگل را تا جائی که اطلاع داشته ایم آنطور که



ساسان کی آرش (سالی لاهیجانی)

که در عنوان جوانی خود کشتی کرد

بوده است نشان داده ایم نه آنطور که میبایست باشد و بالاخره يك نكته آخري كه بایستی بر حسب ضرورت بآن اشاره نمود این كه ذكر نام بعضی از رجال و شخصیتها و اظهار عقیده های انتقادی درباره هر يك ، صرفاً بمنظور حفظ اصالت وقایع تاریخی است و عناد و خصومت های شخصی در آن راه ندارد و از جنبه ارتباطی كه با نهضت داشته اند جای خود را در این مجموعه اشغال نموده اند.

www.tabarestan.info
تبرستان



فصل شانزدهم

www.tabarestan.info
تبرستان

انتقادات و احتیاجات

www.tabarestan.info
تبرستان

مجله ارمغان شماره‌های ۵ و ۶ سال
۱۳۴۴ زیر عنوان اتحاد اسلام و
پیدایش جنگل بامساء آقای یحیی
دیوسالار

نویسنده ارجمند خطاب بمدیبر دانشمند مجله ارمغان چنین مرقوم

داشته‌اند:

(پس از تقدیم عرض احترام اخیراً کتابی بنام سردار جنگل بقلم
فاضل گرامی آقای ابراهیم فخرائی انتشار یافته که مطالب آن چون از
روی حقیقت یسوی ودقت نظر تنظیم یافته درخور تحسین و سپاسگذاری
میباشد مع الوصف چون از ذکر بعضی نکات ودقایق تاریخی که ذکر
آن شاید مورد لزوم خوانندگان بوده خودداری شده یا مؤلف محترم
بدانها دسترسی نداشته این جانب پر ذمه خود دانست تا آنجا که
حافظه‌ام یاری نماید بوسیله مجله شریفه ارمغان در دسترس اول
تحقیق قرار دهم .)
آنگاه نکات ودقایق تاریخی را بشرح زیر آغاز نمودند :

(قرار داد ۱۹۰۷ علاوه بر تقسیم ایران بدو منطقه در حقیقت حل
مسائل مختلف راجع بمنافع قاره آسیا در برداشت. مأمورین روس

و انگلیس در کلبه شئون اجتماعی ایران دست اندازی نموده و نفرت عمومی نسبت به روس، و انگلیس به داعی رسیده بود.

احرار و آزادپخواهان از دموکرات و اعتدال - تندروها و کندروها گرد هم جمع شده جمعیتی بنام اتحاد اسلام تشکیل دادند و ایجاد قدرتی در مردم نمودند. این جمعیت که با علماء نجف و سایر مراکز دینی ارتباط بهم زده بود و مرحوم مستوفی الممالک آنرا رهبری

مینمود با دو دولت آلمان و عثمانی که با روس و انگلیس در

جنگ بودند متحد گردیده و از آنها اسلحه دریافت مینمودند در

همین ایام پس از جلسه شوری قرار بر این شد که عده از مردان

قدماگرا و با سابقه داوطلب رفتن بشمال کردند تا با اقدامات مقتضی

جلوی پیشروی قشون تزاری روس را بگیرند و در نتیجه ۴۶ تن از

مجاهدین مبروف خود را معرفی نمودند و نواحی شمال (آستارا تا

بند کز) بدینچ قسمت و تحت نظر پنج تن از افراد ذیر قرار گرفت:

۱- اسماعیل خان مجاهد قسمت آستارا و اردبیل .

۲- میرزا کوچک خان گیلان و طالش .

۳- دکتر حشمت طالقانی و جوادخان تنکابنی لاهیجان و رانکوه،

و دیلمان .

۴- میرزا علی خان دیوسالار معروف به سالار فاتح محل تلان

(تنکابن کلارستان و کجور) .

۵- اسماعیل خان امیر موید سوادکوه (ساری) با وفروش و باطل^۱

طرفداران دولت تزاری روس نیز بیکارتنشسته بر علیه دشمنان عزم یور

دست بکار شدند چنانکه اسماعیل خان مجاهد بمحض ورود با اردبیل

حکومت دست نشانده روسها او را دستگیر و اعدام نمود .

دکتر حشمت با وسایل و سوابقی که داشت بلاهیجان رسید و جوادخان

چون بشهر سنابل رسید مریض گردید و به تهران عودت و مرحوم شده،

بقیه مطالب مربوط است به گفتاش میرزا کوچک خان با میرزا

(۱) نام سابق یا بل با وفروش بود

علی‌خان دیوسالار و مشورت نمودن اولی با دومی درباره مشکلات این حرکت و راهنمایی های دومی باولی ونحوه حرکت آنها بسا درشکهای که متعلق بیکی از دوستان دیوسالار بود و رسیدن بمیعادگاه و بالاخره عزیمت این دونفر همراہ نوکرهایشان (ابراہیم و درویش) با اسبهای سواری متعلق بدیوسالار بطرف «مشاء» و تعقیب شدن بوسیله ۲ افسر و ۳۰ تن فزاق و اطراق یکساعته مسافرین در محل عمارت ۴ فرسنگی آمل و سپس حرکت بجانب «سناء» و مراجعت فزاق های تعقیب کننده و ملاقات این دو مسافر با شمیم السلطان دیوسالار در «تبرکده» و پذیرائی کردن نویسنده مقاله در محل عزیمت از میرزا کوچک بعدت ۲۵ روز و عاقبت مشایمت مهمانداران میرزا تاشهوار و بدرقه شدن میرزا بوسیله دبیر اکرم کلویان پور تا لاهیجان و بقیه قضایا : «

باید یادآور شویم که روش متخذه در تدوین تاریخ جنگل مینی بر رعایت اختصار بود یعنی نمیخواستیم دهن خواننده را بمسائل کم اهمیت و یا بی اهمیت مشغول کنیم. برای معرفت باحوال نهضتی که هنوز بوجود نیامده و اعمال و افعال افراد مانند همه قضایای خصوصی دیگر در گذر است، توضیح اینکه پرسوناژهای مورد بحث کجا سبانه خورده وزیر سایه چه درختی آرمیده اند - اسبهای سواریشان کهر بود یا کزند و بچه کسانی تعلق داشته از دیده تاریخ ضروری فرس نگرید .

ثانیاً بنا بضرر المثل معروف « هر جا آب باشد تیمم باطل است » در تشخیص صحت و سقم هر مطلب باید تنها بجهات و دلائلی که بر تائید همان مطلب گواهند استناد جست و توسل بخاطرات را برای زمانی گذاشت که دلائل کافی در اختیار نباشند و قرائن و امارات موجوده بر عدم صحت خاطرات دلالت نکنند. تشکیلات اتحاد اسلام یکی از آن مسائلی است که با وحشت و رعب ناشی از تسلط همسایه شمالی نمیتوانست بطور علنی و آشکار، در کشور ما استوار و متشکل باشد یعنی در حقیقت خارج از شرایط و امکانات روز بود آنها تشکیلاتی که افراد کندرو و تندرو را بزعم آقای دیوسالار بتواند در بر بگیرد - فعالیت افراد

منتسب با اتحاد اسلام (که از اسامبول سرچشمه میگرفت) يك وسیله تبلیغاتی بیش نبود که علیه تجاوزات روس و انگلیس آغاز گردیده بود. آنهم نه بطور دستجمعی و تشکیل کمیته یا کمیسیون و یا شورائی که مرجع مصوباتی باشد بلکه فردی با عقیده‌های متفاوت و شمارهای اختصاصی.

دیگر آنکه معمول نیست و در عرف سیاست بین‌المللی ممنوع است که افراد یا جمعیت‌های يك کشوری اعم از انقلابی و یا غیر آن با دول خارجی عقدا اتحاد به‌بندند و از آنها اسلحه دریافت کنند. ارتباط و اتحاد دول مستقل یا غیر مستقل با یکدیگر در مسائلی که مبتلا به آنهاست یا در آنها نفع مشترك دارند از مسائل عادی و معمولی است لیکن اتحاد افراد و جمعیت‌ها یا دول خارجی، مخالف یا رسم معمولی و امری پاورنکردنی و غیر قابل توجیه است.

احزاب سیاسی قانونی هم که بخواهند با هم اتحاد یا ائتلاف کنند اقدام با انتخاب کمیته مختلط مینمایند و بدون وجود کمیته مختلط که مرکب از نمایندگان احزاب متحده یا موئلنه است اتخاذ تصمیم مشترك و حل و عقد قضایای مملکتی امکان پذیر نیست زیرا با تضاد و مناظر بودن مرامها و تباین جبههها، هدف‌های مردسته‌ای مشخص است و وظیفه شوراها و کمیته‌ها تعیین خط‌مشی واحد است که قدر جامع نیات و تاکتیک احزاب مختلف میباشد.

و با این وصف وجود شورائی متشکل در مرکزینام اتحاد اسلام که بمنظور اعزام افراد معین بولایات و برای انجام مأموریت‌های خاص، اتخاذ تصمیم نموده باشد در شرائط آن روزی کشور قابل تصدیق نیست به‌لاوه چرا فقط افرادی برای شمال (آنهم نه همه‌ی شمال) داوطلب شده و مأموریت یافته بودند؟ کسانی که به‌بند جزر رفته چگونه میتوانند انداز پیشروی روسها در خط اتزلی-همدان جلوگیری نمایند در صورتیکه میدانیم نقاط دیگر کشور نیز از جمله تبریز و خراسان و همدان و نقاط دیگر غرب نیز از تسلط بیگانگان ایمن نبوده‌اند. از اینها گذشته افراد با سابقه که تعدادشان در یادداشت‌های آقای دیوسالار ۴۶ نفر ذکر شده با استثناء ۶ نفر که اسامیشان ذکر شد بقیه معلوم نیست کجا بوده و آیا اضافه بر اینها وجود داشته‌اند؟ چرا از طرف شورا که آنهم معلوم نیست از چه اشخاص و چند نفر ترکیب یافته برای مأموریت‌های خراسان و مغرب کشور داوطلب

نشندند و آن چند نفر هم که مأمور بودند نتیجه اقدامشان را بکدام مرجع می‌فرستاده‌اند؟

مهم‌تر از همه آنکه رهبری مرحوم حسن مستوفی (مستوفی الممالک) از يك جمعیت متفاوت المعیبه و مختلف المسلك ، با سمت رسمی او که ریاست دولت بوده منافات داشته است با اینکه تمایلات ملی او قابل انکار نیست و بدفعات عدیده امتحان لیاقت و وطن‌پرستیش را داد مع هذا از لحاظ دیپلوماسی نمیتوانست رهبری جمعیت اتحاد اسلام را که با دول آلمان و اطریش متحد و بضرر روس و انگلیس اقدام مینمودند بعهده بگیرد و اگر چنین میکرد قطعاً در معرض مخاطره عظیم واقع میشد و امکان داشت استقلال کشور نیز یکباره بیاد رود تنها نقش مفیدی که مستوفی میتواند بازی کند همان بود که کرد یعنی مجلس شورای ملی را با طرح تقه‌ای خاص دچار فقرت نمود و این بدان جهت که روس و انگلیس نتوانند قرارداد سری ۱۹۱۵ را که از هر جهت بضرر ایران بود یا تحمیل فشار بدولت و مجلس، از تصویب بگذرانند و سورت رسمیت بدهند در مسئله سلاح اعطائی خارجی‌ها بایران بطوری که میدانیم یکبار سلاحی از ناحیه آلمانها بملیون ایران رسید که در مهاجرت بودند و با تشکیل دولتی بنام ایران آزاد به نخست‌وزیری نظام السلطنه مافی علیه روس و انگلیس بکار می‌کردند نوبت دیگر سلاحی که عثمانی‌ها بجنگل دادند آنها هم نه بعنوان اتحاد یا جنگلی‌ها بلکه از لحاظ هم‌کیشی و اینکه اسلحه مستعمل علیه روسها در ایران مآلاً بنفع عثمانی‌ها تمام میشد و در هر دو نوبت علما و مراجع تقلید شیعه، نقشی در این زمینها نداشته‌اند و مادام که مهاجرت ملیون شروع نشده بود نه جمعیتی بنام اتحاد اسلام میتواند رسماً و علناً تشکیل یابد و نه اسلحه گرم و سرد بآنها برسد و بدین قرار توهم تجهیز شدن اتحاد اسلام با سلاح آلمان و عثمانی دارتباطشان با مراجع تقلید نیز منتفی است.

نتیجه‌ای که از این گفتگوها بدست می‌آید همان است که ما بطور خلاصه در فصل دوم همین کتاب آورده‌ایم و آن عبارت است از عزیمت میرزا کوچک و میرزا علی‌خان دیبوسالار رسماً و علناً از طهران بجناب شمال و رفتن میرزا تنها بلامیجان و ملحق شدن دکتر حشمت باو و تهیه موجبات نهضت بکملک یکدیگر

که در این گفته‌ها هیچگونه اختلافی در بین نیست تنها اختلاف بر سر این است که چنانچه مقصود نویسنده ارجمند این باشد که مرحوم میرزا علی‌خان دیوسالار مقامی همدوش میرزا داشته یا بر او ارجح و افضل بوده است البته مورد مخالفت ما نیست و بخل هم نخواهیم ورزید لیکن تصدیق این معنی موکول است باینکه آقای یحیی دیوسالار دامن همت یکمزد دند و کنایه مستقل حاوی اقدامات دیوسالار و عملیات انقلابی او در مناطق نور و کجور تدوین و بدین وسیله عامه را مستفیض بفرمایند .

مجله روشنفکر بتاريخ ۱۱ آذرماه ۱۳۴۴

پیش از نقل مقاله‌ای از شماره ۶۳۴ مجله مزبور توضیح مختصر زیر ضرورت دارد که متعاقب نشر کتاب سردار جنگل در مردادماه ۱۳۴۴ شماره‌ای از سوانح مربوط با انقلاب جنگل (از ۲۹ مهر بپسند همانسال) در صفحات مجله روشنفکر انعکاس یافت. نویسنده مقالات مزبور آقای پرویز نقیعی ضمن اظهار تشکر از آقای کاظم شاه‌رخی بعنوان مرد آزاده‌ای که سال‌ها دراز همراه میرزا کوچک‌خان جنگلی جنگیده است و ساعتها وقتش را در بیان دقائق انقلاب جنگل بنویسنده آن مقالات داده نامی هم از کتاب سردار جنگل برده و نوشته‌اند و در سرآغاز این شرح احوال ، از کتاب جامع و حالب توجه میرزا کوچک‌خان که بتازگی چاپ شده است استفاده می‌کنم .

البته حق این بود که استفاده از کتاب مزبور محدود و محصور بر سرآغاز آن شرح احوال نباشد زیرا شماره‌های مسلسل مجله (از ۶۲۸ بپسند) گواهِ صادقانه بر اینکه بسیاری از مطالب سرگذشت، مآخوذ و مستخرج از متن کتاب است و بنظر ما هیچ مانعی نداشت هر جا که بنمذجات کتاب عیناً یا مفهوماً اشاره و استناد میشد مأخذ و منبع اطلاع هم ذکر می‌گردد در حقیقت و طبیعه یکمزد دامن نسبت به مال مورد امانت کما هو حقّه رعایت میشد .

متأسفانه در محیط و عصر ما که هیچ چیز بجای خوش استواریست توفع محفوظ ماندن حقوق افراد ، بر مبنای اصول اخلاقی تیر ناچهار و نوعی ساده

لوحی تلقی میشود و مؤید بر گفتار ، آنکه علاوه بر مذکور شدن منبع اطلاع بطور صراحت ، کلیشهای بی ریخت و هبولا های مسخره نیز از عکس های متن کتاب تهیه و چاپ گردید قسمی که هویت صاحبان پیکره را یکباره مسح میشوند و باقتضای حال و مقام ، هر جا ضرورت لازم دیده میشود مندرجات کتاب را بطور کتابه و تعریض مورد تردید قرار دادند و دامنه این تردید بقدری بالا گرفت که یکی از منتسبین بمجله روشنفکر صریحاً نوشت که « پاره ای از سخنان نویسنده کتاب سردار جنگل قلب حقیقت است »

و بدین ترتیب بعوض رعایت حقوق نمک ، نضکدان وارونه گردید و سر انجام چیزی هم از ما طلبکار شدند .

در جواب نویسنده من بویعز دمطلبی که زمان انقلاب را درک نموده بود بنویسنده آن مقاله پاسخ داد و مدارا از تقدیم خواب بی نیاز ساخت و با تعاضی این احوال ، مساعی بنویسنده مقالات روشنفکر که بحق ، میرزا کوچک را بنام یک قهرمان ملی ستوده اند مورد احترام و تکریم است و ادائیکه با تشریح فداکار بهای آن مرحوم بنقویت روح شهادت و اساعه آزادگی کمک نموده اند بجهانستان مشکور و مورد تقدیر است .

در زیر همین نامه آقای شاعر حی و سپس جوابش را می گم و کاست در اینجا می آوریم .

جناب آقای تقی بی سردبیر محترم مجله روشنفکر

مدت شن هفته است که در آن مجله شریفه درباره انقلاب گیلان مطالبی تحت عنوان « میرزا کوچک جنگلی سرد انقلاب و ... » بقلم آن جناب نوشته می آید .

بنامه بسهم خودم از شما تشکر میکنم که بعد از چندین سال سکوت ، بار یادی از آزاد مردان وطن پرست و ملت دوست چهل سال پیش می کنید . یادآوری از انقلابیون گیلان که از اشخاص مؤمن و وطن خواه بودند و یگانه اسلحمان در مقابل ظلم و جور بیگانگان ایمان آنها بحدای وطن و ملت ایران بود ، باعث افتخار ایران و ایرانیان است . همین عده معدود بودند که بادت خالی توانستند همه جا پیشروی کرده ، و با سه دولت مقتدر زمان خود روس تراری ، بریتانیای

کبیر و دولت مستبد قاجار علم جنگ برافرازند.

چون از ابتدای ماجرای جنگ، بنده هم یکی از مجاهدین جنگل بودم و زمانیکه در دوره حکومت و آصف الدوله «فاخر السلطنه» بر ریاست شهر بای رشت منصوب گردید، و دولت روس این مرد عادی و بی خبر از فنون نظامی را وادار کرد که به جنگل بیاید و با مجاهدین بجنگ بپردازد، یکی از مجاهدین جنگل بودم.

بنده در این جنگها، پایه پای میرزا کوچک خان، احسان الله خان و همچنین مرحوم سلطان داود خان که سمت مافوق مرا داشت در هر محرا و واقعاتی شرکت داشتم. از این لحاظ میتوانم درباره بعضی از وقایع جنگل اظهار نظر بکنم. متأسفانه پاره‌یی از سخنان آقای فخرائی نویسنده کتاب میرزا کوچک خان قلب واقعبت است و حقایق آطلوری نیست که ایشان نوشته اند.

بنده حتی حاضریم با آقای فخرائی روبرو شده و درباره حوادث و وقایع جنگل به تفصیل با ایشان گفتگو کنم تا حقیقت آرزویش بازشناخته شود در ضمن قابل تذکر است که در جنگل زنی که هم‌زمان میرزا کوچک خان جنگلی باشد وجود نداشت، تا کوچک ساعت خود را با او هدیه کند. بعد از مرگ کوچک خان، ساعت وانگشتری او که مهر کوچک روی آن بود، بدست حاج سیداسدالله مسالک قریه گیلوان افتاد و هم‌اذاز مهر روی انگشتر داشت که باید ساعت و انگشتر متعلق به میرزا کوچک خان جنگلی باشد.

متنلود از نگارش این سلوور، فقط روشن کردن حقایق درباره مردی است که یکی از چهره‌های درخشان انقلاب ایران است.

با تقدیم احترامات

کاظم امیرزاده (شاهرخی)

جواب انتقاد

نقل از مجله روشنفکر شماره ۶۳۶ مورخ ۲۵ آذر ۴۴ بقم

شمس کاظمینی وکیل دادگستری

سر دبیر محترم مجله گرامی روشنفکر

سلسله مقالات جناب عالی در باره سرود انقلاب گیلان میرزا کوچکخان جنگلی بحدی جذاب و دلنشین است که حیف است آنرا با جملات مفرقه بعضی اشخاص قطع بفرمائید. بطوریکه در مقدمه گفتارتان تذکر داده‌اید قسدانان از ورود در این صحت شناسا شدن بک چهره ملی است که سالیان دراز ناشناخته مانده و هر کس با قشاه عواطف و احساسات و با احساناً منافع خود چیزی گفته است. اکنون که جناب عالی تصمیم گرفته‌اید با جمع آوری مدارک و اطلاعات سرگذشت افسانه‌ای این مرد انقلاب را تا پایان کار، برشته تحریر در آورید سعیتان مشکور و اجرتان در پیشگاه ملت ایران مأجور باد بشرط آنکه، تنها بگفتار بعضی افراد که بیاناتشان بشایه‌هایی آلوده است تکیه نکرده و آنها را حجت قاطع ندانید و بر رسی و تحقیقات عالمانه خودتان را از روی وجدان و عدالت همچنان دنبال بفرمائید.

در کتاب «سرمدار جنگل» که بتازگی بهمت آقای ابراهیم فخرائی چاپ گردید اطلاعات و مدارک فراوانی وجود دارد که همگی آنها اسبیل و معتبر و قابل اعتماد و استنادند و بحکم اهل البیت نادری بمافی‌الیهت ماها که گیلانی و زمان انقلاب را درک کرده و از نزدیک بتماشای واقعات و رویدادهای جنگل آشنائی داریم قدر و قضیلت يك جنبی نالیف و نناظر و اشباهش را بخوبی در مییابیم - بحرات میتوان گفت که کتاب مزبور از جمله کتب نادری است که مستدلاً نالیف شده و دارای ارزش تاریخی است و از هر حیث مورد تقدیر میباشد اما همانطور که در دستگاههای اداری ما افرادی بنام «وزیر گیج کن» وجود دارند بعید نیست که از شاگردان این مکتب، افرادی در بین سایر طبقات نیز یافت شوند که دهن صاف و خالی از آرایش نویسندگان را مشوب ساخته برامهای کج و موج بکشاندند. يك نمونه سدی این عرایش مطلبی است که در شماره ۶۳۴ مجله روشنفکر چاپ شده و آقائی نوشته است «پارهای از مندرجات کتاب سرمدار جنگل قلب حقیقت است، و جناب عالی هم باورتان شده و آنرا با يك تجاهل عارفانه ای چاپ فرموده‌اید در حالیکه میدانید چاپ نامه مزبور از طرف شما تصدیقی

است بر صحت گفتار مدعی و این چیزی است که از نویسنده محقی مانند جناب عالی انتظار نمی‌رفت چه، «قلب حقیقت» با اصطلاح آقای شاهرخی بدین معنی است که چرا در کتاب مزبور یادی از او نشده و در زمره پهلوانان این داستان بشمار در نیامده است و جناب عالی هم برای اینکه او را در نجانید با وی موافقت فرموده‌اید. بک نمونه دیگر از القاء شبهات، بیانات جناب عالی است. در شماره ۶۳۳ که مرقوم داشته‌اید: «بین دوستان و یاران مرحوم جنگلی اختلاف است که آیا وی زنی را به‌همری گرفته است یا نه، و اضافه نموده‌اید که «هیچ‌کس از یاران میرزا که من با آنها صحبت کرده‌ام تأیید نکرده‌اند که این مرد انقلابی هم‌سری داشته است» عرض بنده این است که داشتن یا نداشتن همسر چندان‌هم نیست لیکن فکر می‌کنم که مسائل تاریخی را شایسته نیست با باری با الفاظ دیگر گونه ساخت میرزای جنگلی بطور حتم همسر داشته لیکن فرزند نداشته است و شما مینواید با قوال باقیماندگان نهضت جنگل که خوشبختانه کم نیستند اعتماد و استشهاد بفرمائید آنها اینکه از یاران میرزا بوده قطعاً از این مسئله وقوف دارند کسانی که این امر را تأیید نکرده‌اند یا در زمره جنگلیها نبوده و با او در جهالت بوده‌اند و دور از احتیاط است که نویسنده محقق، اطلاعات خود را بر مبنای اظهارات جهالت قرار دهد.

در پاسخ آقای شاهرخی که مدعی شده‌اند در جنگل زنی که هم‌زدم میرزا کوچک خان جنگلی باشد وجود نداشت تا کوچک ساعت طلایش را به او عهده کند و مروض می‌شود که ایشان کتاب سردار جنگل را از روی دقت نخوانده‌اند زیرا در کتاب مزبور نامی از هم‌زدم میرزا برده نشده است. آن‌کس که میرزا هنگام تودیع، ساعتش را باو بخشیده همسرش بوده است نه هم‌زدم از اظهار دیگر معظمه مبنی بر اینکه ساعت میرزا بعد از فوتش بدست سید اسداله مالک قریه گیلوان افتاد و او از روی انگشتری فهمید که باید متعلق بکوچک خان باشد، باید احتمال داد که گوینده این خبر خواسته است آقای شاهرخی را دست‌بیان‌دازد زیرا بعد از فوت میرزا در میان برادران و رسیدن تفنگچی‌های سالار شجاع که جببویفل آن مرحوم را خالی کردند چیزی کمند هم‌سری سجع کوچک و دیگر یال پول نقره، اشیاء قابل استفاده‌ای شبیشان نگردید و لذا سرش را بریده با خود برسم اردغان بردند و با این مراتب فرصت و مجال برای مالک قریه گیلوان باقی نگذاشتند که ایشان بعد از خواب قبلوله بیایند و انگشتر و ساعت طلای کذابی را

صاحب کنند.

گفتار شاهرخی از اینکه در تمامی رزمها و از آن جمله جنگ کساده خالت داشته اند جالب توجه است. این ادعا به بیانی شباهت دارد که کسی بگوید در طرح نقشه های جنگی و نزال بوناپارت دخالت داشته است مگر هر ادعائی را بی دلیل میتوان باور کرد؛ فرضاً که بودند چه سودی از این حماسه سرائیها عایدشان میشود؛ مگر از جنگل میرائی باقیمانده و دارند آن میراث را قسماً میکنند تا عده ای یادگار وراثت بر خیزند؟

آنکس که از جانب روس ها به جنگل رفت و کشته شد نامش **مفاخر الملک** بود نه مفاخر السلطنه و ایشان اگر در جنگ کسما شرکت داشتند لا اقل می بایست نام مقتول را بدرستی دانسته باشند.

از جنگلی های آن زمان که ایشان میفرمایند عکسهای زیادی بیادگار مانده که قسمتی از آنها در کتاب سردار جنگل منعکس است. با کمال تأسف باید بگویم که عکسی از مدعی محترم در هیچ جا دیده نمیشود. نقش سلطان داودخان نیز بعد از مراجعت میرزا از منطقه لاهیجان بسال ۱۳۳۷ عجزی قمری پایان یافت و از آن تاریخ در عداد جنگلی ها نبود تا افسر زین دینش از موضوع هدیه ساعت که بسال ۱۳۴۰ قمری اتفاق افتاد مطلع گردد و با این امر ارباب بنامبرده حق داده نمیشود بنویسند کتابی که سالها زحمت کشیده و مدارک گویا بدست آورده است و خود در جرگه انقلابیون وارد بوده و تا آخرین ساعات جنگل حضور داشته است بنانند و میندرجات کتابی که در صحتش تردید نیست و از روی دقت و اطلاع و با اتکاء به مدارک تنظیم یافته است ایراد بگیرند. من این کار را از صلاحیتشان بدور میدانم انتظار خوانندگان مجله روشنفکر این است که سرگذشت اسرار آمیز این مرد انقلاب آطور که شاید و باید تکمیل و در معرض مطالعه خوانندگان قرار بگیرد و با تحقیق و تنقیح عمیقانه دنبال شود چه، قلم توانای شما بخوبی از عهد انعام این امر بر میآید. ضمن اینکه سرگرمی مسلم و غیرت آموزی برای مشتریان تان تهیه می فرمائید گوشه ای از تاریخ کشور رنج دیدمان را نیز روشن بسازید.

با تقدیم احترامات - وکیل دادگستری شمس کاظمینی

مقاله همکار گرامی ما که نمونه ای است از چگونگی تلقی کتاب در محافل

ارباب بصیرت، ما را از هر گونه توضیحات دیگری بی نیاز مینماید.

مؤلف

روزنامه بازار منطبقه رشت شماره ۷۸۵ بقلم آقای کامرانی فیلسوفی نویسنده مرموز من اینکهدیده جنگل را یکی از مجهولات ذهنش معرفی نموده و میگوید «هنوز این مجهول باقی است» و هرچه حسنه کمتر یافته است مینویسد «کتاب فخرائی اگر عطف شناسائی رهبر جنگل و جنگلیان را در من اقناع نکرد و مجهولات بسیار و بسیار فرار هم را گذاشت لااقل مسئله داعیان کادب همکاری و هه فکری بامیرزا را برای همیشه حل کرد».

حل شدن مسئله و داعیان و کادب که گویا بجای و مدعیان، بکار برده شده موجب کمال خرسندی است ولی از اینکه مندرجات يك کتاب ۳۸۸ صفحه‌ای نتوانسته است پدیده جنگل را از تعداد مجهولات ذهنشان خارج کند و بمعلومات عینی تبدیل نماید باعث شرمندگی است این تقیصه یقیناً متوجهما و مربوط به نارسائی کلام و نامفهوم بودن گفتار است و الا کسی نمیتواند در ذوق سلیم نویسنده انتقاد مشکوک شود چنانچه حدس میردیم از بررسی کتاب سردار جنگل یکدنیا مجهول در جلوی ذهن خواننده محترم گسترده میشود هرگز در مقام مزاحمت و سد معبر بر نمی‌آیدیم بنظر ما توضیحات مبسوط و مفصل صفحات ۴۸ الی ۵۰ کتاب درباره رهبر جنگل و جنگلیان گویا و رسا است و اوضاع و احوال ادوار مختلف نهضت ضمن این صفحات بروشنی تمام رسم شده است اگر بنظر ایشان چنین نیست ماعرضی نداریم چون ایشان در این مورد تنها هستند و جز شخص ایشان، همه نویسندگان تقریظ و انتقاد، حتی آنهاییکه از بعضی مطالب کتاب مکدر شده‌اند بروشنی و صراحت متن کتاب معترفند مانیز ایشان را تنها می‌گذاریم و از ورود به این مبحث می‌گذریم.

مرقوم داشته‌اند «در این کتاب میرزا بتاریکی وارد می‌شود - بتاریکی امنیت و آرامش منطقه ای را چند صباحی بهم میزند - بتاریکی پشت سر هم راه و روش و رویه عوض میکند - بتاریکی سرکوب میشود و رو بضعف می‌گذارد - بتاریکی رونق میگیرد و جمهوری میسازد و بالاخره بهمان تاریکی که آمده بود میرود»

امینتی که بان اشاره شده است از همان قماش امنیت و آرامشی است که فونسل روس از آن سخن رانده و ما در صفحه ۲۶ کتاب از آن یاد کرده ایم یعنی توسه دامنه تجاوز و خودسری و بزنجیر کشیدن آزادبخواهان - یعنی تحقیر

مردم و بریدن زبان حق گویان و تبئید و اعدام عیبهن پرستان این يك حرف تازه‌ای نیست همیشه و در همه جا طرفداران دیکتاتوری و عناصر بیگانه پرست بنام حفظ نظم و برقراری امنیت، وطن پرستان را برنجیر می‌کشند. سنجبت و شباهنی که بین نوشته ایشان و يك عنصر خارجی وجود دارد انشاء الله نماد فی و مولود حدانت من و قلت تحریر سیاسی است بهمین جهت لازم میدانم احصای اطلاع و رفع اشتباه نویسنده محترم اضافه کنم که استقرار امنیت با استقرار رعب و وحشت فرق دارد. اولی در سایه قانون و اجراء اصول انسانی تحقق می‌یابد دومی فقط با تکان سر نیزه و اگر فشار داخلی نتواند مقاومت آزادگان وطن را درهم بشکند آن وقت پای وطن فروشی و استفاده از قدرت خارجی بعیان می‌آید.

نویسنده مقاله بعد از آنکه درباره روابط میرزا با روسها مطالبی ذکر می‌کند بالحن طعنه آمیز مینویسد در ذهن این توهم بوجود می‌آید که **تکنند مأموریتی در کار بوده است.**

در عبارت عز بور، رهبر جنگل را نویسنده مقاله به توطئه و زود بند پای احاطه متهم نموده است در صورتیکه شهادت همه‌ی مقالاتی که در ردی تأیید مطالب جناب اول این کتاب از ناحیه دوستان و دشمنان نهضت جنگل منتشر شده و شهادت همه‌ی مطالبی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون وحشی از آغاز انقلاب گیلان تا به امروز نوشته شده احدی در پاکدلی و پاکدامنی و تقوای سیاسی و شرافت ذاتی شخص میرزا کوچک خان تردید نکرده و مخصوصاً گیلانیان بخوبی یاد دارند که سردار پاکباز جنگل بارها گیلان و گیلانی را از شر بداندیشان داخلی و خطر فحطی ممنوعی و تعرض دشمنان خارجی حفظ کرده است. هنوز هر گیلانی آزاده و غیر نمند که نام سردار جنگل را می‌شنود بر قعر و رو و افتخار در جثمانش می‌درخشد و بروان بزرگسردی که با همه‌ی توانائی جسمی و روحیش بحتگه دشمنان داخلی و خارجی عیبهن برخاسته بود درود می‌فرستد، همه میدانند که اگر سردار جنگل اهل رد و بند سیاسی بود به احتمال قوی مسیر تاریخ معاصر غیر از این بود. گیلانی، ناسپاس و نمکه شناس نیست و نویسنده این مقاله هم گیلانی است نهایت آنکه بقرار مسموع، بسیار جوان است و با گرز سام بیدان آمده است بنظر میرسد که دشمنان آزادی و استقلال ایران از بی‌تجربگی ایشان استفاده کرده و این عبارت توهمین آمیز را بدست ایشان نویسانده باشند.

در مقاله میخوانیم که «کتاب سردار جنگل متکی و مستند بدلائل و

قرائن و امارات نیست، و بر تائید این موضوع، نامه کیتاجین کوف رئیس انزلیاد طهران را مثال زده مینویسد: « نکند روح ژنرال بیچاره از جریان نامه بی‌خبر باشد، یعنی میخواند و فرماید اگر ژنرال روسی حدیث اکسیرم الصنف ولو کان کافراً، را بجای آیه در نامه‌اش نوشته به اویحشی نیست زیرا مسلمان نیست تا این حدیث و آیه فرق بگذارد ولیکن اشتباه نامه بزینالمریور محل تردید است.

نامه مزبور بخلاف تصور ایشان مبهم نیست گذشته از اینکه افراد بسیاری آن را دیده‌اند در اغلب مطبوعات کشور نیز انعکاس یافته و مورد انکار هیچ‌کس حتی نویسنده‌اش نیست و بطوری که در کتاب زندگی احمد شاه قاجار نگارش آقای مکی صفحه ۹۳ مذکور است.

اصل نامه در اختیار یکی از نمایندگان مجلس چهاردهم (میر صالح مظفر زاده وکیل رشت) میباشد که در تاریخ تحریر این مطبوعه بدوود حیات گفته و قاعدتاً بامتی درین ادوای خانوادگی آن مرحوم بجای مانده باشد و با این حال چنانچه نویسنده اشهاد، اسرار در زند که قزاق روسی اشتهاء نمی‌کند و آنقدر بی‌فهم نیست که حدیث را بجای آیه بنویسد و بعاین دلیل اصل نامه دروغ و یا لااقل مورد تردید است امری است که خاطر کاتب لیکتر از باب یادداشتان زنده می‌کند.

مقاله به این حملات دنبال میشود که « جقدر باید یک مرد انقلابی ساده لوح باشد که بعهده نامه هشت ماده‌ای مستمر مایر و کلنل ماتیسوس صحنه بگذارد و بموجب آن بقواء انگلیس اجازه ورود به منطقه گیلان بدهد و حتی تعهد تهیه خواربار برای قواء مذکور بنماید فقط به این دلخوشی که در موارد دیگر قرار داد انگلیسها اخلاقاً متعهد میشوند در امور داخلی ایران مداخله نکنند».

حرفی است اساسی لابد نویسنده محترم اگر در آن زمان مشاور قضائی جنگل بود آنرا نمی‌پذیرفت و رد میکرد لیکن اولاً لازم است این نکته را به اطلاع نویسنده محترم برسانم که غدر و تزویر یکی از طرفین قرارداد، بهیچوجه در اصابت رأی و اسالت عقیدت و خلوص نیت طرف مقابل خدشه وارد نمیکند.

ثانیاً بطوری که دیدیم ورود انگلیسها بمنطقه گیلان نتیجه‌ی انعقاد قرار داد مزبور نبود بلکه در پرتو آتش نوبخانه بیچاره راه گیلان - قفقاز گشوده شد و با این وصف عدم رعایت مواد آتش بس از طرف انگلیسها چیزی

از خاصیت انقلابی رهبر جنگل نمی‌کاهد. تهیه خواربار از طرف جنگل نیز به منظور جلوگیری از سیاسی‌بودن که انگلیسها در پیش گرفته و مصمم بودند با ایجاد گرسنگی و قحطی مصنوعی گیلان، را به آتش بکشند و جنگلیان را مسبب وجود قحطی معرفی کنند و حال آنکه جنگلیها با کنجانبیدن این ماده در قرار داد، مانع خرید محصول گیلان از طرف انگلیسها شده و سیاستشان را در این باره عقیم گذاردند.



مقتول ما پاسخ کوئی به تمام جملات مقاله نیست محرك ما در ورود باین بحث، بیان و توضیح این نکته است که بگوئیم قضاوت در همه‌ی مسائل کار همه‌کس نیست زیرا تکیه بر عقاید شخصی در هر انتقاد، نمی‌تواند ملاک و مسأله برای جمع قرار بگیرد و تنها مبدل عمده‌ی عقاید است که می‌توان آن را به عنوان معیار و ضابطه پذیرفت.

دیگر آنکه انتقاد، باید از روی کمال صداقت و انصاف و واقع بینی و احاطه بجمیع مسائل و قضاوت صحیح و بی‌غرضانه انجام گیرد آنهم با نگاه بمدرک و دلیل. انتقادی که بر محور نظریات شخصی یا اقتضای محیط و اتمایلات سیاسی و یا تخطئه افتخارات ملی و تأیید سلطه استعمار و اصول خود گامگامی صورت گیرد حتی بخواندش نیز نمی‌آرد. ما در عصری زندگی می‌کنیم که هدف اساسی رهبران ملل، رفع مشکلات حیات اجتماعی و تأمین سعادت ملت‌ها است و این سعادت تأمین نمیشود جز با استقرار آزادی و احترام متقابل ملل مختلف جهان غیرزاکوچک در راه تحقق این هدف گام بر میداشت و شهادت مدارک غیرقابل تردید، همه‌ی پیشنهادهای مسالحه و معامله سیاسی را بدلیل آنکه با معتقدات و شرافت ملی وی ناسازگار بود رد کرد و مرگ عبرت انگیز او در میان برف و کولاک دلیل بارزی است بر اینکه بهیچ قدرت غیرملی تمکین نکرد و با وجودی که توافق سیاستهای خارجی و تفرقه قوای ملی بکلی او را تنها گذارده بود، خود را تسلیم طبعیت و سرنوشت خود کرد نه تسلیم ایادی بیگانه و عناصر بیگانه پرست.

فقط کسانی که خون آزادگی در گهایشان میجوشد و آتش محبت بهم نوع درسینه‌هاشان زبانه می‌کشد و تار و پود قلبشان را نسیم روح بخش آزادی به اهتزاز درمی‌آورد عظمت هدف سردار جنگل را درک می‌کنند. نوحاستگانی

که درد وطن و دردل و عشق به آزادی و استقلال در سر ندارند بجای آنکه بحیرم افکار و معتقدات راد مردان میهن بتازند بهتر است وارد معقولات نشوند .

تذکری درباره مقاله میرزا کوچک خان بقلم ع . پوررسول

نفل از روزنامه بازار منظمه رشت شماره ۷۸۸ / ۲۹ - ۸ - ۴۴

در شماره ۷۸۵ مورخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۴۴ روزنامه بازار نوشته‌ای به قلم آقای کامران قلسوفی زیر عنوان میرزا کوچک خان درج شده که از بسیاری جهات در خود توضیح است چه اینکه بیشتر متدرجات آن با واقع بینی و منطقی وفق نداده و خوانندگان نسل کنونی را دچار گمراهی میسازد که اینک خود ایشان از مرگ نسل کنونی هستند و حتی در سلول اولیه و اواسط مقاله خودشان بدان اعتراف کرده‌اند (ولی چون این جانب در نظر ندارد در مقام پاسخ گوئی بر آمده و به اصلاح، از این تردفاع تمایذ و این مربوط بمصنف و مؤلف کتاب مورد بحث یعنی فاضل ارجمند آقای امیر ابراهیم فخرائی میباشد که حیات دارند و چنانچه مقتضی صلاح و لایق بدانند بدان پاسخ گویند و با بخاموشی برگذار کنند لذا فقط در صدد بر آیدم توجه آقای کامران را بدین نکته معطوف دارم که ورود در بحث و تحلیل در قضایائی که از نقطه نظر شغل و مقامی که دارند و همچنین عدم اطلاع از کما کیف آن جنین صلاحیتی را از ایشان سلب میکند و یا این وصف اکنون که مایل هستند بدین قبیل مباحث پردازند بهتر است پیش از مبادرت به نوشتن مقاله از اشخاص مطلع و کسانی که از نزدیک شاهد و ناظر نهت میرزا کوچک خان بوده و حوادث رالس و حس کرده‌اند و از اوضاع تقریباً پنجاه سال پیش اطلاعات و معلومات کافی داشته و دارند تحقیق و کسب اطلاع می فرمودند و سپس با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی آن سالهای پر تشویش و اضطراب، که سایه شوم آن در اثر مداخله و نفوذ اجانب بر روی کشور و ملت ستم دیده ایران گسترده شده بود، وقت خودشان را صرف نوشتن چنین مقاله‌ای مینمودند شرح و تفسیر نهضتی که در حدود پنجاه سال پیش رخ داده قطع نظر از اینکه آقای کامران در کتب عدم بوده گویا فقط بزور و اتکاء به تحصیلات در دانشکده مربوطه، با بر نامه مخصوص و متداول شرایط روز و معلوماتی که در همان کتب تحصیل کرده‌اند وارد در مباحث و موضوعاتی شده‌اند که از حدود اطلاعات

۱ - نامبرده در تاریخ تحریر مقاله بحشدار مرکز رشت بوده‌اند.

و معلوماتشان خارج است و همانطور که خودشان در صدمه‌فاله اعتراف کرده‌اند از فن نویسندگی و تجزیه و تحلیل درباره امور سیاسی بی‌بهره‌اند و حقایق باید چنین باشد چه ایشان کارمند دولت هستند و دستورها و اوامر مؤکده کارمندان دولت را ملزم بپیرکناری و عدم دخالت در امور سیاسی کرده است آن‌هم در خصوص قضایائی که عموماً و حتی دشمنان استقلال ایران، آن وقایع را يك نهنت و قیام ملی و میهنی دانسته و همگان بمراتب وطن پرستی و ملت دوستی و آزادیخواهی و استقلال طلبی قنبد شهید کوچک جنگلی اذعان داشته و تصدیق نموده‌اند و هیچ کس منکر این قتل و عقیده نیست .

مجله تهران مصور شماره ۱۱۶۷

در مجله مروری بنابر تاریخ ۲۴ دی‌ماه ۴۴ مصاحبه خیرنگار مجله با تیمسار سپهبد محمد نخجوان (امیر موفق) بشرح زیر نقل شده است :

و من از طرف اعلیحضرت فقید مأمور سرکوبی میرزا کوچکخان شدم و با پنجهزار سرباز به سمت گیلان حرکت کردم .

برای سرکوبی میرزا کوچکخان قبلاً سه بار اردو کشی شده بود ولی هیچ يك آنها توفیق نیافته بودند .

در اردو کشی آخر در نزد یکی رشت یکی از گیلانیها شعری به این مضمون برایم خواند و شفا لیسنه مازندران را نکیر دجز سگ مازندانی، از شنیدن این شعر به فکر فرو رفتم زیرا در همان زمان خالو قربان که از دوستان نزدیک میرزا کوچکخان بود با او اختلاف پیدا کرده و بقوای دولتی پناهنده شده بود .

من ناگهان تصمیم گرفتم که از خالو قربان و نیروی او استفاده کنم و کار میرزا کوچکخان را بسازم .

البته قبل از اقدام، چندین بار برای میرزا کوچکخان پیغام فرستادم که تسلیم شود ولی او سرپیچی کرد .

من ناچار با فرمانده قوای روس در بندر پهلوی وارد مذاکره شدم و از طریق دیپلوماسی او را راضی کردم که خالو قربان و افرادش را به اطاعت از ارتش ایران وادارد .

چند روز بعد از طرف قوای روس دعوت شدم که بادمه موزیک برای

شرکت درحاشی بیندر پهلوی بروم ولی بمأموری که پینام آورده بود گفتیم که چون نمی توانم به تنهایی بیایم باید تعدادی از افراد ارتش هم همراه من باشند. پس ازمندی قبول نمودند و بالاخره یک روز من باعده کثیری از افراد دولتی برای اولین بار وارد بندر پهلوی شدم و بلافاصله به تهران تفراف کردم که قوا وارد بندر پهلوی شد و البته دیگر از آنجا خارج نخواهد گردید.

در همان شب خاله قربان نزد من آمد و اظهار اطاعت کرد من مبلنی پول به او دادم و از روز بعد او را بدنیاال میرزا کوچکخان فرستادم. او هم بعد ازمندی توانست میرزا کوچکخان را چنان تعقیب و فراری کند که میرزا کوچکخان دو حین فرارده حیور شد مخفی شود و عاقبت یک شب در نزدیکی ماسوله او سرما خشک شد و خاله قربان سر رسیده و سر او را برید و برای حکومت مرکزی فرستاد. و بدین ترتیب من موفق شدم بدون تحمل تلفات غائله هفتساله گیلان را پایان دهم.

براسنی که وقتی آذربایجان، وارد مرحله کهنوت میشود چه بسا نکات از خاطرهایش محو می گردد. تیمسار، با آنکه فرمانده اردوی اعزامی گیلان بودند و قاعدتاً بیابست متوجه همه ای اطراف و جوانب باشند مینماید مثل آن است که محیط دیدشان را کوتاه گرفته و باوقایع آن روز را برای خاطر مصلحتهای عمدتاً فراموش کرده اند.

آنوقت که ایشان با فرجاندی روسی مذاکره داشتند و می خواستند از طریق دیپلوماسی راضی کنند تا خاله قربان و اتباعش را وادار به تسلیم سازد گویا از یادشان رفته که دیپلوماتهای طهران و لندن و مسکو، طرح خاموش ساختن انقلاب گیلان را ریخته و زحمت دیپلوماسی تیمسار را کم کرده بودند مرحوم سرلشکر کویال در یادداشتهای روزانه اش که همگی آنها در محله خواندنیها بطبع رسید در تمام مدت اردوگستی گیلان، همه جا از کلاتر اف نام، نماینده اعزامی سفارت نام میبرد که همراه اردو بوده و با آنها همکاری داشته است.

نگارش خود تیمسار نیز مؤید این مسئله است که اگر موافقت قبلی مسابگان شمال و جنوب حاصل شده بود دعوت قواء انقلاب از افسران ایرانی مجوز پیدائی کرد و امکان نداشت با آنها همسوابق و خصومت های دیرین تیمسار

با چند تن از افسران همراهی از بند پهلوی سر دریاوردند و هیچ واقعه خلاف انتظاری روی ندهد. بنابراین پایان کار انقلاب، بشرح توافق و کنار آمدن قبلی، مهیا شده بود. علاوه خالو قربان بعد از اطاعت از دولت بمقابله کوچک خان نرفت بلکه از واقعه ملاسرا، بیحد انقلابیون دشت از یکطرف و نیروی جنگل از طرف دیگر، مقابل یکدیگر قرار گرفته و می جنگیدند و خالو قربان که خود را در مقابل دو حریف بر زور تحت فشار دید ناچار شد تسلیم سردار سپه شود و با این تفصیل پیگار کردها بسر دستگی خالو قربان و جنگلیها به رهبری میرزا از بعد از تسلیم خالو قربان آغاز نمی شود. از این گذشته، میرزا کوچک بطوری که میدانیم مایل نبود با قواء دولت بجنگد و هنگامی که با آنها مواحه می گردید از بیم برادر کشی عقب می نشست و در واقعه اخیر نیز آنقدر عقب نشینی نمود تا حملات سرما و باد و بوران گیلوان، وی را از پای در آورد و بتأیر این چنانچه بیانات تیسار همانها باشد که خبر نگار مجله نقل نموده باید به اطلاعشان برسانیم که مخفی شدن میرزا، اتصالی بی اصل و اسنادی ندارد است.

سر کوچک خان را نیز خالو قربان تبرید بلکه خالو قربان کرد حامل سر بریده میرزا مرد سردار سپه بود و با این کیفیات کیست که در نیافته باشد انقلاب گیلان را دوستان انقلابیش خاموش کردند و اگر غیر از این بود مسلماً به این زودیها پایان نمی یافت.

روزنامه اطلاعات منطبقه طهران

از شماره ۱۲۰۲۷ تا ۱۲۲۲۶

آقای احمد احرار نویسنده مقالات انتقادی اطلاعات وقایع انقلاب گیلان را بنام **مردی از جنگل** با قلمی توانا پرشته تحریر در آورده و از تیرماه سال ۳۵ تا پایان همان سال در روزنامه منسب بخود نشر داده آمد و بتازگی بسورت کتاب منتشر شده است.

مقالات مزبور برای عده ای از خوانندگان موجب مسرت و خوشوقتی و برای عده ای دیگر مایه دلنگی و تأسف گردید. خوشوقتی از این جهت که یکی از پرچم داران آزادی و انقلاب بنام مجاهدی غیور و میهن پرست، مورد تکریم و بزرگداشت قرار گرفت، و تأسف بدین لحاظ که چراسوانح مزبور که در جهت تکمیل انقلاب مشروطیت پدید آمده و جزئی از تاریخ کشور ما است بقالب افسانه

ورمان عرضه گردیده است .

شکفتی دست‌اخیر بیشتر از آن جهت بود که میسر رسیده‌اند چه شده وجه اعجازی روی داده‌است که اجزای یک انقلاب ملی در صفحات اطلاعات منعکس میشود و از مادرست بودن برخی مندرجات نیز گویا کله‌ها و شکوهائی هم داشته‌اند که متأسفانه با آنها جوابیهای قانع‌کننده داده نشده است .
مقاله زیر یک نمونه از انتقاداتی است که بداستان مر بور نوشته شده و در شماره ۴۴ روزنامه ناهید محتطبه طهران بقلم آقای شمس کاظمینی بناریخ دیماه ۴۵ نشر یافته‌است :

دوست فاضلم آقای احمد احرار - مطالبی که بقلم شما بعنوان «مردی از جنگل» در روزنامه اطلاعات نشر میشود گر چه بسیار شیوا است لیکن مخلوطی است از افسانه و تاریخ و نا حدودی شباغت به «بتشکرون» دارد که هم دارای اجراء «بتشکرون» است و هم «مصلح» «بتفکرون» «مندیاری» مطالب درست با پیمانهای مطالب بر آکنده با هم در آمیخته و از این اختلاط، همچون افلاطون بوجود آمده است. من یقین دارم که جنابعالی در جنگل تشویف‌نندگان پیدا می‌کنید زیرا سن شریفه‌اش فاقد است و پس آنچه که صفحات اطلاعات منعکس میشود مشاهدات عینیتان نیست بلکه استدلالات و استخراجات شما است از کتب و مطبوعات بضمیمه مسوعات غیر قابل اعتماد و مجموع این خواننده‌ها و شنیدم‌ها را جناب شما با شاخ و برگ و آب و درنگ و تزیینات ادبی آرایش میدهید .

اما من حرفم چیز دیگر است. من میگویم که کتاب «سردار جنگل» داستان‌ترین و صحیح‌ترین اثری است که اخیراً در زمین حوادث جنگل گیلان برشته تحریر در آمده است. و با مطالعات محققانه نمایانده شده‌است و می‌بینم که شما بسیاری از مندرجات کتاب مر بور را عیناً و با مفهوماً در یادداشت‌های خود بکار می‌برید اما متأسفانه در بعضی مواقع سر به بیابان می‌گذارید و بیراهه می‌روید. از آنجا که در مقدمه باور قیانت نوشته‌اید که نگارش شما مثل هر داستان تاریخی دیگر از قید تکلفات که مخصوص تحقیقات و مطالعات تاریخی است فارغ نیست و صرفاً مبتنی بر کلیات حوادث انقلابی جنگل است قطعاً این فکر در خواننده ایجاد میشود که تصور کند کلیات حوادث، یعنی همین مطالبی که در روزنامه اطلاعات درج میشود. به عبارت دیگر، باور قی مر بور که تازه‌ترین نگارش مر بوط بوقایع جنگل است ناسخ همه نوشته‌های گذشته‌است یا الاقل مکمل آنها، و حال آنکه بشرح معروضات بالا همراه

با مطالب اسبیل وقایع بمقداری مطالب من در آوردی نیز قاطبی شده است. تصدیق میکنید که در این مورد، گذشته از اینکه حقایق قلبی میشود و مردمی گمراه میگردند و نخواهند توانست بین متن و حاشیه و صحیح و سقیم فرق بگذارند زحمات و حقوقی هم پایمال میشود.

با اعتقاد باینکه حساب حقیقت نویسی از افسانه نویسی جدا است و پرهیز از سخنان قاراشمیش ارجح و اولی - اخلاق و ادب و وجدان حکم میکنند که هر جا پای مسوعات بمیان میآید منبع اطلاع ذکر شود و مقدمات از کتب و مطبوعات، با اشاره بآنجا و متابعتشان ذکر گردد و تا آنجا که ممکن است از بیان حملات موهن و بیاطنون باهات خود داری شود، من بر آن نیستم که روی همه سخنانی که بنظرم اشتباه یا خلاف واقع میرسند انگشت بگذارم زیرا بقول معروف سننوی هفتاد من کاغذ شود تنها بدگر یک تکه اکتفا میکنم و آن این است که رفتن عبرت را کوچک از طه. ان بیرت برای راه انداختن کار عروسی نبوده ورنه میرزا را حتی نزدیکانش ندیده و نمیدانستند که جاس است حتی بوجودی بدین نام و نشان تردید داشته اند اما شما او را در محضر حکمران دائم الخلیف و شهوتران گیلان (تیمور ناش) حاضر کردید بوضعی که والی مصمم است تحفه ای بزیرال قزاق تقدیم کند و بعد نقاب از چهره او بر گرفتید و سپس ویرا خواهر بر اسب بالماس مرزانه تالاهجان دو اندید از ذکر این مسائل که صیغ واقفیت و حقیقت ندارد چه آثاری مترتب است؟ این نحو گفتار آیا بنظر تان اهانت آمیز نیست؟ اگر بگوئید داستان است نه تاریخ و بزرگ کردن داستان های تاریخی و داخل کردن مقداری افسانه در آن جایز است در آن صورت باید قبول کرد که هر داستانی مترادف بادروغ و خلاف حقیقت باشد و هر داستان نویسی برادرزاده مرحوم گوبلز، و حال آنکه چنین نیست و نباید هم باشد و من درباره شما چنین اعتقادی ندارم و فکر میکنم که تویسند مقالات انتقادی اطلاعات کشف است و یجدی است که گاهی از خود نیز انتقاد میکند حتماً مسوعاتش را صحیح پنداشته که آنرا بدین نهج وصف کرده است در این صورت آیا بهتر نیست در این قبیل مسوعات که بحتم الصدق و الکذب زیاد است، با افراد مطلع که ناظر وقایع جنگل بوده اند مشورت نمود؟

در مقدمه سرگذشت چنین آمده است که: «پاورقی ماداستانی است که از حوادث قیام جنگل و تحولاتش» به گرفته است و ظناً گویم هائی از تاریخ معاصر ایران را مقابل خوانندگان خواهد گشود لیکن پاورقی مزبور مثل هر داستان تاریخی از قید تکلفاتی که

مخصوص به تحقیقات و مطالعات تاریخی است فارغ می باشد و صرفاً بر کلیات حوادث جنگل مبتنی است.

و در مقدمه داستان دیگر بنام «شاهین سفید» توضیح داده شده است که «تامدنی دچار خنده گیری کسانی بودم که نص تاریخ را در اوراق سرگذشت جستجو میکردند و دسته دیگر بعکس، در آن سرگذشت بچشم یک رمان مینگریستند و جنبه های مستند آنرا زائد می شمردند»

از بیان دو مقدمه فوق این نتیجه بدست می آید که :

۱- داستان مزبور از حوادث قیام جنگل و تحولاتش مایه گرفته است پس تکیه گاهش بالملایمه بایستی تحولات و حوادث واقعی قیام جنگل باشد نه حوادث جعلی و ساختگی.

۲- گوشه ای از تاریخ معاصر ایران را بروی مردم بگشاید و بنا بر این با پرهیز از روایات نادرست، باید صحت و اصالت وقایع تاریخی محفوظ بماند. این تذکر که باوقتی «مردی از جنگل» از قید تکلفاتی که مخصوص به تحقیقات و مطالعات تاریخی میباشد فارغ است گویا مفسر این معنی است که در نوشته مزبور، از حیث احوال، عطلی حاصل از مطالعات و تحقیقات تاریخی وجود ندارد، اگر نه از جمله مزبور جز یک مفهوم مبهم و بیگنوع با نژی یا الفاظ چیز دیگر عاید نمیشود چه که در تحقیقات و مطالعات تاریخی تکلفی وجود ندارد آنچه در سینه تاریخ ثبت و ضبط میشوند حقیقت حوادث و رویدادها است و حقایق حوادث هیچگاه با تکلفات، قرابت و خویشاوندی ندارند.

متفکرین و صاحبان قریحه و استعداد و نویسندگانی که باقرینش رمان و افسانه و داستان می پردازند و آثار گرانبهایی از آنها بیادگار میماند هدف غائی و منظور اساسیشان از ایجاد صحنه ها و گفت و شنودهای خیالی و پرس و نازهای مستعار ظاهرآ تجسم اندیشه ها و انتقاد از وضع موجود زمان است، باضافه مقداری عقاید سیاسی و دینی و اخلاقی و بالمآل، انعکاس واقعیتها و جلای اندیشه ها و سوق اجتماع بسوی پیشرفت و هدایت افکار بسوی تکامل و انسانیت و با این تفصیل که از دوران حیات و پیدایش انقلاب جنگل هنوز زمان باالنسبه طولانی نگذشته است و تمامی صحنه ها و پرس و نازهایش حقیقی و واقعی اند حتی عده ای از آنان در قید حیات میباشند مطرح ساختن سوانح و رویدادهای انقلاب را بقالب رمان و افسانه بکدام انگیزه یا نیاز فوری میتوان منطبق و مبتنی ساخت؟ شك نیست که در سلسله مقالات

مزبور حقایق بسیار نفهته است چنانچه از جنبه های افسانه نیش سرف خطر میگردید و رحمان تهیه سرگذشت، در جهت حفظ اسال و حقایق وقایع تاریخی معروف میشد چه بسا که اجر و پاداش نوبسته اش چند برابر میگشت. در این میان البته رقابت و هم چشمی طبوغات داهم نباید نادیده گرفت که در هر حال و هر مقام، نقش خود را در هر ماحر ائی بازی میکنند و افرادی را بحکم غریزه یا وظیفه، از دور مابین جنبه های معنوی و اخلاقی قضا یا با وجود بسیارند، چنانچه نویسنده «مردی از جنگل» دوران انقلاب گیلان را درک کرده بود و یاد معمارک و مبارزات جنگلی مشارکت میداشت و با حاضر و ناظر جریانات جنگی و سیاسی بود بطور حتم بگفته های نامسوا و نوشته های نامسوا ترا اعتماد نمیکرد و خلوت و دلجسی داستان را با تلخی روایات دور از حقیقت پدیده همساخت. البته مورد انکار نیست که بی داستان نویسی و تاریخ تفاوت بسیار است و ادخال مقداری چاشنی بدستان مجاز است اما مگر قابومی است که در صورت تقابلی داستان را بحقیقت، ریایی منوجه کسی کند و با محکوبیتی بار آورده اگر چهار پایه بریر پاید کثیر حشمت که گفته شمسفید رنگ بود در عداد کلیات باشد پس جزئیات منصرف چه چیزها میشوند؟ کدام مرد صادق التولی گفته است که میرزا بزم بر گز آوری می آسم و میش برشت وقت؟ در کار نویسنده گان و راهنمایان اجتماع، آنچه بیش از هر چیز اهمیت دارد و باید داشته باشد واقع بینی و حقیقت اندیشی است وقتی گفته میشود انگیزه سفر میرزا بر گز آوری مراسم غردسی بود؟ آیا بنظر آنان حقیقتی تحریف نشده است؟ وقتی بنا باشد کسی با کالسکه چاباری سفر کند پس کوله پشتی چه صیغه است که ناجار میشود مقابل می خانه یونانی بر مین بگذارد؟ مگر مسافری کالسکه در زمان های قدیم کوله پشتی به پشتشان می بستند؟ آنجا که میرزا میگوید تف بغیرت شما! گویا مراد، استعمال يك حمله حماسی است والا کبیت نداند صحبت میرزا با مردم، چنین گستاخ وی ادبانه نبود. بهلاوه کسی که بمدت پنج سال از ورود مراد گاهش محروم است جفطور میتواند آزادانه در میان جماعت نمایان گردد؟

داستان «مردی از جنگل» چنین آغاز میشود که میرزا در سبخانه پلنمرد یونانی دودشت باسرباز روس جنگید و در حالی که زخم کاری برداشت سرباز روسی را بقتل رسانید و غردی نمیشن (که همان گائوک آلمانی باشد) او را بدوش گرفت و ادمع که بدربرد.

تصور مبرود از عهد هر کس ساخته نبود که هیکل ۹۵ کیلویی میرزا را بدوش بگیرد آن هم مرد محبب لاغر اندامی مانند گائوک آلمانی! بنظر میرسد در اینجا میرزا باهوله حمام اشتباه شده باشد زیرا ننهاهوله است که هر کسی اعم از جاقولاغر میتواند آن را بدوش بگیرد. بگذریم از اینکه در داستان بیان شده است که گائوک آلمانی در آن جا چه میگرد و چگونه از آغاز نهضت بعمریرا پیوست. آنجا که گفته شد بعد از اقدام بقتل، گریخت آیا سحنه‌های از وقوع بکجه‌حنایت و فرار قاتل ترسیم شده است که هر دو صفت دربارهٔ يك مرد انقلابی و هن آور است؟ از این گذشته زمان تسلط روس‌ها در گیلان مگر میشد باین آسانی سرباز روسی را کشت و بعضی آسانی فرار نمود؟ در واقعه مشروطیت تنها بکتنفر سالدات روس در زد و خورد با اتباع شریف‌نمدار گرانزودی جلوی دارالحکومه رشت کشته شد و روس‌ها بتلافی همان بکتنفر سرباز، شهر رشت را به آتش کشیدند و چندین نفر را در جمله همان شریف‌نمدار بیور را اعدام نمودند. ترشین کلام و رنگ آمیزی عبارات بمنظور دراز کردن مطلب کار مشکلی نیست، مشکل آن است که بتوان داستان محوئی را با واقعیات وفق داد. آن کسی که گفت کمپته صوکران رشت وسبله گائوک آلمانی از سال دهفتمه تقمک را بخراط محله پینام داده^۱ گویا قصد شوخی داشته است و الا نه چنین سلاحی در اختیار دموکرات‌های رشت بود و نه گائوک آلمانی در آن تاریخ بجنگل پیوسته بود. گائوک آلمانی از زمانی شناخته شد که شوروی‌ها بخاک ایران پیاده شدند و او بیانات افسران روسی را ترجمه میکرد بملاده. مگر ایرانی قحط بود که کمپته صوکران رشت پینامش را وسبله يك فرد آلمانی بخراط محله بفرستد؟ از این قرار آن گائوکی که در خراط محله بمیرزا جای داغ داد و به او گفت زخم مرده با آن گائوکی که ما میشناخته‌ایم دو موخود علیحده بوده‌اند زیرا گائوک آشنای مادارای زن^۲ و فرزند بود و دخترش بعد از خانمه انقلاب گیلان بمعد دکتر علی خان شفا در آمد و در بیک سانجه هوایی در گذشت.

در سرگذشت آمده است که گائوک آلمانی از حجب کتشی عکسی دایرونی کشیده^۳ و با معرفیش بمنوان يك دختر کلهر بمیرزا گفت این دختر که چند تن از روسها را کشته اکنون اسپر روسها و در قرار گاه بسر میبرد. میرزا و گائوک دو

۱ - صفحه ۱۵

۲ - صفحه ۶۰

نقری برآه میافشند بقصد نجاتش - گائوك نقشه میکشد و راه را از قرارگاه را شرح میدهد - میردا قصبه را بین یاراناش مفرح میکند - جوانی که فرزند بك سورجی است داوطلب ابلاغ بیغام میردا برای آلمانیهای اسیر میشود - جوان که هر روز برای ساداتهای روسی آذوقه میبرد مازرباشن را طبق مشائی هائی که گائوك داده بود می شناسد و بیغام میردا را به او مبرساند - گائوك و میردا کماکان در تلاش شکافتن قصب بودند که از جنگل شروع و بقرارگاه منتهی میشد و افسر توپخانه (گائوك) مسیر قصب را با محاسبات دقیق ریاضی تعیین می کرد نتیجه آنکه قصب بیابان رسبد و فرزند مشدی آقای سورجی ، دختر جوان کلهر و مازرباشن و سایر آلمانی های زندانی در قرارگاه را از داخل قصب فرار داد و بیجنگل آورد .

نقشه ای است بسیار عالی و سخته ای بسیار دلکش ، لیکن پیاده کردن این نقشه جز در عالم رؤیا امکان پذیر نیست ، چه ، بفرض آنکه در محیط گیلان که اغلب ایام سالتش بارانی است و هر جا را بشکافند آب از آن بیرون می جهد چنانچه ایجاد یک قصب دویست متری عملی باشد و جریان آب باران ، گودالهای حفر شده را پر نکنند و بفرض که برای دور ریختن خاک قصب و آب باران وسایل مکانیکی موجود و جا و مکان مجهزی از پیش آماده شده باشد و بفرض که اسیر بودن مازرباشن را در قرارگاه روس ها محقق بدانیم و بفرض که تنظیمات ادوات روس آن قدر مست و بی بنیان بود که احتیاطات لازمه را بهنگام جنگ نمی نمودند و هنگام در رفتن اسرا از مجرای قصب ، در میان یا پونجی های گرمشان چرت میزدند و بعالم خلسه فرو رفته بودند تازه به این اشکال بر میخوردیم که کندن يك قصب دویست متری آن هم بدست دو نفر بمدت چند روز و چند هفته حتی چند ماه و چند سال نیز پایان یافتنی نیست . چه رسد به اینکه در يك زمان کوتاه بتوان محیط جنگل را برای پذیرائی باران جدید ، آب و حارو نمود .

رفتن مفاخر الملك به خانه حاجی احمد کمائی^۲ بقصد استراحت و مکالمه اش با کسی که او را وادار بتسلیم نموده ارزش يك مکالمه عادی و طبیعی را فاقد است زیرا در حالت جنگ کسی بخانه دشمن ، حر برای تحسن و کسب

مصوبت نمی‌رود و با بیان این که مفاخر الملک شایک پیاپی مهاجمین را بسوی بازار میدیده و در چنین لحظه‌ای بود که گرفتار شده است گرفتاری او در خلال این کشمکش‌ها که جنگ حیوان طرفین بدون یکدیگر تشنه‌اند، محلی برای اداء این جمله مؤدبانه^۱ که «آقای مفاخر لطفاً اسلحه را زمین بگذارید» باقی نمیگذارد.

در استان آمده است که مفاخر بعد از گفت «بجه جهت دستور نمیدهی اعدام کنند» آبا جمله مزبور با حال و مقام کسی که بدست دشمنی امیر شده و برای جلب ترحم و در یافت فرمان عفو، درخواست اعزاش را نزد وی نموده مابینت ندارد.

در یکی از صفحات، نامی از مقتدر السلطان رئیس‌المالیه رشت برده شده که بضر ۱۷ گلوله از پا درآمده است. البته چنانچه گلوله‌های اصابت شده بمحتی علیه بهمان تعداد باشد که دقیقاً شماره شداعت محل حرف نیست ولی باید بگوئیم چنین شخصی در دوران حکومت جنگلی‌ها کشته نشده است. مقتدر السلطان مدتها بعد از پایان انقلاب شهر دارو فرماندار شهرستان‌های مختلف کشور بوده و آنکه در زمان انقلاب جنگل ترور شده معین همایون مزدهی بوده است. در شماره ۲۲ اطلاعات، امیر مقتدر از رؤساء طوایف شاهسون معرفی گردیده است و حال آنکه نامبرده رئیس یکی از عشایر طالش بوده است و طالشی‌ها جزء طوایف شاهسون محسوب نمیگردند.

در شماره ۲۳ - میرزا باگاتوک آلمانی از عشق صحبت میدارد و نام مشوقه‌اش را عظمت خانم معرفی میکند، بعنوان اینکه در دوران کودکی با هم همسایه بوده و از آن بید بیکدیگر محبت پیدا کرده و علاقمند شده‌اند - بانگاه عشق بیکدیگر نگریسته و با زبان عشق با هم صحبت میداشته‌اند و در حای دیگر آنروز برادر خوانده و خواهر خوانده می‌شناسانند و می‌فرایند که وقتی برای عظمت خانم خواستگار پیدا شد در شب عروسی که میرزا را دید زد زیر گریه... و بعد از آن ماجرای بسیاری که بر او گذشت بگاتوک گفت: «اکنون مجبورم بروی کسی که عزیزترین خاطره زندگیم را بیدار می‌نماید شمشیر بکشم» - بعرض نویسنده محترم مبرسانند که امیر مقتدر برادر عظمت خانم فولادلو نبود آن مردی بود طالش و

این خانمی شاهسون و این طوایف از هم جدا هستند. ثانیاً عظمت خانم هیچگاه همسایه میرزا نبود او همیشه در میان ایل و عشیره اش در خلخال میزیست و این در میان مردم شهر رشت در محله استادسرا - ثالثاً میرزا هیچوقت چه در سفر و چه در حضر - چه نزد دشمنان و چه در محضر دوستانش از عشق و عاشقی صحبت نمیداشت و اگر چیزی کسی از این مقوله از او شنیده باشد درباره عشقی است که بسعدت کشور و هم میهنانش داشته است - عروسی عظمت خانم نیز مدتها پیش از آغاز نهضت جنگل روی داده و میرزا دارای آنچنان سنی که در عروسی عظمت خانم فولادلو جزء مدعوین باشد نبود. شخصی بدبگری گفت - سلام آقای پرویز خان! چطور است حالت چرا قیافهات تغییر کرده؟ مخاطب جواب داد - اولاً علیک السلام، ثانیاً من پرویز خان بیستم - شهدی، ماشاء الله خرم در ای هستیم - آن شخص گفت عجیب است علاوه بر اینکه قیافهات عوض شده نامت هم تغییر کرده است!

در شماره ۴۴ اطلاعات نوشته شد که میرزا وضع جنبه جنگ در یادورین بردس میگرد - در جنگل گیلان دورین اصلاح نگار نمی آید و حتی چند قسمی بعضی نقاط را بعلت شاخه و برگ آبیوه درختان نمیتوان دیده خوب جفانه در آن روزگار هنوز رادار اختراع نشده بود و الا بختی هم این دست بخت شاعرانه بآن اختصاص می یافت.

در صفحه ۷۵ کتاب، حسین خولی جزء مقتولین جنگ و دیلماده « بشمار آمده است و حال آنکه حسین مر بور تا چند سال بعد از پایان انقلاب نیز زنده بود و در طهران بهارنه سکنه در گذشت.

در شماره ۴۶ اطلاعات گاشوک را بدون اجازه میرزا نزد عظمت خانم فرستاده اند برای آنکه تأسفات میرزا را از اینکه مجبور است بروی برادرش (امیر مقتدر) شمشیر بکشد ابلاغ نماید. عظمت خانم در جواب میگوید من با این لچک سرم بچنگ طرفین خاتمه میدهم آنگاه همان لچک را همراه باسه ای نزد امیر مقتدر میفرستد و از او میخواهد که جنگ عتار که شود و بلافاصله جنگ منار که میشود! - امیر مقتدر بطوریکه دیدیم برادر عظمت خانم نبود و انتساب این دو نفر باهم تا آنجا صحیح است که فرزند عظمت خانم بنام حوزی خان

فولادلو شوهر دختر امیر مقتدر بنام غفتملوك بوده است. گائوك آلمانی هم اگر حیات میداشت قطعاً دخالت در این ماجرا و مکالمات بین حدود و عظمت خانم را تکذیب مینمود زیرا آلمانی مریود در تمام مدت عمرش رنگ خلخال و عظمت خانم را ندید.

در شماره ۲۸ اطلاعات که میرزا کوچک دوش بدوش امیر مقتدر ورشید الممالک شقایق سرگرمسان دیدن از سپاه بود که در این هنگام عظمت خانم در رأس عدای از جوانان شاهسون از راه رسید بنصد اینک در کنار مردان جنگل علیه حاجی اسماعیل خان سرایی (امیر تومان) بختگد - حقیقت این است که عظمت خانم فولادلو بعنوان شرکت در جنگ با حاجی اسماعیل خان سرایی یکسان رفت زیرا خود به نهائی از عهد او بر نیامد. امیر مقتدر به همراه میرزا کوچک نبود و سات بدین امیر، از نفرات جنگل خلاف واقع است.

امیر مقتدر بعنوان يك ديدار دوستانه به جنگل رفت. یعنی جبردمان او را بيك چنین دیداری مجبور ساخت. کما اینکه امیر اسد فرزند محمد ولی خان سپهسالار نیز بحکم همین اجبار به جنگل رفت والا هیچ يك از این دو سردار، قلباً و ضمناً محبت و سازش با جنگلی ها نداشتند. تکذیب آقای همایون امیر احمدی از تبریز (مندرج در شماره ۶۵ اطلاعات) مبنی بر اینکه مادر بزرگش عظمت خانم در جنگ با حاجی اسماعیل خان سرایی شرکت نداشته مؤید صحت این نظر است.

داستان «مردی از جنگل» در ۱۷۱ شماره اطلاعات تحریر گردیده که تا این جا بیش از ۲۸ شماره بررسی نشده است چنانچه بنا باشد همه اشتباهات داستان متعرض شویم سخن بدرار می کشد و ادب ملال خوانندگان میگردد این است که بنوشته خود در همین جا پایان می دهیم.

www.tabarestan.info
تبرستان

تعليقات و توضيحات

جناب محمدقلی خان امیر پنجه رئیس کل قوای فرونت

از فرار معلوم، دستجات مسلح دشمن پراکنده هستند لازم است شما اردوهای مدنفری به اطراف فرستاده تمام آن نواحی را از وجود دشمن پاک کنید و سعی نمائید محل و ماوای میرزا کوچک را معلوم نمائید که خود مشارالیه با کشته یا زنده دستگیر شود.

(نامه مزبور در موزه آقابابای قزوین نصب دیوار است)

قسمتی از نامه بی تاریخ دیگر که از طرف سرداسپه به میرپنج محمدقلی خان نوشته شده است.

انتظار دارم حرکات اردو طوری باشد که متمرکزین مان بدرنبرند و در مقابل سولت دلیرانه اردو، کاملاً مضحل و هابمال شوند.

(این نامه نیز در موزه آقابابای قزوین به دیوار نصب است)

خاطرات سفر جنگی میرپنج محمدقلی خان

نقل از کتاب مردی از جنگل نوشته آقای احمد احرار صفحه ۳۳۳

«در مراجعت به اردو میاهوئی مشاهده شد پرسیدم چه خبر است گفتند یک نفر آمده اردو را نگاه کرده و با به فرار گذاشته است. دستور دادم فراری را بگیرند. بزحمتی در جنگل، او را دستگیر ساختند. پرسیدم تو کیستی و چرا فرار کردی؟ گفت من جنگلی هستم، این نظامیان را دادم ترسیدم فرار کردم. گفتم کجا میخواهی بروی؟ گفت خیال داشتم بروم سیغان بدیدن اقوامم. گفتم او را تفتیش کنند ببینند چه دارد. تجسس کردند چیزی پیدا نشد جلیقه‌ای بدتن داشت آستر جلیقه را گشتند کاغذی در آن بود شکافتند پاکتی بیرون آمد معلوم شد کاغذی است که میرزا کوچک

نوشته است به سید محمد تولمی که ما، اردوی ماسوله را شکست دادیم چند نفر از صاحب منصبان و نظامیان را کشتیم اردویشان متواری شده رفتند شما جلو این اردو را در جمعه بازار بگیرید ما هم از این طرف حمله می‌کنیم این اردو را از میان برمی‌داریم. نامه، هم مهر داشت و هم امضا شده بود. پاکت را با قاصد فرستادم حضور مبارک حضرت اشرف و راهپورتاً عرض کردم در اینصورت چرا باید گول این شغالان جنگلی را بخوریم اجازه بدهید حرکت کنیم. مقارن رسیدن راهپرت، نماینده میرزا کوچک خان در مذاکره بود. پس از مطالعه راهپرت، می‌فرمایند دیگر لازم نیست گفتگو کنیم و امر میکنند توقیف کنید این پدرسوخته‌ها را و قراردی آنروز، حکم آمده که حرکت کنید.» «خبر رسید میرزا کوچک خان رفته است به طوالش. تاگراف کردم به طالش که جلوگیری نمایند، جلوگیری کردند. برگشت برود طارم. مقارن غروب، بانظامیان مصادف شده شلیک نمودند، یکی از همراهانش کشته شد. خود میرزا با گانوک ارمنی، آخرین کسانی بودند که به طارم فرار کردند. چون شب بود، اردو آنها را گم کردند. حکم دادم به برهان السلطان طارمی که از میرزا کوچک خان جلوگیری نماید. میرزا کوچک در این مدت از بس باین کوه و آن کوه گریخته متواری شده بود یکی از راه بازمانده و آذوقه هم نداشت و هوا قدری سرد بود که در گردنه از پا افتاد. صبح زود حمله بردند به گردنه دیدند میرزا کوچک با گانوک افتاده و مشرف به موت اند ریختند سرش را بردند. چون اعلام شده بود هر کس سر میرزا - کوچک خان را با خودش بیاورد ده هزار تومان انعام خواهد گرفت، انتشار دادم که از برودت و سرمای هوا تلف شده است. سر را آوردیم ارکان حرب دستور آمد بفرستید طهران يك بیرق شیر و خورشید فرستادم انزلی در آنجا بیرق را بنام دولت ایران برافراشتند.»

سخنان مزبور که جنبه خودستائیش به ذکر واقعات می‌چربد و نمایشگر لیاقت و درایت مقام فرماندهی است! گذشته از تباین با واقعیات، منطقی و طبیعی هم بنظر نمی‌رسد چه، کسی که حامل يك نامه مجرمانه است و هر لحظه در معرض خطر می‌باشد معقول نیست به اردوگاه خصم برود و خود را نشان داده فرار کند.

دستوری بود به دستجات مسلح جنگل مبنی بر اینکه مذاکرت صلح

در جریان است و این مذاکرات، نباید مانع آمادگی جنگی افراد باشد (شرح این ماجرا در صفحه ۴۰۸ کتاب بیان شده) و انگهی دستگیری یک قاصد ساده دهاتی، به آنهمه طمطراق و طول و تفصیل (که منطبق باحقایق هم نیست) نیازنداشت. حمله قزاقهای دولت به جنگلیها در خلال مذاکرات صلح، به واقعه ماسوله ارتباط داشته که در این خصوص، در صفحات ۳۷۹ و ۳۸۰ کتاب توضیحات کافی داده شده است. خبر عزیمت به طالش و طارم کلا معمول و مارک خود شیرینی داشته است. بعلاوه مطابق شرحی که از سپهبد محمد نخجوان (امیر موقت) در مطبوعات دیده شد او بر حسب دعوت تواری روس، برای اولین بار به افزلی رفته و پرچم ایران را در آنجا برافراشته است، بنابراین باید قاعدتاً یکی از دو قول نادرست باشد.

در یادداشت‌های سرلشکر کوپال که آجودان آنروزی سردار سپه بود و از جمیع جریانات اطلاع داشت، توفیق نمایندگان جنگل ضمن مذاکرات صلح و حکم سردار سپه مبنی بشروع عملیات تعرضی متعاقب تسلیم شدن سید محمد تولی یادداشت شده و صدور تعلیمات نظامی کلا از جانب سپهبد نخجوان اعلام گردیده است. بنابراین، قطع نظر از اینکه بریدن سریک مسلمان سرمازده فاقد افتخار نظامی است و عمل شجاعانه‌ای بشمار نمی‌رود، عدم پرداخت جایزه آورنده سر نیز، به بی‌اعتباری قبول نظامی دلالت دارد.

خاطرات میرنج محمدقلی‌خان را باید از نوع بیاناتی شمرد که یککنفر دیگر از همکاران آنروزی اردو بنام علی اصغر رضائی تویچی در شماره ۴۵۸ مجله امید ایران (۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۲) به شرح زیر نوشته است:

«فرمانده قشون وقتی دید تویچها مورد استفاده نیست دستور داد افراد تویچی نیز، مانند سایر سربازان، تفنگ بدست گرفته در جنگل به تعقیب میرزا کوچک‌خان و باران او بروند. بعد از سه ماه مرارت و تحمل هزاران بدبختی بالاخره توانستیم میرزا و یارانش را در حلقه محاصره انداخته بدام بیاوریم. میرزا با سرسختی و لجابت عجیبی می‌جنگید و از خود دفاع می‌کرد. حتی چیزی باقی نمانده بود که حلقه محاصره را بشکافد و از مهلکه فرار نماید ولی یک‌شب من و افراد گروهانم تصمیم گرفتیم بطور ناگهانی بر او شیخون زده با کشته شویم و یا او را از پا درآوریم. در یکی از شب‌های تاریک و بارانی اواخر هائیز بود که این نقشه را بمرحله اجرا درآوردیم، به‌سهولتی که می‌توان آنرا بکنوع شانس فوق‌العاده تلقی کرد.

محافظین میرزا را از پا انداخته به چادر او داخل شدیم، میرزا سراسیمه از خواب بیدار شد و می‌خواست تفنگش را بردارد که من وارد چادر شدم و خودم را به روی او انداختم.

میرزا توی هیکل و نیرومند بود. شاید اگر غافلگیر نشده بود بایک مشت، حساب مرا می‌رسید. اما از آنجا که شانس با من بازی داشت، توانستم او را به پشت بزمین انداخته باقمه، سرش را از تن جدا سازم...

از جوابی که باو داده شده در مجله سپید دمبیا، که از مجلات دزین و آبرومند کشور است چاپ گردیده (شماره ۵۰۷ سوم خرداد ۱۳۴۲) هویت نویسنده‌اش معلوم می‌گردد که بد نیست قسمتی از آن به اطلاع خوانندگان ارجحند برسد.

توپچی دروغ بافی

پیرمردی که آفتاب عمرش در لب هام است به اتهام قاچاقی تریاک، دستگیر شده و هنگامی که علت دست زدن به این اقدام را از او سؤال می‌کنند جواب می‌دهد: «من کسی هستم که سرمیرزا کوچک‌خان جنگلی را باقمه بریده، مجلس شورای ملی را به توپ بسته‌ام.»

خبر مزبور، در روزنامه‌های عصر و شاید عم صبح، چند روز قبل دیده شد که همه خواندند و تعجبی هم مانند سایر حوادث کشور به کسی دست نداد. من هم آنرا خواندم و به بی‌اعتنائی از آن گذشتم لیکن تکرار خبر، در یکی از مجلات بزرگ، تحت عنوان «خاطرات و زندگی پرهیجان مردی که چنین وچنان کرده است» مرا به ذکر توضیح مختصری واداشت. چه از سیاق مجله چنین استنباط شد که عقیده و اطلاعات مدیرمجله بیان می‌شود و نقل قول و روایتی در کار نیست و صحبت گفتار پیرمرد، مورد تأیید نویسنده مقاله است.

آنچه مربوط به مصاحبه و بیانات شخص متهم است يك پیشینه مه‌انصرالدینی دارد و آن این است که وقتی به صاحب باغ میوه‌ای رسید که باو اعتراض کرد بچه جهت داخل ملک غیر شده و میوه‌های درختان

را چیده است. جواب داد: «تو چرا برای زنت کفش نمی خری؟» معلوم نیست قاچاق تریاک چه ربطی به توپ بستن مجلس دارد. اینقدر می توان تمیز داد که پیرمرد دنیا دیده و سرد و گرم پشیده ای که در مقابل چنان سؤال، به چنین جواب مبادرت نموده منافع و مصالحی را در نظر گرفته است. از آن جمله شاید یکی این باشد که خواسته است بگوید نامم «هیبت الله» است تا همه را بترساند و مردم بدانند کسیکه گلوله توپش عمارت بتونی مجلس شورا را ویران کرده و گلوله پاره بلومش میرزا کوچک خان جنگلی را از پای درآورده است هنوز آن قدرت را دارد که تخته پنهان شده زهر آستینش را بکار اندازد و شکم تعقیب شدگانش را سفره کند و گوشت آنها را به قناره بپاویزد. از آنجائیکه ممکن است خوانندگان این مطالب از ملاحظه چنین داستانهای غیر واقعی گمراه شوند و به اعتبار صحت مقالات مجله، یک امر سرتاها دروغ، در ذهن ها نقش بندد و از آن، اتخاذ سند تاریخی شود و دهان به دهان و سینه به سینه و کتاب به کتاب نقل گردد ناچار بذکر این توضیح می شوم.

یاد قدیمی ها بخیر که می گفتند لاف دروغی است و صدا در بازار مسگرها اکنون بیابند و بینند که در عصر سازندگی کشور! چه مسائلی مطرح است و چگونه جنایتکاران وطنی، به ارتکاب جنایت میاهات می کنند. هاء از رواج همه نوع تقلب و تزویر، در کشورمان مطلعیم. از ساختن آب نیموی شیرازی تا لیره زرر انگلیسی و از زعفران ناهیات تا دلار تقلبی امریکائی، همه چیز را دیده و شنیده ایم لیکن تقلب، در ساختن صحنه های دروغ به گوشمان نخورده بود آنها هم بحمدالله نمردهیم و دیدیم و دیگر آرزوئی در دل نماندا بعلت عدم اقتضای سن، بدرستی نمی دانم سخنان این سردر، درباره توپ بستن مجلس شورا تا چه اندازه صحیح است اینقدر می دانم که توپچی های سابق، کارهای نبوده و در معقولات دخالتی نداشته اند. وظیفه آنها صرفاً اطاعت کورکورانه و اجرای دستورهای مافوق بوده لیکن آنچه درباره ورود به چادر میرزا کوچک خان و جنگ تن به تن و زمین زدن او بیان کرده است می توانم به جرأت و بدون یک ذره تردید بگویم که تماماً دروغ و عاری از حقیقت است خوشبختانه هنوز، از دوستان مرحوم میرزا کوچک خان جنگلی عده ای زنده و در قید حیات اند و به کم و کیف قضایا آگاه و کیست که نداند در منطقه گیلان، آنچه مورد استعمال ندارد و چادر، است بعلاوه، میرزا کوچک خان هیچوقت به رهاض نشسته و یکه و تنها نبوده

تا يك هيكل تریباکی بتواند مانند یخسک به سرش فرود آید و یک تنه بجادش
پوشش برد بدون آنکه آب از آب تکان بخورد و صدائی از همسراهانش
دریاید.

اینکه گفته است شاید خداوند می خواست بامرگ زهرا قصاص خون
میرزا کوچک خان را از من بگیرد لابد مربوط به عمل دیگری است که در
دوران زندگیش مرتکب شده و اکنون وجدانش را ناراحت و معذب می بیند.

www.tabarak.com
نیرستان

مربوط به صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸

نکته‌ای که روحانی آزاده‌خواه، مرد دین و سیاست آقای حاجی - شیخ حسین لنکرانی بما یادآوری کردند این است که وثوق‌الدوله پس از مایوس شدن از مذاکرات تدبیر در جنگل در مقام نابود کردن میرزا کوچک‌خان از طریق ترور برآمد و برای اجرای نیش علی‌بیگ سیاه‌دهنی (تاکستانی) تروریست معروف را باهول و وسایل کافی به جنگل فرستاد ولی او نتوانست مأموریتش را انجام دهد زیرا بعد از معرفی شدن به سازمان جنگل نیش از حرکات و سکناتی که از خود بروز می‌داد برمی‌آید و میرزا کوچک‌خان که از واقعه استحضار یافت تا می‌رسد را بحضور طلبیده و با دادن اندرز و نصایح مشفقانه و پدران و خرجی راه، به مرکز باز گردانید.

مربوط به صفحه ۱۵۱ دنباله سفر ششم

در جنب بانک شاهی رشت واقع در محله یادی آتیه (بدیع‌الله) انگلیسی‌ها به‌خانه حاجی میرزا نصیر معروف به امپریالی رفته به عنوان اینکه از این محل، جنگلیها به بانک شاهی تیر خالی می‌کرده‌اند لحاف و تشک و مسوجات پشمی و پنبه‌ای خانه را در یکجا جمع، رویش نفت ریخته خانه را آتش می‌زنند که بر اثر مداخله پشتماز محله (شیخ نظام‌الدین) و کمک اهالی محله، از سرایت حریق به خانه‌های اطراف جلوگیری می‌شود.

مربوط به صفحه ۱۸۴

داستانی به قلم استاد دکتر ابراهیم باستانی پاریزی
(ازدهای هفت مر صفحه ۱۳۶ تا ۱۴۱) از قول اعزازالدوله
نیک‌پی (داماد ظل‌السلطان) نوشته شده که خواندنی است
بدین خلاصه:

«قصه تامل داشتم آمده بودم طهران تا برای تشریفات عقد و عروسی
جوهر به‌خرم، با یکی از متمولین خانواده‌ها که بر اثر انقلاب روسیه از
هستی ساقط شده و فقط توانسته بودند جان خود را نجات دهند و مقداری

جواهر سبک وزن باخود بیاورند آشنا شدم. خانمی را در آن خانواده دیدم جذاب، باوقار، مهربان و متواضع در حدود ۲۳ یا ۲۴ سال. بین من و آن خانم بناسبت سنگینی و وقار و متانتش، ارتباط دوستانه برقرار شد و اغلب اوقات از حالش جو یا می‌شدم. یکروز که با آن خانم اسب سواری می‌کردیم و به گردش رفته بودیم به سردار معظم برخوردیم که با درشکه براقش از جلو ما گذشت. بعداً در کلوب شاهنشاهی از من پرسید «این لعبت طناز، که باهم اسب سواری میکردید که بود؟» در جوابش گفتم «از اسرارمگو» است.

دو یکی از روزهای دیگر که به دیدار آن خانم رفته، سردار معظم را در آنجا دیدم. معلوم شد سردار، متعاقب آن دیدار زودگذر، با آن خانم رابطه برقرار کرده و موفق شده است خانم را وادار کند از شوهرش که مردی دارای قلب کریم بود طلاق بگیرد و به حیاله نکاح او در آید... لازم به یادآوری است که سردار معظم (عبدالحسین خان تیمورتاش) را پیش از آنکه کارخان معاون کمیساریای خارجه اتحاد جماهیر شوروی تقاضای عفویش را از دولت ایران بنماید در زندان خفه کردند و جنازه‌اش را بدون هیچگونه تشریفات قانونی در امامزاده عبدالله به خاک سپردند (کتاب آرزو صفحه ۵۶)

مربوط به پاورقی صفحه ۱۸۹

لیکن آقای دکتر ابراهیم باستانی پاریزی در کتاب «تلاش آزادی» چاپ سوم صفحه ۲۶۰ می‌نویسند:

«مرحوم دهخدا در حاشیه نسخه‌ای از کتاب زندگانی احمدشاه که در کتابخانه شخصی خودشان (کتابخانه لغت‌نامه) هست به خط خود نوشته است: این ارباب جرابند:

- ۱- زین العابدین رهنما (شیخ العراقین زاده) ۲- سید محمدتدین
- ۳- ملک‌الشعراء بهار ۴- سید شهاب‌الدین ۵- یک تاجر سیاسی که بعداً وکیل دساوند شد و فعلاً نامش را فراموش کرده‌ام (گویا کسراوی)
- ۶- علی دشتی مدیر شفق

بودند. از پول مزبور به شش نفر فوق داده نشد. به آنها در آنوقت که روسیه انقلابی در بلوکوس بود و ایران هم، صدور مال التجاره را بداتجا تدغن کرده بود به ایشان اجازه صدور مقداری خواربار و کنش داده شد و آنها آن اجازه‌نامه‌ها را در بازار طهران به تجار فروختند و هر کدام، چند

هزار تومان بدست آوردند که تدین، خانه شهری و تجرش را از آن پول خرید و ملك الشعراء بهار خانه شهری را.

امضاء علی اکبر دهخدا

مربوط به صفحه ۲۱۵ بعد از جریان درشت

سلاح مستعمل در این پیکارها را جنگلیها از مصادمه با سر محمد باقر خان (افسر ژاندارمری ماسوله) بدست آورده بودند. تسلط جنگلی هابه ماسوله نتیجه کمکهای با ارزش شیخ الاسلام و امام جمعه و حاجی روح الله و آقا نصرت ماسوله ای بود.

مربوط به صفحه ۲۶۹

نامه مشیرالدوله به میرزا کوچک خان دبستان آقای سردار
فاخر حکمت:

۲۸ شوال ۱۳۳۸

جناب آقای سردار فاخر

شما مأموریت دارید که به طرف گیلان عزیمت نموده آقای میرزا کوچکخان را ملاقات کرده مطالبی را که به شما بالاطراف گفته ام به ایشان ابلاغ نموده و جواب گرفته به این جانب برسانید. متحاح رمزی هم به شما داده شد.

(حسن پیرنیا - محل امضا و مهر)

لازم به تذکر است که سردار فاخر حکمت بعد از ملاقات و مذاکره با میرزا کوچک خان، نمایندگی جنگل را در مرکز پذیرفته بود و وعده داد باسران ملیون در طهران مذاکره نماید و نظر آنان را به کمک و موافقت پانیات جنگلیها جلب نماید و در مراجعت به طهران، درخط سیرش از راه کناره دبداری از کلمل حبیب الله خان شیبانی بعمل آورده تا ترتیب ملاقات میرزا و کلنل را در اسرع اوقات بدهد و حال آنکه اوضاع انقلاب، متأسفانه، از همه جهات، در شرف بهم ریختن و زبرور شدن بود.

مربوط به صفحه ۲۷۱

روزنامه جنگل در شوال ۱۳۳۸ تبری به عنوان سال چهارم انتشار به مدیریت ا. ل. دهقان با حروف سری در رشت تجدید چاپ شد. در این

شماره‌ها منویات جنگلیها در صحائفش انعکاس نیافت بلکه ناشر افکار کینه انقلاب سرخ به‌عنوان ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران معرفی شد و بیش از پنج شماره منتشر نگردید.

مربوط به صفحه ۳۳۴

انگلیسیها با توجه به اعلامیه کاراخان بر آن شدند که حکومت دلمخواه دپگری که صد درصد در اختیارشان باشد به وجود آورند و برای این نیت را از طریق کودتا مفیدتر دانستند چه، شخص اول مملکت، با ملت در عدم قبول قرارداد ۱۹۱۹ هم‌صدا شده بود و انگلیسیها نیز قصد انصراف از اجرای مدلول قرارداد را نداشتند و لذا با توطئه و مواضع قلبی بایکی از طرفداران جدی قرارداد که از دوستان صمیمی انگلستان بود و در مدح و ثنای سیاستشان چندین‌تن کاغذ سیاه کرده بود با اضافه بکی از افسران جاء طلب قزاق، این نیت را به مرحله اجرا در می‌آوردند. سید ضیاء‌الدین مدیر روزنامه رعده برهبری کودتا برگزیده می‌شود و در فوریه ۱۹۲۱ میلادی (سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی) قزاقان ایرانی از قزوین به طهران حمله می‌کنند و مرکز مملکت را اشغال می‌نمایند وزارت‌تعمانه‌ها و ادارات دولتی را منصرف و ملت را در فشار می‌گذارند و از همین تاریخ، دوره زور و فساد شروع و سلب آزادی از ملت فرا می‌رسد. عملاً مرضا خان میرپنج که در آن هشتاد سالگی در قزوین خودکشی کرد برای نگارنده نقل نمود که فرماندهی کودتا قبلاً به او تکلیف شده و او بجهائی رد کرده بود.

امیل لوستور فرانسوی مؤلف کتاب «انگلیسیها در ایران» که به زبان فرانسه نشر یافت تصریح می‌کند که کودتا مازک انگلیسی داشته است.

مربوط به صفحه ۳۳۴ عکس شیخ نورالدین خلعت‌بری

بیش از واقعۀ کودتای ۱۲۹۹ (آخرین برگی که انگلیسیها به زمین زدند) شیخ نورالدین خلعت‌بری نمایندگی از طرف جنگل مذاکرات مفیدی با امیر مؤید سواد کوهی انجام داده و او را متقاعد کرده بود که به باری جنگل بشتابد و عملاً معنی بابای ماسوله‌ای مأمور اعزامی جنگل به شهبوار، کلیه منطقه تنکابن را در حیطه استیلاي خود داشت. سید جعفر کیسکالی ابوالهدا روحانی آزاده تریف در حوزۀ رودسر و لنکرود زمینه تبلیغات وسیعی را بنفع جنگل آماده ساخته بود لیکن اوضاع انقلاب، بقدری درهم و مغشوش بود و رو به وخامت می‌رفت که نه از موافقت

امیرمؤید سوادکوهی، درشتافتن به یاری جنگل و نه از تبلیغات گسترده مرحوم ابوالهدی نتایج مطلوب، به بار نمی‌آمد.

مربوط به صفحه ۳۶۷

ملیون طهران تصمیم گرفته بودند به رشت آمده اختلافات موجود بین انقلابیون ملی و افراطی را حل کنند و قرار شده بود که سید محمدرضا مساوات و میرزا طاهر تنکابنی و ادیب السلطنه سمیعی همراهِ میرزا شهاب کرمانی سفر گیلان را در پیش گرفته طرفین اختلاف را با مذاکرات شفاهیشان به صلح و سازش وادار کنند لیکن بعد از بر ملا شدن تصمیم فوق، انصراف حاصل نمودند اما اصل موضوع که دعوت به رفع اختلاف باشد منتفی نگردید و قرعه به نام سیدمهتدی افجه‌ای که در جمعیت طرفداران عمو اوغلی در مرکز عضویت داشت اصابت نمود. نامبرده که برای بار دوم به رشت می‌آمد در مذاکره با سران انقلاب توفیقی نیافت و به نتیجه‌ای که زعمای ملیون انتظارش را داشتند نرسید.

مربوط به صفحه ۳۸۶

بتازگی با جوانی آشنا شده‌ایم که از لحاظ قیافه و اندام و صفات و اخلاق و بعضی قرائن دیگر شباهت کاملی به مرحوم میرزا کوچک‌خان دارد و چنین پیداست که بعد از شهادت آن مرحوم، چشم به جهان گشوده ولی خود او بطور اجمال و ابهام، به حسب و نسبش آگاهی یافته است چه، افراد خانواده‌ای که او را بزرگ کرده همه مرده‌اند و او، پدر و مادر حقیقیش را به یاد ندارد و فقط شنیده و بطور اشاره و ابهام، به او فهمانیده‌اند که پدرش مرد نامی بزرگی بوده که شهادت رسیده است. این جوان که شش باسال شهادت میرزا کوچک‌خان مطابق است ۵۷ ساله است و کوچک لشکر آرا نام دارد.



اعدام فدائیان جنگل بامر تیپورتاش مربوط به صفحه ۱۸۲

۲۸ آوریل ۱۹۲۰

جای اداره

رشت - خانه آوادیس
شبه شریف فرد

کامونیست

عملاً همه مو مرز طبع و شعر بشود

مدير: م. ج. موله زاده خراسانی

رنجبران تمام ممالک! اتفاق کنید

نیست کامونیست

تاریخ پخش: ۱۲ تیرماه ۱۳۳۸

مقالات و اعلانات، که موافق سیاست باشد
و در مورد اصلاح آغا اداره آزاد است

مکتوبه: آ. م. مدیر بوده باشد
سزا بابت اختلاف

مجموعه آئین سحری ۱۰ شمی

تک نمره ۴ شاهی

این روزنامه ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کامونیست (بالشویک) ایران است



گراور هبنت اجرائیه جنگل که در سال دوم میا جنگل برداشته شده و بهنوی میرزا
 اکوچیت خان عبیداه معروف قزاق که در جنگل خاکسوز را نیز از اهلای روس گشته شد



حیدرخان دیلمانی و اتعاش (مربوط به صفحه ۳۸۱)



کبریت خان (مربوط به صفحہ ۴۱۵)



دوستان ۱۳۳۶ قمری / ۱۳۳۶ قمری / ۱۳۳۶ قمری / ۱۳۳۶ قمری
لاہور کے سرکاری
(مربوطہ نمبر ۷۴)

حضرت کرم کتاب لا یرزق من کذبہ
 و ازراہ لطف درای زح ثبات در گوی نیرہ از انوار
 رسیدہ در جہت نیات جہاں گدہ بر لطف تم ساری
 زحمت بسیار بکمر نموده دان را بعدری برکن
 در حواضہ ای اراں لہت میرد تا تمام شود ان
 نیکند ز خیر عرض جواب ہم علی است برگزیدہ
 آفرینام رسیدہ سورات کفورا تقدم تمام بر اہل
 ازینتر حقیر بندہ ہم ہی ہر او در بیخ نفع درم
 نغز از رد سالی نغز است الیہ را جہت نفع
 رسیدہ حکم را گاہ ہمگرمیت انان صادر شد
 ان ۱۱ ل میگردد در عرض از ان ہم جہت نفع
 حکم بترج اوارہ کہہ در خاتمہ لہر اکثرت
 حواصلا خواہم دکر ہر روز



محمد حسن پاپر و ساجی ، محمد اسماعیل مدبیر و جوهان
سیدابو القاسم موسوی کسمانی (مربوط به صفحه ۷۰)

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
نیرستان

مطبوعات و اظهار نظرها

در رثاء شادروان کوچک جنگلی

رفتگی و در دل احرار وطن عشق و آزادگی و شادی مرد
خسبک مسامزده ابران را در ره فضل و شرف هادی مرد
ذلت و بردگی احیا گردید عزت و سروری و رادی مرد
بهر تباریخ وفات گفتیم «یاتو حریت و آزادی مرد»
بیت آخر به حساب ابجد (۱۳۰۰) است که برابر است با مال شهادت
مردوم جنگلی.

سرمشق شرق

با اتحاد لندن و مسکو در این دیار یکباره باره، برده تزویر و زرق شد
زین اتحاد، خبر من آمال شرقیان معروض حرص غرب و گرفتار برقی شد
جنگل، ستاد غیرت و آزادی و شرف زین پس از چارسو، هدف هدم و حرق شد
سردار این ستاد سرافراز جنگلی سالی وفات یافت که «سرمشق شرق» شد
جمله «سرمشق شرق» هم به حساب حروف ابجد ۱۳۰۰ است.

ساسان کی آمدی

روزنامه طلوع رشت - شماره ۵۳

۱۱ عقرب ۱۳۰۳ شمسی

یاد خون جوانان جنگجو جامی زدم زمیکده فریاد نوش نوش آمد

دوم ربیع الثانی ۱۳۴۰

باد بهاری وزید	برده گل بردید
ساله مسرغ سحر	تابه گلستان رسید
تا به نفس اندرم	ویخته بال و برم
باید از این سر گذشت	شاید از این در برید

عارف

دوم ربیع الثانی، در نظر دشمنان ایران، يك روز همایون و در نظر حائنین وطن، يك روز مبارك و در نظر عوام، يك روز عادی، ولی در نظر ما، يك روز تاریخی و آندوهناکی است که تاریخ، نظیر آنرا کمتر نشان داده است.

روز دوم ربیع الثانی، روزی است که آخرین سهم آمل ایران از گمان نواخته و به هدف نوییدی رسید.

روز دوم ربیع الثانی روزی است که گل بوستان سعادت و امید ایران، خزان نموده و گلستان امل را بی رونق نمود.

روز دوم ربیع الثانی روزی است که آسمان انقلاب ایران را صاف و از طوفان سهمگین تجدد و ارهاقیب.

روز دوم ربیع الثانی روزی است که يك شب مخوف و سهمناکی که یاد آن جگر عر حساسی را خون میکند در پیش داشت.

روزی است که يك و دیمه گرانیهائی از ایران نالبد در آغوش خاک پنهان شد.

روزی است که آسمان ایران می باید خونبارد. این روز مهیب، این روز بی نظیر، این روز تاریک، این روز طوفانی که گویی طبیعت از يك واقعه هولناکی اطلاع داشت. روزی است که سردار ملی و انقلابی مشهور ایران میرزا کوچکخان جنگلی در روی کوههای پربرف خنخال، زندگانی را بدرود گفته و ایرانی را از وجود خود نومید و مأیوس نمود. دشمن بر روی خرابه های بارگاه سیروس، بر روی قبه دارپوش، بر تارك ایوان نوشیروان قدم نهاده از روی شادمانی فتهیه زدا قوام السلطنه و دستجات خائن او در پارکهای خون آلود طهران، در عمارت گلستان، در دربار بادگیر، در سائن بهارستان بهم تبریک گفتند. انعاده آن نماند شوم و سرکشیک زاده معروف مدبر آن در فوق العاده چهارم ربیع الثانی، این واقعه جگر خراش را شادمانی تلقی نمود.

عوام، آن توده جاهل و ظاهربین، نغمه امتیت را در زیر لب زمزمه کرد ولی در خلایق این احوال، يك عمده حساس، يك گروه منورالفکر، يك جمعیت غیرقابل شمار، يك اردوی ایرانی ایراندوست، در بیخوله‌های منازل، در کلبه‌های دهاتی خود، در شهرهای ایران و اروپا به این واقعہ جانسوز سخن گریستند.

آنروز ما می‌گفتیم تاریخ ثبت می‌کند، وجدان قضاوت می‌نماید، ثبت تاریخ دیر نشده است اما وجدان، زود قضاوت نمود ولی هنوز این قضاوت به پایان نرسیده است.

میرزا کوچک خان، صاحب فضل و بلاغت، فهم و درایت، عقل و کیاست، هوش و فراست، رحم و مروت، عشق و عطف، شور و سیاست در مدت ۱۷ سال آزادیخواهی و فداکاری و هفت سال جانبازی در آشوب با عظمت جنگل، به آسانی از خاطره‌های رنجوری که تنها امید به وجود این شخص بازاده داشتند محو نمی‌شاد.

ما می‌دانستیم دیر یازود، روزگار، انتقام این خون ناحق ریخته را خواهد کشید و مشت کثیر دهان بدخواهان وی خواهد سواخت. دبری نگذشت که مخالفین وی، يك يك به دام کیفر گرفتار و به هاداش خیانت خویش اجری به سزا یافتند.

یکی به مرض شقاقوس گرفتار شد. بعضی در میدان باغشاه رنبت و میدان مشق طهران تیرباران شدند. یکی در جنگ شکک به خاک افتاد. قوام السلطنه مسبب واقعی فاجعه به دست سردارسیه به انتضاح از ایران طرد و دیگران هم، هر يك بنوبه خود، وادی فراموشی را طی کردند. همه رفتند، همه نیست شدند، همه نابود گردیدند چیزیکه باقی ماند نام با عظمت میرزا کوچکخان بود و بس.

روزی نیست بگذرد و این نام کوچک، در قلب ایرانی، بزرگتر نشود. قضاوت وجدان همه فهمانید که کوچکخان در اقدام خود، محق و سزاوار تعظیم و تقدیر بوده. قضاوت وجدان، این گشتارهای مخوفی را که بعد از او واقع شده، يك سلسله کرامات معجزه آسائی برای میرزا کوچک خان فراهم نمود قضاوت وجدان بالاخره معلوم خواهد کرد که خون کوچکخان بی اثرتر از خون سیاوش نخواهد بود. تاریخ هم بیکار نخواهد نشست بزرگترین خدمتی که تاریخ بما کرده همان آگاه نمودن به خط و خطائی است که در نابود کردن میرزا کوچک خان، ایرانی مرتکب شده

و این اوراقی که امروز چاپ می‌شود و یک چند ماهی نیز، نغمه جمهوریت را دربر داشته بزرگترین شهادتس است برحقانیت کوچکخان و در آتیه نیز قضاوت تاریخ، بزرگترین سند افتخار فدائیان جنگل و کوههای خلخال و گیلوان همیشه یک قطعه زمین مقدسی برای آزادی ایران خواهد بود. این یادگار مهیج، این یادگار منقاب‌کننده، در روی بلندی برف، آن بلندی نزدیک به خدا، در قلوب احرار این مملکت، تاابد منقوش خواهد ماند.

ای روان باشهامت، ای آزیبنده آسان شرف و جلالت! شاد زی که خون تو به هدر نخواهد رفت خون تو در عروق فرزندان باشراقت در جریان است. بنشین بر آن شاهسار فراغی که سالهای مدید برای تو آماده و فراهم شده بود. بهشت جنان بجای تو است که سرت را مردانه به کف نهاده برای خدا، برای وطن، برای ملت، از دست دادی و ما، برای اینکه قلوب خسته و مجروح خود را در برابر این حادثه شوم و وحشیگری بشر در بریدن رگان حلقومت تسکین دهیم، متوسل به این شعر شاعر حریت پرور، عارف فزونی که ترجمان احوال تو است شده و می‌گوییم:

دامنی که ناموس عشق داشت می‌دردنش
هر سری که سری ز عشق داشت می‌برندش
کو به کو و برزن، همچو گو، می‌برندش
ای سرم فدای همچو سر باد
یا فدای آن تنسی که سر داد
سر دهد زبان سرخ بر باد
مملکت دگر، نخل بارور، گر دهد ثمر،
چون تسو هیچ یک نفر ندارد
چون تو با شرف ندارد

روزنامه باختر امروز

(شماره ۴۵ - ششم شهریور ۱۳۲۱ شمسی)

پسر آسمان یا فرزند جنگل

روز تمام شده بود اما شب نرسیده بود. آفتاب مشروطیت دوم غروب کرده بود ولی تاریکی دیکتاتوری، بر همه جا، سایه سنگین خود را نیانداخته بود. مملکت می‌رفت که به عزای آزادی بنشیند. دهر ارتجاع، با سروروی عروس‌مملکت ما، بازی می‌کرد و آرام آرام می‌خواست بوس و کناری هم بکند. قرن سیزدهم هجری تمام شده بود و می‌خواستیم به دهلیز قرن چهاردهم با بگذاریم. دنیا در میدان جنگ، از پا درآمده بود و از پیکر مجروح او خون می‌ریخت. همه به عزای عزیزان، لباس ماتم دربار، به آبادی ویرانه‌ها هت گذاشته بودند. سردی دلیر، با سری پرشور، در جنگل می‌زیست. امواج کف‌آلود درهای خزر، روح سرشار، و دل شمرده‌اش را صدائی می‌داد. آسمان شسته و آبی‌رنگ آن سرزمین محرم و سبز، دل شوریده و روح پرهیجانش را قوت می‌داد. در دل احساس می‌کرد که خطری در پیش است و می‌فهمید که ابری سیاه بالا می‌آید. عشق به میهن و علاقه به وطن، آن دلیر جنگلی را آرام نمی‌گذاشت. به دوستانش گفته بود تهران شوم، تهران فاسد، تا گلو در متجالب خیانت و بدبختی فرورفته است و دامن ایران را گرفته، با خود به اعماق ژرف درهای نیستی فرو خواهد برد. من فرزند رشید و پاک ابرامم. باید دست مادر را بگیرم و نگذارم نیست‌شود. باید ایران بماند. باید تهران را نجات داد. سرها در مقابل عشقی سوزان و دلی محلو از محبت به میهن فرود آمد. همه گفتند آنچه گویی صحیح است و

در دنبال تو می آیم. در جنگلی سبز و خرم، زیر آسمانی شسته و پاک، تنی چند مبهن دوست و دلیر، عقد اخوت بستند که مشت برسینه نامحرم بزنند و دست مادر وطن را گرفته از غرقاب فنا نجات دهند. پیشوای آن دلیران، **هیرزا کوچک خان جنگلی** بود. اگر از خاطرتان رفته دفتر را را به عقب، ورق بزنید، اوضاع آنروز مملکت را به نظر بیاورید. احزاب آنروز، ارتش آنروز، افکار آنروز، همه را مرور کنید تا بتوانید روی تپضت این مرد دلیر قضاوت نمائید. خودتان را بجای او بگذارید ببینید اگر آنروز بودید، اگر اوضاع آنطور بود و اگر شما هم مثل او سری پرشور و دلی از مهر وطن لیریز داشتید آیا همین کار را می کردید یا نه؟ باآنکه سالها از این داستان گذشته ولی همه می دانند که این مرد رشید، از مال دنیا هیچ نداشته است پس چه می خواسته؟ دشمنانش هرچه خواستند گفتند خاصه وقتی از پا درآمد. آری ترسوها، بدبختها، حسودها، خفاش وار، تاب دیدن انوار جهانتاب، نبوغ مردان کار را ندادند در زوایا پنهان می شوند. آرام آرام حرف می زنند هشت سرسخن می گویند اسلحه آنها غیبت و بدگوئی است ولی وقتی طرف، رشید و مردانه از پای درآمد، سینه سر می کنند و همه چیز را به خود نسبت می دهند و بالاتر از همه، آنچه در خودشان است به حریف می چسبانند زهی ناجوانمردی! روزها گذشت. سالها آمد و رفت. تنها شاهد آن همه عشق وطن و تلب پاک یعنی اشجار جنگل کیلان و مازندران، هر سال به شهادت آن مرد ایران دوست، برگریزان کردند آه های نهانی و اشکهای پنهانی فرزندان ایران، به صورت ابر برآمد و بر آن جایگاه مقدس بارید. چه می شد کرد؟ نفس ها گرفته شده بود. همه اسیر، همه در قید و بند، اکنون به یاد آنروز که این مرد را به شهادت رسانیده اند عزا می گیریم، اشک می ریزیم و درود به روان او می فرستیم.

تا در بای مازندران می خروشد ای شهید وطن دوست! خون فرزندان ایران بر شهادت تو می جوشد. وطن از تو قدر دان و نامت برسینه ایران، نقش جاودان است. روان فرزند جنگل و روح بزرگ دلیر ایران دوست زنده و جاوید باد.

روزنامه فکر جوان

(شماره ۳۸۲ - ۱۶ اسفند ۱۳۲۴)

فرزند انقلاب جنگل

اگر طوفان حوادث ایام و پنجه ستمکار مرگ، پرستیده قلب گیلانیان را ربود و آزادیخواهان را به فقدان مرد غیرتمند و باشرف، ماتمزه ساخت باکی نیست زیرا تا دنیا باقی است و تا وقتی که ماه و خورشید، از حرکت و فروغ باز نایستاده اند، نام میرزا کوچک خان جنگلی، سرخیل مجاهدین و آزادیخواهان گیلان، مانند اختر قروزانی در آسمان ایران تجلی می کند. اگر تاریخ، نام قائدین و مبارزین بزرگی را که مظهر فداکاری و پرستش ملت خود بوده اند برای عظمت و عبرت آیندگان در سینه خود ثبت کرده است بی شبهه نام کوچک جنگلی با خطوط جلی، برای همیشه نقش جبین تاریخ است. کوچک جنگلی، از شخصیت های ممتاز و کم نظیری بود که مادر روزگار، وی را در دقیق ترین دوره های فترت، تقدیم جامعه ما نموده بود و می بایست به دست او شالوده ایران نو پی ریزی می شد ولی السوس که طبیعت لجوج و عنود، گاهی که بی مهری آغاز می کند. آنوقت دگر حساب تدبیر با تقدیر، جور نمی آید و محیط ما، سازگار همچون معدنه علیلی، از پذیرش و گوارش غذاهای معوی عاجز می ماند.

طلوع میرزا کوچک خان جنگلی، درست مصادف با یک چنین ایام و وضعیتی بود که ابرهای سیاه بدبختی، فضای ایران را متراکم کرده بود. پادشاهای سموم آور نفاق، به پراکندگی و از هم پاشیدگی دودمان ایرانی کمک می کرد.

آری در آن روزهای تیره و تازی که سینه‌مام وطن از تعرض و تاخت و تاز اجانب چاک بود، در آن دقایق باریکی که خطر نیستی، موجودیت ما را تهدید می‌کرد و در آن لحظات دهشتناکی که گلشن ایران، به جهنم- دره‌ای مبدل شده بود و نکبت و ادبار، از در و دیوار این ملک، می‌بارید، فرزندان انقلاب جنگل قیام کرد و با همراهی احرار گیلان نهضت مقدس جنگل را بوجود آورد. هدف این نهضت، مبارزه با نفوذ و مداخلات بیگانگان و واژگون کردن کاخ آز و طمع دول استعمارطلب بود.

کوچک جنگلی، هیچ رنگی بجز رنگ وطنپرستی نداشت و هیچ مقصودی جز بیراستن خانه از اغیار و بسط عدالت و مساوات بین افراد، درس نمی‌پروراند. دوران حیات او، اکثر، با رنجها و ناکامیها توأم بود. نعتاشای گلها و مناظر زیبای طبیعت، نه‌سرسیزی و خرمی بوستان، نه‌خورونه‌روشاك و نه هول و مقام، هیچیک برای خاطر وی مفرح نبود. روح ماتمزده او را جز انتقام از دشمنان، طرد عناصر مزدور و خسائن، مبارزه با استبداد و خودسری آسوده نمی‌داشت او، در دوران حیات خود، در طول هفت سال نهضت مقدس خود علائق ثابت کرد که روح حساسی و سرپرشور او. جز راستی و پیروی از حق و عدالت و نجات مظلومین از جنگال ستمگران، به‌هیچ چیز دیگر تسکین و اطاعت نمی‌کند و دهنده تیزبین وی هیچ نقطه‌ای جز نقطه روشنایی و عظمت ایران نمی‌بیند.

یقین می‌دانست که پیروی از این اعمال، با وجود عناصر مزدورو خائن و دیوسیرتان شکمخواری که پایبند زر و زورند و بهر حکومتی، چه حکومت حقه علی (ع) و چه حکومت شفاوت خیز معاویه، تن در نمی‌دهند، به‌قیمت فدیه کردن سروجان او تمام می‌شود ولی چه باید کرد عاشقان کوی مقصود و شینتگان حریم دوست که سر از سوهدای عشق وطن و دل از محبت مام میهن مالامال دارند، فدیه کردن سروجان را شرط اولین قدم اخلاص و آزمایش خود می‌دانند. کوچک جنگلی هم از این قاعده مستثنی نبود. سرباختن و میادله نقد جان را به آب آبروی وطن. از فرایض حتمیه خود می‌دانست. سرانجام هم باخون خود و جوانان آزادیخواه خود، ساخت جنگل را گلگون کرد و سرزمین گیلان را از لوٹ بیگانه‌پرستی تطهیر نمود. زهی افتخار، زهی سعادت. این حقیقت رفتار و علو افکار او باید سرمشق آزادی آزاد مردان باشد. جوانان و پیران باید بدانند که نهال آزادی ایران، بارنگ خون رشیدترین فرزندان وطن آبیاری شده و حفاظت

خانه کشور را به عهده اخلاف سپرده اند و روح ماتمزده شهدای آزادیخواه، از بیخالی و بیجسی ما نگران است. صدای آنها هنوز از اعماق گورها بلند است. هر بدبختی ایران و نفاق ایرانیان که امروز همچون سگان و گرگان بجان هم افتاده اند ترحم و شکایت می کنند و به آزادیخواهان دروغین لعنت می فرستند. آزادیخواهان و دوستان کوچک جنگلی که سالی یکروز، برای تجلیل و احترام او به مزارش می شتابند و خاطرات اندوهبار خود را از عدم کامیابی او تجدید می نمایند تنها نمیایستی این کار اکتفا کنند باید از منویات مرحوم کوچک جنگلی پیروی نمایند و همچنان چراغ راه آزادی را فروخته ندارند. همت آنان امروز، بیش از هر چیز باید به اتفاق ایرانیان کمک کند و از تفرقه افراد و تشتت آراء جلوگیری بعمل آورند تا عملاً ثابت کنند حقیقت پاسداری این خانه و پیروی از هدف مقدس نهضت جنگل را داشته و دارند.

روزنامه پرورش

(شماره ۹۵۰ - دهم آذر ۱۳۲۵)

پیام میرزا کوچک خان

سروران، گیلانیان عزیز، یاران قدیم، ناطقان، نویسندگان، از همه شما که سالی بکبار، با قدم صدق و ارادت به آرامگاه من می‌آئید-سپاسگزارم. از ناطقان که به صد زبان مرا می‌ستایند، از نویسندگان که نام مرا به عظمت و نیکی یاد می‌کنند، از یاران قدیم که اشک می‌ریزند و خاطرهای جانسوز گذشته را زنده میکنند. من یکنفر گمناهم بودم در راه مجاهدت به وطن و خدمت به ملت در اندک زمان، تاریخ افتخارآمیزی برای خود تهیه نمودم. آری عزیزان! در این راه مقدس، کوچکها بزرگ می‌شوند و گمناهمان بلند نام میگردند. البته حق شناسی از آزادمردان گذشته، پشتیبانی از نیکمردان حال است. اما باید بگویم توقع من از شما با این تظاهرات شورانگیز، تمام نمی‌شود. من سرمد عمل بودم، سرفداکاری و جانبازی داشتم. در دقایق تاریک ایران، بیاری میهن عزیز شتافتم و بانزده سال، من و رفقای من، با افتخارات تاریخی مراحملی را در انقلاب طی کردیم که ذکر جزئیاتش برای اغلبی زهره شکاف است با درستی و راستی، بی هیچ آلابشی، قدمهای مقدس را برداشتیم. در این راه، چشم از مال و جان و مهر زندگی پوشیدیم. در بیخوله‌ها و دره‌ها و زوایای جنگل، بسر برده میهن آشفته بی‌پناه راه‌شیرینی در آغوش گرفتیم انگلیسیها و دولت نیکلائی به من منصب و حکومت، امتیازات و ریاست دادند، همه را پشت‌پا زدم فقط به توجه عامه، احساسات عامه و به تقویت عامه متکی بودم. اما شما گیلانیان

عزیز که ملتون این زندگی مشتت‌بار و ناراحت شده‌اید و شهامت دل‌کنند از این حیات دلخراش را نذارید. در میان این طوفان حوادث که بنیاد هستی ما را سرنگون می‌کند، در کشاکش این بدبختی‌ها که کشور بربل برتگاه استاده و گوی‌وار، به سوی ممالک نیستی می‌لغزد همچنان بی‌اعتنا و لاقید، تماشاگر این صحنه رقت‌انگیز هستید. ما گیلانی‌ها همیشه، دم از حساسیت و طبع لطیف می‌زدیم این اعصاب سرب‌التأثر و این قاب نازک، همیشه ما را به‌منگاه شهیدان رهبری می‌کرد و به میدان جانبازی می‌کشید. چگونگی است که اکنون آفات بدبختی و فساد، دل شما را نمی‌لرزاند، اعصاب شما را نکان نمی‌دهد! این قلب حساس گیلانی نباید بمیرد و این شوق حیات نباید از زنده‌دلان گرفته شود.

سروران! روزی که ایران درهم التاده و بی‌سامان بود، من بیاری دوستان بکدل (گو اینکه کسانی عهد شکنی کردند) برای حلامی و رسنگاری کشور عزیز برخاستم، من و یارانتان، در مشقت‌های فوق‌الطافه چندین ساله، هیچ مقصودی نداشتیم جز حفظ ایران از تعرضات و فشار خارجی و خائنین داخلی و تأمین آزادی و آسایش رنجبران و مستبدان مملکت و استقرار حکومت، همه فدای کاری من و احرار جنگل برای همین مقصود عالی بود و بس.

امروز هم کشور ما آشفته و محتل است. مقدم بر گفتن و نوشتن، از شما جوی همت می‌خواهم. عزت و اعاده رتق ایران، گروگان این همت است. نمی‌گویم از عمل من تبعیت کنید آرزو، منتصی چنان جنبشی بود. امروز مصلحت این است که راه‌مردان پر شور و آزادیخواهان پاکدل، ایران را با جان و دل تقویت و پشتیبانی کنند تا بتوانند در صف ارتجاع و زخم‌های پدید آورند. عده‌ای از شما بحقیقت، فرشته حریت و آزادی هستید، سوابق روشن هم دارید اما چه فایده که نمی‌بینید از غایت بدینی و نامردی، از اجتماع، دامن به‌کناری کشیده‌اید و گاهی، سرچشمه شور و حرارت و ذوق جوانان را کور می‌کنید. گروهی هستید که تظاهر به آزادیخواهی می‌کنید و شور و غلیانی هم دارید اما به عقیده خود، پایند و وفادار نیستید. چون صاحب داعیه و طالب شهرت و مقامید، برای رونق بازار و کسب اعیان و سرشناسی، خود را به آزادی می‌بندید. گاهی بطمع رباست، جمعها را به تفرقه و پربشانی میل می‌کنید و در همه‌جا خود را سلسله‌جنبان و برگزیده قوم میدانید. بکده هم، اگر چه پاکند اما از بس

توسو و محتاط و بزديد و بهزندگی آرام و مقام امن گوشه خلوت خو گرفته ايد که ادای وظينه اجتماعی راه نوعی دردسر می دانيد و از آن گريزان هستيد و بدتر آنکه اين روح انزوا و راحت طلبی و فرار از وظيفه اجتماعی را در ديگران هم رسوخ می دهيد اما هر گاه سخنی از وطنپرستی برود، همه شما بی درنگ قامتها راست می کنید حرارتی کاذب، در خود ايجاد می نماييد گردنها را بالا می کشيد خون غيرت و شهامت را در ريزشگاه عروق به جوش می آوريد. وای اگر احتمال چشم زخم و هتک حرمتی هم نسبت به وطن برود در آنحال، ديگر دامن اختيار و شکیبائی از دست می دهيد و برای عزت وطن غش می کنید. عجیباً، در مقام حرف، وطن، مال همه کس است ولی در گاه عمل، وطن، مال هيچ کس نيست. عزيزان! اين وطن، همان ناخوانده ای نيست و شما هم «دور از همشهریان» ميزبان سفله و دوروئی نيستيد که با چرب زبانی و تقديم تعارف و مزاجگوئی، او را به پيش بخوانيد ولی در دل، رفع مزاحمتش را تمنا کنید. اين وطن خانه شماس و هيچ خانه خدای شاقلی از نظم و مرمت و اداره خانه خود دريغ نمی کند.

سروران! گيلان ما، سرزمين نعمت است، اين نعمت سرشار، بايد به شما درس بزرگوارى و استغنائى طبع و عزت نفس و بلند همتی و جوانمردی بياموزد. گرسنه های گيلان، از سير چشمترين مردم ايرانند. اين نمی ارزد که روی هوس و تفتن يا بقصد تقرب و سودپرستی، همشهریهای خود را ملوث و بدنام کنید. پيش خودی و بيگانگی، آنها را ناپاک جلوه دهيد. دام پهن کنید و چاه بکنيد برادران آزادمش شما که دامگستر و چاهکن نبودند اين صفت سفله و ناجوانمردانه چيست که در شما بروز کرده است؟ عزيزان! می بينم که نفاق، ميان شما سخت، رهشگير شده است از هم می گريزيد، رشته اعتماد و اطمينان را از دست می دهيد، به صورت پکندبگر سپاه می مالايد و برای طرد هم، نغمه های شوم ساز می کنيد و بهتان می زنيد. افراد مؤثر جامعه را از خود دور می نماييد. بدابحال مردمی که عناصر سودمند و کارآمد و مؤثر را نسجیده از ميان خود براند و به قوت دندان، بازوان سلبير خود را قطع کند. آنها که همت نشان نمی دهند چرا شيفتگان آزادی و مشعلدار حریت و جوانان از خود گذشته و پرشور را که پيشاهنگ مرگ شده اند و می خواهند لعبت آزادی را از دهان ازدهای ارتجاع، دليرانه بريابند هدف سنگ تهمت و تير ملامت قرار می دهند؟

ايرانيان عزيزا گوش فرا داريد. پنيه غفلت را بيرون آريد دنيا

انقلاباتی را سیر می‌کنند که صدای انفجار هولناک آن، در اکتاف عالم پیچیده که اگر از پرده‌های ضخیم دربار جهالت شعار شما بگذرد صدای مهیب آن، وجود شما را مرتعش می‌سازد.

چشم باز کنید و از پرده جهل بیرون خرامید افق عالم را مشاهده و تغییرات زمانه را معاینه نمایند سوانحی که در مملکت پلادیده ما روی داده و سلطه و اقتداری که دشمنان ما بر این آب و خاک، تحمیل نموده‌اند بدهد هیرت ملاحظه نمائید اگر امروز نجیبید فردا در قید سلاسل اسارت و ادبانه مقید و مصلوب و راه چاره شما مسدود خواهد شد. از آه مظلومان بهره‌بیزید. از مکافات دهر بر حذر باشید. ایران، در اثر خیانت کرسی پرستان، راه فتا را طی می‌کند. اگر امراء و رؤسای کنونی چاره‌ای نیاندیشند فردا اسارت آنان مبدل به اسارت و ریاست، منتهی بقتابعت می‌شود. خدای را در این مدعایم گواه می‌گیرم.

مهدی کریمی

روزنامه پست ابران

شماره ۳۶۲۳ (اول آذر ۱۳۳۳)

شهید جنگل

قسمتی از مقاله:

تیغ شمشیری در هوا درخشیدن گرفت. برف سفید گلگون گشت و آخرین جرعه‌ها خاموش شد و شراره زندگی انسانی به افول گرائید. این سرکسی بود که اندیشه‌های بزرگ در آن نهفته بود. سری که سودائی رفیع در خویشتن پرورانده بود و با افول ستاره زندگیش، آرزوئی نیمه‌تمام به پایان رسید. نیروئی خصمانه آرام شد و شهیدی بر شهدای نامی ابران افزوده گشت.

ایران از دهر باز، مظهر تمدن و جنبش و رستاخیزهای عظیمی بوده است که دنیای بشریت نظایر آنرا کمتر به یاد دارد. از هرسوی این سرزمین کهن و باستانی در طول ادوار تاریخ، خون پاک افسردی از جان گذشته، هزار نقطه از این صفحه دردناک را گلگون و رنگین ساخته است و نام هر یک از آنها که دارای درجه‌ای شامخ و رفیع می‌باشند بر لوح زرین تاریخ، حک و ضبط شده است.

هنگامی که تاریخ را از مدنظر می گذرانیم دلیران و آزاد مردانی چون بابکها، ابومسلمها، مازیارها، سارخاها... چشمان ما را منور ساخته و افتخارات دیرینه را در قلوب ما زنده و جاوید می سازد.

از این رهگذر، اگرچه نام میرزا کوچک خان جنگلی سرلوحه این مباحث و افتخارات را تزئین نداده و زینت بخش آن نگشته ولیکن لکه ای خون این رادمرد از جان گذشته، گوشه ای از تاریخ پرافتخار ما را روشن گردانیده است، وی مردی آرام متین و باوفا بود و سیمائی مردانه داشت. اویه یاران خود همیشه می گفت هر گاه کلاه آهنی ها را بدهید اگر گلوله ای برای خالی کردن در سینه های چرکینشان ندارید با دلی مملو از مهر وطن، با دستانی نیرومندتر از آهنی که این ابزارها را می سازد آنها را هلاک کنید هرگز شرافت خود را لکه دار نسازید و از مرگ شرمید زیرا مرگ ستمتزل سعادت است میرزا کوچک خان در شبی ظلمانی با یکی از دوستان آلمانیش بسوی آذربایجان روانه شد و با سرگش در کسوه های طالش، آرامشی در طوفان مهیب حکمفرما گشت گرچه بارانهای سیل آسای چلکه های گیلان لکدهای خون او را شسته اند لیکن روزی باران و غرش با دها این غریب را بکوش ناشنوای کسانی که در این مرغزارهای زیبا و سرسبز سکنی گزیده و یا روزی گذاری بر این دشت حاصلخیز می کنند برساند و اینگونه ندا در دهد که:

ما در دل خویش، فرزندی رشید پروراندیم - ما شاهد پیروزیها و شکست هایش بودیم - ما مرگش را با چشمان آندوهبار دیدیم و ریختن خون پاکش را در راه استقلال وطن می ستائیم.

روزنامه ایران ما

شماره ۶۹۰ (۱۱ آذرماه ۱۳۲۵)

قسمتی از مقاله

کوچک‌خان که بود؟

چند سطر از تاریخ

کوچک جنگلی قسمت اعظم زندگانی خود را برای حفظ آزادی و خدمت به هموطنان و برای استقلال مملکت و نجات آن از شر بیگانگان به زحمت و مشقت گذرانیده و متحمل انواع صدمات گردید و در آخرین بار، وقتی که بیشتر رفقاییش از دست رفته بودند متواری شد و به معیت دونفر از همراهان خود در کوه‌های خلخال، مبارزه خود را ادامه داد. یکی از آن دو نفر به نام نعمت‌الله اهل ماسوله جوانی پاک و رشید و دارای احساسات سرشار و قلبی سلو از عشق و محبت بود اما درین راه، در اثر تصادف بیک دسته از تفنگچی‌های طالبی و مختصر زد و خورد، هلاک گلوله واقع شده مقتول گردید.

آن دومی که گائوک آلمانی، مجاهد قدیمی بود چندی نیز به اتفاق رفیق خود طی طریق نمود تا آنکه به طوفانی سخت دچار شدند و او هم از شدت سرما از پای درآمد.

کوچک‌خان، بیکه و تنها با قوای طبیعت مبارزه می‌کرد. گرسنه، پرهنه، خسته و متحیر، نمی‌دانست چه بکند زیرا نمی‌توانست حتی در این موقع، رفیق نیمه‌جان خود را ترك کند و به تنهایی رهسپار شود، نیروی اخلاق، حتی در دم مرگ هم، او را از اقدام به یک عملی که اندکی از جوانمردی دور باشد منع می‌نمود. ناچار جسد نیمه‌جان گائوک را بدوش

کشید و در سینه‌کش کسوه، آتقدر رفت تا از حرکت بازماند و جسدش یخ بست.

کوچک‌خان بدون شبهه یکی از پاکترین و فداکارترین فرزندان ایران بود که برای حفظ آزادی و عشق به وطن، هفت سال متمادی، با انواع مشقات دست به گریبان گردید بالاخره بالای کوه، در آغوش برف، میان باد و بوران، دور از همه‌کس، یکه و تنها با سخت‌ترین وضعی جان خود را هم تثار نمود و به این ترتیب، جامعه ایرانی محققاً يك گوهر گرانبها را از دست داد.

کوچک‌خان در راه مرام و مقصود خود زندگانی را پست و ناچیز می‌شمرد و در عین حال، در جلو مشکلات، بقدری مقاومت بروز می‌داد که باور کردنی نیست.

او، فقط برای آنکه جان خود را فدای آزادی و سعادت هموطنان خود نمود قابل احترام نیست، بلکه برای اخلاق حسنه، برای خصایص عالیه و مخصوصاً برای آنکه یکی از مبلعین بزرگ نیکوکاری بود بزرگ حی باشد. سراسر عمر او با عفت و پاکدامنی توأم بوده است و هیچگاه از جساده در ستکاری خارج نگردید. در سخت‌ترین مواقع، منافع عمومی را فراموش نکرد و حتی در دم مرگ هم بحکم رعایت اخلاق، همکاریه‌جان خود را بدوش کشید و جان خود را بر سر این کار نهاد. همه وقت بدنبال حقیقت رفت و اخرا الامر هم برای حقیقت‌طلبی قربانی شد. این مظهر اخلاق و آدمیت. چه در زمان خود و چه برای نسلهای بعد، سرمشق ایمان و وطنپرستی، عفت و پاکدامنی، استقامت و فداکاری است.

درد بر روح کوچک جنگلی و تمام فدائیان و قربانیان راه آزادی و خوشبختی ملت ایران.

مجله تهران معصوم

شماره ۱۳۰۸ (۸ مهر ۱۳۴۹)

گزارش کعب

سردار جنگل، کتاب ارزشمند محققانه ابراهیم فخرانی به‌چاپ سوم رسید و اینک تنها درگیری با شماره‌گذاری دارد و بزودی، این چاپ

را در پشت ویرین‌های کتابفروشی خواهیم دید.
سردار جنگل، یکی از بهترین نمونه‌های وقایع‌نگاری در ایران است
که در آن اسناد و شواهد لازم و کافی و از همه مهمتر، سالم و واقعی فراهم
آمده است. حسن استقبال مردم از کتاب ابراهیم فخرائی و نایاب شدن
آن دلیل مزیت این سند تاریخی است.

www.tabarestan.info
نیرستان

نسرودگنسنخی (شاعر و نویسنده آزاده شهید)

مجله تهران مصور

شماره ۱۴۱۶ (۴ آذر ۱۳۴۹)

دست‌های سبز جاوید

آیا صدای مهمه برخاست

در شهر برگ ریز

آیا گرفت آتش بهداد

انبوه سبز گونه‌ی زلفت

در آن دقایق سرخ

که «کوچک» بزرگ

در برف‌های «گیلوان»

چشمش نشست، به سردی

و روح سبز جنگلیش

میان قلب تو و بران شد

در تاریخ مبارزات و جنبش‌ها و نهضت‌های آزادی طلبانه ایران، بدون شک، «وقایع جنگل» یکی از درخشان‌ترین آنهاست زیرا در ایران پرستی و حس و توان ناسیونالیستی و ملی بودن آن تردیدی روا نتوان داشت.

«سردار جنگل» در برگرفته و قابع چندین ساله نهضت آزادی طلب «جنگل» است که ابراهیم فخرانی آنرا نگاشته که خود، از وارستگان

جنگل است و طی چند سال گذشته سه بار تجدید چاپ شده است و این شگفت است در لحظه‌ای که کتابهای تاریخی طی ده دوازده سال، به فروش می‌روند.

سردار جنگل، ادعا نیست ولی ادعای نامه‌ای است علیه بیدادگرها، متمگریهای مشتی بیگانه، روسهای تزاری و انگل‌های انگلوساکسون که همان انگلیسی‌های امپراطوری باشند که ایران را به دو نیم کرده بودند و از متنی در این سوی جهان، در آسیا عوارض می‌گرفتند. عوارض چه؟ بدون شك عوارض زور و در همین لحظه حساس تاریخ «وتوق الدوله‌ها» هم، دو دستی به خاطر حفظ منافع شخصی و فردی، عوامل لازم را در اختیار این زورگویان خونخوار می‌نهادند تا کارشان در اجناب به توده‌ها آسان گردد.

سردار جنگل، ظهور و سقوط میرزا کوچک خان جنگلی است که به شکل روانی و وقایع نگاری ترسیم شده است و نگارنده، لحظات حساس این چشم‌انداز تاریخ را بدون چشم‌داشتی خصوصی، چون يك وقایع‌نگار واقعی، تصویر کرده نتیجه‌گیریها و قضاوتها را به عهده خود خواننده وا نهاده است.

میرزا کوچک‌خان که ابتدا تنها به جنگلهای گیلان رفته بود، بعد از مدت زمانی کوتاه می‌بینیم که چگونه توده‌ها، او را احاطه میکنند و از «هیج» به همه چیز می‌سازند و علیه بیدادگرهای انگلیس‌ها و قتل و غارت آنان، قیام می‌کنند و چگونه با آزادگی کشته می‌شوند و مبارزه را تا پایان «خط» ادامه می‌دهند. و سران این نهضت تا واپسین دم حیات، گرفتار جذبه‌های متداول زمان نمی‌شوند و پیش روی را تنها آینده‌ای می‌بینند که کلمه «آزادی» در آن انعکاس یافته است. نهضت میرزا کوچک، چنین نهضتی است دور از منافع فردی و سرشار از ناسیونالیستی، ایمان و وارستگی. ابراهیم فخرانی مردانی را که با ابتدائی‌ترین وسایل، آغاز به کار کردند. در شروع بی‌فکری نهضت، هیات آنانرا چنین تصویر می‌کند: «يك کلاه - نمدی سیاه در سر، يك کت ضخیم پشمین (چوخا) در تن، کفتی از چرم گاومیش (چموش) به پا و کوله‌باری سنگین به پشت و چماقی از چوب از گیل در مشت، يك تنگ ورندل یا حسن موسی بدوش، يك داس و یادهره آویخته به کمر و چند قطار فشنگ حمایل، که بروی هم، داستان اساطیر و پهلوانان اسانه‌ای را زنده می‌کردند» و همین مردانند که بعدها به

بزرگترین توفیق نظامی دست می‌یابند و با عدم وسایل تدافعی، در جنگ‌ها، به خاطر چهره مبارزه طلبی و هدف خویش، گشام و مردانه برای همیشه خاموش می‌شوند.

نهضت جنگل که باعث عول و وعشت دست نشاندهگان وطنی و عوامل استعمارگر خارجی شده بود بهترین راه را در آن می‌یابند، نهضت را از هم می‌پاشند و می‌بینیم که دسیسه‌های آنان، گاه، کاری می‌افتد و احمدخان کسمائسی از نهضت جدا می‌شود دکتر حشمت تسلیم و اعدام می‌گردد احسان‌الدخان، در حساس‌ترین لحظات پیروزی جنگلی‌ها به «کوچک» پشت می‌کند و از پیشروی جنگ‌های می‌کاهد در نتیجه، وقتی در نهضتی، دسیسه‌ها، تیرنگها و عوام فریبی‌ها رخته کرد، دیگر دلبستگی‌ها از جوانب و سطوح مختلف آن فرو می‌ریزد و در میان توده‌ها بدون جذبه و کشش می‌شود.

نهضت جنگل، نهضتی بود که بدون جانبداری از دولتی دیگر، و بدون درپناه ماندن و به زیر سایه رفتن ملتی دیگر، ایرانی را پیش چشم داشت که آزاد بود و ملت آن، از زندگی خوب، برخوردار بودند در آن منافع فردی و مادی محکوم به ناپودی بود و مردم می‌توانستند ببالند، نفس بکشند و به عنوان يك ملت مستقل و آزاد، بدون داربست بره‌های خویش بایستند.

كمونيزم در ايران

نامبرده در صفحه ۲۹ و تالیفش بنام «كمونيزم در ايران» به نقل از تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان چنین نوشته اند:

میرزا حسین خان کسمائی که از بنیان گذاران اولین شورش جنگل بود با دسته خود تسلیم دولت شد. دکتر حشمت و معزالسلطنه، موفق - السلطان و میرزا علی اکبرخان که از سران قوم بودند با بیش از هزار نفر دستگیر شدند - اسکندرقام با دسته خود به نیروی دولتی پیوست.

و به نقل از کتاب انگلیسی «روسیه و غرب ایران» صفحه ۵۸ می نویسد که: «حیدرخان عمواوغلی بوسیلکه میرزا کوچک خان دستگیر و اعدام شد» و در صفحه ۱۹۷ «جعفر پیشه‌وری را وزیر کشور شورش میرزا کوچک خان نامیده است و حال آنکه میرزا حسین خان کسمائی نه تنها از بنیان گذاران جنگل نبود و دسته مسلخی در اختیار نداشت، یکسال پیش از خاموش شدن انقلاب یعنی در سال ۱۳۳۹ قمری بدرود حیات گفته بود. جعفر پیشه‌وری هم وزیر کشور میرزا کوچک خان نبود و معرفیش به این سمت به قیاس سایر نوشته‌های کتاب، اگر خصمانه نباشد معقوله نیست.

در باره سایر اشتباهات سهوی یا عمدی کتاب، به نقل از تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، توضیحات کلی در صفحات ۴۳۹ تا ۴۴۱ سردار جنگل داده شده است و به تکرارش نیازی نیست.

روزنامه اطلاعات

شماره ۱۴۰۳۵ بتاريخ ۱۷/۱۲/۵۱

سردار جنگل (چاپ چهارم) از انتشارات جاویدان علمی

سردار جنگل یکی از کتابهای ارجداری است که در آن، گوشه‌هایی

از تاریخ معاصر بررسی شده است. چون این چندمین چاپ کتاب است و پیش از این، در روزنامه‌ها و نشریات، مندرجات آن، از سوی صاحب نظران ارزیابی شده است و بسی از این ارزیابی‌ها را در پایان کتاب، گردآورده‌اند از بحث در باره آن خودداری می‌کنیم در این اثر، قیام سردار جنگل و حال و روز ایران، در آن روزگاران، موشکافانه بررسی شده و نویسنده کوشیده تا از معتبرترین اسناد، در روشن کردن این قسمت تاریخ معاصر ایران، مدد گیرد و خلاصه کلام، اثری است در نوع خود بی‌همتای این همه، قیام سردار جنگل، بیش از این پژوهش‌هاست و می‌شاهد که مورخان که آنقدر در کار خویشی استاندند که خاك را بنظر کیمیا توانند کرد گوشه چشمی به این گوشه تاریخ کنند. خواندن این کتاب را به جوانان علاقه به تاریخ و مهن توصیه می‌کنیم.

نون و الفلم

۱۰ تا ۱۷ خرداد سال؟

ملخصی از مقاله منتشره درباره

کتاب سردار جنگل میرزا کوچک خان

شناخت فرهنگ مردم و درک ضرورت‌های اجتماعی، از جمله وظایف و رسالت‌های روشنفکر متعهد و مسئول است. رفتار اجتماعی یک جامعه در گذشته، هنگام روبارویی با مسائل مختلف اجتماعی، خصوصاً در مسائل سیاسی هرگاه جمع‌بندی شود همچون مشعلی است که فرا راه حال و آینده ما قرار گیرد تا موضع خود را در روند اجتماعی بیابیم و برخورد‌هایی آگاهانه و اصالت‌بارتری با پدیده‌های اجتماعی داشته باشیم. در راه تحقق ضرورت‌ها و دست‌یابی به طرح‌های اجتماعی، بهره‌گیری ارزش‌ها و تاکتیک‌های مترقی گذشتگان و جلوگیری از موارد شکست و ناکامی و نیز، تبیین علل پدیده‌ها، مجموعه‌ای سرشار در اختیار روشنفکر قرار می‌دهد که فرهنگ انقلابی نامیده می‌شود. شناخت این فرهنگ، مانند مختصات است که بر اساس آن می‌توان سیر تکاملی یا قهرانی زمان خود را سنجید. بدین لحاظ ضروری بنظر می‌رسد که تحولات اجتماعی، سیاسی چند سده اخیر را مورد مطالعه قرار داده و با جمع‌بندی تجارب حاصله بتوانیم به شناختی عمیق و ارزشمند از مردم دست یابیم و بر این اساس، طرح‌ها و کوشش‌های خود

را متمرکز ساخته تا درنیل به اهداف، دچار مشکلات تکراری نشده باشیم. یکی از انقلاباتی که تریب هفت دهه از آن می‌گذرد انقلاب گیلان یا انقلاب جنگل است که از سال ۱۳۳۳ هجری قمری تا ۱۳۴۰ طول کشید که البته در قلمروی از زمانهای قبل، اقدامات نهانی برای ایجاد نطفه این انقلاب بکار بسته شده بود. آنچه که در جریان انقلابها باید بدان توجه شود نیروهای مردم است که بعنوان پشتوانه و ادامه دهنده اصلی طرحهای انقلابی می‌باشند البته در این میان، رهبری و درک شرایط محیط، توسط پیشگامان نهضت و تاکتیک‌های اتخاذ شده در هر برش زمانی، در جریان و هدف‌گیری، نقش تعیین‌کننده را به عهده دارد.

در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی، حکومت ظلم، چون پاره‌های شب سیاه، تمامی ایران را دربر گرفته بود. استعمارگران و امپریالیست‌های روس و انگلیس و بازوهای ارتجاع داخلی آنها، توده محروم و زحمتکش را استثمار می‌کردند. عدم شناخت محرومین از قدرت خود و ترس و خفقان حاکم به ملت، محیطی مساعد برای ترکنازی‌ها و گردنفرازیهای مثنی حکام فاسد و اطرافیان آنها را فراهم نموده بود، میرزا کوچک را به سوی انقلاب سوق داد. جمعی از یاران آماده او، داوطلبانه، به حرکت انقلابی مسلحانه، در برابر حکومت ظلم، قد برافراشتند و به گیلان و مازندران آمدند تا به جهاد رهایی‌بخش دست یازند. زمانی نگذشت که نیروئی سترک بوجود آمد. این مجاهدین راستین که همواره در تمام شئون مبارزه، از اسلام الهام می‌گرفتند در مقابل روس و انگلیس و دولت ایران مقاومت نموده از بذل جان و مال دریغ نمی‌نمودند، پس از ندادن کارهای بسیار، سرانجام، در اثر توافق امپریالیست‌ها بایکدیگر و برقرار شدن ارتباط دیپلوماتیک بین شورویها و ایران. این شعله امیدبخش خاموش گردید و تجربه‌ای بر تجارب انقلابی میهنمان افزوده شد تجربه‌ای که می‌تواند زیربنای حرکتی نوین در جهت به‌ثمر رساندن تلاش انسانها گردد.

روزنامه آیندگان

شماره ۳۲۶۸ (۳۰ دیماه ۱۳۵۷)

چشم تاریخ را بستن...

مقاله مزبور جوابی است به کتاب «تاریخ نوین ایران» نوشته پروفیسور میخائیل ایوانف ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم پناه که در اینجا قسمتی از مقاله مزبور درج می‌شود.

آقای کریمی در پاسخ جمله‌ای از کتاب پروفیسور که نوشته است: «میرزا کوچک‌خان رهبر نهضت انقلابی جنگل بود که کمر این نهضت رهائی بخش ملی را شکست و به خیانت کشیده شده» سؤال کرد که «این میرزا کوچک‌خان بود که کمر این نهضت رهائی بخش ملی را شکست یا رفیق روتشن نماینده مختار اتحاد جماهیر شوروی که به پیروی از سیاست مازشکارانه دولت متبوعه که میرزا کوچک‌خان را تشویق و ترغیب و تهدید به تسلیم شدن در برابر رژیم استبداد کرد؟»

و می‌افزاید که بحث، بر سر تاریخ و حقیقت‌های آن است و هیچ برچسب تحلیل تاریخی حتی اگر مارکسیستی و لنینیستی باشد نمی‌تواند و نباید منکر اصالت و حقیقت وقایع تاریخی و زیربنای تحولات و جنبش‌ها شود. ابوانف، دستمال تحلیل علمی مارکسیستی و لنینیستی برداشته و چشم حقیقت‌جوی تاریخ را بسته و اسناد و مدارک را نادیده انگاشته است. وی، در تعریف حرکت‌های اجتماعی و جنبش‌های انقلابی مردم ما - از پیش از مشروطه تاکنون - با تخطئه آزادمردان بنام از جمله میرزا کوچک‌خان و دکتر محمد مصدق و لجن‌پاشی بدچهره میهن‌پرستانه آنان از هیچ افترائی

فروگذار نکرده است. زمانی که جنبش انقلابی جنگل متلاشی شد شوروی در پی عقد قرارداد با دولت ایران بود.

زدوبند سیاسی میان شوروی و انگلیس از یکسو و انعقاد قرارداد شوروی و ایران از سوی دیگر سبب شده که رفیق روتشتن سفیر شوروی، تمام مساعی خود را برای از هم پاشیدن این جنبش ملی بکارگیرد. چقدر تجامل و وقاحت می‌خواهد که در یک تحلیل علمی گفته شود «میرزا کوچک‌خان چندین بار از نهضت نجات‌بخش دور شده و در راه زدوبند با امپریالیست‌ها گام نهاده بود و با جاسوسان آلمانی و انگلیسی و دستجات ضد انقلابی و نمایندگان دولت تماس می‌گرفت» باید از پروسور پرسید چه کسی به خیانت کشیده شد؟ میرزای صادق و بی‌خبر از همه زدوبندها یا دولت متبوعه‌اش که به آنچه می‌خواست از طریق قرارداد ۱۹۲۱ میلادی چنگ انداخت و به سفیر خود مأموریت داد، از هر طریق ممکن، نهضت انقلابی جنگل را از حرکت باز دارد و میرزا را به تسلیم و اذکار کند؟

آیا رفیق روتشتن نبود که در مراسم تساجداری احمدشاه گفت: «خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می‌سازد که دولت متبوعه دوستدار، نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است با نهایت صمیمیت، اقدامات لازمه را در تسریع تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهد نمود.»؟
 با وقتی سفیر شوروی در نامه‌اش به میرزا کوچک‌خان می‌گوید: «من سعی کرده و می‌کنم که ترتیبی در رابطه شما با دولت ایران بدهم. از آنجاییکه ما یعنی دولت شوروی نه تنها عملیات انقلابی را بیفایده بلکه مضر می‌دانیم این است که فرم سیاستمان را تغییر و طریقی دیگری اتخاذ می‌کنیم و مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم» میرزا را باید به خیانت متهم ساخت یا دولت متبوع آقای ایوانف را و آیا به میمنت انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ نبود که میرزا کوچک‌خان را سر بریدند؟

حسین اصغری دک . مازیار

روزنامه آیندگان

شماره ۳۲۸۲ (۱۷ بهمن ۱۳۵۷)

آقای اصغری در مقاله خود، در مقام دفاع از نوشته‌های ایوانف برآمده ابتدا شخصیت انقلابی حیدرخان عمواوغلی را ستود آنگاه

کشته شدن او را به دستور میرزا کوچک خان، بر اثر توطئه ای خانانانه معرفی کرده به دنبال آن، درهم کوبیده شدن سازمانهای کمونیستی را در رشت و انزلی به وسیله دستجات میرزا کوچک خان نام برد.

و آقای مازیار، با اشاره قسمتی از نامه روشتن به میرزا کوچک خان چنین نتیجه گرفت که میرزا کوچک خان با دولت مرکزی در تماس بوده و قصدش و از گون ساختن دولت مرکزی نبود بلکه قصد اصلاح و تقویتش را داشته است.

آقای احمد کربسی در جواب نامبردگان در همان شماره روزنامه آیتدگان می نویسد:

«کودتای رشت که نماینده چکای روسیه بولو هکین آنرا اداره می نمود، نهضت را به نفع دولت متبوعه آقای ایوانف و ارنجاع و استبداد داخلی و انگلیس برانداخت و همان است که به انقلاب جنگل خیانت کرد. به علاوه حیدرخان عمو اوغلی به دستور میرزا کوچک خان به قتل رسید توطئه ای هم در کار نبود و با استفاده از یادداشت های اسماعیل جنگلی مترجم در کتاب اسماعیل رائین بنام «حیدرخان عمو اوغلی» توضیح داد که در بین همکاران کوچک خان جمعی پیدا شده بودند که از انحرافها و عهد شکنی های احسان الله خان و کردها و بعضی اعضاء کشته مختلط رشت، جهت مکرر و عصبانی بودند و مکرر به کوچک خان تکلیف می کردند اجازه دهد رفقای ناپایدار را از میانه بردارند تا تصفیه کاملی به عمل آمده باشد ولی کوچک خان به عذر اینکه رفیق کسی ننگ است از شدت آنها جلوگیری می نمود و نتوانی قتل و تصفیه نمی داد و امیدوار بود با مشاقت و استفاده از زمان بتواند رشتنه زالت و هماغنگی را بهم بیوندد و در جواب جنگلی های خواهان تصفیه رفقای ناپایدار، حرف میرزا این بود که من نمی توانم با کشتن یکمده یارانی که سالها با من همکاری کرده اند به جرم غفلت موقت یا نااهلی آنها موافقت کنم و شما هم این فکر را از خود دور کنید.»

آقای کریمی اضافه می کند غرض از نامه روشتن به میرزا کوچک خان آنجا که می گوید دولت شوروی نه تنها عملیات را بی فایده بلکه مضر می داند توجیهی از تصفیه نهضت انقلابی گیلان است و اگر غرض از این گفتار تصفیه نهضت انقلابی نیست پس چیست؟ وجود اتاوشه نظامی شوروی در بین قزاقان ارتشی و همکاری صمیمانه اش با قوای دولت سیاست جدید شوروی را از روی ژستی که در خاموش ساختن انقلاب جنگل، گرفته شده

بود نشان میداد. بعلاوه چرا رفیق روتشتین، در تسلیم شدن بی قید و شرط میرزا کوچک خان و انفلابیون جنگل، با پشت بازدن به همه قول و قرارهایی که با جنگلی ها بسته بود متعصانه پای می فشرد؟ آیا باین دلیل نبود که میرزا کوچک خان به هیچ وجه، تحت تأثیر سیاست روتشتین قرار نمی گرفت و از نقطه نظرهای آزادیخواهانه و ملی خود دست نمی کشید؟ میرزا در نامه اش به روتشتین نهضتش را بر استقلال مملکت تأکید می کند و بادولت مرکزی، نه به قصد سازش، بلکه به نیت اصلاح سیاسی کشور نظراتش را در میان می گذارد و اظهار امیدواری می کند که دولت ایران از سکوت جمعیت، سوءاستفاده نکند و به اصلاحات منظوره وجود خارجی بدهد و با همه این احوال، امیدی به اجرای اصلاحات دولت نداشته است تنها به گفته های روتشتین تاحدی اطمینان میکند و همین اطمینان کردن بود که انقلاب گیلان را زمین زد.

نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل

(۱۴۴۹ شمسی)

کتاب مزبور که شامل ۲۵۹ صفحه است روابط فیما بین شوروی و نهضت جنگل را به تفصیل مورد بررسی قرار داده که قسمتی از فهرست مطالبش بشرح زیر است:

نگاهی انتقادی به جنبش مشروطه خواهی ایران - میهمان ناخوانده
ماه عمل - ماه حنظل - سیمائی از خدانقلاب - تقاضای وحدت - گرداب
جنگ و صلح - خیانت تاب - معصومیت و قهرمانی - انقلاب ایران و شوروی.

نویسنده کتاب که در ۱۳۵۵ شمسی به دست عمال ساواک شهید گردید. انقلاب جنگل را در مقدمه کتاب، طولانی ترین انقلابی معرفی نمود که در تاریخ مبارزات مسلحانه ضد استعماری و آزادیخواهانه مردم مابین برسد است و با اینکه از جمله مبهم ترین و ناشناخته ترین و گم شده ترین حوادث تاریخی میهن ما محسوب می شده است تا اینکه در مرداد ۴۳ کتاب بسیار مفید و ارزنده «سردار جنگل» نشر یافت. نشر کتاب که نویسنده اش خود مردی از جنگلی ها بود، نقش دشمنی را بازی کرد که پارچه خیمه را از پشت درید تا از شکاف آن بتوان درون خرگاه خلیفه را دید و احیانا نارت و آمدی هم کرد. شادروان شاعیان در مقدمه کتابش که بالغ بر ۳۶ صفحه است و بسیار محققانه و از روی کمال دقت و صداقت تحریر یافته، در تحلیل و بیان حوادث و انقلابات و مفاهیم اجتماعی. برای تسلی که فعلا به حیات خاموش خویش، دردمندانه ادامه می دهد به ایجاز و خلاصه کوئی کتاب انتقاد نموده، اضافه نویسی و زوده درازی و تکرار مفاهیم و احیانا حوادث را مفید و ضروری دانسته

است و شرح می‌دهد که سالها پیش، تازه به دزوازه پانزده شانزده سالگی قدم می‌گذاشت سرشار از حرارت و احساس، به مبارزه و سیاست و به استقلال و ملت و میهنش خدمت می‌نمود، روزی بایکی از دوستان گیلانی‌اش و در میان جرگه‌ای از بچه‌های قدونیم‌قد، بحث‌های پرداد و قال و هیجان‌آلود دربارهٔ جانبازی و مبارزه داشت که ناگهان مادر دوستش که سخنانمان را می‌شنید دست بچه‌اش گرفت و کنبار کشید و سایر بچه‌ها را نیز به رفتن به خانه‌هایشان تشویق کرد و مراهم به منزلتان که در پشت دیوارش، جلسه بحث و انتقاد تشکیل داده بودیم، هدایت نمود با اضافه مشت‌نصبحت و دلالت در حضور مادرم که این حرفها را نزن - همه دروغ می‌گویند - که فردا معلوم نیست چه خواهد شد - که نمی‌توان کاری کرد - که تا بوده همین بوده - که تا هست همین است - از هجوه میرزا کوچکی کاری بر نیامد حالا از تو بچه، چه کاری ساخته است!

اما من، برای صفحاتی که می‌خواستیم بعداً پشت سر آن زن بگذارم و مخصوصاً برای اینکه بچه‌اش را به مسخره بگیرم و به دردانگی کنش کنم، مجبور شدم از حال و روز کار میرزا کوچک، از این و آن، در شفاهی بگفتم تا بالاخره مطلعین امور، به من حالی کردند که درویشی بود فالگیر و عوضی که سر به جنکلی گذاشته بود و شلوغ‌بازی درمی‌آورد بالاخره هم سر به نیست و نقله شده.

نمی‌توانم اکنون، ندامت و شرمساریم را از قبول چنین اراجینگی مغفلی بدارم معذراً، حالا که به یادگفتار آن زن می‌آیم، متوجه عمق و معنویت انقلاب جنکل و رهبر مهربان و قهرمانش می‌شوم که این شخص، چگونه در میان گیلانیها به صورت نجات‌بخشی شرافتمند و جانناز، که بدبختانه به آرمانهایش نرسید و بر سر آنها، سرداد متبلور گشته بود و غافل بودیم.

سالها گذشت و من با سرک کشیدن توی این کتاب و آن کتاب، باز هم با تصورات و فضاوت‌هایی دربارهٔ انقلاب جنکل اثباته شدم که نه تنها کافی نبودند بلکه سالم هم نبودند باید صمیمانه تکرار کنم که کتاب بسیار مفید سردار جنکل، بگانه کتابی بود که به من امکانی جدی برای شناسائی این طولانی‌ترین انقلاب مردم ایران، علیه استعمار و ارتجاع داده است. من این کتاب را چندین بار خواندم و اینکه عملاً می‌دیدم کتر کسی به کنه انقلاب جنکل و بازیهای سیاسی با آن، و همچنین نقش شوروی در

این میان، توجهی بنیانی نموده است به این سرافتم انداخت که با نگاهی به روابط سیاست شوروی و نهضت انقلابی جنگل، دید خود را درباره این جریان، در مرض قضایوتی انتقادی، بیرحم و فراوان تـر اـر دهم باشد که همین کوزان احتمالی، رحمی برای پرورش نطفه حقایق گردد.

من هرگز از انتقاد و اظهار نظر واو بسیار خشن و ناپخته و احمه‌ای نداشته و ندارم و معتقدم انتقاد، ولو در ابتدا غلط و بی‌معنی و مسلو از خشونت و ضد و نقیض هم بوده بهر حال، مفید است و باعث کشف شدن حقیقت خواهد بود. حقیقت، محصول تضاد است زیرا تضاد، ایجاد اندیشه می‌کند. اندیشه مجبور به کشف و اقتداء به واقعیت می‌شود و از واقعیت، حقیقت بارور می‌گردد. حقیقت که خود از واقعیت ناشی شده، در کشف حقیقتی جدید و بنای واقعیتی نوین، سرمایه و مصالح می‌ریزد. این پلکان تکامل فرهنگ و ذهن، طبقه‌ای که به آن اتکاء دارد پیروز می‌شود از این رو، بهیچ وجه، من از هیچکس و در هیچ مورد، هیچگونه تقاضای اغماض را درباره مفاهیم، روش و اصولی که با تکیه به آنها این نوشته تنظیم شده است ندارم به عکس، مایلیم به هریان و به هر شکل که خوانندگان این اوراق، خود صلاح می‌دانند، بیرحمانه انتقاد کنند و هیچیک از خطایایم را به دیده اغماض ننگرند. من بخاطر حقیقت و بخاطر ملت که خصوصاً از طریق کشف حقایق می‌تواند به آرمانهای خود برسد دست به چنین کاری زده‌ام و منظورم هرگز بر آورده نخواهد شد اگر حقیقت به درستی آفتابی نگردد.

انعکاس همه بیانات مقدمه کتاب مقدور نیست هیچ نباشد به حـم کتاب می‌افزاید بطوریکه خود نویسنده مبارز و پاکباز در صفحه ۳۵ آورده است این نوشته بدون خواندن کتاب سردار جنگل و تاریخ مشروطیت، درست مفهوم نخواهد شد تقاضا نموده که قبلاً آنها مطالعه شود و سپس به خواندن این کتاب مبادرت گردد.

ما، ضمن ستایش از نویسنده فاضل کتاب که تحقیقات وسیع و دقیق و همه جانبه‌اش در اطراف نهضت انقلابی جنگل، آموزنده و در تکمیل اطلاعات ما در این باره تأثیر فراوان دارد و مخصوصاً برای آن عده از خوانندگانی که با تبلیغات سوء پاره‌ای از نویسندگان و دارندگان غرض و مرض، دچار نوعی سردرگمی شده‌اند بسیار جالب و مفید و عبرت‌انگیز است. به روان نویسنده قداکار شهیدش درود فراوان باد.

غرب و شوروی در ایران

(ترجمه حورا باوری - ۱۹۴۹ میلادی)

نامبرده که وابسته مطبوعاتی سفارت لهستان در ایران بود و مؤلف کتاب «تاریخ خاورمیانه» و «نفث و دولت» نیز هست در تألیف اخیرش وقایع جنگ جهانی اول و دوم و رقابت بین شوروی و غرب را در مسئله ایران شرح داده و زیر عنوان «شورش کوچک‌خان» مطالبی دارد که متأسفانه باره‌ای اشتباهات، در آن دیده شده است و از جمله آنها:

- ۱- جنگل، چند افسر آلمانی و ترک را استخدام نمود (صفحه ۷۵)
- ۲- اعضاء محافظه کار گروه کوچک‌خان، شروع به تجارت برنج با انگلیسیها نمودند (صفحه ۷۷)
- ۳- کوچک‌خان تصمیم خویش را دایر به جلب حمایت روسها گرفته بود (صفحه ۷۸)

بطوریکه در صفحات کتاب توضیح شده افسران آلمانی و اطریشی، اسیران بیکارهای خونین روسیه و آلمان بودند که فراز آ به جنگل پناهنده شده و مورد پذیرش قرار گرفته و سمت‌های نظامی در خوری به آنها تفویض شده بود افسران عثمانی (ترکیه) نیز بعداً به آنها پیوسته. نه اینکه از پیش، استخدام شده باشند.

ثانیاً جنگلیانی که در کنار میرزا کوچک‌خان مبارزه می کردند نه تاجر بودند نه محافظه کار تا در بحبوحه انقلاب، فرصت و حوصله تجارت داشته باشند آنها هم تجارت با انگلیسیها که دشمن خونی جنگلیها بودند.

ثالثاً کوچک‌خان هیچگاه، در مورد جلب حمایت روسها نیاندیشیده و تصمیمی نگرفته بود تنها به قدرت ملیون و فدائیان جنگل اتکاء داشت لاغیر. هجوم شورویها به گیلان، به بهانه تعقیب دینیکن (انسر ضدانقلابی روس) و تصرف جهازات تحت اختیار او صورت گرفته بود که کوچک جنگلی پس از ورودشان به انزلی به ملاقات سرانسان شتافت و تحت شرایط و مقرراتی بمنظور پیشرفت انقلاب، اعلام همبستگی نمود که نتایجش در فصل ۱۳ کتاب به استحضار خوانندگان ارجمند رسید.

کوچک خان

منظومه‌ای است در ۴۲ منجعه و ۸ تصویر (از بهرام روحانی) که در مرداد ۴۷ چاپ شده و چند پاراگرافش ذیلا درج می‌شود:
ماسوله با رنگین کنلهای درختانش عزادارست
ماسوله با چشم هزاران سنگ می‌گیرد
ماسوله چون فریاد سبزی در گلوی دره‌ها اینک گره خورده‌است
ماسوله همچون مادر پیری بگام مرگ فرزندش
برشانه‌های کوه افشان کرده گیسوی سید آبشارانرا
در شیون بادی که می‌آید

رخسار را با ناخن صلبها هزاران شاخه می‌چاید
هر گوشه اما دوستان خسته می‌گویند:
در قعر شب، روح شهیدانند
کز خشم روی طبل ابر دور میکوبند

برخیز کوچک‌خان!
ماسوله را درباب کاین هنگام
در کوچه‌های خاکیش هر روز
فریادهای پتک و سندان دادخواهانند
برخیز و این فریادهای آشنا را نیز
از سینه «کسما» برون آور
کسما چومرغی سبز

بر شاخه راهی که تا ماسواه می‌آید
بنشسته در باران
سر را بزیر بال غربت برده خاموش است
شاید تو را در خواب می‌بیند
کاپنبار با حیدر عمو او غلی
با پیکری چون صخره پولادین
شلاتی از طوفان بگفت برگرفته می‌آبی
تا فقر سبزی را که چونان کوه سنگین است
از بالهای گردآلودش براندازی
شاید هم از این‌روست
کو گاهگاهی بالهایش را
از شوق می‌لرزاند و آنگاه

اوضاع ایران در دوران معاصر

۱۳۵۶ شمسی

در کتاب مزبور که شامل ۱۵۹ صفحه است و اوضاع کشور را نویسنده اش با اطلاعاتی گسترده و دهدی ژرف بررسی نموده چند جا نام جنگل و میرزا کوچک خان بیان آمده و در صفحه ۳۱ می‌خوانیم که:

«اقدام کوچک‌خان به قیام، طبق تشویق فن‌پاخن سفیر آلمان در ایران و پک آلمانی بنام گائوک مشهور به هوشنگ که از مصاحبان دائمی و وفادار او بود انجام گرفت. این اشتباه را نخستین بار ایوانف مورخ شوروی مرتکب شد که در کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» نوشت «اطلاعاتی در دست است که کوچک‌خان پیش از شروع ایام جنگل، با واسطه نظامی آلمان، در طهران، ملاقات کرده بود» ولی نکند آن اطلاعاتی که درست است چه می‌باشند و دلیلشان در نطفی بودن این موضوع چیست! و اکنون می‌خوانیم که اقدام کوچک‌خان به تشویق سفیر آلمان صورت گرفته است. معلوم نیست سفیر آلمان در آن تاریخ فن‌پاخن نام داشته یا نام افسر فراری از روسیه (فن‌پاخن یا فن‌هاشن که به جنگل پناه برد و رئیس قوای نظامی جنگل گردید) از روی اشتباه بجای سفیر آلمان معرفی شده است!

گائوک آلمانی (هوشنگ) با ارتش شوروی به ایران آمد و از همان تاریخ، مجذوب اخلاق و روحیه والای میرزا کوچک‌خان شد و تاواپسین ساعات زندگی با او بود و همو بود که میرزا وی را بر اثر ناتوانی بدوش گرفت و چند قدمی به همراه برد ولی نتوانست ادامه دهد. یاهمه تحفیاتی که بعمل آمد پس انجام معلوم نشد بعد از سرمازدگی و فوتش در جوار عمرزش در کدام نقطه مدفون گردید.

آقای طبری ضمن تحلیل عالمانه‌ای از پدیده‌های آنروزی ایران و

گیلان در صفحه ۳۹ نوشته اند: «بنظر می‌رسد که جمهوری گیلان می‌تواند تکیه‌گاه خوبی برای تحقق تحول مترقی در کشور قرار گیرد و به حکومت خرد فروش تهران و به تسلط اشراف فتودال و قشر نوظهور بورژوا - مالک خاتمه دهد و در ایران، جمهوری مستقل ترقیخواه و صلح دوستی را برپا دارد لذا امید بزرگی در دلها جا گرفت ولی افسوس که عقب‌ماندگی مفرط اجتماع و نبودن محملهای عینی و ذهنی بسیاری که برای شکل نیروهای دموکراتیک خلق ضرور است، این امید را بتجوی دردناک، ولو بطور موقت، نابود کرد. جریان فاجعه بدین شکل بود که برخی عناصر چپ‌رو که در مارکسیسم - لنینیسم جز شعارهای پراکنده‌ای نشنیده و تصور دقیقی از ویژه گیهای جامعه ما، ضرورت انطباق قوانین عام بر این ویژه گیها، ضرورت داشتن مشی واقع‌بینانه و بسنجیده خلق نداشتند و جامعه را برای انقلاب سوسیالیستی نضج یافته می‌پنداشتند، به‌مراه جمعی دیگر که عامداً می‌خواستند در کارها اختلال کنند (مثلاً در دورانی از قبیل سردار ممحی که با امیرالایسم انگلیس در ارتباط بود) در کنار طرفداران احسان‌الله خان و خالوقربان، دست به اقدامات افراطی بکلی ناروایی زدند مانند ضبط محصول خرده مالکان، آتش زدن بازار، تظاهرات علی‌غیره دین و روحانیت، بی‌احترامی به آداب و رسوم مردم، دادن شعار کشف حجاب زنان، نفی تعالیم قرآن و مقابله با نظرات اسلامی میرزا کوچک‌خان (مثلاً درباره گرفتن عشریه شرعی از دهقانان بجای بهره مالکانه) و غیره، چنانکه گفتیم برخی از کمولست‌ها از روی حسن نیت، دچار گمراهی تقلید و نسخه برداریهای مکانیکی بودند و از دیالکتیک تاریخ و تنوع تاکتیک کمولست‌ها در شرایط مختلف اجتماعی تصور روشنی نداشتند. کمونیسم آنها کمونیسم احساسی بود و از کمونیسم، آن چیزی را می‌فهمیدند که دلشان می‌خواست.»

و در صفحه ۴۰ می‌نگارند که: «در صداقت میهن پرستانه احسان‌الله خان نیز، نمی‌توان تردید داشت ولی وی، مردی سراپا حادثه‌جو و یک تروریست انقلابی از گروه «کمیته مجازات» بود و تنها بدنبال احساسات، گاه اجتماعی ولی گاه، شخصی و خودنماپانه و کاملاً سطحی و اراده گراپانه خود کشیده می‌شد. خالوقربان و طرفداران او نیز، مردمی عامی و قرون وسطائی بودند که در یک سیردهی و خودبخودی و با احساس انتقام‌جویی وارد سیلاب جنبش شده بودند. در جریان همین چپ‌روپها، در دورانی که میرزا خود را به جنگل فومن کشید و احسان‌الله‌خان رئیس دولت بود

مهاجرت فرامانندی از گیلان انجام گرفت که هشت جمهوری را شکست. روشن است که میرزا کوچک‌خان با عقاید میان‌رو و مذهبی خود، بهیچ وجه نمی‌توانست با این نوع اقدامات چپ‌روانه موافق باشد به علاوه، از ژرفتر شدن جنبش، برحسب ماهیت طبقاتی خود رمیده بود و با سردار قانچرتمایند دولت، محرمانه مذاکراتی داشت و برای خاتمه دادن به پیکار علیه دولت تهران تلاش می‌کرد. این روش کوچک‌خان، کار را دشوارتر می‌ساخت.

این کوچک‌خان و جناح چپ‌رو تناقض شده‌ای در گرفت. میرزا، نیروهای خود را به جنگل کشیده و گوشه گرفت تحت ریاست احسان‌الله‌خان حکومتی در رشت تشکیل گردید که در سیاست داخلی و نظامی خود دچار اشتباهات متعددی شد و در تجدید نبرد با نیروهای مشترک شاه و انگلیس شکست خورد.

در صفحه ۴۲ نوشته‌اند: «در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ میلادی (۱۳۴۰ قمری) حمیدرخان که بنا به دعوت میرزا بعنوان شرکت در جلسه نوبتی کمیته به محلی بنام پسرخان کشانده شده بود، همراه سرخوش یکی از یاران احسان‌الله‌خان بدست جمعی یاران کوچک بشهادت رسید و همانطور که گلوله باران منافی، ستار را از پای درآورد، قهرمان بزرگ دیگر مشروطیت نیز بدست چنین یارانی از پای درآمد.»

لازم است توضیح شود که شرکت در جلسات نوبتی کمیته مبتنی بر دعوت قبلی اعضا نبود. هفته‌ای دو بار کمیته، خود بخود تشکیل می‌یافت و درباره پیشرفت انقلاب تبادل نظر می‌شد. قرار هم نبود که کار آنروز کمیته به جنگ و خونریزی برگزار شود و بطوریکه در کتاب دیده‌ایم (فصل سیزدهم) دستور میرزا این بود که عمو اوغلی باید دستگیر و محاکمه شود ولی مجربان دستور به تنخواوشایندی اقدام کردند و باید اضافه شود که عمو اوغلی در جسران مزبور شهید نشد بلکه به کسما آورده شد و از آنجا به علت عقب‌نشینی جنگلی‌ها در برابر مهاجمه قزاقان به محل امنی (قره مسجد پیش) گسیل شد تا در آنجا نگاهداری شود و این محافظین نفهم (طالاشهای ایل آلیان) بودند که پس از اطلاع از تار و مار شدن جنگلی‌ها و شهادت میرزا کوچک‌خان و بریده شدن سراو و برده شدن به رشت و طهران و اینکه از جمعیت جنگل و سران و افرادش، اثری باقی‌نمانده است از بیم آنکه مبدا مورد مواخذه دولت واقع شوند و برای حفاظت یکی از سران

انقلاب، مورد بازخواست واقع شده در معرض نابودی قرار گیرند نامبرده را بیرحمانه در همان محل (مسجد پیش) خفه کردند و به خاک سپردند. در صفحه ۴۳ آمده است که: «در باره جنبش گیلان، دو تحقیق وسیع از طرف طرفداران موضع ناسیونالیست‌های گیلان، یکی بوسیله آقای ابراهیم فخرائی تحت عنوان «سردار جنگل» در ایران و دیگری بزبان آلمانی از طرف آقای رواسانی در خارج از کشور بعمل آمده است که از جهت غناء مدارک و بسط مسائل جالب است. حزب ما در مجموعه «انقلاب اکبر و ایران» دو بررسی در این زمینه از دید مارکسیستی نشر داده است. این نظر اینجانب باید یک تحلیل عمیقتر و مفصلتر مارکسیستی که جای آن خالی است درباره این جنبش و آزمونها و عبرتها و پندهای متعدد آن بعمل آید.»

کتاب مزبور، بر روی هم، یک بررسی اختصاری منطقی و دیالکتیکی است از رویدادهای ایران و گیلان و بسیار سودمند و ارزشمند. مطالعه آن را بهمه خوانندگان ارجمند توصیه می‌کنیم.

حیدر خان عمو اوغلی

(۱۳۵۲ شمسی)

آقای اسماعیل رابین مؤلف چند کتاب ارزشمند تاریخی و از جمله آنها سه جلد کتاب «فراماسونری در ایران» است که اشاگر بسیاری از رازهای چندین ساله کشور ما است.

صفحه ۱۰۳ به نقل از بیانات میرزا محسن خان نجم آبادی - در رشت، یکروز، سید ابراهیم خلخالی بمن گفت امروز مرا یکی از شاگردان سابقم بناهار وعده گرفته است نو نیز می توانی شرکت کنی. میزبان، میرزا کوچک خان بود من از میرزا پرسیدم کدامیک از حکام رشت بهتر از دیگران بودند؟ - گفت سیدار - من گفتم «آرزویم این است که یکروز بتواند روی قالیچه ابریشمی اونماز بخواند وزیر لجان ترمه اش بخوابد - میرزا مضطرب شد و گفت این حرفها صلاح نیست ایجاد هرج و مرج می کند»

جوابی که اینجانب بنوشته مزبور دادم این است: کسیکه حتی نام رفیقش را درست نمی داند و سید عبدالرحیم خلخالی را سید ابراهیم می گوید به کجای نوشته اش اعتماد می توان کرد؟ وانگهی نقل این جملات چه ضرورت دارد و چه ابهامی را روشن می کند و دارای چه فایده تاریخی است؟

و باز، در صفحه ۱۱۰ به نقل از یادداشتهای آقای عبدالحمین نوالی - حیدر خان عمو اوغلی گفت مردی در اینجاست (یعنی در بادکوبه) بنام میرزا حسن کسائی که داعیه انقلاب گیلان را دارد خوب است او را ببینید که برای این کار مناسب است یا نه - میرزا علی (نام مستعار محسن نجم آبادی) پس از یک سلسله مذاکرات، دانست که کسائی، هر چند صاحب احساسات تندی است ولی نمی تواند از عهده اداره انقلابی که رژیم را تغییر

دهد برآید تا آنکه میرزا علی از طرف حیدرخان و سایر احرار باکوبه رشت آمده.

جوابی که داده شد چنین بود: - نام حسین راحسن نوشتن تاحدی قابل چشم‌پوشی است ولی اندیشه اینکه يك فرد بتواند از عهده اداره انقلابی که منجر به تغییر رژیم شود برآید خالی از شگفتی نیست، کدام شخص تا کون در دنیا پیدا شده که يك تنه مدعی این کار باشد تا از حسین کسمالی بتوان چنین انتظاری داشت؟ این بیانات، چنانچه مستند به قول یا نوشته مرحوم نجم‌آبادی باشد محمول بر خودخواهی و خودپسندی آن مرحوم است لاغیر. انقلاب گیلان، بطوریکه معلوم همه است، مولود رستاخیز خود مردم بود نه سکان داری افرادی مانند عمو اوغلی یا نجم‌آبادی. مضافاً بر این، در انقلاب مشروطیت گیلان هیچ جا، نامی از محسن نجم‌آبادی بعنوان رهبر شورش یا هر عنوان دیگر، برده نشده و شنیده هم نشده است.

صحه ۱۴۲ «اگر جنبش گیلان، با ابتکار کمیته باکو و شخص عمو اوغلی در نمی‌گرفت مشروطیت ایران، در همان آغاز تولد، در گورستان استبداد مدفون می‌شد.»

جواب - کسی بیاد ندارد و درجائی هم نخوانده است که در جنبش مشروطیت گیلان ابتکاری از عمو اوغلی بظهور رسیده باشد اساساً مرحوم عمو اوغلی نه به گیلان آمده و نه در جریانات محلی دخالت داشته است جنبش مشروطه گیلان را احزاب و انجمنهای مخفی و طبقات مختلف مردم بوجود آورده و اداره می‌نمودند اگر ابتکاری بوده به مباشرت و زمینه سازی خود آنها صورت می‌گرفته است البته همکاری و تشریک مساعی عده‌ای از آزادیخواهان قفقاز و گرجستان که از طرف کمیته‌های این دو محل به کوشش میرزا کریمخان رشتی (خان اکبر) به رشت آمده بودند و فداکاری‌های تحسین آمیزشان را نباید نادیده گرفت ولی بطور قطع، حیدرخان عمو اوغلی در میانشان نبود و محسن نجم‌آبادی هم اگر بود، محلی از اعراب نداشت.

گفتار شادروان احمد کسروی در جلد دوم تاریخ مشروطه ایران مبنی بر اینکه سفر حیدرخان به گیلان و همکاری او با کوشندگان آن سامان تا فتح طهران ادامه داشت و یا نوشته آقای امیرخیزی در این زمینه با واقعیت وفق نمی‌دهد و بررسی‌های آقای راین در همین کتاب بهترین دلیل روشنگر این موضوع است.

صفحه ۲۱۸ - «بسیاری از انقلابیون راستین و میهن پرست گیلان، ناخودآگاه و ندانسته، بصورت آلت بی اراده‌ای در دست سیاستهای بیگانه درآمدند.»

جواب - ماجرای هفت ساله جنگل نشان داد که واژه «بسیار» در این مورد صدق نمی‌کند و بهتر بود که عبارت «معدودی انگشت شمار» به کار برده می‌شد که به حمایت از سیاست‌های بیگانه آنهم در شرایطی خاص گرائیدند و جزای خود را هم دیدند.

و باز در همین صفحه: «گوآنکه میرزا کوچکخان دارای روحیه سازش کارانه و تا حدود زیادی خرافاتی و ایدئالیستی بود.»

جواب - دارا بودن روحیه ایدئالیستی مسلم و بی‌چون و چراست ولی خرافاتی بودنش از کدام زاویه؟

آیا مذهبی بودن اشخاص را می‌توان به حساب خرافاتی بودنشان گذاشت؟

حیدرخان عمو اوغلی چکیده انقلاب

(اسفند ۱۳۵۱ شمسی)

آنای ملک نوشته‌اند: «تمام آنچه را که از کتاب «سردار جنگل» نقل کردیم نویسنده‌اش جهت تبرئه میرزا کوچک‌خان و بارانش از گناه نابخشودنی قتل حیدرخان عمو اوغلی آورده است صفحه ۲۵۷.»

جمله دیگر اینکه: «نویسنده کتاب سردار جنگل در باره داداش‌بیک تجاهل کرده است صفحه ۲۵۸.»

و باز: «از کجا معلوم که حیدرخان در فکر توطئه بود؟ - از کجا معلوم که اگر توطئه می‌کرد جنگلیان را می‌کشت؟ - تمهیداتی که حیدرخان به آنها توسل بسته کدامند؟ صفحه ۲۵۸.»

و سرانجام: «مدرجات کتاب سردار جنگل درباره قتل حیدرخان در حکم گفتار کسی است که گفت شمر بابی هزار سکه امین‌السلطانی از مزید گرفت تا... صفحه ۲۵۸.»

نگارنده در شماره چهارم مجله وزین «ویسمن» تحت عنوان نقدی به دو کتاب، مطالبی را یادآور شدم بدین شرح:

«از نقل بعضی خاطرات و یادداشتهای مفصل و مشروح که تا حد زیادی مشکوک و غیر قابل اعتماداند این سؤال در ذهن خواننده خطوط می‌کند که به نقل قولهای طولانی، خاصه آنکه غیر مستند هم باشند، جز افزایش حجم کتاب چه فایده‌ای مترتب است، چه رازی فاش می‌شود و کدام نقطه تاریخ قرن اخیر روشن می‌گردد.»

شک نیست که تحلیل از سران مشروطیت ایران و بزرگداشت کسانی که در راه استقلال و عظمت کشور و آزادی و سعادت هم میهنانشان

جانبازی و فداکاری کرده‌اند درخور تقدیر و قابل ستایش است ولی باید توجه داشت که الحراق و مبالغه در توجیه نقش شخصیت‌های تاریخ، بحوی که خاطرات کارهای محیرالمغول قهرمانان افسانه‌ای را در ذهن خواننده زنده کند، علاوه بر آنکه خلاف اصول و شئون تاریخ‌نویسی است ممکن است ارزش فداکارها و جالبازیهای مردان انقلاب را نیز تا حد امور غیرعادی و افسانه‌ای تنزل دهد.

اعتبار و اهمیت هر انقلاب، اصولاً بر مبنای فکر و اندیشه‌هایی که در ذات انقلاب نهفته است ارزشیابی می‌شود بدیهی است که هر قدر اندیشه‌ها پاکتر و سالمتر و بشردوستانه‌تر باشد، عاشقان و هواداران بیشتری را بسوی خود جلب می‌کند.

و اینک جواب جمله اول آقای ملک مذکور در صفحه ۲۵۷ (موضوع تبرئه) - بنظر می‌رسد که واژه «تبرئه» در اینجا درست استعمال نشده باشد زیرا نه عمواغلی کسی بود که به احساس قبح و شغفت دیگران نیازمند باشد و نه کوچک‌خان جنگلی مردی بدخواه که تعصب حق‌شکنانه‌ای را درباره خود برانگیزد. از این گذشته، قضاوت در مورد دو شخصیت انقلابی کد چهره در نقاب خاک کشیده و اکنون در میان ما نیستند نه در صلاحیت افرادی است که بعلم عدم اقتضاء سن و یا سابقه اطلاع و قرار گرفتن در حاشیه حوادث، دستی از دور بر آتش دارند و نه در شان کسانی که با از حریم انصاف و عدالت فراتر نهاده داوری بکطرفه کنند و به رویدادها از زاویه خاصی بنگرند.

معلوم نیست چرا هر وقت نامی از حریت و آزادی برده می‌شود، عده‌ای به جلو افتاده خود را قیم و متولی و مالک شش‌دانگ معرفی می‌کنند و بنظرشان چنین می‌رسد که همه راه‌ها پایشی به دم خنم شود. حیدرخان عمواغلی در اینکه یکی از مجاهدین مبرز مشروطیت بود حرفی نیست و از اینکه متهور و شجاع و فعال و به گفته آقای ملک «چکیده انقلاب» بود کسی انکار نمی‌کند ولی فعالیتهای انقلابی دوران مشروطیت، به وجود او خلاصه نمی‌شود همانطور که يك عضو بدن انسان نمی‌تواند جانشین همه اعضاء دیگر شود، همانطور نیز نمی‌توان همه فعالیتهای انقلابی آن دوران را گردش حول يك محور دانست. افراد به منزله افزار و بهیچ و مهره‌های ساختمان يك دستگاه‌اند هیچیک از اجزاء و قطعات يك دستگاه، به‌تنهایی قادر به تأمین و تهیه فرآورده‌های آن نخواهد

بود.

مردم آذربایجان، از ظلم و بیدادگری حکومت‌های مستبد به ستوه آمده بودند که سر به عیبیان برداشته باقوای اهریمنی عین‌الدوله و محمدعلیشاه جنگیدند. مناومت و بیروزی در این پیکارها، البته کار يك یا چند تن نبود ستارخان و باقرخان و علی‌سیو و عموآوغلی و سرجنابان دیگر این قیام، نماینده خواسته‌های مردم بودند نه تمام مردم. همچنین معزالسلطان و حسین کسمائی و میرزا کریم‌خان و سیدعبدالوهاب صالح و کسان دیگری که از چهره‌های شناخته شده انقلاب مشروطیت گیلان‌اند، از بین جماعتی که طعم ظلم و استبداد را چشیده و آسایش و عدالت می‌خواستند برخاسته‌اند کمیته ستار و عملیات مجاهدین گیلان در واقعه قتل سردار الخم و بدست گرفتن قدرت و هجوم به قزوین و فتح تهران که به استقرار مشروطیت منجر گردید پدیده‌هائی است که بطور دستجمعی صورت وقوع یافته و به کوشش انحصاری يك یا چند تن معدود، محدود نبوده است.

فعالیت مردم گیلان، قبل و بعد از بیاروان مجلس، با تشکیل احزاب و انجمنهای سری و آمادگی عمومی برای تغییر وضع، مضبوط صفحات تاریخ است و نشان دهنده این حقیقت که انقلاب را يك فرد نمی‌آفریند و چنین نیست که اختیارات مشروطیت گیلان را کسی بخواند به نظارت چندتن اعزامی از تفلیس برچسب بزند (اشاره‌ای به صفحه ۱۱۴ همان کتاب).

موجبات از بین رفتن عموآوغلی در جنگل بطوریکه بر اهل اطلاع پوشیده نیست بدست خود وی فراهم شده و در وقوع این حادثه، هیچکس جز خود او، مقصر نبود، یاران و ولادار کوچک جنگلی نیز، افرادی نبوده‌اند که کسی بتواند روی آنها انگشت تخطئه بگذارد. این يك امر طبیعی است که اگر کسی، در صدد آزار یا نابود ساختن دیگری برآید، طرف مقابل نیز در مقام دفاع و پیشگیری از خطر قریب‌الوقوع به مقابله خواهد برخاست. در تاریخ انقلاب ملل مختلف و مخصوصاً انقلاب کبیر فرانسه، سردارانی را سراغ داریم که قداکارهای فوق‌العاده و تحسین‌الکیزشان، نهال انقلاب را تناور و بارور نمود ولی بدلایلی روانی و بسائقه غریزه برتری‌جویی بوسیله هم‌زمان خود، که آنان نیز از پیشگامان بزرگ انقلاب و تحت تأثیر همان سائق و محرک بوده‌اند نابود شدند بدون اینکه ارزش انقلابی هیچک از دو طرف قضیه قابل کتمان و انکار باشد و اگر بتوان یکی از دو طرف

را مقصر دانست باید گفت تقصیر به عهده کسی است که بیشتر و عجولانه تر تحت تأثیر غریزه برتری جوئی خویش به استقبال ماجرا رفته و در صفت شکنی و تلاش در جهت تمرکز قدرت انقلاب در شخص شخیص خود و در خدمت معتقدات اختصاصی خویش سبقت بسته است.

اصولا کوچک جنگلی و همگامانش. با سابقه حسن شهرت و مبارزات عمو اوغلی در انقلاب مشروطیت ایران، نه تنها به او نظریه نداشتند بلکه وجودش را در ایران مغتنم می شمردند و در این زمینه کافی است گفته شود که در مذاکره نمایندگان اعزامی نریمانوف به جنگل که مایل بود نظر میرزا کوچک خان را درباره آینده انقلاب بداند، همچنین در ملاقات سران گروه انفلابی سرخ با میرزا کوچک خان در لومن و مذاکره قوموف معاون ایلپاواوی گرجی که از شوروی به منظور بازرسی به گیلان آمده بود، وقتی نام عمو اوغلی بمیان آمد، با شور و شغف بسیار، از آمدنش به ایران استقبال شد و اگر غرض و مرضی در کار بود، هیچ مانع نداشت که از همان قدم اول، ابراز مخالفت شود و این ابراز مخالفت اثر قاطع داشت.

عمو اوغلی بعد از ورود به گیلان، به کمیسری خارجه کمیته انقلاب منصوب شد و همه جا و همه وقت مورد احترام و از کمک های بی دریغ کوچک جنگلی و پاراننش برخوردار بود برادرانه کنار یکدیگر می نشستند و به شور و مصلحت می پرداختند بعد آنچه شد که عمو اوغلی نغمه مخالفت ساز کرد و آهنگ جدائی نمود، تفصیلی دارد که باید شرحش را در استراژی شورویها یافت.

همانطور، که هر انسانی جایز الخطاست و کسی نیست مدعی شود که اشتباه نمی کند عمو اوغلی نیز، در شرایط آن روزی اوضاع گیلان تصمیم گرفت با مقدمات حساب نشده خطرناکی، قدرت را از دست هر زمش خارج کند و گروه انفلابی سرخ نیز، در این ماجرا به وی باری دادند غافل از اینکه در راه این توفیق و استیلاء، صخره های سهمناکی وجود دارد که عبور از آنها، اگر غیر ممکن نباشد بسی دشوار است. همانطور که سکه ها دورو دارند، اقدام به عمل ساده یا خطرناک نیز، ممکن است عاملش را به کرسی موفقیت و کامیابی بنشانند و پایه تپه ناکامی و شکست بکشاند. عمو اوغلی که مهمان انقلابیون گیلان و از اعزاز کامل برخوردار بود نمی بایست تحت غریزه امتیلاجوئی قسار می گرفت زیرا عکس العمل آن، در میان مردان انقلاب گیلان، که در راه تلاش برای تحقق هدفهای ملی، احتیاج به

قیم نداشتند غیر قابل پیش‌بینی و غیر قابل کنترل بود خاصه آنکه مرحوم مزبور به اندرز و مشورت و اظهار نظر انقلابیونی که میزبانانش بودند توجهی نداشت.

تعمیم متخذ از ناحیه وی بعقیده بعضی محافل آگاه، بدنیال‌امور بی‌نی بود که از طرف شورویها به او تفویض شده و اینک داشت به مرحله نهائی و بزنگاهش (که جنگلی‌ها از آن در تغافل به سر می‌بردند) نزدیک می‌شد با اینکه سران ملیون امثال سید محمد رضا مساوات، سلیمان میرزا اسکندری، ادیب السلطنه سمعی و میرزا طاهر تنکابنی با ارسال پیام به جنگل خاطر نشان می‌ساختند که اطاعت از تصمیمات کمیته به همه افراد وابسته، فرضی است و چنانچه عمو اوغلی نظر دیگری دارد بهتر است خود را از معرکه کنار بکشد و راه بازگشت را در پیش گیرد حتی مصمم بودند شخصاً به گیلان بیایند و طرفین را با مذاکرات حضوری قانع کنند و موجبات وحدت و تفاهم کامل را فراهم نمایند معهوداً. عمو اوغلی بی‌اعتنا به اندرزهای ملیون، با همان روحیه برتری‌جویی ناشی از شور و حرارت تسکین‌ناپذیر، ابراه کج و معوج رفت و به وی آن رسید که نمی‌بایست برسد.

جواب جمله دوم آقای ملک در صفحه ۲۵۸ در باره داداش-

بیگ و موضوع تجاهل- منظورشان از تجاهل اگر این است که کسی آگاهانه یا ناخود آگاه، بظرفداری از یکی و خصومت با دیگری قیام کند، شهادت کسانی که آن ایام را درک نموده و اکنون حیات دارند. نکته‌ای که مؤید این دعوی باشد در تمام مندرجات کتاب یافت نمی‌شود **داداش** بیگ که آقای ملک او را با نماینده اعزامی نریحانوف یکی گرفته بود که در بحبوحه پیکار جنگلی‌ها با روسها و گروه انقلابی سرخ، تقاضی داشت به او اجازه ملاقات با عمو اوغلی داده شود با توجه به این امر که **داداش** بیگ‌های مستعار بسیارند و فرصت‌طلبانی که به اقتضای زمان و مکان، طالب بازار آشفته‌اند، کم نیستند موجب شد که در جواب تقاضی گفته شود که ملاقات عمو اوغلی غیر ممکن است زیرا وی، در حال فرار، دست‌قر اول کشته شده است.

این عین بیانی بود که جواب دهنده* به منظور از سر باز کردن متقاضی برای نگارنده نقل نمود که بدون تحریف و کسرتین حشو و زواید به

چاپ رسید و باتمام این احوال، از اعتراض و انتقاد به طرز پاسخ، فروگذار نشد حتی عمل ملاسرا در کتاب سردار جنگل، بنحو بارزی تقبیح گردید و با این وصف چگونگی می‌توان اتیکت تجاهاً به نویسنده کتاب چسپاند.

جواب جمله سوم آقای ملک مذکور در صفحه ۲۵۸ کتاب چکیده انقلاب - کسی ملزم نیست باین پرسشها جواب بگوید و آقای ملک نیز نباید متوقع باشند که هر کس، هر اطلاعی دارد به ایشان سند و مدرک ارائه دهد نه ایشان در مسند قضاوت نشسته‌اند و نه متهمی در مقابلشان ایستاده. تمهیداتی که عموماً غلطی به آنها توسل جسته می‌شوند همان دلائل زمان ظهور و پیدایش ماجراهاست و به داوری امروز ارتباط ندارد. در کتاب، عین رویدادها توضیح گردیده‌اند نه بیش و نه کم - نه برای تبرئه کسی عنوان شده است نه برای خوشایند دیگری، خوش آمدن یا نیامدن اشخاص، تأثیری در تغییر ماهیت ماجراهای گذشته ندارد.

جواب آخرین جمله آقای ملک، مذکور در صفحه ۲۵۸ عبارت مزبور از بررسی‌های محققانه بدور است و يك جمله شخصی و خلاف حرمت قلم محسوب می‌شود که قطعاً بمنظور خوشمزگی بیان شده است و بهمین جهت قابل پاسخ گفتن نیست اصولاً صفحات مطبوعات نباید صحنه اینگونه مبارزات و تعرضات بی‌موجب قرار گیرد.

رقابت روسیه و غرب در ایران

(ترجمه اسماعیل رائین - فروردین ۱۳۵۳)

مؤلف کتاب را مترجمش، مورخ و محقق لهستانی معرفی کرده که چند سال در ایران بسر برده است. بسیاری از مطالب این کتاب شباهت تام به مطالب کتاب لنجافسکی دارد حتی تقریظی که جرج آلن سفیر اسبق ایالات متحده در ایران به کتاب مزبور نوشته است حتی فصول ۱۱ گانه کتاب، نهایت با تغییر عبارات که به نحوه ترجمه مترجمش مربوط می شود. اشتباهات کتاب لنجافسکی، در این کتاب نیز تکرار شده و عبارت اند

از:

۱- میرزا کوچک خان و احسان الله خان و عده ای از ایرانیان اصلاح طلب میثینگی در طهران ترتیب دادند و بدنیال آن دست بکار شدند (صفحه ۹۵)

۲- کشته ای که زیاست آنرا میرزا کوچک خان بمهده داشت مرکب می شد از احسان الله خان و چند نفر دیگر که عموماً یا تاجر بودند یا خرده مالک (صفحه ۹۶)

۳- در عبور قوای ژنرال دنسترویل از کیلان عده ای از جنگلیها اظهار می داشتند که باید با انگلیسیها صلح کرد جمعی دیگر با این نظر مخالفت می نمودند که احسان الله خان در رأس آنها بود (صفحه ۹۷)

۴- باینکه کوچک خان قبلاً تصمیم گرفته بود از بلشویکها استمداد جوید مع الوصف در این کار تردید داشت ولی عاقبت بر اثر توصیه احسان الله خان به ملاقات قوای شوروی شتافت (صفحه ۹۸)

۵- مبارزات داخلی بالاخره منجر به ترور حیدرخان عمو اوغلی گردید
(صفحه ۹۹)

بطوریکه در متن کتاب «سردار جنگل» توضیح گردید، مہینگی از طرف کوچک خان و احسان الله خان در تهران ترتیب نیات و میرزا کوچک به تنهایی (محرمانه و محتاطانه) به گیلان بازگشت. احسان الله خان در آن وقت عضو کمیته مجازات طهران بود که پس از ترور سید محمد حسن برادر صدرالعلماء همراه حسین خان الله مخفیانه به گیلان گریخت و به جنگل پناهنده شد. وثوق-الدوله (مافد قرارداد ۱۹۱۹) که نخست وزیر بود اصرار داشت با دادن امتیازاتی به جنگل، نامبرده را تحویل بگیرد و همچون حسین خان الله بهار بیابیزد ولی کوچک خان زیر بار نرفت و راضی نشد یک پناهنده را تحویل دهد. از آن پس، احسان الله خان، در عداد پاران فعال میرزا کوچک و جنگلیها درآمد.

- اعضاء کمیته اتحاد اسلام را قاطبتاً روحانیون تشکیل می دادند
تجار و ملاکین.

- در عبور قوای ژنرال دسترویل از گیلان، هیچک از اعضاء کمیته اتحاد اسلام، عقیده به صلح با انگلیسها نداشت و همگی آماده مبارزه و نبرد بودند همچنانکه بسیاری از آنها در این پیکارها شهید شدند.
- استمداد کوچک خان از بلشویکها هیچگاه به ذهنش خطور نکرد تا ترپردنی برای وی حاصل شده باشد و این مطلبی است که از زاویه خاص مطرح گردیده و ظاهراً از روابط بعدی وی با بلشویکهای مهاجم استنباط و ابداع شده است.

احسان الله خان، زمان هجوم بلشویکها به انزلی در گسکره بود و گسکره قره ای است از قراء نومن که مرکز اداری جنگل بود. این جانب دستور داشتم روزانه یک تومان پول و یک لوله تریاک به احسان الله خان که در یکی از خانمهای روستای گسکره اقامت داشت پنجم زیر ااعتاد بود و اغلب اوقاتش را پشت منقل می گذرانید و بنابراین توصیه او به کوچک خان مبنی بر اینکه به ملاقات شورویها برود حقیقت ندارد این ملاقات به ملاحظه ورود بلشویکها به ایران می بایست انجام گیرد و بنا به تصمیم شخص پیشوای جنگل انجام گرفت.

- ترور شدن حیدرخان عمو اوغلی بشرحی که در فصل چهاردهم و پانزدهم کتاب (صفحات ۴۲۰ و ۴۲۹) توضیح شده بی اساس است.



مؤلف کتاب

انتشارات جاویدان منتشر کرده است

مجموعه مقالات	بازیگران عصر طلایی (علی سہیلی)
نوشته: سید محمد علی جمالزاده	نوشته: ا. خواجہ نوری
جنگ تر کمن	بازیگران عصر طلایی
نوشته: سید محمد علی جمالزاده	(سہید امیر احمدی)
کشکول جمالی	نوشته: ا. خواجہ نوری
نوشته: سید محمد علی جمالزاده	چشمہائش
فرزندان سانچز	اثر: بزرگ علوی
نوشته: اسکار لوئیس	چمدان
ترجمہ: حشمت اللہ کامران	اثر: بزرگ علوی
نقدی بر پارہای از نظریہہای	میرزا
رایج در سرمایہ داری غرب	اثر: بزرگ علوی
نوشته: ہل سویزی، ادوارد ہاتالودو	شلو ارہای وصلہ دار
ترجمہ: فرہاد نعمانی۔ متوجہر ستاجیان	نوشته: رسول پرویزی
میشل عزیز	لولی سرمست
نوشته: ناتالیا گینزبورگ	نوشته: رسول پرویزی
ترجمہ: بہمن فرزانہ	کھنہ ونو
پیچک	نوشته: سید محمد علی جمالزادہ
نوشته: گراتزیا دندا	معصومہ شیرازی
ترجمہ: بہمن فرزانہ	نوشته: سید محمد علی جمالزادہ
شعر اجتماعی	قنبر علی
گرد آورندہ: آلن بولد	نوشته: سید محمد علی جمالزادہ
ترجمہ: ہوشنگ باختری	قصہہای کوتاہ برای بچہہای
جاسوسی صنعتی	ریشدار
نوشته: ژاک برژیہ	نوشته: سید محمد علی جمالزادہ
ترجمہ: رضا فرزادہ	ہفت کشور
ارزیابی ارزشہا	نوشته: سید محمد علی جمالزادہ
نوشته: دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی	تازہہا و کھنہہا

از اعماق

نوشتۀ: دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی

اعراب و اسرئیل

نوشتۀ: دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی

گاهی در الفبا

نوشتۀ: دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی

هیانی فرهنگ ددجهان سوم

نوشتۀ: دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی

اعراب و اسرئیل و آینده

نوشتۀ: ناصر پورقمی

وجدان گمشده

مجموعه بیست داستان

ترجمه: کریم کشاورز

يك بررسی کوتاه از ساخت فرد

و جامعه ابتدایی

نوشتۀ: محسن ثلاثی

از ابا خدايان

نوشتۀ: اربک ون دلیکن

ترجمه: سیامک بودا

سفینه غزل

گردآورنده: انجوی شیرازی

گیلان در قلمرو شعر و ادب

گردآورنده: ابراهیم فخرانی

انتقال علوم یونانی به عالم اسلام

ترجمه: احمد آرام

تاریخ سیاسی اسلام

ترجمه: ابوالقاسم پاینده

قرآن کریم

ترجمه: ابوالقاسم پاینده

سرچشمه زندگی

نوشتۀ: ایزاک آسیوف

ترجمه: دکتر محمود بهزاد

چهارخطابه سیرون

ترجمه: مهندس رحمت الله مقدم مراد

مصاحبه با تاریخ سازان جهان

نوشتۀ: اوربانو فالاجی

ترجمه: مجید پیدار نریمان

نامه های قزوینی به تقی زاده

بکوشش: ابرج افشار

شانزده مقاله و داستان

باهتمام: دکتر رضا خسروشاهی

دکتر احمد رنجبر

ریشه ها

انر: آلکس هایان

ترجمه: محمد تقی کرمانی حسن مروی

آزادی، حق و عدالت

دکتر احسان نراقی، دکتر اسماعیل خوئی

www.tabarestan.info
تبرستان

